

۱۷
رهیافت
ولایت فقیه

بسم الله الرحمن الرحیم

مبانی، پیشینه و ادله اثبات مباحث به هم پیوسته «ولایت الهیه» ، «حکومت اسلامی » و «ولایت فقیه »

نویسنده:

محمدرضا طاهری

ناشر چاپی:

انتشارات قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مبانی، پیشینه و ادله اثباتِ مباحث به هم پیوسته «ولایت الهیه» ، «حکومت اسلامی » و «ولایت فقیه »

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهری بابادی، محمدرضا، ۱۳۵۴ -

عنوان و نـام پدیـدآور : مبـانی، پیشـینه و ادله اثبـاتِ مبـاحث به هم پیوسـته «ولا‌یـت الهیه» ، «حکومت اسـلامی » و «ولایت فقیه » / نویسـنده محمدرضا طاهری

مشخصات نشر : مشهد: انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۳ .

مشخصات ظاهری : ۵ج؛ ۱۹/۵×۱۱ س م.

شابک : ۹- ۱۰۸ - ۲۹۹ - ۶۰۰ - ۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه .

مندرجات : ج. ۱.دین و سیاست. -ج. ۲. تعریف ولایت و... .- ج. ۳. ادلهٔ اثبات ولایت و... .

-ج. ۴ شبهات رایج. -ج. ۵. تطبیق ویژ گی های روایی ولی فقیه.

موضوع : ولایت فقیه

شناسه افزوده : مؤسسهٔ انتشاراتی قدس رضوی

رده بندی کنگره : ۸/۲۲۳ BP / ط ۱۸ م ۲ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۴۵ / ۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۷۸۷۱۱

ص: ۱

جلد اوّل: دین و سیاست

اشاره

مبانی، پیشینه و ادلهٔ اثباتِ مباحث به هم پیوستهٔ

«ولایت الهیه»، «حکومت اسلامی» و

«ولایت فقیه»

در اقوال فقهای شیعه

با تکیهٔ بیشتر بر اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر:

حضرت امام خمینی(قدس سره)

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای(مدظله العالی)

استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری(رضوان الله تعالی علیه)

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی سبحانی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله مصباح یزدی(دامت برکاته)

علامه محمدتقی جعفری(رضوان الله تعالی علیه)

و ...

ص: ۳

جلد اوّل: دین و سیاست

رهیافت اعتقادی؛ ولایت فقیه

ویژه استادان

پاسخ گویی به سوالات دینی

رهیافت ۱۹ ، ولایت فقیه (جلد اول)

تهیه و تدوین: ادارهٔ پاسخ گویی به سؤالات دینی

تنظیم و تولید: ادارهٔ تولیدات فرهنگی

طرح جلد: گرافیک آسمان

صفحه آرا: محمود کریم پور

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

نشانی: حرم مطهر امام رضا (ع) صحن جمهوری اسلامی،

ادارهٔ پاسخ گویی به سؤالات دینی

تلفن: ۳۲۰۲۰ - ۰۵۱۱ دورنگار: ۳۲۲۴۰۶۰۲ - ۰۵۱

رایانامه: eppasokh@aqrazavi.org

فهرست:

مقدمه

قال الرضا (علیه السلام): رحم الله عبدا أحیا أمرنا فقلت له: وکیف یحیی أمرکم؟ قال: یتعلم علومنا ویعلمها الناس... (۱)

عبد السلام می گوید از امام رضا (علیه السلام) شنیدم می فرمود: خداوند مورد رحمت قرار دهد هر آنکه امر ما را احیا و زنده می کند. به ایشان گفتم: چگونه امر شما احیاء می شود؟ فرمودند: علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم تعلیم دهد....

اداره پاسخگویی به مسائل دینی مفتخر است در راستای رسالت این اداره مبنی بر اشاعه فرهنگ تشیع و پاسخگویی به سوالات مردم در این حوزه گسترده ازدین، محتوای پیش رو را به اساتید فرهیخته تقدیم نماید.

در این نوشتار تلاش کرده ایم علاوه بر دادن اطلاعات و محتوای غنی، پاسخی مناسب با محتوایی یکسان نیز در اختیار استادان قرار دهیم تا از تعدد جواب و تشویش خاطر مراجعین و سوال کنندگان جلوگیری شود.

تلخیص کتاب های تخصصی موجود در این حوزه و جمع بندی جواب ها و بی نیازکردن استادان از رجوع به منابع پرشمار در هنگام پاسخگویی، از اهداف اصلی تهیه و تنظیم این قبیل نوشتارهاست.

برای رسیدن به این مهم،کارگروهی از استادان و کارشناسان فرهیختهٔ

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۵۷ ، ح ۶۹

این ادارهٔ موضوع پیشنهادی را موشکافانه بررسی می کنند و محصول تلاش خویش را به داوری و نظارت هیئت علمی می گذارند.

این مجموعه کتاب ها در چهار دسته موضوعی تدوین و ارائه می شود: رهیافت احکام، رهیافت اعتقادی، رهیافت تربیتی، و رهیافت ترکیبی (مرکب از هر سه موضوع).

بی شک بررسی دقیق و نگاه نقادانه شما فرهیخته گران قدر، ما را در جهت بهبود کیفی این مجموعه یاری خواهد کرد.

جبهه خضوع به درگاه قدسی احدیث می ساییم که توفیق خدمت در بارگاه سراسر نور و ملکوتی حضرت رضا (علیه السلام) را ارزانی مان فرمود. امید است بتوانیم به پاس این افتخار و با استعانت از محضر آن امام همام (علیه السلام) به مصداق روایت نورانی فوق، جرعه ای از علم و معرفت حقیقی را نوشیده، و به تشنگان راستین آن بنوشانیم.

اداره پاسخ گویی به سوالات دینی

پیشگفتار

امام باقر(علیه السلام) فرموده اند: «بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَی خَمْسٍ: عَلَی الصَّلَاهِ وَ الزَّکَاهِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَایَهِ وَ لَمْ یُنَادَ بِشَیْ ءٍ کَمَا نُودِیَ بِالْوَلَایَه.» (۱)

نیز، در بیان نورانی امام مهدی(عج) آمده است: «...وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاهِ حَدِیثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَا حُجَّهُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ... .». (۲)

توجه دادن به امر خطیر ولایت و حکومت دینی از واقعیت هایی است که در قرآن کریم، به اجمال و در کلام اهل بیت(علیهم السلام)، به صورت مفصل تر و باصراحتِ بیشتر موج می زند. ایشان از شیعیان و پیروان خویش توقع دارند که در تمام زمینه های مرتبط با دین داری به ویژه بحث ولایت، اهلِ فهم و بصیرت باشند؛ این مهم در کلام فقهای شیعه، به ویژه اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر، تجلی و وضوح بیشتری یافته است.

بایسته و شایسته است که مبلغان و نخبگان دینی، آن چنان که در کلام مقام معظم رهبری(مدظله العالی) عنوان شده است، در کِسوت افسران جنگ نرم عقیدتی، برای پاسداری از حریم عقیدتی شیعه و پاسخ گوییِ شبهات، به تدارک و ارائهٔ خوراک فکری و روحی متقَن و منطبق با فضای فکر و اندیشهٔ مخاطبانشان اقدام کنند.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص۴۸۴.

این تلاش ارزشمند، ان شاءالله، موجب زدودن شبهات، بصیرت افزایی (افزایش قدرت تشخیص راه از بی راهه)، صیانت از مرزهای عقیدتی، تداوم حرکت در طریقِ مستقیم ولایت و نجات در دنیا و آخرت و سعادت فرد و جامعه خواهد شد.

در مجموعۀ پیشِ رو، سعی شده است که اقوال مراجع عظام و علمای اَعلام معاصر، حول محور مباحث ولایت فقیه، گردآوری، دسته بندی و موضوع گذاری شود؛ به گونه ای که به بهترین وجه بتوان از آن ها استفاده کرد.

امید است در راه تحقق آرمان های اسلام عزیز، قدمی برداشته و به این سبب، در پیشگاه خداوند متعال، حدّاقلِ شکر نعمت زندگی در فضای وجودی ولایت را به جای آورده باشیم.

این مجموعه، با همت سرور گرامی جناب حجت الاسلام والمسلمین طاهری تنظیم شده است؛ خداوند بر توفیقات ایشان بیافزاید.

۱. انسان در اسلام

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «تفسیر انسان، تفسیر تاریخ، تحلیل حوادث حال و گذشته و آینده، تفسیر طبیعت، تبیین همهٔ علائقی که انسان را با دنیای بیرون از وجود او: جهان، انسان ها، اشیاء، مرتبط می کند و نیز فهم و درک آدمی از وجود خود و خلاصه همهٔ چیزهایی که نظام ارزشی جامعه را می سازد، و آن را بر ادارهٔ مطلوب خود قادر می کند، همه و همه از این جهان بینی الهی ریشه و مایه می گیرد و منشعب می شود. در اندیشهٔ الهی اسلام همهٔ هستی آفریدهٔ خداست و جلوه گاه علم و قدرت او و پوینده به سوی اوست، و انسان برترین آفریده و جانشین اوست.»(۱)

۱.۱. انسان؛ موجودی با استعدادهای بینهایت

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «انسان می تواند با استخراج گنجینه های استعداد که در نهاد اوست، خود را و جهان را که برای او آفریده شده به زیباترین وجهی بسازد و بیاراید؛ و با دو بال علم و ایمان به عروج معنوی و مادی نائل آید و نیز می تواند با تضییع یا به انحراف کشاندن این استعدادها جهنمی از ظلم و فساد در جهان بیافریند. چراغ هدایت بشر، ایمان او به خدا و تسلیم او در برابر امر و نهی الهی است... .

۱- سخنرانی حضرتآیت الله خامنه ای(مدظله العالی) در چهل ودومین مجمع عمومی سازمان ملل، نیویورک، ۳۱شهریور۶۶.

پیغمبران مردم را به بندگی خدا، که پتکی بر سر خودخواهی و برتری جویی است، فرا خواندند و آیینی که بهشت صفا و آرامش را حتی پیش از بهشت اخروی به بشر ارزانی می داشت، بدو عرضه کردند و او را به مهار کردن غریزهٔ افزون خواهی و سلطه جویی تشویق نمودند، و از تباه شدن و هرز رفتن استعدادها و غلتیدن در لجن زار فساد اخلاقی برحذر داشتند، و سرچشمه های فضیلت و راستی و محبت و کار و ابتکار و دانش و آگاهی را در او جاری ساختند و یاد خدا و عشق به او را، که ضامن این همه و تعالی بخش روان اوست، بدو تلقین کردند... .

آزادی، برابری انسان ها، عدل اجتماعی، خودآگاهی افراد جامعه، مبارزه با کژی و زشتی، ترجیح آرمان های انسانی بر آرزوهای شخصی، توجه و یاد الهی، نفی سلطه های شیطانی و دیگر اصول اجتماعی نظام اسلامی و نیز اخلاق و رفتار شخصی و تقوای سیاسی و شغلی، همه و همه ملهم و زاییدهٔ آن جهان بینی و برداشت کلی از جهان و انسان است. اسلام نظام های مبتنی بر زور و قلدری و زایندهٔ ظلم، جهل، اختناق، استبداد، تحقیر انسان و تبعیض نژادها، ملت ها، خون ها و زبان ها را رد می کند و غلط می شمرد، و با هر آن نظام و کس که به ستیزهٔ نظام اسلامی کمر بندد، با شدت و مقاومت می ستیزد، و به جز آنان با همهٔ انسان ها، چه هم کیش و چه ناهم کیش، به محبت و مساعدت امر می کند. بر چنین پایه ها و با چنین هدف هایی انقلاب اسلامی در ایران پدید آمد و نظام جمهوری اسلامی را بنا نهاد.»(۱)

۱- سخنرانی حضرتآیت الله خامنه ای(مدظله العالی) در چهل ودومین مجمع عمومی سازمان ملل، نیویورک، ۳۱شهریور۶۶.

امام خمینی(رضوان الله علیه) «اسـلام یک مکتبی است که برای انسان سازی آمـده، و ما باید ببینیم که این انسان، که به قول بعضـی ماهیتِ ناشـناخته است، این انسـان چه ابعادی دارد و چه احتیاجاتی دارد؟ و اسـلام که برای انسان سازی آمـده است، آیا جهت حیوانی این را فقط می خواهد بسازد، یا جهت معنوی او را می خواهد بسازد، یا انسان می خواهد بسازد؟

...اسـلام برای این انسانی که همه چیز است، یعنی از طبیعت تا ماورای طبیعت تا عالم الهیّت مراتب دارد، اسـلام تز دارد، برنامه دارد اسلام. اسـلام می خواهـد انسان را یک انسانی بسازد جامع؛ یعنی رشـد آن طور که هست به او بدهـد؛ حظّ طبیعت دارد، رشـد طبیعی به او بدهد؛ حظّ برزخیت دارد، رشـد برزخیت به او بدهـد؛ حظّ روحانیت دارد، رشـد روحانیت به او بدهـد؛ حظّ عقلانیت دارد، رشـد عقلانیت به او بدهـد؛ حظّ الهیت دارد، رشـد الهیت به او بدهـد. همهٔ حظوظی که انسان دارد و به طور نقص است، الآن نرسـیده است؛ ادیان آمده اند که این میوهٔ نارس را رسیده اش کنند؛ این میوه ناقص را کاملش کنند.»(۱)

- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه) در تبیین جایگاه انسان می فرمایند:

«موجودات جهـان تقسـیم می شونـد به جانـدار و بی جـان. موجودات بی جان هیـچ گونه نقشـی در ساختن خویش ندارنـد. آب و آتش و سنگ و خاک بی جان اند و هیچ نقشی در تکوین یا

۱- صحیفهٔ امام، ج ۴، ص۹و۱۰.

تکمیل خویش ندارند؛ بلکه صرفاً تحتِ تأثیر عوامل خارجی تکوین می یابند و تحتِ تأثیر همان عوامل احیاناً نوعی کمال کسب می کنند. از این موجودات هیچ گونه تلاشی و فعالیتی در جهت ساختن یا پرداختن به خود مشاهده نمی شود؛ ولی [از] جانداران، مانند گیاه و حیوان و انسان، یک سلسله تلاش ها در جهت حفظ و صیانت خود از آفات و در جهت جذب مواد دیگر و در جهت تولید مثل مشاهده می شود.

...در انسان، همهٔ قوای طبیعی و قوای شعوری که در گیاه و حیوان هست، وجود دارد؛ به علاوهٔ یک سلسله میل های اضافی، که قبلاً شرح داده شد و به علاوهٔ نیروی خارق العادهٔ عقل و اراده که سرنوشت آیندهٔ او را با مقیاس زیادی به دست خودش می دهد و خودش آیندهٔ خویش را انتخاب می کند و می سازد.

...نقش انسان، هم آگاهانه است و هم آزادانه؛ یعنی انسان، هم به خود و محیط خود آگاه است و هم آنکه با توجه به آینده، به حکم نیروی عقل و اراده، می تواند آزادانه، آیندهٔ خویش را به هر شکل که خود بخواهد انتخاب کند.

...گستردگی دایرهٔ سازندگی انسان نسبت به آینده اش از سه ویژگی در انسان سرچشمه می گیرد:

۱. وسعت دایرهٔ بینش و آگاهی؛

انسان با نیروی علم، دایرهٔ بینش و آگاهی خویش را از ظواهر و سطح طبیعت عبور می دهد و تا اعماق درون آن گسترش می دهد و قوانین

طبیعت را می شناسد. با شناختن قوانین طبیعت، دست انسان برای ساختن طبیعت، آن چنان که با زندگی انسان سازگارتر باشد، باز می شود.

۲. وسعت دامنهٔ خواست ها... ؛

۳. استعداد خودساختگی ویژه ای که در انسان است و هیچ موجود دیگری در این جهت مانند او نیست... .

انسان در ناحیهٔ خصلت ها و خوی ها یک موجود بالقوّه است؛ یعنی در آغاز تولد، فاقد خوی و خصلت است؛ برخلاف حیوانات که هرکدام با یک سلسله خصلت های ویژه متولد می شوند. انسان چون فاقد هرگونه خوی و خصلتی است و از طرفی خوی پذیر و خصلت پذیر است، به وسیلهٔ خصلت ها و خوی هایی که تدریجاً پیدا می کند، یک سلسله ابعاد ثانوی، علاوه بر ابعاد فطری، برای خویش می سازد.

انسان یگانه موجودی است که قانون خلقت، قلم ترسیم چهرهٔ او را به دست خودش داده است که هرطور می خواهد ترسیم کند؛ یعنی برخلاف اندام های جسمانی اش که کارش در مرحله رحِم به پایان رسیده است و برخلاف خصلت های روحی و اندام های روانی حیوانات که آنها نیز در مرحلهٔ قبل از تولد پایان گرفته است، اندام های روانی انسان، که از آنها به خصلت ها و خوی ها و ملکات اخلاقی تعبیر می شود، به مقیاس بسیار وسیعی پس از تولد ساخته می شود.

این است که هر موجودی، حتی حیوان، آن چیزی است که او را ساخته اند؛ ولی انسان آن

چیزی است که بخواهد باشد و... انسان یگانه موجودی است که خودش باید خویشتن را انتخاب کند که چه باشد.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«ما راه را به انسان [این موجود آزادِ خودساز] نشان دادیم تا او خود چه بخواهد و چه انتخاب کند. [از دو راه یکی را انتخاب خواهد کرد:] یا راهی که ما نشان داده ایم و سپاسگزار ما خواهد بود یا راه دیگر که راه ناسپاسی است.»(۱)(۲)

- ایشان در جای دیگری مینویسند:

[فَجَعَلْناهُ سَمیعاً بَصیراً * انّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ امّا شاکِراً وَ امّا کَفوراً]؛(۳) از این بهتر و زیباتر، آزادی و اختیار انسان و ریشه و مبنای آن را نمی شود بیان کرد: «او را مورد آزمایش قرار دادیم، راه را به او نمایاندیم، آن وقت این خود اوست که باید راه خویشتن را انتخاب کند...»(۴)

۲.۱. تکریم انسان؛ رکنِ جهانبینی اسلامی

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «جهان بینی و بینش اسلامی، فصول متعدّدی دارد... رکن دوم، تکریم انسان است؛ یا می توانیم به آن بگوییم انسان محوری. البته انسان محوری در بینش اسلامی، به کلی با اومانیسم اروپای قرون هجده و نوزده متفاوت

۱- انسان، ۳: (انّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ امّا شاکِراً وَ امّا کَفوراً).

۲- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۹۱ تا ۲۹۸.

۳- انسان، ۲و۳.

۴- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۳، ص۱۱۲.

است. آن یـک چیز دیگر است، این یـک چیز دیگر است. آن هم اسـمش انسـان محوری است؛ امـا اینهـا فقـط در اسم شـبیه همنـد. انسـان محوری اسلام، اساساً اومانیسم اروپایی نیست؛ یک چیز دیگر است:]أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ[.(۱)

کسـی که قرآن و نهج البلاغه و آثار دینی را نگاه کند، این تلقی را به خوبی پیدا می کند که ازنظر اسلام، تمام این چرخ و فلک آفرینش، بر محور وجود انسـان می چرخـد. این شـد انسان محوری. در آیات زیادی هست که خورشـید مسـخر شـماست، ماه مسـخر شـماست، دریا مسـخر شـماست؛ امـا دو آیه هم در قرآن هست که همین تعبیری را که گفتم،]سَخَّرَ لَکُمْ مـا فِی السَّمـاواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ[؛(۲) همهٔ اینها مسـخَّر شـمایند، بیـان می کنـد. مسـخّر شـمایند، یعنی چه؟ یعنی الاـن بالفعـل شـما مسـخّر همه شان هستیـد و نمی توانیـد تأثیری روی آنها بگذاریـد؛ اما بالقوه طوری ساخته شـده ایـد و عوالم وجود و کائنات به گونه ای ساخته شده اند که همه مسـخّر شـمایند. مسـخّر یعنی چه؟ یعنی توی مشت شـمایند و شـما می توانیـد از همـهٔ آنها به بهترین نحو اسـتفاده کنیـد. این نشان دهنـدهٔ آن است که این موجودی که خـدا آسـمان و زمیـن و سـتاره و شـمس و قمر را مسـخّر او می کنـد، ازنظر آفرینش الهی بسیار بایـد عزیز باشـد. همیـن عزیز بـودن هم تصـریح شدهاست:]وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَمَ[.(۳)

۱- لقمان، ۲۰: مگر نمی بینید که خدا هرچه را که در آسمان ها و زمین هست، رام شما کرد؟

۲- لقمان، ۲۰: خدا هرچه را که در آسمان ها و زمین هست، رام شما کرد؟

۳- اسراء، ۷۰: و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم.

این]کَرَّمْنا بَنی آدَم[، بنی آدم را تکریم کردیم، تکریمی است که هم شامل مرحلهٔ تشریع و هم شامل مرحلهٔ تکوین است؛ تکریم تکوینی و تکریم تشریعی بـا آن چیزهـایی که در حکومت اسـلامی و در نظـام اسـلامی برای انسـان معین شـده؛ یعنی پایه ها، کاملاً پایه های انسانی است... .

حـال براسـاس اینها یک نتایـج عملی به دست می آیـد و وظایفی برعهـدهٔ انسان هایی که معتقـد به این مبانی انـد، قرار می گیرد. فرق نمی کند؛ چه حکومت اسـلامی باشد و حاکمیت و قدرت در دست اهلِ حق باشد، چه حکومت اسلامی نباشد. فرض کنید مثل دوران حکومت طاغوت باشـد یا انسانی باشـد که در بین کفّار زندگی می کند. این وظایفی که عرض می کنم، در هر دو حالت بر دوش یکایک انسان ها هست. این وظایف چیست که اینها نتایج عملی آن بینش است؟

...یـک وظیفه عبـارت است از عبودیت و اطـاعت خداونـد؛ چون عـالَم، مالـک و صـاحب و آفریننـده و مـدبّر دارد و ما هم جزو اجزاء این عالمیم؛ لذا بشر موظف است اطاعت کند. این اطاعت بشر به معنای هماهنگ شدن او با حرکت کلی عالم است؛ چون همهٔ عالم]یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْض[؛(۱)]قالَتا أَتَیْنا طائِعین[.(۲) آسمان و زمین و ذرات عالم، دعوت و امر الهی را اجابت می کنند و براساس قوانینی که خدای متعال در آفرینش مقرّر کردهاست، حرکت می کنند. انسان اگر برطبق

۱- حشر، ۲۴: آنچه در آسمانها و زمین است، تسبیح گوی اویند.

۲- فصلت، ۱۱: گفتند: «ما از روی طاعت می آییم [و شکل می گیریم]!».

قوانین و وظایف شرعی و دینی که دین به او آموخته است عمل کنـد، هماهنگ با این حرکت آفرینش حرکت کرده؛ لذا پیشرفتش آسان تر است؛ تعارض و تصادم و اصطکاکش با عالم کمتر است؛ به سعادت و صلاح و فلاح خودش و دنیا هم نزدیک تر است. البته عبودیت خدا با معنای وسیع و کامل آن مورد نظر است؛ چون گفتیم توحید، هم اعتقاد به وجود خداست، هم نفی الوهیت و عظمت متعلق به بت ها و سنگ ها و چوب های خودساخته و انسان های مـدعی خـدایی و انسان هایی که اسم خدایی کردن هم نمی آورند؛ اما می خواهند عمل خدایی کنند.

پس در عمـل، دو وظیفه وجود دارد: یکی اطـاعت از خـدای متعـال و عبودیت پروردگار عالم؛ دوم سرپیچی از اطاعت «انـداد الله»؛ هر آن چیزی که می خواهـد در قبال حکمروایی خـدا، بر انسان حکمروایی کند. ذهن انسان فوراً به سـمت این قدرت های مادی و استکباری می رود؛ البته اینها مصادیقش هستند؛ اما یک مصـداق بسیار نزدیک تر دارد و آن، هوای نفس ماست. شرط توحیـد، سرپیچی کردن و عدم اطاعت از هوای نفس است؛ که این «أَخْوَفُ مَا أَخَاف»(۱) است... .

دوم، هدف گرفتن تعالیِ انسان است؛ تعالیِ خود و دیگران. این تعالی شامل تعالیِ علمی، تعالیِ فکری، تعالیِ روحی و اخلاقی، تعالیِ

۱- امیرالمؤمنین(علیه السـلام) فرمودنـد: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ طُولُ الْأَمَلِ وَ اتِّبَاعُ الْهَوَى»؛ بیمناک ترین چیزی که از آن بر شـما می ترسم، آرزوی دراز و پیروی از هوای نفس است. (أمالی المفید، ص ۳۴۵)

اجتماعی و سیاسی، یعنی جامعه تعالی پیدا کند، و تعالیِ اقتصادی است؛ یعنی رفاه امور زندگی مردم. همه موظّفند برای این چیزها تلاش کنند: گسترش و پیشرفت علم برای همه؛ حاکمیت اندیشهٔ سالم و فکر درست؛ تعالیِ روحی و معنوی و اخلاقی، خُلق کریم و مکارم اخلاق؛ پیشرفت اجتماعیِ بشری، نه فقط جنبه های معنوی و علمی و اخلاقی یک فرد؛ بلکه جامعه هم مورد نظر است و پیشرفت امور اقتصادی و رفاهی انسان ها، و بایستی مردم را به سمت رفاه و تمتّع هرچه بیشتر از امکانات زندگی پیش ببرند. این یکی از وظایف همه است؛ مخصوص دورهٔ قدرت و حکومت هم نیست؛ در دورهٔ حکومتِ غیرِخدا هم این وظیفه وجود دارد.»(۱)

- علامه طباطبایی(رحمت الله علیه) دراینباره در تفسیر المیزان میآورند:

«در آیه]وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی كَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلًا[(۲) خداوند، خلاصه ای از کرامت ها و فضل خود را می شمارد، باشد که انسان بفهمد پروردگارش نسبت به وی عنایت بیشتری دارد؛ مع الأسف انسان این عنایت را نیز مانند همه نعمت های الهی کفران می کند... مقصود از تکریم در آیه، اختصاص دادن به عنایت و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۲آذر۷۹.
۲- اسراء، ۷۰.

نباشـد... در این که خداوند انسان را به چه چیز گرامی داشته که در آیه فوق به طور سربسته می گوید ما انسان را گرامی داشتیم، در میان مفسـران گفت و گو است؛ بعضـی [آن را] به خـاطر اعطـای قوهٔ عقـل و نطق و اسـتعدادهای مختلف و آزادی اراده می داننـد؛ بعضـی انـدام موزون و قـامت راست و... ؛ ولی روشن است که این مواهب در انسان جمع است و هیـچ گونه تضادی با هم ندارنـد؛ بنابراین گرامیداشـتِ خدا نسبت به این مخلوق بزرگ، با همهٔ این مواهب و غیر این مواهب است.

خلاصه اینکه انسان امتیازات فراوانی بر مخلوقات دیگر دارد که هریک از دیگری جالب تر و والاتر است.

روح انسـان علاـوه بر امتیـازات جسـمی، مجمـوعه ای اسـت از اسـتعدادهای عـالی و توانـایی بسـیار برای پیمـودن مسـیر تکامـل، بـه طـور نامحدود.»(۱)

– علامه شهید مرتضی مطهری(رحمت الله علیه) نیز دراین باره می نویسند:

«از نظر اسـلام، مادرِ همـهٔ احساس های اخلاقی انسان، احساس کرامت و شـرف و عزت و قـدرت و عظمت در درون خود و در خودِ واقعی خویش است؛ آن هم عزت و شرف و کرامت و قدرت و عظمت واقعی، و خودِ واقعی انسان [که] همان]نَفَخْتُ فیهِ مِنْ روحی[(۲) است که خدای متعال

۱– علامهٔ طباطبایی(رحمت الله علیه)، ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص۲۱۵.

۲– حجر، ۲۹: «من از روح خود در انسان دمیدم.».

در قرآن بیان کرده است. انسان های کامل اسلام ازنظر اخلاق، یعنی انسان هایی که خود را بهتر از دیگران شناخته اند؛ شرف و کرامت را در ذات خودشان بیشتر از دیگران احساس کرده اند.»(۱)

«مسئلهٔ کرامت نفس و یا عزت نفس و تعبیراتی امثال اینها که در متون تعلیمات اسلامی وارد شده است... ، مسئله ای است که کمتر موردِتوجه واقع شده یا اساساً موردِتوجه واقع نشده است و حال آن که ما ریشه و مبنا و زیربنای اخلاق اسلامی را از همین جا می توانیم استنباط و استخراج کنیم، از نوعی بازگشت دادن انسان به خود و متوجه کردن او به شرافت و کرامت ذاتی خویش.»(۲)

«قرآن می گوید... با مکرّم داشتن این خود است که تمام اخلاق مقدسه در انسان زنده می شود و تمام اخلاق رذیله از انسان دور می گردد؛ و اگر این خود، کرامت پیدا کرد، شخصیت خودش را بازیافت و در انسان زنده شد، دیگر به انسان اجازه نمی دهد که راستی را رها کند دنبال دروغ برود، امانت را رها کند دنبال خیانت برود، عزت را رها کند دنبال تن به ذلت دادن برود، عفت کلام را رها کند دنبال غیبت کردن برود و امثال اینها.»(۳)

۱- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۴۲۶.

۲- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۶۵۳.

۳- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۴۰۵.

۲.اهداف پیامبران

۱.۲. بیدارسازی فطرت و برانگیختن عقل انسان

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «اولین کار پیامبر مکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)، اِثارهٔ عقل است؛ برشوراندن قدرت تفکر است. قدرت تفکر را در یک جامعه تقویت کردن؛ این حلاّل مشکلات است. عقل است که انسان را به دین راهبرد می دهد، انسان را به دین می کشاند. عقل است که انسان را در مقابل خدا به عبودیت وادار می کند. عقل است که انسان را از اعمال سفیهانه و جهالت آمیز و دل دادن به دنیا باز می دارد؛ عقل این است. لذا اول کار این است که تقویت نیروی عقل و خرد در جامعه انجام بگیرد؛ تکلیف ما هم این است.»(۱)

- حضرت آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی) در این باب، می فرمایند:

«پیامبران الهی، همگی پاسداران دل های مردم و شکوفاسازان فطرت آنان هستند:]وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ[(۲)، فکر و دل مردم، امانت های الهی اند که پیامبران از آنها محافظت می کنند؛ لذا موسای کلیم(علیه السلام) خطاب به فرعونیان چنین گفت:]أَنْ أَدُّوا إِلَیَّ عِبادَ اللهِ إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمین[؛(۳) بندگان خدا را به من بسپارید که من

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در سالروز عید سعید مبعث، ۲۹تیر۸۸.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳- دخان، ۱۸.

برای شما رسول امین پروردگارم.»(۱)

– آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی) نیز در تفسیر نمونه می آورد:

«در خطبهٔ اول نهج البلاغه، از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در عبارتی کوتاه و پرمعنی چنین آمده است: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛(۲) خداوند رسولان خود را به سوی انسان ها فرستاد و انبیای خود را یکی پس از دیگری، مأموریت داد تا وفای به پیمان فطرت را از آنها مطالبه کنند، و نعمت های فراموش شده الهی را به آنها یادآور شوند، از طریق تبلیغ بر آنان، اتمام حجت نمایند و گنجینه های اندیشه ها را برای آنها فاش سازند!

طبق روایات فوق، نه تنها معرفه الله که مجموع اسلام به صورت فشرده، در درون سرشت انسانی نهاده شده؛ از توحید گرفته تا رهبریِ پیشوایان الهی و جانشینان راستین پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و حتی فروع احکام.

بنابراین، طبق تعبیری که در نهج البلاغه آمده، کار پیامبران شکوفاساختن فطرت ها و به یادآوردن نعمت های فراموش شدهٔ الهی، ازجمله سرشت توحیدی، و استخراج گنج های معرفت است که در درون جان و اندیشه انسان ها نهفته و مستور می باشد.»(۳)

۱– آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۳۶.

۲– نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳– آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص۴۵۴.

۲.۲. نفی حاکمیت مستکبران و تحقق آزادی

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «اسـلام، دین توحید است و توحید یعنی رهایی انسان از عبودیت و اطاعت و تسـلیم در برابر هرچیز و هرکس به جز خدا؛ یعنی گسسـتن بندهای سلطهٔ نظام های بشری؛ یعنی شکستن طلسم ترس از قدرت های شیطانی و مادی؛ یعنی تکیه بر اقتدارات بی نهـایتی که خداونـد در نهـاد انسان قرارداده و از او، بهکارگیری آنها را همچون فریضه ای تخلف ناپـذیر، طلب کرده است؛ یعنی اعتماد به وعدهٔ الهی در پیروزی مستضـعفین بر ستمگران و مستکبرین به شرط قیام و مبارزه و استقامت؛ یعنی دل بستن به رحمت خدا و نهراسیدن از احتمال شکست؛ یعنی استقبال از زحمات و خطراتی که در راه تحقق وعدهٔ الهی، آدمی را تهدید می کند؛ یعنی مشکلات راه را به حساب خدا گذاشـتن و خود را به پیروزی حتمی و نهایی امیدوار داشـتن؛ یعنی در مبارزه، چشم به هدف عالی که نجات جامعه از هرگونه سـتم و تبعیض و جهل و شـرک است، دوختن و عوض ناکامی های شخصی و میان راهی را نزد خدا جستن و خلاصه یعنی خود را مرتبط و متصل به اقیانوس لایزال قدرت و حکمت الهی دیدن و به سمت هدف اعلا، با امید و بی تشویش شتافتن.» (۱)

۱- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(رحمت الله علیه)، ۱۰خرداد۶۹.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «]وَ یَضَعُ عَنهُم اِصرَهُم[(۱): بر میدارد، بارِ گران جهالتها، بار گران سنتهای غلط، بار گران نظامهای پلید غیرانسانی، بار گران دیکتاتوریها و استبدادها و زورگوییها و استثمارها، هر بار گرانی را از دوششان برمیدارد.]وَ الاَغلالَ الَّتی کانَت عَلَیهِم[(۲) غل و زنجیرهایی که به پای اینهاست، باز میکند. چه غل و زنجیری مگر بوده؟ آیا وقتی پیغمبر مبعوث شد، به پای همهٔ مردم مکه، هرکدام یک زنجیر بسته شده بود؟ به گردنشان یک غل گذاشته بودند؟ همه زندانی بودند؟ خب معلوم است که غل و زنجیر آهنی نبود. غل و زنجیر بود؛ چه غل و زنجیری؟ خودت فکر کن و پیدا کن. چه غل و زنجیری بود بر دست و پا و گردن این مردم؟ غلها و زنجیرهای اسارت، غل و زنجیر زورشنویها، غل و زنجیر سنتها و مقررات و تحکمات بشری؛ پیغمبر میآید، اینها را باز میکند. اینها چیست جز تشکیل یک نظام انسانی و توحیدی.]وَ الاَغلالَ الَّتی کانَت عَلَیهِم فَالَّذینَ آمَنوا بِهِ[(۳) پس آن کسانی که ایمان آوردند و بگروند به این پیامبر،]وَ عَزَّروهُ[او را بزرگ بدارند و ارجمند،]وَ نَصَروهُ[او را یاری کنند،]وَ اتَّبَعُوا النّورَ الَّذی اُنزِلَ مَعَهُ[نور و فروغ روشنگری که با او نازل شده، یعنی این قرآن، آن را پیروی کنند، دنباله روی بکنند،]اُولئِکَ هُمُ المُفلِحونَ[:(۴)

۱- اعراف،۱۵۷.

۲- اعراف،۱۵۷.

۳- اعراف،۱۵۷.

۴- اعراف، ۱۵۷.

آنانند پیروزمندان؛ آنانند برخورداران از فلاح و به هدف و مقصد رسیدگان.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «انسان، تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند، مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد و بنابراین هیچ انسانی هم حق ندارد انسان های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند. و ما از این اصل اعتقادی، اصل آزادی بشر را می آموزیم که هیچ فردی حق ندارد انسانی و یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، برای او قانون وضع کند، رفتار و روابط او را بنا به درک و شناخت خود که بسیار ناقص است یا بنا به خواسته ها و امیال خود تنظیم نماید. و از این اصل ما نیز معتقدیم که قانونگذاری برای بشر تنها در اختیار خدای تعالی است، همچنان که قوانین هستی و خلقت را نیز خداوند مقرر فرموده است و سعادت و کمال انسان و جوامع تنها در گرو اطاعت از قوانین الهی است که توسط انبیا به بشر ابلاغ شده است.»(۲)

- تبیین این بحث از کلام حضرت آیت الله جوادی آملی حفظه الله تعالی شنیدنی است: «رسیدن به سعادت، آرزوی همه انسان هاست؛ چنان که بهره مندی از آزادی نیز یکی از خواسته ها و آرمان های بشر بوده و هست. ازآنجاکه آزادی، وصفی از اوصاف نفسانی انسان است، با تعدّد و

۱- آیت الله خامنه ای(مدظله العالی)، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ۱۸ رمضان المبارک ۱۳۵۳.

۲- صحیفهٔ امام، ج ۵، ص ۳۸۸.

تفاوت انسان شناسی ها، معنا و مفهوم آن متعدد می گردد. هستی شناسی و جهان بینی هر شخص، انسان شناسی او را تحت تأثیر خود قرار می دهد و هر انسان شناسی خاص، مفهوم ویژه ای از آزادی به ما عرضه می کند. ازاین رو، آزادی از نظر اسلام با آزادی مورد نظر مکاتب غربی، غیردینی، و غیراسلامی تفاوت فراوان دارد؛ زیرا پایه های شناختی اسلام و مکاتب دیگر دربارهٔ جهان و انسان و سعادت او متفاوت می باشند.

روشن است که آزادی، هیچ گاه نمی تواند مطلق و نامحدود باشد؛ چرا که اوصاف هر موجودی تابع خود آن موجود است؛ موجود محدود، وصف محدود دارد و موجود نامحدود، وصف نامحدود... اگر هستی یک شیء، محدود باشد و ما برای او اوصاف نامحدودی فرض کنیم، لازمه اش، تجاوز وصف از موصوف می شود که امر محالی است؛ یعنی وصف، در جایی حضور داشته باشد که موصوفش حضور ندارد و این فرض، فرض محال است.

آنچه تاکنون تاریخ بشر نشان داده و آنچه که انسان دربارهٔ افراد عادی و انسان های عصر خود دیده و می بیند، این است که اکثر انسان ها از روی طبع خود، مایل به تعدّی و افزون گرایی اند.»(۱)

«قرآن کریم، افزون طلبی طبیعت انسان و هَل مِن مَزید گویی او را تصدیق نموده و در بیش از پنجاه مورد، انسان ها را مذمت کرده است که

۱- آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، ولایت فقیه؛ ولایت، فقاهت و عدالت، ص۲۵و۲۶.

نکوهش در همه آن موارد، به طبیعت انسان برمی گردد... هیچ انسانی حق نـدارد خود را بفروشد و خود را بندهٔ دیگران کند و آزادی اش را به بردگی تبـدیل نمایـد؛ همـانگونه که حیات انسان، ودیعـهٔ الهی است و هیـچ شخصـی حق نـدارد دست به خودکشـی باطل بزنـد؛ زیرا انتحار، خیانت در امانت حیات است.»(۱)

- ایشان در جمع بندی بحث میفرمایند:

«پس ایـن چنین نیست که انسـان، آزادِ مطلـق باشـد و هر کـاری را که خـواست، انجـام دادنش صـحیح باشـد:]أَیَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدی[.(۲) آزادی به معنـای بی بنـدوباری و رهـایی مطلق را نه عقـل می پـذیرد، نه فطرت، نه دین و نه جوامع انسـانی. انسان در عین آزاد بودن، در ابعاد اخلاقی، حقوقی، اقتصادی، سیاسـی و نظامی، حـدومرزهایی دارد که باید آنها را رعایت کند و اگر نکند، در همه جای دنیا برای او تنبیه و مجازاتی وجود دارد و اگر چنین نباشد، هرج ومرج و فساد، همه جوامع را به نابودی می کشد.»(۳)

«... سخن به اینجا می رسد که تعیین کنندهٔ محدودهٔ آزادی انسان در شئون اعتقادی، حقوقی، اعمال، احوال و سنت و سیرت کیست؟

پاسخ منطقی سؤال فوق این است که تنها کسـی می تواند حدود آزادی انسان را معین سازد، که برای اصل هستی او حد و مرزی قرار داده و

۱- آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، ولایت فقیه؛ ولایت، فقاهت و عدالت، ص ۲۹ و ۳۰.

۲- قیامت، ۳۶.

۳- آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، ولایت فقیه؛ ولایت، فقاهت و عدالت، ص۲۸.

او را محدود و متناهی آفریده است؛ زیرا تنها او به مخلوق خویش آگاه است و می تواند آزادی متناسب با کمال را برای او مشخص سازد. خداونـدی که برای هر چیز، انـدازه ای خـاص قرار داده است:]إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ[.(۱) خـدایی که انسـان موصوف را دارای حد آفریده، محدودهٔ آزادی او و دیگر اوصافش را نیز خود او معین می سازد.»(۲)

۳.۲. تحقق حیات طیّبه

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم[؛(۳) خـدا و پیامبر، شـما را به زندگی و مایهٔ حیـات طیب و پاکیزه دعوت می کننـد. حیات پاکیزه، فقط خوردن و لـذت بردن و شـهوت رانی نیست؛ اینکه دعوت خـدا و رسول را نمی خواست. نفس هر انسانی، او را به زندگی حیوانی دعوت می کند. همهٔ حیوانات دنبال غذا و اطفای شـهوت حرکت می کنند و برای شکم و ساعتی بیشتر زنده ماندن، مبارزه می کنند. حیات طیبه، عبارت از این است که این زندگی در راه خدا و برای رسیدن به هدف های عالی باشد. هدف عالی انسان فقط این نیست که شکمی را به هر شکلی پر کند؛ این کمترین چیزی

۱- قمر، ۴۶.

۲- آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، ولایت فقیه؛ ولایت، فقاهت و عدالت، ص۲۹و۳۰.

۳- انفال، ۲۴: «ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید؛ هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد.»

است که یک حیوان می تواند به عنوان هدف خود انتخاب کند. برای انسان، هدف اعلی عبارت از وصول به حق، رسیدن به قرب باری تعالی و تخلق به اخلاق الهی است. انسان برای رسیدن به آن چنان هدفی، ابزارهای مادی و معنوی را لازم دارد. غذا لازم است؛ اما برای این [است] که انسان به سمت هدف حرکت کند.

نظام اسلامی، علاوه براینکه هدف هایی بالاتر از هدف های مادی دارد؛ یعنی در نظام اسلامی، یک انسان فقط با پرشدن شکم خوشبخت نیست؛ باید زندگی مادی و رفاه و امنیت او تأمین باشد؛ همچنین اصرار دارد که روح و دل انسان می باید از یک صفا و تلألؤ و نورانیت و برادری و فداکاری نسبت به انسان های دیگر و عبودیت و بندگی و اخلاص نسبت به خدای متعال برخوردار باشد.

اگر ما به احکام اسلامی عمل بکنیم، اگر جامعهٔ اسلامی، ایمان اسلامی را همراه با عمل به مقررات و قوانین الهی تعقیب بکند، همان چیزی اتفاق خواهد افتاد که بشریت در طول تاریخ به دنبال آن بوده است. یعنی چه؟ یعنی آسایش و رفاه مادی همراه با تکامل و پیشرفت و عروج معنوی. بشر حیوان نیست که علف جلوی او بریزند و برایش کافی باشد. انسان می خواهد باصفا و نورانی باشد. انسان از نورانیت و صفا و بندگی خدا احساس لذت روحی می کند.

شما وقتی عبادت می کنید، دعایی را باحال می خوانید، نمازی را باتوجه اقامه می کنید، انفاقی به یک مستحق می کنید، می بینید چه

لـذتی می بریـد و چه حالت احتظاظی به شـما دست می دهـد. این لذت را با خوردن نمی شود به دست آورد. انسان هایی که طعم بندگی خـدا را چشـیده انـد، که هر انسان مؤمنی در طول زندگی، کم وبیش حالات این طوری برایش پیش می آید؛ بعضـی کم، بعضـی زیاد، در آن لحظـهٔ توجه به خدا، عبادت خدا، مناجات، گریه برای خدا و در مقابل خدا، لذتی احساس می کنند که حاضـرند دنیا و مافیها را بدهند، برای آنکه این لذت برای آنها بماند.

اسـلام می خواهـد انسان ها را آن چنان بالا ببرد، دل ها را آن چنان نورانی کند، بدی ها را آن چنان از سـینهٔ من و شـما بیرون بکند و دور بینـدازد که ما آن حالت لذت معنوی را در همهٔ آنات زندگی مان، نه فقط در محراب عبادت، بلکه حتی در محیط کار، در حال درس، در میـدان جنـگ، در هنگام تعلیم و تعلم و در زمان سازنـدگی احساس کنیم. خوشا آنان که دایم در نمازنـد، یعنی این. در حال کسب و کار هم با خـدا، در حال خوردن و آشامیـدن هم باز به یاد خدا. این گونه انسانی است که در محیط زندگی و در محیط عالم، از او نور پراکنده می شود. اگر دنیا بتواند این طور انسان هایی را تربیت کند، ریشهٔ این جنگ ها و ظلم ها و نابرابری ها و پلیدی ها و رجس ها کنده خواهد شد. این، حیات طیبه است.»(۱)

- حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

۱- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زائران حضرت رضا(علیه السلام)، ۲۹فروردین ۷۰.

(حفظه الله تعالی)، در تفسیر نمونه در تبیین این مفهوم قرآنی مینویسند: «حیات طیّبه، یعنی زندگی پاکیزه از هر نظر؛ پاکیزه از آلودگی ها، ظلم ها و خیانت ها، عداوت ها و دشمنیها، اسارت ها و ذلت ها و انواع نگرانی ها و هرگونه چیزی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار می سازد.»(۱)

در تشریح راه دستیابی به این افق زیبای قرآنی نیز می فرمایند:

«نتیجهٔ عمل صالحِ مولودِ ایمان، در این جهان، حیات طیّبه است؛ یعنی تحقّق جامعه ای قرین با آرامش، امنیت، رفاه، صلح، محبت، دوستی، تعاون و مفاهیم سازندهٔ انسانی خواهد بود، و از نابسامانی ها و درد و رنج هائی که بر اثر استکبار و ظلم و طغیان و هواپرستی و انحصارطلبی به وجود می آید و آسمان زندگی را تیره و تار می سازد، در امان است.»(۲)

۲.۴. توحید؛ موضوع دعوت انبیا

۲.۴.۱. عبودیت فردی و نپذیرفتن خدایی، جز الله

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «ما معتقدیم و این جزو بدیهیّات اسلام، بلکه بدیهیّات همهٔ ادیان است که انسان،

۱- آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، برگزیده تفسیر نمونه،ج ۲، ص۵۹۸.

۲- آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص۴۲۲ و ۴۲۳.

فقط در سایـهٔ ارتباط و اتصال با حق تعالی است که می توانـد به تکامل و تعالی دست پیـدا کند... مکرر عرض کرده ایم که سـرّ مسـئله در این است که انسان بتوانـد خودش را به عبودیت الهی متّصف کنـد. عبـد، یعنی تسـلیم اراده و حکم خـدا و شـریعت الهی [شـدن]. لُبّ تمام دسـتورات و احکـام و فرامین الهی و شـرایع انبیـا، همین یـک کلمه است و پیامبران خـدا، قبل از آنکه مقام نبوت برای آنها انتخاب بشود و خـدای متعال آنها را به نبوت سـرافراز کند، به عبودیت سـرافراز کرده است. در یک روایت است که: «إِنَّ الله اتَّخَذَ مُحَمَّداً(صـلی الله علیه و آله و سلم) عَبْداً قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ نَبِیّا»؛(۱) اول، خدای متعال او را خلعت عبودیت پوشانید و بعد، به مرحله و رتبهٔ نبوت فایز کرد.

کـأنه این، در هر تعالی ای مقدمـهٔ لازم و شـرط اصـلی است. در هر انـدازهٔ تکاملی، عبودیت شـرط اصـلی است؛ البته، عبودیت هم مراحلی دارد.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «روح عبودیت و احسـاس بنـدگی در مقابل خداونـد، همان چیزی است که انبیای الهی از اول تا آخر، تربیت و تلاشـشان متوجه این نقطه بوده است، که روح عبودیت را در انسـان زنـده کننـد. سرچشـمهٔ همـهٔ فضائـل انسانی و کارهای خیری که انسان ممکن است انجام بدهد، چه در حوزهٔ شخصی، چه در حوزهٔ اجتماعی و عمومی،

۱- الکافی، ج ۸، ص ۱۴۶.

۲- سـخنرانی رهبر معظم انقلاب(مـدظله العـالی)، در دیـدار با مسـئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسـلامی به مناسـبت عیـد سـعید فطر، ۷اردیبهشت۶۹.

همین احساس عبودیت در مقابل خداست. نقطهٔ مقابل این احساس عبودیت، خودبینی و خودخواهی و خودپرستی است؛ منیّت است. این منیّت است که در انسان، منشأ همهٔ آفات اخلاقی و عوارض و نتایج عملی آنهاست. منشأ همهٔ این جنگ ها و کشتارهای عالم، و ظلم هایی که به وقوع می پیوندد و منشأ همهٔ فجایعی که در طول تاریخ اتفاق افتاده، و شما خوانده اید، شنیده اید یا امروز مشاهده می کنید، احساس منیّت و خودخواهی و خودبینی در مجموعه ای از انسان هاست که سرچشمهٔ این فساد و نابسامانی، در زندگی آنهاست.

عبودیت، نقطهٔ مقابل این خودخواهی و منیّت و خودپرستی است. اگر این خودبینی و خودخواهی در مقابل خداوند متعال باشد، یعنی انسان خود را در مقابل پروردگار قرار بدهد، نتیجهٔ آن در انسان، طغیان است؛ طاغوت. طاغوت هم فقط پادشاهان نیستند؛ هرکدام از ما انسان ها ممکن است در درون خودمان، خدای نکرده، یک طاغوت و یک بت تربیت کنیم و پرورش بدهیم. در مقابل خدا سرکشی کردن و خودبینی داشتن، نتیجه اش عبارت از رشد طغیان در انسان است. اگر این خودبینی در مقابل انسان های دیگر باشد، نتیجه اش می شود نادیده گرفتن حقوق دیگران؛ تجاوز و دست درازی به حقوق این و آن. اگر این خودبینی در مقابل طبیعت واقع بشود، نتیجه اش می شود تضییع محیط طبیعی؛ یعنی آنچه که امروز بحق دربارهٔ مسئلهٔ محیط زیست در

دنیا اهتمام هست. نادیده گرفتن محیط طبیعی زیست انسان هم، نتیجهٔ طغیان، خودبینی و خودخواهی در مقابل طبیعت است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «معنا و روح توحیـد عبارت است از اینکه انسان از غیرخـدا عبودیت نکنـد و در مقابل غیرخـدا، جبههٔ بندگی به زمین نسایـد. این معنـای عبودیت کامـل و خـالص است. حـال شـما اگر بـا چشم روشن بینـانه و آگاهـانه و مسـلح به دانش هـای مربوط به زنـدگی بشـر، علوم اجتمـاعی و علوم تربیتی و امثـال ذلـک، به این عنوان نگاه کنیـد، خواهیـد دیـد که دایرهٔ عبودیت، دایرهٔ وسـیعی است. قیدوبنـدهایی که به بشر بسـته می شود، هر یـک نوعی عبودیت برای انسان به وجود می آورد. عبودیت نظام های اجتماعی غلط، عبودیت آداب و عادات غلط، عبودیت خرافات، عبودیت اشـخاص و قدرت های استبدادی، عبودیت هواهای نفسانی، که این از همه رایج تر است، و عبودیت پول، زر و زور. اینها انواع عبودیت است.

وقتی می گوییم"لااله الاالله، وحـده لاشـریک له"، یعنی توحیـد خالص. معنایش این است که همهٔ این عبودیت ها به کنار رود که اگر چنین شود، فلاـح و رسـتگاری، حقیقتاً حاصل خواهـد شـد. اینکه فرمود: "قُولُوا لَا إله إلّا الله تُفلِحُوا"،(۲) این فلاـح، یک فلاح حقیقی است. فقط فلاح سیاسی نیست، فقط

۱- خطبه های نماز جمعهٔ تهران به امامت رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی)، ۲۱مهر ۸۵.

۲- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲: بگویید «لا اله الا الله» تا رستگار شوید.

فلاـح اجتمـاعی نیست، فقـط فلاـح معنوی نیست، فقـط فلاح روز قیامت نیست؛ بلکه فلاح دنیا و آخرت است. این یک نکته در باب ممیزه های اسلام و نکات برجستهٔ دعوت اسلامی [است] که به یک تعبیر دیگر هم می شود بیانش کرد و آن عبارت است از اسلام، تسلیم، اسلام وجه الله و تسـلیم خـدا بودن. این هم یک جانب دیگر و یک بعـد دیگر همان توحید است. این مثلاً یکی از آن ممیزه های دعوت اسـلامی است. هرجا این باشـد، اسـلام است. هر جا نقطـهٔ مقابل این باشـد، جاهلیت است. هر جا بین این دو قرار داشـته باشد، بین اسـلام و جاهلیت است؛ اسلام خالص نیست، اسلام کامل نیست، اسلام نیمه کاره ممکن است باشد.

... اگر قرار باشـد که به اسم اکتفا کنیم، این دیگر اسـلام نیست. بایـد توحید به معنای حقیقی کلمه و تسـلیم در مقابل پروردگار رواج پیدا کنـد. بایـد نظـام اجتمـاعی؛ نظامی عادلانه و نظام اخلاقی جامعه؛ نظامی انسانی و عاطفی و مبتنی بر فضائل باشـد. در مقابل هرچه غیرخـدا، تسـلیم و عبودیت نباشـد، تبعیت نباشـد، نفوذپـذیری نباشـد... بایـد مبارزه با بت ها، از جمله بت نفس، رایج باشد. نمی گوییم که انسان ها یکسـره تبـدیل به فرشـته شونـد؛ اما یکسـره تبدیل به انسان هایی شوند که در این راه تلاش و مبارزه می کنند. نفس این مبارزه، تقوا نامیده می شود. هر انسان و هر جامعه ای که چنین تلاش و مبارزه ای بکند، متقی و پرهیزکار است.»(۱)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید مبعث، ۱۰دی۷۳.

- مرحوم علامه طباطبایی(رحمت الله علیه) در تفسیر المیزان ذیل آیهٔ]وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا الله وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی الله وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلالَهُ[(۱) می نویسند:

«... جمله]أَنِ اعْبُدُوا الله وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ[، بهطوری که از سیاق بر می آید، بیان [هدف] بعثت رسول است و معنایش این است که حقیقت بعثت رسول، جز این نیست که بندگان خدای را به عبادت خدا و اجتناب از طاغوت دعوت کند. زیرا امرونهی از یک بشر به سایر افراد بشر، مخصوصاً وقتی که آمر و ناهی، رسول باشد جز دعوت عادی، معنای دیگری ندارد و معنایش الجاء و اضطرار تکوینی نیست... بلکه دعوت نبوی هم مانند سایر دعوت ها، عادی است. خداوند هم به خاطر آن، اشخاصی را مبعوث می کند تا شما را به عبادت خدا و دوری از طاغوت ها دعوت کنند و حقیقت این دعوت، انذار و تبشیر است.»(۲)

- همچنین استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه) در کتاب انسان کامل می نویسند:

«اسلام می گوید: از دنیا و مادیات آن استفاده کنید؛ اما آن را خواستهٔ نهایی و معبود خود قرار ندهید؛ زیرا هرچه را بپرستید در حد همان چیز باقی خواهید ماند. برای ساختن انسانی کامل، اسلام ما را از همهٔ پرستش ها جز خداپرستی منع می کند و می گوید: انسانی که در این عالم چیزی غیر از خدا را پرستش می کند، یک انسان معیوب و مسخ شده است.»(۳)

۱- نحل، ۳۶.

۲- علامه طباطبایی(رحمت الله علیه)، ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص۳۵۴.

۳- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، انسان کامل، ص۳۵.

۲.۴.۲. تلاش برای تحقق توحید در اجتماع

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «توحید بزرگترین پیام پیغمبران است. خُب، توحید را چه میفهمند امروز و چه تلقین کردند به ملتهای اسلامی در معنای توحید؟ فکر میکنند توحید فقط همین است که انسان در دلش بگوید خدا یک است و دو نیست و معتقد باشد در ذهن خودش که این عالم یک صانعی(آفریننده) دارد و شریکی ندارد، همین است فقط معنای توحید؟ خُب، اگر رسول خدا میخواست این را تبلیغ بکند، این قدر دعوا با مشرکین قریش نداشت؛ این همه مسئله با کفار نداشت. پیغمبر اسلام توحید را جور دیگری معنا میکند: توحید عبارت است از حاکمیت الله بر زندگی انسان ها؛ نه فقط اینکه انسان معتقد باشد که یک خدایی هم هست. خب، خود کفار قریش مگر معتقد به خدا نبودند؟ البته آنها شریک قائل بودند برای خدا؛ آن شرکا را هم شفعای خودشان میدانستند پیش پروردگار. توحید به آن حاقّ معنای توحید، عبارت از این است که در جامعه حاکمیّت خدا باشد. خب حاکمیّت خدا به چیست؟ حاکمیّت خدا به این است که اولاً قوانین الهی در جامعه جاری بشود، آن چیزی که قانون الهی است، او در جامعه اجرا بشود؛ نه قوانین بشری، قوانین منطبق باشد با کتاب الله؛ این اول. دوم اینکه آن کسانی در رأس حکومت قرار بگیرند که خلفاءالله باشند.»(۱)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعهٔ تهران، ۱۸اردیبهشت۷۷.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «هدف تمام پیامبران، کشاندن مردم به صراط مستقیم است و صراط مستقیم هم یعنی عبودیت؛ «وَ أَنِ اعْبُدُونی هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ». باید مردم را به عبودیت الهی که همان صراط مستقیم است، سوق دهید. البته این عبودیت، در زمینهٔ اخلاق، در زمینهٔ عمل فردی و در زمینهٔ عمل اجتماعی کاربرد دارد که وقتی بحث عمل اجتماعی پیش آمد، آن وقت بحث های سیاسی، تحلیل های سیاسی، تبیین سیاسی، هم در حوزهٔ کار شما قرار می گیرد.

اشتباه کسانی که در گذشته مسائل سیاسی را از تبلیغ کنار میگذاشتند، در این بود که عبودیت را به منطقهٔ فردی منحصر می کردند. آنها اینجا را غلط می فهمیدند و غلط عمل می کردند. بله! هدف، کشاندن مردم به عبودیت است؛ منتها عبودیت منطقهٔ وسیعی در زندگی انسان دارد و آن منطقه، به عمل شخصی منحصر نیست. وقتی که عمل جامعه، عمل یک مجموعهٔ عظیم انسانی و مردم یک کشور، عمل اقتصادی، عمل سیاسی و موضع گیری های سیاسی مشمول بحث عبودیت شد، آن وقت دعوت شما هم می تواند شامل این مسائل باشد و باید هم باشد... .

وقتی معنای عبودیت الهی این شد که انسان از انداد الله اجتناب کند و تبری جوید، باید از همهٔ اشکال آن تبری جوید. انداد الله، یک وقت نفس پلید انسانی است که درون اوست؛ «نَفْسُکَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْک»،(۱) یک وقت شیطان است که

۱- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۶۴.

در دعای صحیفهٔ سجادیه می گویید که: 'او را در وجود من مستقر کردی و به چیزی که مرا از آن متمکن نکردی، تمکن بخشیدی.' یک وقت هم شیطان های قدرتمند عرصهٔ سیاسی اند که برای اغوا و راهزنی و تسلط و ضربه زدن و به جهنم کشاندن ملت ها و شعوب بشری منتظر نشسته اند. انداد الله اینهایند. دعوت به عبودیت، نفی اینها را می طلبد.»(۱)

- حال باید دید در تحقق این عبودیت، ایجاد حکومت الهی، چه نقشی دارد. این بخش از بحث را از کلام آیت الله العظمی مکارم شیرازی در تفسیر نمونه ببینید:

«جملهٔ]یَعْبُدُونَنِی،لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئا[(۲) مفهومش این است: هدف نهائی از فراهم آمدن حکومت عدل، ریشه دار شدن آئین حق، گسترش امن و آرامش، همان استحکام پایههای عبودیت و توحید است که در آیه دیگر قرآن، به عنوان هدف آفرینش ذکر شده است:]وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ[؛(۳) من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه عبادتم کنند.

ممکن است با استفاده از تعلیم و تربیت و تبلیغ مستمر، گروهی را متوجه حق نمود، ولی تعمیم این مسئله در جامعهٔ انسانی، جز از طریق تأسیس حکومت صالحانِ باایمان امکان پذیر نیست؛ به همین دلیل انبیاء بزرگ همتشان تشکیل چنین

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با علما و روحانیون در آستانهٔ ماه مبارک رمضان، ۳بهمن۷۶.

۲- نور، ۵۹.

۳- الذاریات، ۵۶

حکومتی بوده؛ مخصوصاً پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) در نخستین فرصت ممکن، یعنی به هنگام هجرت به مدینه، اقدام به تشکیل نمونه ای از این حکومت کرد.

از اینجا نیز می توان نتیجه گرفت که چنین حکومتی تمام تلاش ها و کوشش هایش از جنگ و صلح گرفته تا برنامه های آموزشی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی، همه در مسیر بندگی خدا، بندگی خالی از هرگونه شرک است.

ذکر این نکته نیز لازم است که معنی حکومت صالحان و تمکین آئین حق و عبادت خالی از شرک، این نیست که در چنان جامعه ای هیچ گنهکار و منحرفی وجود نخواهد داشت؛ بلکه مفهومش این است که نظام حکومت در دست مؤمنان صالح است و چهره عمومی جامعه خالی از شرک؛ وگرنه مادام که انسان، دارای آزادی اراده است، ممکن است در بهترین جوامع الهی و انسانی، احیاناً افراد منحرفی وجود داشته باشند.»(۱)

۱- آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، تفسیر نمونه، ج۱۴، ص۵۳۲.

۳.ضرورت تشکیل حکومت از منظر عقل و روایات

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «مردم وقتی به طور دسته جمعی زندگی می کنند، غیر از مسائل شخصـی، غیر از آن چیزهایی که به ارادهٔ یک شخص محوّل می شود و از عهدهٔ یک شـخص برمی آید؛ یک سلسله مسائل دسته جمعی دارند؛ عیناً مثل یک عده مسافر. یک وقت انسان تنها مسافرت می کنـد؛ هر جا می خواهـد فرود می آیـد، هر جا می خواهـد سوار می شود، با هر سـرعتی بخواهد حرکت می کند، هر چی بخواهـد و بتوانـد می خورد و می نوشـد. اختیار او با خود اوست. اما یک وقت یک عـده با هم حرکت می کنند؛ اینجا غیر از مصـلحت هر شخص، مصـلحت جمع مطرح است. اگر این اجتمـاعی که بـا هم مسـافرت می کننـد و به هم احتیـاج دارنـد، بخواهنـد به مقصود خودشان برسـند و آن هـدفی را که به خـاطر آن بـا هم دسـته جمعی راه افتادنـد، آن هـدف را به دست بیاورنـد، دیگر ممکن نیست هر یک از افراد بگوید من دلم می خواهد پهلوی این قهوه خانه فرود بیاییم یا با این سـرعت حرکت بکنیم یا با این جور وسـیله ای به طرف سـرمنزل برویم. اینجـا چون مصـلحتِ همه مطرح است، رأی همه یـا رأی بیشترین افراد، ملاـک عمـل قرار می گیرد. مصـالحی در اینجـا وجود دارد که آن مصالح غیر از مصالح یک شخص به تنهایی است. مصلحت یک شخص شاید این است که در بهترین رختخوابها استراحت کند،

در یک اتاق راحتِ تنها و دربسته زندگی کند یا به قدری که اشتهای او اقتضا می کند، غذا صرف کند. اما وقتی یک جمع با هم مسافرت می کننـد، وقتی امکانـات کم هست، دیگر نمی شود به یـک نفر اجـازه داد که تنهـا یـک اتـاق را، یک رختخواب راحت و کامل را، یک غذای کامل و اسراف آمیز را بخورد. اینجا مصلحتی وجود دارد که از مصلحت یک فرد بالاتر است و این چیزی است که همهٔ عقلای عالم هم این را قبول کردند. همهٔ کسانی که احساس می کنند در بین یک جمعی باید زندگی بکنند، تنها نمی شود زندگی کرد، همان طور که دیگران به مـا احتیـاج دارنـد، ما هم به کمک دیگران، به راهنمائی دیگران، به مغز دیگران، به دست دیگران احتیاج داریم، کسانی که این حقیقت را قبول کردنـد این را هم قبول کردنـد که فکر یک نفر، هوس یک نفر، تمایلات یک نفر در میان این جمع کثیر، نمی توانـد برای دیگران تکلیف معین بکنـد. مصالح همه را باید حساب کرد، خواسـتهای همه را باید دید، مسائل همه را باید جمع زد و از جمع بندی شدهٔ اینها یک خط مشیی، یک برنامه ای را انتخاب کرد.

کی این کار را بکند؟ چه کسـی است که مصالح عمومی را دست او باید سپرد تا مصالح عمومی را او انجام بدهد؟ چه کسی است که مثل مبصـر سـر کلاس، اگر کسـی به حقـوق دیگران تجـاوز کرد، او آن را سـرجای خود بنشانـد؟ چه کسـی است که دیگران را تشویق کنـد، راهنمائی کند، تهدید کند، اجازهٔ تجاوز به حقوق یکدیگر

را ندهـد، اندازه ها را معین بکند، او کیست؟ او حکومت است. لذا حکومت یکی از غریزی ترین و اصـلی ترین نهادهای اجتماعات انسانی است که از دیرباز انسانها احساس کردند که به یک چیزی به نام حکومت احتیاج دارند.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «بدون تشـکیل حکومت و بدون دسـتگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیت های افراد را از طریق اجرای احکـام تحت نظـام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می آیـد، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدیـد می آیـد. پس، برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره ای نیست جز تشـکیل حکومت و انتظام بخشـیدن به همه اموری که در کشور جریان می یابد.»(۲)

- موضوع «علت نیاز انسان به حکومت»، هر چند در نگاه اول، مسـئلهای صـرفاً علمی به نظر میرسد؛ ولی به دلیل ثمرات کاربردی بسـیارش همیشه مورد توجه کارشناسان دینی قرار داشته است. استاد شهید مرتضی مطهری(رحمت الله علیه) درتشریح موضع گفت وگو می نویسند:

«نیـاز انسـان به حکومت، حکومت به معنـای اعم عرض می کنیم، مـا به نوع نظـامش کار نـداریم، فقط معلول زنـدگی طبقاتی است؟ یا نه، معلول آن زندگی اجتماعی است که با یک سلسله قوانین موضوعه اداره بشود؛ نه با یک سلسله

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه، ۷دی۶۳.

۲- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص ۲۷.

قوانین غریزی و طبیعی؟ در حیوانات هم به یک معنا، که اینها البته اسمش را دولت و حکومت نمی گذارند، وجود دارد؛ منتهی چون همه چیزش غریزی است، ما به آنجا کاری نداریم. آیا در زندگی انسان ها، قوانین باید حاکم باشد یا نباید حاکم باشد؟ قهراً قانون باید حاکم باشد؛ ولو اینکه گروهی باشند که منبعث از خود مردم و نمایندهٔ خود مردم هستند، اینها باید متصدّی اجرای قانون باشند؛ یعنی فلسفهٔ اصلی حکومت و دولت، این است که جامعهٔ بشری نیاز به قانون وضعی دارد؛ یعنی قوانینی که مردم از روی اختیار باید آن را عمل کنند؛ یعنی قوانینی که از ناحیه طبیعت مجبور به عمل کردن آن نیستند.

وقتی که این طور شد، این قوانین نیازمند به یک قدرتی است که این قدرت، قوّهٔ مجریه قانون یا ناظر به اجرای این قانون باشد. اختلافات میان مردم جبراً رخ می دهد؛ نمی شود گفت که در میان انسان ها جبراً هم هیچ اختلافی دربارهٔ هیچ مسئله ای رخ نمی دهد که حکومت میان مردم فصل قضا کند. مجازات ها و حدودی هست که باید اجرا بکند یا یک کارهای عمومی را انجام بدهد که ما اینها را کارهای شهرداری لااقل یا کارهای حسبه ای می نامیم. بالاخره [جامعه] به این امور احتیاج دارد.

این است که در کلام حضرت امیر(علیه السلام) هم هست: «اَنَّهُ لابُدَّ لِلنّاسِ مِنْ امیرٍ بَرّ أوْ فاجِرٍ».(۱) بالاخره مردم احتیاج [به حکومت] دارند؛ نمی شود نداشته باشند.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۴۰

باشند. هیچ وقت هم بشر به مرحله ای نخواهد رسید که اصلاً دولت منتفی بشود؛ شکل دولت ممکن است [تغییر کند]؛کسی نگفته که شکل دولت منحصر به همین شکل هایی است که ما تا حالا شناخته ایم. همان حکومت ریش سفیدی که در گذشته بوده، خودش یک نوع دولت است یا مثلاً در زندگی قبیله ای عرب قبل از اسلام، اینها حکومت به آن معنای مصطلحی که در جاهای دیگر بود نداشتند؛ ولی یک نوع رابطهٔ ملوک الطوایفی و تبعیت از رؤسای قبیله بود. آن که، مثلاً ـ یک شخصیت بیشتری در میان قبیله داشت و پیرمردتر از همه بود، او را در رأس قبیله قبول می کردند و رؤسای قبایل هم می آمدند در مسائل با یکدیگر مشورت می کردند و تصمیم می گرفتند. پس باز هم بالاخره یک چیزی بوده است.»(۱)

– آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)، نیز در تفسیر موضوعی منشور جاوید، باب بحث را در این خصوص میگشایند:

«بر خلاف اندیشهٔ گروهی که تصور میکنند حرّیت و آزادی با سلطهگرایی و حکومت دو امر متناقض اند و هرگز جمع نمی شوند و حفظ آزادی فردی ایجاب می کند که قانون و حکومت از قاموس زندگی حذف شود یا تصور می کنند که دولت ها، پیوسته از اقویا و زورمندان طرفداری می کنند و مصالح توده ها را در نظر نمی گیرند یا می اندیشند که انسان ذاتاً خیّر و نیکوکار و عاقل و اندیشمند آفریده شده است، دیگر چه لزومی دارد که دولت تشکیل شود.

۱- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۱۵، ص۵۸۳.

برخلاف این اندیشه های سست و بی پایه که حاکی از یک نوع هرج ومرج طلبی و سفسطه گرایی و ساده دلی است، ضرورتِ وجود دولت در زندگی اجتماعی بشر، آن چنان روشن است که نیازی به دلیل و برهان ندارد؛ دولتی که آزادی های فردی را در چهارچوب مصالح اجتماعی حفظ کند و در پرورش استعدادها بکوشد و مردم را به وظایف خود آشنا و قوانین الهی یا مردمی را اجرا کند. ازاین جهت اندیشمندان بزرگ جهان، مانند افلاطون،(۱) ارسطو،(۲) ابن خلدون(۳) و برخی دیگر وجود دولت را یک پدیدهٔ اجتناب ناپذیر تلقی کرده اند.»(۴)

۱.۳. حکومت، نیاز طبیعی و فطری انسان

- آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)، در کتاب مبانی حکومت اسلامی به ذکر نظرات صاحب نظران در این رابطه می پردازد:

«وجود دولت در زندگی اجتماعی بشر، یک نیاز فطری و طبیعی است و از مهم ترین موضوعاتی است که بشر از آغاز پیدایش، به آن توجه داشته و تا خواهد بود به آن توجه خواهد داشت. و در اهمیت و لزوم آن همین بس که در هیچ نقطه ای از جهان، جامعه ای نبوده که بتواند بدون

۱- الجمهوریه.

۲- السیاسه، ترجمهٔ احمد لطفی، ص۹۶.

۳- مقدمه ابن خلدون، ص۴۱و۴۲.

۴- آیت الله العظمی سبحانی(حفظه الله تعالی)، تفسیر موضوعی قرآن (منشور جاوید)، ص۳۶۳.

حکومت زندگی کند و این چیزی نیست که ضرورت آن را فقط بشر امروزه درک کرده باشد، بلکه از دوران های قدیم، فلاسفه بزرگ جهان و اندیشمندان تاریخ، بر لزوم آن تأکید بلیغی داشته اند: ارسطو فیلسوف بزرگ می گوید: 'دولت از مقتضیات طبع بشری است؛ زیرا انسان دارای سرشت مدنی است، ناگزیر است که به صورت اجتماعی زندگی کند و کسی که وجود دولت را نفی می کند، یا انسان وحشی است، یا موجود برتر از انسان است که نیازی به دولت ندارد.'(۱)

ازنظر ارسطو وجود دولت یک ضرورت اجتماعی است و انسان به طور فطری، لزوم آن را درک می کند و کسی که بخواهد بدون آن زندگی کند یا موجود وحشی است که از انسانیت دور است یا موجود بالاتر از انسان است که فاقد طبع بشری است؛ مانند فرشتگان.

افلاطون می گوید: 'تحصیل حیاتِ بافضیلت برای افراد بشر، جز به وجود دولت ممکن نیست، زیرا طبیعت انسان به حیات سیاسی و زندگی اجتماعی متمایل است. بنابراین وجود دولت از امور طبیعی است که انسان از آن بی نیاز نیست.'(۲)

ابن خلدون بنیان گذار علم جامعه شناسی، وجود دولت را امری ضروری می داند و بر اثبات آن، به اجتماعی بودن انسان یا به اصطلاح فلاسفه، مدنی بالطبع بودن او استدلال کرده و چنین نتیجه گرفته است که: 'تشکیل دولت امر لازم و ضروری است.'(۳)

۱- سیاست، ترجمهٔ احمد لطفی، ص۹۶.

۲- جمهوری، ترجمهٔ روحانی.

۳- مقدمهٔ ابن خلدون، ص ۴۱و۴۲.

از اندیشمندان معاصر نیز ثروت بدوی می گوید: 'اساس نظام سیاسی، وجود دولت است؛ بلکه هر نظم سیاسی برای جمعیت، وجود دولت را لازم و ضروری می داند؛ حتی بعضی ها سیاست را به وجود دولت، آن چنان مربوط می دانند که جامعهٔ سیاسی را بدون دولت، امر غیر ممکن تلقی کرده اند.'(۱)

علما و دانشمندان و جامعه شناسان دیگر نیز بر این عقیده اند و دلایل فراوانی بر مدعای خود اقامه کرده اند.»(۲)

- اما چرا مسئلهٔ مدیریت و رهبری جوامع انسانی، تا این حد مورد توجه متفکران بوده است؟ پاسخ این سوال را از علامهٔ شهید مرتضی مطهری(رحمت الله علیه) بشنوید: «اهمّیت فوق العادهٔ رهبری بر سه اصل مبتنی است:

اصل اوّل مربوط است به اهمیّت انسان و ذخایر و نیروهایی که در او نهفته است که معمولاً خود به آنها توجّه ندارد...

اصل دوم مربوط است به تفاوت انسان و حیوان. انسان با اینکه از جنس حیوان است، از نظر مجهّز بودن به غرایز با حیوان تفاوت دارد؛ یعنی ضعیف تر از حیوان است. حیوانات به یک سلسله غرایز مجهّز هستند و نیاز چندانی به مدیریّت و رهبری از خارج ندارند؛ زیرا غریزه، کارش راهنمایی و رهبری به صورت خودکار است...

۱- ثروت بدوی، النظم السیاسیه، ج۱، ص ۷.

۲- آیت الله العظمی سبحانی(حفظه الله تعالی)، مبانی حکومت اسلامی، ص۱۳

انسان بااینکه ازنظر نیروها مجهّزترین موجودات است و اگر بنا بود با غریزه رهبری شود، می بایست صد برابر حیوانات مجهّز به غرایز باشد، درعین حال ازنظر غرایزی که او را از داخل خود هـدایت و رهبری کننـد، فقیرترین و ناتوان ترین موجود است؛ لهـذا به رهبری، مدیریّت و هدایت از خارج نیاز دارد...

اصـل سوم مربوط به قوانین خـاصّ زنـدگی بشـر است. یک سلسـله اصول بر رفتار انسان حکومت می کنـد که اگر کسـی بخواهـد بر بشـر مدیریّت داشته باشد و وی را رهبری کند جز از راه شناخت قوانینی که بر حیات و بر روال زندگی بشر حاکم است، میسّر نیست.»(۱)

۲.۳. حکومت عامل نظم و تداوم زندگی اجتماعی

- کلام شهید مرتضی مطهری(رحمت الله علیه) در کتاب سیری در نهج البلاغه، مقدمهای زیباست بر این مبحث:

«در حـدیث است که پیغمـبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرمود: اگر سه نفر ،حـداقل، همسـفر شدیـد، حتمـاً یکی از سه نفر را امیر و رئیس خود قرار دهیـد. از اینجـا می توان فهمیـد که ازنظر رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) هرج و مرج و فقـدان یک قوهٔ حاکم بر اجتماع که منشأ حل اختلافات و پیونددهندهٔ افراد اجتماع با یکدیگر باشد، چه اندازه زیان آور است.»(۲)

۱- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۳ ، ص۳۲.

۲- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۴۳۰.

– فلسفۀ حکومت، از موضوعاتی است که بزرگان بسیاری در آن به نگارش دیدگاه ها و طرح ادلّۀ عقلی و نقلی پرداختهاند؛ حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، نیز پس از طرح دلایل عقلی، به دیدگاه چند تن از صاحب نظران اسلامی در این خصوص اشاره میفرمایند:

«تردیدی نیست که بقای صلح و ثبات و آرامش و رعایت حقوق انسانها در برابر یکدیگر، به حکومت و نظام سیاسی اجتماعی کامل، بستگی دارد؛ زیرا بدون وجود حکومت، هرج ومرج، جامعه را فرامی گیرد و هیچ انسان عاقلی را نمی توان یافت که حکومت و نظام سیاسی را یکی از ضروری ترین مسائل اجتماعی نشناسد...

زندگی اجتماعی انسان، هزاران دشواری، کشمکش، تخاصم و درگیری را به همراه دارد و در جهت حلّ معضلات اجتماعی و رفع نزاع ها و حلّ و فصل امور، وجود حکومت و نظام سیاسی و حضور یک حاکم مقتدر با قانونی مترقّی، ضرورتی است که هیچ عقل سالمی در آن تردید نمی کند؛ زیرا هرج ومرج (آنارشیسم) ضد خواست فطرت آدمی و سبب نابودی همۀ ارزش هاست.

و تردیدی نیست که عقل یکی از حجّت های الهی و پیامبر باطن آدمی و یکی از منابع استنباط احکام فقهی است: «کلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع.» (۱)

۱- نک: دروس فی علم الأصول، ج ۱، ص ۱۰۱؛ اصول الفقه (مظفّر)، ج ۱، ص ۱۸۹؛ المراجعات، ص ۳۲۸.

بر این اساس، هنگامی که عقل تشکیل نظام سیاسی را در راستای پیشگیری از هرج ومرج و ایجاد انتظام و انسجام و تحقّق پیشرفت امور، ضروری اعلام کند، دین نیز وجوب تأسیس و اجرای آن را لازم و واجب می داند. اگر عقل، کسی یا کسانی را واجدالشرایط لازم در تصدّی امور فوق دانست، دین نیز پذیرفتن حکومت از سوی انسان واجدالشرایط را لازم می شمرد. بنابراین، شعار پرهیز از دخالت در امور سیاسی اجتماعی بر خلاف دستور عقل و دین است...

ابن خلدون، اندیشمند معروف اسلامی می نویسد: «واعلم أنّ الشرع لم یذُمّ الملك لذاته و لا حظر القیام به و انما ذمّ المفاسد الناشئه عنه من القهر و الظلم و التمتّع باللذّات؛ بدان که هرگز دین، حکومت را مذمت نکرد و از پرداختن به آن منع ننموده، آنچه که مورد نکوهش می باشد، مفاسدی، همانند استبداد و ستم و لذت جویی ها، است که از سوی بعضی از حکومت ها دامن گیر جامعه می گردد.»(۱)

دکتر وهبه زحیلی، در کتاب معروف خود الفقه الاسلامی و ادلّته، از منظر فقهای معروف مذاهب چهارگانه اهل سنّت در باب ضرورت تشکیل حکومت دینی می نویسد: «اسلام، یک نظام دینی مدنی مترقّی است و وجود مسلمانان را با تشکیل دولت اسلامی ملازم می شمارد و از مهم ترین ارکان هر دولتی، ایجاد اقتدار سیاسی است تا همهٔ افراد در برابر آن سر تعظیم فرود آورند؛ لذا اکثر

۱- مقدّمه ابن خلدون، ص ۱۹۲، فصل ۲۶.

سردمداران فکری اسلام از مذاهب اسلامی، اعمّ از اهل سنّت، مرجئه، شیعه و معتزله به لزوم تشکیل حکومت اذعان دارند.

... و ابن حزم گفته است همه گروه های مختلف اسلامی اتفاق نظر دارند که انقیاد و اطاعت از پیشوای عادل واجب است.'(۱) از دقّت در فرازهای فوق و دیدگاه های صاحب نظران اسلامی به دست می آید که کسی در ضرورت تشکیل حکومت تردیدی ندارد.»(۲)

۳.۳. حکومت زمینه ساز رشد و توسعه

در تبیین رسالت حکومت از این منظر، میتوان گفت: «انسان موجودی است کمال طلب و دائماً برای رسیدن به نقطهای که آن را کمال خویش میداند، در تلاش است. گذشته از اینکه در تحلیل کمال و خوشبختی و اینکه از چه راهی به کمال می توان رسید، گرایش های متفاوت و متضادی وجود دارد؛ ولی نفس این قضیه که انسان با هر گرایش و عقیده کمال و خوشبختی را جستجو می کند، کمتر مورد شک و تردید واقع شده است؛ حتی کسی که نازلترین مرتبۀ رفتار انسانی را اختیار می کند، او نیز، به دنبال توسعه و کمال است؛ اما می توان گفت که وی از رشد و کمال، تفسیر درستی ندارد.

جامعه به عنوان یک کلّ واقعی، وحدت

۱- نک: الفقه الاسلامی و ادلّته، ج ۸، ص ۶۳۱۴.

۲- آیه الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، دائره المعارف فقه مقارن، ص ۵۲۱.

ترکیبی افراد متکثر است؛ به شکلی که نه وجود جامعه بدون اِفراد امکان پذیر است و نه افراد بدون وجود جامعه امکان ادامۀ حیات پیدا می کنند؛ ازاین رو جامعه، خودْ همانند فرد، قابلیت رشد و توسعه دارد و همان طورکه اصل بقای فرد و جامعه به هم بستگی دارد، رشد و توسعۀ فرد و جامعه نیز متکی به یکدیگر است.

از سوی دیگر، افراد، گروه ها و زیر مجموعه های جامعه، منافع، رشد و توسعۀ خود را دنبال می کنند و به دلیل نامحدودبودن نیازهای فزایندۀ افراد و گروه ها و محدودیت منابع تأمین نیازها، پیدایش تعارض بر سر ارضای نیازها در جامعه اجتناب ناپذیر است؛ همچنین لزوم ایجاد هماهنگی کلیه فعالیت های بهره برداری از منابع و توزیع مناسب در میان افراد و اقشار اجتماعی با جهت گیری واحد و کلان، متناسب با آرمان های جامعه، تشکیلات امین و مقتدری را به نام دولت، توجیه می کنند.

این دستگاه با برنامه ریزی و سازماندهی کلان، می تواند رشد و توسعۀ کلان اجتماعی و زمینه های رشد و کمال فردی را امکان پذیر نماید.»(۱)

- کلام را در این مبحث با گفتاری آسمانی از مولیالموحدین امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) به پایان میبریم؛ کلامی که ترجمه و شرح کم نظیر استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، اداکنندۀ حق آن است:

«علی(علیه السلام) مکرر لزوم یک حکومت مقتدر را

۱- علی اصغر نصرتی، نظام سیاسی اسلام، ص ۱۴۲و۱۴۳

تصریح کرده است(۱)... قانون خدا بایست به وسیلهٔ افراد بشر اجرا شود. مردم را از فرمانروایی نیک یا بد چاره ای نیست. در پرتو حکومت و در سایهٔ حکومت است که مؤمن برای خدا کار می کند و کافر بهرهٔ دنیای خود را می برد و کارها به پایان خود می رسد. به وسیلهٔ حکومت است که مالیات ها جمع آوری و با دشمن نبرد و راه ها امن و حق ضعیف از قوی بازستانده می شود تا آن وقتی که نیکان راحت گردند و از شر بدان راحتی به دست آید.»(۲)

۱- قَالَ علیه السلام: كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفَيْ ءُ وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ ع لَمَّا سَمِعَ تَحْكِيمَهُمْ قَالَ حُكْمَ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ وَ قَالَ أَمَّا الْإِمْرَةُ الْبَرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا التَّقِيُّ وَ أَمَّا الْإِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَتَمَتَّعُ فِيهَا الشَّقِيُّ إِلَى أَنْ تَنْقَطِعَ مُدَّتُهُ وَ تُدْرِكَهُ مَنِيَّتُه. (نهج البلاغه، خطبهٔ ۴۰)

۲- شهید علامه مرتضی مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص۴۳۲ .

۴. دلایل لزوم تشکیل حکومت اسلامی در قرآن

اشاره

بی شک، قرآن به عنوان اصیل ترین منبع دینی و تنها متن موردِاتفاق همهٔ مذاهب و فرق اسلامی است؛ لذا خوب است ابتدا بحث تشکیل حکومت و ضرورت آن را در آیات قرآن مورد بررسی قرار دهیم، مروری گذرا بر گزاره های سیاسی حکومتی آن داشته باشیم و پس از آن به سیرهٔ پرچمداران اسلام پرداخته، به بازخوانی سنّت آن بزرگواران در قبال این موضوع محوری بپردازیم.

۱.۴. بررسی تکالیف سیاسی ای که خدا بر عهدهٔ «پیامبران» گذاشته است.

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «مهم ترین کار انبیای عظام الهی مقابله با طواغیت و کسانی است که نعمت های خدا را ضایع کردند:

]وَ إِذا تَوَلَّی سَعی فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فیها وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْل.[(۱)

آیهٔ قرآن، از این حکومت های فاسد، با این تعبیرات تکان دهنده یاد می کند؛ سعی کردند تا فساد را جهان گیر کنند:

]أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ* جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَار[؛(۲)

۱- بقره، ۲۰۵ [به شهادت اینکه] وقتی بر می گردند[و یا وقتی به ولایت و ریاستی می رسند]، با تمام نیرو در گستردن فساد در زمین می کوشند و به مال و جانها دست می اندازند.

۲- ابراهیم، ۲۸ و ۲۹: آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟! * جهنمی است که وارد آن می شوند و بد قرارگاهیست.

نعمت های الهی و انسانی و طبیعی را به کفران تبدیل کردند و انسان ها را که باید از این نعم برخوردار می شدند، در جهنم سوزانی که از کفران خود به وجود آوردند، سوزاندند و کباب کردند.

انبیا در مقابل اینها صف آرایی کردند. اگر انبیا با طواغیت عالم و طغیانگران تاریخ برخورد نداشتند، احتیاج به جنگ و جدل نبود. اینکه قرآن می گوید:

]وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثیرٌ[؛(۱) چه بسیار پیامبرانی که همراه با مؤمنان خداپرست، به قتال و جنگ دست زدند.

این جنگ با چه کسانی بود؟ طرف جنگ انبیا، همین حکومت های فاسد، قدرت های ویرانگر و طغیانگر تاریخ بودند که بشریت را بدبخت و نابود کردند.

انبیا نجات دهندگان انسان اند؛ لذا در قرآن، یک هدف بزرگ نبوت ها و رسالت ها، اقامۀ عدل معرفی شده‌است:]لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ[(۲)

اصلاً انزال کتاب های الهی و ارسال رسل برای این بوده است که قسط وعدل در میان جوامع حاکم شود؛ یعنی نمادهای ظلم و زورگویی و فساد از میان برخیزد. حرکت امام حسین(علیه السلام)

۱- آل عمران،۱۴۶: چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند!

۲- حدید، ۲۵: ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حقّ از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

چنین حرکتی بود. فرمود: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّهِ جَدِّی».(۱)

همچنین فرمود: «مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلًّا لِحُرَمِ اللَّهِ، نَاکِثاً لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفاً لِسُنَّهِ رَسُولِ اللَّهِ، یَعْمَلُ فِی عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ، ثُمَّ لَمْ یُغَیِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ، کَانَ حَقِیقاً عَلَی اللَّهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَه »؛(۲) یعنی اگر کسی کانون فساد و ظلم را ببیند و بی تفاوت بنشیند، در نزد خدای متعال با او هم سرنوشت است. فرمود: من برای گردنکشی و تفرعن حرکت نکردم. دعوت مردم عراق از امام حسین(علیه السلام) برای این بود که برود و حکومت کند؛ امام هم به همین دعوت پاسخ دادند. یعنی چنین نیست که امام حسین(علیه السلام) به فکر حکومت نبود، امام حسین(علیه السلام) به فکر سرکوب کردن قدرت های طاغوتی بود؛ چه با گرفتن حکومت و چه با شهادت و دادن خون.»(۳)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «انبیا کارشان مسئله گویی فقط نبود. اگر انبیا فقط به این اکتفا می کردند که حلال و حرامی را برای مردم بیان کنند، این که مشکلی وجود نداشت؛ کسی با اینها درنمی افتاد. در این آیات شریفه ای که در اینجا تلاوت کردند:

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص۳۲۹؛ جز این نیست که من بمنظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدم خارج شدم.
۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲: کسی که سلطان ستم کیشی را که حرام خدا را حلال بداند، عهد و پیمان خدا را بشکند، مخالف سنت رسول اللّه(صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، در میان مردم با گناه و عدوان رفتار نماید؛ سپس قول و رفتار خود را تغییر ندهد، خدا حق دارد که وی را هم در جایگاهی نظیر جایگاه او داخل کند.
۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، ۲۷اسفند ۸۰.

]الَّذینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ[.(۱) این چه تبلیغی است که خشیت از مردم در او مندرج است که انسان بایـد از مردم نترسد درحال این تبلیغ. اگر فقط بیان چند حکم شرعی بود که ترس موردی نداشت که خدای متعال تمجید کند که از مردم نمی ترسند؛ از غیر خدا نمی ترسند. این تجربه های دشواری که انبیا الهی در طول عمر مبارک خودشان متحمل شدند، برای کی بود؟ چه کار می کردند؟

]وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثیرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَکانُوا.[(۲)

چی بود این رسالتی که بایـد برایش جنگیـد؟ بایـد جنود الله را برای او بسیج کرد، پیش برد؛ فقط گفتن چنـد جملهٔ حلال و حرام و گفتن چنـد مسئله است؟ انبیا برای اقامهٔ حق، برای اقامـهٔ عدل، برای مبارزهٔ با ظلم، برای مبارزهٔ با فساد قیام کردند، برای شکستن طاغوت ها قیام کردنـد. طـاغوت آن بتی نیست که به فلاـن دیوار یـا در آن زمان به کعبه آویزان می کردنـد؛ او که چیزی نیست که طغیان بخواهـد بکنـد. طاغوت آن انسان طغیانگری است که به پشتوانهٔ آن بت، بت وجود خود را بر مردم تحمیل می کند.

۱- [پیـامبران] پیشـین کسـانی بودنـد که تبلیغ رسالتهای الهی می کردنـد و [تنها] از او می ترسـیدند، و از هیـچ کس جز خـدا بیم نداشـتند. (احزاب، ۳۹)

۲- چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می رسید، سست و ناتوان نشدند [و تن به تسلیم ندادند]. (آل عمران، ۱۴۶)

طاغوت، فرعون است: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طائِفَهً مِنْهُمْ.»(۱)

این، طاغوت است. با اینها جنگیدند، با اینها مبارزه کردند، جان خودشان را کف دست گذاشتند، درمقابل ظلم ساکت ننشستند، در مقابل زورگویی ساکت ننشستند، در مقابل اضلال مردم سکوت نکردند. انبیا، اینند.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) آن انسان یا انسان هایی که قرار است بر بشر و جامعه بشری عملاً فرمانروایی بکنند، عملاً ولی جامعه باشند، عملاً ولایت جامعه را به عهده بگیرند اینها چه کسانی می توانند باشند؟

... پاسخ دین و مکتب به این سئوال این است که]إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ[؛(۳) آن کسی که عملاً در جامعه، زمام فرمان را، امرونهی را از سوی پروردگار عالم به دست می گیرد، رسول اوست. لذا در جامعه وقتی که پیغمبری آمد، معنی ندارد که با بودن پیغمبر، حاکم دیگری به جز پیغمبر بر مردم حکومت بکند؛ پیغمبر یعنی همان کسی که باید زمام قدرت را در جامعه به دست بگیرد.»(۴)

۱- فرعون در زمین برتری جویی کرد، و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند. (قصص، ۴)

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار روحانیون و طلاب تشیع و تسنن کردستان، ۲۳اردیبهشت۸۸

۳- سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او. (مائده، ۵۵)

۴- سیدعلی خامنه ای(مدظله العالی)، کتاب ولایت، ص ۸۲و۹۲.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند:]لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ[(۱) اقامهٔ قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.»(۲)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «سازش با ظالم، ظلم بر مظلومین است، سازش با ابرقدرت ها، ظلم بر بشر است. آنهایی که به ما می گویند سازش کنید، آنها یا جاهل هستند یا مزدور. سازش با ظالم، یعنی اینکه دست ظالم را باز کن تا ظلم کند. این خلاف رأی تمام انبیاست. انبیای عظام، تا آنجا که توانستند جدیت کردند که ظلم را از این بشر ظالم بزدایند، به موعظه، به نصیحت، به امر به معروف، به نهی ازمنکر، به]أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيد[،(۳) 'آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ'؛(۴) بعد از آنکه موعظه نشد، نصیحت نشد، آخرْ دوا، این است که داغش کنند؛ شمشیر، آخرْ دواست.»(۵)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «تمام جنگ های پیغمبر در حقیقت جنگ های دفاعی بود نه اینکه در همهٔ عملیات پیغمبر می نشست تا بیایند بهش حمله کنند. نه! دفاعی به این معنا درست نیست؛ اما اگر پیغمبر مسلّح نمی شد اگر آماده نمی شد، اگر

۱- حدید، ۲۵: تا مردم قیام به عدالت کنند.

۲- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با اعضای جامعهٔ روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمهٔ جماعت و جامعهٔ وعاظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانهٔ ماه محرم، ۱۱مرداد۶۸.

۳- حدید، ۲۵: و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید است.

۴- آخرین درمان، داغ گذاشتن است: (وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص۲۲۶)

۵- صحیفهٔ نور، ج ۱۹، ص ۲۰.

]وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ[(۱) نمی بود، یقیناً اسلام را و قرآن را و پیغمبر را و جامعهٔ اسلامی را همان روزهای اول تکه پاره کرده بودند؛ لذا پیغمبر مجبور بود بجنگد.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «قرآن در جای دیگر به پیامبر می گوید:]یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ[؛(۳) با کفار و منافقان با خشونت رفتار کن!

همان مادهٔ 'غلظ' که در آیهٔ قبلی بود، در اینجا هم هست؛ منتها آنجا با مؤمنین است، در معاشرت است، در رفتار فردی است؛ اما اینجا در اجرای قانون و ادارهٔ جامعه و ایجاد نظم است؛ آنجا غلظت بد است؛ اینجا غلظت خوب است. آنجا خشونت بد است؛ اینجا خشونت خوب است.»(۴)

احوال پیامبران و تبیین اهداف و عملکرد آنان، بخش بزرگی از قرآن را به خود اختصاص می دهد. در این بخش از مفاهیم قرآنی، حجم عمده ای، به بیان تکالیف و اقدامات سیاسی پیامبران الهی اختصاص دارد.

هرچند پرداختن تفصیلی به این حجم از آیات، مجالی گسترده می طلبد و موضوع کتابی مستقل

۱- انفال،۶۰: هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [دشمنان]، آماده سازید!

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در پادگان امام حسین(علیه السلام) ۳۰خرداد۶۳.

۳- توبه، ۷۳: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر!

۴- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعهٔ تهران، ۲۶فروردین۷۹.

است؛ اما با اندک دقتی در این آیات درمی یابیم که می توان این دسته از آیات را به موارد زیر تقسیم کرد:

۴.۱.۱. آیاتی که به معرفی «انبیای صاحب حکومت» و شیوهٔ حکمرانی آنان می پردازد:

۴.۱.۱.۱. حضرت داود(علیه السلام)

- قرآن کریم در سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۱، دربارهٔ حضرت داود می فرماید:]وَ آتاهُ اللهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَهَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا یَشاءُ[؛ و خداوند به او فرمانروایی و حکمت عطا کرد و از آنچه می خواست به او آموخت.

نیز دربارهٔ او می فرماید:]وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَهَ وَ فَصْلَ الْخِطاب[(۱) و به حکومت او استواری بخشیدیم و به او حکمت و داوری عادلانه آموختیم.

۴.۱.۱.۲. حضرت سلیمان(علیه السلام)

- تصدّی حکومت و فرمانروایی حضرت سلیمان(علی نبیناوآله وعلیه السلام) اصلی ترین بخش از آیات مربوط به این پیامبر عظیم الشأن را به خود اختصاص می دهد؛ به عنوان نمونه در سورهٔ [مبارکهٔ] «ص»، از قول آن حضرت می خوانیم:

]وَ هَبْ لی مُلْکاً لا یَنْبَغی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدی إِنَّکَ

۱- ص، ۲۰.

أَنْتَ الْوَهَّاب[؛(۱) خدایا به من حکومتی عطا کن که پس از من شایستهٔ کسی نباشد که تو بسیار بخشنده ای.

و خداوند دعایش را مستجاب کرد و فرمود:]... هَذَا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِساب[؛(۲) به او گفتیم سلطنت و مُلک را به تو دادیم؛ تو خواه ببخش یا امساک کن... .(۳)

۳.۱.۱.۴. حضرت یوسف(علیه السلام)

- در قرآن کریم، راز و نیاز یوسف صدیق را با خدای عالمیان، پس از رسیدن به فرمانروایی مصر چنین می بینیم:]رَبِّ قَدْ آتَيْتَنى مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنى مِنْ تَأْويلِ الْأَحاديث...[؛(۴) پروردگارا به من حکومت عطا کردی و تأویل خواب آموختی؛ ای آفرینندهٔ آسمانها و زمین! تو ولیّ و سرپرست من در دنیا و آخرتی؛ مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما!

در سورهٔ یوسف، آیات بسیاری به بیان شیوه های حکمرانی مردان الهی و ظرافت ها و اصول مدیریت دینی ایشان اختصاص یافته است.

۴.۱.۱.۴. حضرت ابراهیم(علیه السلام)

- داستان زندگی پرفراز و نشیب زندگی حضرت ابراهیم (علی نبیناوآله وعلیه السلام) و امتحانات

۱- ص، ۳۵.

۲- ص، ۳۹.

۳- آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، سیره ی علمی و عملی حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)، ص۱۱۴.

۴- یوسف، ۱۰۱.

سنگین الهی از مبارزهٔ تمام عیار با بت پرستان در جوانی تا ذبح فرزند در کهنسالی در قرآن کریم مقدمهٔ اعطای مسئولیت امامت و پیشوایی جامعه خوانده میشود؛ آنجاکه می فرماید:

]وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا[؛(۱) آنگاه که پروردگار ابراهیم را به پارهای از تکالیف آزمود و او آنها را به پایان رسانید [و از عهدهٔ امتحانات به خوبی بر آمد]، به او خطاب شد تو را برای مردم «امام» قرار می دهیم.

این واگذاری مسئولیتِ پیشوایی مردم به ابراهیم(علیه السلام)، پس از گذشت دورانی از پیامبری او بوده است؛ چون در نزول این عنایت الهی، ابراهیم(علیه السلام) از رسیدن این مسئولیت به فرزندان خود سخن می گوید، درحالی که در آیهٔ ۳۹ سورهٔ ابراهیم، از قول او گفته می شود که «شکر خدای را که در پیری به من اسماعیل و اسحاق را عطا فرمود»(۲)... ازاین رو امامت و «مقام فرمانروایی» حضرت ابراهیم غیر از مقام رسالت و نبوت آن حضرت است.(۳)

۵.۱.۱.۴. دیگر انبیاء ابراهیمی

- این مبحث را با گفتاری از فقیه متألّه حضرت آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، پی می گیریم:

«سلسلهٔ انبیاء ابراهیمی که سالیان متمادی

۱- بقره، ۱۲۴

۲- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذى وَهَبَ لى عَلَى الْكِبَرِ إِسْماعيلَ وَ إِسْحاق

۳- حضرت آیت الله العظمی سبحانی(حفظه الله تعالی)، منشور جاوید، ج ۱۱، ص ۲۸۵.

حکومت اسلامی(۱) را عهده دار بوده اند و قرآن دربارهٔ آنان می فرماید:

]اذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنبِيَاء وَجَعَلَكُم مُّلُوكًا[؛(۲) نعمت خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرارداد و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرارداد.(۳) خطوط کلی امامت و رهبری و اصول مهم سیاست و حکومت را از بنیان گذار کعبه و معمار مطاف و مهندس قبلهٔ جهانی به ارث برده اند و حضرت ابراهیم نه تنها در سیرهٔ خویش آنها را رعایت می نمود، بلکه در نیایش های خاص خود آنها را کاملاً مطرح می کرد و اجابت آنها را از خداوند درخواست می نمود.

عصارهٔ دعاهای آن حضرت، همان دو هدف مهم حکومت اسلامی است؛ یعنی خلیفه الله شدن انسان صالح سالک کوی کمال و تأسیس مدینهٔ فاضله...»(۴)

- در جای جای قرآن، ذکر دیگر انبیای الهی

۱- حضرت آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، دربارهٔ علت استفاده از عنوان حکومت اسلامی دربارهٔ پیامبران دیگر ادیان در کتاب ولایت فقیه خود می فرمایند: چون «اسلام» تنها دین الهی است: (ان الدین عندالله الاسلام) (آل عمران ،۱۹) و هیچ دینی غیر از آن مرضی و مقبول خداوند نیست: (وَ مَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (آل عمران،۸۵)، بنابراین، تنها آورد همهٔ پیامبران الهی، همانا اسلام بوده و حکومت آنان نیز اسلامی بوده و می باشد. (ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۰۳)

۲- مائده، ۲۰

۳- ترجمهٔ حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)

۴- آنچه به آبادی، آزادی، امنیت، اقتصاد سالم و مانند آن برمی‌گردد، از اوصاف و شرایط مدینهٔ فاضله است در آیاتی از قبیل (رب اجعل هذا بلداً آمنا و ارزق اهله من الثمرات)(بقره، ۱۲۶) آمده است و آنچه به کمالهای انسانی برمی‌گردد که زمینه‌ساز خلیفه اللهی است در آیاتی از قبیل:(وَاجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الأَصنام) (ابراهیم، ۳۵) و (ربّنا و ابعث فیهم رسولاً یتلوا علیهم آیاتک و یعلّمهم الکتاب و الحکمه و یزکّیهم انک انت العزیز الحکیم) (بقره،۱۲۹) ذکر شده است. (آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، اسلام و محیط زیست، ص۶۰ و ۶۱).

که امامت و فرمانروایی جوامع انسانی را به عهده گرفته اند، آمده است؛ به عنوان نمونه به آیهٔ ۵۴ سورهٔ نساء توجه فرمایید:

]أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظيماً[؛(۱) آیا به آنچه که خداوند از کرمش برمردم اعطا نموده، حسد می ورزند؟ ما به آلِ ابراهیم، کتاب و حکمت و حکومت عظیمی دادیم.(۲)

از مرور آیات مربوط به اقدامات پیامبران می توان این طور فهمید که «زمامداری و رهبری سیاسی جامعه، در نبوّت مأخوذ است؛ چراکه با تعلیم و ارشاد تنها و بدون جهاد و دفاع و اقامهٔ حدود و تنظیم روابط بین الملل و... جامعه هرگز نمی‌تواند به حیات دینی خود ادامه دهد... البته اِعمال زمامداری ممکن است در شرایطی خاص برای پیامبری مقدور نباشد؛ مانند رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) که در چند سال اول رسالت خود، از اِعمال مقام حکومت معذور بودند.

همچنین ممکن است در عصر پیامبری بزرگ که مسئولیت زمامداری جامعه برعهدهٔ اوست، برخی دیگر از انبیای الهی، زیرمجموعهٔ رسالت او باشند و فقط به سِمَت تبلیغ احکام دین

۱- در اصول کافی از امام باقر(علیه السلام) نقل شده که دربارهٔ آیهٔ (و اتیناهم ملکا عظیما) فرمودند: «الملك العظیم ان جعل فیهم ائمه من اطاعهم اطاع الله و من عصاهم عصی الله؛ مقصود از ملك عظیم، این است که در میان آنان حاکم و پیشوایی قرار داد که هرکس آنان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هرکس آنان را مخالفت کند، خدا را مخالفت نموده است.» (کافی، ج۱، ص۲۰۶)

۲- ترجمه از آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی).

منصوب گردند. مانند حضرت لوط(علیه السلام) که نبوّت او زیرمجموعهٔ نبوت ابراهیم خلیل(علیه السلام) بود:]فَآمَنَ لَهُ لُوط[(۱) و حکومت جدا نداشت و این هیچ محذوری را به همراه ندارد؛ زیرا نبوت چنین اشخاصی، شعاعی از نبوّت گستردهٔ همان پیامبر بزرگ است که فرمانروای کل منطقهٔ رسالت خود می باشد؛ بنابراین، هیچ نبوّتی بدون حکومت نیست؛ خواه به نحو استقلال باشد و خواه به نحو وابسته باشد؛ زیرا در مثال مزبور، جناب لوط با حکومت حضرت ابراهیم، زندگی سیاسی و اجتماعی خود و دیگران را در محیط مخصوص خویش اداره می نمود...

... و اگر دربارهٔ حضرت نوح و حضرت عیسی و برخی دیگر از انبیای الهی به صراحت مطلبی درباب حکومت و سیاست در قرآن کریم نیامده باشد، این عدم تِصریح، دلیل بر نبودن حکومت نیست؛ بلکه از قبیل]وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْک[(۲) است؛ یعنی همان گونه که برخی از انبیای الهی در طول تاریخ بشر بوده‌اند و به تصریح خودِ قرآن، نامی از آنان در قرآن نیامده است، همهٔ ویژگی‌های هریک از انبیای نام برده شده در قرآن نیز ذکر نشده است.(۳)

۱- عنکبوت، ۲۶.

۲- نساء، ۱۶۴: و پیامبران بسیاری هستند که ماجرای آنان را برای شما بازگو نکرده ایم.

۳- آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، ولایت فقیه، ص ۳۳۱ و ۳۳۲.

۲.۱.۴. آیاتی که به تبیین اهداف سیاسی حکومتی بعثت انبیا می پردازد:

۱.۲.۱.۴. اقامهٔ قسط وعدل در جامعه

– امام خمینی(رحمت الله علیه) با استناد به آیهٔ ۲۵ سورهٔ حدید می فرمایند:

«خدای تبارک و تعالی می فرماید که انبیا را ما فرستادیم، بینات به آنها دادیم، آیات به آنها دادیم، میزان برایشان دادیم و فرستادیم،]لِيَقوُمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ[؛(۱) غایت این است که مردم قیام به قسط بکنند؛ عدالت اجتماعی در بین مردم باشد؛ ظلم ها از بین برود؛ ستمگری ها از بین برود؛ ضعفا به آنها رسیدگی بشود؛ قیام به قسط بشود. دنبالش هم می فرماید:]وَ انْزَلْنَا الْحَديد[.(۲) تناسبِ این چیست؟ تناسب، این است که با حدید باید اینها انجام بگیرد؛ با بینات، با میزان و با حدید. فيهِ بَأسٌ شَديد... این مسئلهٔ دخالت در امور سیاسی، از بالاترین مسائلی است که انبیا برای او آمده بودند. قیام بالقسط و مردم را به قسط واردکردن، مگر می شود بدون دخالت در امور سیاسی؟! مگر امکان دارد بدون دخالت در سیاست و دخالت در امور اجتماعی و در احتیاجات ملت ها، کسی بدون اینکه دخالت کند، قیام به قسط باشد؟]لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ[باشد؟!»(۳)

– تبیین بیشتر اولین هدف نهضت پیامبران را از

۱– حدید، ۲۵.

۲– حدید، ۲۵.

۳– صحیفهٔ امام، ج ۱۵، ص ۲۱۵.

کلام رسای علامهٔ شهید مطهری(رحمت الله علیه) میبینیم:

«در قرآن کریم تصریح شده که حکمت بعثت و ارسال رسل این است که عدل وقسط بر نظام زندگانی بشر حاکم باشد:]لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْط[؛(۱) همانا فرستادگان خویش را با دلائل روشن فرستادیم و همراه آنها کتاب و مقیاس (قانون) فرستادیم تا مردم بدین وسیله عدل را به پا دارند.

بدیهی است که برقراری اصل عدل در نظامات اجتماعی، موقوف به این است که اولاً نظام تشریعی و قانونی، نظامی عادلانه باشد و ثانیاً عملاً به مرحله اجرا درآید.

علاوه بر این اصل کلی که قرآن در مورد همهٔ پیامبران بیان کرده است، در مورد نظام تشریعی اسلامی می گوید:]قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ[.(۲) یا در مورد برخی دستورها می گوید:]ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّه[.(۳) قرآن کریم، امامت و رهبری را پیمان الهی و مقامی ضدِّ ظلم و توأم با عدل می داند.(۴)

قهراً چون انبیا چنین هدفی دارند، کسانی که برهم زنندهٔ عدل اجتماعی هستند و کفّهٔ آنها از ترازوی اجتماع چربیده، مخالفت می کرده اند و این بود سرّ بزرگ مخالفت امثال ابوسفیان با پیغمبر که تا پای فدای نفرات هم آمدند؛ پس مخالفت سران قریش با پیغمبر، روی همان اصلی

۱- حدید، ۲۵.

۲- اعراف، ۲۹: بگو: «پروردگارم امر به عدالت کرده است.»

۳- بقره، ۲۸۲: این، در نزد خدا به عدالت نزدیک تر است.

۴- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار ج ۱، ص ۶۰.

است که فرعون با موسی و نمرود با ابراهیم و هر قوم پیغمبری با آن پیغمبر مخالفت می کردند.»(۱)

– حضرت آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی) در تشریح سازوکار تحقق این هدف بعثت مینویسند:

«این آیه(۲) نشان می دهد که در اجرای قسط، باید از دو راه وارد شد؛ یکی راه تعلیم و تبلیغ که برای پاکدلان کارساز است و دیگری راه قدرت و زور، دربارهٔ گروهی که به منطق گردن ننهاده و سرکشی کنند. در این آیه، اجرای قسط و قیام مردم به عدالت، هدف مجموع پیامبران معرفی شده است و نظیر آن است از نظر کلیت و عمومیت، آیهٔ ۴۷ سورهٔ یونس؛ آنجاکه می فرماید:

]وَ لِکُلِّ أُمَّهٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ[؛ برای هر امّتی پیامبرانی است، هرگاه رسول آنان آمد، میان آنان به عدل وقسط داوری می شود و آنان مورد تعدّی واقع نمی شوند.

...در برخی از آیات، افراد معینی از پیامبران صریحاً مردم را به قسط دعوت کردند؛ چنان که از شعیب نقل می کند که وی پس از دعوت به یکتاپرستی، مسئلهٔ قسط را مطرح می کرد.»(۳)

– علت تأکید مکرّر قرآن بر این موضوع را در کلام علامه محمدتقی جعفری(رحمت الله علیه) میبینیم:

«با نظر به وفور و کفایت واقعیات و حقائق سیاسی که در اسلام مطرح شده است، می فهمیم

۱– استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۴۶۰.

۲– حدید، ۲۵.

۳– آیت الله العظمی سبحانی(حفظه الله تعالی)، منشور جاوید، جلد۳، ص ۵۲.

که اسلام است که تنها پاسخگوی تنظیم و مدیریت حیات معقول انسان هاست؛ آن همه آیات وارده در ضرورت عدل وقسط (پانزده آیه در ضرورت عدل و هجده آیه در ضرورت قسط) و آیاتی که دلالت بر برداشتن قیود و زنجیرهای مختل کنندهٔ حیات معقول که نتیجه آن را آزادی معقول می نامیم، قطعاً برای اثباتِ بااهمیت تلقی شدن بُعد سیاسی انسان در اسلام کافی است.»(۱)

۲.۲.۱.۴. مبارزه با فساد در روی زمین

- آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی) در تبیین این هدف رسالت انبیا، که دخالت آشکار آن حضرات در سیاست و مبارزهای اجتماعی و سیاسی است، میفرمایند:

«این نکته از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که یکی از اهداف بزرگ بعثت پیامبران، پایان دادن به فساد در ارض [به معنی وسیعش] بوده است؛ آن چنان که از قول شعیب، پیامبر بزرگ الهی می خوانیم که در برابر فساد آن قوم سرکش می گوید:]إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَااسْتَطَعْتُ[؛(۲) تنها هدف من این است که تاآنجا که در قدرت دارم به مبارزه با فساد برخیزم و اصلاح کنم.»(۳)

۱- علامه محمد تقی جعفری(رحمت الله علیه)، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۵۸.

۲- هود، ۸۸

۳- آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص۲۲۱.

۳.۲.۱.۴. مبارزه با حکومت های استکباری و طاغوت ها

- قرآن کریم، فلسفهٔ مبارزهٔ بیامان پیامبران با مستکبران هم عصر خود را تشریح مینمایند. تفسیر این آیات را در کلمات مفسرین و علمای بزرگ میبینیم؛ در تفسیر نمونهٔ حضرت آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی) میخوانیم:

«آیهٔ ۳۶ سورهٔ نحل، اشارهٔ کوتاه و جامعی به وضع دعوت پیامبران کرده، می گوید: ما در هر امتی رسولی فرستادیم؛]وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولًا[... محتوای دعوت همه این رسولان این بود: خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید؛]أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ[(۱) به این ترتیب، دعوت به سوی توحید و مبارزه با طاغوت، اساس دعوت تمام پیامبران را تشکیل می داده و نخستین چیزی بوده است که: همه، بدونِ استثنا به آن دعوت می کردند؛ چراکه اگر پایه های توحید محکم نشود، و طاغوت ها از جوامع انسانی و محیط افکار طرد نگردند، هیچ برنامه اصلاحی، قابل پیاده کردن نیست.»(۲)

- حضرت آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی) نیز در کتاب انتظار بشر از دین، در این خصوص مینویسند:

«آنچه به عنوان بیت الغزل و واسطه العقد تاریخ پرافتخار انبیا، بعد از توحید و پرستش خدای یگانه و یکتا مشهور است، همانا ظلم ستیزی برای

۱- نحل، ۳۶

۲- آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۴۶.

برقراری صلح عادلانـهٔ جهـانی است؛ برای نمونه:]قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فی إِبْراهیمَ وَ الَّذینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْکُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ الله[؛(۱) برای شـما الگوی خوبی است در ابراهیم و آنان که با او بودنـد که آنها به قوم خود گفتنـد: ما از شـما و آنچه که می پرستید، بیزاریم.

حضـرت خلیـل الرحمن بـا تحمل رنـج توان فرسای]قالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَکُم[(۲) از مبـارزه بـا نمرود طـاغی دریغ نکرد... هنوز فرمان ظلمروبیِ]اذْهَبْ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی[؛(۳) به سـوی فرعون برو که او طغیـان کرده است، در سامعـهٔ تاریـخ طنین افکن است و دسـتور سـتم سوزی]وَ إِذْ نـادی رَبُّکَ مُوسی أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمین[(۴) [:هنگامی که پروردگارت موسـی را ندا داد که به سـراغ قوم سـتمگر برو!] می خروشد؛ هنوز معجزهٔ تدمیر و خسف قارون]فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرْضَ[(۵) در قلّهٔ قدرت غیبی در اهتزاز است.»(۶)

– و چون همیشه، باید پای درس استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه) نشست، تا رموز این حقایق قرآنی را دریافت:

«در نهاد هر انسان، استعداد گرایش به مذهب، مانند یک بذر زیرزمینی وجود دارد. پیغمبران می آیند و این استعداد را پرورش می دهند و به

۱- ممتحنه، ۴.

۲- انبیاء، ۶۸.

۳- طه، ۲۴.

۴- شعراء، ۱۰.

۵- قصص، ۸۱.

۶- حضرت آیت الله جوادی آملی(حفظه الله تعالی)، انتظار بشر از دین، ص۱۸۹ و ۱۹۰.

فعلیّت می رسانند. این استعداد در همهٔ افراد انسان، اعم از غنی، فقیر، سیاه و سفید وجود دارد، منتهی با یک تفاوت: انسانها ممکن است از نظر عوامل اجتماعی به تعبیر قرآن دچار یک سلسله موانع و حجاب ها باشند، مثل یک زمین آفت زده که بروز این استعداد فطری در آن دشوار است؛ یعنی آن حالت بالفعلش با این حالت بالقوه اش درحال جنگ است. احیاناً این حالت بالقوه آن حالت بالفعل را درهم می شکنند یا برعکس، آن حالت بالفعل نمی گذارد این حالت بالقوه در او بروز و ظهور کند. انبیا که می آیند، برای مبارزه با فرعون ها می آیند. فرعون یعنی یک شخصیت عوضیِ ساخته شده اجتماعی، به تعبیر قرآن یک طاغوت اجتماعی؛ می آیند برای درهم شکستن این طاغوت.»(۱)

۴.۲.۱.۴. تحقق ولایت الهی در جامعه و تشکیل حکومت اسلامی

امام خمینی(رضوان الله علیه) «]إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُوا الْأَماناتِ الى أَهْلِها وَ اذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ انْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ، إنّ اللَّهَ نِعِمّا يَعِظُكُم بِهِ، إنَّ اللَّهَ كانَ سَمِيعاً بَصيراً. يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإنْ تَنازَعْتُمْ فى شَىءٍ فَرُدُّوه الىَ اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أحْسَنُ تَأْويلًا[؛(۲) خداوند امر فرموده که

۱- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار ، ج ۱۵، ص ۹۴۰.

۲- نساء، ۵۸.

امانت ها را به اهلش (صاحبش) بدهید. و هرگاه بین مردم داوری کردید، به عدالت داوری کنید. خدا چه خوب به آن اندرزتان می دهد و یادآوری تان می کنـد. بی شک خـدا شـنوای بیناست. ای ایمان آوردگان! خـدا را اطاعت کنیـد و پیامبران را اطاعت کنید و اولیای امرتان (متصـدیان رهبری و حکومت تان) را. بنابراین، اگر در مورد چیزی با یکدیگر کشـمکش پیدا کردید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، اگر به خدای یگانه و دوره آخرت ایمان دارید. آن روش بهتر است و عاقبت تر.

خداونـد امر فرموده که «امانات را به اهلش رد کنیـد» عـده ای بر این عقیـده انـد که منظور از امانت، مطلق امانت خلقی (یعنی مال مردم) و خالقی (یعنی احکام شرعیه) می باشد.

و مقصود از ردّ امـانت الهی، این است که احکـام اسـلام را آن طور که هست اجرا کننـد. گروه دیگری معتقدنـد که مراد از امانت، امامت است. در روایت هم آمده که مقصود از این آیه، ما (یعنی ائمه(علیهم السـلام)) هستیم که خداوند تعالی به وُلات امر (رسول اکرم(صلی الله علیـه و آله و سـلم) و ائمه(علیهم السـلام)) امر کرده ولایـت و امـامت را به اهلش رد کننـد؛ یعنی رسـول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) ولایت را به امیرالمؤمنین(علیه السـلام) و آن حضرت هم به ولیّ بعد از خود واگذار کند و همین طور ادامه یابد. در ذیل آیه می فرماید:]وَ اذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ انْ تَحْکُمُوا بِالْعَدلِ[؛(۱) وقتی که حاکم شدید، بر پایهٔ عدل حکومت کنید.

[این] خطاب به کسانی است که زمام امور

۱- نساء، ۵۸.

را در دست داشته و حکومت می کنند، نه قضات. قاضی قضاوت می کند، نه حکومت به تمام معنای کلمه. قاضی فقط از جهتی حاکم است و حکم می کند؛ چون فقط حکم قضایی صادر می کند، نه حکم اجرایی. چنان که قضات در طرز حکومت های قرون اخیر یکی از سه دسته حکومت کننده هستند؛ نه تمام حکومت کنندگان و دو دستهٔ دیگر، هیأت وزیران (مجریان)، و مجلس (برنامه ریزان و قانونگذاران) هستند. اساساً قضاوت یکی از رشته های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است. پس باید قایل شویم که آیهٔ شریفهٔ]وَ إِذَا حَكَمْتُمْ[در مسائل حکومت ظهور دارد و قاضی و همهٔ حکومت کنندگان را شامل می شود. وقتی بنا شد تمام امور دینی عبارت از امانت الهی باشد و باید این امانت به اهلش رد شود، یکی از آنها هم حکومت است.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «قرآن می فرماید:]فَإِنْ تنازعتم[(۲) در هر امری از امور بین شما نزاع واقع شد، مرجع در احکام، خدا؛ و در اجرا، رسول است. رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) باید احکام را از خدا بگیرد و اجرا نماید. اگر موضوع اختلافی بود، حضرت رسول به عنوان قاضی دخالت می کند و قضاوت (دادرسی) می نماید و اگر منازعات دیگری، از قبیل زورگویی و حق کشی بود، نیز

۱- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص ۸۳.

۲- نساء، ۵۸.

مرجع رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است. او چون رئیس دولت اسلام است، ملزم می باشد دادخواهی کند؛ مأمور بفرستد و حق را بگیرد و رد نماید. باید دانست در هر امری که مرجع رسول اکرم باشد، ائمه(علیهم السلام) هم می باشند و اطاعت از ائمه(علیهم السلام) نیز اطاعت از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد.»(۱)

۲.۴. بررسی تکالیف سیاسی ای که خدا بر عهدهٔ «مسلمانان» گذاشته است

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «قرآن فرموده است:]وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ[؛(۲) پیامبر نیامد که نصیحتی بکند، حرفی بزند، مردم هم کار خودشان را بکنند و به او هم احترامی بگذارند؛ آمد تا موردِاطاعت قرار بگیرد، جامعه و زندگی را هدایت کند، نظام را تشکیل بدهد و انسان ها را به سمت اهداف زندگی درست پیش ببرد.»(۳)

۱.۲.۴. وظیفهٔ پذیرش فرمانروایی پیامبران

- در کنار وظایف سیاسی پیامبران، قرآن کریم بسیاری از اقدامات سیاسی را ازجمله وظایف دینی مسلمانان برمیشمرد که میتوان اولین آن وظایف را پذیرش مدیریت و حکمرانی پیامبران دانست. حضرت آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)

۱- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص ۸۸.
۲- نساء، ۶۴: ما هیچ پیامبری را نفرستادیم؛ مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود.
۳- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با مسئولان کشوری و لشکری و میهمانان شرکت کننده در کنفرانس وحدت اسلامی، ۱۶مهر۶۹.

در تفسیر موضوعی خود به این وظیفهٔ دینی مسلمانان میپردازند:

«خـدای متعال در کنار وظیفـهٔ دعوت به توحیـد]وَ لَقَـدْ بَعَثْنا فی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُـدُوا اللَّهَ ...[(۱) و داوری میـان مردم]فَبَعَـثَ اللهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیه[(۲) و تعلیم کتاب و حکمت]رَبنا وَ ابْعَثْ فیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَه[،(۳) وظیفهٔ رهبری و پیشوایی جامعه را هم به عهدهٔ پیامبران گذاشـته است:]وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِیُطاعَ بِإِذْنِ الله[؛(۴) ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به اذن خدا در همهٔ امور از او اطاعت شود. به دیگر سخن، قرآن کریم، پس از معرفی تجلی بخشندگان به ولایت الهی در قالب آیـهٔ کریمـهٔ:]إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُون[؛(۵) سرپرست و ولیّ شما تنها خداست و پیامبر و آنها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می‌دارند و درحال رکوع، زکات می‌دهند، به بیان شیوهٔ ولایتمداری و پذیرش ولایت الهی می‌پردازد که:]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا

۱- نخل، ۳۶: «ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدای یکتا را بپرستید.»

۲- بقره، ۲۱۳: (خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می کرد، با آنها نازل نمود تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند.)

۳- بقره، ۱۲۹: (در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد.)

۴- نساء، ۶۴.

۵- مائده، ۵۵.

أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم‌[؛(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر را.

قرآن کریم در جای دیگر به حقّ دخالت پیامبر در امور مردم و اولویت داشتن حضرت در تصرف در امور آنان اشاره کرده، می‌فرماید: (النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ)؛(۲) پیامبر در امور دین و دنیای مؤمنان، از آنان نسبت به خودشان سزاوارتر است.

در این آیه، اولویت پیامبر نسبت به افراد با ایمان به صورت جامع بیان شده است و این که کلیهٔ اختیاراتی که انسان نسبت به خود دارد، پیامبر از خود او، اولی است؛ اگر انسان در کارهای فردی یا اجتماعی برای خود اختیار دارد، پیامبر بر این اختیارات از خود او اولی است؛ در نتیجه پیامبر در مسایل اجتماعی و فردی و در مسایل مربوط به حکومت یا قضاوت، از هر انسانی نسبت به خود او اولی می‌باشد... این آیه یکی از دلایل امامت پیامبر به معنی ادارهٔ نظام امت و تدبیر امور اجتماعی آنان است.»(۳)

- ازسوی دیگر، قرآن کریم حیطهٔ این اختیار را نامحدود دانسته و لزوم تبعیت از او در همهٔ اموری که پیامبر درمورد آن حکم کند، عنوان می کند.

حضرت آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)، در تفسیر موضوعی منشور جاوید در ذیل آیهٔ شریفهٔ]

۱- نساء، ۵۹.

۲- احزاب، ۶.

۳- آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)، منشور جاوید، ج۴، ص ۳۳۰.

وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَی اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبینا[؛(۱) هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد، هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری [در برابر فرمان خدا] داشته باشد؛ کسی که نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است، می فرمایند:

«... ولایت از آن خدایی است که به انسان خلقت و آفرینش داده است و بس؛ ولی درعین حال، خدا روی مصالحی با اعتماد بر ولایت مطلقهٔ خود، به انسان کاملی که در نشیب وفراز زندگی آزمون خوبی داده است، ولایتی می‌بخشد و او را امام و پیشوا و ولی و سرپرست، مطاع و فرماندهٔ جامعه قرار می‌دهد و به مقتضای کار خود، دارای امرونهی و تکلیف و دستور و به صورت مستقل واجب الاطاعه می‌شود. شکی نیست که چنین مقامی، غیر از مقام نبوّت و رسالت است که در اخذ وحی و ابلاغ دستورهای خدا خلاصه می گردند، درحالی که اگر به مقام امامت رسید، به مقام دیگری ارتقا یافته و عهده‌دار ادارهٔ جامعه و تنظیم امور امت خود می گردد.» حضرت آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)، در ادامهٔ تفسیر به بیش از ۱۰ آیه استشهاد می کنند که در آنان مسئولیت امامت و پیشوایی جامعه از سوی خدا به پیامبران واگذار شده است.»(۲)

۱- احزاب، ۳۶

۲- آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)، منشور جاوید، ج۴، ص۳۱۲ به بعد.

۲.۲.۴. آمادگی برای دفاع از حکومت الهی و عزت اسلامی

- یکی دیگر از وظایف سیاسی مسلمانان از منظر قرآن، آمادگی دفاعی است. علامهٔ شهید مطهری (ره) دراینباره می نویسند:

«هیچ دینی به اندازه اسلام، مردم را به قدرت و قوّت دعوت نکرده است...]انَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذینَ یُقاتِلونَ فی سَبیلِهِ صَفّاً کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصوصٌ.[(۱) خداوند مردمی را که در راه او می جنگند و مانند دیواری روئین و فلزی که هیچ قدرتی نمی تواند آنها را از جا بکَند و حرکت دهد ایستادگی می کنند، دوست دارد. باز در این زمینه می فرماید:]مُحَمَّدٌ رَسولُ اللَّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ اشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ.[(۲) و امثال این آیات در قرآن زیاد است.

شجاعت در اسلام یک حقیقت ممدوح است. عزت (یعنی مقامی منیع داشتن) و در آن حد قدرت داشتن که کسی نتواند انسان را خوار و ذلیل کند، در اسلام امری ممدوح است. ببینید قرآن راجع به مقابله با دشمن چه می گوید:]وَ أَعِدّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّکُمْ[؛(۳) در مقابل دشمن تا آن حد نهاییِ قدرتتان نیرو تهیه کنید که دشمن هرگز نتواند به شما طمع ببندد. در آیه دیگری می فرماید:]وَ قاتِلوا فی سَبیلِ اللهِ الَّذینَ

۱- صف، ۴

۲- فتح، ۲۹: «محمّد(صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربان اند.»

۳- انفال، ۶۰

يُقاتِلونَكُمْ وَ لا تَعْتَدوا انَّ اللَّه لا يُحِبُّ الْمُعْتَدينَ[(۱) با کسانی که با شما نبرد می کنند، به نبرد بپردازید؛ ولی تجاوز نکنید. «وَ لَا تَعْتَدوا» یعنی با دشمن هم که نبرد می کنید، حق و عدالت را هرگز فراموش نکنید.»(۲)

۳.۲.۴. جنگ با ظالمان و متجاوزان به حریم نظام اسلامی

- آیت الله مکارم شیرازی (حفظه الله تعالی)، ، به زیبایی دلیل این تکلیف قرآنی را بیان می نمایند:

«جنگ با تمام زشتی ها و عواقب شوم و مرگبارش، گاه تنها راه مبارزه با ظلم و فساد و بی عدالتی و تنها وسیله ریشه کن کردن فساد در زمین است. به همین دلیل یکی از اهداف متعدّد جنگ در قرآن مجید خاموش کردن آتش فتنه و بازگشتن طاغیان و گردنکشان به سوی عدل الهی شمرده شده است:]وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَكُونَ فِتْنَهٌ[؛(۳) با آنها پیکار کنید تا فتنه خاموش گردد]وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما[؛(۴) با گروه تجاوزگر و ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردند. در چنین مواردی رهبران الهی، عافیت طلبی را رها کرده و به استقبال شداید جنگ و ناملایمات آن می شتافتند؛ چراکه ازدست دادن آرامش دنیا در برابر ازدست دادن

۱- بقره، ۱۹۰

۲- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۲۶۰

۳- بقره، ۱۹۷

۴- حجرات، ۹

سعادت آخرت برای آنها دشوار نبود!»(۱)

- شهید مطهری(رحمت الله علیه) با تبیین علت صدور چنین دستوری، در عین صلح طلبیِ ذاتی اسلام می نویسند:

«اسلام یک دینی است که وظیفه و تعهد خودش را این می داند که یک جامعه تشکیل بدهد. اسلام آمده جامعه تشکیل بدهد، آمده کشور تشکیل بدهد، آمده دولت تشکیل بدهد، آمده حکومت تشکیل بدهد، رسالتش اصلاح جهان است؛ چنین دینی نمی تواند بی تفاوت باشد، نمی تواند قانون جهاد نداشته باشد، همچنان که دولتش نمی تواند ارتش نداشته باشد. مسیحیت دایره اش محدود است و اسلام دایره اش وسیع است. مسیحیت از حدود اندرز تجاوز نمی کند، اما اسلام تمام شئون زندگی بشر را زیرنظر دارد، قانون اجتماعی دارد، قانون اقتصادی دارد، قانون سیاسی دارد، آمده برای تشکیل دولت، تشکیل حکومت؛ آن وقت چطور می تواند ارتش نداشته باشد؟ چطور می تواند قانون جهاد نداشته باشد؟

پس اینکه یک عده می گویند دین باید همیشه با جنگ مخالف باشد و باید طرفدار صلح باشد، نه طرفدار جنگ؛ چون جنگ مطلقاً بد است؛ اشتباه است. دین البته باید طرفدار صلح باشد، قرآن هم می گوید: [وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ](۲) صلح بهتر است؛ اما بایستی طرفدار جنگ هم باشد. در آنجاکه طرف حاضر به همزیستی شرافتمندانه نیست و به حکم

۱- آیت الله مکارم شیرازی حفظه الله تعالی، پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۲، ص۶۱۶
۲- بقره، ۱۲۸

اینکه ظالم است و می خواهد به شکلی شرافت انسانی را پایمال کند؛ ما اگر تسلیم بشویم، ذلت را متحمل شده ایم و بی شرافتی را به شکل دیگری متحمل شده ایم. اسلام می گوید: صلح، درصورتی که طرف، آماده و موافق با صلح باشد؛ اما جنگ، درصورتی که طرف می خواهد بجنگد.»(۱)

۴.۲.۴. اقدام عمومی برای حفظ وحدت جامعه و مبارزه با تفرقه افکنان

- اهمیت حفظ انسجام جامعهٔ اسلامی تا آنجاست که شهید مطهری(رحمت الله علیه) با استناد به آیهٔ قرآن، مبارزهٔ عمومی با برهم زنندگان این اتحاد را وظیفهٔ مؤمنان قلمداد می فرمایند:

«قرآن تصریح می کند:]وَ انْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ اقْتَتَلوا فَأَصْلِحوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إحْدَاهُمَا عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغی حَتَّی تَفِی ءَ إِلَی أَمْرِ اللَّهِ[؛(۲) می گوید اگر جنگ داخلی میان مسلمین پیش آمد، اول بروید کوشش کنید میان اینها اصلاح کنید، بسا هست سوء تفاهمی در کار باشد. اگر برایتان روشن شد که سوء تفاهم در کار نیست؛ بلکه یکی از این دو گروه طغیانگر و مغرض است [و نمی گوید حالا که اصلاح نتیجه نداد، بروید در خانه تان بنشینید]، به نفع آن کسی که مظلوم است و علیه آن کسی که بغی می کند، وارد جنگ بشوید؛ این نصّ قرآن است.»(۳)

۱- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۰ ، ص۲۲۳

۲- حجرات، ۹

۳- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۱۵، ص ۹۹۳

۵.۲.۴. پذیرش پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان تنها مرجع قضایی

- پـذیرش مرجعیت قضـایی پیـامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) دیگر تکلیف سیاسـی اجتمـاعی مسـلمین است؛ موضوعی که در آثار قرآنی مفسران اسلامی، ازجمله حضرت آیت الله سبحانی حفظه الله تعالی، بارها موردِتوجه قرار گرفته است:

«قرآن به مسـلمانان دسـتور می‌دهـد که داوری های پیامبر را در امور حقوقی و مخاصـمات، بی چون وچرا بپذیرنـد:]فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلیما[؛(۱) به پروردگارت سوگند، آنان هرگز مؤمن واقعی نمی‌گردند، مگر اینکه تو را در موارد اختلاف، داور قرار دهند و از قضاوت تو ملالی پیدا نکنند و در برابر حکمت تسلیم شوند.»(۲)

- در مصداق قرآنی دیگری برای این اصل، آیهٔ ۶۰ سورهٔ نساء موردبحث قرار می گیرد. حضـرت آیت الله العظمی مکارم حفظه الله تعالی، در تبیین شأن نزول این آیه مینویسـند: «یکی از یهودیان مدینه با یکی از مسلمانان منافق اختلافی داشت، بنا را بر این گذاشتند که یک نفر را به عنـوان داور در میـان خود انتخـاب کننـد. مرد یهودی چون به عـدالت و بی نظری پیـامبر اسـلام(صـلی الله علیه و آله و سـلم) اطمینـان داشت، گفت: 'من به داوری پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) شما راضی ام.' ولی مرد منافق یکی از بزرگان یهود به

۱- نساء، ۶۵

۲- منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۱۸۳؛ نک: نساء، ۵۹؛ مائده، ۴۲و۴۸؛ زمر، ۴۶، حدید، ۲۵.

نام کعب بن اشرف را انتخاب کرد؛ زیرا می دانست می توانـد با هـدیه، نظر او را به سوی خود جلب کنـد و به این ترتیب، با داوری پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت کرد. آیهٔ شریفه نازل شد و چنین افرادی را شدیداً سرزنش کرد:]أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُریدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوا إِلَی الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ وَ یُریدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلالًا بَعیداً[(۱)؛ آیا ندیـدی کسانی را که گمان می کننـد به آنچه [از کتاب های آسـمانی] بر تو و بر پیشـینیان نازل شـده، ایمان آورده اند، ولی می خواهنـد برای داوری نزد طاغوت و حکّام باطل برونـد؟! بـا اینکه به آنها دسـتور داده شـده که به طاغوت کافر شونـد؛ امّا شـیطان می خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه های دوردستی بیفکند.»(۲)

۳.۴. شرح فعالیت های سیاسی پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در قرآن

اشاره

دستهٔ دیگر از آیاتی که مورد بررسی قرار می گیرند، آیاتی هستند که حکایتگر افعال و اقدامات سیاسی یا حکومتی نبی مکرم اسلام(صلی الله علیه و آله و سـلم) هستند؛ بررسی این آیات ازآن جهت اهمیت دارد که خطابات قرآن و نحوهٔ حکایت آیات از اقدامات سیاسی پیامبر، نه تنها محکم‌ترین سـند برای بیان سـیرهٔ نبی معظم اسـلام(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و دیگر انبیای الهی(علیهم السلام) است، بلکه بیانگر این حقیقت

۱- نساء، ۶۰

۲- آیت الله مکارم شیرازی حفظه الله تعالی، شأن نزول آیات قرآن، ص۱۴۶

است که این گونه افعال و تصدّی این دسته از امور، جزئی از وظایف پیشوایان و الگوهای دینی و جزء لاینفکی از تعالیم الهی و آموزه‌های اسلامی هستند.

۱.۳.۴. اجرای قوانین الهی و مدیریت سیاسی، اقتصادی و حقوقی اجتماع براساس قانون خدا

– شهید مطهری(رحمت الله علیه) در تبیین این دسته از آیات می فرمایند:

«]ما ءَاتَاكُمُ الرَّسولُ فَخُذوهُ وَ ما نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا[(۱) سه شأن و سه مقام مختلف است که هرسه از مختصات رسول اکرم است، به این معنی که از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است و از ناحیهٔ او به دیگران می رسد و رسیده است؛ یعنی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در آنِ واحد ازطرف پروردگار دارای سه مقام بود. یک مقام همان مقام پیغمبری یا رسالت است، ...که در آیه ای می فرماید:]ما عَلَى الرَّسولِ إِلَّا الْبَلاغُ[(۲)... مقام مقدس دیگری هست که پیغمبر علاوه بر پیامبری و رسالت، دارای آن مقام هم هست،... مقام قضاوت و داوری میان مردم است. قضاوت هم مقامی است که باید از ناحیهٔ خدا به کسی داده شود که بتواند در میان مردم داوری کند. داوری یعنی مردم از لحاظ حقوق اجتماعی اختلاف پیدا

۱– حشر، ۷: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید [و اجرا کنید]، و از آنچه نهی کرده است، خودداری کنید.

۲– مائده، ۹۹: پیامبر وظیفه ای جز رسانیدن پیام[الهی] ندارد.

می کنند، مقامی باید در اجتماع باشد که احقاق حق بکند؛ یعنی به آن موضوع رسیدگی کند و طبق قانون خاصی رأی و حکم بدهد. پیغمبر از ناحیهٔ خدا، تنها پیغمبر نبود، بلکه قاضی هم بود. هم پیغمبر بود و هم قاضی. اینها فی حدذاته قابل تفکیک است. قضاوت هم خود یک مقام مقدس دیگری است. قاضی را هم باید خدا تعیین کرده باشد. این آیه ای که در قرآن است:]فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنونَ حَتّی یُحَکِّموکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدوا فی انْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّموا تَسْلیماً[(۱)... معنای آیه این است که مردم باید در مقابل قضاوت تو تسلیم بشوند؛ یعنی این جور نباشند که وقتی نزد تو می آیند، توقع داشته باشند که تو جانب آنان را بگیری...

مقام مقدس سومی[هم] پیغمبر دارد که آن را هم خدا برای او معین کرده است و خدا هم باید معین کند و آن، مقام حکومت است. پیغمبر حاکم مردم بود، سائس مردم بود؛ یعنی مدیر اجتماع بود، ولیّ امر اجتماع بود. پیغمبر حکومت تشکیل داد. خودش در رأس بود، فرمان می داد. مثلاً در فلان قضیه ای که پیش آمده بود، بسیج عمومی اعلام می کرد یا [دستور می داد] امسال چه کِشت بکنید. بدون شک پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در ده سالی که در مدینه بود، حکومت تشکیل داد و در میان مردم مثل یک حاکم حکومت می کرد. باز مقام حاکمیت و مقام مدیریت اجتماع غیر از مقام پیامبری و غیر از مقام قضاوت است... آیهٔ شریفه

۱- نساء، ۶۵.

می فرمایـد:]یـا ا یُّهَـا الَّذینَ امَنـوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسولَ وَ اولِی الْـامْرِ مِنْکُمْ[(۱) [اینجاست انضـباطی که محکوم بایـد در مقابل حاکم داشـته باشـد؛ مردم باید در مقابل قوّه حاکمه داشـته باشـند.] می گوید: خدا را اطاعت کنید، پیغمبر و اولی الامر را اطاعت کنید. و لهذا می بینید ما شـیعیان به این آیه که می رسیم، امرِ اولی الامر را مربوط به خلافت می دانیم؛ می گوییم این آیه مقام خلافت را معین می کند. این یک مقام دیگری است. این مقام هم مقام مقدّسی است و مثل آن دو مقام، آن را خدا باید معین کرده باشد.»(۲)

«گفـتیم که قرآن کریم، اصـل حکم و قانونگـذاری را مخصوص خداونـد می دانـد و اجرای آن را که مهم ترین امر جامعـهٔ اسـلامی است، تحت ولایت والی اسـلامی می دانـد که آنان ولیّ امرند؛ در [آیهٔ] کریمهٔ]أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسولَ وَ اُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ[،(۳) جملهٔ]أَطیعُوا اللَّهَ[همان اختصاص حکم به خداونـد است و جملات]أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ[، مربوط به اجرای احکام الهی اسـت که به دست منصوبین ازسوی خداوند؛ یعنی رسول خدا و اولی الامرِ معصوم است؛ اینها ولیّ امرند و در زمان غیبت نیز 'ولایت امر' ازسوی معصومین و منصوبین خداوند، به فقیهان جامع الشرایط نیابت داده شده است.»(۴)

۱- نساء، ۵۹

۲- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار ، ج ۲۱، ص ۱۲۰.

۳- نساء،۵۹: ای کسانی که ایمان آوردهاید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوا الامر (اوصیای پیامبر) را.

۴- حضرت آیت الله جوادی آملی حفظه الله تعالی، ولایت فقیه، ص ۴۲۰ و ۴۲۱.

- براساس آیات قرآن، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نه تنها دریافت کنندۀ قوانین و احکام الهی و ابلاغ کنندۀ آن به مردم است، بلکه ابزار اجرای این قوانین، یعنی قدرت امرونهی و دستورات حکومتی نیز در اختیار او گذارده شده است. در آیۀ ۷ سورۀ حشر می خوانیم:]وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا[؛ آنچه را که پیامبر امر می کند، بگیرید و از آنچه باز می دارد، دوری جویید. حضرت آیت الله سبحانی حفظه الله تعالی در تبیین معنای این آیه می فرمایند: «درست است که 'آتا' به معنی اعطا و دادن است... ولی ذیل آیه، یعنی جملۀ 'وَ مَا نَهَاکُم عنه' گواه بر این است که مقصود، امر و فرمان است و اگر مقصود عطا و دادن بود، لازم بود به جای 'وَ مَا نَهَاکُم عنه' بفرماید: 'و ما منعکم عنه': از آنچه که شما را از آن محروم سازد.»(۱)

- در قرآن متجاوز از بیست مورد، سخن از اطاعت پیامبر به میان آمده است... این آیات با گستردگی خاصی، برای پیامبر در کنار خدا، اطاعتی مستقل فرض می کند و ما را به آن دعوت می نماید و اگر وظیفۀ پیامبر در بیان معارف و اصول و احکام الهی و نوید و بیم خلاصه می گردد و او فقط بازگوکنندۀ فرمان های خداست، دراین صورت، دراین میان، یک اطاعت بیش نیست و آن اطاعت خداست؛ درحالی که قرآن برای او اطاعتی جدا از اطاعت خود(خدا)، هرچند به اذن و فرمان او، فرض می کند و به آن امر

۱- منشور جاوید، ج۴، ص۳۳۱.

می کند؛ آیاتی از قبیل:

]وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِم[؛(۱) هرکس خدا و پیامبر را اطاعت کند، او با کسانی است که خداوند همهٔ آنان را نعمت داده است.

]قُلْ أَطیعُوا اللّهَ وَ الرَّسُول[؛(۲) بگو خدا و رسول را اطاعت کنید.

]مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ وَ مَنْ تَوَلّی فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفیظاً[:(۳) هرکس رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هرکس روی برگرداند، تو را مسئول آنان نفرستادیم و]أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ[(۴) و... از این دست اند.(۵)

- پس میتوان این جملات کوتاه استاد مطهری را جمعبندی مباحث این سرفصل دانست؛ جملاتی که چند عنوان از شئون سیاسی پیامبر را برمیشمارد:

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) رسماً بر مردم حکومت می کرد و سیاست اجتماع مسلمین را رهبری می نمود؛ به حکم آیهٔ کریمهٔ]خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها[،(۶) از مردم مالیات می گرفت، شئون مالی و اقتصادی اجتماع اسلامی را اداره می کرد.»(۷)

۱- نساء، ۶۹.

۲- آل عمران، ۳۲.

۳- نساء، ۸۰.

۴- نساء، ۵۹.

۵- نک: نساء، ۱۳ و ۶۴ و ۶۹ و ۸۰؛ آل عمران، ۳۲ و ۱۳۲؛ انفال، ۱ و ۸ و ۴۶؛ توبه، ۷۱ و...

۶- توبه، ۱۰۳

۷- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار ، ج ۳، ص۲۸۲

۲.۳.۴. آغاز جنگ یا پذیرش صلح

– خداوند متعال در قرآن کریم، پیامبر را به جنگ با کفار و منافقان دستور می دهد؛ در سورهٔ توبه می خوانیم:]یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ[؛(۱) ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد نما و برآنان سخت بگیر یا در آیهٔ ۲۹ همین سوره می فرماید:]قاتِلُوا الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدینُونَ دینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتاب[: با کسانی از اهل کتاب که نه به خداوند و نه به روز جزا ایمان دارند و نه آنچه خدا و پیامبر او تحریم کرده است، حرام می‌شمردند و نه آیین حق را می پذیرند، نبرد کنید.

در دسته ای دیگر از آیات، مسئولیتِ واداشتن و برانگیختن مؤمنین برای جهاد را نیز از وظایف پیامبر می شمُرَد:

]فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللَّهِ لا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ عَسَی اللَّهُ أَنْ یَکُفَّ بَأْسَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْکیلًا[؛(۲) در راه خدا پیکار کن... و مؤمنان را [بر این کار] تشویق نما؛ امید است خداوند از قدرت کافران جلوگیری کند و خداوند قدرتش بیشتر و مجازاتش دردناک تر است.

یا دیگر آیاتی که مسئولیت آغاز جنگ را به پیامبر وا می گذارد(۳)و حاضرنشدن در میدان کارزار

۱– توبه،۷۳

۲– نساء، ۸۴

۳– نک: بقره، ۱۹۰، حدید، ۲۵؛ بقره، ۱۹۳؛ نساء، ۸۴؛ توبه، ۸۸.

را سرپیچی از فرمان رسول خدا عنوان می فرماید.(۱)

همچنین قرآن کریم قتال و فرماندهی جنگ را سیرهٔ بسیاری از پیامبران گذشته دانسته و می‌فرماید:

]وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَکانُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الصَّابِرینَ[؛(۲) و چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند. آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سست و ناتوان نشدند[و تن به تسلیم ندادند] و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد.

و نیز زمام پذیرش صلح را به پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله و سلم) سپرده و می فرماید:

]وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ * وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها[؛(۳) و هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها آماده کنید... و اگر تمایل به صلح نشان دادند، تو نیز از در صلح درآی!

نیز آیات مربوط به صلح حدیبیه که خداوند با نازل کردن سورهٔ فتح، این تصمیم پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را، پیروزی مبین برای آن حضرت می خواند؛ درحالی که بعضی همراهان پیامبر، چون با هدف ورود به مکه و انجام عمره، با آن حضرت همراه

۱- توبه، ۸۱: «فرح المخلّفون بمعقدهم خلاف رسول الله و کرهوا ان یجاهدوا بأموالهم و انفسهم فی سبیل الله»: بازماندگان[از جنگ تبوک]، از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند و کراهت داشتند که با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کنند. نک: توبه، ۴۴و۴۹ و ۸۶؛ محمد، ۲۰.

۲- آل عمران، ۱۴۶

۳- انفال، ۶۰ و ۶۱

شده بودند، در دل احساس خسران می کردند و دربرابر پذیرش قرارداد صلح توسط پیامبر اعتراض می کردند.

در نخستین آیـۀ سورۀ فتـح، بشـارت عظیمی به پیـامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) داده شـده است؛ بشارتی که طبق بعضـی از روایات، نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) محبوب تر از تمام جهان بود! خداوند در این آیه می فرماید: «ما برای تو فتح آشکار و نمایانی کردیم؛ إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً»؛(۱) پیروزی چشم گیری که آثار آن در کوتاه مدت و درازمدت، در پیشـرفت اسـلام و زندگی مسلمانان آشکار شده و می شود؛ فتحی که در طول تاریخ اسلام، کم نظیر یا بی نظیر بود.(۲)

۳.۳.۴. احترام به مردم و دخالت دادن آنان در تصمیم گیریهای مدیریتی

– شهید مطهری(رحمت الله علیه) با اشاره به آیۀ موردبحث در سورۀ آل عمران مینویسد:

«]فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ[(۳) نسـبت به مردم عفو و گذشت داشـته باش، برای آنها دعا و اسـتغفار کن و در کارها با آنها مشورت کن.

رسول خـدا با آنکه پیغمبر بود و با آنکه مردم توقع نداشـتند که او رأی و عقیده و نظر آنها را بخواهد و دخالت دهد، او خودش برای آنکه مردم را تحقیر نکرده باشد، برای آنکه به مردم

۱– فتح، ۱: ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم کردیم.

۲– نک: تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی حفظه الله تعالی، ج ۲۲، ص ۱۹.

۳– آل عمران، ۱۵۹.

شخصیت بدهد و شخصیت آنها را محترم بشمارد، برای اینکه دستورالعمل امت باشد برای همیشه، با آنها مشورت می کرد و از آنها نظر می خواست. داستان مشورت نظامی در جنگ خندق و نظردادن سلمان فارسی که در ایران در این گونه مواقع دور شهر خندق می کَنند و به این وسیله از خود دفاع می کنند و پذیرفتن رسول اکرم، نظر سلمان را، معروف است.(۱)

۴.۳.۴. تعیین دوست و دشمن در عرصهٔ جامعهٔ مسلمین و تعیین جهت گیری های مطلوب در قبال آنان

- «قرآن از ولایت مؤمنان نسبت به یکدیگر خبر می دهد و می فرماید:]إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَه[؛(۲) مؤمنان برادر یکدیگرند و نسبت به یکدیگر ولایت دارند:]الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ[:(۳) مؤمنان نسبت به هم ولایت دارند و نتیجهٔ این ولایت آن است که آنها چون همدیگر را دوست دارند، به ارشاد و هدایت یکدیگر می پردازند و همدیگر را امربه معروف و نهی از منکر می کنند.»(۴) ازسوی دیگر: «آنها را از برقراری رابطهٔ ولایی با غیرمؤمنان باز می دارد؛ آنجاکه می فرماید:]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذینَ اتَّخَذُوا دینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ

۱- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص، ۲۳۶.

۲- حجرات،۱۰.

۳- توبه، ۷۱.

۴- آیت الله جوادی آملی حفظه الله تعالی، شمیم ولایت، ص۴۳.

الْكُفَّارَ أَوْلِياءَ[:(۱) ای مؤمنان! کسانی را که دین شـما را اسـتهزاء کرده[و] به بازی گرفته انـد، چه از کسانی که پیش از شـما به آنان کتاب داده شـد و چه کـافرانت، به عنوان ولی اتخـاذ نکنیـد... . همچنین خداونـد به انسان ها می فرمایـد:]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ[:(۲) ای مؤمنـان! دشـمن من و دشـمن خودتـان را به دوستی مگیریـد. این دوری از دوستی تـا آنجـاست که اگر پـدرانتان و برادرانتان هم در مسیر دینی شـما نباشـند، از آنها فاصله بگیرید و با آنان رابطهٔ ولایی برقرار نکنید:]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَکُمْ وَ إِخْوانَکُمْ أَوْلِیاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْإِیمان[(۳) و می فرماید:]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمینَ[:(۴) ای کسـانی که ایمان آورده ایـد! یهود و نصاری را اولیاء خود مگیریـد که بعضـی از آنـان دوسـتان بعضـی دیگرنـد و هرکس از شـما آنها را به دوستی گیرد، از آنها خواهـد بود. آری! خـدای سـبحان سـتمگران را هدایت نمی کند.»(۵)

– از ایـن آیـات و امثـال آن در قرآن کریم(۶) مشـخص می شـود که مجموعـهٔ اوامر الهی در این خصوص، زمینه سـاز شـکل گیری نظام اجتماعی سیاسیِ

۱– مائده، ۵۷.

۲– ممتحنه، ۱.

۳– توبه، ۲۳: (ای کسانی که ایمان آورده اید! هر گاه پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنها را ولیّ [و یار و یاور و تکیه گاه] خود قرار ندهید.)

۴– مائده، ۵۱..

۵– آیت الله جوادی آملی حفظه الله تعالی، شمیم ولایت، ص۴۴.

۶– نک: آل عمران، ۲۸؛ جاثیه، ۱۹؛ مائده، ۸۱ نحل، ؛ مائده، ۵۵ و ۵۶.

ویژه ای در جامعهٔ اسلامی، با محوریت ایمان به خدا و نفی مشرکان و دشمنان اهلِ ایمان است. روشن است که این جهت دهی، زیربنای هر اقدام سیاسی و تنظیم کنندهٔ روابط اجتماعی مطلوب در جامعهٔ اسلامی است.

دستهٔ دیگر از آیات در این مبحث، آیاتی است که به تعیین «محور دوستی ها» و «مرکز ولایت» در جامعهٔ اسلامی می پردازد:

«قرآن به ما می فرماید:]إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون* وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُون[:(۱) ولیّ شما تنها خداست و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز بر پا می دارند و درحال رکوع زکات می دهند و هرکس خدا و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند را ولیِّ خود بداند، پیروز است؛ چرا که حزب خدا همان پیروزمندان اند.»(۲)

این بدان معناست که تنها شرط قرارگرفتن در زمرهٔ حزب پرودگار، برقراری رابطهٔ ناگسستنی «ولایت» با خدا و محور جامعهٔ دینی، یعنی رسول خدا و اولیای الهی است.

در جای دیگر، خداوند با تعیین عنصر «تبعیت از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)» به عنوان شاخص کسانی که رابطهٔ محبتی با خدا دارند، می فرماید:]قُلْ إِنْ كُنْتُمْ

۱- مائده، ۵۵ و ۵۶.

۲- آیت الله جوادی آملی (حفظه الله تعالی)، شمیم ولایت، ص ۴۸.

تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْكُمُ اللَّه[؛(۱) ای پیامبر! به مردم بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی كنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد.

دربارۀ ملاك دوست داشتن و دشمن داشتن نزد رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) نیز می فرماید:]مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ[؛(۲) محمد فرستادۀ خداست و كسانی كه با او هستند، در برابر كفار سرسخت و شدید و درمیان خود مهربان اند.

بدین وسیله پیامبر اكرم(صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان محور و ولیّ جامعۀ دینی، شاخص تعیین جهت گیری های دوستانه و دشمنانه در عرصۀ اجتماع اسلامی قرار می دهد و این، دخالت دادن سیاست اسلامی و جهت گیری های سیاسی در محدودۀ ارتباطات شخصی و حتی گرایش های قلبی آحاد جامعۀ اسلامی است.

۴.۴. لزوم طرد ولایت طاغوت

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «قرآن كریم، هر ولایتی غیر از ولایت خدا را به عنوان ولایت طاغوت معرفی می كند و می گوید: 'هركسی كه تحت ولایت خدا نباشد، تحت ولایت طاغوت است.' طاغوت یعنی چه؟ طاغوت از مادۀ طغیان است. طغیان یعنی سركشی كردن و از محدودۀ دایرۀ طبیعی و فطری زندگی انسان فراتررفتن؛ مثلاً فرض

۱- آل عمران، ۳۱.

۲- فتح، ۲۹.

بفرمایید انسان برای کامل شدن پدید آمده است آن کسی که انسان را از کامل شدن بیندازد، طاغوت است.»(۱)

قرآن می فرمایـد:]الَّذینَ آمَنُوا یُقـاتِلُونَ فی سَبیـلِ اللَّه[آن کسـانی که ایمان آوردهانـد، مقاتله و ستیزشان در راه خـداست.]وَ الَّذینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ الطَّاغُوتِ[؛ آن کسانی که به دین، کفر و انکار ورزیدهاند، مقاتله و ستیزشان در راه طاغوت است. بعد می فرماید:]فَقاتِلُوا أَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ[؛ با اولیا و پیوستگان شیطان ستیز و مقابله و مقاتله بکنید...(۲) آن کسـی که تحت فرمان ولیِّ حقیقی زندگی نمی کند، باید بدانـد که تحت فرمان طاغوت و شـیطان زنـدگی می کنـد. ممکن است بپرسـید: مگر تحت فرمان شـیطان وطاغوت زنـدگی کردن و تن به فرمان او دادن، چه مفسـدهای دارد؟ این هم یکی از نکات آیات امروز است؛ قرآن در این زمینه به ما چند جواب می دهد: جواب اول این است که اگر تن به ولایت شـیطان دادی، شیطان بر تمام انرژی های سازنده و خلاق و آفریننده و ثمربخش وجود تو مسلط خواهد شد؛ اگر چنـانچه گردنت را به طرف شـیطان و طـاغوت بردی که ریسـمان ولایتش را بر گردن تو بینـدازد، دیگر از دست او خلاصـی پیـدا نخواهی کرد؛ هرچه در وجود تو از نیرو و ابتکار و از فعالیت های سازنده و از جلوه های درخشنده وجود دارد، تحت قبضهٔ

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص ۱۰۳.

۲- نساء، ۷۶: کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می کنند و آنها که کافرند، در راه طاغوت (بت و افراد طغیانگر). پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید! [و از آنها نهراسید!]؛یرا نقشهٔ شیطان، [همانند قدرتش] ضعیف است.

طاغوت و شیطان در خواهد آمد و وقتی که تمام وجودت در قبضهٔ او در آمد، به آسانی می تواند تو را در همان راهی که می خواهد، و با هر وسیلهای که می خواهد بکشاند و ببرد و پیداست که شیطان و طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمی شود؛ برای او این چیزها هدف نیست؛ بلکه برای شیطان و طاغوت، مصالح شخصی هدف اولی است و می خواهد آنها را تأمین کند. پس تو را در راه مصالح شخصی خود به کار می اندازد. اگر به این جملات حساب شدهای که عرض شد، دقت کنید؛ خواهید دید که تحت هر جملهای معنایی است که با واقعیت های تاریخی تطبیق می کند: اگر تن به ولایت طاغوت دادی، تمام نیروها و انرژی ها و ابتکارها و استعدادهای تو در قبضهٔ طاغوت واقع می شود و وقتی در قبضهٔ طاغوت واقع شد، دیگر به سود تو نخواهد بود. برای شیطان، خود او و مصالح خودش مطرح است؛ اگر چنانچه در راه او افتادی، در جهت مصالح و منافع خودش تو را قربانی خواهد کرد و به گمراهی خواهد کشاند. قدرت در اختیار اوست و تو هم که خودت را به دست او دادی، می کشد هرجا که خاطر خواه اوست:

حلقهای در گردنم افکنده «دوست» می کشد هرجاکه خاطرخواه اوست

این آیهای که از سورهٔ نساء می خوانم بسیار آیهٔ قابل توجه و قابل تدبیری است:]وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدى[؛(۱) هرکس که

۱- نساء،۱۱۵: (وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبيلِ الْمُؤْمِنينَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصيرا)؛ و هر کس بعد از آنکه حق برایش روشن شد، مخالفت رسول کند و روشی غیر راه مؤمنین اتخاذ نماید، وی را به همان وضعی که دوست دارد واگذاریم و به جهنم در آریم که چه بد سر انجامی است.

پس از روشن شـدن راه حق بر او با رسول خـدا به مخاصـمت و ستیزه برخیزد و از پیغمبران جـدا بشود و راهش را از راه نبوت [همان راهی که قبلاً برایتان ترسیم کردم] منشعب کند،]وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبیلِ الْمُؤْمِنینَ[؛(۱) و راهی غیر از راه مؤمنان و جامعهٔ اسلامی و هدف های ایمانی را پیروی بکند، خودش را از جمع مسلمانان کنار بکشند:]نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی[؛(۲) همان چیزی را که خود او بر گردن افکنـده است، بر گردنش استوار می کنیم. همـان ولایتی را که خود او به دست خود پـذیرفته و با پای خودش در آن منطقه رفته و سـکنی گزیـده، او را در همان جا پاشکسـته می کنیم؛ زیرا طبق آیهٔ]إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ[(۳) تو زمامت را به شـیطان دادی؛ پس بگذار این زمام در دست شـیطان بمانـد. این سـنت خـداست، این قانون آفرینش است. تا اینجا مربوط به این دنیاست؛ برای آن دنیا در ادامهٔ آیه می فرماید:]وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصیراً[(۴) از اینجا هم یکسره راهی دوزخ قهر پروردگار و عذاب جاوادنه الهی خواهد شد.»(۵)

۱- نساء،۱۱۵

۲- نساء،۱۱۵

۳- الرعد، ۱۱: [امّا] خداوند سرنوشت هیچ قوم [و ملّتی] را تغییر نمی دهد؛ مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!

۴- نساء، ۱۱۵: به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد.

۵- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص ۱۰۲تا ۱۰۷.

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «اولی الامر و صاحب فرمان، آن صاحب فرمانی است که با معیارهای الهی تطبیق می کنـد...]فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ[پس اگر در چیزی منازعه و اختلافی داشتیـد،]فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ[؛ آن را به خـدا و رسول برگردانیـد،]إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ[؛ اگر شـما مؤمن به خـدا و روز واپسـین هستید،]ذلِکَ خَیْرٌ[؛ این نیکوتر است،]وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا[؛(۱) دارای عاقبت بهتری است. ببینیـد مردم را متوجه می کنـد به عواقب نیک و فرمانروایی نیکان و عواقب سوء فرمانروایی بدان. آیهٔ بعدی طعن به کسانی است که از این فرمان کلی سر می پیچند:]أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ[؛(۲) آیا نمی نگری به آن کسانی که می پندارند که ایمان آوردهانـد به آنچه بر تو نازل شدهاست،]وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ[؛ و می پندارند که به آیین پیشـینیان تو ایمان دارند، خودشان را مؤمن فرض می کنند، درحالی که کاری از آنها سـر می زند که منافی با ایمان به خداست،]یُریدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوا إِلَی الطَّاغُوتِ[؛ می خواهند تحاکم به طاغوت کننـد؛ یعنی [برای] حل و فصل کار خود، به طاغوت مراجعه کنند، از طاغوت نظر بخواهند و فرمان بگیرند و بر طبق نظر او زندگی خود را به راه ببرنـد؛ این منافی با ایمان است.]وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ[؛ می خواهنـد نزد طاغوت تحاکم کنند،...]وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ[؛ در حالی که به آنها فرمان

۱- نساء، ۵۹.

۲- نساء، ۶۰.

داده شـده است که به طاغوت کفر بورزنـد،]وَ یُرِیدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعِیداً[؛(۱) و شـیطان می خواهـد که آنـان را گمراه کنـد، گمراهی و سرگشتگیِ بسی دور که من احتمال می دهم این شیطان همان خودِ طاغوت است و چیز دیگری نیست. اینها می خواهند سراغ طاغوت بروند، غافل از اینکه این شیطانی که به عنوان طاغوت در قرآن شناخته می شود، آنها را از راه راست دور می کند و آنها از وادی های سرگردانی سر در خواهند آورد. شیطان آنها را آن چنان از جاده دور می اندازد که برگشتنش کار یک ذرّه و دوذرّه نیست؛ خیلی به دشواری می توانند به راه راست و هدایت برگردند.»(۲)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «شرع و عقل حکم می کنـد که نگذاریم وضع حکومت ها به همین صورتِ ضداسـلامی یا غیراسـلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار واضح است:

چون برقراری نظام سیاسی غیراسلامی به معنای بی اجراماندن نظام سیاسی اسلام است.

همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیراسـلامی نظامی شرک آمیز است؛ چون حاکمش «طاغوت» است و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم.

و باز به این دلیل که موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و بافضیلت

۱- نساء، ۶۰.

۲- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص ۹۲تا۹۴.

فراهم سازیم و این شرایط درست ضدِّ شرایط حاکمیت «طاغوت» و قدرت های نارواست. شرایط اجتماعی ای که ناشی از حاکمیت «طاغوت» و نظام شرک آمیز است، لازمه اش همین فسادی است که می بینید. این همان]فَسادٍ فِی الْأَرْض[(۱) است که باید از بین برود؛ و مسببین آن به سزای اعمال خود برسند. این همان فسادی است که فرعون با سیاست خود در کشور مصر به وجود آورد و]إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدینَ[.(۲)

در این شرایط اجتماعی و سیاسی، انسان مؤمن و متقی و عادل نمی تواند زندگی کند و بر ایمان و رفتار صالحش باقی بماند و دو راه در برابر خود دارد: یا اجباراً اعمالی مرتکب شود که شرک آمیز و ناصالح است یا برای اینکه چنین اعمالی مرتکب نشود و تسلیم اوامر و قوانین «طواغیت» نشود، با آنها مخالفت و مبارزه کند تا آن شرایط فاسد را از بین ببرد.

ما چاره[ای] نداریم؛ جز اینکه دستگاه های حکومتی فاسد و فاسدکننده را از بین ببریم و هیئت های حاکمهٔ خائن و فاسد و ظالم و جائر را سرنگون کنیم. این وظیفه ای است که همهٔ مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام بدهند و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.»(۳)

۱- مائده، ۳۲: فساد در روی زمین..

۲- قصص، ۴: او به یقین از مفسدان بود!

۳- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص ۳۵.

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «اگر یـک عـده در خلوت، خود را به عبادت مشـغول کننـد، درحالی که عرصـهٔ جامعه، ادارهٔ جامعه، مـدیریت کشور و سررشـته داری امور، دست افکار و اهواء و مکتب های گوناگون باشد، آنها از این اسـلام ابایی ندارند و به آن اهمیتی نمی دهند؛ اما اگر اسلام آن چنان که خدا خواسته و قرآن تشریع کرده، به معنای برنامهٔ زندگی تلقی شد و موردِپذیرش قرار گرفت، از آن می ترسند. چرا؟ چون این اسـلام، در وهلـهٔ اول، دو عنصـر بزرگ در درون خود دارد که یکی عبـارت است از احترام به شخصـیت و اهتمـام به رشـد انسان و دوم جلوگیری از نفوذ غارتگران و طاغوت ها و قدرتمنـدان نابحق و ظالم و سـتمگر جهانی. در کلمـهٔ توحید، اینها وجود دارد: "لا اله الا الله". یکی از مصـرع های برجسـته و مهم قصـیدهٔ "لا اله الا الله" این است که با طاغوت ها، طغیانگرهای جهانی، قـدرت های ظالم بین المللی و ستمگرانی که امروز شما می بینید در دنیا چگونه تاخت و تاز می کنند و با ملت ها چه می کنند، نمی شود کنار آمد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «اگر تشـکیل حکومت اسـلامی از خاصـیت های اسـلام بیگانه باشد؛ یعنی اگر با ظلم و بدی و شـرارت به مقابله نپردازد، شاید دشـمن مهمی هم پیدا نکند؛ اما اسلام فقط اکتفا نمی کند که شعار طرفداری از انسانیت سر دهد؛ بلکه اسلام برای تحقق این شعار، [شعار] مبارزه

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با اعضای اتحادیهٔ انجمن های اسلامی دانش آموزان، ۲۶شهریور۸۳.

و مقابله با شرارت و شیطانیت را هم سر می دهد. در واقع برای اینکه اسلام بتواند سعادت را برای انسان ها محقق کند، باید با عوامل و عناصری که ضدِّ انسانیت و ضدِّ سعادت انسان حرکت می کنند و حیاتشان وابسته به آن است، مبارزه کند؛ لذا در اسلام، جهاد و مبارزه وجود دارد. در سرتاسر قرآن، نام شیطان و مفهوم شیطنت، از بسیاری از مفاهیم، بیشتر تکرار شده است؛ برای اینکه مردم، شیطان و حضور شیطان را فراموش نکنند. اگر فراموش کردید که دشمن در کمین شماست، غفلت، شما را فرا خواهد گرفت، حرکت را کند خواهد کرد و از بین خواهد برد؛ یعنی بزرگ ترین فرصت برای دشمن است؛ لذا شما ببینید در طول این سال های متمادی، هروقت، هرکسی و هرجا، از دشمنیِ دشمنان و توطئهٔ مستکبران و دشمنی امریکا و اسرائیل و بقیهٔ مخالفان آزادی و سعادت بشر سخن گفته است، ازسوی تبلیغاتچی های جهانی موردِتخطئه قرار گرفته است! آنها می خواهند ملت ایران فراموش کند که دشمنی دارد.»(۱)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با جمع کثیری از مردم آمل، ۲۱خرداد۷۲.

۵. مفهوم سیاست در اسلام و غرب

اشاره

امام خمینی(رضوان الله علیه) «سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست و این مختص به انبیاست. دیگران این سیاست را نمی توانند اداره کنند، این مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «تلاش هایی که انسان ها می کنند، بعضی مربوط به مسائل شخصی آنهاست که بخش کوچک تری از فعالیت های انسانی را شامل می شود؛ مثل معیشت و معنویت و عواطف و ارتباطات شخصی آنها با این و آن؛ اما بخش بزرگ تر فعالیت های انسانی، فعالیت هایی است که در صحنهٔ جامعه با تلاش جمعی صورت می گیرد که به آن، سیاست می گویند.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «سیاست به معنای پشت هم اندازی و فریب و دروغ گفتن به افکار عمومی مردم، مطلوب اسلام نیست. سیاست یعنی ادارهٔ درست جامعه؛ این جزو دین است.»(۳)

۱- صحیفهٔ نور، ج ۱۳، ص ۲۱۸.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در روز عید سعید غدیر خم ۱۲اسفند ۸۰.

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار زا اعضای ستادهای نماز جمعهٔ سراسر کشور، ۵مرداد۸۱.

امـام خمینی(رضوان الله علیه) «آن مردک وقتی که آمـد [در زنـدان] پیش من، من بودم و آقـای قمی (سـلمهالله)، که اکنون هم گرفتارنـد؛ گفت: سیاست عبارت از بدذاتی، دروغ گویی و... خلاصه پدرسوختگی است و این را بگذارید برای ما! راست هم می گفت. اگر سیاست عبارت از اینها است، مخصوص آن ها می باشد. اسـلام که سـیاست دارد، مسـلمانان که دارای سیاست می باشند، ائمهٔ هدی(علیهم السلام) که «ساسه العباد» هستند؛ غیر این معنایی است که او می گفت. او می خواست ما را اغفال کند.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «دیانت همان سـیاستی است که مردم را از اینجا حرکت می دهد و تمام چیزهایی که به صلاح ملت است و به صلاح مردم است، آنها را از آن راه می برد که صلاح مردم است که همان صراط مستقیم است.»(۲)

۱.۵ تعریف سیاست

– واژهٔ «سیاست» در اصل، کلمه ای عربی است که از ریشهٔ «ساسَ، یسوس» گرفته شده است.

ابن منظور این واژه را به تدبیر و اصـلاح امور معنی کرده است: «السیاسه القیام علی الشیء بما یصلحه... و کان بنو اسرائیل یسوسهم انبیائهم تتولی امورهم کما یفعل الامراء و الولاه بالرعیه...»؛(۳) سیاست پرداختن به کاری برای

۱– امام خمینی(رحمت الله علیه)، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۴۱.

۲– صحیفهٔ نور، ج ۱۳، ص ۲۱۸.

۳– لسان العرب، ابن منظور، ج۶،ص ۱۰۸.

اصلاح آن [کار] است... پیامبرانِ بنی اسرائیل سیاست می ورزیدند؛ بدان معنا که امور مردم را عهده دار می شدند و مانند امیران و والیان به کار رعیت رسیدگی می کردند.

در زبان فارسی، سیاست در معنای لغوی حکومت، ریاست، امرونهی، سزا و تنبیه، پرورش و پرداختن به امور مردم بر طبق مصالحشان آمده است.(۱) واژهٔ معادل آن در زبان انگلیسی Politic است که از ریشهٔ لاتین Polis به معنای شهر و شهروندی و قانون اساسی یا ساختار حقوقی گرفته شده است.(۲)

۲.۵. معنای اصطلاحی سیاست

- مفهوم سیاست، به دلیل گستردگی قلمرو و موضوع و نیز پیوند با مسائل اجتماعی، مفهوم پیچیده و مشکلی است؛ ازاین رو به سختی می توان تعریف جامع و کاملی از آن ارایه داد. برخی فلاسفه، تقسیم بندی و اصطلاحات گوناگونی برای سیاست، یاد کردهاند؛ نظیر: سیاست اصحاب،(۳) سیاست ذاتی،(۴) سیاست عامی،(۵) سیاست فاضله،(۶)

۱- نک: لغت نامهٔ دهخدا، تحت واژهٔ «سیاست».

۲- اندرو وینسنت، نظریه های دولت، ترجمهٔ حسین بشیریه، ص ۳۰.

۳- روش تقویت بدن و پیش گیری از برهم خوردن تعادل آن است: نک: سیدجعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی.

۴- سیاستِ هر انسانی است نسبت به خود. درحقیقت، تهذیب اخلاق و شناختن اخلاق و اقوال خود برای رفع نقایص نفسانی است: (رسالهٔ اخوان الصفا، ج۷، ص ۲۰۹)

۵- تدبیر خاصی است که امیران در ریاست بر مردم به کار می برند: (رسالهٔ اخوان الصفا، ج۷، ص ۲۰۹)

۶- یکی از اقسام سیاست ملک، سیاست فاضله است که آن را امامت خوانند و غرض از آن، تکمیل خلق بود. (اخلاق ناصری، ص۲۵۷)

سیاست ملوکی،(۱) سیاست ناقصه،(۲) سیاست نبویه(۳) و...(۴)

۳.۵. مفهوم سیاست در مکاتب غربی

- واژه نامهٔ آکادمی فرانسه می نویسد:

«سیاست، علمی است که همهٔ اشکال روابط قدرت را در زمان ها و مکان هایی گوناگون بررسی میکند و جهت و چگونگی إعمال این قدرت را می نمایاند.»(۵)

مارکس می گوید:

«مفهوم سیاست، بی اندازه وسیع و شامل هرگونه رهبری مستقل در عمل است... ؛ ولی ما از منطق سیاست، رهبری و مدیریت سیاسی جامعه و دولت را در نظر داریم.»(۶)

- استاد شهید مطهری در تحلیل نگاه دانشمندان غربی به سیاست، در کتاب انسان کامل مینویسد:

«ماکیاول، دانشمند و فیلسوف معروف ایتالیایی، اساس فلسفهٔ سیاسی اش را بر سیادت گذاشت. او می گوید:

'در سیاست تنها چیزی که باید ملحوظ شود،

۱- و آن، معرفت حفظ قوانین وروش ملت ها و احیای سنت های خوب و انفاذ احکام بود: (رسالهٔ اخوان، ج۷، ص۲۰۸)

۲- از فروع سیاست مدنیّه است و یکی از اقسام سیاست ملك است که آن را تقلب خوانند و غرض از آن، استعباد خلق بود و لازمه اش نیل شقاوت و مذمت است: (اخلاق ناصری، ص۲۵۷).

۳- عبارت از معرفت کیفیت وضع قوانین و سنن خوب و مداوای نفوس مریضه بود: (رسالهٔ اخوان الصفا، ج۷، ص۲۰۸)

۴- محمدحسین توسلی، میرستار مهدی زاده، دین؛ دریای سیاست، ص ۱۱.

۵- مبانی و کلیات سیاست، سیدجلال الدین مدنی، ص ۱۳.

۶- مبانی و کلیات سیاست، سیدجلال الدین مدنی، ص ۱۳.

سیادت است و هیچ اصل دیگری در سیاست معتبر نیست. برای رسیدن به هدف های سیاسی ،که همان سیادت است، هرچیزی جایز است: دروغ، فریب، مکر، قسم های دروغ، خیانت کردن، پا روی حق گذاشتن.'

او می گوید: 'در سیاست، مذموم شمردن این مسائل به هیچ نحو نباید مطرح باشد.' بعد از او فیلسوفان دیگری پیدا شدند که نه تنها در سیاست، مطلقاً این مسئله را طرح کردند و به عنوان یک اخلاق عمومی، چراغ سبزی به سیاسیون دادند که شما در سیاست این راه را در پیش بگیرید؛ بلکه اساساً معتقد شدند که اخلاق عالی و اخلاق انسانی یعنی همین! در این جهت، نیچه، فیلسوف معروف آلمانی، به طور عموم اصل قدرت را در اخلاق مطرح کرد.»(۱)

۴.۵. «سیاست» در اسلام

اشاره

- «سیاست» نزد اندیشمندان مسلمان ازنظر اصطلاحی، به معنای مدیریت و رهبری جامعه براساس مصالح مادی و معنوی آن است.(۲)

۱- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار ج ۲۳، ص ۲۴۸.

۲- اغلب فقها و فلاسفه و حکمای اسلام در تحقیقات خود قسمت بسیار مهمی را به حکمت عملی اختصاص می دهند که قسمت اساسی آن، سیاست مُدُن نامیده می شود. شهید اول (محمدبن جمال الدین مکی) ابواب فقه را به چهار قسمت تقسیم می کند: ۱. عبادات؛ ۲. عقود؛ ۳. ایقاعات؛ ۴. سیاسات. مسلم است که شهید اول، فقه از دیدگاه همهٔ فقها را تقسیم به اقسام مزبور نموده است، نه ازنظر خاص خویش. علاوه بر آن، کتابهایی است که مستقلاً در فلسفه سیاسی اسلام نوشته شده است؛ به عنوان نمونه: الاحکام السّلطانیه: والولایات جمع بین المسائل الشّرعیه و السّیاسیه (تألیف اقضی القضاء ابوالحسن علی بن محمدبن حبیب البصری البغدادی الماوردی، متوفای ۴۵۰ ق)، کتاب السیاسیه(تألیف قدامه بن جعفر)، الخراج (تألیف قاضی ابویوسف یعقوب بن ابراهیم)، مقدمه (تألیف عبدالرّحمن بن خلدون)، ادب السلطان(تألیف ابوالحسن علی بن نصر)، الأموال (تألیف ابوعبیدالقاسم بن سلام متوفای ۲۲۴ ق.) معالم القربه فی احکام الحسبه (تألیف محمدبن أحمدالقرشی معروف به ابن الأخوه)، الاحکام السّلطانیه (تألیف ابویعلی محمدبن الحسین الفرّاء) کتاب الفخری فی الآداب السّلطانیه و الدّول الاسلامّیه (تألیف محمدبن علی بن طباطبا)، سیاست نامه (تألیف خواجه نظام الملک) ، الولاه و القضاء (تألیف کندی)، الخراج (تألیف قدّامهبن جعفر)، السّیاسه المدینه (تألیف محمدبن محمدبن طرخان الفارابی)، آراء اهل مدینه الفاضله (تألیف محمدبن محمدبن طرخان الفارابی)، اخلاق ناصری (تألیف خواجه نصیر طوسی)، الامامه و السّیاسه (تألیف ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفای ۲۱۳)، تنبیه الأمّه وتنزیه الملّه (تألیف آیت الله العظمی آقا میرزامحمدحسین نائینی)، حکومت از نظر اسلام (تألیف آیت الله سیدمحمود طالقانی، شرحی بر کتاب تنبیه الأمّه و تنزیه الملّه مرحوم نائینی) تاریخ سیاسی و دینی و فرهنگی اسلام (در ۳ مجلد، تألیف دکتر حسن ابراهیم حسن) الإسلام و التّکامل الاجتماعی (تألیف آقای شیخ محمود شلتوت)، عوائد الایّام (تألیف ملا احمد نراقی)، کتاب السیاسه الکبیر(تألیف احمدبن سهل ابوزید البلخی)، کتاب الدوله (ابواسحاق ابراهیم بن العباس الصولی) سیاسه الملوک (تألیف ابودلف القاسم بن عیسی بن معقل)و... (به نقل از حکمت اصول سیاسی اسلام، علامه محمدتقی جعفری ص۵۳ الی ۵۹)

«فارابی، سیاست را حاصل خدماتی می داند که حاکم، جهت نشر فضایل اخلاق و در جهت رسیدن جامعه به سعادت انجام می دهد. سیاست از نظر غزالی به مثابهٔ ابزاری است که انسان را به خدا می رساند.»(۱)

- استاد علامه محمدتقی جعفری(رحمت الله علیه)، سیاست را چنین تعریف کرده است:

«مدیریت و توجیه انسان ها با نظر به واقعیت های انسان؛ آن چنان که هست و انسان؛ آن چنان که باید باشد، از دیدگاه هدف های عالی مادی و معنوی، سیاست نامیده می شود.»(۲)

و باز در تعریف دیگری فرموده اند:

«سیاست به معنای حقیقی آن عبارت است از: مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی

۱- سید محمدرضا شریعتمدار، درآمدی بر فلسفهٔ سیاسی اسلام، ص۱۸و ۱۹؛ نک: عبدالحمد، مبانی علم سیاست؛ محمدجواد نوروزی، فلسفهٔ سیاست، ص۲۲.

۲- علامه محمدتقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص۴۷.

انسان ها در مسیر حیات معقول.»(۱)

- آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، در تعریف سیاست می نویسند:

«سیاست، به معنای صحیح کلمه، ربطی به سیاست به معنای تحریف یافته و غیرانسانی آن ندارد. بعضی از افراد به تحریف واژهٔ سیاست پرداخته اند تا بتوانند در باب نفی دین از سیاست، حرفی برای گفتن داشته باشند. درحالی که سیاست، معانی و کاربردهای فراوانی دارد؛ ازجمله به قول امام خمینی (قدس سره): سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی کهنه شود.(۲)»(۳)

- در میان اندیشمندان اسلامی، حضرت امام خمینی(رحمت الله علیه) جامع ترین تعریف از سیاست را ارایه داده است. ایشان سیاست را به سه بخش تقسیم کرده است:

۱. سیاست شیطانی

در توضیح آن به نقل از یک مقام دولتی رژیم پهلوی که گفته بود: «سیاست عبارت از بدذاتی، دروغ گویی و... خلاصه پدرسوختگی است و این را بگذارید برای ما!» می فرماید:

«راست هم می گفت، اگر سیاست عبارت از اینهاست، مخصوص آنها می باشد. اسلام که

۱- علامه محمدتقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص۴۷.

۲- وصیت نامهٔ سیاسی الهی امام راحل(رحمت الله علیه)، ص۲۲.

۳- آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، دائره المعارف فقه مقارن، ص۵۵۲.

سیاست دارد، مسلمانان که دارای سیاست می باشند، ائمهٔ هدی(علیهم السلام) که ساسه العباد هستند، غیر این معنایی است که او می گفت.»(۱)

۲. سیاست مادی

ایشان در تبیین آن میفرماید:

«اگر فرض کنیم که یک فردی هم پیدا بشود که سیاست صحیح [مادی] را اجرا کند، نه به آن معنای شیطانی فاسدش... سیاست های صحیح اگر هم باشد، امّت را در یک بُعد هدایت می کند و راه می برد و آن بُعد حیوانی است. بعد اجتماع مادی است و این سیاست یک جزء ناقصی از سیاستی است که در اسلام برای انبیا و برای اولیا ثابت است.»(۲)

۳. سیاست اسلامی

امام خمینی(رحمت الله علیه) دراین باره می فرماید:

«سیاست به معنای اینکه جامعه را راه ببرد و هدایت کند به آنجایی که صلاح جامعه و صلاح افراد است، این در روایات ما برای نبیّ اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) با لفظ سیاست ثابت شده است. همانی که در قرآن، صراط مستقیم گفته می شود و ما در نماز می گوییم:]اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیم[و از خدا می خواهیم که ملت و اجتماع و اشخاص را راه ببرد به یک صراط مستقیمی که از اینجا شروع می شود و به آخرت ختم می شود و الی الله است؛ این سیاست مختص به انبیا و اولیاست... انبیا، شغلشان سیاست است و دیانت همان سیاستی

۱- ولایت فقیه، ص۱۹۲و۱۹۳.

۲- صحیفهٔ امام، ج ۱۳، ص ۴۳۲.

است که مردم را از اینجا حرکت می دهد و به همهٔ چیزهایی که به صلاح ملت و مردم است، هدایت می کند.(۱)»(۲)

– علامه محمدتقی جعفری(رحمت الله علیه) در تبیین مفهوم سیاست در اسلام می نویسند:

«سیاست به معنای حقیقی آن عبارت است از مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان ها در مسیر حیات معقول. سیاست با نظر به این تعریف، همان پدیدهٔ مقدس است که اگر به طور صحیح انجام بگیرد، با ارزش ترین [یا حدّاقل] یکی از با ارزش ترین تکاپوهای انسانی است که در هدف بعثت پیامبران الهی منظور شده [است] و عالی ترین کار و تلاشی است که یک انسانِ دارای شرایط می تواند انجام بدهد؛ این همان عبادت با ارزش است که در اسلام به طور واجب کفایی مقرر گشته و درصورت انحصار، اشخاص برازنده و شایسته برای انجام وظیفهٔ سیاست در یک یا چند انسان، برای آنان واجب عینی می باشد. منابع اولیهٔ اسلامی، این ضرورت و ارزش را برای سیاست به طوری اثبات کرده است که دیگر جایی برای کمترین تردید نمی ماند که سیاست از واجب ترین عبادات و وظایف انسان هایی است که دارای شرایطی هستند. در مباحث آینده اهمیت و ضرورت بیشتر این وظیفه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در این مورد فقط به یک آیه از قرآن و دو روایت

۱- رسالهٔ نوین، ج ۴، ص ۴۶و۴۷.

۲- محمدحسین توسلی؛ میرستار مهدی زاده، دین؛ دریای سیاست، ص ۱۳و۱۴.

به عنوان نمونه اشاره می کنیم: در سورهٔ مائده، آیهٔ ۳۲ چنین است:]مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنی إِسْرائیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمیعاً[؛ و از این جهت، مقرر داشتیم بر بنی اسرائیل اینکه هر کسی انسانی را بدون عنوان قصاص و از سر فساد در روی زمین بکشد، مانند این است که همهٔ انسان ها را کشته است و هرکس که انسانی را زنده کند، مانند این است که همهٔ انسان ها را زنده کرده است.

چون بدون مدیریت و توجیه انسان ها در بُعد زندگی اجتماعی در مسیر حیات معقول، حیات آنان مختل خواهد گشت؛ لذا اگر کسی با داشتن قدرت به آن مدیریت و توجیه، این وظیفه را انجام ندهد، درحقیقت اوست که موجب اختلال حیات انسان ها گشته و گویی آنان را از حیات ساقط نموده است و اگر با داشتن شرایط مدیریت و توجیه مزبور، این وظیفه را انجام بدهد، درحقیقت چنین شخصی همهٔ انسان ها را احیا کرده است.

اما دو روایت؛ روایت اول می گوید: «کُلُّکُمْ رَاعٍ وَ کُلُّکُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِیَّتِه»؛(۱) همه شما چوپانید و همهٔ شما دربارهٔ کسانی که می توانید آنها را اداره کنید، مسئول اید.

این روایت که مضمون آن، مطابق حکم صریح و بدیهی عقل است، بسیار مشهور است. روایت دوم که آن هم کاملاً مشهور است، چنین است: «مَنْ أَصْبَحَ وَ لَا یَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِینَ فَلَیْسَ

۱- ارشاد القلوب، ص۱۸۴.

بِمُسْلِمٍ؛'(۱) هرکس صبح کند و اهمیتی به امور مسلمانان ندهد، مسلمان نیست.

این است معنای سیاست و ارزش و ضروری بودن و عبادت بودن آن از دیدگاه اسلام و این همان سیاست است که آیت الله مرحوم شهید سیدحسن مدرّس دربارهٔ آن می گفت: 'دیانت ما، عین سیاست ماست و سیاست ما، عین دیانت ماست.'

و ما از صاحب نظران بزرگ تاریخ بشری، نظیر این گونه جملات را که: 'علم زمامداری، علمِ اعظم و مافوق تمام علوم است'(۲) به طور فراوان شنیده ایم. در نظریات افلاطون چنین گفته شده است:

'علت اینکه او (افلاطون) برای دولت و سازمان سیاسی جامعه، اهمیتی بیش از همه چیز قائل است و سیاست را عالی ترین دانش ها و والاترین هنرها می شمارد، این است که به عقیدهٔ وی، آدمی فقط در دامن جامعه می تواند از تربیتی درست بهره گیرد و اگر سازمان جامعه ای نتواند امکان تربیت مردمان را فراهم سازد، نه آن جامعه روی نیک بختی خواهد دید و نه فردی ازافراد آن'(۳).»(۴)

۵.۵. علت ایجاد ذهنیت منفی از سیاست در اذهان عمومی

- علامه محمدتقی جعفری(رحمت الله علیه) دراین باره می نویسند: «حال باید دید چه شده است که

۱- الکافی، ج ۲، ص۱۶۳.

۲- بهاءالدین پازارگاد، تاریخ فلسفهٔ سیاسی، ج۱، ص۹۳.

۳- قوانین افلاطون، ترجمهٔ محمدحسن لطفی، ص ۸ و ۹.

۴- علامه محمدتقی جعفری(رحمت الله علیه)، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص۴۷ و ۴۸.

این کلمه، با معنای مقدسی که دارد، برای مردم عموماً و آگاهان خصوصاً، آن همه منفور و وحشت انگیز شده است؟

مطلبی را که در پاسخ این سؤال می توان گفت این است که: هر کلمه و پدیده ای در صورت سوء استفاده از آن، زشت و منفور و موردِکراهت و وحشتناک می گردد؛ گویی آن کلمه که جز قالبی برای معنی نیست، خود یک پدیدهٔ زشتی است؛ مانند [کلمات] وقیح، بی شرم، زورگو، فاسدالاخلاق، جلاد، خون آشام و درنده، بسیار زشت و خوفناک اند؛ با اینکه آنها نقشه هایی از حروف مکتوب بر روی صفحهٔ کاغذ و الفاظی هستند که انسان ها آنها را تلفظ می نمایند و ذاتاً از منطقهٔ زشت و زیبایی ها به معنای معمولی آن بیرون اند. این کلمهٔ سیاست هم از آن کلمات است که به جهت شیوع استعمال آن در فرصت طلبی ها، نیرنگ بازی ها، دروغ ها، زورگویی ها، بازی با جان و مال و نوامیس مردم، استخدام هرگونه وسایل در راه وصول به هرگونه هدفی که برای قدرتمندانِ خودکامه، مطلوب تلقی شده است؛ نقض پیمان ها و زیرپاگذاشتن هرگونه اصول و مسائل مذهبی و اخلاقی و در یک عبارت مختصر، جهان و انسان را وسیله و خود را هدف تلقی کردن، خبیث ترین و وحشتناک ترین مفهوم را به ذهن شنونده و مطالعه کننده متبادر می سازد؛ چنان که با شنیدن کلمهٔ سیاست مدار، چهرهٔ یک حقّه باز و شیاد و نابکار و کسی که برای ربودن یک دستمال، آتش به قیصریه می زند، در ذهن انسان خطور می نماید.

آیا به راستی چنین است و چنین باید؟! یعنی آیا واقعاً نوع بشر چنان حقیر و بدبخت و ناتوان است که نمی تواند زندگی خود را با واقعیات تطبیق بدهد و برای اجرای مقاصد خود فرصت جویی ننماید تا با واقعیات، با کمال خلوص و صفا ارتباط برقرار کند و از نیرنگ بازی ها و دروغ ها اجتناب ورزد؛ زور نگوید؛ بلکه حق بگوید و حق بشنود؛ احترام جان و مال و نوامیس و کرامت انسانی مردم را به جای بیاورد؟! آن مکتب و متفکری که به این سؤال پاسخ مثبت بدهد و بگوید: آری بشر محقرتر و بدبخت تر و ناتوان تر از آن است که مبانی حیات خود را بر واقعیات استوار بسازد، چنین مکتب و تفکری کلمهٔ سیاست را مترادف با کلمهٔ جنایت و خیانت و رذالت و خباثت و کلمهٔ سیاست مدار را عامل و اجراکنندهٔ صفات مزبور معرفی می نماید.

به جرأت می توان گفت: هیچ اهانت و تحقیری برای بشریت شدیدتر از نسبت های فوق به سیاست و سیاست مدار به معنای حقیقی آن دو، وجود ندارد.

شگفت آورتر از همهٔ امور فوق، این است که تدریس های دانشگاهی و کتاب هایی که در فلسفه و علوم سیاسی نوشته می شود و به طور کلی تحقیقات عمومی دربارهٔ مسائل اجتماعی یا صراحتاً، همان تعریف را که برای سیاست آوردیم، مطرح می کنند یا به طور ضمنی و اشاره، از تعریف مزبور دفاع می کنند و تفسیر مفهوم سیاست با صفات مزبور، جنایت و نیرنگ و دروغ و

فرصت جویی و رقاصی و غیرذلک را تقبیح و طرح می نماید.»(۱)

۶.۵. نقش استعمار در سیاست زدایی از دین

- امام خمینی(قدس سره) در ابتدای کتاب ولایت فقیه پس از تبیین نقش یهود در ایجاد انحراف در فهم معارف دینی در صدر اول، به تشریح نقش قدرت های استعماری در ترویج تفکر جدایی دین از سیاست پرداخته و می فرمایند:

«اینها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش یا بیشتر، به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطامع استعماری خود، لازم دیدند که زمینه هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند... در طول این مدت و در اثنای جنگ های صلیبی، احساس کردند آنچه سدّی در مقابل منافع مادی آنهاست و منافع مادی و قدرت سیاسی آنها را به خطر می اندازد، اسلام و احکام اسلام است و ایمانی که مردم به آن دارند؛ پس، به وسایل مختلف بر ضد اسلام تبلیغ و دسیسه کردند. مبلغینی که در حوزه های روحانیت درست کردند و عمالی که در دانشگاه ها و مؤسسات تبلیغات دولتی یا بنگاه های انتشاراتی داشتند و مستشرقینی که در خدمت دولت های استعمارگر هستند، همه دست به دست هم داده، در تحریف حقایق اسلام کار کردند؛ به طوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیل کرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده اند.

۱- علامه محمدتقی جعفری(رحمت الله علیه)، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص۴۹و۵۰.

...تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامّه به وجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه های علمیّه عرضه می شود، برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلامی را از آن بگیرند و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند؛ آزادی خواه باشند، دنبال اجرای احکام اسلام باشند، حکومتی به وجود بیاورند که سعادتشان را تأمین کند، چنان زندگی داشته باشند که در شأن انسان است.

مثلاً تبلیغ کردند که اسلام، دین جامعی نیست؛ دین زندگی نیست، برای جامعه نظامات و قوانین ندارد، طرز حکومت و قوانین حکومتی [را] نیاورده است؛ اسلام فقط احکام حیض و نفاس است؛ اخلاقیاتی هم دارد؛ اما راجع به زندگی و اداره جامعه چیزی ندارد!

تبلیغات سوء آنها متأسفانه مؤثر واقع شده است. الآن گذشته از عامّهٔ مردم، طبقهٔ تحصیل کرده، چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی، اسلام را درست نفهمیده اند و از آن تصور خطایی دارند. همان طورکه مردم افراد غریب را نمی شناسند، اسلام را هم نمی شناسند و [اسلام] در میان مردم دنیا به وضع غربت زندگی می کند.

چنانچه کسی بخواهد اسلام را آن طورکه هست، معرفی کند؛ مردم به این زودی ها باورشان نمی آید؛ بلکه عمّال استعمار در حوزه ها هیاهو و جنجال به پا می کنند.

برای اینکه کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به عنوان اسلام معرفی می شود تا چه حد

است، شما را توجه می دهم به تفاوتی که میان قرآن و کتب حدیث، با رساله های عملیّه هست: قرآن و کتاب های حدیث، که منابع احکام و دستورات اسلام است، با رساله های عملیه که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می شود، ازلحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می تواند داشته باشد، به کلی تفاوت دارد. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیشتر است! از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب(۱) است و همهٔ احکام اسلام را در بردارد، سه [یا] چهار کتاب، مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است؛ مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است؛ بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق و سیاست و تدبیر جامعه است.»(۲)

۱- به هر باب از کتب حدیثی، یک کتاب می گویند.

۲- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص۱۲.

۶. سیاسی بودن دین

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «سالیان متمادی بر اثر برداشت های غلط، جمعی ترویج کردند، عدّه ای معتقد و جمعی قانع شدند که دین از سیاست جداست و این گونه عمل کردند. در گذشته، علمای بزرگ دینی اصولاً در مسائل مربوط به امور سیاسی دخالتی نمی کردند؛ البته بعضی افراد نمی خواستند دخالت کنند، بعضی می خواستند و اهل این معنا بودند؛ ولی سیاست مداران و قدرت مداران و قلدران مانع می شدند. آن قدر تبلیغات صحیح و کار پی گیر و مجاهدت خستگی ناپذیر انجام گرفت، تا این ملّت قانع شد که دین از سیاست جدا نیست. مرکز و سرچشمهٔ اصلی این دین، یعنی وجود مبارک حضرت خاتم پیغمبران محمّد مصطفی(صلی الله علیه و آله و سلم) که دین، دین اوست، خود در رأس حکومت و در رأس سیاست بود. برای تشکیل حکومت هجرت کرد و مسألهٔ خلافت و جانشینی و حکومت و سیاست، جزو مسلّماتِ اسلام بوده است. حتی در دوران حکومت های بنی امیه و بنی عبّاس که خلافت به صورت سلطنت درآمده بود، ازنظر حاکم و محکوم، این معنا جزو مسلّمات بود که حکومت جزئی از اجزای دین است و ادارهٔ سیاست، یکی از تکالیف دینی است. مگر ممکن است سیاست از دین جدا باشد؟! دین برای ادارهٔ زندگی مردم آمده است. البته دست هایی در طول سالیان متمادی، با کمال خباثت و موذی گری زحمت کشیدند که دین را به گوشهٔ محراب ها و مساجد

و کنج خانه ها برانند و حداکثر به احوال شخصیه مربوط باشد؛ لکن اسلام و قرآن این چنین نیست.

پیغمبران آمدند برای اینکه مردم در امور دین و دنیا از آنان اطاعت کنند. انقلاب و حکومت اسلامی هم بر این اساس به وجود آمد. حکومت اسلامی این همه برکات به وجود آورد و دنیای اسلام را بیدار کرد. کسانی که به اسلام پشت کرده بودند و شخصیتهای معروف و مبارز گفتند ما اسلامی که خود را از مسائل زندگی مردم کنار نمی کشد قبول داریم و به اسلام گرویدند؛ ولی حالا دشمنان انقلاب، تشکیک در اصل این قضیه را شروع کرده اند که: آقا اصولاً دین و روحانیت و اسلام به چه مناسبت برای ادارهٔ روح مردم است؟ این ها به زندگی و سیاست مردم کاری ندارد؛ سیاست امر بد و کثیفی است! سیاست دردسر و ابتلاء دارد! آقایانِ علما باید پاک بمانند.» برای علما دلسوزی هم می کنند و می گویند علما تشریف ببرند کناری بنشینند و کاری به کار مردم نداشته باشند! بله؛ نتیجهٔ کار معلوم است؛ آقایان بروند کناری بنشینند تا قلدرها، رضاخان ها، محمدرضاها، قاجارها، حکّام وابسته، مزدوران اجنبی و بندگان کسانی که بردهٔ شهوات خود بودند، بیایند و امور بندگان خدا را به دست گیرند! به آن ها ستم و ظلم کنند و همان بلایی را بر سر ملت ها بیاورند که در طول قرن های متمادی آوردند! آنها این را می خواهند. این مسئله امروز یکی از مصاریع بلند تبلیغات دشمن است. توجّه داشته باشید. بر مبنای تشکیک در

این مسئله، در اصل ولایت فقیه، یعنی حاکمیت دین شناس نیز تشکیک خواهد شد. چیزی که در عالِم اعتبار و در جستجوی ذهنی و عقلانی، با صبر و تقسیم، هیچ چیزی بهتر از آن برای بشریت نیست. البته یک روز خیال و خوابی بود؛ ولی امروز به فضل پروردگار در جامعهٔ اسلامی ما یک واقعیت است. الان در حال تشکیک در این مسئله اند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «خوب می شود فهمید حرف کسانی که سعی می کنند تا دین و به خصوص دین اسلام را جدای از حکومت معرفی کنند، غلط است. البته همهٔ ادیان در این جهت، مثل هم هستند؛ لیکن این ادعا در مورد اسلام، خیلی عجیب است که کسی بخواهد دین اسلام را از زندگی، سیاست، ادارهٔ کشور و از حکومت جدا کند؛ کنار بگذارد و بین اینها تفکیک ایجاد نماید. اسلام از روز اولی که به وجود آمد، با یک مبارزهٔ دشوار، به سمت تشکیل یک نظام و یک جامعه حرکت کرد. بعد از سیزده سال مبارزه هم، پیغمبر اکرم توانست، اگرچه نه در شهر خود و در نقطهٔ ولادت این بعثت، اما در نقطهٔ دیگری از دنیای آن روز، این نظام را سر پا کند و به وجود آورد.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «از بزرگ ترین مظاهر شرک در عصر حاضر، تفکیک دنیا از آخرت و زندگی مادّی از

۱- بیانات در آغاز گردهمایی ائمهٔ جمعهٔ سراسر کشور، ۲۰شهریور۷۴.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث، ۱۹آذر۷۵.

عبادت و دین از سیاست است. گویی خدای دنیا، معاذاللّه، جباران و زورگویان و چپاولگران و ابرقدرت ها و جنایتکارانند و استضعاف و استعباد و استثمار خلایق و علو و استکبار نسبت به بندگان خدا، حق مسلّم آنهاست و همگان باید پیشانی اطاعت بر آستان تفرعن آنها ساییده و در برابر زورگویی و غارتگری و میل و ارادهٔ بی مهار آنان تسلیم باشند و اعتراض نکنند؛ چرا که وعاظ السلاطین و نوادگانِ بلعم باعورا فریاد برخواهند آورد که دخالت در سیاست کردید و اسلام را چه به سیاست؟! این، همان شرکی است که امروز مسلمانان باید با اعلام برائت، دامن خود و اسلام را از آن تطهیر کنند. آنچه جای تأسف است، اینکه سال ها غفلت مسلمین و مهجورماندن قرآن سبب شد که دست های تحریف بتوانند به نام دین، هر سخن باطلی را در اذهان جای داده و بدیهی ترین اصل دین خدا را منکر شوند و شرک را جامهٔ توحید پوشانده و مضمون آیات قرآن را بی دغدغه انکار کنند و درحالی که قرآن اقامهٔ قسط را هدف از ارسال رُسُل می داند:]لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ[(۱) و درحالی که با خطاب:]وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ[(۲) همهٔ مؤمنین را موظف به تلاش برای اقامهٔ قسط می کند و درحالی که آیات کریمهٔ قرآن، اعتماد

۱- حدید، ۲۵: ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حقّ از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

۲- هود،۱۱۳: و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد.

به ستمگران را ممنوع می سازد و به پیروان خود می فرماید:]وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ[(۱) و گردن نهادن به ظلم طاغوت را منافی با ایمان می شمرد و می گوید:]أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُریدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوا إِلَی الطّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ[(۲) و کفر به طاغوت را در کنار ایمان به خدا قرار می دهد:]فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّهِ فقد استَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی[(۳) و درحالی که نخستین شعار اسلام، توحید، یعنی نفی همهٔ قدرت های مادی و سیاسی و همهٔ بت های بی جان و باجان بود و درحالی که اولین اقدام پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) پس از هجرت، تشکیل حکومت و ادارهٔ سیاسی جامعه بود. یا دلایل و شواهد فراوان دیگری که بر پیوند دین و سیاست حکم می کند، باز کسانی پیدا می شوند که بگویند دین از سیاست جداست و کسانی هم پیدا شدند که این سخن ضداسلامی را از آنها بپذیرند.»(۴)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «اسلام همه چیز است. اسلام را، یکی از بدترین چیزی که اجانب در بین مردم و در بین خود ما القا کردند این است که اسلام

۱- هود،۱۱۳

۲- نساء،۶۰: آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه[از کتابهای آسمانی که] بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده اند؛ ولی می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکّام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند.

۳- بقره، ۲۵۶: بنابراین، کسی که به طاغوت [بت و شیطان و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیرهٔ محکمی چنگ زده است.

۴- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، به حجاج بیت الله الحرام، ۱۴تیر۶۸.

برای این است که ما همان عبادت [را] بکنیم؛ چنان که مـذهب مسـیح را هم مسخ کردند: مذهب مسـیح مسخ شد. مسـیح هرگز نمی شود که دعوتش این باشـد که فقط عبادت بکنیـد؛ ظلمه را بگذاریـد به کار خودشان. این نمی شود؛ نبی نمی توانـد این طور باشـد؛ مسـخ شده است اینها. اینها اسـلام را در نظر ما، در نظر جاهلین مسـخ کردنـد. اسـلام را به صورت دیگر نشان دادند و این از کیدهایی بود که با نقشـه های پیاده شـده است و ما خودمان هم باور کردیم آخونـد را به سـیاست چه؟! این حرف، حرف اسـتعمار است. آخونـد را به سـیاست چه؟ 'ساسه العباد' در دعایِ جامع زیارت جامعه است؛ 'ساسه العباد'؛ چطور امام را به سیاست آره؛ اما آخوند را به سیاست نه؟!

حضـرت امیر(علیه السـلام) یک مملکت را اداره می کرد، سیاسـتمدار یک مملکت بود، آن وقت آخوند را به سیاست چه؟! این مطلبی بود که مسـتعمر برای اینکه آخونـد را جـدا کند از دولت و ملت، القا کردند به او؛ آخوند هم باورش آمد. خود آخوند با ما مبارزه می کند که شمـا چکـار داریـد به سـیاست! این آخونـد سیاسـی است. این چیزی بـوده است که مـا را عقب کرد؛ به عقب رانـد. آخونـد، نمونـهٔ اسـلام است.»(۱)

امـام خمینی(رضوان الله علیه) «یکی از ابعادِ انسان، بُعـدی است که در این دنیای مادی می خواهـد معاشـرت بکنـد؛ در این دنیای مادی می خواهد تأسیس دولت بکند؛ در این دنیای مادی می خواهد تأسیسِ مثلاً

۱- صحیفهٔ نور، ج ۵، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

سایر چیزهایی که مربوط به مادیّت اش هست بکند. اسلام این را هم دارد. آن قدر آیه و روایت که در سیاست وارد شده است، در عبادات وارد نشـده است. شـما پنجاه و چند کتاب فقه را ملاحظه می کنید؛ هفت هشت تا کتابی است که مربوط به عبادات است، باقی اش مربوط به سیاسات و اجتماعیات و معاشرات و این طور چیزهاست. ما همهٔ آنها را گذاشتیم کنار و یک بُعد را، یک بعد ضعیفش را گرفتیم. اسلام را همچو بـد معرفی کرده انـد به ما که ما هم باورمان آمـده است که اسـلام [را] به سـیاست چه! سـیاست مال قیصر و محراب مال آخونـد! محراب [را] هم نمی گذارند برای ما باشد. اسـلام دین سـیاست است؛ حکومت دارد. شـما بخشـنامهٔ حضـرت امیر و کتاب حضـرت امیر به مالـک اشتر را بخوانیـد؛ ببینیـد چیست؟ دسـتورهای پیغمبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و دسـتورهای امـام(علیه السـلام) در جنگ ها و در سیاسات [را] ببینید چه دارد. این ذخایر را ما داریم؛ عُرضهٔ استفاده اش را نداریم.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «البته در اذهان بسیاری بلکه اکثری، بیشتر از مردم، بیشتری از اهلِ علم، بیشتری از مقدسین این است که اسلام به سیاست چه کار دارد! اسلام و سیاست جداست از هم! همین چیزی که حکومت ها نمی گذارند؛ همین که از اول القا کردند این اجانب در اذهان ما و حکومت ها در اذهان ما که اسلام [چه کار دارد] به سیاست؟ آخوند چه کار دارد به سیاست؟! فلان

۱- صحیفهٔ نور، ج ۵، ص ۲۱.

آخونـد را وقتی عیبش را می گیرنـد می گوینـد: آخونـد سیاسـی است، اسـلام [را] می گویند از سـیاست کنار است، دین علی حدّه است، سیاست علی حدّه؛ اینها اسـلام را نشـناخته اند. اسـلامی که حکومتش تشکیل شد در زمان رسول الله و باقی ماند این حکومت به عدل یا به غیر عـدل و در زمان حضـرت امیر(علیه السـلام) بود، باز حکومت عادلهٔ اسـلامی بود؛ یک حکومتی بود با سـیاست، با همهٔ جهاتی که بود. مگر سـیاست چی است؟ روابـط مابین حاکم و ملت، روابط مابین حاکم با سایر حکومت ها، عرض می کنم که، جلوگیری از مفاسـدی که هست، همـهٔ اینهـا سـیاست است. احکـام سیاسـی اسـلام بیشتر از احکام عبادی آن هست. کتاب هایی که اسـلام در سـیاست دارد، بیشتر از کتاب هایی است که در عبادت دارد. این غلط را در ذهن ما جای گیر کردنده اند و حتی حال باورشان آمده است آقایان به اینکه اسلام با سیاست جـداست؛ یک احکام عبادی است مابین خود و خـدا؛ برویـد توی مسـجدتان و هر چی می خواهیـد دعا کنیـد، هر چه می خواهید قرآن بخوانید، ما هم با شـما کار نداریم؛ اما این اسـلام نیست. اسـلام در مقابل ظلمه ایستاده است، حکم به قتال داده، حکم به کشتن داده، در مقابل کفار و در مقابل متجاسـرین و کسانی که چیز هستند، احکام دارد. این همه احکام در اسلام نسبت به اینها هست، این همه احکام حکـم بـه قتـال و حکـم بـه جهـاد و حکـم بـه اینهـا هسـت، اسـلام از سـیاست دور اسـت؟! اسـلام فقـط این مسـجدرفتن و قرآن خوانـدن و نمازخواندن

است؟! این نیست؛ این احکام را دارد و باید این احکام هم اجرا بشود.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «خوب می شود فهمیـد حرف کسانی که سعی می کنند تا دین و به خصوص دین اسلام را جدای از حکومت معرفی کنند، غلط است. البته همهٔ ادیان در این جهت مثل هم هستند؛ لیکن این ادعا در مورد اسلام، خیلی عجیب است که کسی بخواهد دین اسلام را از زندگی، سیاست، ادارهٔ کشور و از حکومت جدا کند؛ کنار بگذارد و بین اینها تفکیک ایجاد نماید. اسلام از روز اولی که به وجود آمد، با یک مبارزهٔ دشوار، به سمت تشکیل یک نظام و یک جامعه حرکت کرد. بعد از سیزده سال مبارزه هم، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) توانست، اگرچه نه در شهر خود و در نقطهٔ ولادت این بعثت، اما در نقطهٔ دیگری از دنیای آن روز، این نظام را سر پا کند و به وجود آورد.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «یک عـدّه هستند که تصوّر می کننـد می شود ملتی مسلمان بود؛ امّا به احکام اسلامی عمل نکرد! این تصوّر، معنایش جدایی دین از سیاست است. معنایش این است که اسمتان مسلمان باشد؛ امّا به احکام اسلامی عمل نکنید و سیستم بانکداری، اقتصاد، آموزش و پرورش، شکل و محتوای حکومت و ارتباطات فرد و جامعه تان، به خلاف اسلام و طبق قوانین غیر اسلامی و حتّی ضد اسلامی باشد. البته، این، در مورد کشورهایی است که قانون دارند؛ اگرچه طبق اراده و خواست یک انسان قاصر و ناقص باشد. امروز در بعضی کشورهای اسلامی، حتّی قانون هم نیست؛ حتّی قانون غیر اسلامی هم وجود ندارد و ارادهٔ اشخاص مهمّ است. در رأس قدرت یک نفر نشسته است و دستور می دهد: این طوری شود، آن طوری شود. نمی شود که ما فرض کنیم عدّه ای مسلمانند، امّا از اسلام فقط نماز، روزه، طهارت و نجاست و امثال این چیزها را دارند. در جوامعی که می خواهند مسلمان باشند، اسلام باید حاکم باشد. غدیر، این پیام را داشت. امروز بسیاری از جوامع، چوب عدم اعتقاد به این معنا را می خورند. ببینید ماجرای غدیر، اینجا چقدر می تواند الهام بخش باشد!»(۳)

۱- صحیفهٔ نور، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظلّه العالی)، در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث ۱۹آذر۷۵.

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظلّه العالی)، در دیدار کارگزاران، به مناسبت عید غدیر خم ۲۸اردیبهشت۷۴.

امام خمینی(رضوان الله علیه) «اسلام علاوه بر اینکه بشر را در روحیات غنی می کند، در مادیات غنی می کند. اسلام دین سیاست است قبل از اینکه دین معنویات باشد. اسلام همان طوری که به معنویات نظر دارد و همان طوری که به روحیات نظر دارد و تربیت دینی می کند و تربیت نفسانی می کند و تهذیب نفس می کند، همان طور به مادیات نظر دارد و مردم را تربیت می کند در عالم که چطور از مادیات استفاده کنند و چه نظر داشته باشند در مادیات. اسلام مادیات را همچو تعدیل می کند که به الهیات منجر می شود. اسلام در مادیات به نظر الهیات نظر می کند و در الهیات به نظر مادیات نظر می کند. اسلام جامعِ مابین همهٔ جهات است.»(۱)

- استاد شهید مرتضی مطهری(رحمت الله علیه) دراین باره می گوید:

«اسلام یک دین اجتماعی است. اسلام، هم دین است، هم دنیا؛ هم آخرت است، هم زندگی؛ هم مقررات معنوی و الهی و روحی دارد و هم مقررات اجتماعی. در جمیع شئون زندگی بشر مقررات دارد و ایدئولوژی اسلام همه چیز دارد؛ قانون اقتصادی دارد، قانون سیاست دارد، قانون اجتماعی دارد، قانون قضایی دارد، فرهنگ دارد، اخلاق دارد، خداشناسی دارد.»(۲)

«در اسلام، سیاست یکی از عزیزترین اجزا است و جداکردن سیاست از اسلام، به معنی جداکردن

۱- صحیفهٔ نور، ج ۵، ص ۲۴۱.

۲- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۵، ص ۳۶۱.

یکی از عزیزترین اعضای اسلام از پیکر اسلام است.»(۱)

– حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، نیز در تفسیر نمونه به این بحث پرداخته و می نویسند:

«بر خلاف آنچه بعضی از کوته بینان می اندیشند، دین، مجموعه ای از اندرزها، نصایح یا مسائل مربوط به زندگی شخصی و خصوصی نیست؛ دین مجموعه ای از قوانین حیات و برنامه فراگیری است که تمام زندگی انسان ها، مخصوصاً مسائل اجتماعی، را در برمی گیرد. بعثت انبیا برای اقامهٔ قسط و عدل است؛(۲) دین برای گسستن زنجیرهای اسارت انسان و تأمین آزادی بشر است؛(۳) دین برای نجات مستضعفان از چنگال ظالمان و ستمگران و پایان دادن به دوران سلطهٔ آنهاست(۴) و بالاخره، دین مجموعه ای است از تعلیم و تربیت در مسیر تزکیه و ساختن انسان کامل.(۵)

۱- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص،۱۰۹.
۲- حدید، ۲۵: (لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)؛ ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حقّ از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.
۳- اعراف، ۱۵۷: (وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ)؛ و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، [از دوش و گردنشان] بر می دارد.
۴- انفال، ۲۶: (وَ اذْکُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلیلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِی الْأَرْضِ تَخافُونَ أَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ فَآواکُمْ وَ أَیَّدَکُمْ بِنَصْرِه)؛ و به خاطر بیاورید هنگامی را که شما در روی زمین، گروهی کوچک و اندک و زبون بودید آن چنان که می ترسیدید مردم شما را بربایند! ولی او شما را پناه داد و با یاری خود تقویت کرد.
۵- جمعه، ۲: (هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَه)؛ و کسی است که در میان جمعیتِ درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب [قرآن] و حکمت می آموزد.

بـدیهی است این هـدف های بزرگ، بدون تشـکیل حکومت، امکان پذیر نیست. چه کسـی می تواند: با توصـیه های اخلاقی، اقامهٔ قسط و عـدل کنـد و دست ظالمـان را از گریبان مظلومان کوتاه سازد؟! چه کسـی می توانـد زنجیرهای اسارت را از دست و پای انسان های دربند بردارد و بشـکند، بی آنکه متکی به قـدرت باشـد؟! و چه کسـی می تواند در جامعه ای که وسایل نشـر فرهنگ و تبلیغ در اختیار فاسدان و مفسـدان است، اصول صـحیح تعلیم و تربیت را پیاده کند و ملکات اخلاقی را در دل ها پرورش دهد؟! و این است که ما می گوییم: دین و سیاست، دو عنصـر تفکیک ناپـذیر است. اگر دین از سـیاست جـدا شود، بازوی اجرایی خود را به کلی از دست می دهد و اگر سـیاست از دین جدا گردد، مبدّل به یک عنصر مخرّب در مسیر منافع خودکامگان می شود. اگر پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) موفق شد این آیین آسـمانی را باسرعت در جهان گسترش دهد، دلیل آن این بود که: در اولین فرصت، دست به تأسیس حکومت زد و ازطریق حکومت اسـلامی، هدف های الهی را تعقیب نمود. بعضی از پیامبران دیگر نیز که چنین توفیقی یافتند، بهتر موفق به نشر دعوت الهی خود شدند؛ اما آنها که در تنگنا قرار گرفتند و شرائط به آنها اجازه تشکیل حکومت نداد، موفق به کار زیادی نشدند.»(۱)

- ایشان در جایی دیگر نیز می فرماید:

اسلام آمیخته با سیاست است و کسی که در

۱- آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۴۷.

احکـام قضـایی، سیاسـی، اجتمـاعی و اقتصادی اسـلام، انـدکی تأمّل کنـد، متوجّه این معنا می شود. هر کس گمان کنـد اسـلام از سیاسـت جداست، نه اسلام را می شناسد نه سیاست را.»(۱)

- این بحث را با جمله ای دیگر از شهید مطهری(رحمت الله علیه) به پایان می بریم:

«کـار اساسـی این است که مردم ایمـان پیـدا کننـد که مبـارزهٔ سیاسـی، یک وظیفـهٔ شـرعی و مـذهبی است. تنها در این صورت است که تا رسـیدن بـه هـدف، از پـای نخواهنـد نشـست. مردم در غفلـت انـد کـه 'از نظر اسـلام، سـیاست از دین و دین از سـیاست جـدا نیست'؛ پس همبستگی دین و سیاست را باید به مردم تفهیم کرد.»(۲)

۱- آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، استفتائات جدید، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۳۵.

۷. سیرهی سیاسی پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت(علیهم السلام)

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «از دوران حضرت آدم(علیه السلام) که رشتهٔ نبوت ها و رسالت ها شروع شد و بارهاوبارها حکومت های نبوی در طول تاریخ تشکیل گردید، مثل سلیمان و داوود و کسان دیگری از بنی اسرائیل تا زمان پیغمبر ما، آن جایی که ترکیبِ بدیع و شیوای دین و سیاست در اوج خود به صورت یک سنّت ماندگار درآید و هدایت جامعه را تضمین کند، در قضیهٔ غدیر اتّفاق افتاد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «آنچه میزان حکومت و مربوط به اجتماع و سیاست است ارزش های معنوی است. در صدر اسلام، در دو زمان، دو بار حکومت اصیل اسلام محقق شد: یک، زمان رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگر وقتی که در کوفه علی ابن ابیطالب(علیه السلام) حکومت می کرد. در این دو مورد بود که ارزش های معنوی حکومت می کرد. یعنی یک حکومتِ عدل برقرار [شد] و حاکم ذرّه ای از قانون تخلف نمی کرد. حکومت در این دو زمان، حکومت قانون بوده است و شاید دیگر هیچ وقت حاکمیت قانون را بدان گونه سراغ نداشته باشد حکومت که کم، ولیِّ امرش [که حالا به سلطان یا رئیس جمهور تعبیرش می کنند] در مقابل قانون با پایین ترین فردی که در آنجا

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در عید سعید غدیر خم، ۱۲اسفند ۸۰.

زندگی می کنند، علی السواء باشد. در حکومت صدر اسلام این معنی بوده است. حتی قضیه ای از حضرت امیر در تاریخ است: در وقتی که حضرت امیر(علیه السلام) حاکم وقت و حکومتش از حجاز تا مصر و تا ایران و جاهای بسیاری دیگر بسط داشت، قضات هم از طرف خودش تعیین می شد، در یک قضیه ای که ادعایی بود بین حضرت امیر و یک نفر یمنی که آن هم از اتباع همان مملکت بود، قاضی حضرت امیر را خواست، درصورتی که قاضی دست نشانده خود او بود و حضرت امیر بر قاضی وارد شد و قاضی خواست به او احترام بگذارد، امام فرمود که در قضا به یک فرد احترام نکنید، باید من و او علی السواء باشیم و بعد هم که قاضی برضد حضرت امیر حکم کرد، با روی گشاده قبول کرد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «این را من عرض بکنم که تشکیل حکومت اسلامی، یکی از معجزه گون ترین کارهاست... نبی مکرم اسلام انسان ها را اول ساخت؛ اول این پایه ها را تراشید تا توانست این بنا را بر روی دوش آنها قرار دهد. در تمام مدت آن ده سال که بیش از صد سال کار در این ده سال(۲) متراکم شدهاست پیغمبر در همه جا؛ در بحبوحهٔ جنگ، در هنگام ساختن، در هنگام عبادت کردن، در هنگام گفتگوکردن با مردم، بنای هویت انسان های مخاطب خودش را فراموش نکرد؛ پیغمبر در غوغای جنگ های

۱- صحیفهٔ نور، ج ۱۰، ص۱۶۸و۱۶۹.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث، ۱۹آذر۷۵.

خطرناک مثل احزاب، بدر و احد هم انسان سازی می کرد. آیات قرآن را ملاحظه کنید!»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «خودِخدمتگزاران به قرآن هم این مطلب را نمی شود حالیشان کرد، بعضی از آنها را که اسلام دین سیاست است. این را شاید عیب می دانند برای اسلام! اسلام سلطنت دارد، نه سلطنت این طوری؛ حکومت دارد؛ اسلام امامت دارد، خلافت دارد؛ پیغمبر اسلام حکومت تشکیل کرده بود، حضرت امیر(علیه السلام) حکومت داشت، استاندار داشت، فرماندار داشت، همه اینها را داشت. اینها ارتش داشتند، قواعد ارتش داشتند؛ همه چیز داشتند.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «این روند، در ده سالی که نبی اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) حیات داشتند و بعد از ایشان، در دوران خلفای چهارگانه و سپس تا زمان امام مجتبی(علیه السلام) و خلافت آن بزرگوار، که تقریباً شش ماه طول کشید، ادامه پیدا کرد و اسلام به شکل حکومت، ظاهر شد. همه چیز، شکل یک نظام اجتماعی را هم داشت؛ یعنی حکومت و ارتش و کار سیاسی و کار فرهنگی و کار قضایی و تنظیم روابط اقتصادی مردم را هم داشت و قابل بود که گسترش پیدا کند و اگر به همان شکل پیش می رفت، تمام روی زمین را هم می گرفت؛ یعنی

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار روحانیان و مبلغان در آستانهٔ ماه محرم، ۵بهمن۸۴.
۲- صحیفهٔ امام، ج ۶، ص۴۳.

اسلام نشان داد که این قابلیت را هم دارد.»(۱)

۱.۷. سنّت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «...اسلام بر قلب مقدس پیغمبر اکرم نازل شد؛ نماز را آورد، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده، ارتباطات شخصی، جهاد فی سبیل الله، تشکیل حکومت، اقتصاد اسلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت را آورد. اسلام، همهٔ این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد؛ همه را هم پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) بیان فرمود: 'مَا مِنْ شَيْ ءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّهِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ'؛(۲) پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله، همهٔ آن چیزهایی را که می توانـد انسان و یک جامعهٔ انسانی را به سعادت برساند، بیان فرمود. نه فقط بیان، بلکه آنها را عمل و پیاده کرد. خب! در زمان پیغمبر، حکومت اسلامی و جامعهٔ اسلامی تشکیل شد، اقتصاد اسلامی پیاده شد، جهاد اسلامی برپا و زکات اسلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط، نبی اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و آن کسی است که به جای او می نشیند.»(۳)

۱- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با اقشار مختلف مردم(پانزدهم ماه مبارک رمضان و میلاد امام حسن مجتبی(علیه السلام)) ۲۲فروردین۶۹.

۲- ای مردم، به خدا هیچ چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور کند؛ جز آنکه به شما فرمان دادم بِدان و هیچ چیزی نیست که شما را به دوزخ نزدیک و از بهشت دور کند؛ جز آنکه شما را از آن نهی کردم، الکافی، ج ۲، ص۷۴.

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹خرداد۷۴.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «... شروع این راه در سیزده سال اول زندگی پیغمبر است؛ تا اینکه منتهی به تشکیل حکومت می شود. پس قدم بعدی، تشکیل نظام مبتنی به این تفکر و بر مایهٔ بعثت است؛ لذا توجه می کنید از این ترتیب، خوب می شود فهمید حرف کسانی که سعی می کنند تا دین و به خصوص دین اسلام را جدای از حکومت معرفی کنند، غلط است. البته همهٔ ادیان در این جهت، مثل هم هستند؛ لیکن این ادعا درمورد اسلام، خیلی عجیب است که کسی بخواهد دین اسلام را از زندگی، سیاست، ادارهٔ کشور و از حکومت جدا کند؛ کنار بگذارد و بین اینها تفکیک ایجاد نماید. اسلام از روز اولی که به وجود آمد، با یک مبارزهٔ دشوار، به سمت تشکیل یک نظام و یک جامعه حرکت کرد. بعد از سیزده سال مبارزه هم، پیغمبراکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) توانست، اگرچه نه در شهر خود و در نقطهٔ ولادت این بعثت؛ اما در نقطهٔ دیگری از دنیای آن روز، این نظام را سر پا کند و به وجود آورد.

... بنابراین پیغمبران هم دنبال تشکیل حکومت بودند. واضحترینش هم، پیغمبر بزرگوار ماست که از روز اول، مبارزه و تلاش کرد و ایجاد نظام اسلامی را وجههٔ همت قرار داد. بعد هم در یثرب، به آن دست پیدا کرد. بعد هم از آن دفاع کرد؛ دامنه را وسعت بخشید و این حرکت تا سال های متمادی ادامه پیدا کرد.»(۱)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث، ۱۹آذر۷۵.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «بعد از سیزده سال، با تعلیمات پیامبر، با شعارهایی که داد، با سازماندهی ای که کرد، با فداکاری ای که شد، با مجموع عواملی که وجود داشت، این تفکر، یک حکومت و یک نظام شد و به یک نظام سیاسی و نظام زندگی یک امت تبدیل گردید و آن، هنگامی بود که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه تشریف آوردند و آنجا را پایگاه خودشان قرار دادند و حکومت اسلامی را در آنجا گستراندند و اسلام از شکل یک نهضت، به شکل یک حکومت تبدیل شد. این، دورهٔ دوم بود.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «در زمان رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) این طور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند؛ بلکه آن را اجرا می کردند. رسول اللّٰه(صلی الله علیه و آله و سلم) مجری قانون بود؛ مثلاً قوانین جزایی را اجرا می کرد: دست سارق را می برید؛ حد می زد؛ رجم می کرد. خلیفه هم برای این امور است. خلیفه قانونگذار نیست؛ خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) آورده، اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می آید.»(۲)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «سنت و رویهٔ پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است؛ زیرا:

اولاً؛ خود تشکیل حکومت داد و تاریخ گواهی

۱- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با اقشار مختلف مردم (پانزدهم ماه مبارک رمضان و میلاد امام حسن مجتبی(علیه السلام))، ۲۲فروردین ۶۹.

۲- امام خمینی(رحمت الله علیه)، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۰.

می دهد که تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاستهاست: والی به اطراف می فرستاده، به قضاوت می نشسته و قاضی نصب می فرموده، سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می کرده، معاهده و پیمان می بسته، جنگ را فرماندهی می کرده و خلاصه، احکام حکومتی را به جریان می انداخته است.

ثانیاً برای پس از خود، به فرمان خدا تعیین حاکم کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعهٔ پس از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) تعیین حاکم می کند، به این معناست که حکومتْ پس از رحلت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نیز لازم است و چون رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می رساند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) به فرمان الهی]وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْر[؛(۲) در مهمات حکومتی اسلام مشورت می فرمودند و حتی درصورت غلبه رأی جمع بر نظر مبارک ایشان، در مواردی به نظر اصحاب عمل می کردند. شاید بتوان گفت که این امر یکی از رموز پیشرفت سریع و بی سابقهٔ مسلمین در آغاز تاریخ اسلام بوده است.»(۳)

۱- امام خمینی(رحمت الله علیه)، کتاب ولایت فقیه، ص۲۶.

۲- آل عمران: ۱۵۹.

۳- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، به کنفرانس بین المجالس اسلامی، ۲۵خرداد۷۸.

- حضرت آیت الله سبحانی(حفظه الله تعالی)، در تبیین تلاش پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای تأسیس حکومت اسلامی مینویسند:

«سیرهٔ پیامبر اسلام ثابت می کند که آن حضرت از نخستین دورهٔ رسالتش درصدد تأسیس حکومت و ایجاد دولت بود و این فکر در دو مرحله انجام پذیرفت: مرحلهٔ اول در مکه و مرحلهٔ دوم در مدینه.

در شهر مکه که هنوز مأمور به آشکارکردن رسالت خود نبود، اقدام به تأسیس، به اصطلاح، حزب سرّی نمود. این مرحله در کتاب های سیره، دعوت پنهانی نامیده شده است و با تماس های خصوصی و سرّی، افرادی را به آیین اسلام فرا خواند و به وسیله آن افراد خاص، هستهٔ مرکزی حکومت خود را تشکیل داد؛ آنگاه مأموریت یافت که به موجب آیهٔ شریفه، دعوت خود را آشکار سازد؛ چنان که آیهٔ زیر از آن حکایت می کند:]فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکین * إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئینَ[؛(۱) آنچه را مأمور هستی، آشکار کن و از مشرکان کناره گیر، که ما تو را از شرّ دشمنان حفظ می نماییم.

مهم ترین کاری که پیامبر در رابطه با تأسیس یک جامعه و حکومت توحیدی در مکه انجام داد، این بود که: در مراسم حج با گروهی از مردم مدینه که به مکه آمده بودند، ملاقات کرد و از آنها پیمان گرفت که او را یاری نمایند و این گروه که رسماً دعوت آن حضرت را پذیرفته

۱- حجر، ۹۴و۹۵.

بودنـد، تعهـد کردنـد که وی را به مـدینه دعوت کننـد و یـاری او را برعهـده بگیرنـد و این کـار آن وقت تکمیل شـد که گروهی دیگر از نمایندگان مردم مدینه با پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سلم) در عقبه [در نزدیکی منی] ملاقات نمودند و با وی رسماً به عنوان پیامبر و رهبر، بیعت کردند و پیمان دوستی آنها منعقد شد که در تاریخ به معاهده عقبهٔ اولی شهرت یافت.(۱)

در موسم حج سـال دیگر نیز، یک گروه ۷۳ نفره که چنـد تن از آنان زن بودنـد، مجـدداً با حضـرت در عقبه ملاقات به عمل آوردنـد و با پیامبر بیعت کردنـد و معاهـده دوم را در آنجا منعقـد نمودند.(۲) آن دو معاهـده و بیعت عقبه، زیر بنـای حکومت و دولت اسـلامی بود که پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سلم) در فکر تأسیس آن بود، زیرا در آن دو معاهده، تأسیس حکومت و ایجاد جامعه اسلامی، دقیقاً پیش بینی شـده و به مبـارزه در راه تأسـیس حکومت حق، و دفـاع و جهاد و تعلیمات سیاسـی لازم، تصـریح شـده است. این هیئت پس از بازگشت به مدینه، مقدمات تأسیس حکومت اسلامی را از جهات مختلف در مدینه فراهم نمودند و جامعه و سرزمین خود را برای تشکیل دولت آماده کردند.

وقتی پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) به مـدینه مهاجرت نمود، جامعه را برای تشـکیل حکومت آماده دید و به تأسـیس آن اقدام نمود و حکومت اسلامی را برای اولین بار به صورت یک واقعیت خارجی درآورد و دراین باره آنچه در توان داشت بذل نمود؛ میان

۱- سیرهٔ ابن هاشم، ج۲ص۷۳، طبع مصر.

۲- سیرهٔ ابن هاشم، ج۲، ص۸۱ به بعد.

مهاجر و انصار پیمان برادری بست و آنان را با یکدیگر برادر کرد و یک مرکز عمومی به نام مسجد ساخت که کارهای آموزشی، قضائی، سیاسی و اجتماعی در آنجا انجام می گرفت.»(۱)

- نظام حکومتی دولت پیامبر، در نوشتار آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، اینگونه منعکس شده است:

«تردیدی نیست که اوّلاً: پیامبر اسلام به تشکیل حکومت اهتمام داشت و در نخستین سال ورودش به مدینه پس از هجرت، به آن لباس عمل پوشانید، این امر شواهد بسیاری دارد ازجمله:

الف. تنظیم دیوانها و امور اداری و تشکیل بیت المال

از نخستین کارهایی که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) پس از ورود در مدینه انجام داد، تشکیل بیت المال بود. زبیربن عوام و جمهمه بن صلت، منشی درآمدهای اقتصادی و درآمدهای حکومتی پیامبر بودند و به امور خزانه داری و مالیات می پرداختند و گروه هایی مأمور جمع آوری زکات (مالیات اسلامی) بودند.(۲)

۱- آیت الله جعفر سبحانی(حفظه الله تعالی)، مبانی حکومت اسلامی، ص۱۵و۱۷، کد موضوع: ۴.۱.۴.

۲- وقتی بلاد حجاز و یمن و همه جزیرهالعرب و بلاد شام و عراق به فتح درآمد، سیل دادن خمس و جزیه و صدقات به سمت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) سرازیر شد. عاملی که صدقات و زکات را از واجدین شرایط می گرفت مصدّق نامیده می شد. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۳۹۶) رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) افرادی را معیّن کرده بود تا صدقات و مالیات را جمع آوری کنند. مثلاً عدی بن حاتم را به سمت عشیره اش (بنی سعد) فرستاد. (دولهالرسول، ص۲۸۲) علاء بن حضرمی را به بحرین، ابی امیه بن المغیره را به صنعا، علی بن ابی طالب(علیه السلام) را به نجران برای جمع آوری مالیات و زیادبن لبید را به حضرموت و مالک بن نویره را به صدقات بنی حنظله. (دولهالرسول، ص۲۸۲؛ سیره ابن هشام، ج۴، ص۲۴۸؛ بحارالانوار، ج۲۱، ص۳۷۳ و ج۲۲، ص۲۴۹) و... مرداس بن مالک غنوی و هیثم بن الدقیس و قره بن دعموص تمیری نیز از جمله جمع آوری کنندگان صدقات و زکات بودند. (سیره ابن هشام، ج۴، ص۲۴۸؛ اسدالغابه، ج۲، ص۷۷ و ج ۵، ص ۵۳.) در یک جمع بندی، ۲۸ نفر به عنوان عاملان و مصدقان زکات بودند که مالیات و جزیه و زکات و غیره را جمع می کردند و رسماً منصوب و مسئول از طرف رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بودند.

ب. امضای معاهدات

امضای تعهدنامه ها و پیمان نامه ها با سران قبایل، در راستای همکاری و زندگی مسالمت آمیز، یکی از جلوه های سیرهٔ سیاسی اجتماعی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بود. (۱)

ج. مراسلات و ارتباطات برون مرزی

پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) با شاهان، امپراطوران و سران سیاسی بزرگ آن روز از راه نگارش نامه ها، ارتباط برقرار کرده آنان را دعوت به روی آوردن به دین خدا نمود.(۲)

۱- نصوصی که به ما رسیده است اثبات می کند دولت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) دارای تشکیلاتی شامل دبیرخانه است و بایگانی و مجموعه ای از دیوان، کتابت، دفتر دبیری و غیره بود. ابن عساکر در تاریخ دمشق می گوید که نویسندگان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بالغ بر ۲۳ نفر بودند که زندگی نامه آنان در بهجهالمحافل آمده است. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۱۱۴) پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) کارهای نوشتاری را بین افراد تقسیم نموده بود. امام علی(علیه السلام) نوشتن میثاق های رسمی مانند صلح حدیبیه را برعهده داشت. زید بن ثابت متولّی نوشتن نامه ها به پادشاهان و رؤسا و عشایر و مسئول اخبار محرمانه بود. (دولهالرسول، ص۲۷۴؛ بحارالانوار، ج۲۲، ص۲۴۸؛ اسدالغابه، ج۲، ص۲۷۹) استیعاب، عبداللّه بن ارقم را از مواظبین نامه ها می شمارد؛ یعنی مسئول دبیرخانه بود. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۱۱۵؛ اسدالغابه، ج۱، ص۶۳) نیز رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) افرادی را مأمور ثبت آمار می کرد، مانند: حذیفه بن یمان و دیگران که آمار مسلمان ها را می نوشتند. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۲۲۵.) ابن عباس هم ثبت وقایع و گزارش ها می کرد. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۲۲۱.)

۲- عبداللّه بن ارقم بن ابی ارقم که دایی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بود، نامه نویسی به ملوک را برعهده داشت و از فرط امانتداری به جایی رسید که نامه را می نوشت و مُهر می کرد و آنچه نوشته بود قرائت نمی کرد. وقتی افرادی برای پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نامه می نوشتند، حضرت از او می خواست جواب بدهد و وی جواب را به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نشان می داد که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در صورت رضایت ارسال می کرد. (دولهالرسول، ص۲۷۴؛ بحارالانوار، ج۲۲، ص۲۴۸؛ اسدالغابه، ج۳، ص۱۷۳.) در مورد کیفیت عهدنامه ها و ابلاغ نامه ها و چگونگی استفاده از القاب و آداب و رسوم و تشریفات خاصی که کاتبان رعایت می کردند، می توان به کتاب صبح الأعشی از ابی العباس احمد قلقشندی، ج۹و۱۰ مراجعه کرد. وقتی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) خواست به هرقل، امپراتور روم نامه بنویسد، به او گفتند: عجمان نامهٔ بدون مُهر نمی پذیرند. برای پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مُهری از نقره ساختند که نقش آن محمدرسول اللّه بود. (تاریخ سیاسی اسلام، ج۱، ص۴۶۴؛ تراتیب الاداریه، ج۱، ص۳۹۸.)

د. تشکیل و تنظیم لشکر

پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) حدود هشتاد برنامهٔ دفاع نظامی در قالب «غزوه» و «سریه» انجام داده است که بخش مهمّی از تاریخ زندگی پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) را تشکیل می دهد و بر هیچ کس این امر پوشیده نیست.(۱)

ه. نصب کارگزاران

از جمله اموری که از مسلّمات تاریخ است و در تمام کتب معتبر تاریخی ثبت شده، نصب امرا و استانداران و فرمانداران، از جانب پیامبر

۱- عرب جیش را به عنوان خمیس می شناخت، چون بر پنج قسم تقسیم می شد: قلب و میمنه و میسره و مقدمه و ساقه، کلام ابن اسحاق به رعایت این امر توسط رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) اِشعار دارد. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۳۲۵.) وقتی حضرت وارد مکه شد، سپاهش را به گردانها(کتائب) تقسیم کرد و فرماندهی همچون زبیربن عوام، سعدبن عباده، خالد و ابوعبیده جراح را بر آن کتائب گماشت. (اسدالغابه، ج۲، ص۳۵۷.) عبداللّٰه بن جبیر فرمانده تیراندازان در جنگ احد بود. (اسدالغابه، ج۳، ص۱۹۴.) عبداللّٰه بن جعفر هم، وظیفه وازع در برخی جنگها داشت. یعنی کسی که به گروهان و گردان نظم و انسجام و آرایش و نظام جمع می دهد و عقب و جلو می کند. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۳۲۵.) پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی مردی را برای این کار نصب کرد، فرمود: او خیل را عقب و جلو می کند (نظام جمع می دهد). (اسدالغابه، ج۲، ص۴۸۴.) سعیدبن زید مبعوث بود از نجد مأمور تهیهٔ خیل و سلاح بود. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۳۴۳.) علی بن ابی طالب(علیه السلام) و زبیر و مقداد و محمدبن مسلمه و عاصم بن ثابت و زادبن القیم و ضحاک بن سفیان الکلابی مقابل رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می جنگیدند و دشمن را گردن می زدند. (بحارالانوار، ج۲۲، ص۲۴۸.) ابوحثمه بن الحرث در احد و مردی از اسلم در جنگ حدیبیه و سعدالعرفی موقع هجرت به مدینه سِمَت راهنمای لشکر را از طرف رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند. (تراتیب الاداریه، ج۲، ص۴۶۸ و ج۶، ص۶۸.) تبیع حمیری هم از راهنماها شمرده شده است. در استیعاب از غالب بن عبداللّٰه اللیثی (اسدالغابه، ج۴، ص۳۳۶.) به عنوان مسهّل طریق یاد می کند که بعضی آن را جاسوس معنا نموده اند و (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۳۵۰.) چه بسا کسی که راه را باز می کند و خطرات را گزارش می دهد. در عرف نظامی، واحد تخریب یا اطلاعات و عملیات این وظیفه را به عهده دارد. شاخص ترین بُعد، تقسیم کار رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بود. پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در منابر و مواقع مختلف، مردم را به برخورداری از قوه و نیرو و تیراندازی تشویق می نمود و خود از منجنیق در جنگ استفاده می کرد. (تاریخ سیاسی اسلام، ج۱، ص۴۶.)

اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) است.(۱)

ثانیاً: این نکته نیز قابل تردید نیست که پیامبر کاری به این اهمیّت (تشکیل حکومت) را از نزد خود انجام نمی داد و به یقین بر مبنای وحی بود؛]وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی* إِنْ هُوَ إِلّا وَحْیٌ یُوحی[.(۲) بنابراین باید قبول کرد که تشکیل حکومت با تمام شاخ و برگ هایش در متن اسلام قرار داشت و بر اساس]لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ[(۳) باید در هر عصر و زمان، مسلمانان به تشکیل حکومت اسلامی بپردازند و به اقامه آن همّت گمارند که اسلام بدون حکومت درختی بی شاخ وبرگ است.»(۴)

۱- وقتی فتح عربستان انجام گرفت، پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ولایتداران و امیرانی برای نواحی و شهرهای بزرگ معیّن کرد... (تاریخ سیاسی اسلام، ج۱، ص۴۵۲) بعد از فتح مکه و فراغت از کار و گذراندن مراحل تسلط و تثبیت، عتاب بن اسید را به فرمانداری مکه منصوب کرد و راه مدینه را پیش گرفت. (تراتیب الاداریه، ج۱، ص۲۴۰؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج۱، ص۱۶۲؛ دوله الرسول، ص۲۶۲تا۳۷۲؛ اسدالغابه، ج۲، ص۵۵۶.) این اولین نصب یک امیر بر بلاد است. از جمله استانداران حضرت، قیس بن مالک در همدان، عدی بن حاتم در منطقه طی و عمرو بن حزم در یمن و عین فروه در مراء بود. (الاصابه، ج۵، ص۲۶۴؛ اسدالغابه، ج۴، ص۴۴۲ و۲۱۴) طبق یک نقل، رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) یمن را به مقاطعاتی تقسیم نمود و به هر مقاطعه یکی از خانواده «لوذان» را که حاکم اصلی یمن بودند، نصب کرد. (دولهالرسول، ص۲۶۳؛ اسدالغابه، ج۳، ص۱۲۶) پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در قبیله عبدالقیس ابتدا علاء بن حضرمی را گماشت و پس از شکایت مردم، پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) او را عزل نمود و به جای او ابان بن قیص را که از اکابر قریش بود، نصب کرد. (دولهالرسول، ص۲۶۶) چندین استان زیر نظر پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) بود و چند استاندار را نصب کرد (فهرستی از فرمانداران در جلد ۲۲ بحارالانوار، ص۲۴۹ آمده است) و در واقع، دستگاه اداری کامل بود. (ساختار حکومت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، سید صمصام الدی قوامی، مجله حکومت اسلامی، ش۱)

۲- نجم، ۴و۳: (هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید! *آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!).

۳- احزاب، ۲۱: (مسلّماً زندگی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) برای شما الگوی نیکویی می باشد).

۴- آیت الله مکارم شیرازی، دائره المعارف فقه مقارن، ص۵۲۸.

۲.۷. سنّت امیرالمؤمنین(علیه السلام)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «بُعـدی از زندگی امیرالمؤمنین(علیه السـلام)، در میدان حکومت است. آن وقتی که این انسان بزرگ اندیش و بزرگ، بالاخره بر مسـند قدرت و حکومت دست پیدا کرد، در آن دوران کوتاه، کاری کرد که اگر سال های سال، مورخان و نویسندگان و هنرمنـدان، بنویسـند و تصـویر کننـد، کم گفته انـد و کم تصویر کرده انـد. وضع زنـدگی امیرالمؤمنین(علیه السـلام) در دوران حکومت، قیـامتی است. اصـلاً علی(علیه السـلام) معنای حکومت را عوض کرد. او تجسم حکومت الهی، تجسم آیات قرآن در میان مسـلمین، تجسـم]أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهم[(۱) و تجسم عدل مطلق بود. او فقرا را به خود نزدیک می کرد.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «جوامع، هدایت کننده لازم دارند. این هدایت کننده را اسلام پیش بینی کردهاست: معصومین(علیهم السلام) در نسل های متعـدّد پشت سرهم بیاینـد، زمام امور را به دست گیرنـد، جامعه را با تعلیمات قرآنیِ ناب و خالص در طول چند نسل و چند قرن هدایت کنند و درواقع همهٔ افکار و خصوصـیات و رفتارها و خُلقیّات اسـلامی را در جامعهٔ اسـلامی نهادینه کنند. البته بعد از آن، باز حجّت خدا در میان مردم زنده می ماند؛ چون

۱- فتح، ۲۹: (در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند.)

۲- سـخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با اقشار مختلف مردم و مسـئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسـلامی ایران، در سالروز میلاد حضرت علی(علیه السلام)، ۱۰بهمن ۶۹.

دنیا و بشریت بدون قیام حجّت امکان ندارد؛ اما بشریّت راه خود را پیدا می کرد که این البته اتّفاق نیفتاد. نقشه و طرح کلّیِ اسلام این است و این معنای غـدیر است. امامت، یعنی همان اوج معنای مطلوب ادارهٔ جامعه در مقابل انواع و اقسام مـدیریّت های جامعه که از ضـعف ها و شهوات و نخوت و فزون طلبیِ انسانی سرچشمه می گیرد. اسلام شیوه و نسخهٔ امامت را به بشریّت ارائه می کند؛ یعنی اینکه یک انسان، هم دلش از فیض هـدایت الهی سـرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشـناسد و بفهمد؛ یعنی راه را درست تشـخیص دهد، هم دارای قدرت عملکرد باشـد که]یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ[،(۱) هم جان و خواست و زنـدگی شخصـی برایش حائز اهمیت نباشـد؛ اما جان و زنـدگی و سعـادت انسـان ها برای او همه چیز باشـد که امیرالمؤمنین در کمتر از پنـج سالِ حکومت خود، این را در عمل نشان داد. شـما می بینیـد که مدّت کوتاهِ کمتر از پنج سالِ حکومت امیرالمؤمنین، به عنوان یک نمونه و الگو و چیزی که بشـریّت آن را هرگز فراموش نخواهد کرد، در طول قرن ها همچنان می درخشد و باقی مانده است. این نتیجهٔ درس و معنا و تفسیر واقعهٔ غدیر است.»(۲)

۱- مریم، ۱۲: ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوّت بگیر!.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضـرت علی بن موسـی الرضا(علیه السـلام) در روز عید سعید غدیر خم ۱۲اسفند ۸۰.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «نزدیک پنج سال امیرالمؤمنین در آن کشور بزرگ اسلامی حکومت کرد. این پنج سال، هر روزش حاوی یک درس است. یکی از کارهای مستمر امیرالمؤمنین پرداختن به تربیت اخلاقی آن مردم است.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «امیرالمؤمنین در زمان حکومتش که بسیار کوتاه و بسیار با ناگواری ها مقابل بود، می بینید که وقتی که آن نامه را به مالک اشتر می نویسد چه مسائل مهمی را، مسائل سیاسی را، مسائل اجتماعی را، همه چیز را در آنجا ذکر می فرماید با اینکه یک بخشنامه ای برای یک نفر بوده است، یک نامه ای برای یک نفر بوده است.»(۲)

- حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، در دایرهالمعارف فقه مقارن می نویسند:

«پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در فکر رهبری سیاسی اجتماعی پس از خود نیز بود و بر این اساس، به منظور آنکه امّت، بعد از او احساس خلأ رهبری نکند به امر خدا در صحرای غدیر خم، علی(علیه السلام) را به رهبری و پیشوایی مردم، معرفی کرد(۳) و آنچه از

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه تهران در هجدهم رمضان ۱۴۲۹؛ ۳۰شهریور۸۷.

۲- صحیفهٔ نور، ج ۱۸، ص۱۲۸.

۳- امیرالمومنین(علیه السلام) در تبیین حق الهی حاکمیت خویش در خطبهای میفرمایند: «...قَالَ فَوَ اللَّهِ الَّذِی أَکْرَمَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ بِالنُّبُوَّهِ وَ جَعَلَ مِنَّا مُحَمَّداً وَ أَکْرَمَنَا بَعْدَهُ بِأَنْ جَعَلَنَا أَئِمَّهً لِلْمُؤْمِنِینَ لَا یُبَلِّغُ عَنْهُ غَیْرُنَا وَ لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَهُ وَ الْخِلَافَهُ إِلَّا فِینَا وَ لَمْ یَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ فِیهَا مَعَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ نَصِیباً وَ لَا حَقّاً، أَمَّا رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) خَاتَمُ النَّبِیِّینَ لَیْسَ بَعْدَهُ نَبِیٌّ وَ لَا رَسُولٌ خَتَمَ بِرَسُولِ اللَّهِ الْأَنْبِیَاءَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ جَعَلَنَا مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ خُلَفَاءَ فِی أَرْضِهِ وَ شُهَدَاءَ عَلَی خَلْقِهِ فَرَضَ طَاعَتَنَا فِی کِتَابِهِ وَ قَرَنَنَا بِنَفْسِهِ وَ نَبِیِّهِ فِی غَیْرِ آیَهٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَاللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ مُحَمَّداً نَبِیّاً وَ جَعَلَنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِهِ فِی کِتَابِهِ الْمُنْزَلِ»؛ ... سپس روی به مردم نموده و فرمود: مرا از منزلتی که در نزد شما دارم و آنچه بدان شناخت دارید آگاه کنید که آیا صادق هستم یا دروغگو؟ گفتند: راست گویی، نه به خدا سوگند ما هیچ دروغی از تو نشنیده ایم؛ نه در دوران جاهلیّت و نه در دوران اسلام. فرمود: پس به خدایی سوگند که ما اهل بیت را به نبوّت و خلافت گرامی داشته، و محمّد (صلّی اللّه علیه و آله) را از میان ما به نبوّت قرار داد و پس از او، ما را به امامتِ اهل ایمان اکرام فرمود، که جز ما هیچ کس نمی تواند جای آن حضرت را پر کند، و مقام امامت و خلافت، تنها در میان ما به اصلاح رسد (و تنها ما شایستهٔ امامت و خلافتیم)، و خداوند هیچ کسی را در امر ولایت با ما شریک و هم بهره نگردانیده است. و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) خاتم الأنبیاء است؛ و پس از او هیچ نبیّ و رسولی نیست، و تا روز قیامت مسأله نبوّت بدو ختم شده است. و خداوند ما را پس از آن حضرت خلفای زمین و گواهان بر خلق خود قرار داده است؛ و طاعت ما را در کتاب خود واجب ساخته و در چندین آیه ما را قرین خود و پیامبرش فرموده، پس خداوند (عزّوجلّ) در قرآن، محمّد را نبیّ، و ما را از پس وی خلفاء قرار داده است...(الإحتجاج طبرسی، ج ۱، ص۱۵۲).

جانب خدا در ضمن دو آیه شریفه]یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ[(۱) و]أَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ[(۲) بر آن حضرت نازل گشت را بر مردم ابلاغ کرد و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلَاه»(۳) یزید کناسی از امام باقر(علیه السلام) سؤال می کند: '...آیا در زمان حیات رسول مکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) هم حضرت علی(علیه السلام)، از جانب خدا و رسولش حجّت بر مردم بود؟' آن حضرت پاسخ داد: '... نَعَمْ یَوْمَ أَقَامَهُ لِلنَّاسِ وَ نَصَبَهُ عَلَماً وَ دَعَاهُمْ إِلَی وَلَایَتِهِ وَ أَمَرَهُمْ بِطَاعَتِه '؛(۴) آری؛ از روزی که او را به عنوان رهبر برگزید و مردم را به پذیرش رهبری آن حضرت دعوت کرد و آنان را به اطاعتش مأمور فرمود.»(۵)

- در غالب کتبی که در مورد سنّت

۱- مائده، ۶۷: (ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملًا (به مردم) برسان).

۲- مائده،۳: (امروز، دین شما را کامل کردم).

۳- کافی ج۱، ص۲۸۶: (کسی که من مولای اویم علی مولای او است).

۴- .کافی، ج ۱، ص ۳۸۳.

۵- آیت الله مکارم شیرازی، دائره المعارف فقه مقارن، ص ۵۳۰.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) نگاشته شده، بخش مفصلّی به دوران کمتر از پنج سالهٔ حکومت آن حضرت اختصاص یافته است. تحلیل گران تاریخ زندگی امیرالمؤمنین(علیه السلام)، از هر مذهب، دین یا ملیتی که بودهاند؛ در ارزیابی این مقطع از زندگی سراسر سیاست حضرت، آن را برجسته ترین دوران مدیریتی تاریخ بشر دانستهاند.

از آنجا که در این موضوع، صدها جلد کتاب به رشتهٔ تحریر در آمده است، از تطویل کلام میپرهیزیم و این بحث را با کلامی از حضرت آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، به پایان میبریم:

«بعد از پایان جنگ جمل علی(علیه السلام) به کوفه آمده، به معاویه نامه نوشت و او را دعوت به بیعت و اطاعت نمود؛ ولی معاویه از پاسخ دادن تعلّل ورزید(۱) و در مقابل، مردم شام را به خون خواهیِ عثمان دعوت نمود؛ حتّی بعضی را مأمور کرد که در همه جا اعلام کنند قاتلِ عثمان، علی(علیه السلام) بوده است و سرانجام در پاسخ یکی از نامه های علی(علیه السلام) به آن حضرت اعلام جنگ داد و مردم

۱- حضرت در یکی از بیانات خود در این رابطه میفرمایند: «... فَإِنَّ الرَّعِیَّهَ الصَّالِحَهَ تَنْجُو بِالْإِمَامِ الْعَادِلِ أَلَا وَ إِنَّ الرَّعِیَّهَ الْفَاجِرَهَ تُهْلَکُ بِالْإِمَامِ الْفَاجِرِ وَ قَدْ أَصْبَحَ مُعَاوِیَهُ غَاصِباً لِمَا فِی یَدَیْهِ مِنْ حَقِّی نَاکِثاً لِبَیْعَتِی طَاعِناً فِی دِینِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ... فَالْعَجَبُ مِنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ یُنَازِعُنِی الْخِلَافَهَ وَ یَجْحَدُنِی الْإِمَامَهَ وَ یَزْعُمُ أَنَّهُ أَحَقُّ بِهَا مِنِّی جُرْأَهً مِنْهُ عَلَی اللهِ وَ عَلَی رَسُولِهِ بِغَیْرِ حَقٍّ لَهُ فِیهَا وَ لَا حُجَّهٍ»؛ آگاه باشید که مردم بدکردار بوسیله پیشوای نادرست نابود گردند و معاویه امروز حق مرا که در دست اوست بنا حق گرفته، و بیعت مرا شکسته و در دین خدای (عزّوجلّ) عیب آورده و... شگفت از معاویه بن ابی سفیان که با من دربارهٔ خلافت ستیزه می کند و پیشوایی و امامت مرا نادیده گرفته انکار کند، و پندارد که او سزاوارتر است به خلافت از من، و این جرأت و دلیری است از او به ساحت قدس خداوند و رسولش؛ با اینکه هیچ گونه حقی و برهانی برای او در خلافت نیست. (بحارالأنوار، ج۳۲، ص۳۸۸)

شام را برای این کار بسیج کرد. علی(علیه السلام) پیش دستی فرمود و مردم کوفه را برای رفتن به سوی صفّین بسیج نمود، اکثریّت قریب به اتّفاق مردم، دعوتش را پذیرفتند و حرکت کردند.»(۱)

۳.۷. امام حسن مجتبی(علیه السلام)

- با شهادت امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) و بیعت مردم با امام حسن مجتبی(علیه السلام)، امامت ایشان با تصدی حاکمیت جامعهٔ اسلامی، همزمان آغاز گشت. لذا از اولین اقدامات حکومتی آن حضرت دعوت از معارضان حاکمیت خدایی خویش برای پذیرش خلافت بود. از اینرو حضرت، به وسیلهٔ جندب بن عبدالله أزدی، نامه ای برای معاویه فرستادند که مضمون آن این بود:

«از حسن بن علی امیرالمؤمنین(علیه السلام) به معاویه بن ابی سفیان: سلام علیکم، من آن خدایی را سپاسگزارم که خدایی غیر از او نیست، اما بعد: ...هنگامی که علی بن ابی طالب می خواست قبض روح شود، مرا برای بعد از خود خلیفه و سرپرست مسلمانان قرار داد... همان طور که مردم با من بیعت کردند، تو نیز بیعت کن؛ تو می دانی که من نزد خدا برای مقام خلافت از تو سزاوارترم و هر کسی که از باطل برگردد و قلبی تائب داشته باشد، محفوظ خواهد بود. ای معاویه! از خدا بترس! دست از ظلم بردار! از ریختن خون های مسلمین خودداری باش! به خدا قسم خیری در این نیست که خدا را ملاقات کنی و او را با بیشتر از

۱- آیت الله مکارم شیرازی، پیام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۱، ص۳۹۱.

این خون هایی که از مسلمانان ریخته ای دیدار نمایی. بیا و در طاعت خدا و رسول داخل شو! با کسی که از تو بیشتر نسبت به حق و امر خلافت اهلیّت دارد، نزاع مکن!»(۱)

اما طولی نکشید که خیانت خواص، راه را بر دنیاطلبی مردم گشود و بسیاری از اهل کوفه برای معاویه نامه نوشتند که ما با تو هستیم و اگر می خواهی حسن را گرفته و به سوی تو می فرستیم! سپس بر خیمهٔ آن حضرت هجوم آوردند و مجروحش کردند.

با این وصف، حضرت به معاویه این گونه نوشت:

«حکومت و خلافت، مال من و خاندان من است و برای تو و خاندان تو حرام است. این را از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده ام.(۲) اگر اشخاصی که صابر باشند و عارف به حق من و منکر آن نباشند، می یافتم، خلافت را به تو تسلیم نمی کردم و آنچه را می خواستی به تو نمی دادم» و بعد حضرت،

۱- «كَتَبَ الْحَسَنُ علیه السّلام إِلَى مُعَاوِيَهَ مَعَ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيِّ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ... وَلَّانِي الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ فَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ لَا يُؤْتِيَنَا فِي الدُّنْيَا الزَّائِلَهِ شَيْئاً يَنْقُصُنَا بِهِ فِي الْآخِرَهِ مِمَّا عِنْدَهُ مِنْ كَرَامَتِه... فَدَعِ التَّمَادِيَ فِي الْبَاطِلِ وَ ادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ مِنْ بَيْعَتِي فَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ عِنْدَ اللَّهِ... وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ دَعِ الْبَغْيَ وَ احْقُنْ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ فَوَ اللَّهِ مَا لَكَ مِنْ خَيْرٍ فِي أَنْ تَلْقَى اللَّهَ مِنْ دِمَائِهِمْ بِأَكْثَرَ مِمَّا أَنْتَ لَاقِيهِ بِهِ وَ ادْخُلْ فِي السِّلْمِ وَ الطَّاعَهِ وَ لَا تُنَازِعِ الْأَمْرَ أَهْلَهُ وَ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْكَ لِيُطْفِئَ اللَّهُ النَّائِرَهَ بِذَلِكَ وَ يَجْمَعَ الْكَلِمَهَ وَ يُصْلِحَ ذَاتَ الْبَيْنِ» (کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱، ص ۵۷۰)

۲- شبیه این مضمون در روایات بسیاری آمده است؛ از جمله: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ... وَ جَعَلَ الْخِلَافَهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي إِلَى النَّفْخِ فِي الصُّورِ فَمَنْ كَفَرَ بِمَا أَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ»: خداوند، جانشینی مرا پس از من تا هنگام دمیدن صور، در خاندان من قرار داد؛ پس هر کس به آنچه می گویم کافر گردد، به خدای بزرگ کافر شده است. (شیخ صدوق، الخصال، ج ۲، ص۴۱۳)

به سوی کوفه برگشت.(۱)

همـانطور که از کلاـم آن حضـرت نیز پیـداست، ایشان به دلیل عـدم حضور یارانی که بار حکومت را بردوش کشـند و نتیجه دادنِ تبلیغات سوء دشـمنان که به مرور باعث ازبین رفتن تمایل و خواست مردمی گردید، لوازم اسـتمرار حاکمیت الهی از دست رفت. لذا آن حضرت با هدف حفظ اصل اسـلام و حراست از بستری که در آن قالب بتوان جریان سالم تشیع را از اضمحلال نگه داشت، با تدبیری داهیانه، قرارداد صلح را به معاویه پیشنهاد و او را به پذیرش آن مجبور ساخت.(۲)

۱- عَنِ الْحَارِثِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ لَمَّا مَاتَ عَلِيٌّ(علیه السـلام) جَاءَ النَّاسُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ(علیه السلام) ... «لَوْ وَجَدْتُ أَعْوَاناً مَا سَلَّمْتُ لَهُ الْأَمْرَ لِأَنَّهُ مُحَرَّمٌ عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ فَأُفٍّ وَ تَرَحاً يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا. وَ كَتَبَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَى مُعَاوِيَةَ بِأَنَّا مَعَكَ وَ إِنْ شِئْتَ أَخَذْنَا الْحَسَنَ وَ بَعَثْنَاهُ إِلَيْكَ ثُمَّ أَغَارُوا عَلَى فُسْطَاطِهِ وَ ضَرَبُوهُ بِحَرْبَةٍ فَأُخِذَ مَجْرُوحاً. ثُمَّ كَتَبَ جَوَاباً لِمُعَاوِيَةَ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لِي وَ الْخِلَافَةَ لِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَ إِنَّهَا لَمُحَرَّمَةٌ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ وَجَدْتُ صَابِرِينَ عَارِفِينَ بِحَقِّي غَيْرَ مُنْكِرِينَ مَا سَلَّمْتُ لَكَ وَ لَا أَعْطَيْتُكَ مَا تُرِيدُ وَ انْصَرَفَ إِلَى الْكُوفَه»؛ (بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۹)

۲- «الامـام الحسـن(علیـه السـلام): ... إنّی لمّـا رأیتکـم لیس بکـم علیهم قوّه، سـلّمت الاـمر، لأـبقی أنـا و انتم بین أظهرهم؛ امـام حسن(علیه السلام):... چون دانستم که شما را نیروی برابری با آنان نیست، کار را تسلیم کردم، تا من و شما در میان ایشان باقی بمانیم. بنگرید! مقصود امـام حسن مجتبی(علیه السـلام) از این گفته که: «تـا من و شـما در میـان ایشـان باقی بمانیم»، حضوری است در میان امت، که به وسـیله آن دست جبـاران از تباهی و شـر و گستردن دایره اسـتبداد و سـتم بریـده شود، چنان که از سیاق عبارت آشـکار است، زیرا که حضور داشـتن شخصـیت های نمونه و بزرگ در امت، قدرت متجاوزان را محدود می کند، و آثار دین را زنده نگاه می دارد، از این رو چون امام و یاران او را قدرتی و امکانی برای ادامه جنگ نبود و «نیروی برابری با آنان را نداشتند»، برای دفع بیدادگری و تباهی، موضع گیری دیگری اختیار کردنـد. و این را نمی شود گریز از تکلیف لاـزم اجتمـاعی در برابر طـاغوت هـا و گردنکشان به حساب آورد، بلکه آن، تغییر موضع گیری برای ایستادگی و ثبات قدم است، تا چنان شود که واقعیت کاذبی که چیره شده، روشن گردد، و به بیدار کردن بصیرت ها بینجامد، و توده ها را تیزنگر و بیدار سازد، و شـعور سیاسـی اجتماع به راه درست بیفتد. و این بود که همین آماده سازی سیاسـی، نقطهٔ شروعی گشت برای جنبش هایی آگاهانه، و سازنده و ویران کننده، در برابر جباران چنان که نمونهٔ عالی آن در «نهضت عاشورا»، و سـپس در «شورش زید»، و پس از آن در «واقعه فخّ»، و بعد از آن به صورت مسـتمرّ تا زمان حاضر دیده می شود. پس موضع گیری ای که امام حسن(علیه السلام) در مقابـل معـاویه بن ابی سـفیان برگزیـد، یـک تغییر بر مبنـای رزم آرایی (تـاکتیکی) با حفظ هـدف ها بود، نه یک تغییر برنامه ای در جنگ (استراتژیک) که به زیان هدف ها تمام شده باشد.» (محمدرضا حکیمی، الحیاه و... با ترجمه استاد احمد آرام، ج ۲، ص۳۲۳)

پس از معاهدهٔ صلح، معاویه، پیروزمندانه از امام حسن مجتبی(علیه السلام) خواست که خطبه ای بخواند و از فضایل معاویه بگوید!

امام مجتبی(علیه السلام) پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر محمّد و آلش فرمود: «هرکس مرا می شناسد که می شناسد و هرکس که مرا به جا نمی آورد، بداند من حسن فرزند فرستادهٔ خدا [هستم]؛ فرزند بشیر و نذیر، فرزند کسی که برگزیده به رسالت بود، فرزند آن کس که فرشتگان بر او درود فرستادند، فرزند کسی که امّت بدو شرف یافت، فرزند آن کس که جبرئیل ازجانب خداوند پیک و قاصد او بود. آری! فرزند آن کس که مایهٔ رحمت برای جهانیان مبعوث شد، [خداوند بر او و تمام خاندانش درود فرستد].»

معاویه نتوانست کینه و حسد خود را پنهان کند، ناچار گفت: «حسن! خرمای تازه را برای ما تعریف کن!» فرمود: «بسیار خوب ای معاویه! «باد» باردارش سازد و خورشید رشدش دهد و ماه رنگینش سازد و گرما پخته اش کند و «شب» سردش نماید.»

سپس سخن پیشین خود را از سر گرفته و فرمود: «منم فرزند آن کس که دعایش [در پیشگاه خداوند] مستجاب و پذیرفته بود، منم فرزند کسی

که مقام قرب و منزلت او به نزد خـدا به اندازهٔ دو کمان یا نزدیک تر بود. منم فرزند شافع فرمانروا، منم فرزند مکّه و منی، منم فرزند کسـی که قریش به ناچار تسـلیم او شـد، منم فرزند کسـی که طرفدارش خوشـبخت شد و مخالفش بدبخت است، منم فرزند آن کس که زمین از برایش پـاک کننـده و سـجده گـاه مقرّر گشت، منم فرزنـد آن کس که اخبار آسـمان پیوسـته بر او نازل می شـد، منم زادهٔ آن خانـدان که خداوند از ایشان پلیدی را دور ساخت و کاملاً پاک و مطهّرشان نمود.»

معاویه گفت: «حسن! گمان می کنم که هوای خلافت در سر داری و نفست بر سر خلافت با تو در کشمکش و ستیز است؟!»

فرمود: «معـاویه! وای بر تو، جز این نیست که جانشـین و خلیفه پیـامبر کسـی است که به شـیوه و روش او رفتـار کنـد و به طاعت خـدا عمل نماید، به جانم سوگند که تنها ماییم نشانه های هدایت و مشکات تقوا.

امّا تو، معاویه! از شـمار افرادی هستی که سنّت ها را تباه ساختند و بدعت ها را زنده و بندگان خدا را به بردگی کشاندند و آئین خدا را به بازی گرفتند. آنچه در آنی بی نامی و پستی است. اندکی زیست نمایی و وزر و وبالش بر تو بماند...»(۱)

۱- خطبته(علیه السـلام) حین قال له معاویه بعد الصـلح اذکر فضلنا: «وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ وَ آلِهِ ثُمَّ قَالَ مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی فَأَنَا الْحَسَنُ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ الْبَشِیرِ النَّذِیرِ أَنَا ابْنُ الْمُصْطَفَی بِالرِّسَالَهِ أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَهُ أَنَا ابْنُ مَنْ شُرِّفَتْ بِهِ الْأُمَّهُ أَنَا ابْنُ مَنْ کَانَ جَبْرَئِیلُ السَّفِیرَ مِنَ اللَّهِ إِلَیْهِ أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ رَحْمَهً لِلْعالَمِینَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ أَجْمَعِینَ فَلَمْ یَقْدِرْ مُعَاوِیَهُ أَنْ یَکْتُمَ عَدَاوَتَهُ وَ حَسَدَهُ فَقَالَ یَا حَسَنُ عَلَیْکَ بِالرُّطَبِ فَانْعَتْهُ لَنَا قَالَ نَعَمْ یَا مُعَاوِیَهُ الرِّیحُ تَلْقَحُهُ وَ الشَّمْسُ تَنْفُخُهُ وَ الْقَمَرُ یُلَوِّنُهُ وَ الْحَرُّ یُنْضِجُهُ وَ اللَّیْلُ یُبَرِّدُهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی مَنْطِقِهِ فَقَالَ أَنَا ابْنُ الْمُسْتَجَابِ الدَّعْوَهِ أَنَا ابْنُ مَنْ کَانَ مِنْ رَبِّهِ کَقَابِ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی أَنَا ابْنُ الشَّفِیعِ الْمُطَاعِ أَنَا ابْنُ مَکَّهَ وَ مِنًی أَنَا ابْنُ مَنْ خَضَعَتْ لَهُ قُرَیْشٌ رَغْماً أَنَا ابْنُ مَنْ سَعِدَ تَابِعُهُ وَ شَقِیَ خَاذِلُهُ أَنَا ابْنُ مَنْ جُعِلَتِ الْأَرْضُ لَهُ طَهُوراً وَ مَسْجِداً أَنَا ابْنُ مَنْ کَانَتْ أَخْبَارُ السَّمَاءِ إِلَیْهِ تَتْرَی أَنَا ابْنُ مَنْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً فَقَالَ مُعَاوِیَهُ أَظُنُّ نَفْسَکَ یَا حَسَنُ تُنَازِعُکَ إِلَی الْخِلَافَهِ فَقَالَ وَیْلَکَ یَا مُعَاوِیَهُ إِنَّمَا الْخَلِیفَهُ مَنْ سَارَ بِسِیرَهِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عَمِلَ بِطَاعَهِ اللَّهِ وَ لَعَمْرِی إِنَّا لَأَعْلَامُ الْهُدَی وَ مَنَارُ التُّقَی وَ لَکِنَّکَ یَا مُعَاوِیَهُ مِمَّنْ أَبَارَ السُّنَنَ وَ أَحْیَا الْبِدَعَ وَ اتَّخَذَ عِبَادَ اللَّهِ خَوَلًا وَ دِینَ اللَّهِ لَعِباً فَکَأَنْ قَدْ أُخْمِلَ مَا أَنْتَ فِیهِ فَعِشْتَ یَسِیراً وَ بَقِیَتْ عَلَیْکَ تَبِعَاتُهُ ...» (تحف العقول عن آل الرسول(صلی الله علیه و آله و سلم)، ص۲۳۲)

۴.۷. امام حسین(علیه السلام)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «تمام آثار و گفتار آن بزرگوار [امام حسین(علیه السلام)] و نیز گفتاری که دربارهٔ آن بزرگوار از معصومین رسیده است، این مطلب را روشن می کند که غرض، اقامهٔ حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده است. غرض، ادامهٔ راه پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگر پیامبران بودهاست که: 'یَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ اللهِ...'(۱) و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند: 'لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ'؛(۲) اقامهٔ قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.»(۳)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «حضرت[امام حسین(علیه السلام)] در مکه، دو نامه نوشته است که یکی به رؤسای بصره و یکی به رؤسای کوفه است. در نامهٔ

۱- درود بر تو ای وارث حضرت آدم برگزیده خدا، سلام بر تو ای وارث حضرت نوح پیغمبر خدا (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص۶۰۴).

۲- حدید، ۲۵: تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۳- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با اعضای جامعهٔ روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمهٔ جماعت و جامعهٔ وعاظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانهٔ ماه محرم، ۱۱مرداد۶۸.

حضـرت به رؤسـای بصـره، این طور آمـده است: 'و قـد بعث رسولی الیکم بهـذا الکتاب و انا ادعوکم الی کتاب الله و سـنه نبیه فان سـنه قد امیتت و البـدعه قـد احییت فان تسـمعوا قولی اهدیکم الی سبیل الرشاد'؛(۱) من می خواهم بـدعت را از بین ببرم و سـنت را احیـا کنم؛ زیرا سنت را میرانـده انـد و بدعت را زنده کرده اند! اگر دنبال من آمدید، راه راست با من است؛ یعنی می خواهم همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای اسلام و احیای سنت پیغمبر و نظام اسلامی است.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «... امام حسـین(علیه السـلام) قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعهٔ اسلامی یا قیـام در مقابـل انحرافـات بزرگ در جامعـهٔ اسـلامی است، انجـام دهـد. این از طریق قیام و از طریق امربه معروف و نهی ازمنکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگ امربه معروف و نهی ازمنکر است. البته این کار، گاهی به نتیجهٔ حکومت می رسد؛ امام حسـین برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجهٔ شهادت می رسد؛ برای این هم آماده بود.

[امام حسـین(علیه السـلام)] فرمود: 'إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْـلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتِ الْأُمَّهُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيـدَ'؛(۳) دیگر باید با اسـلام، خداحافظی کرد و بدرود گفت؛ آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر

۱- مثیر الاحزان، ص ۳۷.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۹خرداد۷۴.

۳- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۳۲۶.

سر کار بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید، مبتلا گردد! قضیهٔ شخص یزید نیست؛ هرکس مثل یزید باشد. حضرت می خواهد بفرماید که تابه حال هرچه بود، قابلِ تحمل بود؛ اما الان پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است و با حکومت کسی مثل یزید، نابود خواهد شد. به اینکه خطر انحراف، خطر جدی است، اشاره می کند. مسئله، عبارت از خطر برای اصل اسلام است.»(۱)

– قیام سیدالشهدا(علیه السلام) را پس از بعثت نبی مکرم اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) بزرگ ترین واقعهٔ جهان اسلام خواندهاند؛ واقعهای که با هدف مبارزه با انحرافات حکومت بنی امیه و بازگرداندن مسیر حاکمیت به الگوی حکومت نبوی و علوی صورت پذیرفت. ازاین رو هیچ تحلیل گری تاکنون این قیام عظیم را غیرسیاسی نخوانده است.

مرور اجمالی بر سیرهٔ سیاسی آن حضرت را از کلام آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، بشنوید:

«امام حسین (علیه السلام) که شایسته و وارث حاکمیّت نبوی و علوی و رهبر معنوی امّت اسلامی بود، برای احیای ارزش های اسلامی و بسط قسط و عدل و مبارزه با ستمگران به هدف تشکیل حکومت اسلامی به پا خاست؛ به این قصد که اگر ممکن شود با تشکیل حکومت اسلامی وگرنه با شهادت خویش و یارانش، چهرهٔ واقعی بنی امیّه را آشکار سازد و به ریشه کن ساختن درخت ظلم

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹خرداد۷۴.

و کفر و نفاقشان بپردازد و اسلام و امّت مظلوم اسلامی را یاری کند.

امام حسین(علیه السلام) در خطبه ای با صراحت، هدف از تلاش و تکاپوی خویش را چنین بیان می کند:

«اللّهُمَّ إنَّکَ تَعْلَمُ إنَّهُ لَمْ یَکُنْ مَا کَانَ مِنَّا تَنافُساً فِی سُلْطانٍ، وَ لا اِلتماساً مِنْ فُضُولِ الْحُطام، وَ لکِنْ لِنَرَیَ الْمَعالِمَ مِنْ دِینِکَ، وَ نُظْهِرَ الْإِصْلاحَ فِی بِلادِکَ، وَ یَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِکَ، وَ یُعْمَلُ بِفَرَائِضِکَ وَ سُنَّتِکَ وَ أَحْکامِکَ»؛(۱) خداوندا! تو می دانی که آنچه از ما «در طریق تلاش برای بسیج مردم» صورت گرفت، به خاطر رقابت در امر زمامداری یا به چنگ آوردن ثروت و مال نبود؛ بلکه هدف ما آن است که نشانه های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح و درستی را در همهٔ بلاد برملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و فرایض و سنّت ها و احکامت موردِعمل قرار گیرد.

امام خمینی (قدس سره) در سخنی در تبیین همین مطلب می گوید:

«...آنهایی که خیال می کنند حضرت سیّدالشهدا(علیه السلام) برای حکومت نیامده، خیر [این سخن صحیح نیست؛ بلکه] اینها برای حکومت آمدند؛ برای این که باید حکومت دست مثل سیّد الشهدا باشد، مثل کسانی که شیعهٔ سیّدالشهدا هستند، باشد».(۲)

هر چند امام(علیه السلام) می دانست سرانجام در این راه شهید می شود. امام خمینی(قدس سره) در جای دیگری می گویند:

۱- تحف العقول، ص ۱۷۰.

۲- صحیفهٔ امام، ج ۲۱، ص ۳.

‘زندگی سیّدالشهدا(علیه السلام)، زندگی حضرت صاحب الزمان(علیه السلام)، زندگی همهٔ انبیای عالم، همهٔ انبیا از اوّل، از آدم تا حالا، همه این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل درست کنند’.(۱)

با این مقدّمه، اکنون برای اثبات این مطلب که حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران قیام کردند، به سراغ سخنان و سیرهٔ آن حضرت می رویم.

...امام حسین(علیه السلام) در تمام دوران خلافت پدر بزرگوارش امیرمؤمنان(علیه السلام) و برادرش امام حسن(علیه السلام) برای تقویت حکومت اسلامی در کنار آن بزرگواران حضور داشت و با دشمنان حکومت اسلامی مبارزه می کرد. هنگامی که معاویه برای گرفتن بیعت جهت یزید برآمد و به شهرها سفر کرد؛ در مدینه نیز اجتماعی برای معرّفی و بیعت برای یزید تشکیل داد. معاویه در این اجتماع گفت:

‘به خدا سوگند! اگر من در میان مسلمین کسی بهتر از یزید را سراغ داشتم، برای او بیعت می گرفتم!!’

امام حسین(علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند تو کسی را که از یزید ازجهت پدر، مادر و شایستگی ها و ارزش های فردی و صفات انسانی بهتر است، کنار گذاشتی!’

معاویه گفت: ‘گویا خودت را می گویی؟’

فرمود: ‘آری!’

معاویه خاموش شد.(۲)

۱- صحیفهٔ امام، ج۲۱، ص۴.

۲- الامامه والسیاسه، ج۱، ص۲۱۱.

...از این کلمات صریح، به خوبی روشن می شود که امام حسین(علیه السلام) در آن زمان فقط خود را شایسته خلافت می دانست و معتقد بود شخصی همانند او، با آن عظمت خانوادگی و معنوی، باید زمام امور مسلمین را به دست گیرد.

پس از مرگ معاویه و به خلافت رسیدن یزید، شرایط برای مبارزه با ستمگران و تشکیل حکومت اسلامی، بیش از زمان گذشته، فراهم شده بود و آن حضرت در این مسیر، اقداماتی را در پیش گرفت:

با توجّه به این که امام حسین(علیه السلام) یزید را هرگز شایستهٔ این جایگاه رفیع نمی دانست و خود را به حق، شایسته ترین فرد برای امر خلافت می دید، با یزید بیعت نکرد و حکومت او را به رسمیّت نشناخت.

ازاین رو، هنگامی که خبر مرگ معاویه به مدینه رسید و آن حضرت توسّط والی مدینه احضار شد، امام(علیه السلام) در پاسخ به عبداللّه بن زبیر که پرسید: چه خواهی کرد؟ فرمود:

«إِنِّی لَاأُبایِعُ لَهُ أَبَداً، لِأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّما کانَ لِی مِنْ بَعْدِ أَخِی الْحَسَنِ»؛(۱) هیچ گاه با یزید بیعت نخواهم کرد، چرا که امر خلافت پس از برادرم حسن(علیه السلام) تنها شایستهٔ من است.

همچنین به والی مدینه نیز فرمود:

«إِنَّا أَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّهِ، وَ مَعْدِنُ الرِّسالَهِ، وَ مُخْتَلِفُ الْمَلائِکَهِ ... وَ یَزِیدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ الْخَمْرِ، قاتِلُ النَّفْسِ الُمحَرَّمَهِ، مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِی لا یُبایِعُ

۱- خوارزمی، مقتل الحسین،، ج۱، ص۱۸۲.

لِمِثْلِهِ'؛(۱) ما از خاندان نبوّت و معدن رسالت و جایگاه رفیع رفت و آمد فرشتگانیم... درحالی که یزید مردی است، فاسق، می گسار، قاتل بی گناهان؛ او کسی است که آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود. بنابراین، هرگز شخصی همانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد.

همچنین امام(علیه السلام) در پی اصرار مروان بن حکم برای بیعت با یزید، با قاطعیّت فرمود:

'وَ عَلَی الْإِسْلامِ ألسَّلامُ إِذْ قَدْ بُلِیَتِ الْأُمَّهُ بِراعٍ مِثْلَ یَزِیدَ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) یَقُولُ: الْخِلافَهُ مُحَرَّمَهٌ عَلی آلِ أَبِی سُفْیانَ'؛(۲) هنگامی که امّت اسلامی به زمامداری مثل یزید گرفتار آید، باید فاتحه اسلام را خواند! من از جدّم رسول خدا شنیدم که می فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است!

در واقع امام(علیه السلام) با این جمله، عمق فاجعهٔ زمامداری یزید را بیان می کند و با استشهاد به کلام رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) تصدّی خلافت توسّط فرزندان ابوسفیان را حرام می شمارد.

در سخن دیگری که آن حضرت خطاب به برادرش محمّد حنفیّه می فرماید، بار دیگر بر عدم بیعت با یزید، به هر قیمتی، تأکید می ورزد و می فرماید:

'یا أَخِی! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ یَکُنْ فِی الدُّنْیا مَلْجَأٌ وَ لا مَأْوَی، لَما بایَعْتُ یَزِیدَ بْنَ مُعاوِیَهَ'؛(۳) ای برادر! به

۱- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج۵، ص۱۱۸.

۲- ملهوف، ص۹۹.

۳- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج۵، ص۳۱.

خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم، هرگز با یزیدبن معاویه بیعت نخواهم کرد.

امام حسین(علیه السلام) علاوه بر آن که یزید را شایستهٔ این جایگاه والا نمی دانست، به شایستگی خود نسبت به امر ولایت و حاکمیّت اسلامی تصریح می کند. در واقع امام(علیه السلام) با این جملات، به حرکت در مسیر تشکیل حکومت اسلامی و به عهده گرفتن خلافت مسلمین، اشاره می فرمایند.

امام حسین(علیه السلام) در خطبه ای که پس از نماز عصر در جمع لشکریان حرّ خواند، فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) وَ نَحْنُ أَوْلی بِوِلایَهِ هـذِهِ الْأُمُورِ عَلَيْكُمْ مِنْ هؤُلاءِ الْمُدَّعِينَ ما لَيْسَ لَهُمْ»؛(۱) ای مردم! من فرزند دختر رسول خدایم، ما به ولایت این امور بر شما ،و امامت مسلمین، از این مدّعیان دروغین سزاوارتریم.

همهٔ اینها علاوه بر مواردی است که امام حسین(علیه السلام) در حیات معاویه، آنگاه که مسئلهٔ ولایتعهدی یزید مطرح شد، به شایستگی خویش بر امر خلافت تأکید ورزید (که پیش از این گذشت).

طبق نقل مورّخان آنگاه که «حرّ» مانع حرکت امام شد، امام(علیه السلام) در نامه ای به بزرگان کوفه نوشت:

«... فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) قَدْ قالَ فِی حَیاتِهِ: مَنْ رَأی سُلْطاناً جائِراً مُسْتَحِلّاً لِحُرُمِ اللَّهِ، ناكِثاً لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخالِفاً لِسُنَّهِ رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم)،

۱- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج۵، ص۱۳۷.

یَعْمَلُ فِی عِبادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ، ثُمَّ لَمْ یُغَیِّرْ بِفِعْلٍ وَ لا قَوْلٍ، کانَ حَقِیقاً عَلَی اللَّهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ؛(۱) شما می دانید پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیاتش فرمود: هرکس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته، با سنّت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت می ورزد و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار می کند؛ ولی با او به مبارزهٔ عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنّم) وارد کند.

امام(علیه السلام) با این سخنان، ضمن گوشزد کردن وظایف همهٔ قشرهای مردم، خصوصاً بزرگان کوفه، عزم جزم خویش را برای اصلاح امور و مبارزه کامل با خودکامگان و ستمگران بنی امیّه اعلام می دارد، و این مبارزه را مشروط به حمایت آنها هم نمی کند و آماده است جان گرامی خویش را در این راه نیز فدا کند.»(۲)

۵.۷. امام سجاد(علیه السلام)

- دوران امام چهارم، از سختترین دورانها از لحاظ اختناق دستگاههای حاکم بود و شیعیان در شرایط سخت تقیه به سر میبردند؛ با اینحال، امام سجاد(علیه السلام)، علاوه بر دعاهای بسیاری که با مضامین سیاسی بیان فرمودهاند، از معدود فرصتهای پیش آمده برای تبیین حق غصب شدهٔ

۱- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج۵، ص۱۴۳.

۲- آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، عاشورا؛ ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها، ص ۲۴۵تا۲۵۳.

ائمه(علیهم السلام) استفاده می نمودند؛ مثل روایتی که در قالب تشریح حقوقی که به عهدهٔ انسانِ مسلمان است (رسالهٔ حقوق) بیان داشته اند:

«فَحُقُوقُ أَئِمَّتِکَ ثَلَاثَهٌ أَوْجَبُهَا عَلَیْکَ حَقُّ سَائِسِکَ بِالسُّلْطَانِ»؛(۱) ... و حقوق امامان بر شما سه چیز است؛ واجبترین آنها بر شما، حق سیاست اوست بر شما، به حکم سلطنتی که دارد...

یا روایتی که در آن به تعلیل وقایع و رویدادهای گذشته بر مسلمانان پرداخته، میفرمایند:

«به جان خودم سوگند، شما امور گذشته را در روزهای پیشین، که از آشوب ها انباشته بوده و شیفتهٔ فتنهها بودند، پشت سر گذاشته اید و می توانید از آن وقایع، بر دوری گزیدن از گمراهان و بدعت گزاران و ستم پیشه گان و فسادکنندگانِ بناحق در زمین هدایت شوید، پس از خدا کمک جویید و بازگردید به سوی طاعت خدا و پیروی آن کس که به پیروی سزاوارتر است که پیروی شوند و مورد اطاعت قرار گیرند از اینان. پس الحذر! الحذر! پیش از آنکه به پشیمانی و حسرت مبتلا شوید و در پیشگاه پروردگار خود حاضر شوید!» (۲)

۱- خصال، ابواب الخمیس، ج ۱.

۲- عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ(علیه السلام): فَلَقَدْ لَعَمْرِی اسْتَدْبَرْتُمُ الْأُمُورَ الْمَاضِیَهَ فِی الْأَیَّامِ الْخَالِیَهِ مِنَ الْفِتَنِ الْمُتَرَاکِمَهِ وَ الِانْهِمَاکِ فِیمَا تَسْتَدِلُّونَ بِهِ عَلَی تَجَنُّبِ الْغُوَاهِ وَ أَهْلِ الْبِدَعِ وَ الْبَغْیِ وَ الْفَسَادِ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ فَاسْتَعِینُوا بِاللَّهِ وَ ارْجِعُوا إِلَی طَاعَهِ اللَّهِ وَ طَاعَهِ مَنْ هُوَ أَوْلَی بِالطَّاعَهِ مِمَّنِ اتُّبِعَ فَأُطِیعَ فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ قَبْلِ النَّدَامَهِ وَ الْحَسْرَهِ وَ الْقُدُومِ عَلَی اللَّهِ وَ الْوُقُوفِ بَیْنَ یَدَیْهِ»؛ الکافی، ج ۸، ص۱۴.

۶.۷. امام باقر(علیه السلام)

- از میان روایات بسیاری که امام پنجم(علیه السلام) به ما رسیده، بخش قابل توجهی به شرایط پذیرش اعمال، ویژگیهای دین مرضیّ خداوند و شیوهٔ صحیحِ دینداری اختصاص دارد؛ با کمی دقت در میان این دست از روایات، میتوان دریافت که تبعیّت از ولیّ الهی و تلاش برای تحقّق ولایت در جامعه، شرط بندگی و مهم ترین وظیفهٔ دینی هر مسلمان است. به سه روایت زیر به عنوان نمونه بنگرید:

۱. «اَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُوَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَان»؛(۱) اگر مردی شبها تا به صبح بیدار بماند و تمام عمر را روزه بگیرد، نه فقط ماه رمضان را، وتمام اموالش را در راه خدا صدقه دهد و در تمام دوران عمرش به حج رود، درحالی که ولایت ولی خدا را نشناخته باشد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، این چنین آدم هرآنچه که انجام داده است بیهوده، بی ثمر و خنثی است.

۲. امام باقر(علیه السلام) با استناد به حدیثی قدسی می فرمایند: «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(علیه السلام) قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَأَعْفُوَنَّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ

۱- الکافی، ج۲، ص۱۸.

اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّهُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَهً مُسِيئَه»؛(۱) خـدای متعال گفته است: «هر دسته از مسلمین که از امام (حاکم) جائری که ازجانب خـدا نیست اطاعت کرده است؛ هرچنـد در اعمالش نیکوکار و پرهیزگار باشـد، عذاب خواهم کرد و هر دسته از مسلمین که از امام عادلِ برگزیده ازجانب خدا اطاعت کرده است، خواهم بخشید؛ هر چند آن دسته، در حق خود، ستمکار و گناهکار باشد».(۲)

۳. «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(علیه السلام) قَالَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْ سُوءَ مَا أُوتِیَ إِلَیْنَا مِنْ ظُلْمِنَا وَ ذَهَابِ حَقِّنَا وَ مَا نُکِبْنَا بِهِ فَهُوَ شَرِیکُ مَنْ أَتَی إِلَیْنَا فِیمَا وَلِّیْنَاه»؛(۳) امام باقر(علیه السلام) فرمود: «هر که بـدیهایی که به ما شده را نشناسد، از ستم هایی که بر ما شده و آنچه که از حق ما به یغما رفته و مصیبت هایی که بر ما وارد شده، با آن کسان که بر ما ستم راندهاند، در باز داشتن ما از حق ولایتمان، شریک است.»

۷.۷. امام صادق(علیه السلام)

- فرصت بینظیر پیش آمـده در دوران امـام صـادق(علیه السـلام) برای تعلیم معـارف دین، بسـتر منـاسبی بـود که هرازچنـدگاهی در خلال بحثهای علمی، شئون سیاسی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی(علیهم السلام) نیز تبیین گردد؛ به عنوان مثال، آن حضرت در معرفی پیامبر خاتم(صلی الله علیه و آله و سلم)، میفرمایند:

«خداوند پیامبرش را ادب آموخت. آنگاه که

۱- الکافی، ج۱، ص۳۷۶.

۲- الحیاه ، ترجمهٔ احمد آرام، ج ۲، ص۶۴۲ .

۳- شیخ صدوق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص۲۰۸.

ادب او را به کمال رساند، فرمود]إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیم[:(۱) تو دارای خلق عظیمی! سپس امر دین و امت را به پیامبرش سپرد تا بندگانش را اداره و رهبری کند؛ «لِیَسُوسَ عِبَادَهُ». سپس فرمود:]ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا[؛(۲) ای مردم! آنچه را رسول فرموده، بپذیرید و هر آنچه شما را از آن نهی کرده است، رها کنید!»(۳)

یا در فرصت حج که مسلمانان از اقصی نقاط جهان اسلام جمع می شوند، حضرت به تبیین جایگاه امامت در معارف اسلامی پرداخته، با صراحت، ریاست جامعهٔ اسلامی را حق خود اعلام میدارند.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «وقتی که امام صادق(علیه السلام) هم می خواهد ادعای حاکمیت اسلامی و قدرت سیاسی بکند، می گوید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) کَانَ الْإِمَامَ»؛ در اجتماع مردم در عرفات، می ایستد در میان مردم می گوید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) کَانَ الْإِمَامَ»؛ امام جامعه، پیشوای جامعه، رهبر جامعه، حاکم بر جامعه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بود، «ثُمَّ کَانَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ(علیه السلام) ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَیْنُ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُبْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ هَهْ فَیُنَادِی ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لِمَنْ بَیْنَ یَدَیْه.»(۴) تا می رسد

۱- قلم، ۴.

۲- حشر، ۷.

۳- إِنَّ اللَّهَ (عَزَّوَجَلَّ) أَدَّبَ نَبِیَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَکْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَیْهِ أَمْرَ الدِّینِ وَ الْأُمَّهِ لِیَسُوسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۶۶.

۴- الکافی، ج ۴، ص ۴۶۶.

به خودش. یعنی تمـام بحث ائمه بـا مخالفینشـان و بحث اصـحاب ائمه در مبارزاتشـان، همین مسـئلهٔ حکومت و حـاکمیت و ولایت مطلقه و عامهٔ بر مسلمین و قدرت سیاسی بود؛ بر سر مقامات معنوی آنها با ائمه دعوایی نداشتند.

خیلی از اوقات اتفاق می افتاد که کسانی در جامعه، در جامعـهٔ زمان خلفا، اهلِ زهد بودند و اهلِ علم بودند و معروف به تفسـیر و به علم و به این چیزها. خلفا هم با آنها نه فقط معارضه ای نمی کردنـد، بلکه حتی مخلص آنها بودنـد؛ اظهار ارادت نسبت به آنها می کردنـد؛ پیش آنها می رفتنـد؛ از آنها نصـیحت می خواسـتند. چرا؟ چون آنها در مقابل خلفا داعیـهٔ سیاسـی نداشـتند؛ امثال حسن بصـری و ابن شبرمه و یا عمربن عبیـد، این بزرگان از علمایی که موردِتوجه و قبول خلفا بودنـد، اینها کسانی بودنـد که ادعای علم و ادعای زهد و ادعای معنویت و ادعای تفسـیر و ادعای علوم پیغمبر و همـهٔ این ادعاها را داشـتند، اما نسـبت به آنها هیـچ گونه از طرف خلفا تعرضـی نبود. چرا؟ چون داعیه قدرت سیاسی وجود نداشت.»(۱)

۸.۷. موسی بن جعفر(علیه السلام)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «صدها حادثهٔ توجه برانگیز و پرمعنی و درعین حال ظاهراً بی ارتباط و گاه متناقض با یکدیگر در زندگی موسی بن جعفر (علیه السلام)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه ۲بهمن۶۶.

هنگامی معنی می شود و ربط می یابد که ما آن رشتهٔ مستمری را که از آغاز امامت آن بزرگوار تا لحظهٔ شهادتش ادامه داشته، مشاهده کنیم. این رشته، همان خط جهاد و مبارزهٔ ائمه(علیهم السلام) است که در تمام دوران دویست وپنجاه ساله و در شکل های گوناگون استمرار داشته و هدف از آن، اولاً تبیین اسلام ناب و تفسیر صحیح قرآن و ارائهٔ تصویری روشن از معرفت اسلامی است و ثانیاً، تبیین مسألهٔ امامت و حاکمیت سیاسی در جامعهٔ اسلامی و ثالثاً، تلاش و کوشش برای تشکیل آن جامعه و تحقق بخشیدن به هدف پیامبر معظم اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) و همهٔ پیامبران؛ یعنی اقامهٔ قسط و عدل و زدودن اندادالله از صحنهٔ حکومت و سپردن زمام ادارهٔ زندگی به خلفاءالله و بندگان صالح خداوند.»(۱)

- ابن شهر آشوب در کتاب خود مناقب می نویسد:

هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) پیشنهاد کرد که فدک را پس بگیرد. امام(علیه السلام) امتناع می ورزید تا آنکه اصرار زیاد کرد. حضرت فرمود: 'من فدک را نمی گیرم مگر تمام آن را با مرزی که معین می کنم بدهی.' گفت: 'حدود فدک کجا است.' فرمود: 'اگر حدود آن را معین کنم نخواهی داد!' گفت: 'تو را قسم می دهم به حق جدّت که حدود آن را معین کنی!' فرمود: 'حد اول آن عَدَن [در جنوب یمن] است. 'چهرهٔ هارون

۱- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، به سومین کنگرهٔ جهانی حضرت امام رضا(علیه السلام) ۲۶مهر۶۸.

درهم کشیده شد؛ اما گفت: 'بگو!' حضرت فرمود: 'حد دوم سمرقند(در ازبکستان فعلی) است.' رنگ صورت رشید برگشت. فرمود: 'حد سوم افریقا است.' چهرهٔ رشید سیاه شد، باز گفت: 'حد دیگر را بگو!' فرمود: 'حد چهارم سیف البحر است که هم مرز با جزایر و ارمنیه است.' هارون گفت: 'دیگر برای ما چیزی باقی نماند؛ پس بیا جای من بنشین!' حضرت موسی بن جعفر فرمود: 'من گفتم اگر مرز آن را تعیین کنم نخواهی داد.' از آن موقع هارون تصمیم به کشتن موسی بن جعفر(علیه السلام) گرفت.»(۱)

- نامههای پنهانی آن حضرت به شیعیان خود در دستگاه حکومت هارونی و توصیه به حفظ جایگاه خود و دست گیری از شیعیانی که موردظلم واقع میشوند، گوشهای دیگر از اقدامات سیاسی آن حضرت، در دوران نفس گیر استبداد عباسی است؛ نامه های حضرت به «علی بن یقطین»(۲) (در جایگاه وزارت دربار هارون الرشید) در کنار نامهٔ مفصّل امام صادق(علیه السلام) به «عبدالله نجاشی»(۳) (استاندار اهواز) و ارتباط

۱- «فِی کِتَابِ أَخْبَارِ الْخُلَفَاءِ أَنَّ هَارُونَ الرَّشِیدَ کَانَ یَقُولُ لِمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ خُذْ فَدَکاً حَتَّی أَرُدَّهَا إِلَیْکَ، فَیَأْبَی حَتَّی أَلَحَّ عَلَیْهِ، فَقَالَ(علیه السلام) لَا آخُذُهَا إِلَّا بِحُدُودِهَا، قَالَ وَ مَا حُدُودُهَا قَالَ إِنْ حَدَدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا. قَالَ بِحَقِّ جَدِّکَ إِلَّا فَعَلْتَ. قَالَ أَمَّا الْحَدُّ الْأَوَّلُ فَعَدَنُ، فَتَغَیَّرَ وَجْهُ الرَّشِیدِ وَ قَالَ إِیهاً. قَالَ وَ الْحَدُّ الثَّانِی سَمَرْقَنْدُ، فَأَرْبَدَ وَجْهُهُ. قَالَ وَ الْحَدُّ الثَّالِثُ إِفْرِیقِیَهُ، فَاسْوَدَّ وَجْهُهُ وَ قَالَ هنیه [هِیهِ]. قَالَ وَ الرَّابِعُ سَیْفُ الْبَحْرِ مَا یَلِی الْخَزَرَ وَ إِرْمِینِیَهَ. قَالَ الرَّشِیدُ فَلَمْ یَبْقَ لَنَا شَیْ ءٌ، فَتَحُولَ إِلَی مَجْلِسِی. قَالَ مُوسَی قَدْ أَعْلَمْتُکَ أَنَّنِی إِنْ حَدَدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا، فَعِنْدَ ذَلِکَ عَزَمَ عَلَی قَتْلِهِ.»؛ المناقب، ج۴، ص۳۲۱.

۲- سیرهٔ ابن هشام، ج۱، ص۴۲۴.

۳- بحارالانوار، ج۷۵، ص۳۵۰.

امام رضا(علیه السلام) با «محمدبن اسماعیل بن بزیع»(۱) (وزیر دربار عباسی) و نامه امام جواد(علیه السلام) به «عبدالله نیشابوری» (حاکم سیستان)(۲) که متن و مضمون برخی از آنها در اختیار است، ما را به لایه های پنهان سیاست ائمهٔ هدی(علیهم السلام) رهنمون میسازد. (۳)

۹.۷. امام رضا(علیه السلام)

- دعوت اجباری مأمون برای سفر حضرت رضا(علیه السلام) به مرو و پذیرش ولایت عهدی، مبارزهٔ سنگین ائمهٔ اطهار(علیهم السلام) برای تبیین امامت و بازگرداندن این حق به صاحبانش، یعنی اهل بیت(علیهم السلام)، را وارد یکی از حسّاسترین مقاطع تاریخی خود کرد؛ اجباری که تدبیر ولایی امام هشتم، آن را به فرصتی کم نظیر برای تحقّق هدف مبارزه، تبدیل کرد.

بیان روایات نبوی برای مشتاقانی که به استقبال از کاروان حضرت آمده بودند، سلسله الذهبها را رقم زد؛ استدلالهای ماتکننده در مناظرات با مأمون و عالمان ادیان، اثباتکنندهٔ برتری بیچون و چرا و ناحق بودن حاکمیت مأمونی شد و فرصت تشریح ویژگی های امامت در جایگاه ولی عهد مملکت اسلامی، متزلزل کنندهٔ پایههای نظری حکومت عباسی شد؛ تا آنجا که صریح ترین و مفصّلترین روایات ائمه دربارهٔ امامت و خلافت، در این مقطع تاریخی صادر می شود.

۱- بحارالانوار، ج۷۵، ص ۳۵۰.

۲- کافی، ج ۵، ص۱۱۱.

۳- نک: محمدحسین توسلی، میرستار مهدی زاده، دین؛ دریای سیاست،ص۱۰۳تا۱۰۶.

به عنوان نمونه به بخشی از روایت فضل بن شاذان دربارهٔ فلسفهٔ جعل «اولی الامر» ازسوی خداوند اشاره می کنیم:

«اگر گوینده بگوید: پس چرا اولی الامر قرار داده شده و به اطاعت ایشان فرمان رفته است؟ در جواب او گفته می شود: به سبب های فراوان؛ ازجمله اینکه: چون آفریدگان بر حد محدودی قرار گرفته و فرمان یافته اند که از این حد در نگذرند تا کارشان تباه نشود، این کار جز به آن میسّر نمی شود که برایشان امینی بگمارند تا آنان را از تجاوز از حد و درآمدن به ناحیه ای که برای ایشان ایجاد خطر می کند باز دارد، چه اگر چنین نمی بود، هیچ کس لذت جویی و سودمندی خود را به خاطر جلوگیری از تباه شدن دیگران فرو نمی گذاشت، پس برای مردمان، سرپرستی قرار داده شد تا از فساد و تباهی بازشان دارد، و حدود و احکام را در میان ایشان اقامه کند.

دیگر اینکه هیچ فرقه ای از فرقه ها و هیچ ملتی از ملت ها را نمی یابیم که جز با داشتن سرپرست و رئیسی که به امر دین و دنیای ایشان رسیدگی کند، باقی مانده باشد. پس در حکمت حکیم، جایز نیست که خلق را از داشتن چیزی که ناگزیر باید داشته باشند و دوام و قوام ایشان جز به آن میسر نیست، محروم سازد، کسی که به راهنمایی او با دشمنان خود می جنگند و غنایم را تقسیم می کنند و او نماز جمعه و جماعت آنان را برپا می دارد و از تعدّی ستمگران بر دیگران جلوگیری

می کند».(۱)

– عبدالعزیزبن مسلم نیز از دورانی که در مرو در محضر عالم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) حضور داشته، روایتی طولانی را از آن حضرت نقل مینماید که در فرازی از آن آمده است:

«...همانا امامت، خلافت خدا و خلافت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و مقام امیرالمؤمنین(علیه السلام) و میراث حسن و حسین (علیه السلام) است. همانا امامت، زمام دین و مایهٔ نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. همانا امامت، ریشهٔ رشدکنندهٔ اسلام و شاخهٔ بلند آن است، کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجراء حدود و احکام و نگهداری مرزها به وسیلهٔ امام است؛ امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام کند و حدود خدا را به پا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندرز و حجت رسا، مردم را به طریق پروردگارش دعوت نماید... امام، امین خداست در میان خلقش و حجت او بر بندگانش و خلیفهٔ او در بلادش و دعوت کنندهٔ به سوی او و دفاع کنندهٔ از حقوق اوست...»(۲)

۱– ..الحیاه، ترجمهٔ احمدآرام، ج ۲، ص۶۲۵ ؛ قَالَ فَلِمَ جَعَلَ أُولِی الْأَمْرِ وَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ قِیلَ لِعِلَلٍ کَثِیرَهٍ مِنْهَا أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَعُوا عَلَى حَدٍّ مَحْدُودٍ وَ أُمِرُوا أَنْ لَا یَتَعَدَّوْا ذَلِکَ الْحَدَّ (تِلْکَ الْحُدُودَ) لِمَا فِیهِ مِنْ فَسَادِهِمْ لَمْ یَکُنْ یَثْبُتُ ذَلِکَ وَ لَا یَقُومُ إِلَّا بِأَنْ یَجْعَلَ عَلَیْهِمْ فِیهِ أَمِیناً یَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدِّی وَ الدُّخُولِ فِیمَا حُظِرَ عَلَیْهِمْ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ یَکُنْ ذَلِکَ کَذَلِکَ لَکَانَ أَحَدٌ لَا یَتْرُکُ لَذَّتَهُ وَ مَنْفَعَتَهُ لِفَسَادِ غَیْرِهِ فَجَعَلَ عَلَیْهِمْ قَیِّماً یَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَ یُقِیمُ فِیهِمُ الْحُدُودَ وَ الْأَحْکَامَ وَ مِنْهَا أَنَّا لَا نَجِدُ فِرْقَهً مِنَ الْفِرَقِ وَ لَا مِلَّهً مِنَ الْمِلَلِ بَقُوا وَ عَاشُوا إِلَّا بِقَیِّمٍ وَ رَئِیسٍ لِمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِی أَمْرِ الدِّینِ وَ الدُّنْیَا فَلَمْ یَجُزْ فِی حِکْمَهِ الْحَکِیمِ أَنْ یَتْرُکَ الْخَلْقَ مِمَّا یَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَ لَا قِوَامَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ فَیُقَاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَ یَقْسِمُونَ بِهِ فَیْئَهُمْ وَ یُقِیمُ لَهُمْ جُمُعَتَهُمْ وَ جَمَاعَتَهُمْ وَ یَمْنَعُ ظَالِمَهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِم؛ عیون أخبار الرضا(علیه السلام)، ج۲، ص۱۰۱.

۲– عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ کُنَّا مَعَ الرِّضَا ع قَالَ: ... إِنَّ الْإِمَامَهَ هِیَ مَنْزِلَهُ الْأَنْبِیَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِیَاءِ إِنَّ الْإِمَامَهَ خِلَافَهُ اللَّهِ وَ خِلَافَهُ الرَّسُولِ ص وَ مَقَامُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ(علیه السلام) وَ مِیرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ(علیه السلام) إِنَّ الْإِمَامَهَ زِمَامُ الدِّینِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِینَ وَ صَلَاحُ الدُّنْیَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ الْإِمَامَهَ أُسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِی وَ فَرْعُهُ السَّامِی ...الْإِمَامُ أَمِینُ اللَّهِ فِی خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِیفَتُهُ فِی بِلَادِهِ...»؛ الکافی، ج۱، ص۱۹۸.

۱۰.۷. امام جواد(علیه السلام)

– شرایط امام جواد(علیه السلام)، از حیث حفاظت دستگاه عباسی، بسیار سخت و در این شرایط، بیان جایگاه امامت و تلاش برای تنویر افکار عمومی نسبت به وظیفهٔ شیعیان در بازگرداندن این حق به صاحبانش، امری ناممکن بود؛ همان طور که از روایت آن حضرت نیز استفاده میشود:

«وقتی با معتصم بیعت شد، به جستجو از امام جواد(علیه السلام) پرداخت. نامه ای به عبدالملک زیاد نوشت که امام محمّدتقی را به بغداد بفرستد. چون آن حضرت را به بغداد آوردند، از ایشان خواستند خطبه بخواند.

آن حضرت با زبانی تیزتر از شمشیر فرمود: 'ستایش خدا را که از نور خویش ما را آفرید و از میان مردم برگزید و ما را امین بر مردم و وصیّ خویش قرار داد. مردم من محمّدابن علی بن موسی کاظم بن جعفربن محمّدالباقر بن علی سیدالعابدین بن حسین شهیدابن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالبم؛ پسر فاطمهٔ زهرا دختر محمّدمصطفی(علیهم السلام) هستم... به خدا می دانم چه در دل و در خاطر پنهان کرده اید! به خدا از همهٔ مردم من داناترم که کار مردم به کجا منتهی می شود... به خدا سوگند اگر چیره شدن

اهـل باطـل و گمراهی کفار و حملـهٔ مشـرکین و شـکّاکان و شـقاوت منـدان مانع من نمی شـد، سـخنی را اظهار می کردم که باعث تعجب گذشـتگان و آینـدگان شود.' در این موقع دست خود را روی دهان گـذاشت و گفت: 'محمّـد! ساکت باش؛ چنانچه آباء کرام تو سـکوت کردند و صبر پیشه کن، چنانچه پیامبران اولواالعزم پیشه نمودند' سـپس این آیه را قرائت فرمود:]فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ[.»(۱)

۱۱.۷. امام هادی(علیه السلام)

– زیارت جامعهٔ امام علی بن محمدالهادی(علیه السـلام) را بحق، «منشور امام شناسـی» نامیدهاند؛ زیارتی که فارغ از فضائل بیشمار قرائتش، پس از نگارش دهها شرح روایی، حِکمی و عرفانی بر آن، هنوز هم معارف بازگونشدهٔ بسیار در سینه دارد.

تبیین ابعاد فردی، اجتماعی و سیاسی امامت در این مجموعهٔ بینظیر، از زوایای گوناگون صورت پذیرفته است؛ در ابتدای زیارت، به رسالت سیاسـی ائمـهٔ هـدی(علیهم السـلام) تصـریح میگردد؛ «السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّهِ وَ مَوْضِعَ الرِّسَالَهِ... وَ قَادَهَ الْأُمَمِ وَ أَوْلِیَاءَ النِّعَمِ وَ عَنَاصِرَ الْأَبْرَارِ وَ دَعَائِمَ الْأَخْیَارِ وَ سَاسَهَ الْعِبَادِ وَ أَرْکَانَ الْبِلَادِ»(۲) و وظیفهٔ هر محبّ اهل بیت را تبعیت محض در تمام ابعاد فردی و اجتماعی

۱– المناقب، ج۴، ص۳۷۹.

۲– من لایحضره الفقیه، ج۲، ص ۶۱۰؛ مفاتیح الجنان.

عنوان مینماید: «مَنِ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ وَ مَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ وَ مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ الْجَحِيمِ»(۱) و درنهایت، زائر، به پایمال شدن حق آن بزرگواران اشاره و از کسانی که این حق را از صاحبانش دریغ داشتند، اعلام برائت می نماید؛ «وَ بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ مِنَ الْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ الشَّيَاطِينِ وَ حِزْبِهِمُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ الْجَاحِدِينَ لِحَقِّكُمْ وَ الْمَارِقِينَ مِنْ وَلَايَتِكُمْ وَ الْغَاصِبِينَ لِإِرْثِكُمْ».(۲)

۱۲.۷. امام حسن عسکری(علیه السلام)

- اطلاعات ما از آخرین امامان هدایت، بسیار محدود است؛ زندگی تحت مراقبت شدید امنیتی و نظامی و زندانهای مکرّر و عدم امکان دسترسی به آن بزرگواران، باعث شده از داشتن تاریخی مدون از زندگی آن بزرگواران، بیبهره باشیم.

اما معدود روایات و نامههای باقیمانده از آن حضرات و برخورد هراسناک حکّام همعصرشان میتواند جهت گیری زندگی سختِ ایشان را بر ما تا حدودی آشکار سازد.

نامه ای که امام حسن عسگری(علیه السلام) خطاب به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری نگاشتهاند، سندی کم نظیر در این راستاست. در فرازی از این نامه آمده است:

«اسحاق! یقین بدان که هر که در دنیا کور

۱- من لایحضره الفقیه، ج۲، ص ۶۱۰؛ مفاتیح الجنان.

۲- من لایحضره الفقیه، ج۲، ص ۶۱۰؛ مفاتیح الجنان.

باشـد، در آخرت کـور و گمراه تر است. اسـحاق! منظـور در این آیه، نه چشم سـر است که نابینـا می شـود؛ چشم دل است که در سـینه ها است. چنان که خداوند در آیهٔ محکم کتابش، دربارهٔ ظالم فرمود که (روز قیامت) می گوید:

‘پروردگـارا! چرا مرا کور محشور کردی، بـا اینکه در دنیا بینا بودم؟’ خطاب شود: ‘چنان که آیات ما بر تو عرضه شـد و فراموش کردی [و چشم دل نگشودی]، همان سان امروز فراموش می شوی.’(۱)

کـدام آیه [و نشانـهٔ خـدایی] بزرگ تر از حجّت خـدا بر خلق و امین او در شـهرها و گواه وی بر بنـدگانش است؛ بعـد از پیـامبران، نیاکـان نخستینش، و اوصیا، پدران بازپسینش(سلام اللّه علیهم اجمعین و رحمه الله و برکاته)؟ [پس نشناختن امامِ وقت یعنی بزرگ ترین نشانهٔ حق، سبب کوری قیامت است.]

شما را به کدام گمراهی می کشند و شما هم همچون چارپایان، سربه زیر می روید؟! از حق روی گردانید؛ به باطل می گرایید؛ نعمت خدا را کفران می کنیـد. آیـا از آنهاییـد که به پـاره ای از کتـاب ایمـان آرنـد و پـاره ای را انکـار کننـد؟ و سـزای آنها که چنین کننـد، از شـما [مسلمانان] و غیر شما جز این نیست که در دنیا به ذلت افتد و در آخرت به عذاب طولانی جاوید گرفتار شوند و به خدا، این زبونی بزرگی است. خداوند که به منّت و رحمتش وظایفی را بر شما واجب کرده، نه از روی احتیاج به شما، بلکه از سر مهربانی و رحمت

۱- طه، ۱۲۶و ۱۲۵.

بوده؛ جز او خـدایی نیست تا ناپاک و پاک را از هم جـدا کند، اسـرار سـینه ها را بیازماید، آنچه در دل دارید پاک و خالص گرداند، تا به رحمتش سـبقت گیریـد و درجـات و منازلتان در بهشت ،بر حسب اعمال، تفاوت یابـد؛ حـج، عمره، نماز، زکات، روزه، و ولایت را واجب کرده و دری برای گشودن واجبـات به رویتـان بـاز کرده؛ کلیـدی برای یـافتن راهش به دسـتتان سپرده است [که همـان ولا-یت است]. اگر محمد و فرزندانِ جانشینش نبودند، چون چارپایان سرگردان بودید و هیچ واجبی را نمی شناختید! مگر می شود به شهری جز از دروازه راه یـافت؟ و آنگاه که با نصب اولیاء، بر شـما منت نهاد این آیه را فرسـتاد: 'امروز دینتان را کامل ساختم، و نعمتم را بر شـما تمام کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم.'(۱)

و برای اولیایش حقوقی به عهـدهٔ شـما نهاده و دسـتور داده آنها را بپردازیـد؛ تا هرچه داریـد، از زن، مال، خوراک و آشامیدنی، همه حلال شود. به پیغمبرش دسـتور داده: 'بگو از شـما مزدی نخواهم، به جز دوستی خویشـانم.'(۲) و بدانیـد که هرکه [از پرداخت این حق هـا] بخل ورزد، در حق خود بخل کرده؛ خدا بی نیاز است و شما نیازمند و جز او خدایی نیست.

بحث دربـارهٔ حقوق شـما و حقوقی که به گردن شـماست، به طول انجامیـد؛ اما اگر نه این بود که خـدا می خواهـد نعمتش را بر شـما تمام کند؛ نه

۱- مائده، ۳.

۲- شوری، ۲۳.

دست خطی از من می دیدید، نه حرفی می شنیدید؛ پس از آنکه امام سابق در گذشته و شما در غفلت از امر آخرتتان به سر می برید...

مبادا دربارهٔ خدا [و امر دین] تقصیر و کوتاهی کنید و از زیان کاران شوید. نابود و از رحمت خدا دور باد آن که از طاعت خدا روی گرداند و پند دوستان را نپذیرد.

خدا به شما دستور داده: از او و پیغمبرش، و اولوالامر اطاعت کنید! خدا بر ناتوانی و غفلت شما رحمت آرد و بر کارتان صبر و شکیبتان دهد. این انسان چقدر به پروردگارِ کریمش غَرّه است؟ اگر سنگ های سخت، برخی از آنچه را که در این نامه است فهم کند، از فرط پریشانی و وحشت و ترس از خدا و بازگشت به طاعت او، از هم بپاشد؛ هرچه خواهید بکنید! 'عن قریب، خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمالتان را می نگرند، سپس به دانای غیب و شهود بازمی گردید و به کارهایی که می کرده اید آگاهتان می کند.'(۱) و الحمد لِلّه رب العالمین و صلی اللّه علی محمد و آله اجمعین.»(۲)

۱- توبه، ۱۰۵.

۲- «...وَ أَيُّ آيَهٍ أَعْظَمُ مِنْ حُجَّهِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَمِينِهِ فِي بِلَادِهِ وَ شَهِيدِهِ عَلَى عِبَادِهِ مِنْ بَعْدِ مَنْ سَلَفَ مِنْ آبَائِهِ الْأَوَّلِينَ النَّبِيِّينَ وَ آبَائِهِ الْآخِرِينَ الْوَصِيِّينَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ السَّلَامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ وَ أَيْنَ تَذْهَبُونَ كَالْأَنْعَامِ عَلَى وُجُوهِكُمْ عَنِ الْحَقِّ تَصْدِفُونَ وَ بِالْبَاطِلِ تُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَهِ اللَّهِ تَكْفُرُونَ أَوْ تَكُونُونَ مِمَّنْ يُؤْمِنُ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ يَكْفُرُ بِبَعْضٍ- فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ وَ مِنْ غَيْرِكُمْ- إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاهِ الدُّنْيا وَ طُولُ عَذَابٍ فِي الْآخِرَهِ الْبَاقِيَهِ وَ ذَلِكَ وَ اللَّهِ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ إِنَّ اللَّهَ بِمَنِّهِ وَ رَحْمَتِهِ لَمَّا فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْفَرَائِضَ لَمْ يَفْرِضْ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ لِحَاجَهٍ مِنْهُ إِلَيْكُمْ بَلْ بِرَحْمَهٍ مِنْهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْكُمْ لِيَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ لِيَبْتَلِيَ ما فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ ما فِي قُلُوبِكُمْ لِتَسَابَقُوا إِلَى رَحْمَهِ اللَّهِ وَ لِتَتَفَاضَلَ مَنَازِلُكُمْ فِي جَنَّتِهِ فَفَرَضَ عَلَيْكُمُ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَهَ وَ إِقَامَ الصَّلَاهِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاهِ وَ الصَّوْمَ وَ الْوَلَايَهَ وَ جَعَلَ لَكُمْ بَاباً تَسْتَفْتِحُونَ بِهِ أَبْوَابَ الْفَرَائِضِ وَ مِفْتَاحاً إِلَى سَبِيلِهِ لَوْ لَا مُحَمَّدٌ ص وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ وُلْدِهِ لَكُنْتُمْ حَيَارَى كَالْبَهَائِمِ لَا تَعْرِفُونَ فَرْضاً مِنَ الْفَرَائِضِ وَ هَلْ تُدْخَلُ مَدِينَهٌ إِلَّا مِنْ بَابِهَا فَلَمَّا مَنَّ عَلَيْكُمْ بِإِقَامَهِ الْأَوْلِيَاءِ بَعْدَ نَبِيِّكُمْ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً فَفَرَضَ عَلَيْكُمْ لِأَوْلِيَائِهِ حُقُوقاً أَمَرَكُمْ بِأَدَائِهَا لِيَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ وَ مَآكِلِكُمْ وَ مَشَارِبِكُمْ قَالَ اللَّهُ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِي الْقُرْبى وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّما يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ»؛ تحف العقول عن آل الرسول(صلی الله علیه و آله و سلم)، ص۴۸۵.

۱۳.۷. امام عصر (عجل الله تعالی فرجه)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «عدل و داد، استقرار عدالت در جامعه، از بین بردن ظلم از سطح زمین، خصوصیت مهدی موعود است. اسلامی که در آن، تلاش برای عدالت و مبارزه با ظلم نباشد، چطور می تواند اسلام باشد و بشریت به سمت آن حرکت کند بشر به سمت آن چیزی حرکت می کند که مظهر آن، وجود مقدس مهدی(علیهالصلاه والسلام و عجل الله تعالی فرجهالشریف) باشد و او کسی است که در احادیث متواتر وارد شده که دنیا را از عدل و داد پر می کند و ظلم را ریشه کن می سازد.»(۱)

- در توقیع شریفی که از ناحیهٔ امام زمان(علیه السلام) رسیده است، می خوانیم:

«قَدْ آتَاكُمُ اللَّهُ يَا آلَ يَاسِينَ خِلَافَتَهُ وَ عَلَّمَ مَجَارِيَ أَمْرِهِ فِيمَا قَضَاهُ وَ دَبَّرَهُ وَ رَتَّبَهُ وَ أَرَادَهُ فِي مَلَكُوتِهِ فَكَشَفَ لَكُمُ الْغِطَاءَ وَ أَنْتُمْ خَزَنَتُهُ وَ شُهَدَاؤُهُ وَ عُلَمَاؤُهُ وَ أُمَنَاؤُهُ سَاسَةُ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانُ الْبِلَادِ وَ قُضَاةُ الْأَحْكَامِ»؛(۲) ای آل یاسین! به حقیقت خداوند جانشینیاش را به شما بخشیده است... و شما خزانه داران اویید و شاهدان و عالمان و امینان او

۱- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با جمع کثیری از پاسداران، در سالروز میلاد امام حسین(علیه السلام) و روز پاسدار، ۱۰اسفند۶۸..

۲- بحارالأنوار، ج۹۱، ص۳۶.

هستید؛ و سیاست بندگان او به دست شماست و استواری بلاد، به واسطهٔ شماست و شما قاضی به احکام خدایید.

روایاتی از این دست از یک سو، روایات گسترده ای که الگوی کامل مدیریت الهی را در دوران ظهور امام موعود(عج) به تصویر میکشد، از سوی دیگر در کنار روایاتی که مدیریت و راهبری جامعه در دوران غیبت را به علمای وارسته واگذار می کند، که در فصلهای آتی بهدقت مورد بررسی قرار خواهند گرفت، شاهدی است بر اهتمام آن امام غایب از نظر، به جهتدهی جامعهٔ اسلامی و راهبری آن در دوران غمآلود غیبت، حجم سیرهٔ قولی و عملی سیاسی آن امام از نظر غایب را به پرحجم ترین سیرهٔ سیاسی ائمهٔ هدی(علیهم السلام) مبدّل ساخته است.

امید که خداوند ما را شاهد انقضای زودهنگام این دوران قرار داده، چشمان ما را به جمال عالم آرای آن حضرت روشن فرماید.

- «علی رغم هزاران کتاب کوچک و بزرگ و قدیم و جدید درباره زندگی ائمه(علیهم السلام)، امروز همچنان غباری از ابهام و اجمال، بخش عظیمی از زندگی این بزرگواران را فرا گرفته و حیات سیاسی برجستهترین چهرههای خاندان نبوت که دو قرن و نیم از حسّاس ترین دوران های تاریخ اسلام را در برمی گیرد، با غرض ورزی یا بیاعتنایی یا کج فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان رو به رو شده است. این است که ما از یک تاریخچهٔ مدوّن و مضبوط درباره زندگی پرحادثه و پر ماجرای آن پیشوایان، تهیدست ایم...

مهمترین چیزی که در زنـدگی ائمه(علیهم السـلام)، به طور شایسـته موردِتوجه قرار نگرفته، عنصـر «مبارزهٔ حادّ سیاسـی» است. از آغاز نیمهٔ دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به طور آشکار با پیرایه های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه پادشاهی بدل گشت، ائمه اهل بیت(علیهم السلام)، مبارزه سیاسی خود را با شیوه ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدّت بخشیدند. این مبارزه بزرگ ترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی برپایهٔ امامت بود.

بی شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی، و رفع تحریف ها و کج فهمی های از معارف اسـلامی و احکام دینی، نیز هـدف مهمی برای جهـاد اهل بیت به حساب می آمـد؛ اما طبق قرائن حتمی، جهاد اهل بیت به این هـدف ها محـدود نمی شـد و بزرگترین هدف آن، چیزی جز تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه اسلامی نبود.

بیشترین دشواری های زندگی مرارت بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان، به خاطر داشـتن این هدف بود و ائمه(علیهم السلام)، از دوران امام سجاد(علیه السلام) و بعد از حادثه عاشورا به زمینه سازی دراز مدت برای این مقصود پرداختند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «تمام این نزاعی که شما در طول دوران زندگی ائمه(علیهم السلام) بین آنها و دستگاه های

۱- (پیام رهبر معظم انقلاب مدظله العالی، به کنگره جهانی حضرت رضا(علیه السلام))،۱۳۶۳، غریب پیروز، ص۶و۷.

ظلم و جور مشاهده می کنید بر سر همین قضیه است. آنهایی که با ائمهٔ ما مخالفت می کردند، آنها را مسموم می کردند، مقتول می کردند، زندان می انداختند، محاصره می کردند، دعوایشان بر سر داعیهٔ حکومت ائمه(علیهم السلام) بود. اگر ائمه داعیهٔ حکومت نداشتند، ولو علوم اولین و آخرین را هم به خودشان نسبت می دادند، اگر بحث قدرت سیاسی نبود، داعیهٔ قدرت سیاسی نبود، هیچ گونه تعرضی نسبت به آنها انجام نمی گرفت؛ لااقل به این شدت انجام نمی گرفت؛ اصلاً مسئله این است! لذا شما می بینید در بین دعوت ها و تبلیغات ائمه(علیهم السلام)، روی کلمهٔ امامت و مسئلهٔ امامت حساسیتِ بسیار بالایی است؛ یعنی وقتی که امام صادق(علیه السلام) هم می خواهد ادعای حاکمیت اسلامی و قدرت سیاسی بکند، می گوید: 'إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) كَانَ الْإِمَامَ'؛ در اجتماع مردم در عرفات، می ایستد در میان مردم می گوید 'إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) كَانَ الْإِمَامَ'؛ امام جامعه، پیشوای جامعه، رهبر جامعه، حاکم بر جامعه رسول خدا بود؛ 'ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ هَهْ فَيُنَادِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لِمَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ.'(1) تا می رسد به خودش؛ یعنی تمام بحث ائمه با مخالفینشان و بحث اصحاب ائمه در مبارزاتشان همین مسئلهٔ حکومت و حاکمیت و ولایت مطلقه و عامه بر مسلمین و قدرت سیاسی بود، بر سر مقامات معنوی آنها با ائمه(علیهم السلام) دعوایی نداشتند.

۱- الکافی، ج ۴، ص۴۶۶.

خیلی از اوقات اتفاق می افتاد که کسانی در جامعه، در جامعۀ زمان خلفا، اهل زهد بودند و اهل علم بودند و معروف به تفسیر و به علم و به این چیزها. خلفا هم با آنها نه فقط معارضه ای نمی کردند، بلکه حتی مخلص آنها بودند؛ اظهار ارادت نسبت به آنها می کردند؛ پیش آنها می رفتند؛ از آنها نصیحت می خواستند. چرا؟ چون آنها در مقابل خلفا داعیۀ سیاسی نداشتند؛ امثال حسن بصری و ابن شبرمه یا عمربن عبید، این بزرگان از علمایی که مورد توجه و قبول خلفا بودند، اینها کسانی بودند که ادعای علم و ادعای زهد و ادعای معنویت و ادعای تفسیر و ادعای علوم پیغمبر و همۀ این ادعاها را داشتند، اما نسبت به آنها هیچ گونه از طرف خلفا تعرضی نبود. چرا؟ چون داعیه قدرت سیاسی وجود نداشت.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «مسئلۀ اصلی و اختلاف اصلی بین سردمداران قدرت، یعنی بنی عباس و بنی امیه، و میان اهل بیت رسول خدا، مسئلۀ امامت بود و مبارزه و درگیری و معارضه و سرکوب، ناشی از فکر ائمه(علیهم السلام) در باب امامت مسلمین بود. در دوران اخیر و به خصوص در دو قرن گذشته هم در دنیای اسلام مایۀ اصلی نزاع میان مسلمین و قدرت های استعمارگر، مسئلۀ حکومت اسلامی است.»(۲)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۲بهمن۶۶.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۱۶بهمن۶۶.

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله) «آنچه که از روایات مربوط به زنـدگی ائمه(علیهم السـلام) به دست می آید و شواهد زیادی بر آن وجود دارد، این است که ائمه(علیهم السـلام) جداً می خواستند نظام اسلامی به وجود آورند. این کار، آن طور که تصور می شود، با علم و معرفت امام منافات ندارد. آنها واقعاً می خواسـتند نظام الهی برقرار کنند. اگر برقرار می کردند، تقدیر الهی همان بود. تقدیر الهی و اندازه گیری ها در علم پروردگار، با شـرایط گوناگون اختلاف پیـدا می کنـد که حالا این موضوع را بحث نمی کنیم. اجمالاً، در اینکه حرکت آنها برای این مقصود بوده است، شـکی نیست. مـا امروز، به برکت آن نهضت و حفـظ فرهنـگ و روحیـهٔ آن نهضت، در جامعـهٔ خودمـان این نظـام را به وجود آورده ایم.»(۱)

- اسـتدلال به سـیرهٔ ائمـهٔ هـدی(علیهم السـلام) در تبیین سیاسـی بودن دین در بیانات بسـیاری از علمای اعلام قابل دستیابی است؛ به عنوان نمونه، حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، در این خصوص می نویسند:

«سـیرهٔ ائمهٔ اهل بیت(علیهم السـلام) نشان می دهد که آنان، دین را جدای از سـیاست نمی دانستند و به تعبیری که در بعضی از زیارت نامه ها وارد شده: ساسه العباد؛(۲) سیاست مداران بندگان خدایند و به بیان امام حسن مجتبی(علیه السلام) تشکیل حکومت

۱- سـخنرانی رهبر معظم انقلاب(مـدظله العـالی) در دیـدار بـا اعضـای جامعـهٔ روحـانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمهٔ جماعت و جامعهٔ وعاظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانهٔ ماه محرم، ۱۱مرداد۶۸.

۲- زیارت جامعهٔ کبیره.

اسلامی یک مسئولیت الهی است که بر دوش آنها افکنده شده است؛ «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی نَدَبَنَا لِسِیَاسَهِ الْأُمَّه».(۱). قیام امام حسین(علیه السلام) در برابر یزید و تصریح به این معنا که هدف قیامش اصلاح امر امّت و امربه معروف و نهی ازمنکر و عدم سکوت در برابر سلطان جائر است و بیعت گرفتن مسلم بن عقیل در کوفه برای آن حضرت، پس از اعلام آمادگی شیعیان برای تشکیل حکومت اسلامی، دلیل روشنی است بر اینکه قیام او برای تشکیل حکومت عدل اسلامی بوده است.(۲)

...در حدیثی که عبداللّه بن عمر از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند، آمده است: «لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیَا إِلَّا یَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِکَ الْیَوْمَ حَتَّی یَبْعَثَ رَجُلًا مِنِّی یُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِی وَ اسْمُ أَبِیهِ اسْمَ أَبِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً»؛(۳) اگر از عمر این دنیا، بیش از یک روز نماند خدا آن را آن قدر طولانی می سازد تا مردی از خاندان مرا مبعوث بدارد. او همنام من و پدرش همنام پدرم می باشد، او زمین را پر از عدل و داد می کند همان گونه که از ظلم و جور پر گشته است».(۴)

- علامهٔ شهید مطهری(رحمت الله علیه) نیز بخش گسترده ای از سیرهٔ سیاسی اهل بیت(علیهم السلام) را در بیانات و کتب خود آورده است؛ جملات زیر را میتوان خوشهای از این خرمن ارزشمند دانست:

۱- خداوند ما [اهل بیت(علیهم السلام)] را برای اداره و سیاست مردم پرورش داد؛ مستدرک الوسائل، ج۷، ص۵۲۸.

۲- مستدرک الوسائل، ج۷، ص ۵۳۱.

۳- بحارالأنوار، ج۵۱، ص۷۴.

۴- آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، دائره المعارف فقه مقارن، ص۵۳۲.

«تاریخ ائمـهٔ اطهار عموماً حکایت می کند که همیشه درحال مبارزه بوده اند. اگر می گویند مبارزه درحال تقیّه، ... تقیّه معنایش این است: در یـک شـکل مخفیانه ای، در یک حالت اسـتتاری از خود دفاع کردن و به عبارت دیگر، سپر به کاربردن، هرچه بیشتر زدن و هرچه کمتر خوردن؛ نه دست از مبارزه برداشـتن؛ حاشاوکَلّا! روی این حساب است که ما می بینیم همـهٔ ائمـهٔ اطهار(علیهم السـلام) این افتخار را، آری این افتخار را، دارند که در زمان خودشان با هیچ خلیفهٔ جُوری سازش نکردند و همیشه درحال مبارزه بودند.

شمـا امروز بعـد از هزاروسـیصد سـال... می بینیـد خلفـایی نظیر عبـدالملک مروان (از قبـل از عبـدالملک مروان تا عبـدالملک مروان، اولاد عبـدالملک، پسـر عموهای عبـدالملک، بنی العباس، منصور دوانیقی، ابوالعباس سـفّاح، هارون الرشـید، مأمون و متوکّل) از بدنام ترین افراد تاریخند. در میان ما شـیعه ها که قضیه بسیار روشن است؛ حتی در میان اهل تسنن، اینها لجن مال شده اند. چه کسی اینها را لجن مال کرده است؟ اگر مقـاومت ائمـهٔ اطهـار(علیهم السـلام) در مقابـل اینها نبود، و اگر نبود که آنها فسق ها و انحراف های آنان را برملا می کردنـد و غاصب بودن و نالایق بودن آنها را به مردم گوشزد می نمودند، آری اگر این موضوع نبود، امروز ما هارون و مخصوصاً مأمون را در ردیف قِدّیسـین می شـمردیم. اگر ائمه(علیهم السـلام)، بـاطن مـأمون را آشـکار نمی کردنـد و وی را معرفی کامل نمی نمودنـد، مسـلّم او یکی از قهرمانان بزرگ علم و

دین در دنیا تلقی می شد.»(۱)

- این گفتار را با جمعبنـدی محکم و در عین حال مختصرِ رهبر معظم انقلاب(مـدظله العالی) از سیرهٔ سیاسی ائمهٔ هدی(علیهم السـلام) به پایان میبریم؛ آنجا که فرمودند:

رهبرمعظم انقلاب(مدظله) «من از مجموعهٔ روایات و زندگی ائمه(علیهم السـلام) این طور استنباط کرده ام که این بزرگواران، از روز صلح امام مجتبی(علیه الصلاهوالسـلام) تا اواخر، دایماً درصدد بوده اند که این نهضت را مجدداً به شـکل حکومت علوی و اسلامی در بیاورند و سر پا کنند... ائمه(علیهم السـلام) می خواسـتند که نهضت، مجدداً به حکومت و جریان اصیل اسلامی تبدیل بشود و آن جریان اسلامی که از آغشـته شـدن و آمیخته شـدن و آلوده شـدن به آلودگی هـای هواهـای نفسـانی دور است، روی کـار بیایـد؛ ولی این کـار، کار مشـکلی است.»(۲)

۱- استاد شهید مطهری(رحمت الله علیه)، مجموعه آثار، ج ۱۸، ص۹۷.

۲- سـخنرانی رهـبر معظـم انقلاـب(مـدظله العـالی) در دیـدار بـا اقشـار مختلـف مردم در روز میلاـد امـام حسـن مجتـبی(علیـه السـلام)، ۲۲فروردین ۶۹.

۸. ماهیت حکومتی قوانین اسلامی

اشاره

امام خمینی(رضوان الله علیه) «دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می رساند که برای تکوین یک دولت و برای ادارهٔ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریع گشتهاست:

اولًا؛ احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است: از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل، از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی. برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است و بچه چگونه باید تربیت شود و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد.

برای همهٔ این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند، انسان کامل و فاضل، انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می ورزد تا همهٔ شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت درآید. قرآن مجید و

سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در کافی فصلی است به عنوان تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است و کتاب، یعنی قرآن، «تِبیانُ کُلِّ شَیْ ءٍ» است. روشنگر همه چیز و همهٔ امور است. [طبق روایات]، امام سوگند یاد می کند که تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست و در این شکی نیست.

ثانیاً، با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.

حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه عادلانه زندگی کنند و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت، همیشگی و از سنت های خداوند متعال و تغییرناپذیر است. بنابراین، امروز و همیشه وجود «ولیّ امر»، یعنی حاکمی که قیّم و برپا نگهدارندهٔ نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد؛ وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستمگری ها و تعدی به حقوق دیگران باشد؛ امین و امانتدار و پاسدار خلق خدا باشد؛ هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد و از بدعت هایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می گذارند جلوگیری کند. مگر خلافت امیرالمؤمنین(علیه السلام) به خاطر همین معانی نبود؟

آن علل و ضرورت هایی که آن حضرت را امام

کرده است، الآن هم هست؛ با این تفاوت که شخص معینی نیست؛ بلکه موضوع را عنوانی قرار داده اند تا همیشه محفوظ باشد.

پس، اگر احکام اسلام باید باقی بماند و از تجاوز هیئت های حاکمهٔ ستمگر به حقوق مردم ضعیف جلوگیری شود و اقلیت های حاکمه نتوانند برای تأمین لذت و نفع مادی خویش، مردم را غارت و فاسد کنند، اگر باید نظم اسلام برقرار شود و همه افراد بر طریقهٔ عادلانهٔ اسلام رفتار کنند و از آن تخطی ننمایند، اگر باید جلوی بدعت گذاری و تصویب قوانین ضدّ اسلامی توسط مجلس های قلابی گرفته شود، اگر باید نفوذ بیگانگان در کشورهای اسلامی از بین برود، حکومت لازم است. این کارها بدون حکومت و تشکیلات دولت انجام نمی شود. البته حکومت صالح لازم است: حاکمی که قیّم امین صالح باشد؛ وگرنه حکومت کنندگان موجود به درد نمی خورند؛ چون جابر و فاسدند و صلاحیت ندارند.

همچنان که جمع عدّه و عُده برای تحریف یا تشکیک در اصل ولایت فقیه، که پایهٔ اصلی این بنای شامخ و به معنای حاکمیت دین و تقوا بر زندگی اجتماعی یک ملت است، از همین انگیزهٔ شیطانی و سلطه جویانه منشأ می گیرد. در دنیایی که حکومت ها مظهر استکبار و زورگویی و بی عدالتی و مادی گرایی و بی تقوایی اند، نظام اسلامی مفتخر است که شعار حاکمیت تقوا و معنویت می دهد و حکومت را نه سلطهٔ خودسرانه یا ریاست مبتنی بر نیرنگ و ظاهرسازی، که ولایت

و محبت و پیونـد قلبی و ایمانی می داند و به جای همهٔ معیارهای رایج از قبیل زور و پول و تبلیغ دروغ، فقاهت و عدالت را معیار حاکم می شناسد.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش به سـر می بردند و امریکا سـرزمین سرخپوسـتان نیمه وحشـی بود، دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم اسـتبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قـانون در آنهـا نبود؛ خـدای تبـارک و تعالی به وسـیله رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) قوانینی فرسـتاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می آیـد. برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می رود، قانون وضع کرده است.

همـان طور که برای وظـایف عبـادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه ورسم دارد. حقوق اسـلام یک حقوق مترقی و متکامـل و جامع است. کتاب های قطوری که از دیرزمان در زمینه های مختلف حقوقی تـدوین شـده، از احکام قضا و معاملات و حـدود و قصـاص گرفته تا روابط بین ملت ها و مقررات صـلح و جنگ و حقوق بین الملل عمومی و خصوصـی، شـمه ای از احکام و نظامات اسـلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی

۱- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) به مناسبت اولین اجلاس دورهٔ سوم مجلس خبرگان، ۳اسفند۷۷.

درباره آن نداده باشد.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «اگر شما بتوانید مفهوم مذهب را در فرهنگ اسلامی ما درک و دریافت کنید، به روشنی خواهید دید که هیچ گونه تناقضی بین رهبری مذهبی و سیاسی نیست، بلکه همچنان که مبارزه سیاسی بخشی از وظایف و واجبات دینی و مذهبی است، رهبری و هدایت کردن مبارزات سیاسی گوشه ای از وظایف و مسئولیت های یک رهبر دینی است. کافی است شما به زندگی پیامبر بزرگ اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) و نیز زندگی امام علی(علیه السلام) نگاه کنید که هم یک رهبر مذهبی ماست و هم یک رهبر سیاسی و این مسئله در فرهنگ شیعه از مسائل بسیار روشن است و هر مسلمان شیعی وظیفهٔ یک رهبر مذهبی و دینی می داند که در سرنوشت سیاسی و اجتماعی جامعه مستقیماً دخالت کند و هدایت و نقش تعیین کنندهٔ خود را انجام دهد. مفهوم مذهب و رهبر مذهبی در فرهنگ اسلامی بسیار تفاوت دارد از مفهوم آن در فرهنگ شما که مذهب صرفاً یک رابطهٔ شخصی و معنوی است بین انسان و خدا. ازاین رو مذهب اسلام از هنگام ظهورش متعرض نظام های حاکم در جامعه بوده است و خود دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است که برای تمامی ابعاد و شئون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاصی وضع دارد و جز آن را برای سعادت جامعه نمی پذیرد. مذهب اسلام همزمان با اینکه

۱- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص۱۲.

به انسان می گوید که خدا را عبادت کن و چگونه عبادت کن، به او می گوید چگونه زندگی کن و روابط خود را با سایر انسان ها باید چگونه تنظیم کنی و حتی جامعه اسلامی با سایر جوامع باید چگونه روابطی را برقرار نماید. هیچ حرکتی و عملی از فرد یا جامعه نیست؛ مگر اینکه مذهب اسلام برای آن حکمی مقرر داشته است؛ بنابراین طبیعی است که مفهوم رهبر دینی و مذهبی بودن، رهبری علمای مذهبی است در همهٔ شئون جامعه؛ چون اسلام هدایت جامعه را در همهٔ شئون و ابعاد آن به عهده گرفته است... . امام علی(علیه السلام) می گوید: خداوند از دانشمندان پیمان گرفته است که بر سیری ستمگر و گرسنگی مظلوم سکوت نکنند... و نیز اگر بدعت ها در دین ظاهر شود، بر علماست که دانش خود را آشکار کنند و نگذارند فریب ها و نیرنگ ها و دروغ بدعت گذاران در دین و در مردم اثر کند و باعث انحراف شود.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه) «اسلام برنامه زندگی دارد؛ اسلام برنامه حکومت دارد؛ اسلام قریب پانصد سال، تقریباً یا بیشتر، حکومت کرده است؛ سلطنت کرده است؛ با اینکه احکام اسلام در آن وقت باز آن طور اجرا نشده است که باید اجرا بشود؛ لکن همان نیمه اجراشده اش ممالک بزرگی را، وسیعی را، اداره کرده است با عزت و شوکت از همه جهات، از همه کیفیات.»(۲)

۱- صحیفهٔ نور، ج۴، ص۱۶۷و۱۶۸.

۲- صحیفهٔ امام، ج ۲، ص۳۱.

۱.۸. احکام مالی

امام خمینی(رضوان الله علیه) «مالیات هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه ای که ریخته، نشان می دهد تنها برای سدّ رَمَق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است:

مثلاً خمس، یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت المال می ریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می دهد. طبق مذهب ما، از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منابع زیرزمینی و روی زمینی، و به طورکلی از کلیه منافع و عواید، به طرز عادلانه ای [خمس] گرفته می شود؛ به طوری که از سبزی فروش درب این مسجد تا کسی که به کشتی رانی اشتغال دارد یا معدن استخراج می کند، همه را شامل می شود. این اشخاص باید خمس اضافه بردرآمد را پس از صرف مخارج متعارف خود به حاکم اسلام بپردازند تا به بیت المال وارد شود. بدیهی است درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. هرگاه خمسِ درآمد کشورهای اسلام، یا تمام دنیا را، اگر تحت نظام اسلام درآید، حساب کنیم، معلوم می شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست؛ بلکه قضیه مهم تر از اینهاست. منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است. اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند، باید با همین مالیات هایی که داریم، یعنی خمس و زکات که البته مالیات اخیر زیاد

نیست، جزیه و خراجات (یا مالیات بر اراضی ملی کشاورزی) اداره شود.

...ازطرفی، جزیه که بر اهل ذمّه مقرر شـده و خراج که از اراضـی کشاورزی وسـیعی گرفته می شود، درآمـد فوق العاده ای را به وجود می آورد. مقررشـدن چنین مالیات هایی دلالت دارد بر اینکه حاکمی و حکومتی لازم است. وظیفهٔ حاکم و والی است که بر اهلِ ذمه برحسـب اسـتطاعت مالی و درآمـدشان مالیات سـرانه ببنـدد یا از مزارع و مواشـی آنها مالیات متناسب بگیرد؛ همچنین، خراج یعنی مالیات بر اراضـی وسـیعی را که مال اللّٰه و در تصـرف دولت اسـلامی است، جمع آوری کنـد. این کار مسـتلزم تشـکیلات منظم و حساب و کتاب و تـدبیر و مصلحت اندیشی است و با هرج و مرج انجام شدنی نیست. این به عهده متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیات هایی را به اندازه و به تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده؛ سپس جمع آوری کنند و به مصرف مصالح مسلمین برسانند.

ملاحظه می کنیـد که احکام مالی اسـلام بر لزوم تشـکیل حکومت دلالت دارد و اجرای آن جز ازطریق اسـتقرار تشـکیلات اسـلامی میسّـِر نیست.»(۱)

۲.۸. احکام دفاع ملی

امام خمینی(رضوان الله علیه) «ازطرف دیگر، احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی

۱- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص۲۷تا۲۹.

و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم:]وَ أَعِدّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْل[که امر به تهیه و تدارک هرچه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است و امر بهآماده باش و مراقبت همیشگی در دورهٔ صلح و آرامش... آیهٔ]وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...[(۱) دستور می دهد که تاحدّامکان نیرومند و آماده باشید تا دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند. ما متحد و نیرومند و آماده نبودیم که دستخوش تجاوزات بیگانه شده و می شویم و ظلم می بینیم.»(۲)

۳.۸. احکام حقوقی و جزایی اسلام

امام خمینی(رضوان الله علیه) «بسیاری از احکام، از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود یا حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود، بدون برقراری یک تشکیلات حکومتی تحقق نمی یابد. همهٔ این قوانین مربوط به سازمان دولت است و جز قدرت حکومتی از عهده انجام این امور مهم برنمی آید.»(۳)

- در آیاتی از قرآن کریم، مسئلهٔ 'قصاص' مطرح شده و اجرای آن، وسیلهٔ 'حفظ نظام اجتماعی' و مایهٔ 'حیات' تلقی گردیده است:

]يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي

۱- انفال، ۶۰: هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [دشمنان]، آماده سازید!

۲- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص۲۹.

۳- امام خمینی(رحمت الله علیه)، ولایت فقیه، ص ۳۰.

الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخیهِ شَیْ ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَهٌ فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلیمٌ *وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاهٌ یا أُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُون[؛(۱) ای اهل ایمان! حکم قصاص کشتگان برای شما چنین مقرّر شده که مرد آزاد در برابر مرد آزاد، و بنده در برابر بنده، و زن در برابر زن قصاص شود. پس هر کسی از برادرش مورد عفو قرار گیرد، پیروی از خوبی است و باید با رعایت احسان، خون بها را به او بپردازد. این حکم، تخفیف و رحمتی از پروردگار شما است. پس هرکسی بعد از آن، از اندازه بگذرد، وی را عذابی دردناک است و ای خردمندان! شما را در قصاص، زندگانی است؛ باشد که به تقوا گرایید.

در این آیه، اصل قانون قصاص، تبیین شده؛ ولی نسبت به مسئول اجرای آن سخنی به میان نیامده است؛ ولی در آیهٔ دیگر، ولیّ مقتول، صاحب این حق دانسته شده است:]وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً[؛(۲) و هرکس مظلوم کشته شود، به سرپرست او قدرتی داده ایم.

در آیات دیگری، به همهٔ کسانی که به حقوقشان موردِتعدّی قرار می گیرد، اجازهٔ «مقابله به مثل» داده شده است:]فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُم[؛(۳)

۱- بقره،۲۹: ۱۷۸و ۱۷۹.

۲- اسراء، ۳۳.

۳- بقره، آیه۱۹۴.

پس هرکس بر شما تعدّی کرد، همان گونه که بر شما تعدّی کرده، بر او تعدّی کنید.]وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِه[؛(۱) و اگر عقوبت کردید، همان گونه که موردِعقوبت قرار گرفته اید، به عقوبت رسانید.

همان گونه که در این آیات، از دخالت دولت اسلامی و حاکم شرع در اجرای قانون قصاص، ذکری نرفته است، در نصوص روایی نیز چنین مطلبی به چشم نمی خورد؟(۲)

ولی درعین حال، عده ای از فقها، مانند شیخ مفید(رحمت الله علیه)، شیخ طوسی(رحمت الله علیه) و علامه حلّی(رحمت الله علیه)، نظارت حاکم اسلامی را لازم شمرده اند؛(۳) البته چنین نظارتی درجهت حفظ نظم جامعه و جلوگیری از اختلال نظام و بروز آشفتگی و هرج ومرج می تواند مفید باشد؛(۴) به خصوص در «قصاص عضو» که عدم چنین نظارتی، ممکن است به عدم رعایت ضوابط و مقرّرات اجرایی قانون منجر شده و مشکلاتی را برای شخص جانی به وجود آورد؛ مثل اینکه جراحت به عضو دیگری سرایت نماید و او را در معرض خطر قرار دهد.(۵)

در استیفای حقوق مالی نیز علاوه بر عمومات قرآنی فوق، نصوصی وجود دارد که اجازهٔ حق را به صاحبِ حق می دهد (تقاص).(۶) البته در مواردی

۱- نحل، ۱۲۶.

۲- محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج۴۲، ص۲۸۷.

۳- محمدجواد حسینی، مفتاح الکرامه، ج۱۰، ص۸۷.

۴- محمدیزدی، فقه القرآن، ج۱، ص۳۲۱.

۵- محمدحسن نجفی، فقه القرآن، ج۱، ص۳۲۱.

۶- محمدحسن نجفی، فقه القرآن، ج۴۰،ص۳۸۹.

که اقدام مستقیم طلب کار برای وصول حق خود، به بروز فتنه می انجامد و برخی موارد دیگر، مراجعه به حاکم اسلامی لازم است.(۱)

- به طورکلی، بـا تأمل در احکام اسـلامی آشـکار می گردد که نه احکام اسـلامی اختصاص به تکالیف عبادی و وظایف اخلاقی دارد و نه بدون داشـتن دولتی ملتزم به شـریعت، اجرا و تحقق این قوانین امکان پذیر است. ازاین رو، اعتقاد و التزام به این قوانین، با تسلیم در برابر هر دولت، ناسازگار است و کسـی که به این شـریعت ایمان می آورد، قهراً شـکل خاصـی از جامعه و الگوی خاصـی از حکومت را پـذیرا می شود.(۲)

۴.۸. سنخشناسی قوانین و احکام اسلامی

اشاره

- بجاست در این بخش از بحث، متن قوانین اسـلامی را از نظر بگـذارنیم و با توجه و تأمل در ماهیت مقررات اسـلامی و پیونـدهایی که در آن نهاده شده است... ویژگی هر گروه و پیوند آن را با دولت (یا حکومت) اسلامی بررسی کنیم:(۳)

گروه اول

احکام و قوانینی که:

الف. مربوط به «زندگی اجتماعی» است و هر یک از شهروندان در زندگی فردی و شخصی خود،

۱- امام خمینی(رحمت الله علیه)، تحریرالوسیله، ج۲، ص۴۳۶.

۲- محمد سروش، دین و دولت در اندیشهٔ اسلامی، ص۱۷۴تا۱۵۸.

۳- محمد سروش، دین و دولت در اندیشهٔ اسلامی، ص۱۷۴تا۱۵۸ نقل شده است.

نمی توانند آن را عملی سازند.

ب. همهٔ افراد نمی توانند در اجرای آن، دخالت کنند و «متولّی» می طلبند.

ج. اجرای آن به «قدرت» نیازمند است و بدون چنین پشتوانه ای، زمینهٔ تحقّق آن پیدا نمی شود.

چنین قوانینی، تنها با تأسیس دولت اسلامی به اجرا درمی آید و تا این دولت، ادارهٔ امور کشور را در دست نداشته باشد، به اجرای مطلوب آن نمیتوان امیدوار بود؛ مثلاًـ احکامی که در زمینهٔ مسائل جزایی و کیفری در قوانین اسلام به چشم می خورد و در مباحث قضا، حدود، دیات و قصاص، به تفصیل، جزئیات آن توضیح داده شده، از این ویژگی ها برخوردار است.

]وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُما جَزاءً بِما کَسَبا نَکالاً[؛(۱) دست مرد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید! این عقوبتی است که خداوند بر آنها مقرّر داشته است.

آیا معقول است که قانونگذاری، اجرای این حکم را برعهدهٔ خود سارقین بگذارد و از آنان بخواهد که دست خویش را قطع کنند؟! آیا معقول است که قانون گذار، اجرای این حکم را برعهدهٔ عموم مردم قرار دهد تا هر کس بتواند به عنوان اجرای حدّ، دست دیگری را قطع کند و او را به کیفر برساند؟! آیا بدون داشتن قدرت اجرایی و تشکیلات قضایی، عملی کردن این کیفر، میسور و ممکن است؟ آیا اگر تشکیلات قضایی براساس موازین غیراسلامی اداره شود و قدرت اجرایی

۱- مائده، ۳۸.

حکومت، در دست غیر معتقدان به چنین احکامی باشد، انتظار پیاده شدن این احکام اسلامی را می توان داشت و بدان امید بست؟!

با منتفی بودن هر یک از این احتمال های چهارگانه، بایـد پـذیرفت که اجرای قوانین اسـلامی، «دولتی اسـلامی» می طلبد؛ دولتی که برنامهٔ خویش را از قوانین اسـلامی اخذ کند و تحقّق بخشیدن به مکتب را در شئون گوناگون زندگی اجتماعی، آرمان خود قرار دهد. پس چنین دسـتوراتی، علاوه بر این که بیانگر قانون الهی دربارهٔ کیفر سرقت است، نمایانگر وظیفهٔ امرا و حکام نیز می باشد و اجرای قانون را برعهدهٔ آنان میگذارد.(۱)

از همین بـاب است، حکم دیگر قرآن که می فرمایـد:]الزَّانِیَهُ وَ الزَّانی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ[؛(۲) زن و مرد زناکـار را صـد تازیانه بزنید.

برای اجرای این حکم نیز هر چند همهٔ مسـلمانان، مورد خطاب قرار گرفته اند؛ ولی انجام این وظیفه برعهدهٔ کسـی است که مسـئولیت ادارهٔ جامعه و امور اجتماعی را بر دوش دارد و آحاد رعیت، به طور مسـتقیم، اجازهٔ دخالت در چنین امر خطیری را ندارند.(۳) همچنین در قرآن دربارهٔ

۱- احمد مصطفی المراغی، تفسیر المراغی، ج۲، ص۱۱۳.

۲- نور، ۲.

۳- محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج۱۵، ص۷۹، فضل طبرسی، مجمع البیان، ج۴، ص۱۹۷، نک: محمدحسن نجفی، ج۲۱، ص۳۸۶: شیخ طوسـی می گویـد: «والخطاب بهـذه لآیه وان کان متوجها الی الجماعه فالمراد به الائمه بلاخلاف؛ لاخلاف انه لیس لاحـد اقامه الحدود الا الامام او من یولیّه الامام؛ و من خالف فیه لایعتد بخلافه» (تبیان، ج۷، ص۴۰۶).

مجازات «محارب» و «مفسد فی ٍوَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِالارض» آمده است:

]إِنَّمـا جَزاءُ الَّذینَ یُحـارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْـعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَـلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْـدیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الـدُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذابٌ عَظیمٌ[؛(۱)ٌهلحمـد لِلَّهً مِنْهُ عَلَی الل همانا کیفر آنان که با خدا و رسول، به جنگ برخیزند و برای فساد در زمین بکوشند، جز این نیست که آنها را به قتل رسانند ا را به قتل رسانند یا به دار کشند یا دست البته چنین نظارتی در خـالت خودسـرانه نهی ا دست و پایشـان را بهٔ عکس ببرنـد و یـا تبعیـدشان کننـد، که این خواری شـان در دنیـا است، و در آخرت به عذابی بزرگ، معذّب خواهند بود.

گروه دوم:

- احکام و مقررّاتی که:

الف. در زمینهٔ روابط اجتماعی مسلمانان است.

ب. همهٔ مسلمانان در اجرای آن، وظیفه دارند.

ج. دخالت خودسرانهٔ اشخاص، به آشفتگی اوضاع و اختلال در نظام منجر می شود.

د. در اجرای قانون، به نظارت و کنترل دولت نیاز است.

امربه معروف و نهی ازمنکر در برخی از مراحـل خـود، این گونه است؛ چرا که در مراحـل ابتـدایی آن، ماننـد تـذکّر، راهنمـایی و امرونهی زبانی، هر مسـلمانی می تواند مستقیماً انجام وظیفه نماید و نیازی به دخالت دولت نیست؛ ولی در مراحل بالاتر که برای جلوگیری از منکر، نیاز به دخالت عملی است و ممکن است به درگیری و زدوخورد بیانجامد، همچنین در مواردی که برای

۱- مائده،۳۳.

جلوگیری از منکر، به تنبیه بـدنی نیاز است، ورود و مداخلـهٔ همـهٔ مردم، آن هم به شـکل خودسـرانه، هرج و مرج و فساد را به دنبال خواهد داشت و چه بسـا افراد فرصت طلب و فتنه جو، امربه معروف و نهی ازمنکر را بهانه ای برای تصـفیه حساب های شخصـی قرار داده و با این عنوان، به ضـرب و جرح یا قتل دیگران اقـدام نماینـد.(۱) ازاین رو، مصـلحت جـامعه اقتضـا می کنـد که در چنین مراحلی، فقـط با اجازه و نظارت یک مقام مسئول اقدام شود، تا بدین وسیله، از سوء استفاده و عواقب اختلال نظم جلوگیری شود. ازاین رو، بر اساس نظر مشهور در فقه امامیه، اذن امام یا نمایندهٔ او دراین گونه موارد لازم است.(۲)

شیـخ طوسـی دراین باره می گوید: «گاه امربه معروف، با دست انجام می گیرد؛ مثل اینکه با تأدیب یا جلوگیری از کار ناشایسـته یا ضـرب وجرح، دیگری به معروف واداشـته می شود؛ ولی ضـرب، تنها با اجازهٔ سـلطان وقت که برای ریاست و زمامـداری نصب شده است، واجب می گردد؛ در نهی از منکر نیز مسئله چنین است.(۳)

به علاـوه، اجرای امربه معروف و نهی ازمنکر، در موارد فراوانی، نیـاز به قـدرت دارد، و درصورتی که حمایت دولت و پشتیبانی حاکمیت نباشد، برخورد با اعمال سوء، به خصوص اگر از صاحبان زروزور سر زند، عملاً تعطیل می شود؛ همان طور

۱- محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج۲۱، ص۳۸۳.

۲- محقق اردبیلی، مجمع الفائده و البرهان، ج۷، ص۵۳۴.

۳- شیخ طوسی، النهایه، ص۳۰۰.

که امکان عملی شدنِ باارزش ترین معروف ها نیز فراهم نمی شود. ازاین رو، قرآن کریم از مسلمانان می خواهد که وقتی در زمین اقتدار پیدا کرده و حکومت تشکیل دادند، به امربه معروف و نهی ازمنکر بپردازند:]الَّذینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ[.(۱)

از این آیه فهمیده می شود که با تشکیل دولت اسلامی، زمینهٔ اجرای کامل این فریضهٔ الهی فراهم می گردد، معروف ها در جامعه گسترش یافته و منکرها از میان مردم رخت برمی بندد.

به تعبیر امام باقر(علیه السلام): با این فریضهٔ بزرگ، احکام دیگر پابرجا می شوند، راه ها امن می گردد، کسب و تجارت در مسیر حلال و مشروع قرار می گیرد، حقوق ازدست رفته به صاحبانشان باز می گردد، زمین آباد می شود، دشمن به انصاف تن می دهد و کارها سامان می یابد.(۲)

روشن است که تحقق چنین برنامه هایی، فراتر از امرونهی زبانی، به بسط و ید و دردست داشتن حکومت نیاز دارد. همچنین اجرای این قانون، در مواردی، تشکیل و سازماندهی یک گروه ویژه را می طلبد و مسلمانان باید چنین تشکیلاتی را فراهم آورند:

]وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّهٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أُولئِکَ هُمُ

۱- حج، ۴۱: (همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می دارند، و زکات می دهند، و امربه معروف و نهی ازمنکر می کنند)

۲- شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج۶، ص ۱۸۰.

الْمُفْلِحُونَ[؛(۱) باید از شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کرده، امربه معروف و نهی ازمنکر نمایند، و آنان رستگارانند.

در این آیه، به همهٔ مسلمانان دستور داده شده که برای فراهم آوردن یک گروه خاص، تلاش کنند. این گروه که برای امربه معروف و نهی ازمنکر، تشکیل می شود، وظایفی فراتر از امرونهی زبانی، که یک تکلیف عمومی است، بر عهده دارد. وظیفهٔ آنان مخصوص مواردی است که امرونهی، به تشکیلات و اقتدار نیاز دارد و اقدامات پراکندهٔ مسلمانان نمی تواند تأثیر کافی داشته باشد. ازاین رو، امام صادق(علیه السلام) فرمود: «این وظیفه ای است بر افراد توانمند که به معروف و منکر آگاهند و فرمانشان مطاع است... نه کسانی که قدرت نداشته، یکّه و تنها بوده، اطاعت و حمایت نمی شوند.»(۲)

پس اقامهٔ امربه معروف و نهی ازمنکر، از ابعاد گوناگونی، با دولت اسلامی ارتباط پیدا می کند:

۱. در مواردی که دخالت افراد گوناگون به هرج و مرج در نظام اجتماعی می انجامد، امربه معروف و نهی ازمنکر با اجازهٔ حاکم اسلامی انجام می شود.

۲. با حاکمیت نظام اسلامی و اقتدار دولت اسلامی، امربه معروف و نهی ازمنکر گسترش و رواج می یابد.

۳. دولت اسلامی، مأموریت های خطیر امربه معروف و نهی ازمنکر را به گروه خاصی که از

۱- آل عمران، ۱۰۴.

۲- فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج۱، ص۳۳۹؛ کلینی، الکافی، ج۵، ص۵۹.

قدرت بیشتری برخوردار و دارای بصیرت اسلامی و آگاهی های اجتماعی باشند، می سپارد تا آنان با توجه به اختیاراتی که از سوی دولت اسلامی کسب کرده اند، به انجام وظیفه بپردازند...(۱)

گروه سوم

- قوانین و مقرّراتی که:

الف. مربوط به مسائل اجتماعی است.

ب. همهٔ مردم نسبت به آن وظیفه داشته، و برای به اجرادرآمدن آن، امت اسلامی باید بسیج شود.

ج. آحاد رعیت به صورت پراکنده و انفرادی، توان انجام آن را نداشته و تنها با سازماندهی نیروها و متشکل کردن آنان، زمینهٔ اجرای قانون فراهم می گردد.

د. بسیج، سازماندهی و متشکل کردن مردم، پشتوانه ای از حمایت و اقتدار دولت را می طلبد؛ چه این که حضورشان در صحنهٔ انجام وظیفه، به رهبری نیاز دارد.

تکلیف«جهاد اسلامی» که در آیات فراوانی از قرآن کریم، بدان تصریح شده است، دارای چنین خصوصیاتی است؛ از آن جمله:

]قاتِلُوا الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدینُونَ دینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُون[؛(۲) با آنان که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده و آنچه را که خدا و رسولش حرام

۱- نک: تفسیر نمونه، ج۱۳، ص۳۶و ۴۰.

۲- توبه، ۲۹.

کرده، حرام نمی دانند و به دین حق نمی گروند، از اهل کتاب، بجنگید تا آنکه با خواری، به دست خود جزیه بپردازند.

در چنین مواردی هر چند تکلیف متوجه عموم مسلمانان است، ولی ماهیت قانون به گونه ای است که اجرای آن بدون رهبری و تشکیلات ممکن نیست. ازاین رو اگر:

- اسلام را به قوانین و مقررات فردی منحصر سازیم و در پی تحقق آن تنها در زندگی شخصی خویش باشیم؛

- یا حضور مردم را در ایفای مسئولیت های اجتماعی نادیده انگاریم؛

- یا در صدد سازماندهی نیروهای اسلامی نباشیم؛

- یا در اجرای قانون، حمایت و حضور دولت اسلامی را نداشته باشیم؛

به ناچار زمینهٔ اجرای چنین قوانینی وجود نخواهد داشت؛ به ویژه که اگر دولتی براساس اندیشهٔ اسلامی و با هدف عملی کردن احکام اسلام، شکل نگرفته باشد، هرگز اجازهٔ مسلح شدن مسلمانان و تجهیز جامعهٔ اسلامی را برای انجام این وظیفه نخواهد داد. در این صورت، چون اعتقادی به چنین احکامی ندارد، نه خود بدان اقدام می کند و نه از اقدام دیگران پشتیبانی می کند؛ بلکه نیروهایی را که چنین برنامه هایی را در سر داشته باشند، محدود نموده یا سرکوب می نمایند.

به علاوه، اینگونه قوانین از جهت دیگری

نیز بـا رهبری سیاسـی جامعه ارتباط دارد؛ زیرا درگیری های نظامی، چه بسا با امضای قرارداد صـلح و ترک مخاصـمه پایان می پـذیرد. این معاهدات، هر چند برای هریک از مسـلمانان دارای اعتبار است، ولی تنها به امضا(صـلی الله علیه و آله و سلم) از سوی امت اسلامی و سهیل بن عمرو از سوی جامعـهٔ مشـرکین، درمورد صـلح به توافق رسـیدند. ازاین رو، به رهبر جامعهٔ اسـلامی خطاب شده است که: «وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها»؛(۱) اگر دشمنان به صلح تمایل نشان دادند، تو هم بپذیر.

حضرت امیر(علیه السلام) نیز به استاندار مصر فرمود: «اگر دشمن، تو را به صلح فراخواند، رد نکن...»(۲)

براین اساس، در فقه اسلامی تصریح شده است که قرارداد مصالحه، فقط از سوی امام یا نمایندهٔ او موردقبول و پذیرش قرار می گیرد.(۳)

البته با امضای بالاترین مقام فرماندهی، آن عهد و پیمان، برای همهٔ شهروندان مسلمان معتبر است و همه در عمل به مضمون آن، متعهد می باشند؛ چرا که «قرارداد خودشان» (مسلمانان) تلقی می شود.(۴)

۱- انفال، ۶۱.

۲- نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳.

۳- علامه حلّی، تذکره الفقها، ج۱، ص۴۴۷.

۴- قرآن کریم، چنین پیمان هایی را پیمان مسـلمانان می شمارد؛ توبه، ۴و۷: « إِلاَّ الَّذِینَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْـرِکِینَ ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوکُمْ شَیْئا» ، «إِلاَّ الَّذِینَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَمَا اسْتَقامُوا لَکُمْ فَاسْتَقِیمُوا لَهُم»

گروه چهارم

- احکام و مقرراتی که:

الف. از حوزهٔ مسائل فردی خارج و مربوط به روابط اجتماعی است.

ب. اجرای آن، به اقدام خود شهروندان واگذار شده است.

ج. ضمانت اجرایی قانون، به نظارت و دخالت دولت بستگی دارد؛ چرا که بدون آن، چه بسا مخاطبان قانون، در انجام وظیفهٔ خود کوتاهی و سهل انگاری نموده و در نتیجه، با اخلال در روابط اجتماعی، حقوق دیگران را پایمال نمایند.

بسیاری از قوانین و مقررات اسلام که به شکل مسائل حقوقی ارائه گردیده، مانند حقوق خانواده، حقوق تجارت و حقوق مدنی، ازاین قبیل است؛ مثلًا قرآن کریم دستور می دهد:]وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَه[؛(۱) هرگاه زنان را طلاق دادید، و موقع عدهٔ آنها رسید یا از آنها به نیکی نگهداری کنید یا به نیکی آنان را رها سازید. مبادا برای اینکه به آنها ستم کنید و آنها را به شکل زیان آوری نگهداری کنید؛ هر کس چنین کند، همان به خویشتن ستم کرده است.

در روابط خانوادگی، اسلام پس از تعیین حقوق زوجین، از مرد خواسته است که یکی از این دو راه را انتخاب کند: یا تمام وظایف خود را به خوبی انجام داده و حقوق همسر خود را تأمین کند: «امساک به معروف» یا زن را رها کرده و او را طلاق

۱- بقره، ۲۳۰.

دهد. و بدین وسیله، اسلام راه سومی را مطرح نمی کند که مرد بتواند نه همسر خود را طلاق دهد و نه به شایستگی او را نگه دارد و در نتیجه، شرایط سخت و زیان آوری را بر او تحمیل کند.

ولی آیا اسلام اجرای این قانون را فقط به خواست و میل شوهران واگذار کرده است تا در شرایطی که مرد حاظر به انجام وظایف خود نبوده، نه حقوق همسر خویش را ادا می کند و نه او را رها می کند، قانون الهی معطل بماند و حقوق زن تضییع گردد؟ اگر اجرای این قانون، به اختیار و هوس مرد واگذار شود، چه ره آورد مثبتی می تواند داشته باشد؟ و آیا به سوء استفاده از حق طلاق و حتی قانونی شدن زندانی کردن زن نمی انجامد؟

ازاین رو، هر مکتبی که برای تحقق آرمان های عدالت خواهانهٔ خود، به عَرضهٔ قانون می پردازد، باید عملاً راه های اجرای آن را باز نموده و ابزار تحقّق آن را نیز در اختیار گذارد؛ لذا براساس فقه اسلام، حاکم اسلامی موظف است برای پاسداری از حریم قانون و درجهت حفظ حقوق افراد، متمرّدان را به قبول حق و عدل وادار نماید؛(۱) چه اینکه بر مبنای حقوق اسلامی، «اگر دوام زوجیت موجب عُسر و حرجِ زوجه باشد، وی می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق نماید و چنانچه عُسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و درصورتیکه

۱- عزالدین بحرالعلوم، بحوث فقهیه (تقریرات درس آیت الله حسین حلّی) ، ص۱۹۱و ۲۱۰.

اجبار میسّر نباشد، زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود.»(۱)

گروه پنجم

- قوانینی که:

الف. مربوط به روابط اجتماعی است.

ب. هر یک از «دولت» و «ملت» در شعاع ارتباطات و در حوزهٔ عمل خویش، وظیفهٔ اجرای آن را بر عهده دارند.

ج. چنانچه این قوانین در سطح سیاست های کلی جامعه و توسط دولت اجرا نشود، اجرای آن در سطح روابط محدود افراد، هدف قانون گذار را تأمین نمی کند و آثار مطلوب خود را به صورت کامل آشکار نمی سازد.

مثلاً در قرآن، اصولی برای تنظیم روابط مسلمین با کفار تبیین شده است؛ از آن جمله، خداوند فرموده است:]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْکافِرینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنینَ[؛(۲) ای ایمان آورندگان! به جای مؤمنین ، کفّار را اولیاء خود قرار ندهید.

همچنین دستور داده است:

]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ مِنَ الْحَق[؛(۳) ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را «ولی» نگیرید که دوستی به آنان نشان دهید، درحالی که آنان به

۱- قانون مدنی، مادهٔ ۱۱۳۰.

۲- نساء، ۱۴۴.

۳- ممتحنه، ۱.

آنچه که از حق به شما رسیده، کافر شده اند.

چنین قوانینی از یک سو، متوجه هر یک از افراد جامعهٔ اسلامی است که در روابط خود با کفار، از قبول ولایت آنان بپرهیزند، و از سوی دیگر، متوجه دولتمردان و سیاستگذاران جامعه است که روابط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خود را با اجانب، به گونه ای تنظیم نمایند که به ولایت کفار نینجامد. ازاین رو، دراینباره، مسئولیت مشترکی برای دولت و امت وجود دارد و البته کوتاهی هر کدام، سلب مسئولیت از دیگری نمی نماید، ولی درعین حال، دولت اسلامی مسئولیت سنگین تری به عهده دارد؛ زیرا:

اولاً، معمولاً ـ نوع عملکرد دولت ها، به ویژه در روابط بین الملل، تأثیر فروانی در بینش و برخورد مردم آن جامعه با دیگران دارد و خواه ناخواه، همان سیاست ها در بین تودهٔ مردم، به عنوان شیوه های مشروع و توأم با مصلحت تلقی می شود. ازاین رو، ملت نیز بِدان سو جذب شده و همان رویه را در پیش می گیرند.

ثانیاً، ازآنجاکه دولت، پشتوانهٔ اجرایی قوانین است؛ لذا موظف است کیفیت اجرای این قانون را در روابط هر یک از اعضای جامعهٔ اسلامی با اجانب پی گیری نماید و چنانچه مسلمانی رعایت حکم الهی را جدّی نگرفته یا درصدد نقض قانون است، با وی برخورد نماید.

شأن نزول آیات سورهٔ ممتحنه نیزحکایت از آن دارد که پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) در این زمینه، با عوامل

سودجو و سازشکار برخورد می کردند...(۱)

روشن است که اگر در چنین مواردی دولت اسلامی با قدرت برخورد نکند و نسبت به روابط پنهانی عناصر مرعوب یا طمع کار و یا فریب خوردهٔ در میان مسلمانان با بیگانگان، که چه بسا جنبهٔ جاسوسی نیز به خود می گیرد، اهمال ورزد، مصالح امت اسلامی، در معرض خطر جدی قرار می گیرد و ممکن است به آسیب های جبرانناپذیری بیَنجامد.

ثالثاً، این گونه آیات قرآن، سیاست کلی جامعهٔ اسلامی را در برخورد با بیگانگان ترسیم می کند؛ ولی برخوردهای عملی مسلمانان، با همهٔ کافران یا دولت های غیرمسلمان، آن هم در شرایط گوناگون سیاسی، نمی تواند یکسان و یکنواخت باشد؛ ازاین رو، تغییر شرایط بین المللی و جابه جایی در صفبندیهای جهانی، هم چنین شیوهٔ برخورد متقابل هریک از دولت های غیرمسلمان و اهدافی که دنبال می کنند و... امکان روابط ثابت و یکنواخت را ازسوی مسلمانان سلب می کند.

و چون مصالح جامعهٔ اسلامی در انتخاب شیوهها و گزینش سیاست ها در معرض دگرگونی است، به ناچار در هر زمان باید خطمشی های منطبق بر اصول اسلامی و در راستای مصالح مسلمانان و مناسب با شرایط زمان انتخاب گردد.

گردآوری اطلاعات و اخبار مربوط، تحلیل و ارزیابی صحیح از اوضاع و احوال، برنامه ریزی

۱- شیخ طوسی، تبیان، ج۹، ص۵۷۶؛ محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج۱۹،ص۲۳۴.

و سیاست گذاری برای روابط خارجی، مشخص کردن اولویت ها و ... مسئولیت هایی است که نه در جامعهٔ اسلامی می توان از آن چشم پوشی کرد، و نه می توان به سلیقهٔ افراد مختلف واگذار نمود که نتیجه ای جز هرج و مرج، برزمین ماندن تکلیف و شکسته شدن عظمت امت اسلامی در برابر بیگانگان نخواهد داشت؛ پس اجرای این گونه قوانین، به دولتی بصیر و مقتدر نیاز دارد.

رابعاً، اقدامات فردی مسلمانان برای انجام این گونه قوانین، درصورتی که همراه با اقدامات دولت مردان جامعه باشد، اثر مطلوب خود را به جای می گذارد و هدف قانون تحقّق می یابد؛ ولی اگر هر یک از مسلمانان در محدودهٔ روابط خود با بیگانگان تصمیم به اجرای این دستور الهی داشته باشند؛ ولی در سطح سیاست های کلی جامعهٔ اسلامی که توسط دولت ها مشخص و اعمال می گردد، اثری از اجرای آن نباشد، چه نتیجه ای عاید خواهد شد؟

تردیدی نیست که سیاستهای دولت ها در جهت نفی ولایت اجانب که در روابط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تجلّی می یابد و در معاهدات و قراردادها خود را نشان می دهد و البته با پشتیبانی عموم مردم در جامعهٔ اسلامی همراه است، به مراتب از برخوردهای فردی هریک از مسلمانان، کارسازتر و مؤثرتر است؛ چه، اگر این سیاست ها در جهت عکس چنین قانونی اعمال شود و در روابط بین الملل بدان اعتنایی نشود، رفتار شخصی

عده ای از مسلمانان، تأثیر چندانی نخواهد داشت.

گروه ششم

- قوانین و احکامی که:

الف. در ارتباط با روابط اجتماعی است.

ب. در جهت استیفای حقوق افراد وضع شده، و اجرای آن به صاحبان حق واگذار شده است.

ج. از آنجا که اقدام مستقل و مستقیم هر یک از صاحبان حق، برای استیفای حق خویش، ممکن است به اخلال در نظم اجتماعی بینجامد و یا زمینهٔ تعدّی و تجاوز از حدّومرز قانون فراهم آورد، با نظارت و اذن حاکم اسلامی، از بروز چنین مشکلاتی در مسیر اجرای قانون الهی جلوگیری می شود.

مثلاً در آیاتی از قرآن کریم، مسئلهٔ «قصاص» مطرح شده و اجرای آن، وسیلهٔ «حفظ نظام اجتماعی» و مایهٔ «حیات» تلقی شده است:

]یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخیهِ شَیْ ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَهٌ فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلیمٌ * وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاهٌ یا أُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُون[؛(۱) ای اهل ایمان! حکم قصاصِ کشتگان برای شما چنین مقرّر شده که مرد آزاد در برابر مرد آزاد و بنده در برابر بنده و زن در برابر زن قصاص شود. پس هرکسی از برادرش مورد عفو قرار گیرد، پیروی از خوبی است و باید با رعایت احسان، خون بها را به او بپردازد. این حکم، تخفیف و رحمتی از

۱- بقره، ۱۷۸و ۱۷۹.

پروردگـار شـما اسـت. پس هر کسـی بعـد از آن، از انـدازه بگـذرد، وی را عـذابی دردنـاک اسـت. و ای خردمنـدان! شـما را در قصـاص، زندگانی است، باشد که به تقوا گرایید.

در این آیه، اصل قانون قصاص، تبیین شـده؛ ولی نسـبت به مسـئول اجرای آن سـخنی به میان نیامـده است؛ ولی در آیـهٔ دیگر، ولی مقتول، صاحب این حق دانسـته شده است:]وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً[؛(۱) و هرکس مظلوم کشـته شود، به سرپرست او قدرتی داده ایم.

در آیات دیگری، به همهٔ کسانی که حقوقشان مورد تعدّی قرار می گیرد، اجازهٔ «مقابله به مثل» داده شده است:]فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُم[؛(۲) پس هر کس بر شما تعدّی کرد، همان گونه که بر شما تعدّی کرده، بر او تعدّی کنید... .

- به طورکلی، بـا تأمل در احکام اسـلامی آشـکار می گردد که نه احکام اسـلامی اختصاص به تکالیف عبادی و وظایف اخلاقی دارد و نه بدون داشـتن دولتی ملتزم به شـریعت، اجرا و تحقق این قوانین امکان پذیر است. ازاین رو، اعتقاد و التزام به این قوانین، با تسلیم در برابر هر دولت، ناسازگار است و کسـی که به این شـریعت ایمان می آورد، قهراً شـکل خاصـی از جامعه و الگوی خاصـی از حکومت را پـذیرا می شود.»(۳)

۱- اسراء،۳۳.

۲- بقره، ۱۹۴.

۳- محمد سروش، دین و دولت در اندیشهٔ اسلامی، ص۱۵۸تا۱۷۴.

- از آنچه در سراسر این بخش گفته شد، میتوان چنین نتیجه گرفت که: «انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ برای پیشبرد اهداف مقدّس خویش، درصدد تشکیل حکومت برآمدند؛ چرا که بدون شک با تشکیل حکومت، بهتر می توان مردم را به سوی ارزش های معنوی و انسانی سوق داد و در راه بسط عدالت اجتماعی کوشید و فرامین الهی را به صورت ضابطه مند اجرا کرد و به برقراری عدل و دفع ظلم و شرک و بیدادگری کمک نمود؛ همچنین بسیاری از احکام الهی است که بدون تشکیل حکومت نمی توان آنها را اجرا کرد یا لااقل، به طور مطلوب تحقّق نمی یابد. ازاین رو، پیامبران پیشین تا آنجا که شرایط اجازه می داد، درصدد تشکیل حکومت دینی بودند.»(۱)

۱- آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، عاشورا؛ ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها، ص۲۴۷.

جلد دوم: تعریف ولایت و ویژگی های ولیّ و حاکم اسلامی

اشاره

ص: ۲

مبانی، پیشینه و ادلۀ اثباتِ مباحث به هم پیوستۀ

«ولایت الهیه»، «حکومت اسلامی» و

«ولایت فقیه»

در اقوال فقهای شیعه

با تکیۀ بیشتر بر اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر:

حضرت امام خمینی(قدس سره)

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای(مدظله العالی)

استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری(رضوان الله تعالی علیه)

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی سبحانی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی مصباح یزدی(دامت برکاته)

علامه محمدتقی جعفری(رضوان الله تعالی علیه)

و...

ص: ۳

جلد دوم

تعریف ولایت

و ویژگی های ولیّ و حاکم اسلامی

رهیافت اعتقادی؛ ولایت فقیه

ویژه استادان

پاسخ گویی به سوالات دینی

رهیافت ۲۰ ، ولایت فقیه (جلد دوم)

تهیه و تدوین: ادارۀ پاسخ گویی به سؤالات دینی

تنظیم و تولید: ادارۀ تولیدات فرهنگی

ویراستار: انسیه غلام رضا پور و مرضیه رجایی

طرح جلد: گرافیک آسمان

صفحه آرا: محمود کریم پور

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

نشانی: حرم مطهر امام رضا (ع) صحن جمهوری اسلامی،

ادارۀ پاسخ گویی به سؤالات دینی

تلفن: ۳۲۰۲۰ - ۰۵۱۱ دورنگار: ۳۲۲۴۰۶۰۲ - ۰۵۱

رایانامه: eppasokh@aqrazavi.org

ص: ۵

فهرست

مقدمه

قال الرضا (علیه السلام): رحم الله عبدا أحیا أمرنا فقلت له: وکیف یحیی أمرکم؟ قال: یتعلم علومنا ویعلمها الناس... (۱)

عبد السلام می گوید از امام رضا (علیه السلام) شنیدم می فرمود: خداوند مورد رحمت قرار دهد هر آنکه امر ما را احیا و زنده می کند. به ایشان گفتم: چگونه امر شما احیاء می شود؟ فرمودند: علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم تعلیم دهد....

اداره پاسخگویی به مسائل دینی مفتخر است در راستای رسالت این اداره مبنی بر اشاعه فرهنگ تشیع و پاسخگویی به سوالات مردم در این حوزه گسترده ازدین، محتوای پیش رو را به اساتید فرهیخته تقدیم نماید.

در این نوشتار تلاش کرده ایم علاوه بر دادن اطلاعات و محتوای غنی، پاسخی مناسب با محتوایی یکسان نیز در اختیار استادان قرار دهیم تا از تعدد جواب و تشویش خاطر مراجعین و سوال کنندگان جلوگیری شود.

تلخیص کتاب های تخصصی موجود در این حوزه و جمع بندی جواب ها و بی نیازکردن استادان از رجوع به منابع پرشمار در هنگام پاسخگویی، از اهداف اصلی تهیه و تنظیم این قبیل نوشتارهاست.

برای رسیدن به این مهم،کارگروهی از استادان و کارشناسان فرهیختهٔ

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۵۷ ، ح ۶۹

این ادارهٔ موضوع پیشنهادی را موشکافانه بررسی می کنند و محصول تلاش خویش را به داوری و نظارت هیئت علمی می گذارند.

این مجموعه کتاب ها در چهار دسته موضوعی تدوین و ارائه می شود: رهیافت احکام، رهیافت اعتقادی، رهیافت تربیتی، و رهیافت ترکیبی (مرکب از هر سه موضوع).

بی شک بررسی دقیق و نگاه نقادانه شما فرهیخته گران قدر، ما را در جهت بهبود کیفی این مجموعه یاری خواهد کرد.

جبهه خضوع به درگاه قدسی احدیث می ساییم که توفیق خدمت در بارگاه سراسر نور و ملکوتی حضرت رضا (علیه السلام) را ارزانی مان فرمود. امید است بتوانیم به پاس این افتخار و با استعانت از محضر آن امام همام (علیه السلام) به مصداق روایت نورانی فوق، جرعه ای از علم و معرفت حقیقی را نوشیده، و به تشنگان راستین آن بنوشانیم.

اداره پاسخ گویی به سوالات دینی

پیشگفتار

امـام بـاقر(علیه السـلام) فرموده انـد: «بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَی خَمْسٍ: عَلَی الصَّلَاهِ وَ الزَّکَاهِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَایَهِ وَ لَمْ یُنَادَ بِشَیْ ءٍ کَمَا نُودِیَ بِالْوَلَایَهِ.» (۱)

نیز، در بیان نورانی امام مهـدی(عـج) آمـده است: «...وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاهِ حَدِیثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَا حُجَّهُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ... .». (۲)

توجه دادن به امر خطیر ولایت و حکومت دینی از واقعیت هایی است که در قرآن کریم، به اجمال و در کلام اهل بیت(علیهم السـلام)، به صورت مفصل تر و باصـراحتِ بیشتر موج می زند. ایشان از شـیعیان و پیروان خویش توقع دارند که در تمام زمینه های مرتبط با دین داری به ویژه بحث ولایت، اهلِ فهم و بصـیرت باشـند؛ این مهم در کلام فقهای شـیعه، به ویژه اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصـر، تجلی و وضوح بیشتری یافته است.

بایسـته و شایسـته است که مبلغـان و نخبگـان دینی، آن چنـان که در کلام مقام معظم رهبری(مـدظله العالی) عنوان شـده است، در کِسوت افسـران جنگ نرم عقیدتی، برای پاسداری از حریم عقیدتی شیعه و پاسخ گوییِ شبهات، به تدارک و ارائهٔ خوراک فکری و روحی متقَن و منطبق با فضای فکر و اندیشهٔ مخاطبانشان اقدام کنند.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص۴۸۴.

این تلاش ارزشمند، ان شاءالله، موجب زدودن شبهات، بصیرت افزایی (افزایش قدرت تشخیص راه از بی راهه)، صیانت از مرزهای عقیدتی، تداوم حرکت در طریقِ مستقیم ولایت و نجات در دنیا و آخرت و سعادت فرد و جامعه خواهد شد.

در مجموعهٔ پیشِ رو، سعی شده است که اقوال مراجع عظام و علمای اَعلام معاصر، حول محور مباحث ولایت فقیه، گردآوری، دسته بندی و موضوع گذاری شود؛ به گونه ای که به بهترین وجه بتوان از آن ها استفاده کرد.

امید است در راه تحقق آرمان های اسلام عزیز، قدمی برداشته و به این سبب، در پیشگاه خداوند متعال، حدّاقلِ شکر نعمت زندگی در فضای وجودی ولایت را به جای آورده باشیم.

این مجموعه، با همت سرور گرامی جناب حجت الاسلام والمسلمین طاهری تنظیم شده است؛ خداوند بر توفیقات ایشان بیافزاید.

ص: ۱۳

فصل اول: تعریف ولایت

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «اساسـی ترین مسـئلهٔ دین، مسـئلهٔ ولایت است؛ چون ولایت، نشانه و سایهٔ توحید است. ولایت، یعنی حکومت، چیزی است که در جامعـهٔ اسـلامی متعلّق به خـداست و از خـدای متعـال به پیـامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و از او به ولیّ مـؤمنین می رسد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ولایت یعنی پیوند؛ یعنی همین شکل زنجیره ای پیداکردن انسان ها با یکدیگر؛ این معنای ولایت است. ولایت ائمهٔ اطهار(علیهم السـلام) هم که شـنیدید و گفته می شود، این یعنی همان پیوند میان ما و امام ما؛ ازلحاظ فطری، ازلحاظ روحی و ازلحاظ عملی. اگر این سه حالتِ پیوند میان ما و ائمه(علیهم السلام) و پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و خدا پیدا بشود، این همان ولایت است.

گـاهی گفته می شود ولاـیت الله یا ولایت الهی؛ گاهی گفته می شود ولایت ائمـهٔ اطهار(علیهم السـلام)؛ این ها همه اش یکی است؛ یعنی ولایت خدا و ولایت ائمه(علیهم السـلام) دو تا نیست. ولایت ائمه(علیهم السلام) با ولایت پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) دو چیز نیست؛ همه اش یـک چیز است. این ولاـیت یعنی همان پیونـد؛ یعنی ارتباط، اتصال دو چیز به طوری که به آسانی آن دو چیز را نتوان از هم جـدا کرد. من به عنوان یک آدمی که در زمینهٔ مسائل اسلامی فکر می کند؛ وقتی که این

۱- سخنرانی مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در دیدار با اقشار مختلف مردم، بیست ونهم ماه مبارک رمضان، ۲۶فروردین ۷۰.

ارتبـاط را می خواهم درست در فرهنـگ اسـلامی بفهمم، این جور اسـتنباط می کنم که این ارتبـاط و این اتصـال، اتصـال فکری، روحی و عملی است. در این سه شاخـۀ ارتبـاط، اگر بین مـا و ائمه(علیهم السـلام)، بین مـا و خـدا، بین مـا و پیـامبر ارتبـاط برقرار شـد، ولایت برقرار است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «شـما مردهای را در نظر بگیریـد که بی جان افتاده است. او مغز دارد؛ ولی کار نمی کند، چشم دارد؛ ولی نمی بیند، دهان دارد؛ ولی غذا را بلع نمی کند، معده و کبد و جهاز هاضمه دارد؛ امّا غذا را جذب و هضم نمی کند، رگ دارد که در آن خون هست؛ ولی [در رگش] خون جریان نـدارد، دست دارد؛ اما یک مورچـۀ ریز را هم نمی تواند از خودش دفع کند، پا دارد؛ اما نمی تواند از آفتاب به سایه برود! چرا این طور است؟ چون جان نـدارد. امّا وقتی که جان دمیـده شـد؛ مغز کار می کند، اعصاب کار می کند، دست می گیرد، دهان می خورد، معده هضم می کند، دستگاه گوارش جذب می کند، خون می چرخد و می گردد و نیرو را به همۀ بدن می رساند: بدن را گرم می کند، او را در تلاش می اندازد، راه می رود، دشمن را می کوبد، دوست ها را جذب می کند، خود را هرچه بیشتر کامل تر و آبادتر می کند.

این مَثَل را شما در مقام فهمیدن اهمیّت

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با جامعۀ اسلامی هیئت علمی دانشگاه ملی ایران، ۷اردیبهشت۶۱.

ولایت در یک جامعه، مقابل چشم هایتان بگذارید: پیکر مرده را بردارید و جایش جامعهٔ انسانی بگذارید؛ به جای جان و روح هم ولایت را بگذارید. جامعهای که ولایت ندارد، استعدادها در این جامعه هست؛ امّا خنثی می شود، به هدر می رود، نابود می شود، هرز می رود یا بدتر به زیان انسان به کار می افتد. مغز دارد و می اندیشد؛ اما می اندیشد برای فسادآفرینی، می اندیشد برای انسان کشی، می اندیشد برای محکم کردن پایه های استثمار و استبداد و استکبار. چشم دارد؛ اما آنچه باید ببیند، نمی بیند و آنچه باید نبیند، می بیند. گوش دارد؛ اما سخن حق را نمی شنود. اعصاب سخن حق را به مغز می رساند، [اما] مغز فرمانی برطبقِ حق به جوارح و اعضا نمی دهد. شرایط عالم، اجازهٔ کار برطبق حق به انسان نمی دهند. این جامعه، بی ولایت است. در جامعهٔ بی ولایت، چراغ ها شعله نمی کشند و روشنیشان بیشتر نمی شود؛ همان یک ذرّه روغنی هم که دارند، تمام می شود تا به کلّی خشک می شود. چراغ هایی که پیغمبر روغن ریخته بود، رو به خاموشی گذاشت و دیدید که چطور خشک شد؛ دیدید که روزهای بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، شعله می کشید، روشن می کرد، منوّر می کرد؛ چون روغنش را پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ریخته بود؛ اما چون دست ولایت، بالای سر این مشعل ها و چراغ ها نبود، چطور روغنش ته

کشید، خشک شد، بدبو شد، پُردود شد، کم نور شد تا به زمان معاویه رسید که تحویل به یزید داد و دیدید که چه شد. همان چیزهایی که فاطمهٔ زهرا(علیها السلام) به زن های انصار و مهاجر گفت و گوش نکردند! همان روزهای اول، همان پیش بینی هایی که فاطمهٔ زهرا(علیها السلام) کرد، ولی مردم مسلمانِ غافلِ آن روز نتوانستند بفهمند و گوش نکردند؛ همان ها تماماً انجام گرفت. همان 'سیف صارم'، آن شمشیر خون ریز، همان تیغی که اصالت ها و فضیلت ها را می کشت، همان دستی که انسان ها را و انسانیت ها را خفه می کرد؛ همهٔ این ها را فاطمهٔ زهرا(علیها السلام) گفته بود؛ قبل از فاطمهٔ زهرا(علیها السلام) هم پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) گفته بود. این ها می دیدند، می فهمیدند و گفتند؛ ولی جامعهٔ اسلامی نفهمید. گوش ها سنگین و کر شد.»

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «امروز هم صدای فاطمهٔ زهرا(علیها السلام) هنوز به گوش می رسد. ای گوش های حسّاس و هشیار بشنوید! جامعهٔ دارای ولایت، جامعهای می شود که تمام استعدادهای انسانی را رشد می دهد؛ همهٔ چیزهایی که برای کمال و تعالی انسان خدا به او داده، این ها را بارور می کند؛ نهال انسانی را بالنده می سازد؛ انسان ها را به تکامل می رساند؛ انسانیّت ها را تقویت می کند.»(۱)

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۶۸تا۷۱.

۱.مفهوم لغوی و اصطلاحی ولایت

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ولایت در اصلِ معنایِ لغت، به معنای پیوند و به هم جوشیدگی دو چیز است. لغت می گوید: اتصال دو شی ء به همدیگر؛ به طوری که هیچ چیزی میان آن دو فاصله نشود. در تعبیر فارسی، به هم جوشیدگی، به هم پیوستگی، ارتباط تامّ و تمام؛ این معنای ولایت است؛ البته برای ولایت در تعبیرات مختلف، معانی مختلفی ذکر شده [است]: ولایت به معنای محبت، ولایت به معنای سرپرستی، ولایت به معنای آزادکردن برده، ولایت به معنای بردگی یا ارباب برده بودن. نوع ارتباطاتی که در معنای ولایت ذکر می شود، به نظر می رسد که کلاً مصادیق همان پیوند و پیوستگی هستند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ولایت، معنای عجیبی است. اصل معنای ولایت، عبارت از نزدیک بودن دو چیز با یکدیگر است. فرض بفرمایید وقتی که دو ریسمان، محکم به هم تابیده می شوند و جداکردن آن ها از یکدیگر به آسانی ممکن نیست، آن را در عربی 'ولایت' می گویند. ولایت، یعنی اتصال و ارتباط و قرب دو چیز به صورت مماس و مستحکم با یکدیگر.

همهٔ معانی ای که برای 'ولایت' در لغت ذکر شده است، معنای محبّت [و] معنای قیومیّت

۱- سیدعلی خامنه ای، سخنرانی در کنگرهٔ هزارهٔ نهج البلاغه، ۲۹اردیبهشت ۶۰.

و بقیهٔ معانی که هفت [یا] هشت معنا در زبان عربی هست، ازاین جهت است که در هرکدام از این ها، به نوعی این قرب و نزدیکی بین دو طرفِ ولایت وجود دارد؛ مثلاً ولایت به معنای محبّت است؛ چون محبّ و محبوب، با یکدیگر یک ارتباط و اتّصال معنوی دارند و جداکردنشان از یکدیگر، امکان پذیر نیست.

اسلام، حکومت را با تعبیر ولایت بیان می کند و شخصی را که در رأس حکومت قرار دارد، به عنوان والی، ولی، مولا، یعنی اشتقاقات کلمهٔ ولایت، معرفی می کند.

معنای آن چیست؟ معنای آن، این است که در نظام سیاسی اسلام، آن کسی که در رأس قدرت قرار دارد و آن کسانی که قدرتِ حکومت بر آن ها در اختیار اوست، ارتباط و اتصال و پیوستگیِ جدایی ناپذیری از هم دارند. این، معنای این قضیه است. این، فلسفهٔ سیاسی اسلام را در مسئلهٔ حکومت برای ما معنا می کند. هر حکومتی که این طور نباشد، این ولایت نیست؛ یعنی حاکمیتی که اسلام پیش بینی کرده است، نیست. اگر فرض کنیم در رأس قدرت، کسانی باشند که با مردم ارتباطی نداشته باشند، این ولایت نیست. اگر کسانی باشند که رابطهٔ آن ها با مردم، رابطهٔ ترس و رعب و خوف باشد، نه رابطهٔ محبّت و التیام و پیوستگی، این ولایت نیست. اگر کسانی با کودتا بر سرِ کار بیایند، این ولایت نیست. اگر کسی با وراثت

و جانشینیِ نَسَبی، منهای فضایل و کیفیّات حقیقی که در حکومت شرط است، در رأس کار قرار گیرد، این ولایت نیست.

ولایت، آن وقتی است که ارتباط والی یا ولی با مردمی که ولایتِ بر آن هاست، یک ارتباط نزدیک، صمیمانه، محبّت آمیز و همان طوری که درمورد خود پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد؛ یعنی]بَعَثَ فیهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِم[(۱) یا 'بعث منهم': از خود آن ها کسی را مبعوث کرده است، باشد؛ یعنی از خود مردم کسی باشد که عهده دار مسئلهٔ ولایت و حکومت باشد. اساس کار در حاکمیتِ اسلام این است.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «پس ولایت، در اصطلاح اوّلی قرآن، یعنی به هم پیوستگی و هم جبهگی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحد هستند: در یک راه قدم برمی دارند، برای یک مقصود تلاش و حرکت می کنند، یک فکر و یک عقیده را پذیرفتهاند. افراد این جبهه، هرچه بیشتر باید به هم متصل باشند و از جبهه های دیگر و قطب های دیگر و قسمت های دیگر، خودشان را جدا و کنار بگیرند. چرا؟ برای اینکه از بین نروند، در آن هضم نشوند؛ این را در قرآن ولایت می گویند.»(۳)

۱- آل عمران، ۱۶۴.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر، ۶اردیبهشت۷۶.

۳- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص ۲۰.

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «ولایتِ امت مسـلمان و ولایت آن جبههای که در راه خـدا و برای خـدا می کوشـد، به این معنا است که میان افراد این جبهه، هرچه بیشتر اتصال و پیوستگی به وجود بیاید و هرچه بیشتر دل های این ها به هم گره بخورد و نزدیک بشود و هرچه بیشتر از قطب های مخالف از کسانی که برضدّ آن ها می اندیشند و برضدّ آن ها عمل می کنند، جدا بشود؛ این معنای ولایت است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «ولایـت، یعنی پیونـد و ارتبـاط تنگاتنگ و مسـتحکم و غیرِقابل انفصال و انفکاک. جامعـهٔ اسـلامی که دارای ولایت است؛ یعنی همهٔ اجزای آن به یکدیگر و به آن محور و مرکز این جامعه، یعنی ولی، متصل است. لازمهٔ همین ارتباط و اتصال اسـت که جامعهٔ اسلامی در درون خود یکی است و متحد و مؤتلف و متصل به هم است و در بیرون نیز اجزای مساعد با خود را جذب می کند و اجزایی را که با آن دشمن باشند، به شدت دفع می کند و با آن معارضه می نماید؛ یعنی]أَشِدّٰاءُ عَلَی الْکُفّٰارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ[(۲).»(۳)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «اگرچه ولایت یک امر سیاسی است؛ اما همهٔ مضمون ولایت در سیاست

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۲۵.

۲- فتح، ۲۹: «در برابر کفّار سرسخت و شدید و در میان خود مهربان اند.»

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با جمع کثیری از دانشگاهیان و طلاب حوزه های علمیه، ۲۹آذر۶۸.

خلاصه نمی شود. این ولایت، پرتویی از ولایت ذات مقدّس پروردگار است. این ولایت، ناشی از حضور ولایت الهی در وجود امیرالمؤمنین(علیه السلام) است؛ همچنان که در وجود پیامبر مکرّم اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) بود... .

ولایت درحقیقت به معنای پیوند، ارتباط و اتصال است. آن کسی که منصوب به این مقام است، برخلاف حکام و فرمانروایان عالم، فقط یک فرمانروا یا یک سلطان و یک حاکم نیست؛ بلکه یک ولی است، به مردم نزدیک است، به آن ها پیوسته است و موردِ اتکای دل و جان مردم است. این معنا در امیرالمؤمنین(علیه السلام) و در ائمهٔ معصومین(علیهم السلام) وجود دارد. بعد از دوران حضور ائمه(علیهم السلام) هم اگر پرتوهای ضعیفی از این حقیقت در جایی پیدا شود، ولایت در آنجا شکل می گیرد. حقیقت و معنای واقعیِ امر این است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ولایت، هم صفتی است برای منصبی که نبیّ اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و جانشینان او از سوی پروردگار، حائز آن بوده اند؛ هم خصوصیتی است برای آن جامعهٔ اسلامی که در سایهٔ آن حکومت، زندگی می کند و از پرتو آن بهره می گیرد.»(۲)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر، ۱اسفند۸۱.
۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر، ۲۷فروردین۷۷.

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «ولایت، یعنی حکومتی که همراه با محبت [و] همراه با پیوسـتگی با مردم است، همراه با عاطفه نسـبت به آحاد مردم است [و] فقـط فرمـانروایی و حکمرانی نیست؛ اما پادشاهی معنایش این نیست و به مردم کاری نـدارد. پادشاه، یعنی حاکم و فرمانروا؛ هر کار خودش بخواهد، می کند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «اما ولایت یک جامعه، به چیست؟ ولایت یک جامعه به این است که ولی، در آن جامعه، اولاً مشـخص باشـد؛ ثانیاً منشأ و الهام بخش همـهٔ نیروها، نشاط ها [و] فعالیت های آن جامعه باشد. قطبی باشد که همهٔ جوی ها و سرچشـمه ها از او سـرازیر می شود. مرکزی باشـد که همـهٔ فرمان ها را او می دهـد و همـهٔ قانون ها را او اجرا می کنـد. نقطهای باشـد که همـهٔ رشـته ها و نـخ ها به آنجا برگردد؛ همه به او نگـاه کننـد، همه دنبال او برونـد، موتور زنـدگی را او روشن بکنـد، راننـده و پیش قراول کاروان زنـدگی در جامعه، او باشد؛ این جامعه، جامعهٔ دارای ولایت است.

امیرالمؤمنین(علیه السـلام) بعد از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ۲۵ سالِ تمام، زمام اجتماع را در دست نداشت. جامعهٔ اسـلامی بعد از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، ۲۵ سال دارای ولایت نبود. در آن جامعه، مسلمانِ دارای ولایت بود؛ ابوذر شخصاً دارای ولایت

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعهٔ تهران، ۱۸اردیبهشت۷۷.

بود، مقداد شـخصاً دارای ولایت بود، آن دیگری شخصاً دارای ولایت بود؛ اما جامعهٔ اسلامی بعد از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، ۲۵ سال دارای ولایت نبود تا اینکه امیرالمؤمنین(علیه السلام) به حکومت جامعهٔ اسلامی رسید و جامعهٔ اسلامی دارای ولایت شد.

آن وقتی که امام منشأ امرونهی در جامعه می شود، آن وقتی که همهٔ رشـته ها از امام ناشـی می شود، آن وقتی که امام دارد عملاً جامعه را اداره می کنـد، آن وقتی که پرچم جنگ را امام بلنـد می کند، آن وقتی که فرمان حمله را امام می دهد، آن وقتی که قرارداد صـلح را امام می نویسـد؛ آن وقـت اسـت کـه جـامعه دارای ولایـت است و در غیر این صـورت، جـامعه دارای ولایـت نیست؛ پس این هم جامعـهٔ دارای ولایت.

اگر چنین جامعهای دارید، شـکر خدا بکنید و اگر ندارید، دنبالش راه بیفتید. اگر این چنین نعمتی بر سر شما هست، خدا را شکر کنید که بزرگ تر از نعمت ولایت، نعمتی نیست و اگر ندارید، دنبالش راه بیفتیـد و ولایت را در شـخص خودتان و در جامعـهٔ بشـری تأمین کنیـد. سعی کنیـم کـه علی وار زنـدگی کنیـم، سـعی کنیـم که دنبـال علی(علیه السـلام) راه بیفـتیم، سـعی کنیم که میـان خودمـان و علی که ولیِّ خـداست، پیونـد برقرار کنیم؛ این ها کوشـش لازم دارد، تلاش لازم دارد، مجاهدت لازم دارد، خون دل خوردن دارد که ائمهٔ هدی(علیهم السلام) بعد از شهادت امیرالمؤمنین(علیه السلام) یکسره در راه ولایت کوشیدهاند.

تمام تلاش ائمه(علیهم السلام) برای این بوده است که ولایت را زنده کنند؛ جامعهٔ اسلامی را احیا کنند تا این نهالی را که به نام انسان در این مزرعه و در این باغستان و در این نهالستان غرس شده، با آب گوارای جان بخشِ حیات آفرینِ ولایت، زنده و سرسبز و بالنده کنند؛ این تلاش ائمه(علیهم السلام) بود. تلاش ما نیز برای ولایت جامعه باید این باشد که ببینیم برای قدرت دادن به ولیّ اسلام، چه کاری باید بکنیم.

همان طورکه قبلاً گفته شد، یک وقت است که علی بن ابی طالب(علیه السلام)، حسن بن علی(علیه السلام)، حسین بن علی(علیه السلام)، علی بن حسین(علیه السلام)، تا آخر، ائمه(علیهم السلام) به نام و خصوصیات مشخص می شوند؛ یک وقت هم هست که با نام مشخص نمی شوند؛ بلکه توسط یک ولی، با صفاتی مشخص می شوند؛ همان طورکه فرمودهاند: "فَأَمَّا مَنْ کَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِینِهِ مُخَالِفاً عَلَی هَوَاهُ مُطِیعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ... ."(1) این طوری ولی را مشخص می کنند. این هم ازطرف خداست؛ منتهی آن اوّلی را با اسم معین کردهاند و این را خصوصیاتش را گفتهاند. شما خودت حساب کردهای، اندازه کردی، قواره گرفتی، الگو را گذاشتهای؛ حضرت آیت اللهالعظمی آقای بروجردی در آمد. وقتی که انسان بنای کارش

۱- احمدبن علی طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص۴۵۸: «و امّا آن کسی از فقهای امّت ما که نگهبان نفس خود از آز و هوس و حافظ دین ایزد تعالی و مخالف آز (حرص و طمع) و هوا و مطیع أمر حضرت مولی خود بود... .»

را بر این گذاشت که قوانین اسلامی و مقررات الهی را در جامعه به صورتی که ولایت حکم می کند، زنده و احیا بکند، آن وقت می گردد و راهش را پیدا می کند؛ روش ها و شیوه هایش را پیدا می کند که ما فعلاً در شیوه ها و روش ها بحثی نداریم.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «شما می بینید امیرالمؤمنین(علیهالصّلاه والسّلام) که مظهر ولایتِ اسلام و مصداق کامل ولیّ ای است که برای مردم مشخّص شدهاست، در هیچ برهه ای، از این حالت ارتباط و اتّصال و انسجام با مردم خالی نبوده است. نه در دورانی که او را عملاً از حکومت کنار گذاشتند و مردم را از او به عنوان ارتباطِ حکومتی جدا کردند؛ یعنی عملاً حکومت را از او گرفتند، ولایت و حکومت و فرماندهی و حکمرانی ای که در اسلام، از آن به «ولایت» تعبیر می شود و حقّ او بود از او سلب کردند، البته ولایت معنوی، آن چیزی که در امامت تشیّع فرض شده است و وجود دارد، درهرحال هست و بسته به ولایت ظاهری نیست و نه در دوره های دیگر، از ارتباط و اتّصال با مردم خالی نبوده است. در همان وقت هم امیرالمؤمنین(علیه السلام) یکی از آحاد ملت و جزو مردم است. منزوی و منعزل و کناره جوی از مردم نیست. آن وقتی هم که به حکومت می رسد، یک حاکم به تمام معنا مردمی است.»(۲)

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۶۵تا۷۱.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر، ۶اردیبهشت۷۶.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آن ولایت به آن معنا، در ائمّه ای هم که به ولایت ظاهری نرسیدند وجود داشت. ولایتی که از آنِ امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) و منصوب پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بود ولایت سیاسی بود. همان معنایی که ذات اقدس پروردگار آن را به وسیلهٔ پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در اسلام به وجود آورد و جعل کرد و با آن معلوم شد که اسلام در ردیف والاترین احکام و مقرّرات خود، مسئلهٔ حکومت و ولایت و سرپرستیِ امّت را دارد. اگر کسی از این بُعد به موضوع غدیر نگاه کند، بسیاری از اشتباهاتی که متأسفانه در طول قرن ها در اذهان وجود داشتهاست، باید برای او زایل شود.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «یک بُعد دیگر در قضیه و حدیث غدیر، همین مسئلهٔ ولایت است؛ یعنی تعبیر از حکومت به ولایت: 'مَن کُنتُ مُولاه فَهذا عَلیّ مُولاه'. آن وقتی که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در مقام تعیین حق حاکمیت برای یک شخص است، تعبیر مولا را برای او به کار می برد و ولایت او را به ولایت خود مقترن می کند.

خود این مفهومی که در ولایت هست، بسیار حائز اهمیت است؛ یعنی اسلام، منهای همین مفهوم ولایت که یک مفهوم مردمی و متوجه به جهت حقوق مردم و رعایت آن ها و حفظ جانب انسان هاست، هیچ حاکمیتی را

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر، ۱۸اردیبهشت۷۵.

بر مردم نمی پذیرد و هیچ عنوان دیگری را در باب حکومت قایل نیست.»(۱)

«]یا ایُّهَا الَّذینَ امَنوا لا تَتَّخِذُوا الْکافِرینَ اوْلیاءَ مِنْ دونِ الْمُؤْمِنینَ اتُریدونَ انْ تَجْعَلوا لِلَّهِ عَلَیْکُمْ سُلْطاناً مُبینا[(۲)

]وَ الْمُؤْمِنونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرونَ بِالْمَعْروفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُقیمونَ الصَّلوهَ وَ یُؤْتونَ الزَّکوهَ وَ یُطیعونَ الله وَ رَسولَهُ اولئِکَ سَیَرْحَمَهُمُ الله انَّ الله عَزیزٌ حَکیمٌ[(۳)

]انَّما وَلِیُّکُمُ الله وَ رَسولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمونَ الصَّلوهَ وَ یُؤْتونَ الزَّکوهَ وَ هُمْ راکِعونَ[(۴)

وَلاء و وَلایت به فتح «واو»، وِلایت به کسر «واو»، ولی، مولی، اولی و امثال این ها، همه از مادهٔ «ولی» (و، ل، ی) اشتقاق یافته اند.(۵) این واژه از پُراستعمال ترین واژه های قرآن کریم است که به صورت های مختلفی به کار رفته

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر، ۱۰تیر ۷۰.

۲- نساء، ۱۴۴: «ای کسانی که ایمان آورده اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولیّ و تکیه گاه خود قرار ندهید! آیا می خواهید [با این عمل،] دلیل آشکاری بر ضدّ خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟»

۳- توبه، ۷۱: «مردان و زنان باایمان، ولیّ [و یار و یاور] یکدیگرند؛ امربه معروف و نهی ازمنکر می کنند، نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می کنند. به زودی خدا آنان را موردِرحمت خویش قرار می دهد. خداوند توانا و حکیم است.»

۴- مائده، ۵۵: «سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند و درحال رکوع، زکات می دهند.»

۵- نک: تاج العروس، ج۱۰، ص۳۹۸؛ مقائیس اللغه، ج۶، ص۱۴۱؛ المصباح المنیر، ج۲، ص۳۹۶: «ولی، در لغت به معنای نصرت و یاری، محبّت، تصدّی امر، سلطنت، سرپرستی، رهبری و حکومت است.

است؛ می گویند در ۱۲۴ مورد به صورت اسم و ۱۱۲ مورد در قالب فعل در قرآن کریم آمده است.

معنای اصلی این کلمه همچنان که راغب در مفردات القرآن گفته است، قرارگرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است؛ به نحوی که فاصله ای در کار نباشد؛ یعنی اگر دو چیز آن چنان به هم متّصل باشند که هیچ چیز دیگر در میان آن ها نباشد، مادّه «ولی» استعمال می شود؛ مثلاً اگر چند نفر پهلوی هم نشسته باشند و ما بخواهیم وضع و ترتیب نشستن آن ها را بیان کنیم، می گوییم: زید در صدر مجلس نشسته است 'ویلیه عمروٌ ویلی عمراً بکرٌ'؛ یعنی بلافاصله در کنار زید، عمرو نشسته است و در کنار عمرو، بدون هیچ فاصله ای بکر نشسته است.

به همین مناسبت، طبعاً این کلمه در مورد قرب و نزدیکی به کار رفته است؛ اعمّ از قرب مکانی و قرب معنوی و باز به همین مناسبت درمورد دوستی، یاری، تصدّی امر، تسلّط و معانی دیگرِ از این قبیل استعمال شده است؛ چون در همهٔ این ها نوعی مباشرت و اتّصال وجود دارد.»(۱)

«'ولاء' به معنای نصرت و محبت، عبارت است از دو شیء که در اثر قرب به همدیگر، از دوستی یکدیگر برخوردار بوده و ناصر و یاور یکدیگر هستند. به دو امری که پس از یکدیگر واقع می شوند، متوالی می گویند؛

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص۲۵۵.

پس لازمهٔ موالات و توالی، ارتباط است. اگر این ارتباط دوطرفه باشد، اوّلی، ولیِ دوّمی و دوّمی، ولیِ اوّلی است؛ مانند اُخوّت و دوستی و اگر تأثیر، یک جانبه بوده؛ اوّلی، ولیِ دوّمی و دوّمی 'مولّی علیه' (تحت ولایتِ) اوّلی است؛ مثل رابطهٔ پدر و فرزندی و رابطهٔ علت و معلولی.

ولایت اگر به فتح واو باشد، تأثیر آن یک جانبه است؛ مثل سرپرستی. از کسی که ولی است، تعبیر به 'والی' می شود؛ اما اگر دوجانبه بود، از آن تعبیر به وِلایت به کسر واو، می شود. خدا، هم ولیّ و هم والی است:]هُنالِکَ الْوَلایَهُ لِلَّهِ الْحَق[(۱) و]فَالله هُوَ الْوَلِی[(۲)»(۳)

«مقصود از واژهٔ 'ولایت' در بحث ولایت فقیه، آخرین معنای مذکور، یعنی 'سرپرستی' است. ولایت، به معنای سرپرستی، خود دارای اقسامی است و باید هریک توضیح داده شود تا روشن گردد که در این مسئله، کدام یک از آن ها موردنظر می باشد.»(۴)

«از نظر اصطلاحی، معنای ولایت تا حدودی در سه حوزهٔ علم فقه، عرفان و کلام با یکدیگر تفاوت دارد.

ولایت در فقه با تعابیر مختلفی به کار برده می شود؛ همچون: 'جواز تصرّف'،(۵) 'تصرّف در

۱- کهف، ۴۴.

۲- شوری، ۹.

۳- عبدالله جوادی آملی، شمیم ولایت، ص۳۷و۳۹.

۴- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت وعدالت، ص۱۲۲.

۵- نراقی، عوائد الایام، ص۱۹۹.

امرونهی'،(۱) 'تصرف در اموال و انفس'،(۲) 'تصرف و حاکمیت بر شخص یا کار دیگری'؛(۳) اما مضمون همگی، 'تصرف و قیام به شئون غیر'(۴) است.

از دیدگاه علمای علم کلام، ولایت یک مسئلهٔ اعتقادی است که جایگاهی بس رفیع دارد و منظور از آن، استمرار کلیهٔ شئون هدایت و رهبری پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)، [به جز نبوّت] در جانشینان آن حضرت است؛ یعنی پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم)، جریان امامت و رهبری، همچنان تداوم یافته و مسئولیت خطیر سرپرستی امور مسلمین، بر عهدهٔ ائمهٔ معصومین(علیهم السلام) و نوّاب آنان قرار گرفته است.»(۵)

۱- جعفر کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ج۱، ص۹.

۲- مرتضی بن محمدامین دزفولی انصاری(رحمه الله علیه)، المکاسب، ج۳، ص۵۶۴: در این کتاب، شیخ انصاری(رحمه الله علیه) یکی از مناصب فقیه را «ولایه التصرف فی الاموال و الانفس» می داند.

۳- ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، کتاب البیع، جزء اوّل، ص۴۴۵.

۴- سیدروح الله موسوی خمینی، المکاسب المحرمه، ج۲، ص۱۰۶.

۵- علی اصغر نصرتی، نظام سیاسی در اسلام، ص۲۲۳.

۲. انواع تقسیمات در بحث ولایت

۲.۱. ولایت تکوینی و تشریعی

امام خمینی(رضوان الله علیه): «برای امام، مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفۀ حکومت است و آن مقام خلافت کلّی الهی است که گاهی در لسان ائمه(علیهم السلام) از آن یاد شده است؛ خلافتی است تکوینی که به موجب آن، جمیع ذرّات در برابر «ولیّ امر» خاضع اند. از ضروریات مذهبِ ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه(علیهم السلام) نمی رسد؛ حتی مَلَک مقرب و نبیّ مرسل.

اصولاً رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) طبق روایاتی که داریم، قبل از این عالم، انواری بوده اند در ظلّ عرش و در انعقاد نطفه و طینت، از بقیۀ مردم امتیاز داشته اند و مقاماتی دارند؛ إلی ماشاءالله؛ چنان که در روایات معراج، جبرئیل عرض می کند: «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ»؛(۱) [یعنی] اگر کمی نزدیک تر می شدم، سوخته بودم) یا این فرمایش که «انَّ لَنا مَعَ الله حالات لا یَسَعُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ»؛(۲) [یعنی] ما با خدا حالاتی داریم که نه فرشته مقرب آن را می تواند داشته باشد و نه پیامبر مرسل.

این جزء اصول مذهب ماست که ائمه(علیهم السلام) چنین مقاماتی دارند، قبل از آنکه موضوع

۱- ابن شهرآشوب، المناقب، ج۱، ص۱۷۸.

۲- محمدباقر اصفهانی (مجلسی دوّم)، بحارالأنوار، ج۱۸، ص۳۶۰.

حکومت در میان باشد؛ چنان که به حسب روایات، این مقامات معنوی برای حضرت زهرا(علیها السلام) هم هست؛ با اینکه آن حضرت نه حاکم است و نه قاضی و نه خلیفه. این مقامات سوای وظیفهٔ حکومت است؛ لذا وقتی می گوییم حضرت زهرا(علیها السلام) قاضی و خلیفه نیست، لازمه اش این نیست که مثل من و شماست یا بر ما برتری معنوی ندارد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «...مثل چنین روزی، در آن موقعیت مهم و حسّاس که پیغمبر اکرم(علیه و علی آله الصّلاه والسّلام) آخرین ماه های حیات مبارک خود را می گذراند، امیرالمؤمنین(علیه الصّلاه والسّلام) را به ولایت، یعنی سرپرستی مسلمین و به حکومت، یعنی مدیریّت جامعهٔ اسلامی، نصب فرمود. ولایتی که در اینجا مورد نصب و محلّ اشارهٔ پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) قرار گرفته، صرفاً آن ولایت کلّیهٔ الهیّهٔ معنوی که مبتنی بر عناصر دیگری است، نیست؛ بلکه یک امر الهی و یک فرمان آسمانی و ملکوتی است که با این بیان تشریعی نبوی که فرمود 'مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ'،(۲) قابل نصب و جعل نیست. این بیان پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) که ولایت را به امیرالمؤمنین(علیه الصلاه والسلام) سپرد، مبیّن نصب تشریعی است و به معنای

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۵۳.

۲- ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج۱، ص۲۸: «هرکس من مولای اویم؛ پس علی مولای اوست.»

حکومت، مـدیریّت جامعـهٔ اسـلامی و ولایت امر مسـلمین است که البته با ولایت کلیّـهٔ الهیّه که در وجود مقدس پیغمبر و ائمّهٔ هدی(علیهم السلام) وجود داشت، همراه است.»(۱)

«ولایت تکوینی؛ یعنی سـرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصـرف عینی داشـتن در آن ها؛ مانند ولایت نفس انسان بر قوای درونی خودش. هر انسانی نسبت به قوای ادراکی خود، ماننـد نیروی وهمی و خیالی و نیز بر قوای تحریکی خویش، مانند شـهوت و غضب ولایت دارد؛ بر اعضاء و جوارح سالم خود ولایت دارد؛ اگر دسـتور دیدن می دهد، چشم او اطاعت می کند و اگر دسـتور شنیدن می دهد، گوش او می شـنود و اگر دستور برداشتن چیزی را صادر می کند، دستش فرمان می برد و اقدام می کند؛ البته این پیروی و فرمان بری، درصورتی است که نقصی در این اعضا وجود نداشته باشد.

بـازگشت این ولایت تکوینی، به 'علت و معلول ' است؛ این نوع از ولایت، تنها بین علت و معلول تحقّق می یابـد و براساس آن، هر علّتی، ولیّ و سرپرست معلول خویش است و هر معلولی، مولّی علیه و سرپرستی شده و در تحت ولایت و تصرّف علّت خود می باشد.»(۲)

«ولایت تکوینی که به معنای تصّرف در عالم وجود و قانونمندی های آن است،

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با کارگزاران نظام، به مناسبت عید سعید غدیر، ۱۸اردیبهشت۷۵.

۲- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت وعدالت، ص۱۲۳.

اساساً مربوط به خدای متعال است که خالق هستی و نظام خلقت و قوانین حاکم بر آن است. نمونه های کوچکی از این ولایت را گاهی خداوند به برخی از بندگان خود نیز عطا می کند که بهواسطهٔ آن، می توانند دخل و تصرّفاتی در موجودات عالم انجام دهند. معجزات و کراماتی که از انبیا و اولیای الهی صادر می شود، از همین باب است.

به اعتقاد ما شیعیان، وسیعترین حدّ ولایت تکوینی در میان بندگان، به پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم(علیهم السلام) بعد از آن حضرت داده شده است. به هرحال در بحث ولایت فقیه، صحبت از تصرّف در نظام خلقت و قانون مندی های مربوط به طبیعت نیست؛(۱) گرچه ممکن است احیاناً فقیهی از چنین ویژگی نیز برخوردار بوده، دارای کراماتی باشد.»(۲)

«ولایت بر تشریع، همان ولایت بر قانونگذاری و تشریع احکام است؛ یعنی اینکه کسی، سرپرستِ جعل قانون و وضع کنندهٔ اصول و مواد قانونی باشد. این ولایت که در حیطهٔ قوانین است و نه در دایرهٔ موجودات واقعی و تکوینی؛ اگرچه نسبت به وضع قانون، تخلف پذیر نیست؛ یعنی با ارادهٔ مبدأ جعل قانون، بدونِ فاصله، اصل قانون جعل می شود؛ لیکن در مقام امتثال، قابلِ تخلّف و عصیان است؛ یعنی ممکن است افراد بشر،

۱- این گونه مباحث، در علم عرفان بحث می شود.

۲- محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص۷۹.

قانونِ قانونگذاری را اطاعت نماینـد و ممکن است دست به عصیان بزنند و آن را نپذیرند؛ زیرا انسان برخلاف حیوانات، آزاد آفریده شده [است] و می تواند هریک از دو راه عصیان و اطاعت را انتخاب کند و در عمل آن را بپیماید.

در مباحث گذشته، گفته شد که تنها قانون کامل و شایسته برای انسان، قانونی است که از سوی خالق انسان و جهان و خدای عالم و حکیم مطلق باشد و لذا، ولایت بر تشریع و قانونگذاری، منحصر به ذات اقدس اله است؛ چنان که قرآن کریم دراین باره فرموده است:]إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ.[(۱)

'ولایت تشریعی' یعنی نوعی سرپرستی که نه ولایت تکوینی است و نه ولایت بر تشریع و قانون؛ بلکه ولایتی است در محدودهٔ تشریع و تابع قانون الهی که خود بر دو قسم است: یکی ولایت بر محجوران و دیگری، ولایت بر جامعهٔ خردمندان.»(۲)

«مسئله ای که در ارتباط با ادارهٔ امور جامعه، هم برای پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام معصوم(علیه السلام) و هم برای فقیه وجود دارد، بحث 'ولایت تشریعی' آن هاست؛ یعنی همان چیزی که در آیاتی از قبیل]اَلنَّبِیُّ اَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ[(۳) و در روایاتی از قبیل 'مَنْ كُنْتُ مُولَاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ'(۴) به آن اشاره شده است.

۱- انعام، ۵۷؛ یوسف، ۴۰و۶۷: «تنها حکم فرمای عالم وجود، خداست.»

۲- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت وعدالت، ص۱۲۳.

۳- احزاب، ۶: «پیامبر دربارهٔ مؤمنان، از خودشان سزاوارتر است.»

۴- ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج۱، ص۲۸۶.

ولایت تشریعی یعنی ولایت قانونی؛ یعنی اینکه فردی بتواند و حق داشته باشد ازطریقِ جعل و وضع قوانین و اجرای آن ها، در زندگی مردم و افراد جامعه تصرّف کند و دیگران ملزم به تسلیم در برابر او و رعایت آن ها باشند. معنای]اَلنَّبِیُّ اَولَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ[، این است که تصمیمی را که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای یک فرد مسلمان یا جامعهٔ اسلامی می گیرد، لازم الاجراست و بر تصمیمی که خود آن ها دربارهٔ مسائل فردی و شخصی خودشان گرفته باشند، مقدّم است و اولویّت دارد.»(۱)

جمع بندی این مبحث را در کلام حضرت آیت الله العظمی حسن زادهٔ آملی(حفظه الله تعالی) خواهیم خواند: «...انسان کامل که مظهر اتمّ و اکمل این اسم شریف است، صاحب ولایت کلیّه است که می تواند به اذنِ الله تعالی در مادّهٔ کائنات تصرف کند و قوای ارضیّه و سماویّه را در تحت تصرف خویش درآورد... و همهٔ معجزات و کرامات و خوارق عادت از این قبیل اند که به ارادهٔ کُمَّل(۲) به اذن الله صورت گرفته اند که درحقیقت فعل و ایجاد تأثیر و تسخیر، از خداوند متعال است؛ هرچند که به ظاهر منسوب به مظاهر است.

]وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ یُسَبِّحْنَ وَ الطَّیْرَ[،(۳)]وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ عاصِفَةً تَجْری

۱- محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریهٔ ولایت فقیه، ص۸۰.

۲- انسان کامل.

۳- انبیاء، ۷۹: «و کوه ها و پرندگان را با داوود مسخّر ساختیم که [همراه او،] تسبیح [خدا] می گفتند و ما این کار را انجام دادیم!»

بِأَمْرِهِ إِلی الْأَرْضِ الَّتی بارَکْنا فِیها.[(۱)]

این اذن الله، اذن قولی نیست؛ بلکه اذن تکوینی منشعب از ولایت کلیّهٔ مطلقهٔ الهیه است؛]وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ بِإِذْنی فَتَنْفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِی وَ تُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنی وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی.[(۲)]

این ولایـت که اقتـدار نفس بر تصـرف در مادّهٔ کائنات است، ولایت تکوینی است، نه تشـریعی؛ چه ولایت تشـریعی، خاص واجب الوجود است که شارع و مُشرِع است و برای عبادش شریعت و آیین قرار می دهد و جز او کسی حق تشریع شریعت را ندارد؛ وگرنه ظالم است:

]ثُمَّ جَعَلْناکَ عَلی شَرِیعَهٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْها وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ[(۳)]

]شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً...[(۴)]

]أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّینِ ما لَمْ یَأْذَنْ بِهِ الله وَ لَوْ لا کَلِمَهُ الْفَصْلِ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّ الظّالِمینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ[(۵)]

پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مأمور به انذار و تبشیر و تبلیغ

۱- انبیاء، ۸۱: «و تندباد را مسخّر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پُربرکت کرده بودیم، جریان می یافت.»

۲- مائده، ۱۱۰: «و هنگـامی که به فرمان من، از گِل چیزی به صورت پرنـده می ساختی و در آن می دمیـدی و به فرمان من، پرنـده ای می شد و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می دادی و مردگان را [نیز] به فرمان من زنده می کردی.»

۳- جاثیه، ۱۸: «سپس تو را بر شریعت و آیین حقّی قرار دادیم؛ از آن پیروی کن و از هوس های کسانی که آگاهی ندارند، پیروی مکن!»

۴- شوری، ۱۳: «آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود.»

۵- شوری، ۲۱: «آیـا معبودانی دارنـد که بی اذن خداونـد آیینی برای آن هـا سـاخته انـد؟! اگر مهلت معیّنی برای آن هـا نبود، در میانشـان داوری می شد [و دستور عذاب صادر می شد] و برای ظالمان عذاب دردناکی است!»

و مبیّن احکام است، نه مُشرِع:]إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرُ[(۱)

]وَ مَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا مُبَشِّراً وَ نَذِیراً[.(۲)»(۳)

«[اما نکتهٔ آخر در این مبحث این است که] ولایتی که برای فقیه عادل به کمک ادلّهٔ ولایت فقیه اثبات می شود، از سنخ اعتبارات و مجعولات شرعی است. فقاهت و عدالت و شجاعت و مانند آن، از صفات و حقایق تکوینی هستند؛ امّا اموری نظیر ریاست و ملکیّت، 'وضعی و قراردادی' اند. امور اعتباری و وضعی به اموری می گویند که به واسطهٔ جعل و قرارداد ایجاد می شوند و به خودی خود، وجود خارجی ندارند؛ بلکه به واسطهٔ وضع واضع و جعل جاعل موجود می شوند. اگر واضع و قراردادکننده، شارع باشد، به آن 'اعتبار شرعی' گویند و اگر واضع و ایجادکنندهٔ آن، عُقلا و عرف باشند، به آن 'اعتبار عقلایی' گویند.

کسی که فقیه می شود یا به ملکهٔ عدالت و تقوا دسترسی پیدا می کند، صاحب یک واقعیت و صفت تکوینی و حقیقی می شود؛ امّا اگر کسی را به سِمَتی نصب کردند و ریاستی برای او قرار دادند، این سِمَت و منصب، یک واقعیت تکوینی و حقیقی نیست؛ بلکه یک قرارداد و اعتبار عقلایی است. تفاوت

۱- نازعات، ۴۵؛ رعد، ۷.

۲- اسراء، ۱۰۵.

۳- حسن حسن زادهٔ آملی، ولایت تکوینی، ص۶۹تا۷۱.

امر اعتباری با امر تکوینی در آن است که زمام امر اعتباری و وضعی به دست واضع یا قراردادکنندگان است؛ برخلاف حقایق تکوینی که واضع و جاعلی آن را قرار نداده و اعتبار نکرده است تا با تغییر جعل و اعتبار او، وجود آن متنفی شود.

ولایت، به دو صورت تکوینی و اعتباری وجود دارد و ولایتی که فقیه از آن برخوردار است و از ادلّهٔ ولایت فقیه استنباط می شود، ولایت اعتباری است. ولایت از سنخ تکوینی، یک فضیلت و مقام معنوی و کمال روحی است. رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم(علیهم السلام) از هر دو قسم ولایت برخوردارند: به سبب برخورداری از عصمت و مراتب اعلای عبودیّت و علم الهی، خلیفه الله و صاحب مقام ولایت کلیّهٔ الهی محسوب می شوند و به سبب واگذاری منصب رهبری و ادارهٔ شئون مسلمین، صاحب ولایت سیاسی و اجرایی که شأنی اعتباری است، شمرده می شوند. امام خمینی(رحمه الله علیه) دراین باره چنین می گوید: «وقتی می گوییم ولایتی را که رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمّه(علیهم السلام) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهّم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمّه(علیهم السلام) و رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است؛ زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. ولایت، یعنی حکومت و ادارهٔ کشور و اجرای قوانین شرع مقدّس، یک وظیفهٔ سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی

شأن و مقام غیرعادی به وجود بیاورد و او را از حدّ انسان عادی بالاتر ببرد؛ به عبارتِ دیگر، ولایتِ موردِبحث؛ یعنی حکومت و اجرا و اداره، برخلاف تصوّری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست؛ بلکه وظیفه ای خطیر است. ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد.'(۱)»(۲)

۲.۲. ولایت بالذات و بالعَرَض

امام خمینی(رضوان الله علیه): «اگر رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) خلافت را عهده دار شد، به امر خدا بود. خدای تبارک وتعالی، آن حضرت را خلیفه قرار داده است: 'خَلِیفَهُ الله فِی الْأَرْض'؛(۳) نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. همچنین بعد از اینکه احتمال می رفت اختلافاتی در امت پدید آید، چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدیدالعهد بودند، خدای تعالی از راه وحی، رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) را الزام کرد که فوراً همان جا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند؛ پس رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) به حُکم قانون و به تبعیت از قانون، حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) را به خلافت تعیین کرد؛ نه به این خاطر که دامادش بود یا خدماتی کرده بود؛ بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود.

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۴۰و۴۱.

۲- احمد واعظی، حکومت اسلامی، درسنامهٔ اندیشهٔ سیاسی اسلام، ص۱۱.

۳- احمدبن علی طبرسی، الاحتجاج، ج۲، ص۴۲۰: «جانشین خدا روی زمین.»

باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است و فقط قانون بر جامعه حکم فرمایی دارد. آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و وُلات داده شده [است]، ازطرف خداوند است.

حضـرت رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) هروقت مطلبی را بیـان یـا حکمی را ابلاغ کرده انـد، به پیروی از قانون الهی بوده است: قانونی که همه بـدونِ اسـتثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کننـد. حکم الهی برای رئیس و مرئوس متّبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خـداست. تبعیّت از رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) هم به حکم خداست که می فرماید:]وَ أَطیعُوا الرَّسُول[؛(۱) از پیامبر پیروی کنیـد. پیروی از متصـدیان حکومت یا]وَ أُولِی الْأَمْرِ[(۲) نیز به حکم الهی است؛ آنجـاکه می فرماید:]أَطیعُوا الله وَ أَطیعُوا الرَّسولَ وَ أُولِی الأمْرِ مِنْکُمْ[.(۳) رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)، در حکومت و قانون الهی، هیچ گونه دخالتی ندارد؛ همه تابع ارادهٔ الهی هستند.»(۴)

«کمال انسان، در اطاعت از کسی است که او را آفریده و بر حقیقت او و جهان (دنیا و آخرت) و ارتباط متقابل این دو مرحله، آگاه است و او کسی نیست جز ذات اقدس اله و

۱- نساء، ۵۹.

۲- نساء، ۵۹.

۳- نساء، ۵۹.

۴- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۴۶.

ازاین رو، عبودیت و ولایت، منحصر به «الله» است؛ یعنی انسان به حکم عقل و فطرتش موظف است که فقط عبد خداوند باشد و تنها ولایت خداوند را بپذیرد.

قرآن کریم، درعین حال که عزّت، قوّت، رزق، شفاعت و ولایت را به خدا و غیرخدا اسناد می دهد، درنهایت و در جمع بندی، همهٔ آن اوصاف کمالی را منحصر در ذات اقدس خداوند می داند.

به عنوان نمونه، دربارهٔ «عزت» می فرماید:]وَ لِلّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنین[؛(۱) یعنی عزت، مالِ خدا و رسول خدا و مؤمنین است؛ ولی در جای دیگر می فرماید:]الْعِزَّهَ لِلّهِ جَمیعاً[؛(۲) یعنی تمام عزت ها از آنِ خداست.

درباره «قوّت» نیز فرمود:]یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّه[(۳) و به بنی اسرائیل فرمود:]خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّه[(۴) و در دستور به مجاهدان اسلام [فرمود]:]وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ[؛(۵) اما پس از این اوامر که نشانگر امکان قوّت برای انسان هاست، می فرماید:]أَنَّ الْقُوَّهَ لِلّهِ جَمیعاً[؛(۶) همهٔ قوّت از آنِ خداست.

۱- منافقون، ۸.

۲- نساء، ۱۳۹.

۳- مریم، ۱۲: «ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوّت بگیر.»

۴- بقره، ۶۳:. «آنچه را (از آیات و دستورهای خداوند) به شما داده ایم، با قدرت بگیرید.»

۵- انفال، ۶۰: «هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آن ها [دشمنان]، آماده سازید.»

۶- بقره، ۱۶۵.

...درخصوصِ 'شفاعت'، از تعابیری مانند]فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَهُ الشّافِعِین[(۱) معلوم می شود که غیر از خداوند، شفاعت کنندگانی وجود دارند؛ اما در آیات دیگری می فرماید: 'تا خدا اذن ندهد، کسی حق شفاعت ندارد' و در جای دیگر فرمود:]قُلْ لِلّهِ الشَّفاعَهُ جَمیعاً[؛(۲) (ای پیامبر!) بگو که همهٔ شفاعت مخصوص الله است.

درمورد ولایت نیز همین گونه است. در سوره مائده فرمود:]إِنَّما وَلِیُّکُمُ الله وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُون.[(۳) در این [آیهٔ] کریمه، ولایت را برای خداوند و پیامبر و برای اهل بیت(علیهم السلام) با تتمیم روایت اثبات می فرماید و در سورهٔ احزاب فرمود:]النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ[؛(۴) ولایت وجود مبارک پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) بر جان و مال مؤمنین، از خود آنان بالاتر است و لذا در آیات دیگر از همان سوره می فرماید:]وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَی الله وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَه[؛(۵) وقتی که خدا و رسولش دربارهٔ مطلبی حکم کردند، احدی حق سرپیچی از این دستور را ندارد؛ اما درعین حال که ولایت بر مردم را به پیامبر

۱- مدثر، ۴۸: «شفاعت شفاعت کنندگان به حال آن ها سودی نمی بخشد.»

۲- زمر، ۴۴.

۳- مائده، ۵۵: «سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند همان ها که نماز را برپا می دارند، و درحالِ رکوع، زکات می دهند.»

۴- احزاب، ۶.

۵- احزاب، ۳۶.

اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و وجود مبارک امیرالمؤمنین(علیه السلام) و اهل بیت(علیهم السلام) نسبت می دهد، در مقامی دیگر، ولایت را منحصر به ذات اقدس اله می داند و می فرماید:]فَالله هُوَ الْوَلِی[؛(۱) تنها ولیّ حقیقی انسان و جهان، الله است.

معنای]إِنَّما وَلِیُّکُمُ الله وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا[(۲) این نیست که انسان ها چند ولی و سرپرست متفاوت دارند که یکی از آن ها یا برترین آن ها خداست؛ بلکه معنایش باتوجه به آیهٔ حصر ولایت:]فَالله هُوَ الْوَلِی[، آن است که تنها ولیّ حقیقی و بالذات، خداوند است و پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت عصمت و طهارت(سلام الله علیهم اجمعین)، ولیّ بالعرض و مظهر ولایت خدایند و به تعبیر لطیف قرآن، آیه و نشانهٔ ولایت الهی اند.

به تعبیر قرآن کریم، همهٔ موجودات، آیات الهی اند؛ اما انسان کامل و اولیای خداوند، آیه و نشانهٔ تامّ خداوند هستند و به بیان نورانی امیرالمؤمنین(علیه السلام): 'مَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آیَةٌ هِیَ أَکْبَرُ مِنِّی '؛(۳) [یعنی] همهٔ موجودات ارضی و سمائی، آیات الهی اند؛ ولی من آیت اکبر خداوند هستم و هیچ آیتی خداوند را مانند من، نشان نمی دهد. بدیهی است که مقصود حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام)، همان مقام نورانیت خود و اهل بیت(علیهم السلام) است که با نورانیت رسول

۱- شوری، ۹.

۲- مائده، ۵۵.

۳- الکافی، ج۱، ص۲۰۷.

اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و خلیفهٔ مطلق خداوند، حضرت محمد مصطفی(صلی الله علیه و آله و سلم)، یکی می باشد.

...اینکه امام راحل(رحمه الله علیه) و بنیان گذار انقلاب اسلامی، خطاب به بسیجیان و رزمندگان فرمودند: 'از دور، دست و بازوی قدرتمند شما را که دست خدا بالای آن است، می بوسم و بر این بوسه، افتخار می کنم '،(۱) معنایش این است که دست شما را که مظهر و نشانه و آیت خداست، می بوسم:]یَدُ الله فَوْقَ أَیْدیهِم[(۲) و درحقیقت، ایشان، دستِ بی دستیِ خدا را تکریم می نماید.(۳)

...قرآن کریم اطاعت مردم از پیامبران را، اطاعت از خداوند می داند؛ زیرا رسولان الهی، به اذن خداوند و به فرمان او و با پیام و کتاب او برای هدایت بشر به سوی او آمده اند:]وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ لِیُطاعَ بِإِذْنِ اللهِ.[(۴)

اصل اوّلی دربارهٔ ولایت و سرپرستیِ غیرخداوند بر انسان ها، 'عدم ' است؛ یعنی هیچ فردی از انسان ها بر هیچ فرد دیگری ولایت ندارد؛ مگر آنکه از سوی خداوند تعیین گشته باشد.

از آنچه گفته شد، این نکته روشن گردید که ربوبیت، عبودیت و ولایت و حکومت، همگی اختصاص به خالق و آفریننده انسان

۱- صحیفهٔ نور، ج۱۶، ص۹۶.

۲- فتح، ۱۰.

۳- یعنی امام می خواهد دست خدا را ببوسد و چون خدا دست ندارد؛ مظهر آن، یعنی دست بسیجیان را می بوسد.

۴- نساء، ۶۴.

دارد و اگر انبیا و مرسلین و ائمه(علیهم السلام)، ولایت تکوینی یا ولایت تشریعی و حکومت بر جامعهٔ بشری دارند، این ولایت ها، ظهوری از ولایـت خـدا و به اذن و فرمـان اوست و اگر در عصـر غیبت نیز برای فقیه جامع الشـرایط، ولایت و مـدیریتی در محـدودهٔ تشـریع و قانون اسـلام بر جامعـهٔ مسـلمین وجود دارد، آن نیز باید به اذن و فرمان خداوند باشد؛ وگرنه، همان طورکه گفته شد، انسان ها آزاد آفریده شده اند و هیچ انسانی سرپرست انسان دیگر نیست.»(۱)

«ازجمله آیاتی که دلالت دارند بر اختصاص حکم تشریعی به خدای تعالی، این آیه می باشد:]إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ[؛(۲) نیست حکم مگر برای خداوند، دستور فرموده است که جز او را نپرستید، این است دین استوار و اداره کنندهٔ اجتماع.

بـا اینکه این آیه دلالت دارد بر اینکه حکم، تنها برای خـدای سـبحان است و کسـی با او شـریک نیست؛ درعین حال در پاره ای از موارد، حکم را و مخصوصاً 'حکم تشریعی' را به غیرِخداوند هم نسبت داده است؛ از آن جمله این چند مورد است:]یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ[؛(۳) ای داوود ما تو را خلیفه در زمین

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۲۹.

۲- یوسف، ۴۰.

۳- ص، ۲۶.

قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق حکم کن و]یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ[؛(۱) دو تن از شما که صاحبان عدالت باشند، حکم می کنند به آن. دربارهٔ رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) [نیز] می فرماید:]أَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ[،(۲)]فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ[،(۳)]یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ[(۴) و همچنین آیات دیگری که اگر ضمیمه شوند با آیات دستهٔ اول، این نتیجه را می دهد که حکم به حق، به طور استقلال و اوّلاً و بالذات، تنها از آنِ خدای سبحان است و غیر او کسی مستقل در آن نیست و اگر هم کسی دارای چنین مقامی باشد، خدای سبحان بر او ارزانی داشته و او در مرتبهٔ دوّم است و از همین جهت است که خدای تعالی خود را 'أَحْکَمُ الْحاکِمِینَ' و 'خَیْرُ الْحاکِمِینَ' نامیده و فرموده:]أَلَیْسَ الله بِأَحْکَمِ الْحاکِمِینَ[(۵) و نیز فرموده:]وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ[.(۶) آری، لازمهٔ اصالت و استقلال و اولویّت، همین است.»(۷)

۱- مائده، ۹۵.

۲- مائده، ۴۹.

۳- مائده، ۴۸.

۴- مائده، ۴۴.

۵- تین، ۸.

۶- اعراف، ۸۷.

۷- محمدحسین طباطبایی، ترجمهٔ المیزان، ج ۷، ص ۱۶۶.

۳. حوزههای سه گانهٔ ولایت از نگاه قرآن

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «ولایت قرآنی دو رویه دارد: یک رویهٔ آن این است که در داخل جامعهٔ اسـلامی، همهٔ عناصـر بایستی به سوی یـک هـدف و یـک جهت و یک راه گام بردارنـد و رویـهٔ دیگرش این است که در خارج از جامعـهٔ اسـلامی، امت اسـلامی بایستی با همهٔ بلوک ها و جناح های ضـدّ اسـلامی، پیونـدهای خودش را بگسـلد. اینجا یک نکتهٔ دقیقی وجود دارد که می رساند ولایت به معنای قرآنی آن، همان ولایتی است که شیعه به آن قائل است.

اینکه ما ارتباط با امام را این قدر مهم دانسـتهایم، اینکه ما فرمان امام را در همهٔ شـئون زندگیِ جامعه نافذ می دانیم، برای چیست و از کجا درمی آیـد؟ اینجـا است که قرآن با ما حرف می زنـد که اگر یک جامعهای و یک امتی بخواهـد ولایت قرآنی را به این معنا داشـته باشـد؛ یعنی بخواهـد تمـام نیروهای داخلی اش در یک جهت، به سوی یک هـدف، در یک خط به راه بیفتـد و بخواهـد تمام نیروهای داخلی اش علیه قدرت های ضدّ اسلامی در خارج بسیج بشود، احتیاج به یک نقطهٔ قدرت متمرکز در متن جامعهٔ اسلامی دارد. به یک نقطهای احتیاج دارد که تمام نیروهای داخلی به آن نقطه بپیوندند، همه از آنجا الهام بگیرند و همه از او حرف بشنوند و

حرف بپذیرند و او تمام جوانب مصالح و مفاسد را بدانند تا بتواند مثل یک دیده بان نیرومندِ قوی دستی و قوی چشمی، هرکسی را در جبههٔ جنگ به کارِ مخصوص خودش بگمارد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «بُعد دیگر ولایت یعنی ارتباط مستحکم و نیرومند هریک از آحاد امت اسلام در همه حال با آن قلب امت و این ارتباط؛ یعنی هم ارتباط فکری و هم ارتباط عینی؛ یعنی درست از او سرمشق گرفتن و در افکار و بینش ها دنبال او بودن و درست در افعال و رفتار و فعالیت ها و حرکت ها او را پیروی کردن؛ پس ولایت علی بن ابی طالب(علیه السلام) یعنی در افکارت، پیروِ علی(علیه السلام) باشی! در افعالت پیرو علی(علیه السلام) باشی! تو را با علی(علیه السلام) رابطه ای نیرومند، مستحکم [و] خلل ناپذیر پیوند زده باشد [و] از علی(علیه السلام) جدا نشوی! این معنی ولایت است.

اینجاست که می فهمیم معنی این حدیث را: 'ولایه علی ابن ابیطالب حصنی'؛ ولایت علی(علیه السلام) حصن و حصار من است؛ 'فمن دخل حصنی امن من عذابی'؛ هرکه داخل این حصار شد از عذاب خدا مصون و محفوظ خواهد ماند. ...[این] بسیار حرف جالبی است؛ یعنی مسلمان ها و پیروان قرآن اگر ازلحاظِ فکر و اندیشه و ازلحاظِ عمل و تلاش و فعالیت متصل به علی(علیه السلام) باشند، از عذاب خدا مصون و محفوظ اند.

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۴۱.

آن کسی که قرآن را قابلِ فهم نمی دانـد؛ این چطور می توانـد بگویـد من ولایت علی بن ابی طالب(علیه السـلام) دارم و ازلحاظِ فکری با علی(علیه السـلام) مرتبط هسـتم درحالی که علی بن ابی طالب(علیه السـلام) در خطبـهٔ نهـج البلاغه می گویـد: 'و اعلموا ان هذا القرآن هو الناصـح الـذی لایغش و الهادی الـذی لا یضل و المحـدث الذی لایکذب و ما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزیاده او نقصان؛ زیاده فی هـدی و نقصان من عمی '؛(۱) و بدانیـد! این قرآن پنددهنـدهای است که خیانت نمی کنـد و راهنمایی است که گمراه نمی نماید و سـخن گویی است که دروغ نمی گوید و کسـی با این قرآن ننشست مگر آنکه چون از پیش آن برخاست، هدایت و رستگاری او افزایش یافت یا کـوری و گمراهی او کم گردیـد. علی(علیه السـلام) این گونه مردم را به قرآن حواله می دهـد و این طور مردم را به قرآن سوق می دهـد. اگر کسـی بگوید قرآن را نمی شود فهمید، آیا این ولایت علی بن ابی طالب(علیه السـلام) دارد؟! هرگز! علی به خاطر خدا حاضـر است از تمام وجودش بگذرد؛ این عمل علی است. این شـخص حاضر نیست از یک ریال پولش، از جانش، از حیثیت اجتماعی اش، از راحتی اش، از آقایی اش به خاطر خدا بگذرد، آیا این ولایت علی(علیه السلام) دارد؟!

ولایت علی را آن کسی دارد که با علی

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷۵.

پیوندی ناگسستنی، هم ازلحاظِ فکر و اندیشه و هم ازلحاظِ عمل داشته باشد. اگر درست دقت کنید معنایی که از ولایت گفتم، دقیق ترین و ظریف ترین معنایی است که دربارهٔ ولایت می شود بیان کرد. حالا گوش کنید! از قرآن آیاتی را از سورهٔ مائده برای شما بگویم که در این آیات هم جنبه مثبت ولایت؛ یعنی پیوند داخلی بیان شده و هم جنبهٔ منفی ولایت؛ یعنی قطع پیوندهای خارجی و هم به آن بُعد دیگر ولایت، یعنی اتصال و ارتباط با ولیّ پرداختهاست که ولیّ یعنی آن قطب، یعنی آن قلب، یعنی آن حاکم و امام)یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا(؛ ای کسانی که ایمان آوردهاید!)لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ(؛(۱) یهود و نصاری را (یهودیان و مسیحیان را) اولیاء خود نگیرید. اولیاء جمع ولیّ است؛ ولیّ از ولایت است، ولایت یعنی پیوستگی، ولیّ یعنی پیوسته و پیوندزده. یهود و نصاری را پیوندخوردگان و پیوستگان با خود نگیرید و انتخاب نکنید)بَعْضُ هُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ(؛ آن ها بعضی اولیا و به هم پیوستگانِ بعضی دیگر هستند. نگاه نکنید که بلوک هایشان از همدیگر جداست، در معنای قرآن، برای ضدیت با اصالت های شما همه [در] یک جبهه هستند،)بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ(؛ بعضی هم جبهه دیگر هستند.)وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ(؛ هرکس از شما که با آن ها تولی کند.

۱- مائده، ۵۱.

تولی یعنی ولایت را پـذیرفتن (از باب تفعل)، هرکس که قدم در وادی ولایت آن ها بگذارد و خودش را با آن ها پیوند زند و مرتبط کند،)فَإِنَّهُ مِنْهُمْ(؛ بی گمان او خود از آنان است،)إِنَّ الله لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ(؛(۱) و خدا مردمان ستمگر را هدایت نخواهد کرد.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «در گفتارهای قبلی گفتیم که ولایت عبارت است از: ایجاد رابطه و پیوند مستحکمی میان عناصر صف مؤمن با یکـدیگر و قطع هرگونه وابسـتگی میان صف مؤمن با صف غیر مؤمن و در مرتبـهٔ بعـدی ایجاد رابطه ای بس قوی و نیرومند میان همهٔ افراد صف مؤمن بـا آن نقطـهٔ مرکزی و قـدرت متمرکز که ادارهٔ جامعـهٔ اسـلامی به عهـدهٔ اوست؛ یعنی امـام؛ یعنی ولی حاکم و نیز این بحث را کردیم که چه کسـانی در جامعهٔ اسـلامی می تواننـد ولیّ و حـاکم باشـند و جواب آن را از قرآن گرفتیم که می فرمایـد:)إِنَّما وَلِیُّکُمُ الله وَ رَسُـولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاـهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکـاهَ وَ هُمْ راکِعُون((۳) که به مـاجرای امیرالمؤمنین(صـلوات الله علیه) اشاره کردیم. اگر ما ولایت را با این وسعت بفهمیم و مسئله را در حد مسائل فرعی و درجه دو ولایت خلاصه نکنیم، مسئلهٔ هجرت یکی

۱- مائده، ۵۱.

۲- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۴۴و۴۵.

۳- مائده، ۵۵.

از دنباله های ولایت خواهد بود؛ زیرا اگر ولایت خدا را قبول کردیم و پذیرفتیم که می بایست انسان همهٔ نیروها و نشاط های جسمی و فکری و روانی اش با ارادهٔ ولی الهی به کار بیفتد و خلاصه انسان می بایست با جمیع عناصر وجودش بندهٔ خدا باشد، نه بندهٔ طاغوت.

ناچار این را هم باید قبول کنیم که اگر یک جایی وجود ما و هستی ما و همهٔ نیروها و نشاط های ما تحت فرمان ولایت الهی نبود و تحت فرمان ولایت طاغوت و شیطان بود؛ تعهد الهی ما این است که ما خودمان را از قید و بند ولایت طاغوت رها کنیم، نجات بدهیم، آزاد کنیم و به تحت سایهٔ پرمیمنت ولایت الله برویم. خارج شدن از ولایت پیشوای ظالم و وارد شدن در ولایت امام عادل، اسمش هجرت است. می بینید که مسئلهٔ هجرت یکی از مسائلی است که در دنبالهٔ ولایت مطرح است.»(۱)

«)فَتَرَى الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ(؛(۲) آن کسانی که در دل هایشان بیماری است (بیماردلان)، آن ها را می بینی،)یُسارِعُونَ فیهِمْ(؛ در میان جبههٔ دشمنان دین می شتابند؛ قناعت نمی کنند به اینکه بروند طرف آن ها؛ بلکه می شتابند، قناعت نمی کنند به اینکه تا به نزدیکشان بروند؛ بلکه تا آن اعماق جبهه شان می روند و اگر

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۱۲۶و۱۲۷.

۲- مائده، ۵۲.

بپرسی 'چرا این قدر با دشـمن دین و با کسی که می دانی ضد دین است، می سازی و چرا با آن ها ضدیت که نمی کنی هیچ، دوستی هم به خرج می دهی؟!' در جوابت چنین [می] گوید:)یَقُولُونَ نَخْشـی أَنْ تُصـیبَنا دائِرَةٌ(؛ می گویند: می ترسیم برایمان دردسری درست شود و می ترسـیم اسباب زحمتی برایمان درست شود. ببینید چه کلمات آشنایی است. خدا در جواب این ها می فرماید:)فَعَسَی الله أَنْ یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ(؛(۱) امیـد است که خـدا پیروزی را نصـیب جبهـهٔ مؤمنین کند یا یک حادثهای را از پیش خود به سود آن ها پدید آورد و وقتی این کـار شود،)فَیُصْـبِحُوا عَلی ما أَسَرُّوا فی أَنْفُسِـهِمْ نادِمینَ(؛(۲) آن وقت[از] این بـدبخت هـایی که بـا آن ها ساخته بودنـد، پشـیمان شوند. رو سـیاه شوند، بگویند دیدی چه غلطی کردیم؟! اگر می دانستیم که جبههٔ مؤمنین این طور پیروزمند و نیرومند خواهد شد، با دشمن دین و دشمن خدا نمی ساختیم، خودمان را بی آبرو نمی کردیم)وَ یَقُولُ الَّذینَ آمَنُوا(؛(۳) بعد از آنکه آن ها خودشان را مفتضح کردند و با دشـمنان ساختنـد، آن کسانی که ایمان آوردهاند می گویند:)أَهؤُلاءِ الَّذِینَ أَقْسَـمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ(؛(۴) مؤمنین همین ها بودند، این چهره های

۱- مائده، ۵۲.

۲- مائده، ۵۲.

۳- مائده، ۵۳.

۴- مائده، ۵۳.

خوش ظاهر و موَجّه که با سوگندهای غلاظ و شداد قسم می خورند که ما با شما هستیم و هروقت با آن ها حرف می زدیم یا چیزی می گفتیم؛ می گفتند: ما با شما هم عقیده هستیم، ما هم با شما اختلافی نداریم، ما هم همین حرفی که شما می زنید، می زنیم، در مقام بیان این طور با آدم حرف می زدند؛ اما بعد معلوم شد که دل های این ها مریض بوده و علی رغم ظاهر نیکشان دل های چرکین و سیاه و نفاق آمیز داشتند، آن روز مؤمنین می گویند: عجب است که چه قسمی می خوردند! این ها همان ها هستند)أَ هؤُلاءِ الَّذِینَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ(؛ آن ها همین ها هستند، آن هایی که به خدا سوگندهای سخت و غلیظ می خوردند،)إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ(؛ قسم می خوردند که با شما هستیم و با شما هم عقیده و هم فکریم.)حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ(؛ پوچ و بیهوده و نابود شد کارهایی که کرده بودند.)فَأَصْبَحُوا خاسِرِینَ(؛(۱) و سخت زیانکار شدند. این آیات تا اینجا در رابطه با ارتباطات خارجی بود.

در ادامهٔ همان آیات، راجع به ارتباطات داخلی دقت کنید:)یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا)؛(۲) ای کسانی که ایمان آوردید! (مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ(؛ اگر شما از دین خود بازگردید؛ اگر این بار رسالت و مسئولیتی را که با ایمان

۱- مائده، ۵۳.

۲- مائده، ۵۴.

به خدا پذیرفته بودید، از دوشتان به زمین بگذارید و آن را به سر منزل نرسانید، خیال نکنید که این بار به منزل نخواهد رسید که این تصوّر باطلی خواهـد بود؛ بلکه این افتخار نصـیب جمعیتی دیگری خواهـد شـد که این بار را به منزل برساننـد.)من یرتـد منکم عن دینه(؛ هرکه از شما، از دین خود باز گردد و مرتد شود،)فَسَوْفَ یَأْتِی الله بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ(؛(۱) خدای متعال جمعیتی را پدید خواهد آورد که خود خدا آن ها را دوست می دارد،)وَ یُحِبُّونَهُ(؛(۲) آن ها هم خـدا را دوست دارنـد. آیا ما جزء آن هایی هستیم که خدا را دوست دارند؟ آیا اینکه گاهی اوقـات کلمـاتی می گوییم که دوست داشـتن خـدا از آن بر می آیـد؛ دلیـل براین موضوع هست که ما خـدا را دوست داریم؟ در این مورد قرآن سـخنی دارد که می فرمایـد:)قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ الله فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْکُمُ اللهُ(؛(۳) یعنی اگر خـدا را دوست دارید از من که پیامبر هسـتم متابعت کنیـد تا خدا هم شـما را دوست بدارد. پس)یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ(؛(۴) یعنی این ها صددرصد تسـلیم فرمان هسـتند و خدا هم آن ها را دوست دارد و این یک خاصیت و صفتی است که طرفینی می باشد.)أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ(؛(۵) صفت دیگر از صفات این

۱- مائده، ۵۴.

۲- مائده، ۵۴.

۳- آل عمران، ۳۱.

۴- مائده، ۵۴.

۵- مائده، ۵۴.

قوم، این است که در مقابل مؤمنان فروتن هستند. این نشانه، کمال رابطه و پیوند صمیمانه با مؤمنین است و در مقابل این تودهٔ مسلمان، هیچ گونه نخوت و غرور و هیچ گونه توقع زیادی و داعیهٔ بی خودی و پوچی در آن ها وجود ندارد؛ یعنی وقتی که در مقابل مردم قرار می گیرند جزو مردم هستند؛ با مردم هستند؛ در راه مردم هستند؛ برای مردم هستند؛ خودشان را از میان مردم بیرون نمی کشند که از دور مردم را ببینند و گاهی برای آن ها دلسوزی بکنند.)أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ(؛ خود را در مقابل مؤمنان به خدا فروتن و کوچک می کنند.)أَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرِینَ(؛ در مقابل کافران و دشمنان دین و مخالفان دین و مخالفان قرآن اعزّه هستند؛ یعنی تأثیرناپذیر و سربلند هستند؛ یعنی حصاری از فکر اسلامی در خود پیچیده و کشیده[اند] که هیچ نفوذی از آن ها نپذیرند.)یُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللهِ(؛ خاصیت دیگرشان این است که بی امان و بدون قید و شرط در راه خدا جهاد و مجاهدت می کنند؛ همچنان که در آیه هست:)وَ لَا یَخافُونَ لَوْمَهَ لَائِمٍ(؛(۱) از ملامت هیچ ملامت گری هم نمی هراسند و نمی ترسند.)ذلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ(؛ این فضل و لطف و تفضّل خداست که به هرکه خواهد می دهد.)وَ اللهُ واسِعٌ عَلیمٌ(؛(۲) که خدا گشوده دست و داناست.

۱- مائده، ۵۴.

۲- مائده، ۵۴.

آیـهٔ بعـد راجع به ارتباط و پیونـد اجزاء جامعهٔ اسـلامی با آن قلب و با آن پیشوا و با آن امام است. خوب دقت کنید! تا در یابید که چگونه مسائلی که غالباً تصور می شود قرآنی نیست، قرآن با صراحت و با زبانِ رسا دربارهٔ آن حرف می زند.

روابط خارجی را گفت، پیونـدهای داخلی را گفت، حالا قلب پیونـدهای داخلی را بیان می کنـد؛ یعنی پیشوا را؛ رهبر و امام را. می گوید:)إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ(؛(۱) ولی و قائم امر و آن کسـی که تمام نشاط ها و فعالیت های جامعه و امت اسـلامی به او بایـد برگردد و از او باید الهام بگیرد، خـداست. امـا خـدا که مجسّم نمی شود، بیایـد و بین مردم بنشـیند و امرونهی کنـد! پس دیگر کی؟)وَ رَسُولُهُ(؛(۲) پیداست که بین رسول و بین خـدا هرگز رقـابت و تنازع نیست. پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم)، رسول اوست؛ اما همان طورکه قرآن گفته است:)إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ(؛(۳) رسول هم برای همیشه باقی نمی ماند؛ پس باید برای بعد از رسول هم تکلیف ها روشن باشد؛ لذا خدای تعالی آن ها را معرفی می کنـد:)وَ الَّذِينَ آمَنُوا(؛(۴) آن کسـانی که ایمـان آوردنـد؛ امـا هر که ایمان آورد کافی است؟ معلوم است که جواب منفی است؛ بلکه صفات دیگری هم دارد:

۱– مائده، ۵۵.

۲– مائده، ۵۵.

۳– الزمر، ۳۰: «تو می میری و آن ها نیز خواهند مُرد!»

۴– مائده، ۵۵.

(الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ(؛ و آن ها که اقامهٔ نماز می کننـد،)وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ(؛ و زکات می دهند،)وَ هُمْ راکِعُونَ(؛(۱) درحالی که در رکوع اند؛ یعنی درحال رکوع زکات می دهند.

مجموع این نشانه ها که در بالا ذکر شـد؛ یعنی اینکه امیرالمؤمنین علی(علیه السـلام) به عنوان 'ولی' معین می شود و این درحالی است که 'واو' را 'واو حالیه' می گیریـد. اگر به فرض در این تشـکیک بکننـد و بگوینـد که [آیه] می خواهـد مطلق مؤمنین را بگویـد که دارای این خصوصـیت هسـتند، بنده سؤال می کنم: 'سـمبل و اسوه و رمز برای یک چنین مکتبی، چه کسی می تواند باشد؟' در جامعهٔ اسلامی غیر از علی بن ابی طالب(علیه السـلام)، کسـی سراغ نداریم؛ در آن جامعهٔ اسلامی، آن کسی که می توانست سمبل این گونه جناح ایمانی متقن و محکم باشد، علی بن ابی طالب(علیه السلام) بود؛ ولو فرض کنید که آیه، ناظر به آن حضرت نباشد.

...حالا باید دید اگر ولایت را رعایت کردیم چه می شود؛ اثری هم برای ما دارد؟ اگر سه بُعد ولایت را که عبارت باشد از حفظ پیوندهای داخلی، قطع پیونـد و وابسـتگی به قطب هـای متضادّ خارجی و حفظ ارتباط دائمی و عمیق با قلب پیکر اسـلامی و قلب امّت اسـلامی؛ یعنی امام و رهبر که بیان کردیم حالا اگر این سه بُعد را رعایت کردیم، چه خواهد شد؟ قرآن در آیه بعد جواب می دهد:)وَ مَنْ

۱- مائده، ۵۵.

یَتَوَلَّ الله وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ الله هُمُ الْغـالِبُونَ(؛(۱) کسـی که قبول ولایت خـدا و رسولش و یا کسانی که ایمان آوردهانـد را بکنـد و این پیونـد را مراعات و حفظ کنـد؛ این ها غالب و پیروزمندند و از همه پیروزتر، همین ها هسـتند و این ها هسـتند که بر همهٔ جناح های دیگر غلبه خواهند داشت.»(۲)

۱.۳. ولایت و به هم پیوستگی در بین افراد جامعهٔ ولایی

«ولایت شـیعی که این همه رویش تأکیـد شـده است، یک بعـدش این است... قرآن مؤمنین را اولیاء یکـدیگر می دانـد و آن کسانی را که دارای ایمـان راستین هسـتند، هم جبهگـان و پیوسـتگان یکـدیگر می شـناسد و در روایات ما از شـیعه تعبیر به مؤمن می شود. ایمان در این منطق یعنی دارابودن طرز تفکر خـاص شـیعه که مبتنی بر ولایت است یعنی اسـلام را از دیـدگاهی که شـیعه می بینـد، دیـدن، با منطقی که شیعه اثبات می کند، اثبات کردن و می بینیم که در زمان ائمه(علیهم السـلام) این چنین شیعیان را با یکدیگر منسجم، به هم پیوسته، برادر و متصل ساختهاند تا بتوانند جریان شیعه را در تاریخ حفظ کنند و گرنه شیعه هزار بار از بین رفته بود، هزار بار افکارش هضم شده بود،

۱– مائده، ۵۶: «و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند، پیروزند؛ [زیرا] حزب و جمعیّت خدا پیروز است.»

۲– سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۴۶تا۵۱.

همچنان که بعضی از فرق دیگر چنین شدند، رنگ خود را از دست دادند، از بین رفتند و نابود شدند.»(۱)

«رویهٔ دیگر از ولایت عبارت است از انسجام و ارتباط بسیار شدید داخلی میان عناصر مسلمان؛ یعنی یکپارچه بودن و یک جهت بودن جامعهٔ اسلامی همان طوری که در احادیث نبوی و غیر نبوی است که 'مَثَلُ الْمُؤْمِنِ فِی تَوَادِّهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ کَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَکَی بَعْضُهُ تَدَاعَی سَائِرُهُ بِالسَّهَرِ وَ الْحُمَّی'(۲) قریب به همین الفاظ 'کمثل النیان'؛ مَثَل مؤمنین، مَثَل یک پیکر واحد و یک عمارت واحدی است که با همدیگر باید پیوسته به هم، جوش خورده به هم و گره خورده به هم باشند و در مقابل دست های دیگر، در مقابل تعارض ها و دشمنی هایی که پیش خواهد آمد، دست واحدی باشند که این مطلب از آیه)اذله علی المؤمنین و اعزه علی الکافرین(۲ استفاده می شود. آیهٔ دیگر از قرآن همین مطلب را به صورت واضح تری بیان کردهاست؛)مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُم(؛(۳) وقتی در مقابل جبههٔ خارجی قرار می گیرند، تو از آن ها چیزی استوارتر، خلل ناپذیرتر و نفوذ ناپذیرتر نمی بینی! اما

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۲۲.

۲- بحارالأنوار، ج ۵۸، ص ۱۵۰: «نمونهٔ مؤمنان در مهرورزی و دلسوزی به هم، مانند یک تن است که وقتی تکّه ای از آن بیمار شود، همهٔ آن دچار بی خوابی و تب شود.»

۳- فتح، ۲۹: «در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربان اند.»

در میـان خودشـان بسـیار بـاهم مهربانـند، چـون جبهـه بنـدی ای در داخـل وجـود نـدارد و در بـدنه هـا و جنـاح هـای پیکر عظیم اسـلامی، نفوذناپـذیری و تأثیرناپـذیری نیست؛ بلکه به عکس، همه روی هم اثر می گذارنـد، همه یکـدیگر را به سوی خیر و نیکی جـذب می کنند، همه یکـدیگر را توصـیه به پیروی هر چه بیشتر از حق می کننـد، همه یکدیگر را به پافشاری هرچه بیشتر در راه حق و مقاومت، هرچه بیشتر در مقابل انگیزه های شر و فساد و انحطاط سفارش می کنند، همه همدیگر را نگه می دارند... این هم یک جلوهٔ دیگر از جلوه های ولایت است که جامعهٔ اسلامی آن را داراست.»(۱)

«اصل ‘ولایت فقیه’، یعنی ایجاد میلیون ها رابطهٔ دینی میان دل های مردم با محور و مرکز نظام. بحث شخص در میان نیست؛ بحث هویت و معنا و شخصیت در میان است؛ لذا می بینید که با آن دشمنی می کنند. البته این دشمنی ها فایده ای هم ندارد.»(۲)

«وحـدت عمومی، به معنـای گردآمـدن صاحبـان سـلیقه هـا و روش های گوناگون بر گرد محور اسـلام، خط امام و ولایت فقیه است. این، همان اعتصام به «حبل الله» است که عموم مسلمین بدان مکلف گشته اند؛ و این،

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۵۸تا۶۰.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار گروه کثیری از جوانان استان اردبیل، ۵مرداد۷۹.

آن اسم اعظمی است که همهٔ گره ها را باز و همهٔ موانع را برطرف و همهٔشیاطین را مغلوب می کند.»(۱)

«وقتی می گویند مسلمین باید نسبت به یکدیگر ولایت داشته باشند یا ولاء یکدیگر را داشته باشند، مقصود این نیست که بدن هاشان به یکدیگر نزدیک باشد؛ بلکه مقصود این است که روح هاشان به یکدیگر نزدیک باشد و روابط اجتماعی شان با یکدیگر روابط نزدیک باشد و لهذا مثلاً ـ اینکه یک کسی دیگری را اعانت کند، به دیگری کمک بدهد، خودش یک ارتباطی است؛ یک اتصالی است؛ یک پیوند است؛ نوعی ولایت است که در قرآن «ولاء» نامیده می شود؛ یعنی یکدیگر را کمک بدهید؛ ولاء یکدیگر را داشته باشید یعنی تعاون در میان شما حکم فرما باشد. اگر بخواهیم روح مطلب را در مظاهر مختلفش بشکافیم، همان مطلبی است که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) با آن تشبیه بسیار عالی بیان فرمود: «مَثَلُ الْمُؤْمِنینَ فی تَوادُدِهِمْ وَ تَراحُمِهِمْ وَ تَعاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ اذَا اشْتَکی مِنْهُ عُضْوٌ تَداعی لَهُ سایِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَ الْحُمّی»؛(۲) یعنی مَثَل اهل ایمان، مَثَل یک پیکر است؛ آن ها به منزلهٔ اجزای یک پیکرند که اگر عضوی به درد آید، سایر عضوها با تب و بیداری با او همدردی می کنند.

۱- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در چهلمین روز ارتحال امام خمینی(رحمه الله علیه)، ۲۳تیر۶۸.

۲- سفینهالبحار، ج۱، ص.۱۳۰.

هروقت مسلمانان به این شکل در آمدند که حکم اعضای یک پیکر را پیدا کردند، یعنی روابطشان و نزدیکی شان با یکدیگر و اشتراکشان در سرنوشت یکدیگر، همدردی و همکاری و همدلی شان به آنجا رسید که حکم اعضای یک پیکر را پیدا کردند؛ منظور قرآن در باب ولاء مؤمنین و مسلمین نسبت به یکدیگر، عملی شده است.

...ما یک ولاء اثباتی داریم و یک ولاء نفیی، قرآن یک جا می گوید ولاء داشته باشید و یک جا می گوید نداشته باشید. مسلمین را می گوید نسبت به یکدیگر ولاء داشته باشید؛ نسبت به کفار نداشته باشید. این معنایش این است که شما مسلمین باید یک پیکر را تشکیل بدهید؛ نه اینکه عضو یک پیکر دیگر بشوید که آن پیکر مال دیگران است؛ خواه شما در آن ها مستهلک بشوید و یا شما و آن ها مجموعاً یک پیکر را به وجود آورید. این از آن چیزهایی است که اسلام نمی پذیرد.

اسلام خواسته است مسلمانان به صورت واحد مستقّلی زندگی کنند؛ نظامی مرتبط و اجتماعی پیوسته داشته باشند، هر فردی خود را عضو یک پیکر که همان جامعهٔ اسلامی است بداند تا جامعهٔ اسلامی قوی و نیرومند گردد؛ که قرآن می خواهد جامعهٔ مسلمانان، برتر از دیگران باشد:)وَ لا تَهِنوا وَ لا تَحْزَنوا وَ انْتُمْ الأعْلَوْنَ انْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ(؛(۱) سست

۱- آل عمران، ۱۳۹.

نشوید و اندوهگین نباشید که اگر به حقیقت مؤمن باشید، شما برترید.

ایمان، ملاک برتری قرار گرفته است. مگر ایمان چه می کند؟ ایمان ملاک وحدت و رکن شخصیّت و تکیه گاه استقلال و موتور حرکت جامعهٔ اسلامی است. در جای دیگر می فرماید:)وَ لا تَنازَعوا فَتَفْشَلوا وَ تَذْهَبَ ریحُكُمْ(؛(۱) با یکدیگر نزاع نکنید و اختلاف نداشته باشید که سست و ضعیف خواهید شد و بو و خاصیت خود را از دست خواهید داد.

جدال و اختلاف، کیان و شخصیّت جامعهٔ اسلامی را منهدم می کند. ایمان، اساس دوستی و وداد و ولاء مؤمنان است. قرآن کریم می فرماید:)وَ الْمُؤْمِنونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرونَ بِالْمَعْروفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ(؛(۲) مردان مؤمن و زنان مؤمنه، بعضی ولیّ بعضی دیگرند؛ به معروف امر می کنند و از منکر باز می دارند.

مؤمنان نزدیک به یکدیگرند و به موجب اینکه با یکدیگر نزدیک اند، حامی و دوست و ناصر یکدیگرند و به سرنوشت هم علاقه مندند و درحقیقت به سرنوشت خود که یک واحد را تشکیل می دهند، علاقه می ورزند و لذا امر به معروف می کنند و یکدیگر را از منکر و زشتی ها باز می دارند.

این دو عمل (امربه معروف و نهی ازمنکر)

۱- انفال، ۴۶.

۲- توبه، ۷۱.

ناشی از وِداد(۱) ایمانی است و لـذا این دو جملهٔ)یَأْمُرونَ بِالْمَعْروفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ((۲) بلافاصله به دنبال بیان «ولاء ایمانی» مسلمانان واقع شده است.

علاقه به سرنوشت اشخاص، از علاقه به خود آن ها سرچشمه می گیرد. پدری که به فرزندان خویش علاقه دارد، قهراً نسبت به سرنوشت و رفتار آنان نیز احساس علاقه می کنـد؛ امّا ممکن است نسبت به فرزندان دیگران در خود احساسی نکند؛ چون نسبت به خود آن ها علاقه ای ندارد تا به سرنوشتشان نیز علاقه مند باشد و کار نیکشان در او احساس اثباتی به وجود آورد و کار بدشان احساس نفیی.

امربه معروف در اثر همـان احسـاس اثبـاتی است و نهی ازمنکر در اثر احسـاس نفیی و تـا دوستی و محبّت نباشـد، این احسـاس هـا در نهـاد انسانی جوشش نمی کند.

اگر انسان نسبت به افرادی بی علاقه باشد، در مقابل اعمال و رفتار آن ها بی تفاوت است؛ امّا آنجا که علاقه مند است، محبّت ها و مودّت ها او را آرام نمی گذارند و لذا در آیهٔ شریفه با کیفیّت خاصّی، امربه معروف و نهی از منکر را به مسئلهٔ ولاء ارتباط داده است و سپس به عنوان ثمرات امر به معروف و نهی از منکر، دو مطلب را ذکر کرده است:)یُقیمونَ الصَّلاةَ وَ

۱- مودّت؛ تودّد؛ اِبراز دوستی.

۲- آل عمران، ۱۰۳.

يُؤْتُونَ الزَّكاهَ(؛(۱) نماز را به پا می دارند و زکات را می دهند.

نماز نمونه ای است از رابطهٔ خلق و خالق و زکات نمونه ای است از حسن روابط مسلمانان با یکدیگر که در اثر تعاطف و تراحم اسلامی از یکدیگر حمایت می کننـد و به هم تعاون و کمک می کنند و سپس بر آن متفرّع کرده است:)اولئِکَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ(؛(۲) آن وقت است که انواع رحمت های الهی و سعادتها بر این جامعه فرود می آید.

...این آیه و برخی آیات دیگر که ولاء اثباتی عام را ذکر می کنند، تنها ناظر به محبّت و وداد قلبی نمی باشند، نوعی تعهّد و مسئولیّت برای مسلمین در زمینهٔ حسن روابط مسلمین با یکدیگر اثبات می کنند.

...قرآن کریم دربارهٔ رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و کسانی که با اویند و تربیت اسلامی یافته اند، می فرماید:)مُحَمَّدٌ رَسولُ الله وَ الَّذينَ مَعَهُ اشِدّاءُ عَلَى الْكُفّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ(؛(۳) محمّد پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و کسانی که با اویند، بر کافران سخت اند و با یکدیگر مهربان.

در این آیه، هم به ولاء نفیی اشارت رفته و هم به ولاء اثباتی عام و همچنان که قبلاً گفتیم، آیات کریمهٔ قرآن ما را متوجّه می کننـد که دشمنان اسلام در هر زمان، سعی دارند ولاء

۱- لقمان، ۴.

۲- توبه، ۷۱.

۳- فتح، ۲۹.

منفی را تبـدیل به اثبـاتی و ولاـء اثبـاتی را تبـدیل به منفی نماینـد؛ یعنی همه سـعی شان این است که روابط مسـلمین با غیر مسـلمین روابط صمیمانه و روابط خود مسلمانان به بهانه های مختلف ازآن جمله اختلافات فرقه ای، روابط خصمانه باشد. در عصر خود ما به وسیلهٔ اجانب در این راه، فعّـالیّت هـای فراوان صورت می گیرد، بودجه هـای کلان مصـرف می گردد و متأسّـفانه در میان مسـلمانان، عناصـری به وجود آورده اند که کاری جز این ندارند که ولاء نفیی اسـلامی را تبدیل به اثباتی و ولاء اثباتی اسلامی را تبدیل به نفیی نمایند. این بزرگ ترین ضربتی است که این نابکاران بر پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) وارد می سازند.

امروز اگر بر مصـیبتی از مصـیبت های اسـلام بایـد گریست و اگر بر فاجعه ای از فاجعه های اسـلام بایست خون باریـد، این مصـیبت و این فاجعه است.»(۱)

۲.۳. ولایت و اتصال جدایی ناپذیر اعضای جامعهٔ اسلامی با محور نظام ولایی (ولیّ)

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «مسـئلهٔ ولاـیت به آن صورتی که از قرآن اسـتنباط می کنیم، غالباً کمتر مطرح می شود... . می خواهم دربارهٔ مفهوم ولایت، از ریشه حرف بزنم. می خواهیم معنی ولایت را

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۳۳۰.

از آیات کریمه قرآن بیرون بکشیم و استنباط و استخراج کنیم تا ببینید که اصل ولایت چه اصل مدرن مترقی جالبی است و چگونه یک ملت، یک جمعیت، پیروان یک فکر و عقیده اگر دارای ولایت نباشند سرگردان هستند. در سایۀ این بحث، این مسئله را درک و احساس خواهید کرد و به خوبی خواهید فهمید، چرا کسی که ولایت ندارد، نمازش نماز و روزهاش، روزه و عبادتش عبادت نیست. به خوبی می شود با این بحث فهمید که چرا اگر جامعهای و امتی ولایت ندارد، اگر همه عمر را [هم] به نماز و روزه و تصدّقِ تمام اموال بگذارند، باز لایق لطف خدا نیست و خلاصه در سایۀ این بحث معنای احادیث ولایت را می شود فهمید، ازجمله این حدیث معروف که... «أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللهِ فَيُوَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ»؛(۱) اگر مردی شب ها تا به صبح بیدار بماند وتمام عمر را روزه بگیرد نه فقط ماه رمضان را و تمام اموالش را در راه خدا صدقه دهد و در تمام دوران عمرش به حج رود، درحالی که ولایت ولیّ خدا را نشناخته باشد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، این چنین آدم هر آنچه که انجام

۱- الکافی، ج ۲، ص۱۹.

دادهاست بیهوده و بی ثمر و خنثی است.»(۱)

- «در قرآن سخن از «ولاء» و «موالات» و «تولّی» زیاد رفته است. در این کتاب بزرگ آسمانی، مسائلی تحت این عناوین مطرح است. آنچه مجموعاً از تدبّر در این کتاب مقدّس به دست می آید، این است که از نظر اسلام دو نوع ولاء وجود دارد: منفی و مثبت؛ یعنی از طرفی مسلمانان، مأموریّت دارند که نوعی ولاء را نپذیرند و ترک کنند و از طرف دیگر دعوت شده اند که ولاء دیگری را دارا باشند و بدان اهتمام ورزند.

ولاء اثباتی اسلامی نیز به نوبهٔ خود بر دو قسم است: ولاء عام و ولاء خاص. ولاء خاص نیز اقسامی دارد: ولاء محبّت، ولاء امامت، ولاء زعامت، ولاء تصرّف یا ولایت تکوینی... .

اسلام خواسته است مسلمانان به صورت «واحد مستقلّی» زندگی کنند، نظامی مرتبط و اجتماعی پیوسته داشته باشند، هر فردی خود را «عضو یک پیکر» که همان جامعهٔ اسلامی است بداند، تا جامعهٔ اسلامی قوی و نیرومند گردد؛ [چرا] که قرآن می خواهد جامعهٔ مسلمانان برتر از دیگران باشد:)وَ لا تَهِنوا وَ لا تَحْزَنوا وَ انْتُمْ الأَعْلَوْنَ انْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ(؛(۲) سست نشوید و اندوهگین نباشید که اگر به حقیقت مؤمن باشید، شما برترید... .»(۳)

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۱۲تا۱۴.

۲- آل عمران، ۱۳۹.

۳- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص۲۵۷.

۱.۲.۳. ولاء محبّت

«نیروی محبت از نظر اجتماعی نیروی عظیم و مؤثری است. بهترین اجتماع ها آن است که با نیروی محبت اداره شود؛ محبت زعیم و زمامدار به مردم و محبت و ارادت مردم به زعیم و زمامدار.

علاقه و محبت زمامدار، عامل بزرگی است برای ثبات و ادامهٔ حیات حکومت و تا عامل محبت نباشد، رهبر نمی تواند یا بسیار دشوار است که اجتماعی را رهبری کند و مردم را افرادی منضبط و قانونی تربیت کند؛ ولو اینکه عدالت و مساوات را در آن اجتماع برقرار کند. مردم آنگاه قانونی خواهند بود که از زمامدارشان علاقه ببینند و آن علاقه هاست که مردم را به پیروی و اطاعت می کشد.

قرآن خطاب به پیغمبر می کند که: ای پیغمبر! نیروی بزرگی را برای نفوذ در مردم و اداره اجتماع در دست داری:)فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْامْر(؛(۱) به موجب لطف و رحمت الهی، تو بر ایشان نرم دل شدی که اگر تندخوی سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می گشتند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار با آنان مشورت کن.

در اینجا علت گرایش مردم به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) را علاقه و مهری دانسته که نبی

۱- آل عمران، ۱۵۹.

اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به آنان مبذول می داشت. باز دستور می دهد که ببخششان و برایشان استغفار کن و با آنان مشورت نما؛ این ها همه از آثار محبت و دوستی است، همچنان که رفق و حلم و تحمّل، همه از شئون محبت و احسان اند.

و باز قرآن می فرمایـد:)وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لَا السَّیِّئَهُ ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ فَاذَا الَّذی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ(؛(۱) نیک و بد یکسان نیست. با اخلاق نکوتر، دفع شر کن که آنگاه آن که بین تو و او دشمنی است، گویا دوستی خویشاوند است.

...قلب زمامـدار بایستی کانون مهر و محبت باشـد نسـبت به ملت. قـدرت و زور کافی نیست؛ با قدرت و زور می توان مردم را گوسـفندوار رانْد، ولی نمی توان نیروهای نهفته آن ها را بیـدار کرد و به کار انـداخت. نه تنها قـدرت و زور کافی نیست، عـدالت هم اگر خشک اجرا شود کافی نیست؛ بلکه زمامدار همچون پدری مهربان باید قلباً مردم را دوست بدارد و نسبت به آنان مهر بورزد و هم باید دارای شخصیتی جاذبه دار و ارادت آفرین باشـد تا بتوانـد ارادهٔ آنان و همت آنان و نیروهای عظیم انسانی آنان را در پیشبرد هـدف مقـدس خود به خدمت بگیرد.»(۲)

۱- فصلت، ۳۴.

۲- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص۲۵۸.

۲.۲.۳. ولاء امامت

«ولاء امامت و پیشوایی و به عبارت دیگر مقام مرجعیّت دینی؛ یعنی مقامی که دیگران بایـد از وی پیروی کننـد، او را الگوی اعمال و رفتار خویش قرار دهنـد و دسـتورات دینی را از او بیاموزنـد و به عبـارت دیگر زعـامت دینی... همـان منصبی است که قرآن کریم دربارهٔ پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:)لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسولِ الله اسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا الله وَ الْیَوْمَ الاخِرَ وَ ذَکَرَ الله کَثیراً((۱)؛ برای شما در (رفتار) فرستاده خدا پیروی ای نیکوست برای آنان که امیدوار به خدا و روز دیگرند و خدا را بسیار یاد کنند.

[و])قُلْ انْ کُنْتُمْ تُحِبّونَ الله فَاتَّبِعونی یُحْبِبْکُمُ الله وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنوبَکُمْ(؛(۲) بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شـما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد.

در این آیـات، رسول الله(صـلی الله علیه و آله و سـلم) را الگویی معرّفی کرده که مردم بایـد رفتـار و اخلاقشان را با رفتار و اخلاق او تطبیق دهند و او را مقتدای خویش سازند... امامت و پیشوایی و مقتدایی دینی، به طوری که آنچه پیشوا می گوید و هر طور عمل می کند سـند و حجّت الهی تلقّی شود، نوعی ولایت است؛ زیرا نوعی حقّ تسلّط و تدبیر و تصرّف در شئون مردم است.»(۳)

۱- احزاب، ۲۱.

۲- آل عمران، ۳۱.

۳- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص۲۵۸.

۳.۲.۳. ولاء زعامت

«ولایت زعامت، یعنی حقّ رهبری اجتماعی و سیاسی. اجتماع، نیازمند به رهبر است. آن کس که باید زمام امور اجتماع را به دست گیرد و شئون اجتماعی مردم را اداره کند و مسلّط بر مقدّرات مردم است، «ولیّ امر مسلمین» است. پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیات خودشان، ولیّ امر مسلمین بودند و این مقام را خداوند به ایشان عطا فرموده بود و پس از ایشان طبق دلایل زیادی که غیرقابلِ انکار است، به اهل البیت(علیهم السلام) رسیده است.

آیهٔ کریمهٔ)اطیعُوا الله وَ اطیعُوا الرَّسولَ وَ اولِی الأمْرِ مِنْکُمْ(؛(۱) و همچنین آیات اوّل سوره مائده و حدیث شریف غدیر و عموم آیهٔ)انَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ((۲) و عموم آیهٔ)النَّبِیُّ اوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ انْفُسِهِمْ((۳) ناظر به چنین ولایتی است.

در اینجا به مناسبت، دربارهٔ همهٔ شئون اجتماعی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در میان امّت، مطابق آنچه از قرآن مجید استنباط می شود، بحثی می کنیم.

از قرآن مجید و هم از سنّت و سیرهٔ نبوی استنباط می شود که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در میان مسلمین، در آنِ واحد، دارای سه شأن بود:

۱- نساء، ۵۹: «اطاعت کنید خدا و پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را و کسانی را که اداره کار شما به دست آن هاست.»

۲- مائده، ۵۵.

۳- احزاب، ۶.

اوّل اینکه امام و پیشوا و مرجع دینی بود و ولایت امامت داشت؛ سخنش و عملش سند و حجّت بود؛)ما اتیکُمُ الرَّسولُ فَخُذوهُ وَ ما نَهیکُمْ عَنْهُ فَانْتَهوا(؛(۱) آنچه را پیغمبر برای شما آورده است، بگیرید و از آنچه شما را باز دارد، بایستید؛

دوم اینکه ولایت قضایی داشت؛ یعنی حکمش در اختلافات حقوقی و مخاصمات داخلی نافذ بود؛)فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنونَ حَتّی یُحَکِّموکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدوا فی انْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّموا تَسْلیماً(؛(۲) نه چنین است! به پروردگارت سوگند، ایمانشان واقعی نخواهد بود تا در آنچه در بینشان اختلاف شود، داورت کنند و سپس در دل های خویش از آنچه حکم کرده ای، ملالی نیابند و بی چون و چرا تسلیم شوند...؛

سوم اینکه ولایت سیاسی و اجتماعی داشت؛ یعنی گذشته از اینکه مبیّن و مبلّغ احکام بود و گذشته از اینکه قاضی مسلمین بود، سائس و مدیر اجتماع مسلمین بود؛ ولیّ امر مسلمین و اختیاردار اجتماع مسلمین بود. همچنان که قبلاً گفته شد، آیهٔ کریمهٔ)النَّبِیُّ اوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ انْفُسِهِمْ(و همچنین آیهٔ)اطیعُوا الله و اطیعُوا الرَّسولَ وَ اولِی الامْرِ مِنْکُمْ(ناظر به این قسمت است.

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) رسماً بر مردم حکومت

۱- حشر، ۷.

۲- نساء، ۶۵.

می کرد و سیاست اجتماع مسلمین را رهبری می نمود؛ به حکم آیهٔ کریمهٔ)خُذْ مِنْ اَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها(،(۱) از مردم مالیات می گرفت؛ شئون مالی و اقتصادی اجتماع اسلامی را اداره می کرد.

این شأن از شئون سه گانهٔ رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)، ریشهٔ بحث ‹خلافت› است.»(۲)

۴.۲.۳. ولاء تصرّف

حضرت علامه طباطبایی(رحمه الله علیه) دربارهٔ ثبوت ولایت و حامل آن (امام) و اینکه جهان انسانی، همواره از انسانی که حامل ولایت باشد، خالی نیست، می فرمایند: «...کسی که حامل درجات قرب و امیر قافله اهل وِلایت بوده و رابطهٔ انسانیّت را با این واقعیّت حفظ می کند، در لسان قرآن «امام» نامیده می شود. امام یعنی کسی که از جانب حقّ سبحانه برای پیشروی صراط ولایت اختیار شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته. ولایت که به قلوب بندگان می تابد، اشعّه و خطوط نوری هستند از کانون نوری که پیش اوست و موهبت های متفرّقه، جوی هایی هستند متّصل به دریای بیکرانی که نزد وی می باشد.»(۳)

«خدای عالم به حکمت بالغه اش برای اینکه مسلمانان از این نعمت عظمی؛ یعنی

۱- توبه، ۱۰۳.

۲- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۵۹.

۳- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۶۰.

نعمت اتصال با بزرگان و اولیای خودش بهره ببرند، ولایت اهل بیت(علیهم السلام) را واجب فرمود؛ امامان دوازده گانه را معین کرد و امر به اطاعتشان فرمود؛)اطیعُوا الله و اطیعُوا الرَّسولَ وَ اولِی الامْرِ مِنْکُمْ.((۱)

معنی 'ولایت آل محمد'، این است که هواپرستی را کنار گذاشته و تحت فرمان و حکومت آل محمد برود؛)وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّهِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفُرْقَه(؛(۲) خدا طاعت آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) را که واجب فرمود، برای اینکه مسلمانان جداجدا نباشند؛ متصل باشند به معدن علم و فیض و کمالات که به برکت این اتصال، از این خرمن پرفیض، خوشه ای برچینند، اتحاد قلوب پیدا کنند.

علی و آل او را امام بداند؛ نه اینکه فقط بگوید: امام اول علی(علیه السلام)، امام دوم حسن(علیه السلام)، امام سوم حسین(علیه السلام)...؛ بلکه امام یعنی کسی که من قبول دارم که او پیشوای من باشد. تو دنبال که هستی؟ دنبال علی(علیه السلام) هستی یا دنبال نفس و هوی و خواهش های خودت؟ میل و هوایت را می پرستی یا راه و روش علی(علیه السلام) را دنبال می کنی؟

اگر مسلمانان در ولایت آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) وارد می شدند، در وادی امن قرار می گرفتند؛ به مبدأ فیض که قلب امام است مربوط می شدند

۱- نساء، ۵۹.

۲- الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص۹۹.

و از قلب شریفش به آن ها بهره ها می رسید که اساس هر خیری است.

اگر همه دوست دار حقیقی اهـل بیت(علیهم السـلام) و مخلص ایشـان می شدنـد؛ یعنی حبّ دنیـا و خودخواهی ها و قلـدری ها کنار برود، دیگر جهنم برای چه؟! جهنم برای هوی پرستی است؛ هرچه تفرقه است از هوی پرستی است.

لذا حضرت زهرا(علیها السلام) می فرماید: 'وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّهِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفُرْقَه.' چه حقیقتی را به این مسلمانها می فهمانَد؟ امامت اهل بیت(علیهم السلام) و وجوب اطاعتشان، برای پیشگیری از جدایی ها است؛ تا دیگر، دل ها از هم کنار نباشد؛ «منِ» من کنار رود...

از نعمت ولایت علی(علیه السـلام) اگر دور شدید، در تفرقه های دامنه دار، گرفتار می گردید؛ در اثر اینکه تحت حکومت نفس و هوی ها و خواهش های نفس خودشان قرار می گیرند؛ لذا وضع دنیایشان نیز خراب می شود.»(۱)

۳.۳. ولایت در تعیین دشمنان جامعۀ ولایی و تعیین مرزبندی با آن ها

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آنچه از تدبر در آیات قرآن و با اسـتمداد و استنتاج از مبارزۀ اهل بیت(علیهم السلام) در زمینۀ ولایت به دست آمد این بود که ولایت دارای چند بعد و چند جلوه است؛ یکی اینکه جامعۀ مسلمان، وابسته و پیوسته به

۱- عبدالحسین دستغیب، ولایت، ص۱۹تا۲۲.

عناصر خارج از وجود خود نباشد و پیوستگی به غیر مسلم نداشته باشد و توضیح دادیم که پیوسته نبودن و وابسته نبودن یک حرف است و به کلی رابطه نداشتن یک حرف دیگر و هرگز نمی گوییم که عالم اسلام در انزوای سیاسی و اقتصادی به سر ببرد و با هیچ یک از ملت ها و کشورها و قدرت های غیر مسلمان رابطهای نداشته باشد؛ بلکه مسئله، مسئلهٔ وابسته نبودن و پیوسته و دنباله رونبودن است، در قدرت های دیگر هضم و حل نشدن و استقلال و روی پای خود ایستادن را حفظ کردن است.

جامعهٔ اسلامی... در مقابل دست های دیگر، در مقابل تعارض ها و دشمنی هایی که پیش خواهد آمد، دست واحدی باشند که این مطلب از آیه)أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنینَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْکافِرینَ((۱) استفادهٔ آیهٔ دیگر از قرآن همین مطلب را به صورت واضح تری بیان کردهاست؛)مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُم(؛(۲) وقتی در مقابل جبههٔ خارجی قرار می گیرند، تو از آن ها چیزی استوارتر، خلل ناپذیرتر و نفوذناپذیرتر نمی بینی... این هم یک جلوهٔ دیگر از جلوه های ولایت است که جامعهٔ اسلامی آن را داراست.»(۳)

۱- مائده، ۵۴: «در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند.»

۲- فتح، ۲۹: «محمّد(صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند.»

۳- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۵۸تا ۶۰.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آیات سورهٔ ممتحنه گویای این حقیقت است که فکر می کنم اسم سوره را به این معنا می شود سورهٔ ولایت گذاشت)بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا(؛(۱) ای کسانی که ایمان آوردهاید!)لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیا(؛(۲) دشمن من و دشمن خودتان را ولی و هم جبههٔ خود مگیرید! در بعضی از ترجمه ها آمده است که دشمن من و دشمن خودتان را دوست خود مگیرید. این معنای کاملی نیست. مسئله فقط دوستی و محبت نیست، بالاتر از این ها است، ولیّ خودتان نگیرید؛ یعنی هم جبههٔ خودتان ندانید، یعنی خودتان را در صف آن ها قرار ندهید؛ یعنی در دل، خودتان و آن ها را در یک صف فرض نکنید؛ آن کسی که دشمن خدا و دشمن شما است، او را درکنار خودتان نگذارید؛ بلکه روبه رو و دشمن و معارض با خودتان ببینید)تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّه(؛(۳) هم جبهه و هم صف ندانید که پیام دوستی به آن ها بدهید!)وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ مِنَ الْحَق(؛(۴) درحالی که می دانید این ها به آنچه که پروردگار از حق و حقیقت برای شما فرو فرستاده است، کافر شدهاند،)یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِیَّاکُم(؛(۵) پیامبر و شما را از شهر و دیارتان، بیرون می کنند

۱- ممتحنه، ۱.

۲- ممتحنه، ۱.

۳- ممتحنه، ۱.

۴- ممتحنه، ۱.

۵- ممتحنه، ۱.

)أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّكُم(؛(۱) به خاطر اینکه شما به الله که پروردگار شما است، ایمان می آورید. دشمن من و دشمن خودتان را، هم جبهه و یار و یاور مگیرید!)إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فی سَبیلی وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتی(؛(۲) اگر در راه جهاد و مجاهدت و کوشش برای من و برای به دست آوردن خشنودی من بیرون آمدهاید؛ اگر واقعاً راست می گویید و در راه من تلاش و مجاهدت می کنید، حق ندارید آنکه دشمن من و دشمن شما است، هم جبهه، یار و پیوستهٔ خودتان قرار بدهید؛ البته آیات بعدی روشن می کند که منظور خدا کدام کفار است و آن آیات گروه های کافر را تقسیم بندی می کند)تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ((۳) که در نهان و خفا محبت و مودت خود را به آنان تحویل دهید.)وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَیْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ((۴) و من داناتر هستم به آنچه که شما پنهان کردهاید و آنچه آشکار ساختهاید.)وَ مَنْ یَفْعَلْهُ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبیلِ((۵) و هرکس از شما با دشمنان خدا طرح دوستی و یاوری بریزد و خودش را هم جبههٔ آن ها بداند و نشان بدهد،)فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبیلِ(؛ از راه میانه گمراه شده است.»(۶)

۱- ممتحنه، ۱.

۲- ممتحنه، ۱.

۳- ممتحنه، ۱.

۴- ممتحنه، ۱.

۵- ممتحنه، ۱.

۶- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۲۴تا۲۶.

تفسیر آیات

«بعضـی از مؤمنینِ مهـاجر، در خفـا بـا مشـرکین مکه رابطـهٔ دوستی داشـته انـد و انگیزه شـان در این دوستی، جلب حمایت آنان از ارحام و فرزندان خود بوده که هنوز در مکه مانده بودند. آیات سورهٔ ممتحنه نازل شد و ایشان را از این عمل نهی کرد.

روایاتی هم که در شأن نزول این آیات وارد شده، این اسـتفاده را تأیید می کند؛ چون در آن روایات آمده که حاطب بن ابی بلتعه، نامه ای سرّی به مشرکین مکه فرستاد و در آن از اینکه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم دارد مکّه را فتح کند، به ایشان گزارش داد و منظورش این بود که منّتی بر آنان گذاشـته و بـدین وسـیله، ارحام و اولادی که در مکّه داشت، از خطر مشـرکین حفظ کرده باشـد. خـدای تعالی این جریان را به پیامبر گرامی اش خبر داد و این آیات(۱) را فرستاد.

کلمهٔ 'عدو' به معنای دشمن است که هم بر یک نفر اطلاق می شود و هم بر جمع دشمنان و مراد آیهٔ شریفه، جمع آن است؛ به قرینهٔ اینکه فرمـوده '[آن هـا را] اولیـاء خود نگیریـد' و نیز به قرینـهٔ ضـمیر جمع در 'الیهم' و قرائن دیگر و منظور از این دشـمنان، مشـرکین مکّه انـد. و دشمن بودنشان با خدا، به خاطر مشرک بودنشان است؛ به این علت که برای خدا شرکایی قائل بودند و خدا را نمی پرستیدند و

۱- آیات ابتدایی سورهٔ مبارکهٔ ممتحنه.

دعوت او را نمی پذیرفتند و رسول او را تکذیب می کردند و دشمن بودنشان با مؤمنین به خاطر این بود که مؤمنین به خدا ایمان آورده بودند و مال و جان خود را در راه خدا فدا می کردند و معلوم است کسانی که با خدا دشمنی دارند، با مؤمنین هم دشمن خواهند بود.

ممکن است بگویید: در آیهٔ شریفه، ذکر دشمنی مشرکین با خدا کافی بود، چه نیازی بود به اینکه دشمنی با مؤمنین را هم ذکر کند. در پاسخ می گوییم: ازآنجا که زمینهٔ آیه، زمینهٔ نهی مؤمنین از دوستی با مشرکین بود، یادآوری دشمنی آنان با ایشان، نهی و تحذیر را تأکید می کند. گویا فرموده: کسی که با خدا دشمنی کند، با خود شما هم دشمن است؛ دیگر چه جا دارد که با آنان دوستی کنید؟!

کلمهٔ 'مودّت' مفعول کلمهٔ 'تُلقُون' است... و مراد از 'القاء مودّت'، اظهار مودت و یا ابلاغ آن به مشرکین است. و این جملهٔ)تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ(،(۱) صفت و یا حال از فاعل 'لا تَتَّخِذُوا' است... .

و معنای)يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّكُمْ((۲)، این است که: رسول و شما را مجبور به مهاجرت از مکه می کنند، به خاطر اینکه به پروردگارتان ایمان آورده اید... .

)إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فِي سَبِيلِي وَ ابْتِغاءَ

۱- ممتحنه، ۱.

۲- ممتحنه، ۱.

مَرْضاتِی(،(۱) یعنی اگر مهاجرتتان، جهاد در راه من و به منظور خشنودی من است، دیگر دشمنان مرا دوست مگیرید... .

)تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَیْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ((۲)... معنای)تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ(، این است که در خفا به مشرکین اطلاع می دهید که دوستشان دارید... گویا شنونده وقتی آیهٔ قبلی را شنیده، پرسیده: مگر ما چکار کرده ایم؟ در این آیه پاسخ می دهد: شما پنهانی به مشرکین اطلاع می دهید که ما دوستتان داریم و حال آنکه من از هرکسی بهتر می دانم و بهتر خبر دارم آنچه را که پنهانی و یا آشکارا انجام می دهید؛ یعنی من گفتار و کردار شما را به علمی می دانم که اخفاء و اظهار شما نسبت به آن یکسان است.»(۳)

«قرآن کریم، مسلمانان را از اینکه دوستی و سرپرستی غیرمسلمانان را بپذیرند سخت بر حذر داشته است؛ نه از باب اینکه دوست داشتن انسان های دیگر را بد بداند و طرفدار بغض مسلِم نسبت به غیرمسلم در هر حال و مخالف نیکی با آن ها باشد؛ قرآن صریحاً می گوید:)لا یَنْهاکُمُ اللهُ عَنِ الَّذینَ لَمْ یُقاتِلوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ انْ تَبَرّوهُمْ وَ تُقْسِطوا الَیْهِمْ، انَّ الله یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ(؛(۴) خداوند باز نمی دارد شما را از کسانی که با

۱- ممتحنه، ۱.

۲- ممتحنه، ۱.

۳- محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۳۹۰.

۴- ممتحنه، ۸.

شما در دین مقاتله و جنگ نکرده اند و شما را از خانه هاتان بیرون نرانده اند که نیکی کنید نسبت به آنان و دادگری کنید؛ همانا خداوند دادگران را دوست دارد.

اسلام نمی گوید کار محبّت آمیز و کار نیکتان منحصراً باید دربارهٔ مسلمین باشد و به هیچ وجه خیری از شما به دیگران نرسد؛ دینی که پیغمبرش به نصّ قرآن «رحمه للعالمین» است، کی می تواند چنین باشد؟! ولی یک مطلب هست و آن اینکه مسلمانان نباید از دشمن غافل شوند. دیگران در باطن، جور دیگری دربارهٔ آنان فکر می کنند؛ تظاهر دشمن به دوستی با مسلمانان، آنان را غافل نکند و موجب نگردد که آنان دشمن را دوست پندارند و به او اطمینان کنند.

مسلمان همواره باید بداند که عضو جامعهٔ اسلامی است، جزئی است از این کل. جزء یک کل و عضو یک پیکربودن، خواه ناخواه شرایط و حدودی را ایجاب می کند. غیرمسلمان، عضو یک پیکر دیگر است. عضو پیکر اسلامی، روابطش با اعضای پیکر غیراسلامی باید به نحوی باشد که لااقل با عضویّتش در پیکر اسلامی ناسازگار نباشد؛ یعنی به وحدت و استقلال این پیکر آسیبی نرسد. پس خواه ناخواه نمی تواند روابط مسلمان با غیرمسلمان با روابط مسلمان و مسلمان یکسان و احیاناً از آن نزدیک تر باشد.

روابط دوستانه و صمیمانهٔ مسلمانان با

یکدیگر، باید در حدّی باشد که عضویّت در یک پیکر و جزئیت در یک کل، ایجاب می کند. ولاء منفی در اسلام، عبارت است از اینکه یک مسلمان، همواره در مواجهه با غیرمسلمان، بداند با اعضای یک پیکرِ بیگانه مواجه است و معنی اینکه نباید ولاء غیرمسلمان را داشته باشد، این است که نباید روابط مسلمان با غیرمسلمان در حدّ روابط مسلمان با مسلمان باشد؛ به این معنی که مسلمان عملاً عضو پیکر غیرمسلمان قرار گیرد و یا به این شکل درآید که عضویّتش در پیکر اسلامی به هیچ وجه در نظر گرفته نشود.

پس منافاتی نیست میان آنکه مسلمان به غیرمسلمان احسان و نیکی کند و درعین حال ولاء او را نپذیرد؛ یعنی او را عضو پیکری که خود جزئی از آن است، نشمارد و بیگانه وار با او رفتار کند؛ همچنان که منافاتی نیست میان ولاء منفی و اصل بشردوستی و رحمت برای بشر بودن. لازمهٔ بشردوستی، این است که انسان به سرنوشت و صلاح و سعادت واقعی همهٔ انسان ها علاقه مند باشد. به همین دلیل هر مسلمانی، علاقه مند است که همهٔ انسان های دیگر، مسلمان باشند و هدایت یابند؛ امّا وقتی که این توفیق حاصل نشد، دیگران را که چنین توفیقی یافته اند، نباید فدای آنان که توفیق نیافته اند کرد و اجازه داد که مرزها در هم بریزد و هر نوع فعل و انفعالی صورت گیرد.

فرض کنید گروهی از مردم دچار یک نوع بیماری هستند. بشردوستی ایجاب می کند که آن ها را نجات دهیم و تا وقتی که نجات نیافته اند، بشردوستی ایجاب می کند که به آن ها نیکی کنیم، امّا بشردوستی ایجاب نمی کند که هیچ محدودیّتی میان آن ها که از قضا بیماریشان مُسری است و افراد سالم و شفایافته برقرار نکنیم. این است که اسلام از طرفی احسان و نیکی به غیرمسلمان را مجاز می شمارد و از طرف دیگر اجازه نمی دهد که مسلمان، ولاء غیرمسلمان را بپذیرد.

اسلام دین بشردوستی است. اسلام حتّی مشرک را دوست دارد؛ امّا نه از آن نظر که مشرک است، بلکه از این نظر که مخلوقی از مخلوقات خداست و البتّه ازآن جهت که در راه هلاکت و ضلالت افتاده است و راه نجات و سعادت را گم کرده است، ناراحت است؛ و اگر او را دوست نمی داشت در مقابل شرک و بدبختی اش بی تفاوت می بود.

در اسلام حبّ و بغض هست، امّا حبّ و بغض عقلی و منطقی؛ نه احساسی و بی قاعده و ضابطه. دوستی و دشمنی که صرفاً از احساس برخیزد، منطق ندارد؛ احساسی است کور و کر که بر درون انسانی مسلّط می گردد و او را به هر طرف که بخواهد می کشد؛ امّا حبّ و بغض عقلی، ناشی از یک نوع درک و درحقیقت ناشی از علاقه به سرنوشت انسان دیگری است که مورد علاقه واقع شده است.

یک مثال: پـدر و مادر نسبت به فرزنـد خود دو نوع علاقه دارنـد: یکی عقلی و منطقی و دیگری احساسـی. علاقهٔ منطقی موجب می گردد گاهی والـدین با کمال جـدّیت فرزنـد خویش را در رنج قرار دهند و موجبات ایلام(۱) وی را فراهم آورنـد؛ مثلاًـ طفل را در اختیار جرّاح قرار می دهنـد. والدین در آن حال اشک می ریزند، دلشان می سوزد و چشـمانشان می گرید، امّا از پزشک می خواهند هر چه زودتر او را تحت عمـل قرار دهـد. عضو قطع کردنی را قطع کنـد؛ بـا همـهٔ لوازم و عوارضـی که درد و رنـج و احیاناً نقص عضو دارد. آن اشک در اثر علاقـهٔ احساسـی است و این تقاضا در اثر علاقهٔ عقلی و منطقی. اگر آن ها ملاحظهٔ دل سوختن فعلی را بکنند و علاقهٔ احساسـی را بر علاقهٔ منطقی مقـدّم بدارنـد و اجازه ندهند که عضوی از اعضای او را ببُرند، درحقیقت به مرگ او تن داده اند؛ امّا به منطق عقل و به حکم علاقه به سرنوشت فرزند، پا روی احساسات خویش می گذارند و به ایلام و آزار طفل تن می دهند.

هر انسـان عـاقلی احیانـاً برای اینکه درد خـویش را درمـان کنـد، خود را تسـلیم جرّاح می کنـد که مثلاًـ انگشت مرا قطع کن! او دلش نمی خواهـد درد بریـدن انگشت را بکشـد، همچنان که از کم شـدن یک انگشت فوق العاده ناراحت می شود؛ ولی این درد را منطقاً تحمّل می کند و به حکم عقل به این

۱- رنج و اَلَم.

نقص عضـو تن می دهـد. همانـا عقـل و منطق است که او را پیش می برد و تقاضـا را بر زبـانش می آورد و اِلّـا احسـاس در اینجـا حکمش برخلاف این است.

اسـلام در مورد یک جامعهٔ فاسد و اصـلاح نشده که در آن کفر و نادانی حکومت می کند، از طرفی دستور جهاد می دهد تا ریشه فساد را بر کنـد:)وَ قاتِلوهُمْ حَتّی لا تَکونَ فِتْنَهٌ(؛(۱) آنان را بکشـید تا فتنه از میان برود و از طرف دیگر دسـتور احتیاط و اجتناب می دهـد که مردم روی دلشان را به روی آنان باز نکنند تا جامعه و بشریّت سالم بماند و این با بشردوستی کوچک ترین منافاتی ندارد.

طبیعتِ انسـان، دزد است و ضـبط و گیرنـدگی ازجمله خواصّ انسـانی است و چه بسـا ناخودآگاه، افکار و انـدیشه های دیگران را در لوح خویش ثبت کنـد. قرآن می فرمایـد:)یـا اَیُّهَا الَّذینَ امَنوا لا تَتَّخِذوا عَدُوّی وَ عَدُوَّکُم اوْلِیاءَ تُلْقونَ الَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ قَدْ کَفَروا بِما جائَکُمْ مِنَ الْحَقِّ(؛(۲) ای کسانی که ایمان آورده اید! دشـمن من و دشمن خودتان را 'ولیّ' نگیرید که دوستی بر آنان افکنید و حال اینکه به حقّی که شما را آمده است، کافر شده اند.

تا آنجا که می فرماید:)إنْ یَثْقَفوکُمْ یَکونوا لَکُمْ اعْداءً وَ یَبْسُطوا الَیْکُمْ ایْدِیَهُمْ وَ الْسِنَتَهُمْ بِالسّوءِ وَ وَدّوا لَوْ تَکْفُرونَ(؛(۳) اگر به شما دست

۱- بقره، ۱۹۳.

۲- ممتحنه، ۱.

۳- ممتحنه، ۲.

یابند، دشمنانتان هستند و دست و زبانشان را به بدی به سوی شما می گشایند و دوست دارند که کافر شوید.

در اینجا قرآن سرّ لزوم اجتناب و احتیاط از بیگانه را این می داند که آن ها دوست دارند دیگران نیز به کیش و آیین آن ها درآیند.

مگر صرف دوستی و تمایل آن ها به این کار چه خطری را به همراه دارد؟

اینجا قرآن منشأ اصلی خطر را گوشزد می کند. آن ها وقتی دوست دارند، تنها دوستی و تمایلشان نیست؛ بلکه برای نیل به این هدف می کوشند و از هر راهی جدّیت می کنند.

همهٔ این ها ایجاب می کند که روابط مسلِم با غیرمسلم، محتاطانه باشد؛ مسلمان از خطر غافل نماند؛ فراموش نکند که عضو یک جامعهٔ توحیدی است و آن غیرمسلم، عضو یک پیکر و جزء یک اجتماع دیگر است. امّا هیچ یک از آن ها ایجاب نمی کند که مسلمان با غیرمسلمان به کلّی قطع ارتباط کند؛ روابط اجتماعی و احیاناً سیاسی نداشته باشد؛ البتّه همه مشروط است [به این] که منطبق با مصالح کلّی جامعهٔ اسلامی بوده باشد.»(۱)

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص۲۵۹.

فصل دوم: ویژگی های ولیّ و حاکم اسلامی

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «آن کسـی که این ولایت را از طرف خداونـد عهـده دار می شود، بایـد نمونهٔ ضـعیف و پرتو و سایه ای از آن ولایت الهی را تحقق ببخشد و نشان بدهد یا بگوییم در او باشد. خصوصیات ولایت الهی، قدرت و حکمت و عدالت و رحمت و امثال این هاست. آن شـخص یا آن دسـتگاهی که ادارهٔ امور مردم را به عهـده می گیرد، بایـد مظهر قدرت و عدالت و رحمت و حکمت الهی باشد. این خصوصـیت، فارق بین جامعهٔ اسـلامی و همهٔ جوامع دیگری است که به شـکل های دیگر اداره می شوند. جهالت ها، شـهوات نفسانی، هوی و هوس و سـلایق شخصـی متکی به نفع و سود شخصـی یا گروهی، این حق را ندارند که زندگی و مسیر امور مردم را دستخوش خود قرار بدهنـد؛ لـذا در جامعه و نظام اسـلامی، عـدالت و علم و دین و رحمت بایـد حاکم باشـد؛ خودخواهی نبایـد حاکم بشود، هواوهوس از هرکس و در رفتار و گفتار هر شخص و شخصیتی، نباید حکومت کند.

سرّ عصـمت امام در شکل غایی و اصلی و مطلوب در اسلام هم همین است که هیچ گونه امکان تخطی و تخلفی وجود نداشته باشد. آن جایی هم که عصـمت وجود ندارد و میسّر نیست، دین و تقوا و عدالت باید بر مردم حکومت کند که نمونه ای از ولایت الهی محسوب می شود.»(۱)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر، ۲۰تیر۶۹.

امام خمینی(رضوان الله علیه): «آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب(علیه السلام) موجود بود، برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت [است] از علم به قانون و عدالت باشد، در عدهٔ بی شماری از فقهای عصر ما موجود است؛ اگر با هم اجتماع کنند، می توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند.

حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) به دنبال فرمایشات خود در تعیین هدف های حکومت به خصال لازم حاکم اشاره می فرماید: '...وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لا ـ یَنْبَغی انْ یَکُونَ الْوالی عَلَی الْفُرُوجِ وَ الدّماءِ وَ الْمَغانِمِ وَ الأَحْکامِ وَ إِمامَهِ الْمُسلِمینَ الْبَخیلُ فَتَکُونَ فی أَموالِهِمْ نَهمَتُهُ...'؛(۱) و شما مردم خوب می دانید که شایسته نیست کسی که بر نوامیس و خون ها و درآمدها و احکام و قوانین و پیشوایی مسلمانان ولایت و حکومت پیدا می کند، بخیل باشد تا بر اموال مسلمانان حرص ورزد.

'و لَا الْجاهِلُ فَیُضِلَّهُم بِجَهلِهِ'؛ و باید که جاهل [و ناآگاه از قوانین] نباشد تا از روی نادانی مردم را به گمراهی بکشاند 'وَ لَا الْجافِی فیقطعَهم بِجَفائِهِ وَ لَا الْخائِفُ لِلدُّوَلِ فیَتَّخِذ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ'؛ و باید که جفاکار و خشن نباشد تا به علت جفای او مردم با او قطع رابطه و مراوده کنند. و نیز باید که از دولت ها نترسد تا با یکی دوستی و با دیگری دشمنی کند.

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۳۱.

'وَ لَـا الْمُرْتَشى فِى الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ يَقِفَ بها دُونَ الْمَقاطِعِ وَ لَا الْمُعَطِّلَ لِلسُّنَّةُ فَيُهْلِكَ الأُمَّةَ'؛(۱)و باید که در کار قضاوت رشوه خوار نباشد تا حقوق افراد را پایمال کند و نگذارد حق به حق دار برسد و نباید که سنت و قانون را تعطیل کند تا امت به گمراهی و نابودی نرود. درست توجه کنید که مطالب این روایت حول دو موضوع دور می زند: یکی 'علم' و دیگری 'عدالت' و این دو را خصلت ضروری 'والی' قرار داده است. در عبارت 'و لا الجاهل فیضلّهم بجهله' روی خصلت 'علم' تکیه می کند. و در سایر عبارات روی 'عدالت'، به معنای واقعی، تأکید می نماید. عدالت به معنای واقعی این است که در ارتباط با دول و معاشرت با مردم و معاملات با مردم و دادرسی و قضا و تقسیم درآمد عمومی، مانند حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) رفتار کند و طبق برنامه ای که برای مالک اشتر و درحقیقت برای همهٔ والیان و حکام، تعیین فرموده است؛ چون بخشنامه ای است عمومی که فقها هم اگر والی شدند بایستی دستورالعمل خویش بدانند.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «در خطبهٔ نهج البلاغه، خطبهٔ صد و سی و یکم، یعنی همان خطبه ای که امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید: 'أَنَّهُ لَمْ یكُنِ الَّذِی

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۳۱.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۵۷.

كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِی سُلْطَانٍ وَ لَا الْتِمَاسَ شَیءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَام ' که بیان می کند ما این کار را این بار را به خاطر دنیا و مطامع دنیوی برنداشتیم و شروع نکردیم و حکومت را فقط برای خدا قبول کردیم، در دنبالهٔ همین بیان میفرماید: 'وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا یَنْبَغِی أَنْ یکُونَ الْوَالِی عَلَی الْفُرُوجِ وَ الدِّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْكَامِ وَ إِمَامَهِ الْمُسْلِمِینَ الْبَخِیل ' یعنی آن کسی که متولّی کارهای مردم و مسلط بر نوامیس مردم، بر خون های مردم، بر دستاوردهای اجتماعی و ملی و براحکام و قوانین در جامعهٔ اسلامی است، آن کسی که متصدی پیشوایی و رهبری و زمامداری مسلمین است، سزاوار نیست که این چند صفت را داشته باشد:

'البَخیل' اول اینکه بخیل نباشد. 'فَتکونَ فی اَموالِهِم نَهمَتُهُ' اگر بخیل باشد، چشمش به اموال مردم است. مرادِ از اموال مردم، همان اموالی است که دراختیار خود حکومت است. اگر بخیل باشد، حتی اموالی را که متعلق به خود مردم هم هست؛ یعنی بیت المال مسلمان ها به آن ها نمیرساند و از آن، خود او سوء استفاده میکند.

'وَ لَا الْجَاهِلُ فَیضِلَّهُمْ بِجَهْلِه ' همچنین حاکم اسلامی باید جاهل نباشد تا بر اثر جهل خود مردم را گمراه کند.»(۱)

«'وَ لَا الْجَافِی فَیقْطَعَهُمْ بِجَفَائِه ' باید ظالم نباشد، سخت گیر و تند و خشن نباشد تا مردم

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، ۱۵اسفند ۵۹.

را بـا خشونت خود و بـا ظلم خود از راهی که می رونـد باز بـدارد. 'فَيَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ': اموال مسـلمان ها را حیف و میل نکنـد؛ یعنی به بعضی برساند و به بعضی نرساند، تبعیض در میان مردم قائل بشود و مال خدا را مال خود بشمارد.

'وَ لَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيـذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ يقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ': لازم است حاکم مسـلمان ها رشوه گیر نباشد، برای ادای حقوق مردم از آن ها رشوه نطلبد که اگر این طور باشد، احکام الهی متوقف می ماند و آنجایی حاکم می ایستد که مرز احکام الهی نیست.

'وَ لَا الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَيهْلِكَ الْأُمَّة': همچنین تعطیـل احکـام الهی و تعطیـل سـنت الهی را نکنـد که بـدان وسـیله امّت به هلاکت و بـدبختی خواهند افتاد.

این حـدیث اجمالاً به ما نشان می دهد که در حاکم اسـلامی غیر از آن شـرایطی که معین شده است که اگر دارای آن شـرایط نباشد؛ نمی تواند حاکم باشد یک سلسله خلقیات و خصالی باید باشد و یک سلسله خُلقیات و خصالی باید در حاکم اسلامی نباشد که اگر بر این نهج رفتار نشود و حاکـم اسـلامی با این آراستگیهای لازم آراسته نباشد، یقیناً آن جامعه ای که اسلام میخواهد برای مسلمان ها و با احکام اسلام به وجود بیاورد، به وجود نخواهد آمد.

...از بزرگ ترین وظایف زمامدار اسلامی،

خودسازی است و اصلاح سلوک شخصی. اخلاق شخصیِ خودش را باید اصلاح کند، دچار شهوت رانی نشود، دچار هوای نفس نشود، تمایلات، او را در پنجهٔ خود نگیرد، محبت مردم را در دل خود تبدیل به بغض و عداوت نکند. مثل پدری به حال همهٔ مردم مهربان باشد؛ حتی نسبت به گناهکاران، زمامدار اسلامی جانشین پیغمبری است که نسبت به کفار قومِ خودش از پروردگار عالم درخواست می کرد و هدایت می خواست، «اللَّهُمَ اهْدِ قَوْمِی فَإِنَّهُمْ لَا یعْلَمُونَ» آن طور که از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده؛ حتی نسبت به گناهکاران هم محبت داشته باشد؛ البته محبت داشتن منافاتی ندارد با اجرای عدالت. کسی که جنایتی می کند و گناهی و جرمی در جامعه مرتکب می شود؛ البته باید مجازات بشود. اما این مجازات از روی انتقام شخصی حاکم نباید باشد.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): «امام می فرماید: از حکم کردن بپرهیزید! زیرا حکومت فقط برای امامی است که عالم به قضاوت [و آیین دادرسی و قوانین] و عادل در میان مسلمانان باشد، برای پیغمبر است یا وصی پیغمبر. ملاحظه می کنید کسی که می خواهد حکومت کند: اولًا باید امام باشد. در اینجا معنای لغوی «امام» که عبارت از رئیس و پیشوا باشد مقصود است، نه

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، ۱۱آبان۶۳.

معنای اصطلاحی. به همین جهت، نبی را هم امام دانسته است. اگر معنای اصطلاحی 'امام' مراد بود، قید 'عالم' و 'عادل' زاید می نمود.

دوّم اینکه عالم به قضا باشد. اگر امام بود لکن علم به قضا نداشت، یعنی قوانین و آیین دادرسی اسلام را نمی دانست، حق قضاوت ندارد.

سوّم اینکه باید عادل باشد.

پس، قضا (دادرسی) برای کسی است که این سه شرط (یعنی رئیس و عالم و عادل بودن) را داشته باشد. بعد می فرماید که این شروط بر کسی جز نبی یا وصی نبی منطبق نیست.

قبلاً عرض کردم که منصب قضا برای فقیه عادل است و این موضوع از ضروریات فقه است و در آن خلافی نیست. اکنون باید دید شرایط قضاوت در فقیه موجود است یا نه. بدیهی است منظور فقیه 'عادل' است، نه هر فقیهی. فقیه طبعاً عالم به قضاست؛ چون فقیه به کسی اطلاق می شود که نه فقط عالم به قوانین و آیین دادرسی اسلام؛ بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد؛ یعنی دین شناس به تمام معنای کلمه باشد. فقیه وقتی عادل هم شد دو شرط را دارد. شرط دیگر این بود که امام یعنی رئیس باشد و گفتیم که فقیه عادل مقام امامت و ریاست را برای قضاوت به حسب تعیین امام(علیه السلام) داراست. آنگاه امام(علیه السلام) حصر فرموده که

این شروط جز بر نبی یا وصی نبی بر دیگری منطبق نیست. فقها چون نبی نیستند پس وصی نبی یعنی جانشین او هستند؛ بنابراین، آن مجهول از این معلوم به دست می آید که «فقیه» وصی رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است و در عصر غیبت، امام المسلمین و رئیس المله می باشد و او باید قاضی باشد و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آن انسان یا انسان هایی که قرار است بر بشر و جامعهٔ بشری عملاً فرمانروایی بکنند، عملاً ولیِّ جامعه باشند، عملاً ولایت جامعه را به عهده بگیرند؛ این ها چه کسانی می توانند باشند؟

...پاسخِ دین و مکتب به این سؤال این است که)إِنَّما وَلِیُّکُمُ الله وَ رَسُولُهُ(؛(۲) آن کسی که عملاً در جامعه، زمام فرمان را، امرونهی را از سوی پروردگار عالم به دست می گیرد، «رسول» اوست؛ لذا در جامعه وقتی که پیغمبری آمد، معنی ندارد که با بودن پیغمبر، حاکم دیگری به جز پیغمبر بر مردم حکومت بکند. پیغمبر یعنی همان کسی که باید زمام قدرت را در جامعه به دست بگیرد [و] حاکم باشد؛ اما وقتی که پیغمبر از دنیا رفت، تکلیف چیست؟ و وقتی که پیغمبر خدا مثل همهٔ انسان های دیگر از دنیا رفت

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۷۸.

۲- مائده، ۵۵.

و جان به جان آفرین تسلیم کرد، آنجا چه کنیم؟ آیهٔ قرآن پاسخ می دهد:)وَ الَّذینَ آمَنُوا(؛ [خداوند با این آیهٔ شریفه می فرماید:] 'مؤمنان ولیّ شما هستند.' کدام مؤمنان؟ هرکه به مکتب و دین ایمان آورد، او ولیّ و حاکم جامعهٔ اسلامی است؟! اینکه لازم است که به عدد همهٔ نفوس مؤمن، حاکم داشته باشیم!

آیهٔ قرآن می خواهد ضمن آنکه روی یک انسان معلومِ مشخصی انگشت می گذارد و کسی را که در نظر شارع و قانونگذارِ اسلام مشخص است، بر مردم حکومت می دهد؛ می خواهد علت انتخاب یا انتصاب او را هم بگوید و به این وسیله، معیار به دست بدهد؛ لذا می گوید:)وَ الَّذینَ آمَنُوا(؛(۱) آن کسانی که ایمان آوردهانـد، ایمانِ درست آوردند؛ [چراکه] لازمهٔ اطلاق آمنوا این است که ایمان آوردند؛ [منظور،] آن کسانی [است] که با عمل خود ایمانشان را امضاء کردنـد؛ پس)وَ الَّذینَ آمَنُوا(شـرط اوّل است که واقعاً مؤمن باشـد. شـرایط دیگری هم دارد:)الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ(؛ آن مؤمنینی که نماز را اقامه می کننـد...)وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ(؛ تقسیم عادلانـهٔ ثروت بکننـد و زکات بدهند اهلِ انفاق در راه خدا باشند و دنبالش می گوید:)وَ هُمْ راکِعُونَ(؛(۲) یعنی درحالی که راکع هستند [زکات را بدهند] و این اشاره به یک مورد و یک داستان خاص است.

۱- مائده، ۵۵.

۲- مائده، ۵۵.

بعضـی از مفسـرینِ دیگر گفتهاند که:)وَ هُمْ راكِعُونَ(؛(۱) معنـایش این است که این هـا همیشه درحال رکوع باشـند. اینجا اشاره به قضـیهٔ خاصی نیست؛ اما عربی دانی(۲) این احتمـال را رد می کنـد:)وَ هُمْ راكِعُونَ(؛ یعنی درحال رکوع زکات می دهنـد. به احتمالی که به ذهن من می آیـد، گمـان می کنم زکـات، مطلق انفاقات است؛ چون انگشتری که امیرالمؤمنین درحال رکوع داد، زکات اصـطلاحی نبوده؛ بلکه انفاقی بود که در راه خدا کرد و در اینجا به آن اطلاقِ زکات شده است:]و يؤتون الزكوه و هم راكعون[؛ یعنی یک انسان آن قدر دل بسته به مساوات باشـد، به قـدری علاقه مند به انفاق باشد، به قدری برایش دیدن فقر و فقیر دردآور باشد که صبر نکند که نمازش تمام شود. به قـدری در این انسـان جاذبـهٔ انفاق شدیـد است و به قـدری این آدم محو در راه انجام این تکلیف است که امان نـدارد که صبر کنـد، مجال ندارد که تحمل کند... ؛ بنابراین در اسـلام ولیّ امر آن کسـی است که فرستادهٔ خداست، آن کسی است که خود خدا معین می کند؛ چون فرض این است که به حسب طبیعت خلقت و آفرینش، هیچ انسانی حق تحکّم بر انسان های دیگر را ندارد. تنها کسـی که حق تحکّم دارد، خداست و چون خدا حق تحکّم دارد، خدا

۱- مائده، ۵۵.

۲- آشنایی با ادبیات عربی.

می تواند طبق مصلحت انسان ها این حق را به هرکسی که می خواهد، بدهد و می دانیم که کار خدا بیرون از مصلحت نیست، دیکتاتوری نیست، قلدری نیست، زورگویی نیست؛ کار خدا طبق مصلحت انسان ها است و چون طبق مصلحت انسان هاست؛ پس بنابراین او معین می کند و ما هم تسلیم می شویم. او پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام را معین می کند و برای بعد از امام نیز صفاتی را معین می کند که این ها بعد از ائمۀ هداه معصومین حاکم بر جامعۀ اسلامی هستند؛ پس ولی را خدا معین می کند، خودش ولی است، پیغمبرش ولی است. امام ها ولی هستند، امام های خاندان پیغمبر تعیین شدهاند که ۱۲ نفرند و در رتبه بعد کسانی که با یک معیارها و ملاک های خاصی تطبیق بکنند و جور بیایند. آن ها از برای حکومت و خلافت معین شدهاند؛ البته این یک آیه بود که برای شما ذکر کردم. آیاتی دیگر هم در قرآن هست که بعضی از آن ها را در این گفتارها آوردیم و بعضی از آن را هم باید خودتان در قرآن جستجو کنید و پیدا کنید. آیات فراوانی دراین باره داریم.

آنچه که در اسلام روی آن تکیه شده این است که زمام امر مردم دست آن کسانی نیفتد که انسان ها را به دوزخ می کشانند و مگر تاریخ این مطلب را به ما نشان نداد؟ مگر ندیدیم که با جامعۀ اسلامی اندکی بعد از صدر مشعشع اسلام چه کردند و چه شد و

چه بر سر این جامعه آمد؟ آن جامعه ای که در آن مردم قدر مردان نیک را ندانند، جامعهای که مردم معیارهای نیکی را عوضی بگیرند و مردم نتوانند ناصح و مشفق و مصلح خود را بشناسند، چقدر باید روی آن کار کرده باشند که به اینجا رسیده باشد؟! تبلیغات زهرآگینی که از طرف دستگاه های قدرت ظالمانه و جابرانه در میان جامعهٔ اسلامی انجام گرفت به قدری افق معلومات و بینش مردم را عوض کرد و آن ها را به وضعی رساند که گویی سیاهی را سفیدی و سفیدی را سیاهی می دیدند... . این دست های تبلیغی و دستگاه های تبلیغی در اقطار جامعهٔ اسلامی و کشور اسلامی سالیانی دراز روی مغز مردم، روی روح مردم، روی روحیهٔ مردم کار کرده بودند تا به اینجا رسیده بود؛ پس شما می بینید چقدر مهم است که حاکم جامعهٔ اسلامی چه کسی باشد و باید آن کسی باشد که خدا معین می کند.

آیهٔ دیگر قرآن می گوید:)أَطِيعُوا اللَّهَ(؛(۱) اطاعت کنید خدا را)وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ(؛ از رسول اطاعت کنید.)وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ(؛ صاحبان فرمان از میان خودتان را هم فرمان ببرید.

اما صاحبان فرمان یعنی چه؟ آن مسلمان جاهل و نادان خیال می کند که صاحب فرمان یعنی هرکسی که می تواند فرمان بدهد و

۱- نساء، ۵۹.

هرکس که زورش برای فرمـان دادن می چربـد، او 'اولی الامر' است. مـا می گوییم: نه! او اولی الامر نیست. اگر بنا باشـد هرکسـی که می تواند فرمان بدهد اولی الامر باشد و از طرف قرآن به رسمیت شناخته شده باشد، پس در فلان کوهستان، فلان دزد، قداره بند هم فرمان می دهد، آن هم در آنجا همه کاره است؛ پس در آنجا او اولی الامر است و اطاعت فرمان او واجب است؟! اولی الامری که شیعه به آن معتقد است آن اولی الامر است که خـدا منشور فرمان را بنام او کرده باشـد، شـیعه این را می خواهـد. آن انسانی است که اگرچه 'منکم' است و جزو انسان ها، اما ولایت را از خدا گرفته باشد که صاحب ولایت کبری خداست.

حالا- هـارون الرشـید با آن وضـعش با آن بخشـش های بی حساب و اسـرافش، با آن آدم کشـی اش [که همین جعفر برمکی و بسـیاری از خاندانش را در یک روز تارومار کرد و کشت، قلع و قمع نمود و بسـیاری از مؤمنین مسلمین را از بین برد الی ماشاءالله کارهای دیگر کرد] آیـا چنین کسـی را می توان اولی الامر دانست؟! مفتی زمـان می گفت که این اولی الامر است و جنـگ و نزاع بـا امـام جعفر صـادق(علیه السـلام) به خـاطر همین مسـئله بود که به امـام می گفتنـد: شـما چرا بـا اولی الامر زمـانت در می افتی و اولی الامر زمان یعنی همین هارون کذایی.

پس منطق شیعه در این مسئله، بسیار

منطق ظریف و دقیقی است؛ ضمن اینکه نصب خدا را از قرآن احساس و استنباط می کند، معیار ها و ملاک ها را هم به دست مردم می دهد که مردم فریب نخورند و نگویند علی بن ابی طالب(علیه السلام) روی سرِ ما، روی چشم ما و جانشین او هارون الرشید هم همین طور. منصور عباسی می گفت که: 'امام حسن را به عنوان خلیفه قبول داریم؛ اما ایشان پول گرفته است و خلافت را فروخته است؛ پس حق خلافت ندارد و ما هم از آن هایی که خلافت را به آ ن ها فروخته بود، خلافت را به زور گرفتیم. این مال ماست.' حرف آن ها این بود که علی بن ابی طالب(علیه السلام) را برحسب ظاهر قبول می کردند و بعد، منصور عباسی را هم به نام جانشین علی بن ابی طالب(علیه السلام) می پذیرفتند و هیچ منافاتی بین این دو نمی دیدند؛ اما شیعه می گوید: 'این حرف درست نیست و اگر تو حکومت علی(علیه السلام) را قبول داری، باید معیارهای خلافت و ولایت را هم قبول داشته باشی؛ باید قبول داشته باشی که علی بن ابی طالب(علیه السلام) به خاطر جمع بودن این معیارها، به عنوان ولی انتخاب شده؛ پس اگر کسی در او این معیارها نبود یا ضد این معیارها در او بود، این آدم حق ندارد که جانشین علی بن ابی طالب(علیه السلام) خودش را معرفی کند؛ حق ندارد ولایت شیعه را و ولیّ امربودن را ادعا کند و کسی حق ندارد از او بپذیرد. ...در آیهٔ بعد یعنی آیهٔ ۵۹ سورهٔ نساء

می فرمایـد:)یـا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا(؛ ای کسانی که ایمان آوردهایـد)أَطیعُوا اللهَ(؛ اطاعت کنیـد از خـدا)وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ(؛ و اطاعت کنیـد از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم))وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ(؛ و اطاعت کنید از صاحبان فرمان از میان خودتان یعنی آن کسانی که در میان شما صاحبان فرمان هستند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «خدای متعال، این ولایت و حاکمیت را از مجاری خاصـی اعمال می کند؛ یعنی آن وقتی هم که حاکم اسلامی و ولیّ امور مسلمین، چه براساس تعیین شخص، آن چنان که طبق عقیدهٔ ما، درمورد امیرالمؤمنین و ائمه(علیهم السلام) تحقق پیدا کرد و چه براساس معیارها و ضوابط انتخاب شد، وقتی این اختیار به او داده می شود که امور مردم را اداره بکند، باز این ولایت، ولایت خداست؛ این حق، حق خداست و این قدرت و سلطان الهی است که بر مردم اعمال می شود. آن انسان، هرکه و هرچه باشد، منهای ولایت الهی و قدرت پروردگـار، هیـچ گونه حقی نسبت به انسـان هـا و مردم دیگر نـدارد. خود این، یـک نکتـهٔ بسـیار مهم و تعیین کننـده در سـرنوشت جامعهٔ اسلامی است.»(۲)

۱- سیدعلی خامنه ای، ولایت فقیه، ص۸۲تا۹۲.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسـئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسـلامی ایران، به مناسـبت عید سـعید غدیر، ۲۰تیر۶۹.

۱. شرایط ولیّ منصوب به نصّ-پیامبران و ائمۀ اطهار (علیهم السلام)

امام خمینی(رضوان الله علیه): «زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می خواهد 'حدود' جاری کند؛ یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود و خداوند اختیار ادارۀ بندگانش را به او بدهد، باید معصیت کار نباشد:)قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ((۱) خداوند تبارک و تعالی به جائر چنین اختیاری نمی دهد. زمامدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیات ها و صرف صحیح آن و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید و بیت المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند.

بنابراین، نظریۀ شیعه در مورد طرز حکومت و اینکه چه کسانی باید عهده دار آن شوند در دورۀ رحلت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) تا زمان غیبت واضح است. به موجب آن امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد.»(۲)

۱- مائده،۵۱.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۰.

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «...لـذا می گویـد:)وَ الَّذينَ آمَنُوا(آن کسانی که ایمان آوردهانـد، ایمان درست آوردنـد که لازمـهٔ اطلاق(۱) 'آمنوا' این است که ایمـان آوردنـد، آن کسـانی که بـا عمـل خود ایمانشان را امضاء کردنـد؛ پس)الَّذينَ آمَنُوا(؛ شـرط اول است که واقعاً مـؤمن باشـد. شـرایط دیگری هم دارد:)الَّذينَ يُقيمُـونَ الصَّلاةَ(؛(۲) آن مـؤمنینی کـه نمـاز را اقـامه می کننـد؛ نـه اینکـه نمـاز می خواننـد! نمازخوانـدن یـک چیز است و نماز را به پاداشـتن یک چیزی دیگر. اگر نمازخوانـدن منظور بود می توانست بگویـد: 'یصلّون' که تعبیری است هم کوتاه تر و هم موجزتر. 'اقامهٔ صـلاه' در یک جامعه معنایش این است که روح نماز در جامعه زنده بشود؛ جامعه، نمازخوان بشود و می دانیـد که جامعـهٔ نمازخوان یعنی آن جامعهای که در تمام گوشه و کنارهایش ذکر خـدا و یاد خـدا به طور کامل موج می زنـد و می دانیـد که جامعهای که ذکر خدا و یاد خدا درآن موج بزند در این جامعه هیچ فاجعهای، هیچ جنایتی، هیچ خیانتی صورت نمی گیرد. هیچ لگـدی به ارزش های انسان در این جامعه زده نمی شود. آن جامعهای که در آن ذکر خـدا موج می زند و مردم متذکر خدا هسـتند، جهت گیری، جهت گیری خدایی است و همه کار مردم برای خدا انجام می گیرد.

۱- بدون هر گونه قید و شرطی.

۲- مائده، ۵۵.

علت زبونی هـا، علت ظلم هـا، علت تن به ظلم دادن هـا، علت تعـدّی هـایی که انجام می گیرد، همچنین علت تن به تعـدی دادن هایی که انجام می گیرد، تماماً دوری از یاد خـدا و ذکر خـداست. آن جامعهای که ذکر خدا را دارد، حاکمش مثل علّی بن ابی طالب(علیه السـلام) است که ظلم نمی کنـد و ظلم را می کوبد. محکومش مثل ابوذر غفاری است که با اینکه کتک می خورد، با اینکه تبعید می شود، با اینکه تهدیـد می شود، با اینکه غریب و بی کس می مانـد؛ اما زیر بار ظلم نمی رود؛ از راه خدا با نمی گردد؛ این جامعهای است که در آن ذکر خدا هست؛ این جامعهای است که درآن اقامهٔ صلاه است. مؤمنی که درجامعه، اقامهٔ صلاه می کند؛ یعنی جهت جامعه را به سوی خدا قرار می دهـد و ذکر الهی را در جامعه رایـج و مسـتقر می کند؛)الّذین یقیمون الصّلاه.(به اینجا هم خاتمه پیدا نمی کند؛)وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ(؛(۱) تقسیم عادلانه ثروت بکننـد و زکـات بدهنـد اهـل انفاق در راه خـدا باشـند. و دنبالش می گویـد:)وهم راکعون(؛ یعنی درحالی که راکع هسـتند، زکات را بدهند و این اشاره به یک مورد و یک داستان خاص است. بعضی از مفسرین دیگر گفتهاند که:)و هم راکعون(معنایش این است که این ها همیشه درحال رکوع باشند؛ اینجا اشاره به قضیهٔ خاصی

۱- مائده، ۵۵.

نیست. اما عربی دانی(۱) این احتمال را رد می کند.)هم راکعون(؛ یعنی درحال رکوع زکات می دهند.

به احتمـالی که به ذهن من می آیـد، زکـات، مطلق انفاقـات است؛ چون انگشتری که امیرالمؤمنین(علیه السـلام) درحال رکوع داد، زکات اصـطلاحی نبوده؛ بلکه انفاقی بود که در راه خـدا کرد و در اینجا به آن اطلاق زکات شـده است:)ویؤتون الزکوه و هم راکعون(؛(۲) یعنی یک انسان آن قـدر دل بسـته به مساوات باشـد، به قـدری علاقه منـد به انفاق باشد، به قدری برایش دیدن فقر و فقیر دردآور باشد که صبر نکند که نمازش تمام شود؛ به قدری در این انسان، جاذبهٔ انفاق شدید است که صبر نکند که نمازش تمام شود و به قدری این آدم محو در راه انجام این تکلیف است که امان ندارد که صبر کند؛ مجال ندارد که تحمل کند.

فقیری دیـده، جلوهای دیـده که خـدا آن جلوه را دوست نمی دارد، او هم دوست نمی دارد؛ اما چیزی هم ندارد جز انگشتر؛ ولی در همان حـال نمـاز، انگشـتر را در می آورد و به سائـل می دهـد. لـذا این اشـاره به یـک مـاجرای مخصوص و مشخصـی در تاریـخ است که آن را امیرالمؤمنین(علیه السـلام) به وجود آورده است؛ یعنی این بزرگوار در حال نماز بوده که فقیری آمـد و این بزرگوار انفاق کرده و آیه نازل شده است.

۱- آشنایی با ادبیات عربی.

۲- مائده، ۵۵.

پس همان طوری که ملاحظه می کنید، آیه دارد به طور اشارهای علی بن ابی طالب(علیه السلام) را به عنوان ولیّ امر معین می کند. ولیّ نه به صورت معین کردن زورگویان تاریخ که مثلاً وقتی معاویه می خواست برای خودش جانشین معین بکند، می گوید جانشین من پسر من است و او باید بعد از من به این مقام برسد. خدای متعال این طوری برای پیغمبر جانشین معین نمی کند؛ اما چون ملاک های حکومت که ایمان کامل به خدا، اقامهٔ صلاه در جامعه و دل بستگی به انفاق و ایتاء زکات تا حد از خود بی خود شدن در علی بن ابی طالب(علیه السلام) وجود دارد؛ ضمن اینکه خلیفه را معین و نصب می کند که علی بن ابی طالب(علیه السلام) است، ملاک و فلسفه خلافت او را هم روشن می کند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «با مطرح کردن امیرالمؤمنین(علیه الصلاه والسلام) و با نصب آن بزرگوار برای حکومت، معیارها و ارزش های حاکمیت، معلوم شد. پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، در قضیهٔ غدیر، کسی را در مقابل چشم مسلمانان و دیدگان تاریخ قرار دادند که از ارزش های اسلامی، به طور کامل برخوردار بودند. یک انسان مؤمن؛ دارای حد اعلای تقوا و پرهیزکاری؛ فداکار در راه دین؛ بی رغبت نسبت به مطامع دنیوی؛ تجربه شده و امتحان داده در همهٔ میدان های اسلامی: میدان های خطر، میدان های علم و

۱- سیدعلی خامنه ای، ولایت فقیه، ص۸۴تا۸۶.

دانش، میـدان قضـاوت و امثـال این ها. یعنی با مطرح شـدن امیرالمؤمنین(علیه الصـلاه والسـلام) به عنوان حاکم و امام و ولیّ اسـلامی، همهٔ مسـلمانان در طول تاریـخ باید بدانند که حاکم اسـلامی، باید فردی در این جهت، با این قواره ها و نزدیک به این الگو و نمونه باشد؛ پس، در جوامع اسلامی، انسان هایی که از آن ارزش ها نصیبی ندارند؛ از فهم اسلامی، از عمل اسلامی، از جهاد اسلامی، از انفاق و گذشت، از تواضع و فروتنی در مقابل بنـدگان خـدا و آن خصوصـیاتی که امیرالمؤمنین(علیهالصّلاهوالسّلام) داشـتند، بهره ای نداشته باشـند، شایسـتهٔ حکومت کردن نیسـتند. پیغمبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم)، این معیـار را در اختیار مسـلمانان گذاشـتند و این، یک درس فراموش نشـدنی است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «در قرآن، در خطاب خداونـد متعال به ابراهیم این نکتـهٔ بسـیار مهم آمده است؛ که خداوند بعد از امتحان های فراوانی که از ابراهیم کرد و ایشـان از کورهٔ آزمـایش هـای گونـاگون بیرون آمـد و خـالص و خـالص تر شـد، گفت:)إِنِّی جاعِلُـکَ لِلنَّاسِ إِماماً(؛(۲) من تـو را پیشـوای مردم قرار دادم. امـام فقـط به معنـای پیشوای دینی و مسـئلهٔ طهـارت و غسـل و وضو و نمـاز نیست؛ امـام یعنی پیشوای دین و دنیا،

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام، به مناسبت عید غدیر خم، ۳۰خرداد۷۱.

۲- بقره، ۱۲۴.

راهبر مردم به سوی صلاح. این معنای امام در منطق شرایع دینی از اول تا امروز است. بعد ابراهیم عرض کرد:)وَ مِنْ ذُرِّیَّتی(؛ اولاد و ذریهٔ من هم در این امامت نصیبی دارند؟ خداوند نفرمود، دارند یا ندارند؛ بحث ذرّیه نیست؛ ضابطه داد.)قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ(؛(۱) فرمان و دستور و حکم امامت از سوی من به ستمگران و ظالمان نمی رسد؛ باید عادل باشد.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «امامِ معصوم، انسان والایی است که ازلحاظِ دینی، قلب او آیینهٔ تابناک انوار هدایت الهی است؛ روح او به سرچشمهٔ وحی متّصل است؛ هدایت او، هدایت خالص است؛ ازلحاظِ اخلاق انسانی، رفتار و اخلاق او صددرصد همراه با فضیلت است؛ هوای نفس در او راهی ندارد؛ گناه بر او چیره نمی شود؛ شهوت و تمایلات انسانی، او را مغلوب خود نمی کند؛ خشم و غضب، او را از راه خدا دور نمی کند؛ ازلحاظِ سیاسی، بینش وسیع او آنچنان است که آرام ترین حرکات و ریزترین حوادث را در صحنهٔ زندگی جامعه، با چشم تیزبین خود می بیند؛ که امیرالمؤمنین(علیه الصلاه والسلام) فرمود: 'والله لا اکون کالضبع تنام علی طول اللدم'؛(۳) یعنی من کسی

۱- بقره، ۱۲۴.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار استادان و دانشجویان قزوین، ۲۶آذر۸۲.

۳- نهج البلاغه، خطبهٔ ۶.

نیستم که بشود با لالایی او را خواب کرد. در مواجهۀ با حوادث زندگی و وقایع کمرشکن، از خود شجاعت و اقتدار روحی و معنوی نشان می دهد؛ جانش برای او ارزشی ندارد، اما برای جان انسان ها، حتّی مردم دور دست، حتّی زنانی که جزو پیروان دین او نیستند، ارزش قائل است و می گوید اگر کسی از غصّه دق کند، حق دارد... .»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «امامت، یعنی همان اوج معنای مطلوب ادارۀ جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریت های جامعه که از ضعف ها و شهوات و نخوت و فزون طلبیِ انسانی سرچشمه می گیرد. اسلام شیوه و نسخۀ امامت را به بشریّت ارائه می کند؛ یعنی اینکه یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد؛ یعنی راه را درست تشخیص دهد هم دارای قدرت عملکرد باشد؛ که)یا یحیی خذ الکتاب بقوّه((۲) هم جان و خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛ اما جان و زندگی و سعادت انسان ها برای او همه چیز باشد؛ که امیرالمؤمنین(علیه السلام) در کمتر از پنج سال حکومت خود، این را در عمل نشان داد.»(۳)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در روز عید سعید غدیر خم، ۱۲اسفند ۸۰.

۲- مریم، ۱۲.

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا در روز عید سعید غدیر خم، ۱۲اسفند ۸۰.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «...البته علاوهٔ بر 'تهذیب و علم' یا 'علم و عدالت'، احتیاج به 'توانایی' هم دارد؛ بایستی قدرت اداره داشته باشد و این یک شرط عقلی است. علاوه بر این که در قرآن هم اشاره شده در داستان طالوت:)إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً(،(۱) بعد که آن ها اعتراض می کنند که:)أَنَّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ(،(۲) آنجا جوابی که پیغمبر به آن ها می دهد این است:)إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ(؛(۳) یعنی توانایی جسمی هم در کنار توانایی علمی هست؛ یعنی باید توانایی داشته باشد؛ البته طبیعی است که توانایی جسمی، فقط به معنای این نیست که جسم سالمی داشته باشد، فکر سالمی، ذهن سالمی و قدرت کار و قدرت اداره، شاید یکی از مصادیق توانایی جسمی باشد؛ اگر هم مصداق آن نباشد، قطعاً آن هم موردِنظر هست و شرط هست به طریق اولی.»(۴)

«رهبری در اسلام شرایط سنگینی دارد. رهبر و پیشوای الهی باید از همهٔ مردم آگاه تر، داناتر و شجاع تر باشد و چنان که گفتیم از هرگونه

۱- بقره، ۲۴۷: «خداوند [طالوت] را برای زمامداری شما مبعوث [و انتخاب] کرده است.»

۲- بقره، ۲۴۷: «چگونه او بر ما حکومت کند؛ با اینکه ما از او شایسته تریم و او ثروت زیادی ندارد؟!»

۳- بقره، ۲۴۷: «خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و [قدرت] جسم، وسعت بخشیده است.»

۴- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در چهارمین کنفرانس اندیشهٔ اسلامی پیرامون حکومت اسلامی، ۱۰بهمن۶۴.

گناه، خطا و اشتباه مصونیّت داشته باشد.

پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام در عین اینکه «رهبری مذهبی» را بر عهده دارند، ازنظر حکومت اسلامی به عنوان «رهبر اجتماع»، تمام وظایف و مسئولیّت های حکومت را به عهده دارند و دارای صفات و شایستگی های لازم برای چنین مسئولیّتی خواهند بود.

پیامبر، بنیان گذار دین و امام، حافظ آن است و هر دو از طرف خداوند تعیین می شوند؛ با این تفاوت که بر پیامبر «وحی» نازل می گردد، ولی امام تنها وارث علوم و دانش هایی است که بر پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده و وحی بر او نازل نمی گردد؛ اما به همهٔ کلیّات و جزئیّات آیین او احاطهٔ کامل دارد. امام همچون پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، نقش سازندگیِ خاصّی دارد و از هرگونه فداکاری و بهره برداری از امکانات گوناگون، به سود جامعهٔ اسلامی فروگذار نمی کند.

نقش امام حسین(علیه السلام) در مبارزه با منافقان و واژگون کردن دستگاه های ظلم و بیدادگری و نقش امام باقر و امام صادق در نشر معارف اسلامی و علوم دیگر و نقش امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در دفاع از عقاید اسلامی و رهبری فکری در برابر هجوم افکار بیگانه به هنگام گسترش دامنهٔ اسلام به کشورهای بزرگ جهان و همچنین نقش سایر امامان(علیهم السلام)، هرکدام در شرایط خاص خود، قابلِ انکار نیست؛ بنابراین هر یک از این پیشوایان بزرگ در عصر خود باتوجه به شرایط

خاص آن عصر، علاوه بر مأموریت و وظایف مشترکِ زعامت دینی، رسالت خاصی به عهده داشتند که در انجام آن از هرگونه فداکاری خودداری نمی کردند.»(۱)

در بحث از ویژگیهای امام در قرآن، ابتدا به آیهٔ نصب حضرت ابراهیم(علیه السلام) به مقام امامت میپردازیم:)وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمینَ((۲)

علامه طباطبایی(رحمه الله علیه)، در تفسیر این آیه مینویسند: «ابراهیم درخواست کرد: خدایا! امامت را به ذریّهٔ من نیز بده و خدای تعالی در پاسخش فرمود: 'این عهد من، به ظالمین نمی رسد.'

مراد از ظالمین در این آیه، هرکسی است که ظلمی از او صادر شود؛ هرچند آن کس، یک ظلم و آن هم ظلمی بسیار کوچک مرتکب شده باشد؛ حال چه اینکه آن ظلم شرک باشد و چه معصیت، چه اینکه در همهٔ عمرش باشد و چه اینکه در ابتدا باشد و بعد توبه کرده و صالح شده باشد. هیچ یک از این افراد، نمی توانند امام باشند؛ پس امام تنها آن کسی است که در تمامی عمرش حتی کوچک ترین

۱- ناصر مکارم شیرازی، اسلام در یک نگاه، ص۶۹ و ۷۰.

۲- بقره، ۱۲۴: «[به خاطر آورید] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهدهٔ این آزمایش ها برآمد. خداوند به او فرمود: 'من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!' ابراهیم عرض کرد: 'از دودمان من [نیز امامانی قرار بده!]' خداوند فرمود: 'پیمان من، به ستمکاران نمی رسد [و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام اند]!'»

ظلمی را مرتکب نشده باشد... .(۱)

از بیانی که گذشت چند مطلب روشن گردید:

اول اینکه امامت، مقامی است که باید از طرف خدای تعالی معین و جعل شود؛

دوم اینکه امام باید به عصمت الهی، معصوم بوده باشد؛

سوم اینکه زمین مادامی که موجودی به نام انسان بر روی آن هست، ممکن نیست از وجود امام خالی باشد؛

چهارم اینکه امام باید مؤید از طرف پروردگار باشد؛

پنجم اینکه اعمال بندگان خدا هرگز از نظر امام پوشیده نیست و امام بدان چه که مردم می کنند، آگاه است؛

ششم اینکه امام باید به تمامی مایحتاج انسان ها علم داشته باشد؛ چه در امر معاش و دنیایشان و چه در امر معاد و دینشان؛

هفتم اینکه محال است با وجود امام کسی پیدا شود که ازنظر فضائل نفسانی، ما فوق امام باشد.»(۲)

۱- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص۲۰۶، به نقل از الاختصاص طبرسی: «از شیخ مفید(رحمه الله علیه) از حضرت صادق(علیه السلام) نقل شده و از کلینی(رحمه الله علیه) از حضرت باقر(علیه السلام) هم نقل شده است که فرموده اند: "قَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ نَبِيّاً وَ لَيْسَ بِإِمَام حَتَّى قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنِّی جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِی فَقَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لا يَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ مَنْ عَبَدَ صَنَماً أَوْ وَثَناً أَوْ مِثَالًا لَا يَكُونُ إِمَاماً"» ؛ (حضرت ابراهیم پیامبر بود؛ ولی امام نبود تا آنکه خداوند فرمود: «من می خواهم تو را امام قرار دهم.» درخواست کرد نسبت به فرزندان خود. [خداوند] فرمود: «به این مقام، ستمگران نخواهند رسید»؛ کسی بت پرست باشد یا چیزی شبیه بت بپرستد، به امامت نمی رسد.)

۲- محمدحسین طباطبایی، ترجمهٔ المیزان، ج ۱، ص۴۱۶.

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی) درمورد امامتِ گفته شده در این آیه مینویسند: «مقام امامتی که به ابراهیم بعد از پیروزی در همهٔ این آزمون ها بخشیده شد، فوق مقام نبوت و رسالت بود.»(۱)

توضیح اینکه، امامت معانی مختلفی دارد:

۱. امامت به معنای ریاست و زعامت در امور دنیای مردم [آنچنان که اهلِ تسنن می گویند.]؛

۲. امامت به معنی ریاست در امور دین و دنیا [آنچنان که بعضی دیگر از آن ها تفسیر کرده اند.]

۳. امامت عبارت است از تحقق بخشیدن برنامه های دینی، اعم از حکومت به معنی وسیعِ کلمه و اجرای حدود و احکام خدا و اجرای عدالت اجتماعی و همچنین تربیت و پرورش نفوس در ظاهر و باطن و این مقام از مقام رسالت و نبوت بالاتر است؛ زیرا نبوت و رسالت، تنها اِخبار از سوی خدا و ابلاغ فرمان او

۱- ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص۱۷۴: امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً وَ إِنَّ اللهَ اتَّخَذَهُ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ إِنَّ اللهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَاماً فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ إِنِّي جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً... .»؛ (حق تعالی، ابراهیم(علیه السلام) را بنده و عبد خود پذیرفت، پیش از اینکه او را منصب نبوت دهد و او را با سروشهای غیبی آشنا کند؛ سپس او را به پیامبری پذیرفت و معرفی و با الهامات و تعلیمات غیبی آشنا کرد، قبل از اینکه او را به سوی جامعهٔ بشر اعزام و او را به منصب رسالت به عموم مردم معرفی فرماید. پس از طی مقام رسالت و دعوت مردم، در زمان ممتدی به خداپرستی برحسبِ آیهٔ:)وَ اتَّخَذَ اللهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا(به مقام خُلّت نائل شد... . پس از رسیدن به مقام کمال، در اواخر عمر شریفش ساحت کبریایی، او را به منصب امامت اتخاذ و معرفی فرمود؛ برحسبِ آیهٔ:)إِنِّي جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً(.

و بشارت و انـذار است؛ اما درمورد امامت، همهٔ این ها وجود دارد به اضافهٔ اجرای احکام و تربیت نفوس ازنظر ظاهر و باطن [؛ البته روشـن است که بسیاری از پیامبران دارای مقام امامت نیز بوده اند].»(۱)

...آیـهٔ دوم، آیهٔ انتصاب طالوت به پیشوایی بنی اسـرائیل است؛ علامهٔ طبرسـی(رحمه الله علیه) در تفسـیر جوامع الجامع آورده است: «)وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللهُ واسِعٌ عَلِيمٌ(؛(۲) و پیامبرشان به آن ها گفت: 'خداوند طالوت را برای زمامـداری شـما مبعوث [و انتخـاب] کرده است.' گفتنـد: 'چگونه او بر مـا حکومت داشـته باشـد با اینکه ما از او شایسـته تریم و او ثروت زیـادی نـدارد؟!' گفـت: 'خـدا او را بر شـما برگزیـده و علـم و [قـدرت] جسم او را وسـعت بخشـیده؛ خداونـد مُلکش را به هر کس بخواهد، می بخشد و احسان خداوند، وسیع و آگاه [از لیاقت افراد برای منصب ها] است.'

...و معنای آیه این است که: چگونه و از کجا او را پادشاهی بر ما رواست؛ در صورتی که کسانی لایق تر از او برای سلطنت وجود دارند؟! زیرا او مال و ثروت فراوانی ندارد و پادشاه باید

۱- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص۴۳۸.

۲- بقره، ۲۴۷.

ثروتی بیش از دیگران داشته باشد تا به وسیلهٔ آن، خود را قوی و نیرومند سازد... .

)قالَ إِنَّ الله اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ(:(۱) خداوند او را برای شما برگزید، او به مصالح شما آگاه تر است.

سپس خداوند دو صفت علم و دانش و قدرت جسمی را که رتبهٔ بالاتری از ثروت و اصل و نسب، در فضیلت و برتری دارند، ذکر کرده و می فرماید:)وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ(؛(۲) دانش و نیروی جسمانی او را زیاد کرد، او داناترین فرد زمان خودش و ازنظر جسمانی، نیرومندترین و شجاع ترین فرد بنی اسرائیل بود.»(۳)

مؤلف جلیل القدر المیزان ذیلِ این آیه مینویسد: «این آیهٔ شریفه، پاسخ پیامبر ایشان است و علت آنکه وی تعیین فرماندهی را به خدای تعالی نسبت داده، خواسته است بنی اسرائیل را متوجه اشتباهشان کند که تعیین فرماندهی را به پیامبرشان نسبت دادند و گفتند: 'تو یک پادشاه فرمانده برای ما معین کن!' و نگفتند: 'از خدا درخواست کن فرماندهی برای ما معین کند و قتال را بر ما واجب سازد... .'

جهت دیگری که آن نیز به نظر ایشان منافات با سلطنت طالوت داشته، همان است

۱- بقره، ۲۴۷.

۲- بقره،۲۴۷.

۳- ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی، ترجمهٔ جوامع الجامع، ج ۱، ص۳۱۸.

که در جملهٔ)وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَهً مِنَ الْمالِ((۱) آمده؛ چون طالوت مردی فقیر بوده و به نظر بنی اسرائیل، سلطان باید مردی توانگر باشد. پیامبر آنان به این هم جواب داده:)وَ زادَهُ بَسْطَهً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ...(؛(۲) یعنی سلطنت پول نمی خواهد؛ بلکه نیروی فکری و جسمی می خواهد که طالوت هر دو را بیش از شما دارد.

...و اما جواب اعتراض دوم آن ها که [ملاک پادشاه شدن، پول است]، را این طور داد که: سلطنت الهیه برای همین است که دیگر ‘پول داری’ ملاک برتری قرار نگیرد؛ سلطنت و استقرار حکومت در جامعه ای از مردم، تنها و تنها برای این است که اراده های متفرق مردم که با نداشتن حکومت همه به هدر می رفت، در استقرار حکومت، همه یک جا متمرکز شود؛ یعنی همه تابع ارادهٔ مسلمانان گردد و تمامی زمام ها و اختیارات به یک زمام وصل شده و سرنخ همهٔ اختیارات به دست یک نفر بیفتد و در نتیجه، هر فرد از افراد جامعه به راه کمالی که خود لایق آن است، بیفتد و در این راه، تکاملِ احدی، مزاحم فردی دیگر نشود و هیچ فردی بدون داشتن حق [و فقط به خاطر داشتن ثروت یا قدرت] جلو نیفتد و فردی دیگر، فقط به خاطر نداشتن ثروت عقب نمانَد.

و کوتاه سخن اینکه: غرض از تشکیل مُلک

۱- بقره، ۲۴۷.

۲- بقره، ۲۴۷.

و حکومت این است که صاحب حکومت، امور جامعه را طوری تدبیر کند که هر فردی از افراد جامعه، به کمال لایق خود برسد و کسی و چیزی مانع پیشرفتش نگردد و برای چنین حکومت، چیزی که لازم است، داشتن دو سرمایه است: یکی علم به تمامی مصالح حیات جامعه و مفاسد آن و دوم داشتن قدرت جسمی بر اجرای آنچه که صلاح جامعه می داند و این دو در طالوت هست:)وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ(.

و اما مسئلهٔ پول داری، اگر کسی آن را هم دخیل در این مسئله بداند و از ارکان این کار بشمارد، از جهل و بی خبری است.

پیامبر اسرائیلی، سپس هر دو پاسخ را یک جا و به صورت یک دلیل در آورده و می گوید: «وَ اللهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ»؛(۱) و خلاصهٔ آن این است که مُلک تنها از آن خدا است و احدی را در آن نصیبی نیست؛ مگر آن مقداری که خدا به هرکسی داده باشد و در آن هم با اینکه آن را به کسی دیگر واگذار کرده، باز خود او مالک است؛ همچنان که از نسبت دادن مُلک به خود در «مُلْکَهُ» این معنا به خوبی استفاده می شود. خوب وقتی داستان از این قرار باشد؛ پس خدای تعالی در مُلکش هرجور بخواهد و اراده کند تصرف می کند و احدی قادر نیست بگوید چرا و به چه جهت؟»(۲)

۱- بقره، ۲۴۷.

۲- محمدحسین طباطبایی، ترجمهٔ المیزان، ج ۲، ص۴۳۴ تا۴۳۶.

دقت و ظرافت صاحب مجمع البیان در تبیین علت نزول این آیات ستودنی است؛ آنجا که مینویسد: «اوّلین اعتراض آنان به پادشاهی او، این بوده که می گفتند او نه از فرزندان انبیاء و نه از خاندان سلاطین است و اعتراض دوم اینکه او مال و ثروت فراوانی ندارد و پادشاه و امیر باید ثروتی بیش از آنچه دیگران دارند، داشته باشد تا غلامان زیادی خریده و دارا باشد. بعضی گفته اند مراد این است که او و آن قدر ثروت ندارد که جبران نقص و حقارتی که ازنظر نَسَب در او هست [که از خاندان نبوت و سلطنت نیست]، بنماید.

لذا خداوند به آن ها می فهماند که او داناتر است از ایشان به آنچه حکمت و مصلحت اقتضا می کند و هدف از ریاست و سلطنت، علم و شجاعت است و این مطلب را خداوند از زبان پیامبرشان بیان می کند؛)قالَ إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ(؛ خداوند او را بر شما برگزید و انتخاب کرد.)وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ(و بر وسعت و گسترش علم و جسم او افزود و او اعلم و داناتر بنی اسرائیل بود در زمان خودش و همچنین او زیباترین، کامل ترین، تنومندترین و قوی ترین فرد از بنی اسرائیل بود.»(۱)

در تفسیر نمونه به علت نزاع اشاره شده است؛ «از تعبیر 'مَلِکا' چنین برمی آید که طالوت، تنها فرمانده لشکر نبود، بلکه زمامدار کشور هم بود.

۱- ترجمهٔ مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، ج ۳، ص۸۱.

از اینجا مخالفت شروع شد؛ گروهی گفتند: 'چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با اینکه ما از او شایسته تریم و او ثروت زیادی ندارد!' این نخستین اعتراض و پیمان شکنی بود که بنی اسرائیل در برابر آن پیامبر (علی نبیناوآله وعلیه السلام) کردند و با اینکه او تصریح کرده بود، انتخاب طالوت از طرف خدا است، آن ها در واقع به انتخاب خداوند اعتراض کردند که ما از او سزاوارتریم؛ زیرا دارای دو شرط لازم برای زمامداری هستیم: نسب عالی و ثروت فراوان و همان طور که قبلاً ـ در شرح داستان آمده، طالوت جوانی از یک قبیلهٔ گمنام بنی اسرائیل و ازنظر مالی یک کشاورز ساده بود.

ولی قرآن پاسخ دندان شکنی را که آن پیامبر به گمراهان بنی اسرائیل داد چنین بازگو می کند: ...اینکه می بینید خداوند او را برگزیده و زمامدار شما قرار داده به خاطر این است که از نظر هوش و فرزانگی و علم، پر مایه است و ازنظر نیروی جسمانی، قوی و پر قدرت.

یعنی اولاً ـ این گزینشِ خداوند حکیم است و ثانیاً شما سخت در اشتباهید و شرایط اساسی رهبری را فراموش کرده اید؛ نسب عالی و ثروت، هیچ امتیازی برای رهبری نیست؛ چون هر دو امر اعتباری و بیرون ذاتی است؛ ولی علم و دانش و نیروی جسمانی دو امتیاز واقعی و درون ذاتی است که تأثیر عمیقی در مسئلهٔ رهبری دارد. رهبر باید با علم و دانش

خود، مصلحت جامعه ای را که در رأس آن است، تشخیص دهد و با قدرت خود آن را به موقع [به] اجرا در آورد؛ با علم و تدبیر خود نقشهٔ صحیح برای پیکار با دشمن بکشد و با نیروی جسمانی آن را پیاده کند.

تعبیر به «بَسْطَهً» [گسترش] اشاره به این است که وسعت وجودی انسان، در پرتو علم و قدرت است؛ هر قدر این ها افزوده شود، هستی انسان گسترده تر می شود.

در اینجا گسترش علم بر گسترش نیروی جسمانی، مقدّم داشته شده، زیرا شرط اول علم و آگاهی است.

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که امامت و رهبری، گزینش الهی است و او است که شایستگی ها را تشخیص می دهد؛ اگر در فرزندان پیامبر این شایستگی را ببیند، امامت را در آنجا قرار می دهد و اگر در جای دیگر، در آنجا قرار می دهد و این همان چیزی است که دانشمندان شیعه به آن معتقدند و از آن دفاع می کنند.

سپس می افزاید: خداوند، مُلک خود را به هر کس بخواهد می بخشد و خداوند [احسانش] وسیع و گسترده و دانا [به لیاقت و شایستگی افراد] است:)وَ الله یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَ الله واسِعٌ عَلِیمٌ((۱).»(۲)

با دقت در آیات فوق، میتوان شاخصههای

۱- بقره، ۲۴۷.

۲- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲، ص۲۳۷.

اصلی حاکمان الهی را باز شناخت. شهید مطهری(رحمه الله علیه) در تبیین ویژگیهای نبی مکرم اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) میفرمایند: «پیغمبر اکرم حضرت محمّدبن عبدالله(صلی الله علیه و آله و سلم) که نبوّت به او پایان یافت... شرایط رهبری از حیث تشخیص، قاطعیت، عدم تردید و دودلی، شهامت، اقدام و بیم نداشتن از عواقب احتمالی، پیش بینی و دوراندیشی، ظرفیت تحمل انتقادات، شناخت افراد و توانایی های آنان و تفویض اختیارات در خور توانایی ها، نرمی در مسائل فردی و صلابت در مسائل اصولی، شخصیت دادن به پیروان و به حساب آوردن آنان و پرورش استعدادهای عقلی و عاطفی و عملی آن ها، پرهیز از استبداد و از میل به اطاعت کورکورانه، تواضع و فروتنی، سادگی و درویشی، وقار و متانت، علاقهٔ شدید به سازمان و تشکیلات برای شکل دادن و انتظام دادن به نیروهای انسانی، همه را در حد کمال داشت.»(۱)

از خطبه های امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) که در آن دربارهٔ رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و کسی که سزاوار خلافت است، صحبت شده است، خطبهٔ ۱۷۳ نهج البلاغه است...: «أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَیْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِامْرِ الله فِیهِ. فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتِبَ فَإِنْ أَبَی قُوتِلَ وَ لَعَمْرِی لَئِنْ کَانَتِ الْإِمَامَهُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّی یَحْضُرَهَا عَامَّهُ النَّاسِ فَمَا إِلَی ذلِکَ سَبِیلٌ

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص۲۶۲.

وَ لکِنْ أَهْلُهَا یَحْکُمُونَ عَلَی مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَیْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ یَرْجِعَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ یَخْتَارَ أَلَا وَ إِنِّی أُقَاتِلُ رَجُلَیْنِ: رَجُلًا ادَّعَی مَا لَیْسَ لَهُ وَ آخَرَ مَنَعَ الَّذِی عَلَیْهِ»؛ ای مردم، سزاوارترین کس برای خلافت، تواناترین افراد بر این امر و داناترین شان به فرمان خداست. [هنگامی که چنین فردی برگزیده شد] هرگاه آشوبگری به آشوب و فتنه انگیزی برخیزد از او خواسته می شود که به سوی حق بازگردد و اگر امتناع ورزد با او نبرد می شود [تا حق را بپذیرد]. به جانم سوگند! اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با حضور همه مردم منعقد نشود، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت؛ بلکه آن ها که صلاحیت رأی و نظر دارند در این باره حکم می کنند و حکم آن ها نسبت به سایر مردم نافذ است؛ سپس نه حاضران، حق رجوع دارند و نه غایبان حق انتخاب دیگر. آگاه باشید!

آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی) در شرح این فراز مینویسند: «من با دو کس پیکار خواهم کرد: نخست آن کس که چیزی را ادعا کند که حق او نیست و دیگر، کسی که از دادن حقی که بر اوست، امتناع ورزد.

همان گونه که ذکر شد، امیرمؤمنان علی(علیه السلام) این خطبه را با بیان بخشی از ویژگی های پیامبر خداوند(صلی الله علیه و آله و سلم) شروع می کند...؛ سپس امام(علیه السلام) در ادامه به سراغ شرایط امام و خلیفهٔ مردم می رود و آن را عمدتاً در دو چیز خلاصه

می فرماید: «ای مردم، سزاوارترین کس برای خلافت، تواناترین افراد بر این امر و داناترینشان به فرمان خداست.»

درحقیقت، امام(علیه السلام) به دو رُکن اساسی که یکی جنبهٔ علمی دارد و دیگر جنبهٔ عملی اشاره کرده است: ازنظر علمی باید از همه آگاه تر باشد و ازنظر عملی در امر مدیریت از همه قوی تر.

بسیارند کسانی که عالم اند؛ ولی مدیر نیستند یا مدیرند و عالم نیستند و تا این دو دست به دست هم ندهد، ادارهٔ صحیح جامعه امکان پذیر نیست.

قرآن مجید نیز همین موضوع را در داستان بنی اسرائیل بیان فرموده است؛ آنجا که پیامبر طالوت را به عنوان رهبری و فرماندهی آن ها برگزید و ایشان اعتراض کردند که ما سزاوارتریم؛ چرا که ثروتمندان قوی تری داریم. او در پاسخ اعتراضشان گفت: طالوت از همه شایسته تر است؛ چرا که خدا سهم بیش تری از علم و قدرت به او داده)إِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ.((۱)

روشن است که امام(علیه السلام) با بیان این مطلب می خواهد شایستگی خود را نسبت به همه، برای تصدّی امر خلافت اثبات کند؛ زیرا همگان می دانستند او از همه به اصول و فروع اسلام آگاه تر و از همه در امر مدیریت و مبارزه با

۱- بقره، ۲۴۷.

دشمن قوی تر و پایدارتر است... .»(۱)

از آنچه گفته شد، به دست می آید که در آیات و روایات وارده، سه ویژگی اصلی برای کسانی که از سوی پروردگار برای تصدی امور جامعه برگزیده میشوند، وجود دارد: دوری از گناه و ظلم؛ علم و دانایی؛ توانایی و قدرت مدیریت.(۲)

۱- ناصر مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۶، ص۵۰۴.

۲- علاوه بر آیات و روایات گفته شده، برخی علما درخصوص شرایط حاکم الهی، به روایات زیر نیز توجه کرده و به آن ها استناد کرده اند: الف. محمدمهدی آصفی، مبانی نظری حکومت اسلامی، ص۸۵ به نقل از الکافی، ج ۸، ص۲۶۴: عیص بن القاسم از امام صادق(علیه السلام) شنید که می فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَوَ اللهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ الْغَنَمُ فِيهَا الرَّاعِي فَإِذَا وَجَدَ رَجُلًا هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي هُوَ فِيهَا يُخْرِجُهُ وَ يَجِي ءُ بِذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي كَانَ فِيهَا»؛ (بر شما باد به تقوی از خدایی که یگانه است و شریک ندارد و خود را بپایید! به خدا سوگند که مردی برای رمهٔ گوسفند خود چوپانی می گیرد و چون مردی پیدا کند که به چوپانی گوسفندانش داناتر است، آن را که چوپان اوست، بردارد و آن داناتر را به جای او گذارد [؛ یعنی اگر از من داناتری برای رهبری و شبانی امت بود، خداوند به جای من او را می گماشت].) ب. سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲،۸۳۱: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا»؛ (امّت کار خود را به مردی واگذار نکرد، درحالی که میانشان داناتر از او هست؛ جز آنکه پیوسته کارشان میل به پستی و زوال دارد.) ج. الاحتجاج، ج ۱، ص۱۵۰: «أَفَيَنْبَغِي أَنْ لَا يَكُونَ الْخَلِيفَةُ عَلَى الْأُمَّةِ إِلَّا أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ قَدْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ وَ قَالَ تَعَالَى إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ قَالَ ائْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ وَ قَالَ رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ قَطُّ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ يَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا فَمَا الْوَلَايَةُ غَيْرُ الْإِمَارَةِ.» امیرالمومنین(علیه السلام) فرمودند: «...آیا سزاوار است که خلیفه جز داناترین افراد به قرآن و سنّت باشد؛ همچنان که خداوند فرموده است:]أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ[و نیز فرموده است:]إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ[و نیز:]ائْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ[و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: 'هیچ امّتی اختیار امور خود را با وجود فرد عالم و دانا به کسی واگذار نکند؛ جز آنکه پیوسته کارشان به انحطاط و تنزلزل گذاشته تا هنگامی که خطایشان را جبران کنند'؛ پس آیا ولایت جز همان امارت و حکومت است؟!»

۲. شرایط ولیّ منصوب به شرایط (ولیّ فقیه)

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «حکومت و ولایت بنا به نظر اسـلام مخصوص خـدای متعال است و خـدای متعال حاکمیت الهی را در بندگان برگزیـده و پیامبران خود منسـجم فرموده و انبیای الهی هم به حاکمیت الهی ادامه دادنـد تا دوران ختم نبوت. بعـد از وجود مقـدس پیغمبر، ائمهٔ معصومین(علیهم السـلام) و اولیاء خدا ولی الهی بودند و همان ولایت الهی در ولایت ائمه(علیهم السلام) مجسم شد و در دوران غیبت کبری هم به حسب حکم قطعی و صـریح عقـل و هم بر حسب ادلـهٔ اسـلامی و شـرعی این ولاـیت و این حاکمیت مخصوص است به انسان دین شـناس، عادل، بصـیر به اوضاع و احوال زمان؛ یعنی فقیه و عرض کردیم که این سلسـله مراتب حکومت الهی و ولایت الهی است و در اینکه امروز شایسـته ترین افراد برای حکومت، فقیه جامع الشرایط است علی الاصول بین فِرَق اسلامی هیچ گونه اختلافی نیست و همه قبول دارند که در هر شـرایطی وقتی که ولیّ منصوب از قبل خدا نیست، وجود ندارد؛ یعنی منصوب به شـخص آن کسی از همه شایسته تر است که به معیارهـای اسـلامی نزدیـک تر باشـد یعنی فقیه، جامع الشـرایط، عادل، عالم و مخالف با هوای نفس و بصـیر به اوضاع زمان و دارای قدرت تدبیر؛ یعنی همان چیزی که ما در

قانون اساسی جمهوری اسلامی و در نظام این جمهوری به عنوان ولایت فقیه شناختیم.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آنجایی که جانشینانِ پیغمبرِ منصوب نیست، آن ها 'فقها' هستند، و آن وقتی که حاکم منصوبِ مِن قِبَلِ الرَّسُول(۲) وجود ندارد، مثل زمان ما که امام منصوبی وجود ندارد که اختلاف بین کسانی که قائل به نصب خلیفه بعد از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هستند و کسانی که قائل به عدم نصب هستند، امروز دیگر آن اختلاف در پیداکردن حاکم اسلامی معنی ندارد؛ چون علی ای حال چه قائل به نصب باشیم، چه نباشیم، امروز آن حاکم منصوب و امام با آن معیارها وجود ندارد، باید برویم سراغ معیار؛ کدام معیارها هست که می تواند حاکم با داشتن بر مردم حکومت کند 'من قِبَل اللّه'، و حکّام اسلامی آن شأن را باید داشته باشند؟ باید خودش تهذیب شده باشد؛ اعتبار علم و عدالت در حاکم اسلامی از اینجاست.»(۳)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «حکومت یک امر بی ملاک و بی مناط نیست؛ مثل اینکه بر حسب شانس و اقبال، یک نفر بیاید زمام امور مردم را در هر رده ای از رده ها برعهده گیرد؛ بلکه تابع

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۱۷اسفند۶۶.

۲- حاکمی که از سوی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نصب شده باشد.

۳- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۷دی۶۳.

معیارهاست و مهم ترین کار این است که این معیارها رعایت شود؛ البته امکان خطا و اشتباه، هم در تشخیص و هم در عملکرد کسانی که تشخیص درستی نسبت به آن ها داده شده، همیشه متصور است؛ بنابراین ما از کسی انتظار عصمت نداریم؛ لیکن اسلام در باب گزینش حاکمان در هر رده ای از رده ها، چه رده های بالا که سیاست های کلان، کارهای بزرگ و ادارهٔ امور کلی کشور در دست آن هاست چه رده های متوسط و پایین، معیارها و شرایطی گذاردهاست و آنچه بر عهدهٔ ماست، این است که این معیارها به طور کامل رعایت شود.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «اصل تز ولایت فقیه که این را ما از روایات، از قرآن استنباط می کنیم، استناد به کلمات فقها می کنیم، این معنایش این است که این موضوع در شرع تثبیت شده، بیان شده، یک حکم شرعی است. شارع مقدس معیارها را بیان کرده... این مرحلهٔ تعیین معیارها برای حاکم است؛ باید عالم باشد، باید فقیه باشد، باید عادل باشد و... این ها را از شرع ما می گیریم.»(۲)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار اعضای مجلس خبرگان، ۱۳اسفند۸۱.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی) در دیدار اعضای مجلس خبرگان، ۱۵بهمن۷۶.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «درحقیقت یک حاکم اسلامی خوب، شخصیتش دارای سه بُعد است. یکی از این سه بُعد که اهمیت آن کمتر از آن های دیگر هم نیست، خصلت های اخلاقی و برجستگی اخلاقی و عملی است. آن دو بُعد دیگر، یکی دانستن است؛ فکر درست، اندیشهٔ درست و دوم توانستن؛ تدبیر و ادارهٔ صحیح به کاربردن، قوّت و قدرت ادارهٔ آن کاری که به او واگذار شده را داشتن. اگر آن دو رکن باشد، اما اخلاق و خودسازی و ملکات حسنه و انسانی در انسان، در آن شخص مسئول نباشد، آن دو خصوصیت، نه فقط فایده ای به حال جامعه نخواهد داشت، بلکه ضرر هم خواهد کرد. یک زمامدار قدرتمند و عاقل و متفکر، اگر امین نباشد، اگر دچار خودخواهی و غرور باشد، اگر هوا و هوس و تمایلات نفسانی بر اعمال او و رفتار او غالب باشد، اگر همه چیز را در جامعه و در دست مردم، برای خود بخواهد، هرچه این آدم با تدبیرتر و عاقل تر باشد، خطرش برای جامعه بیشتر است. اخلاق خوب آن چیزی است که اگر در یک مسئول در نظام اسلامی وجود داشت، آن وقت توانایی های فکری و توانایی های عملی هم به درد می خورد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آنچه به صورت اصلی به عنوان شرایط اصلی برای مجری امور جامعه، [یعنی]

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی)، ۱۱آبان۶۳.

اداره کننـدهٔ امور جامعه بر مبنای تفکر اسـلام لازم است، همین دو صـفت است، یعنی فقاهت و عـدالت. فقیه باشد، دین را بشـناسد و عادل باشـد، اشـتباه نکنـد؛ البته فقیه عادل اگر بخواهـد جامعه را درست اداره کنـد باید قدرت تدبیر و ادارهٔ امور را هم داشـته باشد. اگر بخواهد جامعه را از لغزش در پرتگاه ها نجات بدهد باید عالَم شـناس و جریان شناس و مردم شناس هم باشد، دارای حکمت سیاسی هم باید باشد؛ مبنا آن دو صفت است، این صفات هم در کنار آن دو صفت جزو لوازم است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «ضـابطه هـای رهبری و ولاـیت فقیه، طبق مکتب سیاسـی امام بزرگوار ما، ضابطه های دینی است؛ مثل ضابطهٔ کشورهای سـرمایه داری، وابستگی به فلان جناح قدرتمند و ثروتمند نیست. آن ها هم ضابطه دارند و در چارچوب ضوابطشان انتخاب می کننـد؛ اما ضوابط آن ها این است: جزو فلان بانـد قدرتمنـد و ثروتمنـد بودن که اگر خارج از آن بانـد باشـند، ضابطه را ندارند. در مکتب سیاسی اسلام، ضابطه، این ها نیست؛ ضابطه، ضابطهٔ معنوی است. ضابطه عبارت است از علم، تقوا و درایت.

علم، آگاهی می آورد؛ تقوا، شجاعت می آورد؛

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۳۰اردیبهشت۶۲.

درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می کند؛ این ها ضابطه های اصلی است برطبق مکتب سیاسی اسلام.

کسی که در آن مسند حساس قرار گرفته است، اگر یکی از این ضابطه ها از او سلب شود و فاقد یکی از این ضابطه ها شود، چنانچه همهٔ مردم کشور هم طرفدارش باشند، از اهلیت ساقط خواهد شد.»(۱)

۱.۲. علم و فقاهت

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «در زمان حاضر که قرار است همان ولایت منتقل بشود به یک انسانی، چه کسی مقدم است؟ چه کسی شایسته تر است؟ چه کسی اطمینان و اعتمادبرانگیزتر است؟ آیا آن کسی که اصلاً اسلام را نمی شناسد، دین را نمی شناسد، با قرآن آشنا نیست؟! احیاناً اعتقادی به قرآن یا به خدای قرآن و آورندهٔ قرآن ندارد؟ آیا او بیاید و زمام امور مسلمین را برعهده بگیرد یا انسانی که واقف به قرآن است، عالم به قرآن است؛ مسلط به دین است، آگاه از احکام ماست و می تواند احکام اسلامی را بدون اینکه از دیگری تقلید کند و سئوال کند، خودش از منابع اسلامی به دست بیاورد و استنباط کند؟ خب! طبیعی است که این دومی مقدم است.»(۲)

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(رحمه الله علیه)، ۱۴خرداد۸۳.

۲- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۱۶بهمن۶۶.

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «به عنوان اجرا کننـدهٔ این احکام در جامعه آن کسـی از همه مناسب تر و شایسـته تر است که دارای دو صـفت بارز و اصـلی باشد: اوّل اینکه این احکام را، شـریعت اسلام را، فقه اسلام را از همه بهتر بداند، تسلط و احاطهٔ کامل به احکام الهی و قوانین الهی داشته باشد.

...مطلبی که به صورت اصولی باید مورد توجه باشد، این است که ولایت فقیه یعنی حکومت آن آگاه به دین. حکومت و تسلط آن کسی که دین را می شناسد و دارای عدالت نیز هست.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «آن کسانی در رأس حکومت قرار بگیرنـد که خلفاءالله باشـند. چه کسـی می توانـد خلیفه الله باشد؟ ساده ترین شرط خلافت الهی دو چیز است، این کمترینش است که دیگر از این کمتر نمی شود؛ اول علم به احکام الهی، دوم تقوا در حـدی که او را از گناه بر کنار بدانـد که ما تعبیر می کنیم از او به عـدالت. پس علم و عدالت شـرط اول این است که یک حاکمی بخواهد نیابت از طرف پروردگار بکنـد و خلافت از طرف پروردگار بکند. این همان معنای ولایت فقیهی است که ما می گوییم. در معنای ولایت فقیه... بین هیچ فقیهی که با اسلام آشناست در معنای ولایت فقیه اختلافی نباید

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۳۰اردیبهشت۶۲.

باشـد، حالا اسـمش را ممکن است ما بگـذاریم ولایت فقیه، در کـدام فقه یا کدام مذهب دیگر اسم دیگری برایش می گذارند؟ بحث سـر اسـماء مـا نـداریم؛ ولاـیت فقیه یعنی حاکمیت کسـی که دین را می شـناسد؛ عالم به دین است. می توانـد احکام الهی را از کتاب و سنّت درک کنـد؛ این فقیه است. ما می گوییم این ها باید حاکم باشـند؛ ما می گوییم فَسَقه و فَجَره و جَهَلهٔ به دین نمی توانند حاکم باشـند؛ این معنای ولایت فقیه است. این ایدهٔ ولایت فقیه است که امروز در بین فقهای شـیعه رایج است و قبول دارند و بنای نظام جمهوری اسـلامی ما هم بر همین است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «اولاً در باب شـرایط این رهبری که فرمودنـد: 'أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ الله فِیه'،(۲) ایـن اعلـم، اعلمیّت به فروعِ کم اهمیتِ فقهی نیست؛ مسـئلهٔ دماء ثلاثه و لباس مشـکوک و فروع علم اجمالی و از این قبیل نیست که اگرچه ازلحاظِ علمی و فنی و صـناعتی ممکن است که وقت زیادی را ببرد و فنّانین را به خود مشـغول کند و احیاناً وسـیلهٔ امتحان قرار بگیرد که آیا کسی فنون فقاهت را وارد است یا نه، اما اهمیت صد مسئله و صدها مسئله از آن قبیل، به قدر اهمیت مباحثی در فقه اسلام

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در جمع علمای شیعه و سنی ایرانشهر، ۹اردیبهشت۶۵.

۲- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷۳: «در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد.»

که مربوط به رهبری است، نمی شود. رهبری نـاظر به مسائل کلی عالم اسـلام است؛ راجع به ادارهٔ کلی جامعـهٔ اسـلامی است و اگر چنانچه بخواهیم این را درست مشـخص بکنیم، ناظر است به جهات صحیحی که یک جامعه و یک دولت بایستی به آن جهات متوجه بشوند و آن را بپیمایند.»(۱)

حکومت اسـلام، حکومت قـانون است. حاکم که اجراکننـدهٔ این قانون است، بایـد از قانون الهی آگاهی داشـته باشـد... و علت آن روشـن است؛ زیرا باید حلال و حرام را به خوبی تشخیص دهد تا در اجرا، مرتکب خلاف نشود.

دراینباره امام خمینی(رحمه الله علیه) می فرمایـد: «چون حکومت اسـلام، حکومت قانون است، برای زمامـدار، علم به قوانین لازم می باشد؛ چنان که در روایت آمده است، نه فقط برای زمامدار، بلکه برای همهٔ افراد، هر شـغل یا وظیفه یا مقامی داشـته باشـند، چنین علمی ضرورت دارد؛ منتهی حاکم به خاطر عظمت مسـئولیت، لازم است آگاهی علمی بیشتری داشـته باشـد؛ تا آنجا که می گوید: حاکم و خلیفه اولاً باید احکام اسلام را بداند؛ یعنی قانون دان باشد و ثانیاً عدالت داشته، از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد. عقل همین اقتضا را دارد؛ زیرا حکومت اسلامی، حکومت قانون است؛ نه خودسری و نه حکومت

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۸دی۷۲.

اشخاص بر مردم. اگر زمامدار، مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست.»(۱)

«اگر بگوییم حکومت اسلامی درصورت عدم امکان دسترسی به امام معصوم(علیه السلام)، از شئون فقیه عادل است، دراین صورت، حاکم باید فقیه باشد...؛ چنان که حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) در ضمن خطابهٔ آتشین خود در 'مِنا' فرمود: 'مَجَارِیَ الْأُمُورِ وَ الْأَحْکَامِ عَلَی أَیْدِی الْعُلَمَاءِ بِاللهِ الْأُمَنَاءِ عَلَی حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ...'؛(۲) اجرای امور و اجرای احکام را خداونـد به دست عالمان دین و امینان حلال و حرام خود داده است.

همچنین خطاب به اهل کوفه فرمود: 'فَلَعَمْرِی مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاکِمُ بِالْکِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِینِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَی ذَلِکَ لِلَّهِ وَ السَّلَامُ'؛(۳) سوگند به جانم! امام کسی است که مطابق کتاب خدا حکم نماید و به عدالت رفتار کند و پای بند دین باشد و نفس خود را در مقابل خدا مسئول شمارد.

معلوم است، قیام به قسط و حکم به کتاب خدا، بدون اطلاع از قانون اسلام یا اجتهاد، امکان پذیر نیست.»(۴)

«اسلام، یک مجموعهٔ منسجم است؛ به گونه ای که دیانت آن، عین سیاست است و سیاست آن، عین دیانتش می باشد و فهم

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، حکومت اسلامی، ص۵۹و ۶۰.

۲- تحف العقول، ص۱۷۲.

۳- الارشاد، ج۲، ص۳۹.

۴- حسین جوان آراسته، مبانی حکومت اسلامی، ص۲۴۴تا۲۴۶.

درست و کاملِ ره آورد وحی، زمانی صورت می گیرد که فقیه، به همهٔ ابعاد آن آگاه باشد و ازاین رو، اسلام شناسِ واقعی، کسی است که در همهٔ اصول و فروع، در عبادات و عقود و احکام و ایقاعات و سیاست اسلامی مجتهد باشد؛ بنابراین، کسی که در تحلیل همهٔ معارف دین، اجتهاد مطلق ندارد و به اصطلاح، 'مجتهد مطلق' نیست؛ بلکه 'مجتهد متجزّی' است، صلاحیت ولایت بر جامعهٔ اسلامی و ادارهٔ آن را ندارد و همچنین فقیهی که ابعاد سیاسی اسلام را خوب نفهمیده است، توان چنین مسئولیت عظیمی را نمی تواند داشته باشد.

فقیه حاکم بر نظام اسلامی که در عصر غیبت، مجری و حافظ و مبیّن قرآن است، باید به تمام جوانب آن آگاه باشد. او باید علاوه بر شناخت احکام و معارف قرآن کریم دربارهٔ انسان و جامعهٔ اسلامی، روایات رسیده از عترت(علیهم السلام) را نیز به خوبی بررسی نماید و به شناختی کامل و جامع از احکام اسلام برسد. اگر شخصی، برخی از مسائل اسلامی برایش حل نشده و خود نمی تواند آن ها را عمیقاً بررسی نماید، او ولیّ مسلمین نیست؛ یعنی نه 'مرجع فتوا' است و نه 'مصدر ولایت'؛ نه می تواند فتوا بدهد و نه می تواند اسلام را به اجرا درآورد.

فقیهی که شعاع عملش، هم دوش شعاع فقه باشد و بتواند مسائل جدید و مستحدثهٔ مسلمین را حل کند و آن ها را بر اصول و فروع دین تطبیق دهد، او 'مجتهد مطلقی' است

که در صورت واجد بودن شرایط دیگر، می تواند مسئولیت ولایت و مدیریت جامعهٔ اسلامی را بپذیرد و از عهدهٔ آن برآید.»(۱)

فقاهت، اوّلین شرط احراز مقام ولایت در حکومت اسلامی است؛ زیرا چنان که گذشت، اصل اوّلی در اسلام، حرمت ولایت احدی بر دیگری است؛ مگر شخصی که با دلیل از این اصل خارج شده باشد که او همان فقیه عادل است.

از مرحوم آیت الله بروجردی نقل کردیم که در درس خود فرموده بودند: «موقعیت در عصر معصومین(علیهم السلام) پس از نهی از مراجعه به طاغوت و منع از تمایل و کمک به آنان، آن بود که حتماً باید سؤال کنند که درصورت عدم دسترسی به شما، باید به چه کسی مراجعه کنیم؟ و حتماً آن بزرگواران، فقیه مجتهد عادل را نصب کرده اند؛ زیرا هیچ یک از علما، به ولایت غیرفقیه معتقد نیست؛ یعنی خارج از ذائقهٔ مکتب الهی اسلام است.»(۲)

مرحوم نراقی روایات بسیاری مانند: «اَلْفُقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُل،(۳) نَظَرَ فِی حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا،(۴) خَیْرُ خَلْقِ الله بَعْد أئمهِ الهُدی فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ الله»(۵) را نقل و فرموده است: «مسلم است این گونه تعبیرات دربارهٔ افرادی

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۳۷.

۲- البدر الزهراء، تقریرات درس خارج آیت الله بروجردی(رحمه الله علیه)، ص۵۱و۵۲.

۳- الکافی، ج ۱، ص۴۶.

۴- الکافی، ج ۱، ص۶۷.

۵- الکافی، ج ۱، ص۶۷.

عادی و غیرمطلع بر ذائقهٔ فقاهت و کلمات حضرات معصومین(علیهم السلام) ممکن نیست؛ به دیگر بیان، باید چنان از سرچشمهٔ علوم و تقوای اهل بیت(علیهم السلام) استفاده کرده باشد که خود تمثُّلی از معدن و منبع فقاهت باشد و ذهن معتدل اِبا دارد که این چنین تعبیرات فوق العاده بر کسانی منطبق باشد که مسائل را به طور تقلید فرا گرفته اند.»(۱)

آیا اعلمیّت برای ولی فقیه شرط است؟

«مسئلهٔ اعلمیّت در موضوع 'حکومت و ولایت'، غیر از اعلمیّت در باب 'اجتهاد و تقلید' است. اعلمیّت در اجتهاد و تقلید، به معنی آن است که فقیهِ صاحب فتوا، بتواند بهتر از همهٔ مجتهدان، احکام شرعی را از روی ادلّهٔ تفصیلی آن، استنباط کند. اما اعلمیّت در حکومت، فقط منحصر به قدرت و توانایی ذهن در استنباط احکام نمی باشد؛ بلکه فقیهِ صاحب ولایت، باید از بینش عمیق اجتماعی و سیاسی برخوردار بوده، آگاهی فراوان بر حوادث مختلف داشته باشد.»(۲)

«آنچه در این مسئله می توان گفت آن است که شرط اعلمیّت باید از باب تعدّد، مطلوب باشد؛ بدان معنا که اگر فردی یافت شود که جمیع شرایط رهبری، از حذاقت و درایت گرفته تا آگاهی بر شرایط پیچیدهٔ سیاست ها

۱- حسن مدوحی، حکمت حکومت فقیه، ص۲۰۷و۲۰۸.

۲- سیدکاظم حائری، بنیان حکومت در اسلام، ص۱۸۶.

را واجد باشد و علاوه بر آن اعلم هم باشد، قطعاً رهبری در او متعیّن گردیده و تصدّی آن برای دیگری جایز نیست.

ولی اگر این شـرایط فوق العاده، نظیر عارف بودن به زمان و دارای درایت سیاسی و اطلاعات بسیار بر مسائل پیچیدهٔ زمان که شاید در دهه های قبل لازم نبود؛ امروزه در اَعلم یافت نشود، تصـدّی اعلم برای ولایت و حکومت، غیرمعقول است و قطعاً جایز نیست؛ زیرا نظام سیاسـیِ عالَم و مدیریت در آن، به شّدت در این عصر پیچیده است و در این عصر، کسانی نقشه های استعماری برای ملل جهان، به ویژه جهان سوّم را طراحی می کننـد که اطلاعات وسـیعی در زمینه های احوال مختلف جهان و مردم دارنـد؛ مانند آگاهی از وضـعیت جغرافیایی منطقه ها، وضعیّت تاریخی، اطلاع از معادن و ثروت های ملی در سرزمین های مختلف که جملگی در تصمیم گیری های آنان دخیل است.

امروزه نیز پیشـرفت علم جامعه شناسـی و روانشناسـی به معنای وسـیع آن، توانایی خاصـی به نظام تبلیغاتی و دستگاه های سیاسی آنان داده است که از ترفندهای خاصی برای رسیدن به مقاصد خود بهره گیرند.

آنان در برخوردها و نشسـتها، با به کارگیری فنون خاص خود، میزان توانایی های مسـئولان و احیاناً نقاط قوت و ضـعف آنان را حدس می زنند و نقشهٔ نفوذ خائنانهٔ خود را برحسبِ

خصوصیّات او پی ریزی می کنند و گذشته از همهٔ این امور، پیشرفت علوم و تکنولوژی و دردست داشتن توانایی نظامی و دراختیارداشتن اقتصاد و بازار جهان بر حساسیّت زمان می افزاید. به کارگیری دستگاه های سرّی و جاسوسی با حیله ها و تزویرهای سیاسی نیز مسئله ای است که مشکل مدیریت بر جوامع درحال رشد را چند برابر می کند؛ لذا ولیّ فقیه باید گذشته از اطلاع وسیع بر فقه و داشتن ملکهٔ اجتهاد، فردی باشد که شخصیت او رشد یافته و بر زوایای وضعیت سیاسی و جغرافیایی جهان اطلاع داشته باشد تا بتواند از نظام اقتصادی و مرز قدرت ها، نفوذ و تقشه های آنان مطلع شده و جاذبه های تصنّعی و دروغین آنان را خنثی کند.

اگر اَعلم زمان، واجد چنین شرایطی باشد، موهبتی است الهی که همگان از شکر آن عاجزند و در غیر این صورت، مسئله را باید به طور تعدّد مطلوب عنوان کرد که اگر شرایط فوق در اَعلم زمان بود، او متعیّن است و در غیر آن، باید به مجتهدی روی آورد که بتواند در شرایط حسّاس و درصورت برخورد با مشکلات، ملت را رهبری کند.

امروزه استعمارگران با استفاده از شیوه های جدید استعماری، در زمینه های مختلف، برای ملل مستقل، مشکلاتی ایجاد می کنند که رهبر باید ملت را از آن مشکلات برهاند و چون زعامت و ولایت، در اسلام از احکام اوّلیه بوده و قابلِ تعطیل نیست، درصورت نبودن اعلمی

که این شـرایط را دارا باشـد، بایـد به دنبـال فرد مجتهـدی رفت که در اسـتنباط احکـام توانا بوده و شـرایط زعامت را دارا باشـد و هرگز از چهارچوب فقه تجاوز نکند و تصمیم گیری او برحسبِ معیارهای کتاب و سنّت و عقل باشد.

در این صورت، تبعیّت از او بر جمیع مسـلمانان واجب است و احـدی حق تخلّف از دسـتورات او را نـدارد و در زمینـهٔ تشـخیص هـای دقیق سیاسی او و نظام حکومتی که جملگی تحت ضوابط کتاب و سنت است تقلید از او واجب است.»(۱)

تفاوت اعلميّت در ولی فقیه با اعلميّت در مرجع تقلید

«محور اصـلی برتری علمی و اعلميّت، 'دین شناسـی' است و اعلم به کسـی گفته می شود که در فهم دین و قانون شـریعت، برتر از دیگران باشـد. در برخی از روایات، تعبیر به 'افقه فی الـدین'، 'اعلم بکتاب الله و سـنه نبیه'، 'اعلم فی الاحادیث' و 'افقه فی الحدیث' دیده می شود. ازاین رو، برتری در علوم و فنون دیگر و امتیـاز در دانش هـای گونـاگون عقلی و تجربی، ماننـد ریاضـیات، فیزیـک و فلسـفه، از حریم این ملاک و ترجیح بدان خارج است.

محقق نراقی تفسـیرهای هفت گـانه ای برای اعلميّت در دین و شـریعت، ذکر نموده است که درحقیقت، ابعاد گوناگون اعلميّت را تشـکیل داده و مجموعاً 'اعلميّت مطلق' را به وجود می آورد:

۱- حسن ممدوحی، حکمت حکومت فقیه، ص۲۱۳تا۲۱۵.

الف. احاطهٔ بیشتر بر مسائل دین و احادیث؛

ب. درک قوی تر، دقت نظر بیشتر و تحلیل و بررسی عمیق تر در آن ها؛

ج. مهارت زیادتر در استخراج فروع از منابع و بازگرداندن جزئیات به قواعد کلی؛

د. آگاهی بیشتر به اعتبار احادیث و شناخت اسناد آن ها و اطلاع از نارسایی های آن ها؛

ه.. اطلاع بیشتر بر مقدمات فهم صحیح متون؛ ازقبیل ادبیات؛

و. توازن و تعادل علمی و ذوق علمی بهتر در درک مسائل دین؛

ز. آگاهی بیشتر به آرای فقها، موارد اجماع و اقوال فقهای عامه.»(۱)

«با جمع بودن امتیازات فوق، اعلمیّت به مرحلهٔ عالیِ خود می رسد و فقیهی که از این برتری ها برخوردار باشد، بر دیگران ترجیح می یابد؛ ولی از آنجا که چنین جامعیّتی دریک فرد، کمتر اتفاق می افتد؛ لذا فقها برای ترجیح، بر عناصری که تأثیر بیشتری در فهم بهتر شریعت دارد، انگشت می گذارند؛ یعنی آشنایی بیشتر با قواعد و مدارک فقهی مسئله، اطلاع بیشتر به اشباه و نظایر مسئله و آگاهی کامل تر به روایات و درک بهتر آنان.»(۲)

البته چنین تحلیل هایی از اعلمیّت، ناظر به شرایط مُفتی(۳) است و با درنظرگرفتن آن ها،

۱- محقق نراقی، مستند الشیعه، ج۲، ص۵۲۲.

۲- سیدمحمد کاظم یزدی، العروه الوثقی، بحث تقلید، مسئلهٔ ۱۷.

۳- فتوا دهنده.

فقیهِ فتـوا دهنـده، از اسـتنباط بهـتر و قوی تری برخوردار بوده و درنـتیجه، نظریـهٔ فقهی اش، اعتبـار بیشـتری خواهـد داشت؛ ولی اعلمیّت در فقیهی که رهبری و ولایت را برعهـده دارد، ویژگی های بیشتری را می طلبـد؛ زیرا در رهبری، علاوه بر آگاهی عمیق و اجتهادی از قوانین، احـاطه بر رویـدادها و موضوعـات و حوادث نیز لازم است و البته آگاهی بهتر و عمیقتر از قانون و شـریعت، الزاماً به آگاهی بهتر از کیفیت اجرای شریعت نمیانجامد.

ازاین رو، شرط اعلمیّت در رهبری، دارای دو بُعد است:

الف. اعلمیّت در فهم دین و درک شریعت (افقه بودن)؛

ب. اعلمیّت در تشخیص موضوعات و شناخت رویدادها (ابصربودن).

ازاین جهت، ولایت و رهبری جـامعه، ماننـد قضـاوت است که علاوه بر خوب فهمیـدن قـانون، به خوب تطبیق دادن آن بر حوادث نیز نیاز دارد؛ نه مانند اِفتا و مرجعیّت که چون عینیّت بخشیـدن به قانون و عملی کردن فتوا، خارج از مسئولیت آن است؛ استنباط بهتر از منابع فقهی برای آن کافی است.

حضـرت علی(علیه السـلام) به اسـتاندار خود، مالک اشتر دسـتور می دهد که شایسته ترین فرد را برای داوری انتخاب کند؛ سپس حضرت، ملاک های برتری و افضل بودن را بر می شمارد. بخشی از این امتیازات، به کمالات نفسانی و

بخشی دیگر به قدرت علمی و فکری قاضی در دو بُعد حکم شناسی و موضوع شناسی، مربوط است.

ایشان میفرمایند: «برای قضاوت و داوری بین مردم، بهترین رعیّت را اختیار کن؛ کسی که کارها به او سخت نیاید و نزاع کنندگان، قدرت تحمیل رأی خود را به او نداشته باشند... در تلاش برای آشکارنمودن جریانات، از همه بردبارتر، و با روشن شدن حکم، از همه بنده تر باشد...؛ چنین کسانی اندک اند.»(۱)

«در روایاتی که از برتری و امتیاز علمی حاکم اسلامی، سخن به میان آمده، به هر دو بعد اشاره شده است؛ زیرا تعبیر 'افقه' و 'اعلم به کتاب و سنّت' در برخی از روایات، شرط داناتربودن به احکام الهی را می فهماند و تعبیر کلی 'اعلم' در برخی دیگر، برتری در شناخت رخدادها و موضوعات را نیز در برمی گیرد، به ویژه که امام صادق(علیه السلام) به ارتکاز عقلانی خودِ مردم در سپردن کارهایشان به دست اعلم استناد می نماید که با یافتن چوپان داناتر، چوپان خود را عوض کرده و گوسفندان را به اعلم می سپارند.»(۲)

«پُر واضح است که در این مثال نیز صاحب حیوان، همان گونه که به دانش بیشتر چوپان در اطلاع از قواعد و ضوابط نگهداری و

۱- نهج البلاغه، نامهٔ۵۳.

۲- وسائل الشیعه، ج۱۱، ص۳۵: صحیحهٔ عیص بن قاسم.

به چرابردن گوسفندان توجه دارد؛ همچنین به آگاهی بیشتر او از چراگاه ها و مراتع منطقه و نیز تجربه بیشتر در برخورد با خطرات و حوادث نیز توجه می نماید.

ازاین رو، در الگوی ایده آل رهبری، از هیچ یک از این دو بُعد نمی توان غفلت نمود و آنان که اعلمیّت را در بُعد اول، منحصر ساخته و آن را مترادف با «افقه بودن» شمرده، و نیز کسانی که تنها بُعد دوّم را لازم شمرده اند، مسئله را به صورت همه جانبه ارزیابی نکرده اند.»(۱)

۱- در جلسات شورای بازنگری قانون اساسی، دربارهٔ این موضوع بحث شد که نمونه ای از اظهارات آنان را به اختصار نقل می کنیم: آیت الله امینی: «در رهبر، اعلم بودن شرط هست یا نه؟ تعدادی روایت یادداشت کرده ام که در بعضی «اعلم بامر الله فیه» ذکر شده؛ یعنی اعلم به مسائل و احکام فقه و در بعضی «اعلم الناس» که این تعبیر با اعلم بودن در امور اجتماعی هم می سازد و صراحت در افقهیّت ندارد و در بعضی هم اعلم به کتاب و افقه در دین آمده. به هرحال، این موضوع هست که رهبر باید اعلم باشد؛ افقه باشد. ...چهارده روایت دربارهٔ شرط اعلمیّت داریم که بعضی صحیحه و بعضی موثقه هستند و در آن ها تصریح شده، کسی برای زمامداری صلاحیت دارد که اعلم باشد؛ البته اعلم در کلیهٔ مسائل؛ مسائل فقهی، مسائل حکومتی و تشخیص موضوعات.» (مشروح مذاکرات شورای بازنگری، ص۱۷۷) آیت الله محمدی گیلانی: «اعلم، در روایاتی که آمده، این طور نیست که به معنای اعلم در ریزه کاری های فقه بگیریم. یک کسی ممکن است خیلی ریزه کاری های فقهی را بداند؛ اما یک حوزهٔ پانصدنفری را علم تدبیر و ادارهٔ آن را نداشته باشد. این گونه اعلم بودن را برای زعامت و ولایت نمی توان از روایات اعلم استفاده کرد.» (مشروح مذاکرات شورای بازنگری، ص۲۵۶) آیت الله مؤمن: «ازنظر شرعی روایات متعددی داریم؛ درصورتی که اعلمی در جامعه وجود داشته باشد، غیرِاعلم نمی تواند رهبری داشته باشد؛ البته اعلمیّت را صِرف اعلمیّت در مسائل فقهی و استنباط احکام نمی دانیم؛ بلکه هم در استنباط احکام و هم در شناخت موضوعات، باید قوی تر از دیگران باشد.» (مشروح مذاکرات شورای بازنگری، ص۶۴۶) آیت الله آذری: «در روایت عیص بن قاسم، شرط اعلم بودن آمده که هم جنبهٔ تئوری ها و احکام فقهی را می گیرد و هم شامل جنبهٔ مدیریت می شود؛ یعنی هر دو جنبه، از کلمهٔ اعلمیّت استفاده می شود و چون شرع، اعلم را مقدم داشته، خبرگان حق ندارند غیرِاعلم را ترجیح دهند.» (مشروح مذاکرات شورای بازنگری، ص۱۲۵۱) آیت الله مؤمن: «در باب مرجع تقلید ممکن است بگوییم دلیلی بر شرط اعلم بودن نداریم، جز بنای عقلاء؛ ولیکن در مسألهٔ رهبری جامعهٔ اسلامی، روایتی داریم که ازطریق شیعه و سنی مستفیض است که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده و صحیحهٔ عبدالکریم بن عتبه و صحیحهٔ عیص بن قاسم را داریم و اعلم در این صحیحه، یعنی هم ازنظر تئوری خوب بفهمد، هم در عمل خوب اداره بکند؛ هر دو جنبه، معتبر است. اگر کسی نتواند اداره کند، مسلماً او ولایت ندارد. کسی که فقط اعلم به فقه باشد، به حسبِ روایات، ولایت ندارد. ولایت مال کسی است که هم فقیه باشد، هم مدیریت داشته باشد.» (مشروح مذاکرات شورای بازنگری، ص۱۲۵۵و ۱۲۸۵)

«فتاوا و نظرات فقهی فقها نیز نشان دهنـدۀ آن است که آنان در احالـۀ امور اجتماعی به فقیه، به 'ابصـربودن' او نیز تأکیـد داشـته اند و چون چنین امتیـازی را در او سـراغ داشـته و او را در شـناخت مصـلحت جامعه و آگاهی به امور اجتماعی، هوشـیارتر می دیدنـد، مسـئولیت های اجتماعی را متوجه او می دانسـتند؛ مثلاً اگر فقیه را در عصـر غیبت، شایستۀ جمع آوری و به مصرف رساندن زکات دانسته اند، به این دلیل اسـتناد کرده اند که او به موارد صرف آن، ابصر است؛ یعنی چون نیازهای جامعه را بهتر می شناسد، به شکل بهتر و مفیدتری از این بودجه عمومی استفاده نموده و در بهترین موارد و لازم ترین امور، هزینه می نماید.»(۱)

«روشن است که این تعلیل، در لیاقت و

۱- شـرائع الاسـلام فی مسائـل الحلال و الحرام، ج ۱، ص۱۵۳: محقق حلی می گویـد: «...دفعت الی الفقیه المـأمون من الامـامیه فـانه ابصـر بمواقعها؛ واجب است زکات به فقیه امامی (شیعه) که امانت دار است پرداخت شود؛ به خاطراینکه او به مکان های استفادۀ آن بیناتر است.» المقنعه، ص۲۵۲: شـیخ مفید می نویسد: «وجب حملها الی الفقها المامونین من اهل ولایته لان الفقیه اعرف بمواضعها...؛ واجب است زکات به فقهـای امـانت دار از شـیعیان پرداخت شود؛ چون فقیه به مواضع مصـرف آن آگـاه تر است.» المهـذب البارع، ج۱، ص ۱۷۵: قاضی بن براج: «...کـان علیه حملهـا الی فقهـاء الشـیعه لیصـلها فی مواضـعها لانـهم اعرف بـذلک؛ بر مکلف واجب است که زکات را به فقهاء شـیعه بپردازد تا اینکه فقها آن را در مواضع خودش استفاده کنند؛ چون فقها به مواضع آگاه ترند.»

شایستگی فقیه، برای دراختیار داشتن بودجهٔ عمومی بیت المال، بر این فرض بنا نهاده شده است که فقیه از دیگران ابصر است و به مصالح جامعه، آگاهی بیشتری دارد. براساس چنین تعلیل و تحلیلی، برای آنکه فقیه، در کلیهٔ امور اجتماعی، دخالت و حضور داشته باشد، ضرورتاً باید از این شرط، بهرهٔ بیشتری برده و در ابعاد وسیع تری ابصر باشد؛ زیرا نمی توان ادعا کرد که برای دخالت در به مصرف رساندن اموال بیت المال، ابصر بودن شرط است؛ ولی برای فرماندهی جنگ یا اعلام صلح یا مورد عفو قرار دادن مجرمان و... ابصرِ به مصلحت جامعه بودن، نیاز نیست.

ازاین رو، در این گونه موارد، بر اساس چنین مبنایی، اگر بینش اجتماعی فقیه، برتر از دیگران نبوده و مسائل جامعه را بهتر درک نکند، ملاکی برای تصدّی و دخالت او وجود نخواهد داشت.(۱)» (۲)

حضرت امام خمینی(رحمه الله علیه) نیز بصیرت سیاسی و شناخت نسبت به اوضاع سیاست جهانی را یکی از عناصر دخیل در اجتهاد در شرایط امروز دانسته، می نویسند: «مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابلِ قبول نیست

۱- سیداحمد خونساری، جامع المدارک، ج۲، ص۸۱ : «یجب دفع الزّکاه إلی الامام(علیه السلام) إذا طلبها و یقبل قول المالک لو ادّعی الإخراج و لو بادر المالک بإخراجها أجزأته و یستحبّ دفعها إلی الامام(علیه السلام) و مع فقده إلی الفقیه المأمون من الامامیّه لأنّه أبصر بمواقعها.»

۲- محمد سروش، دین و دولت در اندیشهٔ اسلامی، ص۳۲۵تا۳۲۸.

که مرجع و مجتهدش بگوید، من در مسائل سیاسی اظهارنظر نمی کنم. آشنایی به روش برخورد با حیله ها و تزویرهای فرهنگ حاکم برجهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم برجهان، شناخت سیاست ها و حتی سیاسیون و فرمول های دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوّت و ضعف دو قطب سرمایه داری و کمونیزم که درحقیقت استراتژی حکومت برجهان را ترسیم می کنند، از ویژگی های یک مجتهد جامع است.

یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعهٔ بزرگ اسلامی و حتی غیراسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که درخور شأن مجتهد است، واقعاً مدیر و مدبّر باشد.

حکومت درنظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان دهندهٔ جنبهٔ عملی فقه دربرخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است؛ فقه، تئوری واقعی و کامل ادارهٔ انسان از گهواره تا گور است.»(۱)

صلاحیت علمی، شرط لازم؛ نه کافی

شهید آیت الله مرتضی مطهری(رحمه الله علیه) دراین باره میفرمایند: «در رهبری جامعهٔ اسلامی، آگاهی عمیق به قوانین شریعت، یک شرط

۱- صحیفهٔ نور، ج۲۱، ص۹۸.

بنیادین شـمرده می شود؛ ولی این به معنای نادیده انگاشتن یا کم اهمیت تلقی نمودن شرایطِ لازمِ دیگر نیست. متأسفانه براساس یک بینش سطحی، فقاهت و ولایت، از یکـدیگر تفکیک ناپـذیر شـمرده می شوند؛ درنتیجه، هرکس که ازنظر علمی، به مرتبهٔ اجتهاد و فقاهت برسد، به عنوان ولی امر مسلمانان، و زمامدار جامعه می تواند مطرح باشد.

این پنـدار از آنجـا ناشـی می شـود که از یـک سو، جایگـاه و نقش رهـبری اجتمـاعی، مورد غفلت قرار می گیرد و از سوی دیگر، به متون اسـلامی که بـا ظرافت و تیزبینی، شـرایط رهـبری را تـبیین نمـوده است، اعتنـا نمی شـود و این دو عامـل، خود زمینه سـاز بروز یـک سلسـله مشکلات اجتماعی در سطح رهبری جامعه و نیز پویایی و خلاقیت نیروهای اسلامی می گردد.

مطلبی که مسـخره است و از بی خبری مردم، حکایت می کند، این است که هرکس که مدتی فقه و اصول خواند و اطلاعات محدودی در همین زمینه کسب کرد و رساله ای نوشت، فوراً مریـدها می نویسـند: 'رهبر عالی قـدر مذهب تشـیع'. به همین دلیل، مسـئلهٔ 'مرجع' به جای 'رهبر' یکی از اساسـی ترین مشکلات جهان شیعه است. نیروهای شیعه را همین نقطهٔ جمود، جامد کرده که جامعه ما مراجع را که حداکثر صلاح آن ها، صلاحیت در ابلاغ فقه است، به جای رهبر میگیرند... .»(۱)

۱- مرتضی مطهری(رحمه الله علیه)، امامت و رهبری، ص۲۲۸و۲۲۹.

صلاحیت علمی معتبر در ادارهٔ جامعه، در بیان فقهای بزرگ شیعه

«هرچند این فکر عامیانهٔ "کافی دانستن فقاهت برای رهبری"، در دوره های اخیر، از رواج و اعتبار برخوردار بوده است، ولی ازنظر فقه شیعه، در طول تاریخ خود، این برداشت، هیچ گونه پشتوانهٔ علمی نداشته و مورد قبول و تأیید قرار نگرفته است.

شیخ مفید(رحمه الله علیه) (فقیه بزرگ قرن چهارم) که در رتبهٔ نخست فقیهان و متکلمان شیعه قرار دارد، ولایت را شایستهٔ فقیهی از مذهب حق می داند که دارای رأی، عقل و فضل باشد، و درصورت اجتماع این کمالات، فقیه را عهده دار مسئولیت های امام(علیه السلام) می داند و می نویسد: "کان لفقهاء أهل الحق العدول من ذوی الرأی و العقل و الفضل أن یتولوا ما تولاه السلطان."(۱)

روشن است که شیخ در اینجا نمی خواهد از عقل، در برابر جنون، به عنوان یکی از شرایط عامّه تکلیف نام بَرد؛ چه اینکه از شرایط دیگر تکلیف، مانند بلوغ هم نام نبرده است؛ بلکه مقصود او از شرط عقل، این است که رهبر جامعه باید از عقل و تدبیر لازم برای ادارهٔ جامعه برخوردار باشد و از چنان هوش سرشاری بهره مند باشد که توان حل معضلات و گشودن گره های کور را داشته و مغلوب حیله ها و تزویرها قرار نگیرد.

ابوالصلاح حلبی(رحمه الله علیه) (فقیه نامدار قرن

۱- محمدبن محمدبن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، المقنعه، ص۶۷۵.

پنجم) و ابن ادریس حلی(رحمه الله علیه) (فقیه مشهور قرن ششم) با توضیح و تفصیل بیشتر، شرایط کامل تری را برای حاکم اسلامی شمرده اند و پس از ذکر علم، قدرت، عقل، رأی، حلم، بصیرت، ورع و زهد، در ضرورت وجود هریک از آن ها و بیان فلسفهٔ آن، به استدلال پرداخته اند: 'شروط النائب عن الامام فی الحکم من شیعته و هی: العلم بالحق فی الحکم المردود الیه و التمکن من إمضائه علی وجهه و اجتماع العقل و الرأی و سعه الحلم و البصیره بالوضع و ظهور العداله و الورع و التدین بالحکم و القوه علی القیام به و وضعه مواضعه.'(۱)

در عصر حاضر نیز که حضرت امام خمینی(رحمه الله علیه)، به تبیین و ارائهٔ گستردهٔ مسئلهٔ ولایت فقیه پرداختند، بارها به ضرورت وجود این گونه شرایط تصریح فرمودند. ایشان در سلسله مباحث فقهی خود، دراین باره نوشته اند: 'زمامدار حکومت اسلامی، باید از دو ویژگی اساسی برخوردار باشد: یکی علم به قانون و دیگری عدالت و البته مسئلهٔ کفایت داشتن رهبری نیز جزئی از علم، به مفهوم وسیعش را تشکیل می دهد و تردیدی نیست که در حاکم لازم است و از دید دیگر، کفایت را شرط سوّم، از شرایط اساسی حاکم می توان به حساب آورد.'(۲)

۱- ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ص۴۲۱تا۴۲۳؛ ابن ادریس، سرائر، ج۳، ص۵۳۷تا۵۳۹.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، ج۲، ص۴۶۵.

...حضرت امام خمینی(رحمه الله علیه)، درمورد دیگری، به صورت روشن تر فرمودهاند: «اگر یک فرد، اعلم در علوم معهود حوزه ها هم باشد؛ ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی، در زمینهٔ اجتماعی و سیاسی، فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی تواند زمام امور جامعه را به دست گیرد.»(۱)

نمی توان نادیده گرفت که چه بسا ناآگاهی یا غفلت از این شرط، مسئلهٔ رهبری در جامعهٔ اسلامی را با ابهاماتی توأم ساخته است و قبول رهبری سیاسی اجتماعی فقیه را برای عده ای دشوار می کند. آنان به خیال اینکه فقه، شرط کافی برای رهبری جامعه و ادارهٔ اجتماع است و فقاهت، جایگزین همهٔ صفات لازم برای ادارهٔ دولت می شود و با بودن آن، به هیچ شرط دیگری در مدیریت اجتماع، اقتصاد و سیاست، نیاز نیست؛ موضوع رهبریِ فقیه را غیرمعقول قلمداد کرده اند.

آری، اگر در رهبری جامعه، به شرط فقاهت اکتفا شود و فقیه بودن برای ادارهٔ کشور کافی باشد، این اشکال وارد است که: «ادارهٔ اجتماع، از عهدهٔ کسی ساخته است که بینشی فراتر از عامّهٔ مردم داشته و از بصیرتی قوی برخوردار باشد و فقیهی که در محدودهٔ استنباط احکام

۱- صحیفهٔ نور، ج۲۱، ص۴۷.

فقهی، اهلِ نظر و تشخیص و تخصّص است، چگونه می تواند به مسائل ادارهٔ جامعه، تنظیم سیاست های دفاعی و اقتصادی بپردازد؟! ازاین رو، سپردن چنین اموری به فقیه، ازآن جهت که به کار فقاهت و استنباط مشغول است، غیرمعقول و بی مفهوم است.'(۱)

سیرهٔ عملی علمای شیعه نیز در انتخاب زعیم حوزه و پیشوای شیعیان، بر درنظرگرفتن قدرت فکری، بینش سیاسی و بصیرت اجتماعی بوده است و در انتخاب برترین چهرهٔ مذهبی خویش که الگو و مقتدای شیعه شمرده می شده است، تنها به ملاک اعلمیّت در فقه و تواناتربودن در استنباط و اجتهاد، اکتفا نمی کردند.

با ارتحال شیخ انصاری(رحمه الله علیه)، همهٔ بزرگان حوزهٔ نجف، در مراجعه به مرحوم نجم آبادی و زعامت او اتفاقِ نظر داشتند؛ زیرا او را در فقه و ورع، سرآمد اقران آن دوران می دانستند؛(۲) ولی آیت الله نجم آبادی در پاسخ میرزای شیرازی(رحمه الله علیه) که او را برای زعامت دینی معرفی کرد، فرمود: 'به خدا سوگند! این کار بر من حرام است و نتیجهٔ ورود من بِدان، جز افساد، چیز دیگری نیست. زعامت دینی، نیازمند فردی جامع الشرایط، عاقل، سیاست مدار، آشنا به امور و جریانات و کامل النفس می باشد.'(۳)

و چون در میان شاگردان شیخ انصاری و

۱- نک: محقق اصفهانی، حاشیهٔ مکاسب، ج۱، ص۲۱۴.

۲- نک: آقا بزرگ تهرانی، الکرام البرره، ج۱، ص۳۰۴.

۳- نک: آقابزرگ تهرانی، الکرام البرره، ذیل عنوان میرزای شیرازی، ص۳۸.

میرزای شیرازی، علاوه بر مقام والای فقاهتی، به چنین امتیازات و ویژگی هایی شناخه شده بود؛ اکابر حوزه، او را برای چنین مقام بلندی برگزیدند.

این جریان، نشان می دهد که حتی در انتخاب مرجع تقلید هم، عقل، سیاست، آشنایی به مسائل و... به عنوان شرایط اصلی و مهم، موردِتوجه عالمان وارسته و مهذب قرار داشته است و مسیر مرجعیّت، تنها بر محور اعلمیّت فقهی و بدونِ توجه به صفات لازم دیگر، تعیین نمی شده و غور بیشتر در مسائل فقهی، احاطهٔ افزون بر فتاوای فقهای پیشین و دقتِ نظر بیشتر در فهم کتاب و سنّت، به عنوان یگانه ملاک، به حساب نمی آمده است؛ همچنین پس از وفات میرزاحسن شیرازی (پیشوای قهرمانِ نهضت تنباکو)، آیت الله سیدمحمد فشارکی، به عنوان فقیه ممتاز شناخته می شد؛ ولی از قبول زعامت و ریاست، سرباز زد و فرمود: 'من شایستهٔ این کار نیستم؛ زیرا ریاست دینی و مرجعیت اسلامی، به غیر از علم فقه، امور دیگری نیز لازم دارد؛ از قبیل اطلاع از مسائل سیاسی و شناختن موضع گیری های درست در هر کار.'(۱)

و بدین وسیله، راه را برای زعامت پرچمدار بزرگ فقاهت و سیاست، میرزامحمدتقی شیرازی، رهبر جهاد ملت عراق علیه انگلیس، باز نمود.»(۲)

۱- عباس القمی، فوائد الرضویه، ج۲، ص۵۹۴.

۲- محمد سروش، دین و دولت در اندیشهٔ اسلامی، ص۳۲۸تا۳۳۵.

۲.۲. عدالت و تقوی

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ضابطه های رهبری و ولایت فقیه... در مکتب سیاسی اسلام، ضابطهٔ معنوی است. ضابطه عبارت است از: علم، تقوا و درایت.

علم، آگاهی می آورد؛ تقوا، شجاعت می آورد؛(۱) درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می کند؛ این ها ضابطه های اصلی است برطبق مکتب سیاسی اسلام.»(۲)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۲مهر۸۸: «در این آیه شریفهٔ [احزاب، ۳۹]:]الَّذینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللهَ وَ کَفی بِاللهِ حَسیباً[؛ [کسانی که پیام های خدا را می رسانند و از او می ترسند و از هیچ کس جز او نمی ترسند، خدا برای حساب کردن اعمالشان کافی است]، معلوم می شود شرط بلاغ و ابلاغ و تبلیغ، همین عدم خشیت است که:]وَ لَا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَهَ[. می گویی: آقا! اگر این کار را بکنم، ممکن است در دنیا سرم کلاه برود. خوب،]وَ کَفی بِاللهِ حَسیباً[؛ محاسبه را به خدا واگذار کنید و بگذارید خدا برایتان محاسبه کند. اگر پروای قضاوت های مردم، داوری های گوناگون مردم را به جای پروای از خدا گذاشتیم، مشکل درست خواهد شد؛ چون پروای از خدای متعال تقواست. اگر این را کنار گذاشتیم و ترس مردم جایگزین شد، آن وقت فرقانی هم که خدای متعال گفته، پیدا نخواهد شد [؛ انفال: ۲۹]:]إِنْ تَتَّقُوا اللَه یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً[[؛ اگر از خدا بترسید، خداوند قوهٔ تشخیص حق از باطل روزیتان می کند.] این فرقان ناشی از تقواست؛ روشن شدن حقیقت برای انسان، دستاورد تقواست و به نظر من این مسئله خیلی مهم است؛ مسئله خشیت از مال و جان و حرف مردم و آبرو و زمزمه ها و حرف ها و حدیث ها و تهمت ها و این ها، خیلی مهم است... . ملاحظه حرف مردم، ملاحظه این تهمتی که خواهند زد، ملاحظه چیزی را که خواهند کرد؛ نباید کرد [؛ احزاب، ۳۷]:]وَ اللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ[. به نظر من یکی از چیزهایی که فتوحات گوناگون امام را ارزانی آن بزرگوار داشت، همین شجاعت او بود که فتوحات علمی، فتوحات معنوی، فتوحات سیاسی، فتوحات اجتماعی، این مجذوب شدن دل ها به آن بزرگوار را که واقعا چیز عجیبی بود، به وجود آورد و شجاعت آن بزرگوار این بود که ملاحظهٔ هیچ چیزی را نمی کرد.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(رحمه الله علیه)، ۱۴خرداد۸۳.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «در دَوَران امر بین 'انسان فاسق، فاجر، لاابالی، تابع هوای نفس، وابستهٔ به قدرت های غافل از سعادت و صلاح و فلاحِ انسان'، یک چنین انسانی یا یک انسانْ 'عادل، پرهیزکار، پارسای مسلّط بر هوای نفس، تسلیم امر خدا و مطیع فرمان الهی است و دلسوز برای احکام اسلامی' است؛ کدام مقدم اند؟ طبیعی است که این دوّمی مقدم است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «امام و پیشوا که تعبیر دقیق و کاملی از حاکم اسلامی است، باید حتماً عالِم به کتاب الله باشد؛ یعنی فقیه در دین باشد و حتماً باید عادل باشد و تابع هوای نفس نباشد؛ زیرا خدای متعال، هم به پیغمبرش حضرت داود(علیه السلام) و هم به همهٔ پیغمبرانش فرمود و تأکید کرد که:]و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله[؛(۲) زیرا اگر پیروی از هوس ها و هواها بشود، گمراهی و انحراف از راه خدا حتمی است و این مایهٔ اصلی انحراف جوامع بشری است. پس بایستی حاکم اسلامی تحتِ تأثیر هوای نفس قرار نگیرد و این نمی شود؛ مگر اینکه با عدالت، نفسش از اینکه به دنیا رو کند و تحتِ تأثیر مطامع دنیوی قرار بگیرد، مصون باشد.

همهٔ این شرایط در مدارک اسلامی و کتاب و سنّت به صورت تفصیلی بیان شده[است]. این

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۱۶بهمن۶۶.

۲- ص، ۲۶.

همان حکومت فقیه و ولایت فقیهی است که ما به عنوان محور و مبنا و قاعدهٔ نظام خودمان انتخاب کردیم و اعلام کردیم. حکومت فقیه، یعنی حکومت عالِمِ به کتاب، عالِمِ به علم کتاب [و] عالم به دین. هر فقیهی هم نه؛ آن عالِمی که تحتِ تأثیر هوای نفس باشد، او نمی تواند اداره کند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ولایت در اسلام، ناشی از ارزش هاست؛ ارزش هایی که وجود آن ها، هم آن سِمَت و هم مردم را مصونیت می بخشد؛ مثلاً عدالت به معنای خاص، یعنی آن ملکهٔ نفسانی، ازجملهٔ شرایط ولایت است. اگر این شرط تأمین شد، ولایت یک چیز آسیب ناپذیر است؛ زیرا به مجرد اینکه کمترین عمل خلافی که خارج از محدوده و خارج از اوامر و نواهی اسلامی است، ازطرف آن ولی یا والی تحقق پیدا کرد، شرط عدالت سلب می شود. کوچک ترین ظلم و کوچک ترین کج رفتاری که خلاف شرع باشد، عدالت را سلب می کند. هر تبعیضی، هر عملِ خلاف و گناه و ترک وظیفه ای، عدالت را از والی سلب می کند. وقتی هم که عدالت سلب شد، او از آن منصب، منعزل می شود.»(۲)

۱- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در چهارمین کنفرانس اندیشهٔ اسلامی دربارهٔ حکومت اسلامی، ۱۰بهمن۶۴.

۲- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۰تیر۷۰.

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «این نظام، با نظام جمهوری اسـلامی که مبنی بر انتخابات و رأی مردم است و هر چهار سال یک بار، انتخابات مجلس و ریـاست جمهوری برگزار می شود، متفـاوت است. در سـطح رهبری، از این هـا هم بالاـتر است؛ برای خاطر اینکه رهبری معنوی، تعهـد معنوی دارد و خبرگان و مردم از او توقع دارنـد که حتی، یک گناه نکنـد. اگر یک گناه کرد، بـدون اینکه لازم باشد ساقطش کنند؛ ساقط شده است؛ [ازآن پس] حرفش نه دربارهٔ خودش حجت است، نه دربارهٔ مردم.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «به عنوان اجراکننـدهٔ این احکام در جامعه، آن کسـی از همه مناسب تر و شایسـته تر است که دارای دو صـفت بارز و اصلی باشد:

...خصوصیت دوّم این [است] که این انسان آگاه به معارف الهی و فقه الهی، دارای قدرتی باشد که بتواند خود را از گناه، از خطای عمدی [و] از انحراف عمدی مصون بدارد؛ یعنی همان چیزی که در عرف فرهنگ اسلامی به آن عدالت گفته می شود.

عـدالت آن ملکه ای است...، آن حـالت نفسـانی و روحی است که در هر انسـانی باشـد او را از گنـاه، از خطا و انحراف باز می دارد. البته اشتباه برای همه متصوّر است؛ اما عمدتاً

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۹تیر۷۹.

گناه کردن برای کسی که داری ملکهٔ عدالت است، هرگز متصوّر نیست.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ما مسلمین باید ولایت را تجربه کنیم. در طول قرن های متمادی نگذاشتند. چه کسانی نگذاشتند؟ همان کسانی که حکومت به سبک ولایت، آن ها را از مسند قدرت و حکومت کنار می زنند؛ و اِلّا [ولایت]به نفع مردم است. کدام کشورها هستند که اگر در رأس حاکمیّتشان یک انسان پرهیزکارِ پارسای مؤمنِ مراعات کنندهٔ اوامر و نواهی الهی و عامل به صالحات و حسنات باشد، برای آن ها بهتر نباشد، از اینکه فرد می گسارِ شهوت رانِ پول پرستِ دنیاپرستی بر سرِ کار باشد؟! هر ملت و هر مذهبی که می خواهند، داشته باشند! [درهرصورت، انسان پرهیزکار برایشان بهتر است.]»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «اگر دستگاه مدیریت جامعه، صالح و سالم باشد، خطاهای متن جامعه، قابلِ اغماض است و در مسیر جامعه، مشکلی به وجود نخواهد آورد. اما اگر مدیریت و رأس جامعه، از صلاح و سلامت و عدل و تقوا و ورع و استقامت دور باشد؛ ولو در میان مردم صلاح هم وجود داشته باشد؛ آن صلاحِ بدنهٔ مردم،

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۳۰اردیبهشت۶۲.
۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به به مناسبت عید سعید غدیر، ۱۰تیر ۷۰.

نمی توانـد این جـامعه را به سـرمنزل مطلوب هـدایت کنـد. یعنی تأثیر رأس قله و هرم و مجموعـهٔ مـدیریت و دسـتگاه اداره کننـده در یک جامعه، این قدر فوق العاده است. این است که ما روی مسئلهٔ غدیر، این قدر تکیه می کنیم.»(۱)

«مهم ترین صفتی که باید حاکم اسلامی، بعد از رشد سیاسی دارا باشد، صفت عدالت و پاکی و پیراستگی از گناه است. حاکم اگر عدالت نداشته باشـد، چگونه می توانـد مقـدّرات امّت را به دست بگیرد و به تعالیم دینی عمل و مصالـح امت را مراعات نماید؟ زیرا عدالت، یک حـالت نفسـانی است که انسـان را از ارتکاب گناه باز می دارد و از اکتساب معاصـی ازجمله دروغ، مکر، حیله و بـدخواهی منع می کنـد و شاید روشن ترین دلیل، بر لزوم این صـفت در حاکم، آیه ای است که مردم را بر مراعات و ملاحظهٔ این صفت در حاکم، به هنگام انتخاب او، فرامی خوانـد:)وَ لا ـ تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ وَ مـا لَکُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِیاءَ ثُمَّ لا تُنْصَـرُونَ(؛(۲) به آنان که سـتم کردند، تمایل نکنید که آتش دامن گیر شما می شود و جز خداوند برای شما دوستانی نیست؛ آنگاه یاری نمی شوید.

کدام تمایل به ستمگر، بزرگ تر از

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسـلامی ایران، به مناسـبت عید سـعید غدیر، ۲۰تیر۶۹.

۲- هود، ۱۱۳.

مسلّط کردن حاکم فاسق و پذیرش ولایت او و سپردن مقدرات مردم به دست اوست.»(۱)

«فقیه جامع الشرایط، کسی است که علاوه بر جناح عقل نظری، در جناح عقل عملی نیز به مقدار ممکن کامل باشد؛ یعنی علاوه بر اینکه لازم است علم دین را درست بفهمد؛ باید آن علم را در خودش و محدودهٔ حیاتش و در جامعهٔ اسلامی، به درستی اجرا نماید. لازم است همهٔ وظایف دینی خود را انجام دهد و آنچه از دین باید به مردم ابلاغ کند، ابلاغ نماید و چیزی را کتمان نکند. فقیه عادل، باید به میل و هوس کاری نکند؛ مطیع هواهای نفسانی نگردد و گناهی از او سرنزند؛ نه واجبی را ترک کند و نه حرامی را مرتکب شود. شخصی که مطیع هوس است، در درون جانش بت کده ای دارد و در نهادش، بت پرستی رسوخ یافته کرده است و در واقع، هوایش را معبود و اِله خود قرار داده و همان را می پرستد:)أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ(.(۲) چنین شخصی، هیچ گاه صلاحیت ولایت و هدایت مسلمین را ندارد و مشمول خطاب ابراهیم خلیل(علیه السلام) است که فرمود:)أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ الله أَفَلا تَعْقِلُونَ(؛(۳) اف بر شما! و بر هرآنچه غیر خدا می پرستید. این بیانِ عتاب آمیز، تنها شامل بت پرستانِ بت کده های صوری نیست؛ بلکه

۱- جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ص۲۳۲.

۲- جاثیه، ۲۳: «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده.»

۳- أنبیاء، ۶۷: «اُف بر شما و برآنچه جز خدا می پرستید! آیا اندیشه نمی کنید [و عقل ندارید]؟!»

بت کـده هـای درونی هواپرسـتان را نیز شامـل می شود؛ بنـابراین، [یکی از] ویژگی[هـای] فقیه جامع الشـرایط، ترک هوا و هوس و تابعیّت عملی محض، نسـبت به احکـام و دسـتورهای دین است. فقیه حـاکم، اگر فتوا می دهـد؛ بایـد خود نیز به آن عمل کنـد و اگر حکم قضایی صـادر می کنـد، خـود نیز آن را بپـذیرد و اگر حکم ولاـیی و حکومـتی صـادر و انشـا می نمایـد، خود نیز به آن گردن نهـد و آن را نقض نکند.»(۱)

دلیل بر ضـرورت عدالت در ولایت فقیه عبارت است از اینکه: مؤسسِ دینِ مقدسِ اسلام (خدا و رسول(صلی الله علیه و آله و سلم)) هرگز رضایت نمی دهند که اختیار مسـلمین به دست کسی که عملاً با اسلام مخالفت می کند و اعتنایی به احکام آن ندارد، داده شود؛ زیرا فسق و بی عدالتی موجب دوری از خدا و سـقوط در انظار جامعه است؛ لذا شـرط عدالت در رهبر الهی، امری ضروری و عقلی، شناخته می شود و بر همین پایه و اساس؛ اما در سطح بالاتر، به ضروری بودن عصمت در امام قائل شده ایم.(۲)

فقهـا عـدالت را چنین تعریف کرده انـد: «مَلکه إتیـان الواجبـات و ترک المحرمات و تعرف بحسن الظاهر الکاشف عنها علما أو ظنا و تثبت بشهاده العدلین و بالشیاع المفید للعلم»؛(۳) یعنی عدالت عبارت است از:

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۳۸.
۲- برای مطالعهٔ بیشتر نک: سید مهدی خلخالی، فقه الشیعه، ج۱، ص۱۲۳و۱۲۴؛ در این کتاب ادلهٔ دیگری نیز در این زمینه بیان شده است.
۳- سیدکاظم یزدی، العروه الوثقی، ج ۱، ص ۱۰، مسئلهٔ ۲۳ از مسائل تقلید.

نیروی باطنی که شخص را وادار کند که به تکالیف واجب عمل کرده و از کارهای حرام، به طورکلی اجتناب کند.

فقیهی که دارای مقام ولایت و شایستهٔ رهبری است، تنها به مراحل علمی او اکتفا نمی شود؛ بلکه علاوه بر مقام علمی، باید دارای عدالت و تقوا نیز باشد؛ برخی از بزرگان، بالاتر از عدالت، صفت زهد و اعراض از دنیا را نیز شرط دانسته اند.(۱) در این زمینه حدیثی از امام صادق(علیه السلام) رسیده که در آن شرط مرجعیت فقیه را بیان فرموده که بازگشت آن یا به شرح و توضیح صفت عدالت است یا اینکه فوق عدالت، صفات عالی تری را شرط دانسته است.

مرحوم طبرسی در کتاب الاحتجاج، در ذیل آیهٔ مبارکهٔ:)فَوَیْلٌ لِلَّذینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیْدیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللهِ...((۲) از امام صادق(علیه السلام)، پس از تقسیم فقها به دو قسم، چنین نقل می کند که امام فرمود: «فَأَمَّا مَنْ کَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِینِهِ مُخَالِفاً عَلَی هَوَاهُ مُطِیعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ یُقَلِّدُوهُ وَ ذَلِکَ لَا یَکُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشِّیعَه...»؛(۳) فقهایی که [از گناه] خودداری و دینشان را حفظ می نمایند و با هوای نفس مخالفت و امر مولایشان را اطاعت می کنند؛

۱- مانند مرحوم علامهٔ طباطبائی؛ همچنین سید کاظم یزدی در کتاب العروه الوثقی، مسئلهٔ ۲۲ در بحث تقلید و حواشی آن.

۲- بقره، ۷۹: «پس وای بر آن ها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: این، از طرف خداست.»

۳- الاحتجاج، ج۲، ص۴۵۸؛ وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۳۱.

عموم مردم می توانند از ایشان پیروی نمایند و اینان بعضی از فقهای شیعه هستند؛ نه همهٔ آنان.

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که مقام رهبری مخصوص آن فقیهی است که خود را ساخته باشد؛ به گونه ای که تسلّط بر نفس داشته و از گناه به طور کلی دوری کرده، تحت فرمان خدا و نگهبان دین باشد.

بدیهی است که مقام رهبری، مقام اجتماعی سیاسی است؛ بنابراین، منظور از حفظ دین که در این حدیث از شرایط رهبری فقیه ذکر شده است، حفظ آن در سطح جامعه است، نه تنها شخص فقیه؛ زیرا که فقیه، رهبر، عهده دار و نگهبان دین عموم جامعه است؛ یعنی وظیفهٔ او، وظیفهٔ فردی نیست؛ بلکه اجتماعی است.

براین اساس، شرایط فقیهِ رهبر، حتماً می بایست «آگاه به وضع زمان»، ازلحاظِ سیاسی و اجتماعی و «دارای توانایی و قدرت کافی بر حفظ کشور اسلامی» ازلحاظِ قدرت فکری و نیروی تصمیم گیری و اقدام به کارهای عمومی باشد تا سستی و ترس بی جا به او راه نیابد و تحت تأثیر دیگران قرار نگیرد؛ یعنی همچون یک زمامدار، نسبت به کشور خود، مسئول و متعهد و دارای اختیارات وسیع و حاکم مبسوط الید باشد.(۱)

«وقتی می گوییم این فقیه، ولایتش در خط

۱- نک: آیت الله موسوی خلخالی، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، ص۲۲۴تا۲۲۶.

'ولایت الله' است؛ یعنی در مقابل حکم خدا [به اندازۀ] یک مو، تعصّب ندارد و در مقابل آنچه خدا می خواهد، هیچ تعلّقی به خود ندارد، نسبت به این فقیه، ولایت تضمین می شود.

[اینکه حضرت] می فرماید: 'فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِينِهِ مُخَالِفاً عَلَى هَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاه '؛(۱) از فقها هرکدام صائن نفس خود بودند؛ یعنی نفسشان بر آن ها استیلا نداشت، هیچ تعلّقی در مقابل تعلّق شان و توجّه شان به خدا قرار نگرفت و خودشان را در کنترل کامل داشتند؛ 'صَائِناً لِنَفْسِهِ'؛ یعنی توجّهات نفسانی، جمیع آرزوها، تمام روابطی که با انسان ها دارند، تحت کنترل شدیدشان است. 'حَافِظاً لِدِينِهِ'؛ دقیقاً در حفاظت دین خودشان غفلت نمی کردند، نگهبان دین خودشان بودند. 'مُخَالِفاً عَلَى هَوَاهُ'؛ به آنچه هوای آن ها و هوس آن ها و تمایل آن ها بود، مخالف بودند و درست رودرروی هوای خودشان می ایستادند. 'مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاه'؛ مولای خودش را دقیقاً اطاعت میکرد که خدا مولای اوست، رسول مولای اوست و امام او مولای اوست و هر سه، یک ولایت هستند؛ ولایت رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) از ولایت الهی است، ولایت امام(علیه السلام) از ولایت الهی است...؛ یعنی این فردی بود که نسبت به مولای خودش دقیقاً مطیع بود. اطاعت این را که میکنی، اطاعت مولایش را کردهای. چون او مطیع مولاست،

۱- الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص۴۵۸.

تو را به دست کسی میسپرد که او خودش را به دست او سپرده [است]. تا فردی مطیع مولایش نباشد، به تو اطاعت از او را تجویز نمیکنند.)أَطیعُوا الله وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ(؛(۱) میگوید مطیع آن باید باشی که مطیع خداست تا اطاعت تو، برگردد به اطاعت خدا و در خط اطاعت او باشد.»(۲)

۳.۲. درایت، تدبیر و کارآمدی

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «...برای زمامداری بر امور مسلمین، شرط دیگر؛ یعنی دارای کفایت و کارایی لازم برای اداره [باشد]؛ این هم یک شرط قهری و عقلی است. کسی که کفایت اداره ندارد، این را نمی شود زمامدار امورِ هیچ کاری کرد، حتی کار کوچک؛ مگر آنکه کفایت آن کار را داشته باشد؛ چه برسد به ادارهٔ امور مسلمین؛ این هم یک شرط قهری است.»(۳)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «...آفت دیگرِ سیاست این است که انسان های کوته بین، کودک منش و ضعیف، سیاست را در دست گیرند و زمام سیاست از دست های پُرقدرت خارج شود و به دست انسان های بی کفایت بیفتد.

راهکار چیست؟ بهترین شکل و راهکار

۱- نساء، ۵۹.

۲- حائری شیرازی، ولایت فقیه، ص۲۸و۲۹ .

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۱۶بهمن۶۶.

این است که: در رأس سیاست و ادارهٔ امور جوامع، کسانی قرارگیرند که دین داری و سیاست گذاری آن ها این دو آفت را نداشته باشد؛ یعنی کسانی ادارهٔ امور جوامع را بر عهده گیرند که دین دار و دارای معنویّت باشند؛ فکر دینی آن ها بلند باشد؛ از انحراف و خطا و التقاط و کج بینی در دین مصون باشند؛ از تحجّر و جمود و متوقّف ماندن در فهم دین برکنار باشند؛ دین را ملعبهٔ دست زندگی خود نکنند؛ ازلحاظِ سیاست، انسان های باکفایت و باتدبیر و شجاعی باشند و سیاست را از معنویّت و اخلاق و فضیلت جدا نکنند. چنین کسانی اگر زمام امور یک جامعه را به دست گرفتند، آنگاه جامعه از بیشترین خطراتی که ممکن است برای آن پیش آید، محفوظ خواهد ماند. اوج چنین وضعیّتی کجاست؟ آنجاست که یک انسان معصوم از خطا و اشتباه در رأس قدرت سیاسی و دینی قرار گیرد. امام یعنی این.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «مشروعیت همهٔ ما بسته به انجام وظیفه و کارآیی در انجام وظیفه است. بنده روی این اصرار و تکیه دارم که بر روی کارآیی ها و کارآمدی مسئولان، طبق همان ضوابطی که قوانین ما متخذ از شرع و قانون اساسی است؛ بایست تکیه شود. هرجا کارآمدی نباشد، مشروعیت از بین خواهد

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در روز عید سعید غدیر خم، ۱۲اسفند ۸۰.

رفت. اینکه ما در قانون اساسی برای رهبر، رئیس جمهور، نمایندهٔ مجلس و برای وزیر، شرایطی قائل شده ایم و با این شرایط گفته ایم این وظیفه را می تواند انجام بدهد؛ این شرایط، ملاک مشروعیت برعهده گرفتن این وظایف و اختیارات و قدرتی است که قانون و ملت به ما عطا می کند؛ یعنی این حکم ولایت، با همهٔ شعب و شاخه هایی که از آن متشعب است؛ رفته روی این عناوین، نه روی اشخاص. تا وقتی که این عناوین، محفوظ و موجودند؛ این مشروعیت وجود دارد. وقتی این عناوین زایل شدند، چه از شخص رهبری و چه از بقیهٔ مسئولان در بخش های مختلف، آن مشروعیت هم زایل خواهد شد. ما باید به دنبال کارآمدی باشیم. باید هر یک از کسانی که متصدی این مسئولیت ها، از صدر تا ساقه، هستند، بتوانند آنچه را که برعهدهٔ آن هاست، به قدر معقول انجام دهند. انتظار معجزه و کار خارق العاده نداریم و نباید داشته باشیم؛ اما بایست انتظار تلاش موفق را که در آن نشانه های توفیق هم مشاهده شود، داشته باشیم.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آن دستِ ملکوتی و الهی که اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی گذاشت، فهمید چه کار می کند. آن کسی که در این

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۳۱شهریور۸۳.

مسند هست، اگر همین دفاع از مصالح انقلاب و مصالح کشور و مصالح عالیهٔ اسلام و مصالح مردم و این روحیه و این عمل را نداشته باشد، شرایط از او سلب شده است؛ آن وقت صلاحیت نخواهد داشت؛ لذاست که شما می بینید با همین اصل مخالفند؛ چون می دانند که مسئله، مسئلهٔ اشخاص نیست. زیدی با این نام، این مسئولیت را به عهده گرفتهاست؛ البته با او دشمنند، اما می دانند که مسئله با او تمام نمی شود؛ او هم نباشد، یکی دیگر باشد، باز هم قضیه همین است؛ لذا با اصلش مخالف اند. بدانند تا وقتی که این اصل نورانی در قانون اساسی هست و این ملت از بنِ دندان به اسلام عقیده دارند، توطئه های این ها ممکن است برای مردم دردسر درست کند؛ اما نخواهد توانست این بنای مستحکم را متزلزل سازد.»(۱)

«هر انسان، با ذهن عرفی خود؛ از اطلاقات ادلّهٔ ولایت، چه ولایت فقیه و چه ولایت پدر بر کودکان خردسال و چه غیر آن در مییابد که هدف از ولایت، آن است که شخصِ 'ولی'، کمبودها و نواقص شخصِ تحت ولایت خود را در چهار چوب حفظ مصالح او، برطرف کند. این وظیفه، تنها درصورتی انجام می پذیرد که 'ولی' در دایرهٔ فعالیت و ولایت خود، از کاردانی و شایستگی برخوردار باشد؛ بنابراین اگر پدری لایق رسیدگی به امور فرزندانِ خردسال

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعهٔ تهران، ۲۳اردیبهشت۷۹.

خویش نباشـد، ولایت او نسـبت به آن ها فعلیّت نمی یابـد و هرکس تصوّر کند که این پدر نسـبت به فرزندان خود دارای ولایت است، در حقیقت چنین پنداشـته است که پـدر برای زیان رسانـدن به کودکان نورس خود ولایت و قدرت یافته است؛ بدون آنکه کمترین توجّهی به مصالح آنان داشته باشد.

این مسـئله، عیناً در مورد ولایت بر امور مسـلمانان نیز صـدق می کنـد؛ یعنی اگر فقیهی از کاردانی لازم برای اجرای این رسالت سـنگین و گسترده بی بهره است، نمی تواند عهده دار چنین مسؤولیتی شود؛ بنابراین ضرورت دارد که در ثبوت ولایت برای فقیه، به کاردانی او توجه کنیم و عناصـر مؤثر در این زمینه؛ از قبیـل آگـاهی، نکته سـنجی، تیزهوشـی، زیرکی، قـاطعیّت در تصـمیم گیری و امثـال آن را در وی بـاز شناسیم.»(۱)

در اصل یک صدونهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ویژگی های رهبر، چنین بیان شده است:

شرایط و صفات رهبری:

۱. صلاحیت علمی لازم، برای افتاء در ابواب مختلف فقه؛

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی،

۱- سیدکاظم حائری، بنیان حکومت در اسلام، ص ۱۸۱و۱۸۲.

تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

در صورت تعدّد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسیِ قوی تر باشد، مقدم است؛ بنابراین، علاوه بر اجتهاد مطلق و صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه و همچنین عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام، استعداد و توانایی رهبری و کشورداری، شرط ضروری سوم برای فقیه است.

فقیه جامع الشرایط باید علاوه بر اجتهاد و عدالت مطلق؛ اولاً بینش درست و صحیحی نسبت به امور سیاسی و اجتماعی داخل و خارج کشور داشته باشد و ترفندهای دشمنان خارج را خوب بشناسد و ثانیاً از هنر مدیریت و لوازم آن برخوردار باشد؛ زیرا مدیریت، گذشته از تئوری، نیازمند ذوق اداره و هنر تدبیر است. بسیاری از ما اوزان شعر را می دانیم که مثلاـ فلان شعر باید بر وزن «مستفعلن، مستفعلن، مستفعلن» باشد؛ اما دانستن عروض، هیچ گاه کسی را شاعر نمی کند. شعرشناسی، غیر از شاعربودن است؛ چراکه انشای شعر، گذشته از آشنایی به قواعد شعر، نیازمند استعدادهای خاصی است. همهٔ ما می دانیم که باید کشور را براساس قسط و عدل اداره کرد، اما مدیر و مدبربودن، غیر از دانش و بینش سیاسی است؛ هنری است که هرکس آن را ندارد. شرط اسلام شناسی را ممکن است برخی داشته

باشند؛ ولی همهٔ آنان شجاعت لازم را مانند شجاعت امام راحل(رحمه الله علیه) ندارند. وقتی خبر حکومت نظامی را در یکی از روزهای دههٔ دوم بهمن ۵۷ به ایشان دادند، امام هراسناک نبودند و فرمودند: «بیرون بروید و حکومت نظامی را بشکنید!» و آن زمان که خبر تجاوز رژیم عراق و توطئهٔ استکبار بر ضد انقلاب اسلامی را به ایشان رساندند، نترسیدند و شجاعت خود را به دیگران نیز انتقال دادند.

«در رژیم فاسد و منحوس پهلوی، در بحبوحهٔ گرفت و گیرها، بعضی از آقایان، خدمت مراجع و فقهای بزرگ می رفتند و با آنان مشورت می کردند و خواستار اطلاعیه می شدند. من خدمت یکی از بزرگان فقه رفتم، خدا غریق رحمتش کند که بر ما حق بزرگی داشت، در آن اوضاع بحرانی که امام می فرمودند: «وقتی که دین در خطر باشد، تقیه حرام است و برای حفظ دین از هیچ چیزی حتی جان نباید دریغ ورزید». من دیدم این فقیهی که به علم و دانش او خیلی اعتقاد داشتیم و داریم، بحارالانوار رحلی مرحوم مجلسی را جلوی خود گذاشته و بحث تقیه را مطالعه می کند. او به همهٔ آنچه در کتاب و سنت نوشته شده، علم داشت و اگر اعلم از دیگران نبود، دیگران از او اعلم نبودند؛ ادقِ از دیگران بود، ولی هنر کشورداری و تدبیر و مدیریت در او نبود که در پرتو آن، اگر به او بگویند ده نفر یا صد نفر کشته شده اند، آن خون ها را هدر رفته نبیند

و بلکه شهادت هزاران نفر را برای حفظ اسلام و زنده کردن دین و حیات انسانی در جامعه ضروری ببیند؛ بنابراین، نمی توان گفت هر فقیه عادلی صلاحیت رهبری جامعه را دارد؛ بلکه باید گذشته از شرایط علمی، دارای استعداد و توانایی لازم برای ادارهٔ امت اسلامی باشد.»(۱)

«لیاقت، شایستگی، کاردانی و کارآیی، شرط اساسیِ تصدّی مقام حکومت و ولایت است. در طول زمان، پیوسته افرادی بی کفایت و نالایق، مناصب اجتماعی را اشغال کرده و روزگار انسان ها را سیاه کرده اند. لزوم اهمیت این شرایط، آن چنان روشن است که هرگز نیاز به اقامهٔ دلیل ندارد و طبیعت موضوع ولایت و زعامت، خود این شرط را ایجاب می کند؛ هر چند هیچ نوع دلیلی بر آن نباشد.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) بر اهمیت این صفت حیاتی در حاکم اشاره کرده و می فرماید: «لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي الله وَ حِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَ حُسْنُ الْوِلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ»؛(۲) فردی لیاقت و شایستگی امامت را دارد که دارای سه خصلت باشد:

۱. تقوی و پرهیزگاری که او را از نافرمانی خدا باز دارد؛

۲. بردباری که خشمش را با آن کنترل کند؛

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۴۰تا ۱۳۹.

۲- ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج۱، ص۴۰۷.

۳. نیکو حکومت کردن بر افراد زیر فرمانش تا آنجا که نسبت به ایشان مانند پدر مهربان باشد.

از سخنان امام علی(علیه السلام) استفاده می شود که حاکم باید بر ادارهٔ امور از دیگران شایسته تر بوده و بر ولایت و زعامت از همه قدرتمندتر باشد. علی(علیه السلام) فرمود:

«أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَیْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ الله فِیهِ فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتِبَ فَإِنْ أَبَی قُوتِلَ»؛(۱) ای مردم، از همهٔ مردم سزاوارتر به حکومت، کسی است که از همه تواناتر و آگاه تر به اوامر الهی باشد. پس اگر آشوب گری به فتنه انگیزی بر خیزد، از او خواسته می شود که به حق بازگردد و اگر امتناع ورزد باید کشته شود.

خلاصه، یکی از شرایط مهم در حاکم اسلامی، قدرت بر ادارهٔ امورِ افرادی است که بر آنان گمارده شده است و همین کاردانی و لیاقت است که به حاکم و رئیس امکان می دهد، تا پریشانی امت را اصلاح کند و پراکندگی آنان را جمع نماید و آنان را به مراتب کمال و ترقی رهنمون شود و مسلمانان را ازلحاظِ ترقی و تمدّن در تمام ملت ها و امت ها قرار دهد.»(۲)

«در منطق اسلام، در حاکم، کارآیی به تنهایی کافی نیست؛ بلکه لازم است که دارای بینش سیاسی باشد تا مغلوب دیگران

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷۲.

۲- حسین جوان آراسته، مبانی حکومت اسلامی، ص۲۲۹.

نشود و در ادارهٔ امور کشور فریب نخورد تا اینکه بتواند جامعهٔ اسلامی را به بالاترین درجهٔ کمال برساند.

ازاین جهت، بر حاکم بزرگ اسلامی واجب است، بینش سیاسی و اجتماعی خود را آن چنان بالا ببرد و به حدّی برساند که بتواند کشتی جامعه اسلامی را به ساحل نجات رهبری کند [و] در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پا به پای زمان پیش برود.

امام صادق(علیه السلام) در ضمن حدیثی بسیار ارزنده در این باره فرمود:

«الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِس »؛(۱) کسی که به اوضاع زمان خویش آگاه باشد، مورد هجوم امور ناگهانی و پیش بینی نشده واقع نمی شود.

این همه تأکید و سفارش برای این است که مبادا بر اثر غفلت و بی خبری، ملت اسلامی غافل گیر شوند و در نتیجهٔ بی اطلاعی، دست خوش حوادث ناگوار گردند و احیاناً بدون اینکه متوجه باشند، آلت بی ارادهٔ اجرای مقاصد دیگران شوند.

امام صادق(علیه السلام) دربارهٔ کسی که بدون بصیرت کاری را انجام می دهد، چنین میفرماید: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْداً»؛(۲) کسی که بدون بصیرت و آگاهی کاری را

۱- ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج۱، ص۲۷؛ تحف العقول، ص۳۵۶.

۲- ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج۱، ص۴۳.

انجام می دهد، به سانِ کسی است که از بی راهه سِیر می کند که هرقدر سریع تر می رود از مقصد دورتر می شود.

تسلیم زعامت و رهبری امت به دست کسی که نه کارآیی و توانایی بر ادارۀ کشور و نه قدرت بر تحلیل مسائل اجتماعی دارد؛ مثل این است که ادارۀ کشور به دست افراد نابالغ سپرده شود؛ معلوم است چه عواقب نامطلوبی در پی خواهد داشت.»(۱)

۱- مبانی حکومت اسلامی، ص ۲۳۰.

فصل سوم: سیر تاریخی اندیشۀ «ولایت فقیه» در اقوال فقهای شیعه

اشاره

حاکمیت نظریۀ ولایت فقیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، فتح باب جدیدی در حوزۀ مباحث اندیشۀ سیاسی شیعه است. این نظریه که توانسته بود نظریات رقیب را کنار زده و از فضای پژوهش و تئوری به عرصۀ عمل و اجرا پا نهد، سؤالات فراوان و تأملات جدیدی را پیش روی خود می دید و به دلیل مطالعات جدیدی که در این حوزه صورت می گرفت، قضاوت های نو و البته متفاوت و گاه متضاد را نیز به دنبال داشت. برخی، این نظریه را حاصل استنباط فقهای متأخر و ابتکاری از سوی آن ها دانستند. عده ای دیگر دربارۀ گستره و قلمرو آن به ایجاد سؤال پرداخته و حتی گاه به نازل ترین سطح از اختیارات تنزل دادند و برخی نیز آن را به نخستین مراحل شکل گیری فقه سیاسی شیعه متصل کردند.

مطالعۀ نظریۀ ولایت فقیه به شکل منقطع و مجزا، داوری ناقصی از آن را پیش روی ما قرار خواهد داد؛ به همین سبب بررسی تاریخی ولایت فقیه و پی گیری تحول آن در بستر تاریخی اش اهمیت مضاعفی می یابد. ولایت فقیه به دلیل تأثیرپذیری از دو عنصر زمان و مکان، همواره فراز و نشیب و تحول و تطور فراوانی داشته است. به عبارت دیگر، اگر شرایط مطلوبی بر جامعۀ شیعی حکم فرما بوده، ولایت فقیه نیز رشد و توسعۀ چشمگیری یافته و در شرایط نامناسب با سکون همراه بوده است. البته از این نکتۀ مهم و اساسی

نیز نباید غافل بود که فقیهان شیعه، حفظ کیان شیعه را به عنوان بالاترین و مهم ترین مصلحت در فعالیت های خویش مدّ نظر قرار داده و سکوت می کردند.

باتوجه به نزدیکی این دوره از تاریخ فقه شیعه، با عصر حضور ائمه(علیهم السلام) و ابتدای عصر غیبت، آنچه این دوره را از دوره های پیشین و پسین متمایز می کند، بحث نقل احادیث و شیوهٔ تدوین آن هاست. نقل و ثبت، پیش از این دوره و در عصر ائمه(علیهم السلام) نیز صورت می گرفت؛ اما با شیوه ای متفاوت؛ مثلاً راویان آنچه را که باواسطه یا به طور مستقیم از امامان معصوم(علیهم السلام) می شنیدند و می دیدند، به همان صورت که فرا گرفته بودند، ولو به صورت متفرق و پراکنده و نامنظم، یادداشت می کردند و در کنار روایت مرتبط با صلاه یا زکاه، روایتی در باب قصاص یا دیات را نیز می نوشتند. اما در این زمان، محدثان با ملاحظهٔ روایاتی که به این شکل ثبت شده بوده و تأمل در آن ها، هر روایتی را در باب مناسب خود ثبت و ضبط می کردند؛ بنابراین کتاب های حدیث که در این زمان نوشته شده، ابواب متنوع و مختلف و منظم داشته و در آن ها، کمتر می توان روایات پراکنده یافت. بر همین اساس، بعدها این دوره از فقه شیعه به عصر حدیث یا دورهٔ محدثان شهرت یافت؛ چراکه در این زمان، مهم ترین منابع شیعه توسط بزرگ ترین محدثان فقیه، نگاشته و

تـدوین شـده است. بـاتوجه به این مقـدمه، نبایـد توقع داشت که در کتب این دوره، فقیهـان به صورت گسترده فتـاوی خویش و دیگران را متـذکر گردنـد و علاوه بر دلایل نقلی، احتجاجات عقلی را نیز مـدرسان فتوای خویش کنند؛ بلکه کتب فقهی این دوره، صـرفاً فروعی بوده که در روایات وارد شده و غالباً با همان مضامین و تعبیرات آورده می شود. بنابراین فقه سیاسـی نیز در این زمینه، تافتهٔ جدابافته ای نیست و نمی توان آن را از موارد فقهی دیگر مستثنا کرد.

۱. شیخ کلینی(رحمه الله علیه)

۱. شیخ کلینی(رحمه الله علیه)(۱)

محمـد بن یعقوب بن اسـحق کلینی رازی، از نخستین محـدثان امـامیه و مؤلف کتـاب عظیم کـافی است. «محمـد بن یعقوب الکلینی، یکنّی اباجعفر، ثقه، عارف بالاخبار... و توفی محمد بن یعقوب سـنه ثمان و عشـرین و ثلاثمأه ببغداد(۲) و دفن بباب الکوفه ی مقبرتها».(۳) او در دوران غیبت صـغرا می زیسـته است. کتاب کافی وی، یکی از کتب چهارگانه ای است که فقیهان شـیعه برای استنباط احکام به روایات آن استناد کرده و هریک به نحوی از آن سود جسته اند.

۱- ۲۵۸تا۳۲۸ق.

۲- ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی معتمد و آشنا به اخبار است. وی در سال ۳۲۸ در بغداد وفات یافت و در باب الکوفهٔ این شهر در مقبره اش به خاک سپرده شد.

۳- محمدبن الحسن الطوسی، الفهرست، تحقیق جواد قیومی، نشر الفقاهه، چ جدید، ۱۴۱۷ق، ص۲۱۰تا۲۱۱.

آنچه در تبیین فقه حکومتی و سیاسی از منظر کلینی می توان گفت، ناظر به نحوهٔ تدوین این کتاب می باشد. گرچه وی در این زمینه فتوایی از خویش صادر نکرده است؛ اما از نحوهٔ تبویب، طبقه بندی، عنوان گذاری و تدوین احادیث کتاب، به ویژه احادیث ناظر به مباحث فقه حکومتی، می توان نوع نگاه و توجه وی را در این زمینه دریافت. به عنوان نمونه در کتاب الحجه اصول کافی، کلینی(رحمه الله علیه) به شئون ولایت و امامت پرداخته، روایات مربوط به سیرهٔ پیامبر و ائمه(علیهم السلام) را نقل کرده، بر ولیّ امربودن آنان تأکید و اطاعت از آنان را در امور مختلف واجب می داند.(۱) وی در کتاب «فضل العلم» اصول کافی، به نقل روایاتی می پردازد که به مسائلی از قبیل اوصاف فقها و علمای اسلام، حقوق آن ها، شیوهٔ اجتهاد در کتاب و سنت و استنباط احکام شرعی از منابع اولیهٔ آن و دیگر موارد اشاره می کنند.(۲)

وی در کتاب الصلاه، در باب «وجوب الجمعه و علی کم تجب»، به شرایط وجوب نماز جمعه و شرایط برپادارندگان آن اشاره می کند.(۳) در کتاب الزکاه به شرایط وجوب زکاه، دهندگان و گیرندگان آن می پردازد.(۴)

۱- محمدبن یعقوب کلینی(رحمه الله علیه)، الکافی، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ۵، ۱۳۶۳ ش، ص۱۶۸تا۵۳۸.

۲- محمدبن یعقوب کلینی(رحمه الله علیه)، الکافی، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ۵، ۱۳۶۳ ش، ص۳۰تا۶۹.

۳- محمدبن یعقوب کلینی(رحمه الله علیه)، الکافی، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ۵، ۱۳۶۳ ش، ص۴۱۸تا۴۲۸.

۴- محمدبن یعقوب کلینی(رحمه الله علیه)، الکافی، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ۵، ۱۳۶۳ ش، ص۴۹۶تا۵۶۹.

وی در بـابی بـا عنوان «بـاب عمل السـلطان و جوائزهم»(۱) به اموری می پردازد که بعـدها فقهـا بـا اسـتناد به آن فتـاوای تأثیرگـذاری صادر کردنـد. کلینی همچنین برای فیء، انفـال و خمس بـابی جـداگانه باز کرده است.(۲) ایشـان در کـافی به نقـل روایاتی در باب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حـدود، دیات، قضاوت و... پرداخته که همـهٔ این ها به عنوان منبعی غنی، موردِ توجه و اسـتفادهٔ فقهای بعـد از وی، در زمینهٔ تدوین فقه حکومتی و سیاسی بوده است.

۲. شیخ صدوق(رحمه الله علیه)

۲. شیخ صدوق(رحمه الله علیه)(۳)

ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه معروف به صدوق، یکی از بزرگ ترین محدثان شیعه در آغاز عصر غیبت کبرا است. نجاشی می نویسد: وی ساکن ری، شیخ و فقیه ما و شخصیت برجستهٔ شیعه در خراسان بود و در سال ۳۵۵ وارد بغداد شد و بزرگان شیعه از او حدیث شنیدند، درحالی که او در سن جوانی بود.(۴)

وی نیز مانند کلینی(رحمه الله علیه) مؤلف یکی از کتب اربعهٔ شیعه به نام «من لا یحضره الفقیه» می باشد. گرچه حیات علمی صدوق(رحمه الله علیه)

۱- محمدبن یعقوب کلینی(رحمه الله علیه)، الکافی، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۵، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ۵، ۱۳۶۳ ش، ص۱۰۵.

۲- محمـدبن یعقـوب کلینی(رحمـه الله علیـه)، الکـافی، بـه تحقیـق علی اکـبر غفـاری، ج۱، تهران، دارالکتـب الاسـلامیه، چ۵، ۱۳۶۳ ش، ص۵۳۸تا۵۵۴.

۳- ۳۰۶تا۳۸۱ق.

۴- احمدبن علی نجاشی، رجال النجاشی، به تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی، قم: انتشارات اسلامی، چ۵، ۱۴۱۶ق، ص۱۰۴۹.

در دورهٔ محدثان قرار گرفته است؛ اما در کتاب هایی که وی تألیف کرده، می توان کم و بیش فتاوی خود ایشان را نیز ملاحظه کرد.

صدوق در «من لا یحضره الفقیه» به عنوان یکی از معتبرترین کتب حدیثی شیعه، به گردآوری احادیث به صورت منسجم همت گماشته است. به عنوان نمونه می توان به مواردی چون: «وجوب صلاه الجمعه و شرایط وجوبها»،(۱) « صلاه العیدین»،(۲) «کتاب الزکاه»،(۳) «کتاب الخمس»،(۴) «کتاب القضاء»،(۵) «کتاب الحدود»،(۶) «کتاب الدیات»(۷) اشاره کرد که شیخ صدوق روایات یک باب را به صورت یک جا تنظیم کرده و عنوان ویژه ای نیز به آن داده است. از نحوهٔ عنوان گذاری و طبقه بندی این کتاب می توان نوع نگاه صدوق به مسائل فقهی و نیز فقه سیاسی شیعه را دریافت. گاه در کتب حدیثی، متن حدیث، فتوای فقیه نیز محسوب می شود؛ چراکه در فضای مسموم و ملتهبی که فقهای مذکور می زیسته اند، شاید این تنها راه، بلکه بهترین راه برای طرح مسائل سیاسی شیعه بوده است. به عنوان

۱- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۱، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۴۰۹.

۲- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۱، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۵۰۵.

۳- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۳تا۳۸.

۴- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۳۹.

۵- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۳، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۴.

۶- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۴، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۲۳.

۷- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۴، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۷۵.

نمونه، در کتاب «من لا یحضره الفقیه» روایتی از امام صادق(علیه السلام) بدین شرح نقل می کند: «ایما مؤمن قدم مومناً فی خصومه الی قاض او سلطان جائر فقضی علیه بغیر حکم الله عزوجل فقد شرکه فی الاثم»(۱)و(۲) نمونهٔ دیگر، نقل روایت «مشهورهٔ ابی خدیجه»(۳) است.

صدوق(رحمه الله علیه) در جای دیگر بر مبنای متن یک روایت به مطلبی می پردازد که دقیقاً ناظر به اوضاع و احوال زمانهٔ خویش است که قوهٔ قضائیه در اختیار حاکمان بنی عباس بود: «و اعلم ان ایما رجل کان بینه و بین أخ له مماراه فی حق، فدعاء الی رجل من اخوانه لیحکم بینه و بینه، فأبی الا ان یرافعه الی هولاء کان بمنزله الذین قال الله عزوجل: الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد أمروا ان یکفروا به»(۴)و(۵) همان گونه که می بینیم، وی با ذکر کلمهٔ «هولاء» شیعیان

۱- هرگاه مؤمنی در نزاع با مؤمن دیگر قاضی یا سلطان جائری را داور قرار دهد و آن قاضی یا سلطان حکمی برخلاف احکام الهی علیه مؤمن دیگر صادر کند، آن دیگری نیز در گناه این قضاوت ناحق شریک خواهد بود.

۲- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۳، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۴.

۳- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۱، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۲تا۳.

۴- «و بِدان هرگاه بین مرد مؤمنی و برادرش در امری نزاع واقع شود و یکی از آن دو، دیگری را برای رفع نزاع به فقیهان شیعه دعوت کند؛ اما دیگری نپذیرد و قضاوت در آن امر را به نزد دستگاه قضایی بنی عباس بسپارد، چنین فردی به منزلهٔ کسانی است که خداوند در قرآن فرموده است: «آیا ندیده ای کسانی را که می پندارند به آنچه از سوی تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان آورده اند؛ با این همه می خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته اند که بِدان کفر ورزند.»»

۵- محمدبن محمدبن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، المقنعه، ص ۸۱۰و۸۱۱.

را از هرگونه مراجعه به دستگاه قضایی بنی عباس برحذر داشته و آن ها را به رجوع به فقهای شیعه و حل و فصل اختلافات خود توسط آن ها امر می کند.

باتوجه به مسائل مذکور و نیز فهم شرایط روزگار صدوق، ذکر روایات مربوط به ولایت فقیه و فقه سیاسی شیعه در کتب روایی و فتوایی وی، نشانگر توجه و عنایت وی به این مقوله بوده و اینکه وی عنایت ویژه ای به حفظ کیان شیعه در درازمدت داشته است.

۳. شیخ مفید(رحمه الله علیه)

اشاره

محمدبن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید(رحمه الله علیه) از بزرگان و فقهای شیعه، در سال ۳۳۸ متولد و در سال ۴۱۳ بدرود حیات گفت. «ابوعبدالله محمد بن محمدبن نعمان معروف به ابن المعلم ازجمله متکلمین امامیه است که در زمان خود ریاست شعبه را در دست داشت و ازپیشگامان علم و صنعت کلام بود. او فقیهی خوش فکر، تیزبین و حاضر جواب بود. در سال ۳۳۸ متولد شد و دوم شوال ۴۱۳ وفات یافت. روز وفات وی به جهت کثرت نمازگزاران بر جنازه ی وی و گریه کنندگان بر او از موافق و مخالف روزی بی مانند بود.»(۱)

وی از شخصیت های برجستهٔ شیعه در عرصهٔ علوم گوناگون اسلامی ازجمله فقه و کلام بوده و به گفتهٔ شیخ طوسی وی در زمان

۱- محمدبن الحسن الطوسی، محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ص۲۳۸و۲۳۹.

خود، ریاست و مرجعیت شعیه را در دست داشت. همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، پیش از شیخ مفید، فقه در بین علمای شیعه به صورت کنونی رایج نبود؛ بلکه احادیث فقهی منقول از ائمهٔ اطهار(علیهم السلام) با سلسلهٔ سند، عیناً در کتاب ها نقل می شد و فقها تصرفی در متن حدیث نمی کردند؛ اما با ظهور شیخ مفید، اوضاع متفاوت شد. وی با نیروی ادراک قوی خود، مشرب فقهی جدیدی را براساس قواعد و اصول منظم پایه گذاری کرد و شاگردانش سیدمرتضی(رحمه الله علیه) و شیخ طوسی(رحمه الله علیه) این راه را ادامه دادند.(۱)

از سوی دیگر، شیخ مفید در بارور ساختن علم کلام و تعمیق و گسترش آن نقش بسزایی داشت. وی در قالب علم کلام، به بسیاری از مسائل تشکیل حکومت اسلامی و فقه مربوط به آن پرداخته است. آراء و فتاوی شیخ مفید در زمینهٔ مسائل حکومتی را می توان تحولی بزرگ در تاریخ فقه امامیه تلقی کرد. نظرات وی دربارهٔ شئون اجتماعی، سیاسی، قضایی و نظامی که فقها باید در جامعه عهده دار آن باشند، بسیار صریح و بی ابهام است و در مقایسه با فتاوی اندک شیخ صدوق که محتاطانه و همراه با تقیه بود، یک تحول و شاید نخستین تحول فقهی پس از آغاز غیبت کبرا باشد.(۲)

۱- ابوالقاسم گرجی، تاریخ فقه و فقها، ص۱۴۵.

۲- حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه و تقریر محمود صلواتی، ج۱، تهران: کیهان، ۱۳۶۷، ص۱۹.

تبیین برخی از مصادیق ولایت فقیهان

در بسیاری از آثار شیخ مفید(رحمه الله علیه)، به نکات مختلفی اشاره شده که فقیهان در آن مواقع می توانند و باید اعمالِ ولایت کنند و تصدی و تصرف در آن مواقع بر عهدهٔ آن هاست.

از مواقعی که شیخ مفید به صراحت به فقها و ولایت آنان اشاره می کند، بحثی است که وی در مورد زکات و صدقات مطرح می کند. از آنجا که وی در بحث های گذشته شرط تصدی ولایت را علم به احکام قرار داد، در اینجا نیز بر مبنای همان بحث می گوید: «ولما غابت عینه من العالم بوفاته، صار الغرض حمل الزکاه الی خلیفته فاذا غاب الخلیفه کان الغرض حملها الی من نصبه من خاصته لشیعته فاذا عدم السفراء بینه و بین رعیته وجب حملها الی الفقهاء و المأمونین من اهل ولایته؛ لان الفقیه اعرف بموضعها ممن لا فقه له فی دیانته.(۱)»(۲)

شیخ در جایی دیگر، با صراحت کلام بیشتری سخن گفته و پس از ذکر ولایت فقها بر اقامهٔ نمازها و ولایت بر قضا می گوید: «و لهم ان یقضوا بینهم بالحق و یصلحوا بین المختلفین فی الدعاوی عند عدم البینات و یفعلو جمیع ما جعل الی القضاۀ فی الاسلام، لان

۱- چون امام معصوم(علیه السلام) چشم از جهان فرو بست، زکات مال به خلیفهٔ او و در صورت فقدان خلیفه به منصوب خاص امام از شیعیانش تحویل می شود؛ اما درصورتی که سفیری بین امام و امت وجود نداشت، واجب است زکات به فقیهان شیعه تحویل شود؛ چون فقیهان نسبت به کسانی که با فقه بیگانه اند، به موارد مصرف زکات آگاه ترند.

۲- حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، به ترجمه و تقریر محمود صلواتی، ج۱، تهران: کیهان، ۱۳۶۷، ص۲۵۲.

الائمـهٔ قد فوضوا الیهم ذلک عند تمکنهم منه بما ثبت عنهم فیه من الاخبار و صح به النقل عند اهل المعرفهٔ و الآثار.»(۱) از وظایف فقهاست که در میان مردم بر پایـهٔ حق و اسـلام قضاوت کنند و در بین اختلاف کنندگان و صاحبان دعوا، درصورت فقدان بینه، صـلح ایجاد نمایند. آن ها باید تمام اعمال و وظایفی را که در اسـلام بر عهدهٔ قاضـی گذاشـته شده است، انجام بدهند؛ به این دلیل که ائمه(علیهم السلام) همهٔ این اختیـارات را به آنـان تفـویض کرده انـد که در صورت تمکن آن را به جـای بیاورنـد و این تفویض براسـاس روایـات و اخبـار معتـبر و صحیحی است که اهل معرفت به آن اعتراف و اعتماد کرده اند.

شیـخ مفیـد بـا صـراحت، متولی و متصـدی ولاـیت، اجرا و اقامـهٔ حـدود را نیز در عصـر غیبت، فقیهان معرفی کرده و می گویـد: «فاما اقامهٔ الحدود، فهو الی سـلطان الاسـلام المنصوب من قبل الله تعالی و هم ائمهٔ الهدی من آل محمد علیهم السلام و من نصبوه لذلک من الامراء و الحکام و قـد فوضوا النظر فیه الی فقهاء شـیعتم مع الامکان.»(۲) اما اقامـهٔ حدود از وظایف سـلطان و رهبر اسـلام است که از جانب خداوند منصوب می شود و آنان همان ائمهٔ هدی از آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) هستند. چنان که

۱- حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، به ترجمه و تقریر محمود صلواتی، ج۱، تهران: کیهان، ۱۳۶۷، ص۸۱۱.

۲- محمدبن محمدبن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، المقنعه، ص۸۱۰.

امرا و حکامی که این بزرگواران نصب کرده باشند نیز، جزو سلاطین حَقهٔ اسلام محسوب می شوند و در زمان غیبت آن بزرگوران، اقامهٔ حدود را به عهدهٔ فقهای شیعه گذاشته اند که در صورت امکان آن را اجرا کنند.

۴. سید مرتضی(رحمه الله علیه)

علی بن الحسین، ملقب به سید مرتضی و علم الهدی(رحمه الله علیه) از بزرگان فقهای امامیه و یکی از بزرگ ترین دانشمندان شیعهٔ امامیه است [که در سال ۳۵۵ق متولد شد]. او آقای عالمان امت و زنده کنندهٔ آثار ائمه(علیهم السلام) و مشهور به سید مرتضی (لقبی که آن را از جدش حضرت علی(علیه السلام) در یک رؤیای صادقه دریافت داشت) است. دانش هایی که وی بدان ها دست یافت، احدی به آن ها نرسید و فضیلت های منحصر به فردی داشت و شیعه و سنی بر فضل وی شهادت داده اند... . او در ۲۵ربیع الاول۴۳۶ وفات یافت و فرزندش در منزلش بر او نماز گزارد و در همان جا دفن شد. جنازه ی او بعد از مدتی به کربلا و کنار جدش امام حسین(علیه السلام) منتقل شد.(۱)

سیدمرتضی در کتب مختلف فقهی و کلامی خویش به ضرورت امامت و ریاست در جامعه پرداخته است. او برای این ضرورت، دلیل عقلی اقامه می کند: «امامت همان

۱- نک: عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۲، تهران: مکتبه الصدر، بی تا، ص ۴۸۰تا۴۸۳.

فرض الطاعه بودن و امرونهی نافذ داشتن است. در تدبیر امور جامعه، وجود یک رئیس و رهبر که دارای شرایط خاصی باشد و از عهدهٔ امور جامعه برآید، ضروری است. اگر جامعه ای از وجود یک رئیس پرهیزگار، با نفوذ کلمه و مقتدر که گناهکار را تأدیب نماید، محروم باشد؛ در آن جامعه شاهد ستم عده ای بر مردم و انجام اعمال قبیح دیگر خواهیم بود؛ در اینجا ضروری است که خداوندی که از بندگانش انجام واجبات و ترک محرمات را خواسته، به آن ها لطف کرده و قانون و مجری قانونی تعیین نماید تا مردم جامعه از مضرات جامعهٔ بی قانون در امان بمانند. بدین ترتیب ضروری است که مردمِ هیچ عصری بدونِ رئیس و رهبر نباشند.(۱) «فالریاسه علی ما بیناه لطف فی فعل الواجب و الامتناع من القبیح فیجب ان لا یخلی الله تعالی المکلفین منها و دلیل وجوب الالطاف یتناولها.»(۲)

از نظر وی، امام و رهبر جامعه باید از شرایطی چون عصمت، منصوص بودن از جانب خدا و پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، اشجع بودن از سایرین، افضل بودن و عالم بودن برخوردار باشد: «و من صفاته ان یکون اعلم الامه باحکام الشریعه و بوجوه السیاسه و التدبیر... و مما یجب ان یلحق بذلک علمه بوجوه السیاسه، لان هذا

۱- رسائل الشریف المرتضی، به تحقیق سیدمهدی رجائی، ج۱، قم: دارالقرآن، ۱۴۰۵ق، ص۳۰۹.

۲- الذخیره، ص ۴۱۰.

حکم لاینفـک الرساله منه و لا یجوز ان یخلو امام من تعلقه به، فعلمه بالسـیاسه واجب عقلًا و کونه اعلمهم واجب ایضاً فی طریق العقل لقبح تقـدیم المفضول علی الفاضل فیما کان الفضل منه فیه و اما علمه باحکام الشـریعه و کونه اعلم بها فمبنی علی التعبد الشـرایع و انه امام فیها و لیس فی العقل وجوب ذلک»؛ از صـفات رهبر جامعه این است که او باید داناترین مردم نسـبت به احکام شریعت و نیز امور سیاست و تدبیر جامعه باشد... علم به امور سیاسـی یکی از وجوه رسالت و پیامبری است و همچنین بر امام جایز نیست که از این علم بی بهره باشد؛ بنابراین علم به سـیاست وجوب عقلی دارد و اما اینکه رهبر در این زمینه اعلم امت نیز باشد، این هم امری عقلی است؛ زیرا مقدم داشـتن مفضول بر فاضل، عقلاً قبیح است. اما علم رهبری به احکام شـریعت از شرع و تعبد به آن به دست می آید نه از طریق عقل. و همچنین به این دلیل که او امام امت است، پس باید از همهٔ آن ها نسـبت به احکام شرع داناتر باشد.»(۱) امام امت باید در احکام دین و در امور سیاسی و حکومتی اعلم از دیگران بوده و به وجوه سیاست آشنا و آگاه باشد.

۱- الذخیره، ص۴۲۹تا ۴۳۰.

۵. ابی الصلاح حلبی(رحمه الله علیه)

اشاره

تقی الدین حلبی، فقیه بزرگ، محدث و مفسر، از شاگردان سیدمرتضی و شیخ طوسی بود که در سال ۳۷۴ متولد و در سال ۴۴۷ق، بدرود حیات گفت.(۱)

وی در کتاب الکافی به مسائلی از قبیل لزوم و عدم لزوم دولت و ریاست حاکمه برای جامعه، شرایط امام امت و اوصافش، شرایط نایب امام و اوصافش، زکات، خمس، انفال، غنایم، فسق و احکام فساق، حدود و تعزیرات، قاضی، شرایط و اوصاف او، جهاد، امربه معروف و نهی از منکر، نماز جمعه، عیدین و... پرداخته است. وی در بسیاری از این موارد، به مسائل فقه حکومتی اسلام پرداخته و فتوا صادر کرده است. همچنین وی در فصلی خاص با عنوان «فصل فی تنفیذ الاحکام» به این مباحث می پردازد.

ضرورت و عدمِ ضرورت دولت در جامعه

حلبی در مبحث امامت کتاب الکافی، به لزوم و عدمِ لزوم دولت در جامعه اشاره کرده و این بحث را دارای اولویت بیشتری برای ارائه می داند. وی در ابتدا به ضرورت اصل ریاست و حکومت در میان مردم پرداخته و آن را به اثبات می رساند، آنگاه به اثبات رهبری

۱- نک: ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، به تحقیق رضا استادی، اصفهان، مکتبه امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ۱۴۰۳ق، مقدمه، ص۸، به نقل از ابن حجر، لسان المیزان، ج۲، ص۷۱.

امام معصوم می پردازد. او معتقد است هر نوع حاکمیت و امامتی در جامعه باید به نظارت و اذن معصوم منتهی شود.(۱)

در اندیشهٔ حلبی، سیاست، معنای خاصی دارد و تبیین خاص وی از سیاست، تأثیر عمیقی در برداشت فقهای بعدی از این واژه داشته است. وی سیاست را به تربیت و استصلاح مردم و تدبیر امور اجتماعی آن ها تعبیر می کند. حلبی مصادیق امور سیاسی را ایجاد امنیت و آسایش برای مردم جامعه، دخل و تصرف در انواع معیشت آن ها، جلوگیری از ظلم و فساد فاسدان، جنگ و جهاد با ستمگران و نیز اصلاح امور دینی مردم از طریق فراهم ساختن زمینهٔ انجام افعال نیکو و ترک افعال قبیح می داند.(۲) از نظر حلبی تنها کسانی می توانند رهبر و رئیس یک حکومت شوند که به سیاست به معنایی که گفته شد، علم داشته باشند: «و لابد من کونه اعلمهم بالسیاسهٔ لکونه اماماً فیها.»(۳)

بایـد رئیس جامعه یا معصوم باشد و یا به اذن و نظارت معصوم منتهی شود؛ چون دلیل اینکه وجود رئیس در جامعه ضروری می باشد این است که ریاست لطفی از جانب خداوند برای انجام کار نیک و ترک کار زشت است: «و یعلق هذا اللطف بکون المرؤوس غیر معصوم

۱- ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ص۱۵۰.

۲- ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، به تحقیق فارس حسون، محقق، ۱۳۷۵، ص۱۴۹.

۳- ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ص۸۹تا۹۰.

فوجب لـذلک عصـمهٔ الرئیس او من ینتهی الیه الرئاسات.»(۱) از آنجا که مکلفین و مرئوسـین معصوم نیسـتند، برای تحقق لطف خداونـدی عصـمت رئیس جامعه ضروری است. زیرا در غیر این صورت، یا مکلفینی خواهیم داشت که معصوم نیستند و در عین حال رئیسی بر آن ها حاکم نیست و این اخلال در واجب خداوندی است یا اینکه هر رئیسی دارای رئیس دیگری خواهد بود و این امر تا بی نهایت ادامه خواهد داشت که این نیز امری فاسد و محال است.

در نهـایت آنچه دربـارهٔ اندیشـهٔ سیاسـی حلبی می توان گفت، این است که باتوجه به اصـلی که حلبی عنوان کرد: که تمام ولایات بایـد به معصوم و یـا اذن و نظـارت معصوم منتهی شود و بـا عنـایت به اینکه این اذن از جانب معصوم برای فقهای جامع الشـرایط صادر شـده است؛ بنـابراین وی خواهـان اسـتقرار حکومت عـدل بـا امامت معصوم و یا نایب او که به نحوی حکومت و ریاسـتش به ریاست معصوم منتهی می شود، می باشد.

۶. شیخ طوسی(رحمه الله علیه)

۶. شیخ طوسی(رحمه الله علیه)(۲)

وی از ارکان و بزرگان فقهای شـیعه در قرن پنجم بوده است. بعـد از وفات سـید مرتضـی(رحمه الله علیه) زعامت شـیعیان بر عهـدهٔ وی قرار گرفت و او نیز با تربیت هزاران شاگرد و

۱- ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ص۸۸.

۲- ۳۸۵تا ۴۶۰ق.

تـألیف ده ها اثر مانـدگار علمی، خـدمت بزرگی به عالم اسـلام به ویژه مـذهب امامیه به انجام رسانـد که تأثیر عظیم کار وی هم اکنون نیز مشاهده می شود:

در عظمت شـیخ همین بس که آثار و تألیفات وی از مهم ترین منابع علوم نقلی شیعی است. وی مؤلف دو کتاب از کتب اربعهٔ مورد اعتماد امامیه می باشد. تهذیب الاحکام و الاسـتبصار از منابع معتبری هستند که فقهای امامیه در استنباط احکام شرعی همواره به آن ها مراجعه می کنند. ایشان همان گونه که در تعمیق و گسترش علوم اسـلامی در بسیاری از فنون و رشـته ها، نقش اساسـی ایفا کرده ؛ در حفظ و توسـعهٔ فروع فقه حکومتی نیز تلاش شایانی کرده است. وی در این باره از دو بُعد کلامی و فقهی به تبیین مباحث این حوزه همت گماشته است.

در حوزهٔ کلامی، شـیخ به طور گسترده به تبیین مبحث امـامیه اقـدام کرده است. وی بر ضـرورت و وجوب عقلی امامت و ریاست برای هر جـامعه دلیـل عقلی اقـامه کرده و آن را لطف می دانـد: «فمتی لم یعرف المکلف الامامـهٔ مع مـا تقرر فی عقله من کونها لطفاً اداه ذلک الی الشک فی عـدل الله تعالی و انه یخل بشـرایط التکلیف و ان لا یزیـح علل المکلفین فیما یکلفهم و هذا هو الکفر بالله تعالی؛ پس اگر مکلف معرفت به امامت پیدا نکند، مطابق تقریر عقلی که امامت لطف است،

این عدم آگاهی و شناخت او را به شک در عدل الهی کشانده و شرایط تکلیف نیز مختل خواهد شد و عذر مکلفین در تکالیف شان زایل نخواهد شد و این، همان کفر به خدای تعالی است.»(۱)

به نظر وی، امامت همان ریاست است و همان گونه که سَر، به عنوان فرماندهٔ بدن، کار تنظیم و هماهنگی اعضای بدن را انجام می دهد؛ رئیس یک جامعه نیز مسئول نظارت، تنظیم و هماهنگی جامعه و تدبیر امور آن است. شیخ طوسی امامت را تنها در رهبری دینی خلاصه نمی کند؛ بلکه آن را ریاستی می داند که در هر قبیله و عشیره ای لازم است؛ زیرا حقوق افراد قبیله و عشیره و امت تنها با ریاست محقق می شود.

رئیس جامعه موظف است ظالم را ادب کند و معاند را بر سر جایش بنشانَد تا فساد در آن جامعه، به حداقل برسد. وی معتقد است: «هرگاه برای مردم، راهنما و سروری یافت شود که در کار گشاده دست باشد، آنان را از آنچه باید نکنند باز می دارد و زورمندان را از ستم کردن بر ناتوانان جلوگیری می کند و ستمگران را به جای خود نگه می دارد و کسانی که با راستی و درستی می ستهند، از آن باز می ایستاند؛ پس در بودن او، نیکی ها

۱- شیخ طوسی، تلخیص الشافی، با مقدمه و تحقیق سید حسن بحرالعلوم، ج۱، قم: محبین، ۱۳۸۲ش، ص۵۹و۶۰.

بسیار می باشد و تباهی ها کم می شود»؛(۱) بنا بر این اصل، وجود حکمت و ریاست در جامعه ضرورت عقلانی خواهد داشت.

به نظر وی، امام به عنوان حاکم سیاسی یک جامعه، باید از دانش و آگاهی سیاسی لازم دربارهٔ حوزهٔ امرونهی و محدودهٔ اعمال حاکمیت خویش برخوردار باشد. این شرط (علم به سیاست) نیازی به اثبات از جانب شرع ندارد و عقل آن را برای حاکم ضروری و لازم می داند. بعد از پذیرش دین و تدیّن به آن، شرط دیگری نیز مدّنظر قرار می گیرد و آن اینکه امام باید عالم دینی هم باشد؛ یعنی به مجموعهٔ احکام دین، آگاهی داشته باشد که البته این شرط نیز شرطی عقلی است.(۲) استدلال شیخ بر اینکه امام باید عالم دینی نیز باشد؛ بدین گونه است: «متولّی حکم در سراسر گسترهٔ دین، امام و رئیس حکومت اسلامی است. سپردن تولیّت و مسئولیت کاری به فردی که علم و دانش لازم در آن حوزه را ندارد، ازنظر عُقلاـ کاری قبیح است؛ پس امامت و ریاست به کسی سپرده می شود که دارای علم دینی کافی باشد.»(۳) شیخ، بعد از اقامهٔ برهان و اثبات اینکه امام جامعه ضرورتاً عالم دینی نیز می باشد، به تشریح جزئیات این علم می پردازد. وی معتقد است امام نمی تواند

۱- تمهید الاصول، به ترجمه و مقدمه و تنظیمات: عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۷۶۷تا۷۶۹.

۲- نک: تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه لدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۴۵تا۲۴۶.

۳- تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۴۵تا۲۴۶.

در علم دینی مقلد دیگران باشد(۱) و عُقلا، امامی که مسئولیت هدایت دنیوی و اخروی افراد جامعه را داراست؛ اما خودش جاهل بوده و تنها با استفاده از علم دیگران می تواند به احکام دین علم پیدا کند، تقبیح می کنند.(۲) البته دراین صورت مردم می توانند به دلیل اینکه وی واجد شرایط تصدی ولایت بر جامعه نیست، به اوامرش گردن نسپارند و دستورات وی را پشت گوش بیندازند؛ زیرا وی حق ولایت بر آن ها را ندارد.(۳)

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا امام باید در همهٔ حوزه ها علم و تخصص کافی داشته باشد و یا علم او به مجموعهٔ احکام دینی کافی است؟ شیخ می گوید: «چون امامت همان ریاست و حکومت بر پیکرهٔ دین است، پس علم امام به همین حوزه برای تصدی ولایت وی کفایت می کند و در سایر حوزه ها به متخصصین آن رجوع می شود و بعد از اخذ نظر متخصصین، مطابق نظر آن ها حکم صادر خواهد شد.»(۴)

در بررسی دیدگاه های شیخ، رجوع به آثار فقهی وی نکات فراوانی را برای ما آشکار می کند. شیخ طوسی(رحمه الله علیه) در موارد مختلف به اختیارات پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمهٔ معصومین(علیهم السلام)

۱- تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۴۹تا ۲۵۰.

۲- نک: تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۴۶.

۳- . تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۴۹تا ۲۵۰.

۴- تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۵۲.

در عصـر حضور می پردازد؛ آنگاه به عصر غیبت و بررسی این مضوع می پردازد که وضع مکلفان در عصر غیبت چگونه است و چه کسی حق دارد در این عصـر در امور افراد و جـامعه دخـل و تصـرف کنـد؟ وی این حق را از آنِ فقها دانسـته و در موقعیت های گوناگون به این مسئله اشاره می کند.

یکی از مواقعی که فقیهـان در عصـر غیبت متولّی آن هسـتند، ولایت بر قضاست. شـیخ، این منصب را تنها در انحصار سـلطان حق و عـدل، یعنی امـام می دانـد و جز امـام یـا افرادی که از جانب ایشان اجازهٔ قضاوت و دادرسـی دارنـد، سایرین را مجاز به اقـدام در این منصب نمی داند: «اما الحکم بین الناس و القضاء بین المختلفین فلا یجوز ایضاً الا لمن اذن له سـلطان الحق فی ذلک و قد فرضوا ذلک الی فقها شـیعتهم فی حال لا یتمکنون فیه من تولیه بنفوسـهم فمن تمکن من انفاذ حکم او اصـلاح بین الناس او فصل بین المختلفین فلیفعل ذلک و له بـذلک الاجر و الثواب ما لم یخف فی ذلک علی نفسه و لا علی احد من اهل الایمان و یأمن الضـرر فیه فان خاف شیئاً من ذلک لم یجز له التعرض لذلک علی حال»؛(۱) امـا حکم کردن در بین مردم و داوری بین اختلاف کننـدگان، تنها برای کسانی جایز است که از جانب سـلطانِ حق، دارای اذن باشند و ایشان (سلاطین حق) در مواردی که

۱- النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص۳۰۱.

خودشان امکان تولیّت این امور را ندارند، به فقیهان شیعه اجازۀ تصدی آن را داده اند؛ پس هریک از فقها این امکان را داشته باشد که به اجرای حکمی بپردازد یا اصلاحی در بین مردم ایجاد کند یا نزاعی را فیصله دهد، باید به این امر اقدام کند که مستوجب پاداش و ثواب نیز خواهد بود؛ البته مادامی که بر خودش و بر مؤمن دیگری، خوفی از اضرار دشمنان نداشته باشد که درصورت خوف، بر او جایز نیست متعرض هیچ یک از این افعال شود.

به نظر شیخ طوسی(رحمه الله علیه)، وظیفۀ تبلیغ و تبیین احکام و حفاظت از دین و شریعت، یکی از ولایت هایی است که بعد از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) بر عهدۀ فقهای جامع الشرایط قرار داده شده است.

در جمع بندی نظرات شیخ، چه در حوزۀ کلام و چه در حوزۀ فقه، می توان گفت که باتوجه به شرایط ویژۀ عصر شیخ طوسی(رحمه الله علیه) و در نظرگرفتن شرایط اجتماعی آن روز و اوضاع سختی که بر شیعه حاکم بود، شیخ توانسته است در بسیاری از آثارش به موارد مختلفی از ولایت فقها در عصر غیبت بپردازد و آنان را در اجرای حدود الهی و دخالت در امور جامعه و مصالح مسلمین، صاحبِ حق بداند و درحالی که هدف تمامی اولیای الهی محافظت از کیان اصل دین و تسامح در موارد دیگر بود، پرداختِ بیش از این موارد به ولایت فقها، ممکن بود این اصلِ اصیل را

با خطر جدی مواجه کند و شیخ طوسی(رحمه الله علیه) نیز باتوجه به همین اصل، به این اندازه از بیان مطالب بسنده کرده است.

۷. سلار دیلمی(رحمه الله علیه)

۷. سلار دیلمی(رحمه الله علیه)(۱)

از فقیهان و اندیشمندان نامدار قرن پنجم قمری است. سلار دیلمی(رحمه الله علیه) بعد از عصر غیبت یکی از مشایخ و از مهم ترین عالمان و پیشوایان امامیه بوده است.

سلار دیلمی در باب امر به معروف و نهی از منکر و اقامهٔ حدود و جهاد، پس از ذکر مراتب امر به معروف و نهی از منکر با صراحت اذعان می کند که ائمهٔ معصومین(علیهم السلام) اقامهٔ احکام در میان مردم را به فقیهان شیعه تفویض کرده اند. وی در باب یکی از مراتب امر به معروف و نهی ازمنکر می گوید: «فاما القتل و الجراح فی الانکار فالی السلطان او من یأمره السلطان، فان تعذر الامر لمانع فقد فوضوا علیهم السلام الی الفقهاء اقامه الحدود و الاحکام بین الناس بعد ان لا یتعدوا واجباً و لا یتجاوزوا حداً»؛(۲) اما کشتن و جراحت ایجاد کردن به عنوان یکی از بالاترین مراحل نهی از منکر به سلطان یا کسی که سلطان به او امر و اذن بدهد، مربوط است. اگر هر یک از این دو، به جهت وجود موانعی معذور از انجام

۱- وفات: ۴۶۳ق.

۲- تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۶۴.

کار بود، پس ائمه(علیهم السلام) اقامهٔ حدود و احکام میان مردم را به فقها تفویض کرده اند؛ به شرط اینکه این فقها واجبات و حدود الهی را مراعات کنند.

حتی به نظر سلار، ائمه(علیهم السلام) به پیروان و شیعیان خود دستور داده اند که فقها را در این هدف عظیم و اجرای احکام الهی و اقامهٔ آن ها تا زمانی که در صراط مستقیم حرکت می کنند، یاری دهند.(۱)

۸. قطب راوندی(رحمه الله علیه)

وی یکی از فقها و محدثین بزرگ شیعه است: «ابوالحسن سعید بن هبه الله بن حسن عالمی ماهر، فقیه، محدث، مفسر و محقق بزرگوار و موردِاعتماد، صاحب کتبی همچون الخرائج و الجرائح، قصص الانبیاء لب اللباب، شرح منهج و غیر آن و از محدثین بزرگ شیعه است... وی در ۴شوال۵۷۳ وفات یافت... و قبرش در شهر قم در کنار حرم فاطمه معصومه(علیها السلام) مزار معروفی است.»(۲)

وی معتقد است در عصر غیبت که سفیر و واسطهٔ خاصی میان امام و مردم نیست، باید زکات را به فقیهان شیعه که امین نیز هستند، تحویل داد؛ چراکه آن ها دربارهٔ موارد مصرف زکات، نسبت به سایرین آگاه تر هستند.

۱- تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۶۴.

۲- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۳، ص۷۲.

«قطب در بحث مربوط به نماز جمعه و در ذیل آیات مربوط به آن می گوید که علاوه بر همهٔ شرایط، حضور سلطان عادل یا منصوب وی در وجوب نماز جمعه شرط است: «بِدان که وجوب جمعه شامل تمام مکلفین می گردد؛ چرا که قول خداوند)فاسعوا الی ذکر الله((۱) عام است و شامل همه است؛ مگر کسانی که معذورند به اسبابی چون: سفر یا بیماری یا کوری یا نقص و... . از شرایط نماز جمعه، مذکر[بودن] و آزاد بودن حاضران در آن است که اگر همهٔ این شرایط مهیا بود، آنگاه نماز جمعه تنها با حضور سلطان عادل یا منصوب وی اقامه خواهد شد.»(۲)

آنچه قطب راوندی را از دیگر فقها متمایز می کند، نظرات وی دربارهٔ نهی از منکر در جامعه است. وی با طرح پرسش و پاسخی به مردم اجازه می دهد که برای نهی از منکرات در جامعه، سلاح به دست گرفته و با جنگ و خون ریزی جلوی منکرات را بگیرند: «اگر کسی بگوید که آیا در نهی از منکر، دست به اسلحه بردن واجب است؟ جواب ما مثبت خواهد بود؛ یعنی هرگاه به آن نیاز افتاد، واجب می شود که در حد توانایی و امکان تهیه گردد. چون خداوند ما را به نهی از منکر دستور داده است؛ بنابراین وقتی که پند و نصیحت و تهدید و ترساندن و بازداشتن ازطریق دست

۱- جمعه، ۹.

۲- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۳، ص۱۳۳.

خالی، مؤثر نیفتاد، حمل سلاح واجب می گردد؛ زیرا امر واجب [که] همان نهی ازمنکر است، از گردن مکلف ساقط نمی گردد؛ مگر زمانی که منکر از بین رفته و زایل شده باشد؛ البته نیت مکلف در این حمل سلاح و جهاد، نباید جنگ باشد؛ بلکه می بایست به قصد نهی از منکر به این کار اقدام کند. قطب متذکر می گردد که در نزد بسیاری از اصحاب و علمای ما، اقدام به چنین کاری، متوقف بر اذن سلطان وقت (عادل) است.»(۱)

۹. ابن ادریس حلی، ۵۴۳تا۵۹۸ق

وی فقیهی فاضل و محققی روشنگر، افتخار بزرگان و بزرگ فقیهان حله، صاحب کتاب السرائر که به بررسی فتاوی فقها می پردازد و نیز کتاب مختصر تبیان الشیخ، در سال ۵۹۸ بدرود حیات گفت؛ در حالی که ۵۵ سال بیش نداشت...»(۲). وی با اجتناب از تقلید و تکیه بر منابع اصیل اجتهاد، یعنی کتاب و سنت و اجماع و عقل، توانست به رکود حوزه های فقهی پایان بخشد.

مشی جدید و شیوهٔ عمل ابن ادریس در تمام ابواب فقه مشاهده می شود. وی در بخش فقه سیاسی و حکومتی نیز مانند سایر حوزه ها به تحول و ابتکار دست زده و هم در عرصهٔ کلامی و هم در حوزهٔ فقهی مطالب تأثیرگذاری عرضه می کند.

۱- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۳، ص۳۵۸.

۲- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۱، ص۲۱۰.

از نظر ابن ادریس، انسان موجودی است که تنها در سایهٔ اجتماع می تواند زندگی موفقی داشته باشد و درحقیقت اجتماع از ضرورت های زندگی اوست؛ اما در اجتماع، گاه منافع انسان ها با یکدیگر در تضاد قرار می گیرد؛ یعنی مصالح و منافع فردی وی با منافع اجتماعی اش درگیر شده و باعث بروز هرج و مرج و مشکلات اجتماعی خواهد شد. در اینجا برای جلوگیری از هرج و مرج و بی نظمی وجود قانون ضروری است؛ اما آیا تنها وجود قانون برای ایجاد نظم و ثبات در جامعه کافی است؟ جواب این است که قانون برای اجرا شدن نیاز به مجریانی دارد که آن را در جامعه اجرا و عملی کنند. ابن ادریس مجری قانون را سلطانی می داند که به تربیت مردم پرداخته و جلوی فساد و تباهی و ستم را بگیرد(۱). ابن ادریس آیهٔ)وَ یَوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّهٍ شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ((۲) را دال بر این می داند که هیچ عصری از وجود حجتِ عادل خالی نیست. این مطلب مورد اتفاق همهٔ فرقه های اسلامی است؛ اگرچه از این نظر که مصداق عدل و حجت در جامعه چه کسانی می توانند باشند، با هم اختلاف دارند.(۳)

ملاک مشروعیت حکم و حاکمیت از نگاه ابن ادریس آن است که: مشروعیتِ حاکم

۱- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۱، ص۹۱تا۹۲.

۲- نحل، ۸۹.

۳- ابن ادریس حلی، المنتخب، ج۲، ص۵۹.

به نصب، تعیین و یا اذن از سوی خدا و رسول و ائمه(علیهم السلام) است. وی فقیه جامع الشرایط را صاحب اذن از سوی خدا و رسول و ائمه(علیهم السلام) برای نیابت از آن ها در تصدی ولایت امور خلق در جامعه می داند؛ البته از دیدگاه وی، این فقها باید دارای شرایط خاصی همچون فقاهت و علم به احکام شرع باشند تا شایستگی نیابت از امام معصوم(علیه السلام) را پیدا کنند. چون حاکم جامعهٔ مسلمین از حکم الله خبر می دهد و به نیابت از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مردم را دعوت و الزام می نماید؛ لزوماً باید از حکم خدا باخبر باشد؛ زیرا بدون علم نه خبر دادنش از حکم الله صحیح است و نه نیابتش از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم). برخورداری از نفوذ لازم برای اجرای حکم، برخورداری همزمان از عقل و رأی، حلم و سعهٔ صدر، قدرت بر اجرای احکام، دارا بودن ورع، زهد، تدین، عدالت، بصیرت به اوضاع و احوال زمان، از جمله این شرایط اند.(۱) به نظر ابن ادریس کسی که واجد شرایط مذکور باشد از طرف ائمه(علیهم السلام) برای تولی و تصدی تنفیذ احکام مأذون خواهد بود: «چون فقها واجد شرایط هستند، از باب امربه معروف و نهی از منکر بر آنان واجب است که ولایت را قبول کنند و تصدی آن را عهده دار شوند؛ گرچه از سوی سلاطین جور به آنان واگذار گردد؛ زیرا همان گونه که گفتیم، گرچه آنان در ظاهر در جانب فرد متغلب به این سمت

۱- ابن ادریس حلی، المنتخب، ج۳، ص۵۳۸تا۵۳۹.

گمارده شـده اند؛ اما درحقیقت نایب امام معصوم و ولی الامر(علیه السـلام) هسـتند و اهلیت چنین مسـئولیتی را به دلیل ثبوت اذن امام(علیه السلام) دارا می باشند؛ بنابراین فقها نمی توانند از پذیرش چنین ریاستی سر باز زده و شانه خالی کنند.»(۱)

ابن ادریس در بحث اقامهٔ حـدود معتقـد است، غیر از سـلطان منصوب الهی یا منصوبین سـلطان و مأذونین او کسـی حق اقامـهٔ حدود را در جـامعه نـدارد. وی می گویـد: مخـاطب دسـتور اقامـهٔ حـدود، فقـط ائمه(علیه السـلام) و حکـام منصوب و مأذون از سوی آنان می باشـند و دیگران هیچ گونه ولایتی نسبت به اقامهٔ حدود در جامعه ندارند.(۲)

وی در کتـاب القضـاء گفته است که قضا بـدون اذن و ولایت امام مسـلمانان برای کسـی منعقـد نمی شود. وی معتقـد است که ائمه(علیهم السلام) در عصر غیبت، قضا و حکم را به فقیهان امین و مطلع از منابع فقهی و متدین شیعه تفویض کرده اند.(۳)

۱۰. خواجه نصیرالدین طوسی(رحمه الله علیه)

راهنمای گروه نجات یافته، فیلسوف محقق، معلم انسان و داناترین مردم گذشـته و حال، خواجه طوسـی، سلطان عالمان و محققان و برترین حکیمان و متکلمان،

۱- نک: ابن ادریس حلی، المنتخب، ج۳، ص۵۳۸تا۵۳۹.

۲- نک: ابن ادریس حلی، المنتخب، ج۳، ص۵۳۹.

۳- نک: ابن ادریس حلی، المنتخب، ج۲، ص۱۵۳.

ستایش شده توسط بزرگان آسـمان و محل اجتماع صـفات نیک، کسـی که به خاطر شـهرت فراوانش احتیاج به تعریف ندارد؛ گرچه آنچه در حـق وی گفته می شود، شایسـتهٔ مقـام وی نیست. وی در ۱۱جمادی الاولی۵۹۷ در طوس متولـد شـد و در همان جا رشـد کرد و لذا به طوسـی مشـهور شـد و اصـل وی از جهرود از نواحی قم به نـام وشاره (بر وزن عباره) است. وی در روز عیـد غـدیر سال ۶۷۲ بدرود حیات گفت و در جوار امامین کاظمین در مکانی که برای ناصر عباسی آماده شده بود [و در آنجا دفن نشد]، به خاک سپرده شد.(۱)

از دیدگاه خواجه، در سیاست مبتنی بر شرع، جامعه به سوی غایات مهم و هدفمند سوق داده می شود. در این صورت نفس انسانی، ظرفیت بیشتری برای برخورداری از فیض علوی پیـدا می کنـد و به سوی کمالاـت متعـالی مـدّنظر رهنمون می شود. در این مرحله، حاکم و سائس کسـی است که دارای تأییـدات الهی بوده و واضع قوانینی می باشد که مفید انتظام بخشـیدن به امور دنیوی و اخروی مردم و تفکیک حوزه های آن ها از هم و معرفت به آن هاست.

خواجه حوزه های سیاست را شامل سیاست نفس، سیاست منزل و سیاست جامعه می داند. وی در تبیین حوزهٔ سوم، یعنی سیاست جامعه می گوید: «شهر و مدینه را از افراد بسیار مختلف

۱- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۳، ص ۲۵۰تا۲۵۲.

در جهات گوناگون با انگیزه های بسیار متفاوت تشکیل داده و ایجاد می کنند که اگر تدبیر مناسب در چنین اجتماعی نباشد، تقابل و تعارض انگیزه ها به هرج و مرج و ظلم و تعدی منجر می شود. لازمهٔ تدبیر و سیاست در پیشگیری چنین نابسامانی هایی سه چیز است: ۱. ناموس (قانون)؛ ۲. حاکم (دولت)؛ ۳. دینار (قدرت مالی).»(۱) به نظر وی حاکم کسی یا نهادی است که از قانون (کلیات و جزئیات آن) شناخت کافی دارد و واجد قدرت فائقه و ابزارهای لازم اجرایی و غیراجرایی آن، برای اجرای قانون است. چنین فردی ابزار دینار را به خدمت می گیرد و قانون را به منظور استقرار و گسترش آن اجرا می کند و روابط افراد را در قالب آن تنظیم نموده و صناعات و حِرَف را ساماندهی می کند.(۲) وی معتقد است قوام جوامع به سلطان، حاکم و دولت است و قوام دولت یا حاکم به سیاست: «قوام مُدُن به ملک بود و قوام ملک به سیاست.»(۳)

در جهان بینی الهی و سیاست مبتنی بر شرع، حاکم یک جامعه وظیفهٔ هدایت افراد جامعه از نقصان به کمال را بر عهده دارد؛ بنابراین پس از اینکه معلوم شد وجود سیاست و حکومت در جامعه امری انکارناپذیر بوده و ضرورت آن به اثبات رسید، می توان گفت

۱- اخلاق ناصری، ص۲۵۲.

۲- اخلاق ناصری، ص۲۵۲.

۳- . اخلاق ناصری، ص۳۰۹.

که وجود حاکم و سائس و رئیس نیز از همان ضرورت برخوردار است.

۱۱. محقق حلی(رحمه الله علیه)

۱۱. محقق حلی(رحمه الله علیه)(۱)

محقق حلی از بزرگان فقهای شیعه و صاحب آثار مهم است. «ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید الحلی حاله فی الفضل و العلم و الثقه و الجلاله و التحقیق و التدقیق و الفصاحه و البلاغه و الشعر و الادب و الانشاء و جمیع الفضایل و المحاسن اشهر من ان یذکر... توفی فی ربیع الثانی سنه ۶۷۶.»(۲)

وی به دلیل جامعیت فضایل علمی و عملی و تحقیقات عالیهٔ فقهی، برای اولین بار در بین فقهای شیعه به لقب محقق ملقب شد؛ به طوری که اگر بدون قید به کار رود تنها به ایشان انصراف دارد.(۳)

محقق همانند بسیاری از فقها در ابتدا به ضرورت تشکیل حکومت می پردازد. از نگاه وی، تشکیل حکومت، ضامن و دربردارندهٔ سلامت جامعه است؛ زیرا اجتماع به دلیل تضاد منافع افراد با یکدیگر همواره در معرض نزاع و درگیری قرار دارد. «الاجتماع مظنهٔ النزاع و مثار الفتن غالباً و الحکمه موجبه حسم مادهٔ الهرج و قطع نائره الاختلاف و لن یستمر الا مع

۱- ۶۰۲تا۶۷۶ق.

۲- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۳، ص۱۵۴.

۳- ابوالقاسم گرجی، تاریخ فقه و فقها، ص ۲۳۰.

السلطان.»(۱) این حکومت است که می توانـد جـامعه را کنـترل و از سـقوط آن در هرج و مرج جلوگیری کنـد. حکومت، خـاموش کننـدهٔ آتش اختلاف و فتنه در جامعه است و قهراً هیچ حکومتی برقرار نخواهد شد مگر توسط حاکم و رهبر.

درخصوص مشـروعیت حاکم و امام جامعه نظر محقق این است که مشروعیت با نص و معجزه به دست می آید و هر حکومتی که این نص را در تأییـد خویش به همراه داشت، حکومت عادل و مشـروعی است؛(۲) در غیر این صورت حکومت جور خواهـد بود. پس حاکمـان نیز شرایطی دارند که ملاک تمایز آن ها از هم است که چه حاکمی حاکم عادل و چه حاکمی حاکم جائر است.

محقق ابتـدا به بیان شـرایط امام پرداخته و معتقد است: امام کسـی است که اولاً معصوم از گناه و خطا باشد؛ از جهات اخلاقی، برترین خلق باشد، داناترین مردم نسبت به شرع مقدس و نیز شجاع ترین فرد در جهاد باشد.(۳) پس وی به نکتهٔ مهمی اشاره می کند و آن بیان فرق بین امام و نایب الامام است. وی فرق این دو را در این می داند که امام معصوم بوده، ولی

۱- محقق حلی، المعتبر فی شـرح المختصـر، تحقیق لجنهٔ التحقیق، با اشـراف ناصـر مکارم شیرازی، ج۲، قم: مؤسـسهٔ سیدالشهداء، ۱۳۶۴ش، ص ۲۸۰.

۲- مختصر النافع فی فقه الامامیه، تهران: مؤسسهٔ بعثت، ۱۴۱۰ق، ص ۲۷۱.

۳- نک: المسلک فی اصول الدین، به تحقیق رضا استادی، مشهد: مؤسسهٔ چاپ و نشر آستان قدس رضوی، چ۱، ۱۴۱۴ق، ص۱۹۸.

نـایب الامام معصوم نیست.(۱) پس نـایب الامـام هم اگر شـرایط فوق را دارا بود می توانـد به عنوان حـاکم عادل که حکومتش نیز مشـروع است، ولا‌یت را تصـدی کنـد؛ بنابراین از دیـدگاه محقق حلی، حاکم عادل اعم از امام معصوم و نایبان خاص و عام وی می باشـد. وی در مواردی از فقیه جامع الشـرایط به عنوان «من الیه الحکم بحق النیابه» یاد می کند؛ یعنی کسـی که حکم و حکومت، به این دلیل که نیابت از امام معصوم را داراست، به او واگذار شده و به عبارت دیگر، چون نایب امام است، حکومت به او واگذار شده تا در عصر غیبت ولایات را تصدی و اعمال نماید.(۲)

ازطرف دیگر هر حاکمی که شـرایط و صـفات لازم را برای حکومت نداشته باشد، حاکم جائر بوده و حکومت وی نامشروع است؛ بنابراین یـاری رسانـدن به وی یـا قبول ولایت از جانب او نیز مشـروعیت نداشـته و همچنین جهاد همراه با او نیز جائز نیست؛ مگر آنکه برای دفاع از کیان اسلام و مسلمین باشد.(۳)

۱- نک: المسلک فی اصول الدین، به تحقیق رضا استادی، مشهد: مؤسسهٔ چاپ و نشر آستان قدس رضوی، چ۱، ۱۴۱۴ق، ص۲۰۴.
۲- نک: شرایع الاسلام، به تحقیق سیدصادق شیرازی، ج۱، تهران: انتشارات استقلال، چ۲، ۱۴۰۹ق، ص۱۳۸.
۳- نک: شرایع الاسلام، به تحقیق سیدصادق شیرازی، ج۱، تهران: انتشارات استقلال، چ۲، ۱۴۰۹ق، ص۲۶۶.

۱۲. فخرالمحقّقین–محمدبن حسن بن یوسف(رحمه الله علیه)

فخرالمحققین، پسر علامه حلی، در ۶۸۲ متولد و در سال ۷۷۱ درگذشته است. علامه حلی در مقدمهٔ تذکره الفقها و در مقدمهٔ کتاب قواعد از فرزنـدش به تجلیـل یاد کرده است و در آخر قواعـد آرزو کرده است که پسـر بعـد از پـدر کارهای ناتمام او را تمام کنـد. فخرالمحققین کتابی دارد به نام «ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد آرا» که درکتب فقهیه درخورِتوجه است.

ایشان در رابطـهٔ ولایت می گویـد: «ازنظر شـرع مقـدّس، قضاوت و ولایت بر حکم، برای کسـی است که صـلاحیّت فتوادادن دربارهٔ قوانین فرعیِ شرعی بر اشخاص معیّنی از انسان ها را داشته باشد که حکم او یا برای اثبات حقّ و حقوقی و یا استیفای حقوق مستحقّی است. شروع اعمال این ولایت، هم زمان با تحقّق ریاست در امور دین و دنیا است.»(۱)

۱۳. شهید اوّل(رحمه الله علیه)

اشاره

محمدبن مکی، معروف به شهید اول: «فقیه بزرگوار محمدبن مکی رئیس و امام شیعه و سرسلسلهٔ محققین بزرگ و بزرگ طایفه... در سال ۷۳۴ به دنیا آمد... و در روز پنجشنبه نهم جمادی الاولی سال ۷۸۶ با شمشیر به شهادت رسید، سپس به صلیب کشیده شد. آنگاه

۱- ایضاح الفوائد، ج۴، ص۲۹۴.

جسد وی سنگسار و سپس سوزانده شد. این اتفاقات در دمشق و در زمان حکومت برقوق و دولت بیدمر و به فتوای برهان الدین مالکی و عبادبن جماعت شافعی صورت گرفت و بعد از آنکه یک سال تمام در قلعهٔ شام زندانی بود و در زندان کتاب لمعهٔ دمشقیه را در هفت ماه و هفت روز تألیف کرد.»(۱)

«چنان که از زندگی شهید اول پیداست، وی در روزگاری سخت و فضایی همراه با تقیه و پنهان کاری می زیسته، اما در همان حال هم از برقراری ارتباط و دادن راهنمایی و مشاوره به شیعیان دست بر نمی داشته است. علاوه بر این، وی با تمام وجود برای مکتوب نمودن قوانین حکومتی و فقه سیاسی اسلام تلاش نموده است. به طور کلی، شهید اول فقیه را به چهار قطب عبادات، عقود، ایقاعات و سیاسات تقسیم می کند.»(۲)

وی برای تبیین حقوق، وظایف و اختیارات فقها در عصر غیبت، از بیانی کلامی فقهی بهره جسته است.

قانون، رهبر و ضرورت آن ها از نگاه شهید(رحمه الله علیه)

شهید اول(رحمه الله علیه) با یک دلیل عقلی، ضرورت وجود قانون و رهبر را در جامعه به اثبات می رساند. از نظر وی گرایش به جامعه و

۱- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۲، ص۳۷۸.

۲- شهید اوّل، الذکری، طبع حجریه، ۱۲۷۲، ص۶تا۷.

اجتماع از ضرورت های زندگی انسانی است و انسان ها همیشه در پی تشکیل اجتماع اند و در پی این تمایل، طبیعتاً به دنبال منافع فردی خویش نیز هستند؛ بنابراین منافع فردی انسان ها با یکدیگر تزاحم پیدا کرده و زمینهٔ نزاع و درگیری را ایجاد می کند. در اینجا چه باید کرد؟ «لان اجتماع من ضروریات المکلفین و هو مظنه النزاع فلابد من حاسم لذلک و هو الشریعه و لابد لها من سائس و هو الامام و نوابه.»(۱) چون برخورد و نزاع از لوازم هر جامعه ای است؛ پس به ناچار باید ضابطه و قانونی باشد که در آن، قلمرو اختیارات هر فردی در اجتماع مشخص شده باشد و هر فردی در حدّ اختیار خویش در جامعه عمل کند و از آن فراتر نرود. ازنظر وی، این قانون همان شریعت و دین است که وظایف، حقوق و اختیارات افراد اجتماع در آن تعیین و مشخص می شود؛ اما آیا صرف وجود قانون در جامعه کافی است؟ آیا وجود قانون، افراد را به حقوق فردی و اجتماع و مصالح شان آگاه می کند؟ شهید این گونه پاسخ می دهد که در کنار قانون و شریعت، وجود یک رهبر و سیاست مدار ضروری است و اوست که به این قانون، جامهٔ عمل می پوشد و آن را معنی کرده و به مرحلهٔ اجرا در می آورد. از دیدگاه وی، این رهبر و رئیس نمی تواند کسی جز امام و نائبانش

۱- القواعد و الفوائد، تحقیق سیدعبدالهادی حکیم، ج ۱، قم: مکتبه المفید، ص۳۶تا۳۸.

باشد. آن ها می توانند با اشراف و تسلطشان بر ابعاد شریعت، راه فلاح و رستگاری را پیش پای افراد جامعه قرار دهند.

ملاک مشروعیت رهبر جامعه

اینکه امام و نایبش می تواند و باید مرجعیت و رهبری یک جامعه و افراد آن را برعهده گیرد، بر چه اساس و ملاک و معیاری مبتنی است؟ به عبارت دیگر، اینکه ما معتقدیم فقط امام و نوابش از حق رهبری و زعامت جامعه برخوردارند، چه مبنایی دارد؟ از نظر شهید اول، امامت و رهبری جامعه با نص شرعی و فرمان الهی تعیین می شود. نص خداوند تعیین کنندهٔ رئیس جامعه است و راه دیگری برای آن نمی توان در نظر گرفت. وی این گونه به اشکال پیشین پاسخ می دهد: «ثبت عندنا قولهم علیهم السلام کل امر مجهول فیه القرعه و لک لان فیها عند تساوی الحقوق و المصالح و وقوع التنازع دفعاً للضغائن و الاحقاد و الرضا بما جرت به الاقدار و قضاء الملک الجبار و لا قرعهٔ فی الامام الکبری، لانها عندنا بالنص.»(۱) اگر کسی بگوید که برای تعیین امام و رهبر جامعه که اتفاقاً یکی از امور مشکل است، مانند بسیاری از مشکلات و مجهولات دیگر باید به قرعه پناه برد و از این طریق رئیس جامعه را مشخص کرد، جواب

۱- القواعد و الفوائد، تحقیق سیدعبدالهادی حکیم، ج۲، قم: مکتبه المفید، ص۱۸۳.

این است که مسئلهٔ تعیین ولی و رهبر با امور دیگر بسیار متفاوت است و ما به دلیل اینکه نص خداوند ناظر به فرد خاصی از افراد جامعه است، اطاعت از او را بر خود واجب دانسته و او را رهبر مشروع جامعه قلمداد می کنیم. و هرکس به روشی غیر از این طریق، به ریاست جامعه برسد، ما او را غیرِمشروع می دانیم. بر همین اساس، شهید اوّل در بحث بدعت حرام و تبیین آن می گوید: «و هو کل بدعه تناولتها قواعد التحریم و ادلته من الشریعه کتقدیم غیر الائمه المعصومین علیهم و اخذهم مناصبهم و...»(۱) اینکه دیگران را که هیچ گونه نصی در مورد آن ها نداریم، بر ائمه و معصومین(علیهم السلام) که منصوص و منصوب خداوند هستند، مقدم بداریم، از بدعت حرام به شمار می رود.

از نظر وی حکومت ها یا مطلوب اند و یا غیرِمطلوب؛ اگر حکومتی مطلوب بود مردم باید آن را گرامی داشته و از دستورات رهبر و حاکم آن پیروی کنند(۲) و اگر از جانب آن حکومت و حاکمش، ولایت و مسئولیتی به کسی داده شد بلافاصله بپذیرند: «و الولایهٔ عن العادل جایزهٔ بل مستحبه و تجب مع الالزام او عدم وجود غیره و یحرم عن الجائر الا مع الاکراه، فینفذ ما اکراه علیه الا الدماء المحرمه... و یجوز له اذا کان مجتهداً اقامه

۱- القواعد و الفوائد، به تحقیق سیدعبدالهادی حکیم، ج۲، قم: مکتبه المفید، ص۱۴۵.

۲- القواعد و الفوائد، به تحقیق سیدعبدالهادی حکیم، ج۲، قم: مکتبه المفید، ص۱۴۵.

الحـدود، معتقداً انه عن العادل.»(۱) قبول ولایـت از جـانب حـاکم عادل و مطلوب نه تنها جایز که مسـتحب است و گاه واجب نیز می شود؛ مثلًا اگر حاکم عادل، شخص را ملزم به قبول ولایت کند و یا اینکه غیر از او، فرد صالح دیگری برای پذیرش ولایت موجود نبود و ترس از این باشد که احکام و دسـتورات الهی بر زمین مانده و اجرا نشود؛ اما دربارهٔ حکومت غیرِمطلوب، وضع بِدین منوال نیست و پذیرش ولایت از جانب او حرام و غیرِمشروع است؛ مگر در صورتی که فرد مجبور به پذیرش آن شود که در این صورت، البته تا جایی که منجر به ریختن خون محترمی نشود، انفاذ احکام توسط وی صـحیح می باشد. اگر کسـی که پذیرش ولایت به او پیشـنهاد شده و یا مجبور شده، در احکام الهی مجتهد باشد، می تواند حدود الهی را با این اعتقاد که او از جانب حاکم عادلی به این منصب گماشته شده است، اقامه کند.

از نگـاه شـهید اوّل، مصـادیق حکومت مطلوب عبـارت ا نـد از: حکومت پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم)، حکومت امام(علیه السـلام) و حکومت نایب الامام. وی دربارهٔ شیوه های تصرف پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در امور جامعه می گوید: «تصرف النبی(صلی الله علیه و آله و سـلم) تـاره بـالتبلیغ و هو الفتوی و تـاره بالامـامه کالجهاد و التصـرف فی بیت المال و تاره بالقضاء کفصل الخصومه بین المتـداعیین بالبینه او الیمین او

۱- الدروس الشرعیه، ج۳، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۴ق، چ۱، ص۱۷۴.

الاقرار.»(۱)

تصـرفات پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، گاه در امور تبلیغی و فتوایی است که ایشان به بیان احکام الهی برای مردم می پرداختند و گاه به شـکل تصـرفات حکومتی بوده که به مسائلی چون جهاد و بیت المال مسـلمین و مانند آن مربوط می شود و گاه نیز جنبهٔ قضایی و حلّ و فصـل خصومـات و دعـاوی داشت؛ بنـابراین می بینیم که رسـالت پیـامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) صـرفاً در تبیین و تشـریح احکام الهی خلاصه نمی شد؛ بلکه ایشان به عنوان رهبر تام الاختیار جامعهٔ مسلمین در تمام امور دخل و تصرف می کردند. ازنظر وی امام(علیه السلام) نیز مانند پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سلم) از همین شأن و نقش برخوردار بوده و همان حقوق و وظایف پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای امام(علیه السلام) نیز محفوظ است.(۲)

شهید در توضـیح مصداق دیگری از حکومت مطلوب، یعنی حکومت نایب الامام، ابتدا به تفصـیل شرایط نایب الامام را که با وجود آن ها وی می تواند به دخل و تصـرف در امور افراد و جامعه اقدام نماید، بررسـی می کند. ایمان یکی از شـرایطی است که شیعه و غیرِشیعه را از هم متمـایز می کنـد. علم به احکـام و توانـایی تطـبیق فروع بر اصول و اسـتنباط فروع از درون اصول و(۳) بـه تعـبیر روشن تر، علم به قرآن، سنت، اجماع، کلام، اصول، فقه، صرف و نحو، ناسخ

۱- القواعد و الفوائد، ج۱، ص۲۱۴تا۲۱۵.

۲- نکـ: القواعد و الفوائد، ج۱، ص ۲۱۵.

۳- اللمعه الدمشقیه، به تحقیق علی کورانی، قم: دارالفکر، ۱۴۱۱ق، ص۷۵.

و منسوخ، محکم و متشابه، مجمل و مبین، جرح و تعدیل رواه و دیگر علوم مربوط(۱) از شرایط اساسی نایب الامام است. شهید معتقد است، اگر فقیهان زیادی بودند که در شرایط مساوی قرار داشتند، فقیهی مقدم و شایستهٔ اطاعت است که دانشمندترین باشد.(۲)

عدالت شرط دیگری است که مؤلفه های آن همچون تقوا و مروت، فرد عادل را از انحراف در تعالیم الهی و ناسازگاری با عرف عمومی جامعه، محفوظ نگه می دارد.(۳) رهبر و حاکم عادل، از هرگونه سرپیچی از دین اجتناب می کند؛ پس رهبر کسی است که دارای عدالت و کمال و شایستگی فتوا است.(۴)

۱۴. محقق کرکی، ۸۶۵تا۹۳۷ق

علی کرکی، مشهور به محقق ثانی، یکی از فقهای برجستهٔ شیعه است که در کرک نوح، از نواحی بعلبک لبنان زاده شد: «مروج آیین و مذهب [شیعه] و سرسلسلهٔ محققین بزرگ علامهٔ روزگار، شیخ عبدالعالی کرکی که یک بار به شیخ علایی و بار دیگر به محقق ثانی ملقب شده است. شیخ حر عاملی دربارهٔ وی گفته است که وثوق و دانش و فضل و بزرگواری و فراوانی تحقیق وی بسیار مشهورتر از آن است که ذکر شود و تصنیفات وی

۱- الذکری، ص۳.

۲- الدروس الشرعیه، ج۲، ص۶۷.

۳- الدروس الشرعیه، ج۲، ص ۱۲۵.

۴- نک: همو، اللمعه الدمشقیه، ص۷۹.

فراوان است و مشهور ... در سال ۹۳۷ بدرود حیات گفته است، در حالی که بیش از هفتاد سال عمر کرده است و در مستدرک سال وفات وی را ۹۴۰ ذکر کرده است.»(۱)

وی از دانشمندان بزرگ شیعهٔ عصر صفوی است که به دلیل دارابودن مقام و منزلتی والا نزد حکومت آن روزگار، توانست تا حدّ زیادی احکام عالی فقه را از طریق قدرت حاکمه در جامعهٔ ایران پیاده کند و مسائل حکومتی و اجتماعی فقه را با استدلال قوی مطرح نماید.

کرکی هم در بحث ها و نوشته هایش، تئوری سیاسی اسلام را در امر برپایی حکومت تبیین می کند و هم خود در عرصهٔ اجرای احکام به آن ها جامهٔ عمل پوشانده است.

وی می گوید: «اتفق اصحابنا علی ان الفقیه العدل الامامی الجامع لشرایط الفتوی، المعبر عنه بالمجتهد فی الاحکام الشرعیه نایب من قبل ائمه الهدی صلوات الله و سلامه علیهم فی حال الغیبه فی جمیع ما للنیابه فیه مدخل و ربما استثنی الاصحاب القتل و الحدود مطلقا فیجب التحاکم الیه و الانقیاد الی حکمه و له ان یبیع مال الممتنع من اداء الحق ان احتیج الیه و یلی اموال الغیاب و الاطفال و السفهاء و المفلسین و یتصرف علی المحجور علیهم الی آخر ما یثبت للحاکم المنصوب من قبل الامام(علیه السلام) و الاصل فیه ما رواه الشیخ فی التهذیب باسناد الی عمر بن حنظله عن مولانا

۱- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۳، ص ۱۶۱و۱۶۲.

الصادق(علیه السلام)... .»(۱) اصحاب ما اتفاقِ نظر دارند که فقیه عادل، امامی جامع الشرایطِ فتوا و به اصطلاح مجتهد در عصر غیبت، در همهٔ آنچه که نیابت در آن ها مدخلیّتی دارد، از جانب ائمه(علیهم السلام) نیابت دارد؛ بنابراین بر مردم واجب است که تحاکم و ترافع خویش به نزد آنان برند و از حکم صادره توسط آنان انقیاد و اطاعت کنند. فقیه مذکور حق دارد مال فردی را که از ادای حق امتناع کند، درصورتی که به آن مال نیاز افتد، آن را به فروش رساند. همچنین ولایت بر اموال غایبان، کودکان، سفیهان و ورشکستگان و نیز ولایتِ تصرف در اموال ممنوعانِ از تصرف و تمام اختیارات دیگری که برای حاکم منصوب از امام ثابت است، برای فقیه جامع الشرایط ثابت می باشد. استناد کلام ایشان در اینجا مقبولهٔ عمربن حنظله است که شیخ طوسی(رحمه الله علیه) در تهذیب با اسناد آن را نقل کرده است. حدیث مدّنظر، فقیه دارای شرایط خاص را منصوب ائمه(علیهم السلام) دانسته و او را نایب اختیارات امام معصوم(علیه السلام) می داند. به مقتضای این حدیث و با عنایت به قول امام صادق(علیه السلام) که فرمود: «من او را بر شما حاکم قرار دادم»؛ این نیابت فقیه، کلی است. کرکی می گوید: «لا یقدح کون ذلک فی زمن الصادق(علیه السلام) لان حکمهم و امرهم(علیهم السلام) واحد کما دلت علیه اخبار اخری

۱- رسائل، به تحقیق محمد حسون، ج۱، قم: کتابخانهٔ آیت الله مرعشی(رحمه الله علیه)، چ۱، ۱۴۰۹ق، ص۱۴۲.

و لاکون الخطاب لاهل ذلک العصر، لان حکم النبی(صلی الله علیه و آله و سلم) و الامام(علیه السلام) علی الواحد حکم علی الجماعه بغیر تفاوت کما ورد فی حدیث آخر»؛(۱) بنابراین حکم و دستور پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) منحصر به زمان خاصی نیست و ناظر به نیابت فقیه حتی در عصر غیبت نیز می شود. بیشتر مستندات کرکی در بحث ولایت فقیه، روایات وارده از ائمه(علیهم السلام) است. وی در یکی از آثارش در شرح نظر علامه مبنی بر وجوب رجوع شیعیان در اختلافات خود به فقهای عادل شیعی، توضیح می دهد که نیابتی که در روایت عمربن حنظله به فقها واگذار شده، کلی است و بر تمام موارد نیابت پذیر صدق می کند و مختص به عصر و زمان خاصی نیست. همان گونه که می بینیم، وی در اینجا به مقبوله متمسک می شود؛ همچنین به روایات دیگری ازجمله روایت مشهورهٔ ابی خدیجه نیز استناد می کند.(۲)

کرکی علاوه براینکه در بسیاری از موارد خودش در عمل، تصدی ولایت کرده و در اموری که خداوند و پیامبر و ائمه به او اذن داده اند، دخل و تصرف می کند، در آثار خویش به صراحت به این موارد نیز می پردازد؛ البته در مواردی که کرکی به عنوان اختیارات فقیه برمی شمارد، شرط اجرای این اختیارات را

۱- رسائل، تحقیق محمد حسون، ج۱، قم: کتابخانهٔ آیت الله مرعشی(رحمه الله علیه)، چ۱، ۱۴۰۹ق، ص۱۴۳.

۲- نک: حاشیه بر شرایع، نسخهٔ خطی، شمارهٔ ۶۵۸۴، کتابخانهٔ آیت الله مرعشی(رحمه الله علیه)، ص۱۶۷تا۱۶۸.

تمکن فقیه می داند.(۱)

وی این مسئله را که فقیه می تواند حدود را اجرا کند و قضاوت بین مردم را بر عهده گیرد، دلیل بر نیابت عام فقیه در جمیع مناصب شرعیه می داند.(۲) کرکی معتقد است که اگر این نیابت عام را در همهٔ امور شرعی نپذیریم، اجرای حدود و قضاوت نیز از فقیه صحیح نخواهد بود: «فان الفقیه المأمون منصوب من قبل الامام و لهذا تمضی احکامه و یقیم الحدود و یقضی بین الناس و هذه الاحکام مشروطة بالامام او من نصبه قطعاً بغیر خلاف، فلولا ان الفقیه المذکور منصوب من قبل الامام لجمیع المناصب الشرعیه لماصحت منه الاحکام المذکوره قطعاً.»(۳) به نظر کرکی فقیه در صورت آشنا بودن با ادلهٔ فقهی و داشتن صفاتی که پیش از این ذکرش گذشت، می تواند قضاوت بین شیعیان را عهده دار گردد؛ البته هیچ خطری او و شیعیان را تهدید نکند.(۴)

۱۵. شهید ثانی(رحمه الله علیه)

شهید ثانی(رحمه الله علیه) از فقهای بزرگ و متبحر امامیه می باشد که در سخت ترین شرایط

۱- نک: حاشیه بر شرایع، ص۵۷.

۲- رسائل، ص۱۶۱.

۳- رسائل، ص۱۶۱.

۴- حاشیه بر شرایع، ص۱۶۵.

توانسته است تألیفات علمی بسیاری از خود به یادگار بگذارد. بعضی از آثار وی هنوز هم به عنوان متن درسی در حوزه های علمیه مطرح و مرجع و منبع محققان است. «استاد بزرگ شهید ثانی در وثوق، بزرگواری، دانش، فضل، زهد، عبادت، پرهیزگاری، تحقیق، مهارت و تمامی فضیلت ها و کمالات مشهورتر از آن است که ذکر شود و نیکی ها و صفت های شایسته اش بسیار بیشتر از آن است که محصور گردد... شیخ زین الدین در ۱۳شوال ۹۱۱ به دنیا آمد... و در سال ۹۶۵ درحالی که ۵۴ ساله بود، دو نفر برای حل مرافعهٔ خویش نزد وی رفتند... روایت شده که بعد از فراغت وی از نماز عصر در مسجدالحرام، او را به اطراف مکه بردند و ۱ ماه و ۱۰ روز در آنجا زندانی کردند و سپس از راه دریا وی را به قسطنطنیه برده و در آنجا به شهادت رساندند و جسدش را تا سه روز رها کرده و بعد از آن به دریا انداختند.»(۱)

به نظر شهید ثانی منشأ و خاستگاه حکومت، حاکمیت الهی است و براین اساس حکومت ها را تقسیم بندی می کند. با این معیار، حکومت ها به مشروع و مطلوب یعنی حکومتی که ملاک و معیار آن حاکمیت الهی است و نامشروع و نامطلوب یعنی حکومتی که این معیار در آن وجود ندارد، تقسیم می شوند.(۲)

۱- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۲، ص۳۸۱تا۳۸۴.

۲- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۲، ص۱۵۶.

حکومت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)،(۱) حکومت امام(علیه السلام)(۲) و ولایت فقیه از مصادیق حکومت مطلوب است.

وی بعد از تبیین نحوهٔ ادارهٔ حکومت توسط پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام(علیه السلام) می گوید: «ان الشریعه لابد لها من حافظ و ناصر فی تبلیغ الاحکام الی المکلفین و کذلک نصب النبی(صلی الله علیه و آله و سلم) ائمه(علیهم السلام) لتبلیغ الاحکام و حفظ الاسلام الی ان انتهی الامر الی صاحب الامر(علیه السلام).»(۳) شریعت، نیازمند نگهبان و یاری دهنده در رساندن احکام به مکلفین است؛ همچنان که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ائمه(علیهم السلام) را برای تبلیغ احکام و حفظ اسلام تا زمان حضرت صاحب الامر(علیه السلام) نصب کرده اند. وی در تبیین ولایت فقیه پس از نواب خاص امام(علیه السلام) و بیان این مطلب که ولایت فقها، همان ولایتی است که پیامبر و ائمهٔ معصومین(علیه السلام) داشته اند و امر تبلیغ احکام و حفظ ارکان اسلام همواره باید ادامه یابد، گفته است: «فلابد من عارف عادل ظاهر یرجع الناس الیه فی الاحکام الشریعه فی زمن الغیبه و الا لاختلف الاحکام الشریعه و تعطلت الحکمه الالهیه.»(۴) در عصر غیبت همواره باید فرد عارف و عادلی وجود داشته باشد که مردم در احکام شرعی به او مراجعه کنند و در غیر

۱- تمهید القواعد، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۴ش، ص۲۳۹.

۲- روض الجنان، قم: مؤسسهٔ آل البیت، چاپ سنگی، ۱۴۰۴ق، ص۲۸۵.

۳- الاقتصاد و العداله، قم: کتابخانهٔ آیت الله مرعشی(رحمه الله علیه)، چ۱، ۱۴۰۹ق، ص۱۹۲و۱۹۳.

۴- الاقتصاد و العداله، قم، کتابخانهٔ آیت الله مرعشی(رحمه الله علیه)، چاپ اول، ۱۴۰۹ق، ص۱۹۳.

این صورت احکام شرعی مختلف و دگرگون شده و حکمت و غرض الهی که همانا حفظ اسلام و ترویج آن است، تعطیل می شود.

در آثار شهید ثانی مثال های فراوانی به چشم می خورد که وی ولایت فقیهان را استمرار ولایت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) دانسته است. یکی از این نمونه ها، نظری است که در حاشیۀ کلام محقق ابراز می کند. محقق گفته است: اگر امام از دنیا برود، شیخ طوسی و دیگر فقها اختلاف کرده اند که اگر امام معصوم فوت کند، قاضیانی که او منصوب کرده است، بعد از فوتش عزل خواهندشد یا خیر؟ برخی قائل به عزل مطلق شده و دلیلشان این است که قضات، نایبان امام اند و ولایت آنان فرع ولایت امام است و هرزمان که اصل برود، فرع نیز به تبع او خواهدرفت؛ اما برخی دیگر قائل به عدم انعزال شده و دو دلیل اقامه کرده اند: اوّل اینکه ولایت این قاضیان شرعاً ثابت شده است؛ بنابراین ادلۀ این ولایت بعد از فوت امام نیز استصحاب می شود و دوّم اینکه انعزال قاضی باعث ایراد خسارت و ضرر بر مردم می شود و مردم شهرها تا زمانی که امام بعدی، قاضیانی را نصب کند، بدون قاضی و حاکم باقی خواهند ماند؛ در این صورت مصالح جامعه معطل خواهد ماند. شهید ثانی در اینجا اظهار می دارد که قول اوّل (انعزال قاضی با فوت امام) اظهر است؛ اما وی اضافه می کند که همین اشکال، بر ولایت

فقیه در عصر غیبت نیز وارد می شود؛ زیرا امامی که او را قاضی و حاکم گردانیده از دنیا رفته است که در واقع به فرمایش امام صادق(علیه السلام) در روایت مقبولهٔ عمربن حنظله اشاره می کند. پس آن اختلاف مذکور درمورد ولایت فقیه نیز پیش می آید؛ ولی اصحاب، اجماع داشته و اتفاق دارند که ولایت فقیه همچنان در عصر غیبت استمرار دارد و این ولایت، همانند ولایت خاصه و نصب قاضی نیست؛ بلکه امام حکم به مضمون آن کرده است. بنابراین نظرِ امام مبنی بر اینکه فقیه بر قضاوت و حکم و زعامت و رهبری سیاسی جامعه ولایت دارد، مثل این است که شهادت و گواهی شخص عادل، مقبول و متصرف و ذی الید و خبرش پذیرفته شده است.(۱)

شهید در بسیاری از آثارش تأکید کرده که مراد از حاکم که در عبارات فقهی به صورت مطلق می آید، سلطان عادل یا نایب خاص وی است. اگر این دو حضور نداشتند، نوبت نایب عام آن هاست که همان فقیه جامع الشرایط است: «ثم الحاکم و المراد به سلطان العادل او نایبه الخاص او العام مع تعذر الاولین و هو الفقیه الجامع لشرائط الفتوی العدل.»(۲)

شهید ثانی معتقد است که هرآنچه در حوزهٔ مصالح عمومی مسلمین جامعه باشد،

۱- نک: مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، ج۱۳، قم: موسسهٔ معارف اسلامیه، چ جدید، ۱۴۱۶ق، ص۳۵۹.

۲- مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، ج۱، قم: موسسهٔ معارف اسلامیه، چ جدید، ۱۴۱۶ق، ص۴۷۶ و ج۴، ص۱۶۲.

ولیِّ فقیه حق دخل و تصرف در آن را داراست و می تواند تکلیف آن امر از امور مسلمین را روشن و مشخص کند.(۱)

۱۶. محقق اردبیلی(رحمه الله علیه)

۱۶. محقق اردبیلی(رحمه الله علیه)(۲)

احمدبن محمد معروف به مقدس اردبیلی از فقهای والامقام شیعه در قرن دهم هجری است. وی از فقهای بزرگی است که علاوه براینکه در تحقیق و پژوهش سرآمد و نمونه بود و یک محقق بزرگ به شمار می آمد، در امر تهذیب نفس و زهد و تقوا نیز کم نظیر و مقدس بود.

در حوزهٔ اندیشهٔ سیاسی و حکومتی، وی یکی از کسانی است که نظرات و دیدگاه های مؤثری دارد و از دو طریق عقل و نقل بر مباحث خویش استدلال می کند.

اردبیلی در آثارش بر این نکته تأکید می کند که انسان موجودی است مدنی الطبع؛ بنابراین مجبور است با همنوعان خود معاشرت داشته باشد و با آن ها حیات اجتماعی مشترکی تشکیل دهد و چون همهٔ مردم مثل هم نیستند و مانند هم نمی اندیشند و هریک از آن ها از فرهنگ ها و طوایف گوناگونی هستند، بین آن ها درگیری و نزاع رخ خواهد داد و فساد عالم را دربر می گیرد. برای اینکه انسان ها در اجتماع به چنین محذور و مشکلی برنخورند، نیاز به قانون دارند؛ قانونی که آن ها را از ظلم و

۱- مسالك الافهام، ج۴، ص۴۳ و ج۵، ص۳۷۲.

۲- ۹۹۳ق.

فسق و فساد باز دارد و به آن ها مطابق مصالح و مفاسدشان، حسن معاش و معاد را آموخته و تعلیم دهد.(۱) به نظر وی زندگی اجتماعی انسان بدونِ قانون میسر نیست و او به هدف خلقت، یعنی کمال و تعالی ازطریقِ پرستش و اطاعت آفریدگار خویش، دست نخواهد یافت.(۲) پس انسان برای دستیابی به انتظام نوع و معیشتش نیازمند قانون است؛(۳) بنابراین از دیدگاه محقق، وجود قانون و شریعت، ضرورتی عقلی و انکارناپذیر است. اما آیا صرف وجود قانون برای اجرای اهداف خلقت کافی است و آیا نیاز به مجری ندارد؟ عقل حکم می کند که حتی کامل ترین قوانین نیز بدونِ اجرا اموری عبث و بی فایده هستند و هیچ سودی را نصیب مردم نمی کنند. خداوند که نازل کنندهٔ قوانین برای رستگاری بشر است، از انجام کار قبیح منزّه است؛ بنابراین خداوند اجرای قوانین و شرایع را بر عهدهٔ مجریانی قرار داده است. او اجرای شریعت را بر عهدهٔ حجت های خود در روی زمین قرار داد که پیامبران و ائمه و اولیای(علیهم السلام) او هستند تا آنان آنچه مقصود اوست به بندگان برسانند و بندگان خدا باید در تمام مسائل مبتلا به

۱- محقق اردبیلی، الحاشیه علی الهیات الشرح الجدید للتجرید، به تحقیق احمد عابدی، قم: انتشارات کنگرهٔ محقق اردبیلی، چ۱، ۱۳۷۵ ش، ص۱۷۰.

۲- زبدهٔ البیان فی احکام القرآن، قم، انتشارات کنگرهٔ محقق اردبیلی، چاپ اول، ۱۳۷۵ش، ص۲۷.

۳- نک: مجمع الفائده والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان، ج۱۲، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق، ص۱۹.

آنان رجوع کنند. این نیاز، اختصاص به عصر پیامبران نداشته؛ بلکه بعد از رحلت آن ها نیز به حال خود باقی است.

ازاین رو هر پیغمبری را بعد از آنکه از دار دنیا رحلت کند، نایبی به حکم خدا در کار آمده است تا احکام شریعت او را پاسبانی کند تا زیادت و نقصان در احکام شریعت راه نیابد و دزدان راه و شیاطین جن و انس که در کمین و منتظر فرصت اند تا در بنای ایمان بندگان خللی اندازند، به آن احکام راه نیابند.(۱)

محقق معتقد است که هر حکومت بشری، یا مشروعیت و حاکمیت خود را از منبع اصلی آن یعنی حاکمیت الهی گرفته که در این صورت حکومتی مشروع خواهد شد یا هیچ پیوندی با حاکمیت الهی ندارد که حکومتی نامشروع قلمداد خواهد شد؛ بنابراین ماهیت حکومت مشروع ماهیتی الهی است که در شکل های مختلفی، تجلی می یابد؛ به طوری که گاه حاکم مأذون ازطرف خداوند، پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است و گاه خلیفه و جانشینان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، تنها تفاوتشان در این است که خلیفه یا امام به واسطهٔ فرد دیگری یعنی پیامبر، به چنین حاکمیتی دست یافته است؛ اما پیامبر، بی واسطه حاکم جامعهٔ مسلمین شده است: «بدان که نبی (پیغمبر) انسانی را گویند که خبر از خدای تعالی می داده باشد، بی واسطهٔ

۱- نک: حدیقه الشیعه، به تصحیح حسن زاده، زمانی نژاد، ج۱، قم: انصاریان، ۱۳۷۷ش، ص۸.

آدمی؛ مثل پیغمبر ما...؛ پس اعتقاد می بایـد کرد که آن حضـرت، پیغمبر برحق است؛ یعنی هرچه فرمایـد و نقل از خـدا می کند، درست و راست است و خدای تعالی او را فرسـتاده است؛ یعنی حاکم ساخته بر همهٔ بندگان خود و امر کرده که تابع حکم او باشند و هرچه او گوید و فرماید، به جای آورند؛ پس حکم آن حضرت، حکم خدای تعالی است؛ به یقین و بی شک و شبهه.»(۱)

به اعتقاد وی، فقیهان در این عصـر نایب امامان اند و اذن امام بر نیابت فقها از ایشان بدیهی است. در غیر این صورت اختلال در نظام عصـر غیبت پیش می آید و نظم جامعه مختل خواهد شد و زندگی بشـریت در مضـیقه و سختی قرار می گیرد. وی برای گفتهٔ خویش از اجماع و اخبار نیز شاهد می آورد. از دیدگاه او هر فردی که جامع الشرایط باشد، از جانب امام معصوم(علیه السلام) برای ولایت بر مردم نصب شده و در حقیقت یـک نصب عـام است و نیـازی به نصب خـاص نـدارد. فقهـای عـادل جـامع الشـرایط در روزگـار غیبت حـاکم مسـتقل انـد و حاکمیتشـان نیز در تمـامی امور مطلق است و در هر امری که برای آن به امـام رجوع می شود، به او نیز ارجاع داده می شود: «لانه قائم مقام الامام(علیه السلام) و نایب عنه کانه بالاجماع و الاخبار مثل خبر عمر بن حنظله

۱- رسالهٔ اصول دین (۱۷رساله)، قم: انتشارات کنگرهٔ محقق اردبیلی، چ۱، ۱۳۷۵ش، ص۲۵۲تا۲۵۷.

فجاز له ما جاز للامام الـذی هو اولی الناس من انفسـهم»؛(۱) پس فقها در عصـر غیبت نایب مناب ائمه(علیهم السـلام) در تمامی امور ولایی می باشند.(۲)

اردبیلی در عبـارتی صـریح، فقیه را نـایب امـام در همـهٔ امور دانسـته و نتیجتـاً تمامی اختیارات امام معصوم را برای فقیه قائل شـده است.(۳) درحقیقت به نظر وی گسترهٔ اختیـارات فقیه بـا امـام معصوم همسـان است؛ گرچه وی در مواردی به دلیـل اینکه از ادلـهٔ خاص حضور امام، شرط جواز آن مورد دانسته شده است، آن مورد خاص را از حوزهٔ اختیارات حاکمیت فقیه در عصـر غیبت اسـتثنا می کند؛ بنابراین در این موارد از تعمیم و همسان انگاشتن دو عصر حضور و غیبت و اختیارات معصوم و فقیه، اجتناب کرده است.(۴)

شکی نیست که منصوبِ خـاص می توانـد به اقـامه و اجرای حـدود بپردازد؛ امـا منصوب عام امام ماننـد فقها، آن گونه که از روایات برمی آیـد، می توانـد اقامـهٔ حـدود کنـد. گرچه این احتمال وجود دارد که فقیه برای رفع نزاع نصب شده باشد؛ اما لفظ «حاکم» عام است و علی الظاهر هیچ مخصّصی هم وجود ندارد.

چنـان که می بینیم، وی در اینجـا به صـراحت، فقیه را منصـوب عـام ائمه(علیهم السـلام) دانسـته است؛ بنـابراین در جاهـایی که ائمه(علیهم السلام) حق دخالت

۱- مجمع الفائده و البرهان، ج۸، ص۱۶۰تا۱۶۱.

۲- مجمع الفائده و البرهان، ج۱۲، ص۱۱.

۳- مجمع الفائده و البرهان، ج۸، ص۱۶۰.

۴- مجمع الفائده و البرهان، ج۷، ص۴۳۷؛ زبدهٔ البیان، ص۳۹۸.

و تصرف در امور مسلمین داشتند، فقیه نیز حق دخل و تصرف خواهد داشت. وی توجه خاصی به مقبولهٔ عمربن حنظله کرده است و با بررسی آن می گوید که فرمایش امام: «قد جعلته حاکماً» منحصر در امر قضا نبوده و شامل سیاست های دینیِ دیگر نیز می شود.

۱۷. فیض کاشانی(رحمه الله علیه)

۱۷. فیض کاشانی(رحمه الله علیه)(۱)

به نظر فیض کاشانی دو رسالت مهم به سعادت رساندن انسان و نیز حفظ اجتماع ضروری او، بعد از پیامبران بر عهدهٔ جانشینان آن ها قرار داده شده است و به همین دلیل می گوییم: وجوب امامت، همواره مرکوز در فطرت عالم است؛ زیرا دواعی خلایق در هر شهر و روستا و اجتماعی، متعدد و متفاوت است؛ پس باید رئیسی داشته باشند تا بِدو مراجعه کرده و همه تحت امر او باشند.(۲)

این دو رسالت مهم یعنی حفظ اجتماع ضروری انسان ها و تقویت جنبهٔ عالی آن ها در عصر غیبت امامان معصوم(علیهم السلام) نیز باقی است و طبعاً وجود حکومتی که ضامن حفظ این دو جنبه باشد، در این عصر نیز ضرورت دارد: «و هی (سیاسه) مما لابد منه فی تعیش الجماعات من اهل القری و المدن و ان کان یتغلب و نحوه.»(۳) وجود حکومت و سیاست در

۱- ۱۰۰۷تا۱۰۹۱ق.

۲- نک: مجمع الفائده و البرهان، ص۹۱.

۳- ضیاء القلب به همراه پنج رسالهٔ دیگر، ص۱۷۶.

هر عصر و زمانی اجتناب ناپذیر است؛ اگرچه آن حکومت با تغلب و زور و فریب بر سر کار آمده باشد.

پس از این مباحث، فیض(رحمه الله علیه) به سراغ آیات قرآن رفته و با استفاده از آن ها، حکومت های انسانی را بر چند نوع تقسیم کرده است و بهترینِ آن ها را حکومت انبیا و اولیا می داند. او معتقد است آن ها برای مؤمنین اولی از اَنفسشان(۱) هستند؛ چرا که آن ها علاوه بر اینکه قادر به اجرای سیاست دنیوی، یعنی حفظ اجتماع ضروری انسان ها هستند، می توانند به تقویت جنبهٔ عالی آنان نیز اقدام کرده و به سوی خدای متعال سوقشان دهند.(۲) همان گونه که قبلاً ـ گفته شد، فیض(رحمه الله علیه) معتقد است در زمانی که چنین حکومت و حاکمانی در دسترس نباشند، جوامع مسلمین ملزم به پیروی از حکومتی هستند که حداقل به سیاست دنیوی پرداخته و نظام و اجتماعشان را انتظام بخشیده و اسباب معیشتشان را فراهم کند. فیض(رحمه الله علیه) علاوه بر حکومت انبیا و اولیا و سلاطین، ولایت عالمان فقیه و حکیم را نیز مطرح کرده و برخلاف غزالی که آن ها را تنها خدمتگزار سلطان در معرفتِ طریق سیاست دانسته، برای آنان مقام نیابت از امام معصوم قائل شده و

۱- تفسیرالصافی، به تحقیق حسین اعلمی، ج۴، تهران: مکتبه الصدر، چ۲، ۱۴۱۶ ق، ص۱۶۴تا۱۶۵.

۲- نک: علم الیقین، ص۴۶۳.

می گوید: «منشأ خطای غزالی از آنجاست که وی بین خلافت نبوی، حقّه و سلطنتِ متغلّبه فرق نگذاشته است؛ درحالی که بین آن دو فرق است» و در خلافت نبوی که متعلق به امامان معصوم(علیهم السلام) است، رعایت قلوب رعیّت و اصلاح آن از سوی امام داعی معتبر است؛ درحالی که در سلطنت متغلبه، چنین امری میسر نیست.(۱)

فیض(رحمه الله علیه) فقها را مأمور به افتا و اقامهٔ حدود و سایر سیاسات دینیّه می داند که اگر قدرت پیدا کنند باید به واسطهٔ حق نیابت از جانب امام، به همهٔ این سیاسات همت گمارند؛ زیرا آن ها تنها افرادی هستند که از سوی امام در عصر غیبت، مأذون به انجام این سیاست هستند.(۲) وی با استدلال به روایاتی مانند مشهورهٔ ابی خدیجه، حکم فقیه جامع الشرایط را در عصر غیبت نافذ دانسته و او را ازطرف امام صادق(علیه السلام) مأذون می شمرد.(۳) وی آن ها را جانشینان ائمه(علیهم السلام) می داند که اجازه دارند در ادارهٔ امور عمومی مردمان تصرف کرده و جامعهٔ آن ها را به سمت صلاح و رستگاری هدایت کنند.(۴)

او نیز همانند فقهای پیش از خود، اقدام فقیه به این امور را به اموری مشروط کرده است؛ از جمله اینکه علما از خطر در امان باشند

۱- نک: المحجهٔ البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ج۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ق، ص۵۹.
۲- نک: مفاتیح الشرایع، ج۲، ص۵۰.
۳- مفاتیح الشرایع، ج۳، ص۲۴۷.
۴- نک: مفاتیح الشرایع، ج۲، ص۵۰.

و اقدام آن ها برای خودشان و دیگران ضرری در پی نداشته و نیز موجب برهم خوردن نظم و نظام اجتماعی و پیدایش فتنه و بلوا نشود.(۱)

۱۸. علامه محمدباقر مجلسی(رحمه الله علیه)

۱۸. علامه محمدباقر مجلسی(رحمه الله علیه)(۲)

علامه محمـدباقر مجلسـی(رحمه الله علیه) از علمای بزرگ شیعه است که علاوه بر پرداختن به جنبهٔ عمومی فقه، در عرصهٔ فقه حکومتی و دخـالت در امور سیاسـی و حکومتی عصرش، نقش فعـالی داشـته است. وی با اعتقاد به اینکه انسان موجودی مـدنی بالطبع است، بر حیات اجتماعی مردم و ضرورت تشکیل حکومت برای تأمین نیازهای اجتماعی وی تأکیـد می کنـد: «ان الانسان مدنی بالطبع یحتاج بعضـهم الی بعض فی التعیش و البقاء.»(۳)

وی حکومت را شأنی از شئون نبوت و امامت دانسته و با استناد به حدیثی از امام صادق(علیه السلام) علت نیاز بشر به نبی و امام را هدایت خلق می دانـد: «بر وفق حکمت بایـد رسولان در میـان او و خلایق باشـند تا ایشان را دلالت نماینـد بر آنچه مصـلحت ایشان در آن است و باعث نفع ایشان است و راهنمایی کنند به چیزی چند که موجب بقای نوع ایشان می باشد و ترک آن مورث فنای ایشان است.»(۴)

۱- نک: المحجة البیضاء، ج۳، ص۲۴۹.

۲- ۱۰۳۷تا۱۱۱۱ق.

۳- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج۷۲، بیروت: مؤسسه الوفاء، چ۲، ۱۴۰۳ق، ص۱۱۲.

۴- عین الحیات، به تحقیق و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، قم: مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی گرگان، ۱۳۸۲ش، ص۹۶.

علامهٔ مجلسی(رحمه الله علیه) پس از اثبات ضرورت حکومت، درصدد اثبات ضرورت حاکم برآمده و می گوید: «بِدان که حضرت در این حدیث اشاره به دلیل دیگر نیز فرموده که چون انسانْ مدنی الطبع است و هر فردی به دیگری در امور معاش و معاد خود محتاج اند و با یکدیگر آمیزش ایشان ضروری است و آمیزش ها باعث منازعات و مشاجرات می شود، پس ناچار است ایشان را از حاکمی که رفع منازعات ایشان نماید؛ به نحوی که حیفی و میلی در حکم او نباشد؛ اگرنه به زودی یکدیگر را می کُشند و فانی می شوند.»(۱)

به نظر وی، «اگر امامی در میان مردم نباشد که حافظ دین پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است، ملت مندرس می شود و دین برطرف شود و احکام الهی متغیر و متبدل گردد و ارباب بدع و ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاده و کم بسیار کنند و شبهه ها در میان مسلمانان پیدا شود.»(۲)

او در توضیح مراد این جملهٔ حضرت علی(علیه السلام) که فرمودند: «انه لابد للناس من امیر...»؛ می گوید: «یمکن ان یکون المعنی انه لابد فی انتظام امور المعاش امیر بر او فاجر لیعمل المؤمن بما یستوجب به جنات النعیم و یتمتع فیها الکافر لیکون حجه علیه و لعله

۱- عین الحیات، به تحقیق و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، قم: مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی گرگان، ۱۳۸۲ش، ص۹۷.

۲- عین الحیات، تحقیق و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، قم، مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی گرگان، ۱۳۸۲ش، ص۹۷.

اظهر لفظاً و معنیً.»

اما درخصوصِ اینکه امام و حجت جامعه بایـد چه ویژگی ها و اوصافی را دارا باشـد، مجلسـی(رحمه الله علیه) نیز همانند بسـیاری از فقها و متکلمین شـیعه به تبیین این صـفات پرداخته است. او علم و عـدالت را از شـرایط امـام و رهبر تلقی کرده و می گویـد: «اگر حاکم مؤیـد از جـانب خـدا نباشـد، مـأمون از حیف و میـل نیست و ایضـاً حکم، موقوف است بر علم به خصوصـیات احکام و ظاهر است که عقل بشـری، احاطه به جمیع خصوصیات احکام نمی تواند نمود؛ پس حاکم باید مؤید به وحی باشد.»(۱)

مجلسـی(رحمه الله علیه) برای اثبات این مسئله که امام و رهبر جامعه باید در علم و سایر اوصاف برتر از دیگران باشد، به ادلهٔ عقلی و نقلی بسـیاری متمسک شده است. دلایل وی گرچه مختص ائمهٔ معصومین(علیهم السـلام) است؛ اما شامل عصر غیبت نیز می شود؛ چراکه برخی از دلایـل وی عقلی است و به زمـان و مکـان خاصـی اختصـاص نـدارد و آن ها را می توان به زمان ها و مکان های دیگر نیز تعمیم داد. به عنـوان نمونه، مجلسـی(رحمه الله علیه) در اثبـات برتری حـاکم بر سـایرین در علم دیگر فضایـل، به این قاعـدهٔ عقلی تمسـک می کنـد که: «تقدیم مفضول بر فاضل و متعلم بر معلم و تفضیل جاهل بر دانا

۱- عین الحیات، تحقیق و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، قم، مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی گرگان، ۱۳۸۲ش، ص۹۷.

قبیح است عقلاً.»(۱) مجلسی(رحمه الله علیه) در این زمینه، به آیات و روایات بسیاری استدلال کرده است.

مجلسی در شرح کلمهٔ «ولات» در کلام حضرت علی(علیه السلام) که فرمودند: «و لا تختانوا ولاتکم» گفته است: «و والولاه جمع الوالی و المراد منهم الائمه او الاعم منهم و من المنصوبین من قبلهم خصوصاً بل عموماً.»(۲) مراد از وُلات ائمه(علیهم السلام) یا معنایی اعم از ائمه(علیهم السلام) یا منصوبین ایشان، چه منصوبین خاص و چه منصوبین عام آن ها، است.

۱۹. وحید بهبهانی(رحمه الله علیه)

مولی محمدباقربن محمد اکمل معروف به وحید بهبهانی، از بزرگان و مجددان شیعه در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم است: «مولی محمدباقربن محمد اکمل، استاد بزرگ و معلم انسان، محقق و مدقق از ارکان طایفهٔ شیعه... تولد وی در اصفهان در سال ۱۱۱۸ق بود... پس از اقامتی کوتاه در بهبهان به کربلا مهاجرت کرد و در آنجا به نشر دانش پرداخت و نزدیک به شصت کتاب نیز تألیف کرد.... وی در سال ۱۲۰۸ق در کربلا بدرود حیات گفت.»(۳)

وحید بهبهانی با استناد به قاعدهٔ لطف، ضرورت حکومت و تعیین حاکم از جانب خداوند برای حفظ مردم از فساد و نابودی را

۱- عین الحیات، به تحقیق و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، قم: مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی گرگان، ۱۳۸۲ش، ص۱۴۴.

۲- عین الحیات، به تحقیق و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، ج۲۷، قم: مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی گرگان، ۱۳۸۲ش، ص۲۴۵.

۳- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۲، ص۱۰۹تا۱۱۰.

همچون روزی دادن بنـدگانش بر او واجب و ضـروری می داند؛ گرچه ممکن است مردم به سـبب شـقاوت و اقتضای نفس اماره که امر به سوء می کند، تمکین از حاکم نکرده و او را نپذیرند.(۱)

به نظر ایشان، حق سـرپرستی امور جامعه ازطرف خداوند به انسان معصوم تفویض شده است؛ زیرا ازنظر متکلمان شـیعه، هیچ عصری خالی از امـام و حجت نیست. به اعتقـاد شـیعه، نصب امـام واجب الاطـاعه برای حفظ و بسط و نشـر شـریعت و نیز تبیین مقررات و قوانین کتاب و سنت، به دلیل عقل واجب است.(۲) وی در جای دیگر به نقش های مختلف معصوم در جامعه اشاره می کند که بسـیار حائز اهمیت است. وی می گوید: «عمده فائده الرسول(صلی الله علیه و آله و سلم) و الامام(علیه السلام) ابلاغ الاحکام و تحصیل الانتظام للدنیا و الآخره.»(۳)

چنان که می بینیـد دو نقشـی که او برای معصوم در نظر گرفته، یکی ابلاغ و تبلیغ احکام الهی و دیگری تدبیر و تنظیم امور جامعه است؛ اما این وظایف بعد از غیبت معصوم(علیه السلام) بر عهدهٔ کیست و چه کسی وظیفهٔ انتظام امور دنیا و آخرت را تولیت خواهد کرد؟

در اینجا بهبهانی با تمسک به اخبار وارده در زمینهٔ نیابت فقیهان در عصر غیبت همچون:

۱- عباس القمی، الکنی والالقاب، ج۲، ص۱۰۹ تا ۱۱۰.

۲- عباس القمی، الکنی والالقاب، ج۲، ص۱۰۹ تا ۱۱۰.

۳- وحید بهبهانی، الفوائدالحائریه، تحقیق لجنه تحقیق مجمع الکفرالاسلامی، قم، مجمع الکفر الاسلامی، ۱۴۱۵ق، ص۱۱ تا ۱۲.

«انهم حجج الله علی الفقهاء و الفقهاء حجج علی الخلق» بر مضـمون مشترک همـۀ این اخبار تأکید می کند. وی بیان می دارد که همۀ این اخبار تأکیـد می کنند که تنها فقیهان، مرجع مشـروع مردم در عصـر غیبت بوده و مردم موظف اند در حوادث نوپیدا یا روابط روزمرۀ خود، همچون تنظیم امور معاملی و غیر آن، براساس رأی و نظر مجتهد رفتار کنند.(۱)

بهبهانی در کتاب دیگرش الفوایـدالحائریه در فایـده ای به نام «رد الاخباریین حیث قالوا بعـدم جواز التقلیـد» غیر از مسـئلۀ جواز صـدور فتوا برای فقیه به جواز رجوع به وی در تحاکمات و ترافعات نیز اشاره کرده است: «و الاخبار الداله علی جواز الفتوی صریحه فیه و الاخبار کثیره و کـذلک الاخبـار الـداله علی جواز المحاکمه و التحاکم الی الفقیه و هی کثیره... .»(۲) روایـات زیـادی وجود دارد که مردم را در ترافع و تحـاکم، به فقیه ارجاع می دهنـد. ایشان در فایـدۀ ۳۳ همین کتـاب بـاعنوان «الوظـایف المحوله للمجتهـد»، به نکات دیگری نیز توجه کرده است. وی می نویسـد: «المجتهـد و الفقیه و المفتی و القاضـی و حاکم الشـرع المنصوب عباره الان عن شـخص واحـد»(۳) عنوان های گفته شده، همگی با اعتبارات مختلف در یک شخص جمع می شوند. «لانه بالقیاس

۱- نک: حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص۷۰.

۲- الفوائدالحائریه، ص۱۳۱تا۱۳۲.

۳- الفوائدالحائریه، ص۴۹۹.

الی الاحکام الشریعه الواقعیه یسمی مجتهداً لما عرفت من انسداد باب العلم و بالقیاس الی الاحکام الظاهریه یسمی فقیهاً لما عرفت من کونه عالما بها علی سبیل الیقین و بالقیاس الی انه یفتی یسمی مفتیاً و بالقیاس الی انه یرفع خصومهٔ المترافعین الیه یسمی قاضیاً و مع قطع النظر عن الترافع الیه یسمی حاکم الشرع بالنسبه الی مثل ولایهٔ الایتام و الغائبین و غیر ذلک مما لا یحصی کثره و مذکوره فی الفقه و بالقیاس الی شرایط الاجتهاد و یسمی محدثاً متکلماً اصولیاً رجالیاً الی غیر ذلک.»(۱) شخص به اعتبار استنباط احکام شرعی واقعی، مجتهد است و به اعتبار استنباط احکام ظاهری، فقیه خوانده می شود؛ همچنین به اعتبار صدور فتوا مفتی نامیده شده و به اعتبار اینکه خصومت ها و مرافعات را رفع می کند، قاضی است و به دلیل داشتنِ اختیارات و ولایت هایی همچون ولایت بر ایتام و مجانین و غیر آن، حاکم شرع گفته می شود و به اعتبار دارابودن شرایط اجتهاد می توان او را محدث اصولی، رجالی و غیره نام نهاد.

پُر واضح است که این عناوین، عناوینی توخالی نبوده و هریک آثار خاص خود را خواهند داشت. وی توضیح می دهد که حاکم شرع فعلاً به مواردی همچون انتظام امور بندگان و معاش و معاد آنان می پردازد: «و اما حاکم الشرع فقد أشرنا الی أشغاله و مناصبه و هی مما

۱- الفوائدالحائریه، ص۴۹۹و۵۰۰.

تنتظم به امر المعـاد و المعـاش للعباد و الظاهر ان حکمه مثل حکم القاضـی، ماض علی العباد: مجتهـدین ام مقلـدین؛ مقلـدین له ام لغیره؛ ام لایکونون قلـدوا احداً لاتشـراک العله و هی کونه منصوباً من المعصوم(علیه السـلام) و لان حصول النظام لا یکون الا لذلک.»(۱) وی معتقد است که حکم حاکم شرع مانند حکم قاضی بر مجتهد و عامی، اعم از مقلدین و غیرِمقلدین، به دو دلیل نافذ خواهد بود:

۱. اینکه منصوب از جانب امام و معصوم(علیه السلام) است؛

۲. نظم و نظام جامعه در گروِ آن و متوقف بر آن است.

بنابراین، نصب فقیه از جانب معصوم(علیه السلام)، موردِ تصریح وحید قرار گرفته و انتظام امر بندگان در معاش و معاد نیز به دست اوست.

شیوه و روش وحید بهبهانی در ولایت فقیه بعد از قطعی بودن نصب و تقسیم آن به دو روش خاص و عام، این گونه است که اصل اولی در نصب فقها به نیابت از امامان معصوم(علیهم السـلام)، ماننـد انتخاب نایب در عرف عقلا به شـیوهٔ نصب خاص است؛ اما از ادلـهٔ ولایت فقیه چنین اسـتنباط می شود که نصب فقیهان به شـکل عام آن بوده است؛ چراکه ائمه(علیهم السـلام) متمکّن از نصب خاص نبوده اند: «فی قوله قد جعلته علیکم حاکماً و قاضیاً و نحو ذلک شهاده واضحه علی ان نصبهم کذلک انما هو

۱- الفوائدالحائریه، ص۵۰۱و۵۰۲.

لعدم تمکنهم من النصب بالخصوص.»(۱)

وی همچنین در بحث از اینکه حاکم وکیل غایب و سفیه و مانند آن است؛ به لوازم و اقتضای این ولایت حاکم چنین اشاره می کند: «و مقتضاه انه اولی بانفس المؤمنین و اموالهم و امثال ذلک، اعم من ان یباشر بنفسه او بالحکام من قبله.»(۲) حاکم و فقیه نسبت به جان و مال مؤمنان اولی تر است؛ اعم از اینکه خودش یا حاکمانی از جانب او بر امر مؤمنین نظارت و اقدام نمایند.

وحید بهبهانی بارها در فتاوا و نظریات فقهی خویش بر مناصب فقیه تأکید کرده و هریک از آن ها را به مناسبتی بیان می کند. ولایت فقیهان بر اموال محجوران، ورشکستگان اقتصادی،(۳) اموال غایت؛(۴) همچنین دخل و تصرف حاکم در معاملات مالی افراد و اجبار دو طرف معامله در رفع اختلاف، از نمونه هایی است که وحید بهبهانی به آن اشاره می کند.

بهبهانی معتقد است: «ان جمیع معاملات الجائرین من الاجاره و المزارعه و غیرهما فی الاراضی المفتوحه عنوه و جمیع الانفال الائمه(علیهم السلام) و الزکاه و نحو ذلک حرام اشد ما یکون و غصب باشد ما یکون لکون الحق للمعصوم(علیه السلام) او للفقهاء ایضاً مثلاً فی البعض فکانت المعاملات المذکوره فاسده

۱- حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص۷۵۱.

۲- حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص۵۶۱.

۳- حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص۱۶۹.

۴- حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص۳۳۳و۳۳۴.

اشد ما یکون بالنسبه الی الجائرین و من لم یرض المعصوم(علیه السلام) و صحیحه بالنسبه الی من رضی(علیه السلام).»(۱)

به نظر وی تصرفات حاکم جائر در انفال و اراضی مفتوحه عنوه، زکات و غیره، تصرف در حق امام و نایبانش یعنی فقیهان در عصر غیبت است که طبیعتاً بدونِ رضایت آن ها حرام است.

۲۰. شیخ جعفر کاشف الغطاء(رحمه الله علیه)

شیخ جعفر کاشف الغطاء، از عالمان برجسته و نام آور شیعه در قرن دوازدهم و سیزدهم است. شیخ جعفر کبیر، به سبب یکی از تألیفات مهم و ماندگارش در فقه به نام کشف الغطاء، به کاشف الغطاء معروف شد و این لقب در خاندان و نوادگانش ادامه یافت. وی در ۱۱۵۶ق در نجف اشرف متولد و در ۱۲۲۶ق در همان جا درگذشت.

مواضع سیاسی و موضع گیری های وی در قبال دولت وقت ایران، باتوجه به درگیری با دولت بیگانه و اشغال بخش هایی از مملکت از سوی دشمن، از نکات درخورِتوجه در بررسی اندیشهٔ کاشف الغطاست.

وی در مبحث جهاد کتاب خویش، حزب جائز و قتل و ضرب را بر دو قسم می داند: اوّل، قسمی که احتیاج به رهبر و رئیسی که به تجمیع لشکر و تجهیز اسباب جنگ بپردازد،

۱- حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص۹۰.

نـدارد؛ بلکه یک دفاع محض همچون دفاع از جان و مال و ناموس است؛ البته این قسم را جهاد نمی نامنـد. دوّم، قسـمی که نیازمند رهبری است که دارای پیروانی باشـد که از او اطـاعت کننـد و آشـنا به سـیاست و ریـاست و امور مربوط به آن ها باشـد و نیز اهل جنگ با کفار و سردمداران کفر و جهاد و اشقیا بوده و هرگاه امری صادر کند، دیگران پذیرای امر او باشند و وقتی نهی کند، دیگران از امرِ نهی شده، پروا پیشه کننـد. در اینجا نیاز به اذن از جانب خـدای یکتاست و هرکسـی که متولی این گونه امور شود، بایـد مأذون از جانب حق تعالی باشـد؛ زیرا: «اذ الاصل الا سـلطان لاحـد علی احد فان الخلق متساوون فی العبودیه و وجوب الانقیاد لرب البریه... فلا وجه لاصدار النواهی و الاوامر الا من منصوب من المالک القاهر.»(۱) اصل این است که کسی بر کس دیگر ولایت و سلطه ای ندارد و درحقیقت اصل اولیه، عدم ولایت فردی بر فرد دیگر است؛ مگر ولایتی که از جانب خداونـد ناشـی شده باشد؛ زیرا خلق، همگی در عبودیت و بندگی با هم برابرند و کسـی جز خداونـد دارای مالکیت و سـلطهٔ حقیقی نیست. پس اوامر و نواهی نیز تنها از جانب خداونـد یا کسـی که منصوب آن قاهر مالک است، باید صادر شود.

به نظر شیخ جعفر کبیر این گونه امرونهی

۱- شیخ جعفرالغطاء، کشف الغطاء، ج۲، اصفهان: مهدوی، چاپ سنگی، ص۳۹۳تا۳۹۴.

(صـدور امرونهی از جانب منصوبِ خداونـد)، داخل در امر عظیم جهاد است که این نیز به نوبـهٔ خود به دو قسم تقسـیم می شود: جایی که هدف، دفاع از کیان اسـلام و نفوس و اعراض مسـلمین نیست؛ بلکه مراد این است که با جمع لشـکریان و تجهیز آن ها و نصب پرچم ها به هـدایت کـافران و وادارکردن آن هـا به اقرار و اعتراف به اسـلام بعـد از انکـار آن اقـدام شود که این موقعیّت، قطعاً منصبِ امام یا منصوب خاص ایشان است.

اما قسم دیگرِ جهاد، این گونه است: «ما یتضـمن دفاعاً عن بیضه الاسـلام و قد ارادوا کسرها و استیلاء کلمهٔ الکفر و قوت ها و ضعف کلمه الاسـلام او عن الدخول الی ارض المسلمین و التصرف فیها و بما فیها او عن عرضهم او بلدانهم بعد الدخول فیها و یراد اخراجهم منها او عن فرقه من المسلمین التقت مع فرقه منهم و کانت لهم قوه علیها او عن فرقه من المسلمین التقت مع فرقه منهم و کانت لهم قوه علیها او عن فرقه من المسـلمین من اهـل الحق بغت علیهـا فرقه من اهـل الباطـل و لم یکن دفع ذلک الا بتهیئه الجنود و جمع العساکر...؛ جهادی که با هـدف دفاع از کیان اسـلام است، در جایی که ارادهٔ دشـمنان به تضـعیف یا شـکست آن و استیلای کفر و تقویت آن تعلق گرفته است یا با هـدف دفاع از دخول دشمنان به اراضی مسلمانان و تصرف در آن ها و تعدی به ناموس و شهرهای مسلمین که

مغلوب گروه کفر شده است و نمونه های دیگری از دفاع که ممکن نمی شود، مگر با جمع آوری و آماده سازی لشکر... .»(۱)

در این قسم از جهاد چنان که امام معصوم(علیه السلام) حاضر بود؛ منصب، منصب امام است و غیر از او، حق تعرض به آن را نخواهد داشت؛ مگر اینکه فردی از جانب ایشان برای امر جهاد نصب خاص شده باشد یا اینکه غیر از امر جهاد، مناصب دیگری چون افتاء، قضا و غیره نیز از جانب امام به وی تفویض شود. اما اگر امام حاضر نبود و تمام این اتفاقات در عصر غیبت ایشان رخ نمود، تکلیف چه خواهد بود؟ «و اذا لم یحضر الامام بان کان غائباً او کان حاضراً و لم یتمکن من استیذانه وجب علی المجتهدین القیام بهذا الامر و یجب تقدیم الافضل او مأذونه فی هذا المقام و لا یجوز التعرض فی ذلک لغیرهم و یجب طاعه الناس لهم و من خالفهم فقد خالف امامهم»؛(۲) اگر امام غایب بود یا حاضر، اما غیرِمتمکن از استیذان بود، مجتهدان مکلف اند به امر دفاع از مسلمانان بپردازند که در بین مجتهدان نیز افضلشان یا مأذون ایشان مقدم خواهد بود. اینجا دیگر کسی غیر از مجتهدان، حق تصرف این منصب را نخواهد داشت و نیز اطاعت از مجتهدان و فقها بر مردم واجب است و هر که

۱- نک: شیخ جعفرالغطاء، کشف الغطاء، ج۲، اصفهان: مهدوی، چاپ سنگی، ص۳۹۳تا۳۹۴.

۲- شیخ جعفرالغطاء، کشف الغطاء، ج۲، اصفهان: مهدوی، چ سنگی، ص۳۹۳ تا ۳۹۴.

با ایشان مخالفت کند، همانا با امام خویش مخالفت کرده است.

شیخ جعفر کبیر دربارهٔ تولیت اقامهٔ حدود توسط مجتهدان و نایبان عام ائمه(علیهم السلام) می گوید: «ان هذا الحد (حد المحاربه) و سائر الحدود یتولاها الامام او نایبه الخاص و بعد التعذر یرجع الحال الی النائب العام من المجتهدین و من اذنوا له لئلا یتعطلوا الاحکام»؛(۱) تولیت اقامه و اجرای حدود درصورت تعذّر امام یا نایب خاص وی، بر عهدهٔ نایب امام عام و مجتهدان و مأذونین ایشان است.

وی در جای دیگری می گوید: «الحدود و التعزیرات باقسامها علی نحو ما قررت فی کتاب الحدود مرجعها الی الامام او نایبه الخاص او العام، فیجوز للمجتهد فی زمان الغیبه اقامتها و یجب علی جمیع المکلفین تقویته و مساعدته و منع المتغلب علیه مع الامکان و یجب علیه الافتاء بالحق مع الامن و لا یجوز الرجوع الا الی المجتهد الحی حین التقلید... و لا یجوز الترافع الا الی المجتهد، فمن ترافع الی غیره خرج عن جادهٔ الشرع... .»(۲) تمامی اقسام تعزیرات بر عهدهٔ امام معصوم یا نایب خاص یا نایب عام او یعنی فقیه و مجتهد است؛ بنابراین برای مجتهد جایز است که در زمان غیبت امام(علیه السلام) آن را اقامه کند و همهٔ مکلفین نیز موظف اند

۱- شیخ جعفرالغطاء، کشف الغطاء، ج۲، اصفهان: مهدوی، چ سنگی، ص ۳۱۹.

۲- شیخ جعفرالغطاء، کشف الغطاء، ج۲، اصفهان: مهدوی، چ سنگی، ص ۴۲۰.

او را در تحقّق این هدف یاری کنند و درصورت امکان، ظالمان را از او دفع کنند.

۲۱. سیّد محمد جواد عاملی(رحمه الله علیه)؛ صاحب مفتاح الکرامه

۲۱. سیّد محمد جواد عاملی(رحمه الله علیه)؛ صاحب مفتاح الکرامه(۱)

یکی دیگر از فقهای نامدار شیعه، علامهٔ فقه و فقاهت، آیت الله سیدجوادبن سید محمد حسنی حسینی عاملی غروی(رحمه الله علیه)، از بزرگان فقه و فقاهت قرن سیزدهم و از تلامذهٔ آیت الله بحرالعلوم(رحمه الله علیه) و علامه وحید بهبهانی(رحمه الله علیه) است. او که یکی از افاضل شاگردان این دو فقیه بزرگ است، در ۱۱۶۰ق در آبادی شقراء جبل عامل متولد شده و در همان جا رشد و پرورش یافت؛ سپس به روزگار مرجعیت علامهٔ بهبهانی به کربلا رهسپار شد و نزد آقای سیدعلی صاحب ریاض، به فراگرفتن علوم اشتغال ورزید. در سایهٔ تلاش و جدیت بلیغی که داشت، توانست در اندک مدتی به بالاترین مدارج علمی نائل آید و مقام استادی شخصیت هایی چون: صاحب جواهر، سیدصدرالدین عاملی و جمعی دیگر را به دست آورد.

وی دربارهٔ ولایت فقیه این چنین می گوید: «فقیه، نایب مسلمین و سرپرست آن هاست و به درستی که او بر آنچه مصالح عمومی جامعه است، ولایت دارد.»(۲)

۱- ۱۱۶۰تا۱۲۲۶ق.

۲- مفتاح الکرامه، ج۱۸، ص۵۰: «...لانّه نائب المسلمین و هو ولیّهم و لانّه هو الولیّ للمصالح العامّه.»

۲۲. ملا احمد نراقی(رحمه الله علیه)، ۱۱۸۵تا۱۲۴۵ق

اشاره

ملااحمد نراقی از فقهای بزرگ شیعه و از اساتید شیخ مرتضی انصاری(رحمه الله علیه) و از شاگردان سید بحرالعلوم شیخ جعفر کاشف الغطا(رحمه الله علیه) و پدرش محمد مهدی نراقی بود. «هو المولی احمد بن المولی مهدی ابی ذر النراقی الکاشانی، ولد فی قریهٔ نراق من قری کاشان فی ۱۴ جمادی الآخره سنه ۱۱۴۵ق الموافق لسنه ۱۱۵۰ش و قیل سنه ۱۱۸۶ق... رحل الی العراق سنه ۱۲۰۵ ق لغرض الزیاره و مواصله الدراسه و التلمذ علی فقهاء الطائفه و زعماء الامه فحضر فی النجف مجلس درس السید محمد مهدی بحر العلوم و الشیخ جعفر کاشف الغطاء.»(۱)

بهترین دلیل بر مقام شایستهٔ علمی ملااحمد نراقی، حضور شیخ مرتضی انصاری(رحمه الله علیه) در کلاس درس وی دانسته شده است.

ملااحمد نراقی(رحمه الله علیه) را بحق باید نقطهٔ عطفی در تاریخ فقه سیاسی شیعه دانست. وی مباحث فقه حکومتی را انسجام ویژه ای بخشیده و مسائل پراکندهٔ مطرح شده در این زمینه توسط فقهای پیشین را تمرکز و سازماندهی می کند. اینکه برخی نقطهٔ شروع مباحث ولایت فقیه را از زمان نراقی و بعد از آن می دانند؛ به دلیل نقش انکارناپذیر وی در طرح مباحث و شیوهٔ نوین و تحول آفرینش در ارائهٔ آن هاست.

۱- محقق نراقی، مستندالشیعه، ج۱، مقدمه، مشهد: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، چ۱، ۱۴۱۵ق، ص۱۴و۱۵.

نراقی کتاب عواید الایام خویش را در ۸۸ عائده سامان داده و مباحث مربوط به ولایت فقیه را در عائدۀ ۵۴ متمرکز کرده است.(۱)

او در اقدامی ابتکاری، مسئلۀ ولایت فقیه و دلایل و روایات مربوط به آن را در این عائده گردآوری می کند. این اقدام وی، تحول عمیق و تـأثیر بسـزایی در دوره های پس از وی نیز به جا گذاشـته است؛ چنان که می بینیم، شـیوۀ طرح مباحث فقیهان بعـدی و نحوۀ نگاه آن ها به مسئلۀ ولایت فقیه، همواره به نظرات نراقی معطوف است. نراقی انگیزه اش را از اختصـاص بـاب خاصـی به ولایت فقیه این گونه ابراز می کند: «همواره در کتاب های فقهی می دیدم که نویسندگان آن کتاب ها بسیاری از کارها را به حاکم در روزگار غیبت وا می گذارند و به او در کارها ولایت می دهند، بدون آنکه دلیلی بیاورند و یا برخی که دلیل آورده اند، دلیلشان ناقص است و با اینکه مسئله بسیار با اهمیت است، جای ویژه ای برای آن در نظر گرفته نشده است.»(۲)

ازنظر نراقی، آدمی به گونه ای است که خداونـد او را مـدنی بالطبع آفریده؛ یعنی انسان ها در زندگانی و معاش، محتاج به تمدن و اجتماع با یکدیگر هستند؛ زیرا زندگی ایشان به قوت و غذا و لباس و... محتاج و

۱- احمد نراقی، عوائدالایام، قم: مکتبه بصیرتی، چ۳، ۱۴۰۹ق، ص۱۸۶.

۲- احمد نراقی، عوائدالایام، قم: مکتبه بصیرتی، چ۳، ۱۴۰۹ق، ص۱۸۶.

تهی؛ این ها موقوف به اجتماع و تمدن است.(۱) چون خداوند انسان ها را آفریده و به همهٔ نیازها و طبایع آن ها آشناست؛ ایجاد نظم اجتماعی و وضع قانون، نه تنها در صلاحیت او بوده، بلکه عقلاً بر او واجب است: «پس حکم به عقل صریح بر خالق حکیم رئوف رحیم آن ها لازم و متحتم است که برای ایشان در مقاتلات و محاربات، رادعی و در اختلافات و منازعات و اضمحلال، ممنوع و ایشان را در اختلافات و تردیدات و تحیرات به خدمت او رجوع نماید و ترک این قرار از جانب آفریدگار و اهمال این نوع مختلفه الاهوا والافکار و ایشان را خودسر و مطلق العنان ساختن و به نصب سروری بر ایشان نپرداختن در نزد عقول جمیع عقلا، مذموم و مرتکب آن در نزد همه ملزوم است و چنین امری را عقل بر خداوند حکیم روا نمی دارد و در حق او تجویز نمی کند و حکم قطعی برخلاف آن می کند.»(۲) پس همان گونه که هر صاحب گله ای و هر مالک رمه ای می بایست برای گله و رمه اش شبان و پاسبانی برگزیند، تشکیل جامعه ازطرف خداوند و توسط انبیا ضرورت دارد: «چگونه پادشاه حکیم و مطلق و آفرینندهٔ مهربان و دانای آشکار و نهان این جمع کثیر و جم غفیر از نوع مختلفه الاهواء و الآرا را بی سر و فرمان فرما و حاکم لازم الاقتدا و این گلهٔ کثیر

۱- محقق نراقی، سیف الامه و برهان المله، تهران: قدیم، بی تا، ص۴۵.

۲- محقق نراقی، سیف الامه و برهان المله، تهران: قدیم، بی تا، ص۴۵تا۴۶.

الاعدا را در بیابان دنیا، بی شبان، در چنگال گرگ های درندۀ طباع و اهوا رها می فرماید!»(۱)

ازنظر نراقی، بهترین راه این است که خدا از نوع بشر، کسانی که ویژگی های لازم را دارند برگزیده و آنان را به همراه وحی مأمور نظم بخشیدن به زندگی انسان کند؛ به گونه ای که هم انسان ها با تکالیف الهی خود آشنا شوند و هم جامعه اصلاح گردد.(۲) در اینجا این سؤال مطرح می شود که اگر نظم بخشی به زندگی انسان ها توسط حکمای باهوش و سلاطین بافرهنگ امکان پذیر باشد، باز هم نیازی به نصب رسول و پیغمبر از جانب خداوند می باشد؟ نراقی پاسخ می دهد: «علاوه براینکه برای بیان تکالیف وجود حکیم و سلطان بی فایده است، نصب چنین اشخاصی و برانگیختن آن ها بر خدا لازم و ترک آن قبیح می باشد.»؛(۳) بنابراین نراقی تا اینجا ثابت کرد که ولایت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) امری قطعی و ثابت است. آن بزرگواران حاکمان و زمامداران واقعی مردم اند. ولایت مختص آن ها بوده و همۀ کارهای حکومتی ویژۀ آن هاست و مردم روی زمین همه تحت رعایت و ولایت آن ها می باشند.(۴)

نراقی پس از فراغت از اثبات ولایت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام)، به تبیین اصل

۱- محقق نراقی، سیف الامه و برهان المله، تهران: قدیم، بی تا، ص۴۶.

۲- محقق نراقی، سیف الامه و برهان المله، تهران: قدیم، بی تا، ص۴۹.

۳- عوائدالایام، ص۱۸۶.

۴- عوائدالایام، ص۱۸۶.

عدم ولایت می پردازد: «و اما غیرالرسول و اوصیاء فلاشک ان الاصل عدم ثبوت ولایت احد علی احد الا من ولاه الله او احد اوصیائه علی احد فی امر و حینئذٍ فیکون هو ولیاً علی من ولاه فیما ولاه فیه.»(۱) اصل اوّلی این است که ولایت احدی بر فرد دیگری ثابت نیست؛ مگر کسی که خداوند یا یکی از اوصیای او در امری به کسی ولایت داده باشند. دراین صورت او در همان محدوده ای که به او ولایت داده شده، دارای ولایت خواهد بود. به نظر وی از اصل عدمِ ولایت، باید ولایت فقیهان را استثنا کرد؛ چراکه فقیهان از سوی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم(علیهم السلام) دارای اذن و اختیار بوده و منصوب آن ها هستند. وی دلایل خویش بر این امر را نیز تبیین می کند(۲) که در ادامه آن ها را نیز بررسی می کنیم.

به نظر نراقی چون فقها، از علم به شریعت برخوردارند واجد علم به عدالت نیز هستند؛ بنابراین ارادهٔ امور دولت ها و کشورها باید به فقیه سپرده شود که به دلیل علم به شریعت و در نتیجه علم به عدالت شایسته ترین مردم برای تصدی امور جامعهٔ سیاسی هستند و تمام اختیارات پیامبر و امام به جز موارد استثنایی می بایست به فقها واگذار شود؛(۳) اما در خصوص اینکه فقیه عادل باید اعلم نیز

۱- عوائدالایام، ص۱۸۶.

۲- عوائدالایام، ص۱۸۶تا۱۸۸.

۳- عوائدالایام، ص۱۸۷.

باشـد، نراقی معتقـد است که هنگـام اختلاف فتوای مجتهـد عـالم و اعلم، رجوع و عمل به فتاوی هر دو جایز است؛ بنابراین در فتوا و قضا، اعلمیت شـرط نیست. وی می گویـد: «و الحق هـو الجواز و خیـار الرعیه مطلقـاً للاصـل و الاطلاقـات و یویـده افتـاء الصـحابه مع اشـتهارهم الاختلاف فی الافضلیه و عدم الانکار علیهم.»(۱) عمل به فتوای غیرِاَعلم جایز است و مردم می تواننـد به هرکدام که بخواهند عمل کنند؛ به خاطر اصل و اطلاقات. این مطلب موردِتأیید فتوای اصحاب نیز هست.

نراقی از نوزده روایت به عنوان دلیـل برای اثبـات ولایت فقیه اسـتمداد می گیرد.(۲) البته وی متـذکر می شود که روایـات زیادی در اثبات معنای ولایت فقیه وجود دارد. او دربارهٔ ضـعف سند برخی از این روایات گفته است: «ضعف این روایات پس از ضمیمهٔ برخی از آن ها با برخی دیگر و عمل اصـحاب به آن ها جبران می شود؛ افزون بر اینکه بسـیاری از این روایات در کتب معتبر روایت شـده اند.»(۳) از نظر او اجماع فقها نیز یکی از دلایل اثبات ولایت فقیه است.(۴)

اما نراقی به دلیل عقلی نیز تمسک کرده است.(۵) به نظر او یکی از دلایل ولایت فقیه، ضرورت عقلی ریاست و حکومت در همهٔ

۱- محقق نراقی، مستندالشیعه فی احکام الشریعه، ص۴۶.

۲- عوائدالایام، ص۱۸۷تا۱۸۹.

۳- عوائدالایام، ص۱۸۹.

۴- عوائدالایام، ص۱۸۹.

۵- عوائدالایام، ص۱۸۷تا۱۸۹.

زمان هاست؛ زیرا به وسیلهٔ حکومت، مردم از مفاسد بازداشته شده و به صلاح و رستگاری می رسند و چنین ریاستی از عهدهٔ هر کسی بر نمی آید؛ بلکه از عهدهٔ کسانی بر می آید که از شرایط لازم برخوردار باشند تا مکلفان به واسطهٔ آن ها به مصالح و مفاسد خود آگاه شوند.(۱) وی در همین زمینه گفته است: «بدونِ شک در هر امری از امور که با زندگی مردم آمیخته باشد و وجود آن در خارج ضرورت داشته باشد، بر خداوند رئوف و حکیم است که والی و متولی آن را مشخص کند و فرض این است که دلیلی بر نصب شخص معین یا یک فرد نامعین یا گروه خاصی جز فقیه نداریم؛ اما [دربارهٔ] فقیه، در حق او ویژگی ها و صفات زیبا و فضایل نیکویی وارد شده که برای دلالت بر نصب او کافی است.»(۲) وی در ادامه می افزاید: «پس از اثبات این حقیقت که فقیه می تواند متصدی این کار شود و دیگر نمی توان گفت که برای این کارها متصدی وجود ندارد؛ اینک می گوییم: هرکس که ممکن باشد سرپرست و متولی این امور شود و احتمال ثبوت ولایت شرعی در حق او داده شود، چه آحاد مسلمانان باشد و چه از عدول مؤمنان یا از افراد موردِ وثوق؛ بدونِ تردید فقیه جزء آن ها و یکی از آن هاست و با تصدی او کارها سامان می گیرد؛ ولی عکس آن چنین نیست؛ یعنی

۱- نک: عوائدالایام، ص۱۸۹و ۱۹۰.

۲- نک: عوائدالایام، ص۱۸۹و ۱۹۰.

شما هرشخصی غیر از فقیه را برای تصدی این امور در نظر بگیرید، احتمال شرط جدیدی را در متصدی دفع نکرده اید. فقیه جامع الشرایط، واجد شرایط همگان است؛ چون انسانی است که بیشترین شرایط را از اسلام، ایمان، علم و تقوا در خود جمع کرده است. ولی عکس قضیه صادق نیست؛ یعنی این طور نیست که ثبوت ولایت برای فقیه ایجاب کند که ولایت برای دیگران هم باشد؛ به ویژه که ثابت شده، فقیه پس از پیامبران الهی، بهترین خلق خدا می باشد. فقیه، امین و خلیفه و مرجع مردم است و کارها به دست اوست؛ درنتیجه تصدی و ولایت او امری قطعی و طبیعی است؛ ولی ولایت دیگران مشکوک است و با اصل قطعی (اصاله العدم) جواز تصرفشان، ممنوع می گردد و اعمال آن ها از نفوذ می افتد.»(۱)

اختیارات فقیهان و تعیین محدودهٔ آن توسط نراقی

قبل از آنکه نراقی به صورت جزئی و در ابواب مختلف به بررسی اختیارات فقیه بپردازد، بر دو قاعدهٔ کلی تأکید کرده و می گوید: «ان کلیه ما للفقیه العادل تولیه و له الولاه فیه امران: احدهما، کلما کان النبی و الامام الذین هم سلاطین الانام و حصون الاسلام فیه الولایه و کان لهم فللفقیه ایضاً ذلک الا ما اخرجه

۱- عوائدالایام، ص۱۸۹و ۱۹۰.

الدلیل من اجماع او نص او غیرهما... .»(۱)

یکی از این دو قاعده این است که هر آنچه نبی و امام بر آن ولایت دارند و جزو اختیاراتشان به حساب می آید، فقیه نیز چنین ولایت و اختیاری دارد؛ مگر آنکه دلیلی همچون اجماع، نص یا غیر از این دو، برای استثنا وجود داشته باشد. قاعدهٔ دومی که به نظر نراقی در محدوده و شعاع اختیار فقیه قرار دارد، عبارت است از: «ان کل فعل متعلق بامور العباد فی دینهم او دنیاهم و لابد من الاتیان به و لا مفر منه اما عقلاً ـ او عاده من جهه توقف امور المعاد و المعاش لواحد او جماعه علیه و اناطه انتظام امور الدین او الدنیا به او شرعاً من جهه ورود الاذن فیه من الشارع و لم یجعل وظیفه لمعین واحد او جماعه و لا لغیر معین ای واحد لایعینه بل علم لابدیه الاتیان به او الاذن فیه و لم یعلم المأمور به و لا المأذون فیه وظیفه الفقیه و له التصرف فیه و الاتیان به...»؛(۲) هر کاری که به امور دینی و دنیوی بندگان مرتبط بوده و از انجام آن مفرّی نیست یا به حکم عقل یا عادت یا به سبب اینکه اموری مادی و معنوی فردی یا گروهی از مردم بر آن متوقف است؛ همچنین سامان پذیری امور دین یا دنیای مردم بِدان وابسته باشد یا به حکم شرع، ازآن جهت که دستور به انجام آن صادر شده یا اجماعی بر آن اقامه شده یا ازآن رو که

۱- عوائدالایام، ص۱۸۸و ۱۸۹.

۲- عوائدالایام، ص۱۸۸و ۱۸۹.

انجامشان ضروری است؛ ولی مسئولیت آن بر عهدهٔ فرد خاصی گذاشته نشده، انجام این امور بر عهدهٔ فقیه بوده و او می تواند در این امور تصرف کند.

۲۳. عبدالفتاح حسینی مراغی (صاحب عناوین)

وی از علمای معروف قرن سیزدهم بوده که در فقه و حدیث مهارت داشته و مؤلف کتاب العناوین است. وی فقیهی بزرگ و دانشمندی بزرگوار و صاحب کتاب عناوین الاصول است. کتاب مذکور از تقریرات دو استاد بزرگش شیخ موسی و شیخ علی از فرزندان کاشف الغطاء تألیف شده که در ۱۲۴۸ به پایان رسیده است... . روشن است که وفات وی بعد از ۱۲۴۶ بوده که صاحب کتاب ریحانهالادب نیز با ذکر این مطلب، تاریخ وفات وی را سال ۱۲۵۰ق ذکر کرده است.

صاحب عناوین، به روایت «العلماء امناء الرسل» برای اثبات عمومیت ولایت عالمان اشاره کرده و می گوید: «ان کونه اميناً علی الاطلاق او اميناً للرسل ليس معناه الا رجوع امور الرعيه اليهم و هذا معنی الولايه.»(۱) اینکه عالمان، امینان هستند، به صورت مطلق یا امین پیامبران اند، معنایش این است که تمام امور مردم به آن ها راجع بوده و این، همان معنای ولایت است.

۱- عوائدالایام، ص۵۶۶.

از روایت های دیگری که صاحب عناوین برای اثبات ولایت عامهٔ عالمان به آن تمسک می کند، روایت «العلماء خلفاء رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم)» است. وقتی ما می گوییم: «فلانی خلیفهٔ فلانی است»؛ یعنی هرآنچه که او در آن صاحب اختیار است و حق دخل و تصرف دارد، برای خلیفه اش نیز ثابت بوده و همان اختیارات برای او محفوظ است: «فقولهم ان العالم خلیفه النبی(صلی الله علیه و آله و سلم) باطلاقه یقتضی بان کل ما للنبی من التسلط و الولایه علی الرعیه فهو و للعالم ثابت الا ما دل الدلیل علی اخراجه.»(۱)

علاوه بر این ها، وی به دستهٔ دیگری از روایات نیز استناد می کند: «ما دل علی ان العلماء حکام علی الملوک کما ان الملوک حکام علی الناس او علی ان العالم حجه الامام علی الناس و أنهم کافلون لا یتام آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم).»(۲) وی می گوید: ظاهرِ این خبر می رساند که علما بر کسانی که بر مردم حکومت می کنند ولایت دارند، پس به طریق اولی بر خود مردم ولایت خواهند داشت. به نظر صاحب عناوین، مقبولهٔ عمر بن حنظله و مشهورهٔ ابی خدیجه، تنها ولایت فتوا و قضا را افاده می کند؛ نه بیش از آن.(۳)

۱- عوائدالایام، ص۵۶۷.

۲- عوائدالایام، ص۵۶۹.

۳- عوائدالایام، ص ۵۷۰.

۲۴. صاحب جواهر(رحمه الله علیه)

۲۴. صاحب جواهر(رحمه الله علیه)(۱)

شیخ محمدحسن نجفی اصفهانی، از ارکان علمای امامیه و صاحب بزرگ ترین موسوعهٔ فقهی شیعه به نام جواهرالکلام بوده که از مهم ترین منابع و مآخذ فقهی است. وی به دلیل موقعیتی که کتاب ارزشمندش در بین فقهای بعد از او پیدا کرد، به شیخ الفقها ملقب شد. صاحب جواهر از معاصران شیخ انصاری(رحمه الله علیه) است و گروهی معتقدند شیخ به خاطر احترام زیادی که برای ایشان قائل بود، در درسشان حاضر می شد و در کتاب مکاسب با احترام خاص و با تعبیر بعض المعاصرین و نظایر آن از او یاد می کند.(۲)

صاحب جواهر در یک تقسیم کلی، حاکمان را به دو دسته تقسیم می کند: عادل و جائر. به نظر وی، مصداق حاکمان عادل همان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمهٔ معصومین(علیهم السلام) هستند و در عصر غیبت نیز فقیهان را به عنوان نایب امام(علیه السلام) و مصداق حاکم عادل معرفی کرده و می گوید: «در این زمان نایب عام امام درصورتی که در بعضی سرزمین ها مبسوط الید باشد، به حاکم عادل ملحق است؛ بلکه در شرح استاد کاشف الغطا بر قواعد آمده است که اگر فقیهی که منصوب از جانب امام(علیه السلام) است، سلطانی یا حاکمی را برای مسلمانان تعیین و نصب نماید، چنین سلطان و حاکمی

۱- ۱۲۰۰تا۱۲۶۶ق.

۲- ابوالقاسم گرجی، تاریخ فقه و فقها، ص۲۶۳.

نیز از مصادیق جور نخواهد بود... .»(۱)

وی معتقد است درصورتی که حکومت و زعامت سیاسی جامعه در دست حاکمان عادل باشد، مردم موظف اند از آنان اطاعت کنند و اگر حاکم عادل بر انجام کاری بگمارد، واجب است بپذیرد.(۲) وی دربارهٔ پذیرش ولایت از جانب سلطان عادل معتقد است: «الولایه للقضاء او النظام و السیاسه او علی جبایه الخراج او علی القاصرین من الاطفال او غیر ذلک او علی الجمیع من قبل السلطان العادل او نایبه جائزه قطعاً بل راجحه، لما فیها من المعاونه علی البر و التقوی و الخدمه للامام و غیر ذلک خصوصاً فی بعض الافراد ربما وجبت عیناً...»؛(۳) پذیرش ولایت در قضا یا سیاست یا جمع آوری مالیات یا دستگیری ناتوان ها و محافظت از اطفال و مانند آن از جانب سلطان عادل یا نایب او، نه تنها جایز نیست؛ بلکه اولی نیز خواهد بود؛ زیرا نوعی یاری در نیکی و پرهیزگاری است. چه بسا خدمت به امام و امثال آن برای برخی افراد جامعه وجوب عینی پیدا کند که در این صورت پذیرش آن از جانب افراد واجب است و آن ها باید در تحصیل مقدمات آن بکوشند.

صاحب جواهر، ولایت فقیه را از مسائل بدیهی دانسته که هیچ نیازی به استدلال

۱- محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، به تحقیق علی آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ۹، ۱۳۶۸ش، ج۲۲، ص۱۵۶.

۲- محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، به تحقیق علی آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ۹، ۱۳۶۸ش، ج۲۲، ص۱۵۵.

۳- محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، به تحقیق علی آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ۹، ۱۳۶۸ش، ج۲۲، ص۱۵۵.

ندارد: «و بالجمله فالمسأله من الواضحات التی لا تحتاج الی الادله.»(۱) وی ولایت فقیه را از امور مسلم و ضروری دانسته است: «لکن ظاهر الاصحاب عملاً و فتوی فی سائر الابواب عمومها بل لعله من المسلمات او الضروریات عندهم.»(۲)

چنـان که می بینیم، وی عموم ولا‌یت فقیه را امور مسـلم و ضـروری نزد فقها می دانـد. وی در جایی دیگر اظهار می کنـد که نیابت فقیه از امامان معصوم(علیهم السـلام) در بسـیاری از موارد به گونه ای ثابت شـده که روشن می کنـد هیچ تفاوتی میان مناصب امام و فقیه نیست و فقیه در همـهٔ منـاصب امـام، نیابت دارد؛ بلکه می توان ادعا کرد که ولایت فقیه امری مسـلم و مفروغ عنه در میان اصـحاب بوده است؛ زیرا کتـاب هـای فقهی فقیهـان مملو از مراجعه به حـاکم است که مراد از آن، نایب امام در روزگار غیبت می باشـد. از این رو، وی چنین اظهار می کنـد: «فمن الغریب وسوسه بعض النـاس فی ذلـک بل کانه ما ذاق من طعم الفقه سـیئاً و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم امراً و لا تأمل المراد من قـولهم انی جعلته علیکم حاکمـاً و قاضـیاً و حجهً و خلیفهً و نحو ذلـک ممـا یظهر منه اراده نظم زمـان الغیبه لشـیعتهم فی کـثیر من الامور الراجعه الیهم و لذا جزم فیما سمعته من

۱- محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، به تحقیق علی آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ۹، ۱۳۶۸ش، ج۲۱، ص۳۹۷.

۲- محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، به تحقیق علی آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ۹، ۱۳۶۸ش، ج۱۶، ص۱۷۸.

المراسم بتفویضـهم لهم فی ذلک نعم لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبه ببعض الامور التی یعلمون عـدم حاجتهم الیها کجهاد الدعوه المحتاج الی سلطان و جیوش و امراء و نحوذلک مما یعلمون قصور الید فیها عن ذلک و نحوه.»(۱)

وی وسوسهٔ برخی دربارهٔ ولایت فقیه را بسیار عجیب می داند که گویا طعم فقه را نچشیده و معنی و رمز سخن ائمهٔ معصوم(علیهم السلام) را نفهمیده اند و در سـخنان آن ها تأمل و اندیشه نکرده اند که فرموده اند: «من فقیه را حاکم، قاضـی، حجت، خلیفه و... قرار دادم.» از این سخنان، چنین برمی آید که آن بزرگواران نظم و تشکیلات و سازماندهی شیعیان را در دوران غیبت در نظر داشته اند. به همین دلیل، سلار نیز در کتاب المراسم خویش یقین پیدا کرده که ائمه(علیهم السلام) این امور را به فقیهان تفویض کرده اند.

البته قطعاً موارد انـدکی وجود دارد که معتقدنـد آن ها تنها از مناصب خاص امام است. درمجموع، نظر صاحب جواهر این است که ولایت فقیه از قطعیـات می باشـد: «و لاـ یخفی وضوح ذلک لـدی کل من سـرد نصوص الباب المجموعه فی الوسائل و غیرها بل کاد ان یکون من القطیعات.»(۲)

۱- محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، به تحقیق علی آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ۹، ۱۳۶۸ش، ج۲۱، ص۳۹۶.

۲- محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، تحقیق علی آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ نهم، ۱۳۶۸ ش، ج۴۰، ص۱۹.

۲۵. شیخ مرتضی انصاری(رحمه الله علیه)

مرتضی بن محمد امین در سال ۱۲۲۴ق در شهر دزفول متولد شد و چون نسبت شیخ در نهایت به صحابی بزرگوار پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) جابربن عبدالله انصاری می رسد، به شیخ انصاری نامیده شده است. او کتب زیادی تألیف کرد که بعدها محور تدریس حوزه های علمیه قرار گرفت و همه بر شهرت کتب وی وقوف دارند و این به این دلیل است که تألیفات وی از دقت و امعان نظر و یافته های جدید برخوردارند؛ به گونه ای که وی در هر بحثی که وارد می شود به مطالب کوچک و بزرگ آن می پردازد... . وی در شب شنبه ۱۸جمادی الثانی ۱۲۸۱ق در ۶۷سالگی دار فانی را وداع گفت.»(۱)

شیخ معتقد است: «هرگاه فقیه بداند امری از امور را که مربوط به شئون امت است می تواند به انجام برساند و مشروعیت تصرف در آن منوط به حضور امام معصوم(علیه السلام) نیست؛ مکلف است شخصاً انجام آن را بر عهده گیرد یا دیگرانی را که خود وی آن ها را شایسته می داند و تعیین می کند با خویش همراه نماید؛ در غیر این صورت آن امر را تعطیل نموده و بر عهده نخواهد گرفت.»(۲)

وی می گوید: «از ظاهر مقبوله بر می آید که

۱- نک: مرتضی بن محمدامین دزفولی انصاری، التقیه، به تحقیق فارس حسون، قم: مؤسسهٔ قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، چ۱، ۱۴۱۲ق، مقدمه، ص۱۳تا۲۹.

۲- مرتضی بن محمدامین دزفولی انصاری، التقیه، به تحقیق فارس حسون، قم: مؤسسهٔ قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، چ۱، ۱۴۱۲ق، ص۵۵۴.

فقیه در زمان غیبت، همانند حکام منصوب در زمان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و صحابه می باشد؛ بنابراین مردم موظف اند که در امور یاد شده به آنان مراجعه کنند و به نظر آنان جامۀ عمل بپوشند؛ بلکه عرف از نصب حاکم به وسیلۀ سلطان، وجوب رجوع به او را در امور عامۀ مربوط به حکومت می فهمد.»(۱)

«لان المتبادر عرفاً من لفظ الحاکم هو المتسلط علی الاطلاق فهو نظر السلطان لاهل بلده 'جعلت فلاناً حاکماً علیکم' حیث یفهم منه تسلطه علی الرعیه فی جمیع ما له دخل فی اوامر السلطان جزئیاً او کلیاً.»(۲) به نظر وی واژۀ حاکم در این روایت تسلط مطلقه را می فهماند؛ چنان که اگر سلطان شهری، خطاب به مردم شهرش بگوید که فلانی را حاکم شما قرار دادم، به این معناست که فلانی در تمام امور جزئی و کلی که اختیار آن ها با سلطان است، می تواند دخل و تصرف کند. شیخ اعظم بر درستی برداشت خویش چنین شاهد می آورد که باتوجه به پرسش راوی از خصومت میان دو نفر در میراث [و] مانند آن، مناسب بود که امام در پاسخ خویش از واژۀ «حَکَم» استفاده نماید. اما امام(علیه السلام) از این سیاق اعراض کرده و کلمۀ حاکم را که از سلطۀ مطلق حکایت می کند، انتخاب کرده

۱- مرتضی بن محمدامین دزفولی انصاری، التقیه، به تحقیق فارس حسون، قم: مؤسسۀ قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، چ۱، ۱۴۱۲ق، ص۵۵۴و ۵۵۵.

۲- مرتضی بن محمدامین دزفولی انصاری، التقیه، به تحقیق فارس حسون، قم: مؤسسۀ قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، چ۱، ۱۴۱۲ق، صو۵۵۴و ۵۵۵.

است.(۱) وی در همین ارتباط می افزاید: «نزاعی نیست که حکم حاکم در موضوعات خاص که برای رفع تخاصم صادر می شود، نافذ و پذیرفته است. حال پرسش این است که دلیل نفوذ حکم حاکم در اینجا چیست؟ پاسخ این پرسش را می توان از تعلیل امام(علیه السلام) که هم در مقبوله و هم در توقیع وجود دارد، فهمید: 'ان تعلیل الامام(علیه السلام) وجوب الرضی بحکومته فی الخصومات بجعله حاکماً علی الاطلاق و حجه کذلک یدل علی ان حکمه فی الخصومات و الوقایع من فروع حکومته المطلقهٔ و حجیته العامهٔ، فلا یختص بصورهٔ التخاصم.' در کلام امام، نفوذ حکم حاکم و وجوب رضایت به حکم حاکم به حاکم و حجت مطلق بودن او معلل شده است، پس نفوذ حکم وی معلول حکومت مطلقه و حجیت عامهٔ اوست؛ بنابراین ما نمی توانیم روایات مذکور را به موارد تخاصم محدود کنیم.(۲)

۲۶. فاضل دربندی(رحمه الله علیه)

میرزاآقا دربندی مشهور به فاضل دربندی از فقهای بزرگ این دوره است. شیخ عباس قمی دربارهٔ وی گفته است: «ملاآقا فقیهی بزرگ، متکلم و محققی دقیق، جامع علوم عقلی و نقلی، آشنا به فقه و اصول، از شاگردان

۱- مرتضی بن محمدامین دزفولی انصاری، التقیه، به تحقیق فارس حسون، قم: مؤسسهٔ قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، چ ۱، ۱۴۱۲ق، ص۴۸و۴۹.

۲- مرتضی بن محمدامین دزفولی انصاری، التقیه، به تحقیق فارس حسون، قم: مؤسسهٔ قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، چ ۱، ۱۴۱۲ق، ص۴۸تا۴۹.

شریع العلما و در دوستی اهل بیت(علیهم السلام) مخصوصاً سیدالشهداء(علیه السلام) دارای مقامی بلند و نقل احوال وی در لطمه و گریه از بزرگی مصیبت وارده بر امام حسین(علیه السلام) در روز عاشورا بسیار مشهور است... وی در سال۱۲۸۶ق در تهران بدرود حیات گفت و جنازهٔ وی به کربلا منتقل و در صحن کوچک حرم متصل به قبر صاحب ریاض دفن گردید.»(۱)

فاضل دربندی در کتابش خزائن الاحکام(۲) یکی از خزینه ها را با عنوان «فی الاشاره الی القواعد المتعلقه بالحکام و و الولایات» به بحث پیرامون موضوع تحقیق حاضر اختصاص داده است. وی در ابتدای بحث به اصل عدمِ ولایت اشاره می کند که احدی نه بر مال فرد دیگر و نه بر منافع بدن او و هیچ گونه ولایتی ندارد و چون تمام بندگان در بندگی شان مساوی اند؛ پس غیر از خدا هیچ کس، هیچ تسلط و ولایتی بر دیگری نخواهد داشت. «فثبوت الولایه لنبینا او اوصیائه المعصومین من عترته(علیهم السلام) انما بالنصوص الکتابیه و الاخبار المتواتره و الاجماع.»(۳)

اینکه می گوییم پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) بر بندگان ولایت دارند، به استناد دلایلی چون نصب و خبر متواتر و اجماع فقیهان است؛ اما آیا غیر از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) فرد دیگری

۱- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۲، ص۲۲۸تا۲۲۹.

۲- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۶۷ق، بدون صفحه.

۳- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چ سنگی، ۱۲۶۷ق، بدون صفحه.

نیز می توانـد تولی امور جامعه و مردم را برعهده گیرد؟ فاضل دربندی ابتدا فقیهان را متولی موارد فراوانی از امور مربوط به مردم دانسـته و سپس به بیان یک قاعدهٔ کلی می پردازد: «و اما الفقهاء فیختصون بعد فقد الائمه(علیهم السـلام) باقامه الحدود و القضاء و الحکومه و الافتاء و...». وی به ذکر انواع ولایت ها پرداخته و پس از آن می گوید: «و ان شـئت ان تعبر بامر کلی فقل ان کل ما یکون جهه مصلحته خفیه فهو للمجتهد.»(۱) هرآنچه که دارای جهات صلاح نهانی است، اختیارش به دست مجتهد بوده و اوست که راه صحیح را به مردم می نمایاند.

ملاآقا دربنـدی، معتقد است که ولایت فقیهان تنها مختص حوزه های قضا و حکم و افتاء نیست؛ بلکه به اسـتناد روایات متعددی که وی به نقل آن ها می پردازد؛ شامل حوزه های مختلفی است که این روایات یک قاعـدهٔ عام را نتیجه می دهـد. وی می گوید: اگر این روایات را متواتر معنوی یا اجمالی هم نـدانیم، هرچنـد برخی ظاهر و برخی اظهر و نیز برخی صـریح و برخی دیگر اصـرح انـد؛ اما به عمل اصـحاب و ضمیمه شدن اجماعات دیگر جبران شده اند.

صـاحب بلغهـالفقیه پس از بحث دربارهٔ ولایت پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و امام(علیه السـلام)، به ولایت غیرِامام پرداخته و ابتـدای بحث به روشنیِ هرچه تمام تر به مبحث ولایت فقیه اشاره

۱- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چ سنگی، ۱۲۶۷ق، بدون صفحه.

می کنـد: «المبحث الاول فی ولایه الحاکم اعنی الفقیه فی زمن الغیبه و هذا القسم هو الاهم فی التعرض من سائر اقسامها، لما یبتنی علیه کثیر من الاحکـام المتفرقه فی ابواب الفقه.»(۱) وی ولایـت حـاکم یعنی ولایـت فقیه در عصـر غیبت را، به دلیل اینکه احکام زیادی بر آن متفرع می شود، دارای اهمیت فراوانی می دانـد. به نظر بحرالعلوم بحث در مورد ولایـت فقیه شامل سه بخش است: ۱. ثبوت ولایت برای فقیه؛ ۲. چه مقدار از ولایت برای فقیه ثابت است؛ ۳. مولی علیه فقیه چه کسانی هستند و موارد ولایت وی کجاست؟

وی ادامه می دهـد: «امـا ثبوتهـا للفقیه و لو فی الجمله فممـا لا کلام فیه بعـد الاجماع علیه بقسـمیه و ورود النصوص المعتبره فی القضاء و ما یعمه و الحوادث الواقعه و انما الکلام فی القدر الثابت منها له.»(۲)

به نظر بحر العلوم ثبوت ولایـت برای فقیه مورد اختلاـف نیست و هر دو اجمـاع محصـل و منقول دربارهٔ آن حاصل بوده و سـنت نیز بر آن تأکید می کند. آنچه موردِنزاع است میزان اختیارات فقیه می باشد. صاحب بلغه الفقیه پس از نقل قول کسانی که ولایت فقیه را مسـتقل در تصرف دانسته و تمام آنچه را برای امام بوده است، برای فقیه نیز ثابت می دانند به استدلالات این دسته پرداخته

۱- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۶۷ق، ص۲۲۱.

۲- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۶۷ق، ص۲۲۱.

و تمام روایات وارده را نیز نقل و همهٔ آن ها را موردِنقد قرار می دهد.(۱) به اعتقاد وی، آنچه در اینجا اهمیت دارد، این است که ببینیم آیا می توان از ادلـهٔ نیـابت فقیه استـفادهٔ عموم کرد یـا نه؟ بـدین منظور می گوییم آنچه اذن امـام بر آن متوقف است، دو جنبه دارد: یا به دلیل تعظیم و تکریم امـام است که از او در آن امر اذن گرفته می شود و بـا اینکه چون امـام بر تمامی خلق ریاست کبرا دارد، لازم است که همه در آنچه به مصالـح مادی و معنوی و امور معاش و معادشان و نیز دفع ضـرر از آن ها یا متوجه شدن فساد به سوی آن ها تعلق دارد و نیز هر آنچه که در آن زیردستان به رئیس خود مراجعه می کنند، از او اذن گرفته شود: «بل کان من حیث ریاسته الکبری علی کافه الانام الموجب للرجوع الیه فی کـل ما یرجع الی مصالحم المتعلقه بامور معادهم او معاشـهم و دفع المضار عنهم و توجه افساد الیهم مما یرجع فیه المرؤسون من کـل مله الی روسـائهم اتقاناً للنظام المعلوم کونه مطلوباً مـدی اللیالی و الایام فلابـد من اسـتخلاف من یقوم مقامه فی ذلک حفظاً لما هو المقصود من النظام.»(۲)

اگر اذن از امام به دلیل جنبـهٔ حکومتی وی باشـد، لازم است برای حفظ همان نظام مقصود، در غیبت وی نیز کسـی اختیارات او را برعهده گیرد. اما آن فرد چه کسی می تواند

۱- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۶۷ق، ص۲۲۱تا ۲۳۰.

۲- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۶۷ق، ص۲۳۲و۲۳۳.

باشـد؟ آیـا هرکس که قـادر به انجام تکالیف مربوطه است، منظور است یا اینکه بایـد از صـنف خاص با شـرایط ویژه ای بوده و درصورت دوام آیا از طایفـۀ فقیهان است یا بایـد از غیرِفقها باشـد؟ به نظر صاحب بلغه الفقیه، این صورت اخیر باطل است و نمی توانـد صـحیح باشد؛ چون هیـچ دلیل، بلکه هیچ اشاره ای به این گروه نشده است. صورت اول هم نمی تواند باشد چون مسـتلزم اسـتقلال فرد بدون نظر تکمیلی امام است که این خلاف فرض می باشد: «فتعین کون المنصوب هو الفقیه الجامع للشـرایط فی زمن الغیبه مع ظهور بعض الادله المتقدمه فی ذلک کقوله(علیه السـلام) و اما الحوادث الواقعه و قوله مجاری الامور بیـد العلماء و قوله: هو حجتی علیکم و جعلته حاکماً فان المتبادر منها عرفاً اسـتخلاف الفقیه علی الرعیه و اعطـاء قاعـده لهم کلیه بـالرجوع الیه فی کـل مـا یحتاجون الیه فی امورهم المتوقفه علی نظر الامام»؛(۱) بنابراین تنها این فرض صـحیح است که منصوب در عصـر غیبت تنها فقیه جامع الشـرایطی است که می تواند این مسـئولیت را تولی نماید و دلایلی که قبلاً ذکر شـد نیز بر این امر دلالت دارنـد. پس با قاطعیت می توان این قاعدۀ کلی را مطرح کرد که مردم در تمامی اموری که بر نظر امام متوقف است، می توانند به فقیه جامع الشرایط مراجعه کنند.

۱- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۶۷ق، ص۲۳۳.

۲۷. عبدالحسین موسوی لاری(رحمه الله علیه)

سیدعبدالحسین موسوی لاری در شب جمعه سوم صفر۱۲۶۴، ۱۸اسفند۱۲۶۶ دیده به جهان گشود. وی پس از اتمام دورهٔ مقدماتی و سطح و یادگیری فقه و اصول در ۲۲سالگی به درجهٔ اجتهاد نایل شده است. از ایشان حدود چهل اثر به جای مانده که برخی از آن ها بدین قرارند: قانون در اتحاد دولت و ملت، قانون مشروطهٔ مشروعه، هدایت الطالبین، تعلیقات المکاسب در دو جلد، حاشیه بر قوانین الاصول و... وی در روز جمعه چهارم شوال ۱۳۴۲، ۱۵اردیبهشت ۱۳۰۳ به دیار باقی شتافت. مرقد مطهر آن مجاهد بزرگ در شهر جهرم به مقبرهٔ آقا معروف و زیارتگاه پیروان خاندان عصمت و طهارت است.(۱)

به نظر او خداوند که ولایت علی الاطلاق دارد، مراتبی از ولایتش را به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم(علیهم السلام) واگذار نموده و اطاعت از ایشان را بر مردم واجب نموده است. به نظر وی بعد از پیامبر و ائمه(علیهم السلام)، فقها دارای ولایت امر و نیابت عامه از جانب آنان اند. به عقیدهٔ وی اخبار زیادی بر ولایت فقیه دلالت می کند؛ به طور مثال روایت «ان العلماء ورثه الانبیاء» در شأن و منصب عالمان و فقیهان وارد شده است.(۲) وی اشکالات سندی و دلالی وارد بر این

۱- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۲، نشر معروف، ۱۳۸۵ش، ص۵۲۹.

۲- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۲، نشر معروف، ۱۳۸۵ش، ص۴.

حدیث را رد می کند؛ زیرا بر فرض ضعف سند، شهرت آن و امارات معتبر جابر آن خواهند بود. از حیث دلالی نیز با ملاحظهٔ سیاق و صدر و ذیل روایت به یقین خواهیم رسید که روایت از حیث احکام شرعیه در صدد بیان وظیفهٔ عالمان است؛ همچون پیامبر و ائمه(علیهم السلام) که اولی الناس به اموال مردمان اند.(۱) نتیجهٔ روایت مذکور از نظر لاری چنین است: «فتبین بما ذکرنا قیام الفقیه مقام الامام فی کل ما له من السلطنه و الولایه عمومها الا ما خرج بالدلیل حیث لا یجب اطاعه الفقیه فیها و ان وجب اطاعه الامام فیها.»(۲) هرآنچه امام در آن صاحب حق ولایت و سلطنت است، فقیه نیز همان اختیارات و حقوق را خواهد داشت؛ مگر اموری همچون اوامر اقتراحیه که به دلیل خاصی از حوزهٔ اختیارات غیر امام(علیه السلام) و پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) خارج شده و فقط آن ها از این حق برخوردارند.

به نظر لاری، منصب فقیه در خلافت و ولایت مطلقه همچون منصب ائمه(علیهم السلام) بوده و فرقی بین تولیت او و امام نیست؛ مگر اینکه ولایت امام با یک واسطه و ولایت فقیه با دو واسطه به ولایت تامهٔ خداوند منتهی می شود: «و کذلک منصب الفقیه هی الخلافهٔ المطلقه عن الائمه فی کل ما لهم من السلطنه و الولایهٔ الا ما خرج کالخصائص من غیر فرق بین

۱- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۲، نشر معروف، ۱۳۸۵ش، ص۵.

۲- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۲، نشر معروف، ۱۳۸۵ش، ص۶.

السلطنتین الا فی تلقی الاولی من الله بواسطهٔ و الثانیه بواسطتین»؛(۱) بنابراین فقیه نیز مانند معصومین دارای ولایت است و اگر در مواردی این امر مورد تردید قرار گیرد، به نظر لاری در اینجا باید به اخباری رجوع کرد که بر سلطنت فقیه به طور مطلق دلالت می کند.(۲)

۲۸. محقق مامقانی(رحمه الله علیه)

محقق مامقانی از فقهای بزرگ و متقی شیعه و صاحب تألیفات متعدد است. شیخ عباس قمی(رحمه الله علیه) دربارهٔ وی چنین آورده است: «استاد بزرگ و فقیه پرهیزگار، شیخ محمد حسن بن مولی عبدالله مامقانی نجفی از علمای بزرگ شیعه و مرجع تقلید... او از محضر علامه انصاری، کوه کمری، راضی و آل کاشف الغطا بهرهٔ فراوان برد... وی در محرم سال۱۳۲۳ در ۸۵سالگی بدرود حیات گفته و در مقبره ای که اکنون در نجف اشرف معروف است، به خاک سپرده شد.»(۳)

مامقانی در کتاب خویش با نام هدایهالانام فی حکم اموال الامام بخشی را به «ولایت الحاکم» اختصاص داده است. وی ابتدا همان اصل اوّلی عدم ولایت را مطرح کرده و اعتقاد دارد، ازجمله احکامی که عقل

۱- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۲، نشر معروف، ۱۳۸۵ش، ص۶.

۲- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۲، نشر معروف، ۱۳۸۵ش، ص۶.

۳- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۳، ص۱۳۳تا۱۳۴.

به صورت استقلالی به آن حکم می کند؛ این است که احدی بر دیگری هیچ نوع ولایتی ندارد؛ نه بر خودش و نه بر مال و حیثیت اش. علاوه براین، عقل حکم استقلالی دیگری نیز دارد: «فکذا قد استقل العقل بوجوب وجود سایس بین العباد لرفع الظلم و الفساد و اصلاح امور العباد و حفظ الاموال...»(۱) عقل حکم می کند که جامعه نیازمند کسی است که امور بندگان را سیاست و هدایت کند و ظلم و فساد را مرتفع ساخته و امور بندگان را اصلاح نماید و از اموال آنان محافظت کند. اما چه کسی می تواند این منصب را تولیت نماید و به امور بندگان رسیدگی کند؟ وی پاسخ می دهد: «لاریب و لااشکال فی ثبوت هذه المنصب الشریف للنبی و الامام (علیهما افضل الصلوه و السلام) و لا اشکال فی لزوم نصب الامام(علیه السلام) فی زمان الغیبه مرجعاً للعباد و رافعاً للظلم و الفساد.»(۲)

در زمان حضور پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام(علیه السلام)، خود آنان به سیاست امور بندگان اقدام خواهند کرد؛ اما تکلیف مردم در زمان غیبت چیست؟ وی می گوید لازم است که امام به نصب فردی بپردازد تا در عصر غیبت به حل و رفع مسائل بندگان اقدام کند.

اما آیا این فرد دارای شرایط و ویژگی های

۱- محمدحسن مامقانی، هدایه الانام فی حکم اموال الامام، طبع مشهدی اسدآقا، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ق، ص ۱۴۰تا۱۴۱.

۲- محمدحسن مامقانی، هدایه الانام فی حکم اموال الامام، طبع مشهدی اسدآقا، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ق، ص ۱۴۰تا۱۴۱.

خاصـی است؟ جواب مامقانی این است که این افراد همان فقیهان عادل اند که بعد از امام به عنوان شـریف ترین افراد امت، برای ولایت بر امور جـامعه نصب شـده انـد: «و حیث قـد تأیـد العقـل بالنقـل علی لزوم وجود سایس بین العباد و رافع للظلم و الفساد و حاکم بالحق و مبین لاحکـام الله تعالی بالصـدق و کان الفقهاء العـدول اشـرف الامه من بعـد الامام(علیه السـلام) تعین کونهم هم المنصوبون لـذلک للزوم کون الرئیس اشـرف فی هنـاک؛ ازآنجـا که حکم عقل به وجوب وجود کسـی که امور بنـدگان را سیاست و راهبری و رفع ظلم و فساد کرده و حکم به حق و عـدل نموده و احکام خداونـد را به درستی تبیین نمایـد، با روایات فراوانی تأییـد شده است و اینکه تنها فقیهان عادل اند که شریف ترین مردمان بعد از امام اند. پس نصب فقیهان برای ولایت بر این امور متعین است؛ چرا که لازم است رئیس همواره و در همهٔ امور از مرئوس خود شـریف تر باشد»(۱). آنگـاه مامقـانی به نقل روایاتی می پردازد که در شأن و موضوع شـرافت و برتری فقیهان بر دیگر افراد جامعه وارد شده است.(۲)

به نظر این محقق ارجمند، نکتهٔ مهم در اینجا آن است که بتوانیم نیابت فقیه را از امام در تمامی اموری که نظم عالم و زندگی

۱- محمدحسن مامقانی، هدایه الانام فی حکم اموال الامام، طبع مشهدی اسدآقا، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ق، ص۱۴۲.

۲- محمدحسن مامقانی، هدایه الانام فی حکم اموال الامام، طبع مشهدی اسدآقا، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ق، ص۱۴۲.

فرزنـدان آدم بر آن هـا توقف دارد، به اثبـات برسانیم. همچنین احکامی ماننـد: «انفاذ الاحکام و الزام الناس بالواجب و ردعهم عن الحرام و ینـدرج فی ذلـک الحـدود و التعزیرات و التصـرف فی اموال القاصـرین و الغـائبین و الزام الناس بالخروج عن الحقوق و غیر ذلک فی الامور التی للامام(علیه السـلام) فیها ولایه بحکم کونه(علیه السـلام) ولی الامر.»(۱) تمـام آنچه امـام به عنـوان ولی امر متـولی آن است فقیه نیز در عصـر غیبت، تولیت آن را برعهـده خواهـد داشت. البته نمونه هـایی که دلیـل خاصـی بر آن وارد شـده و آن را تنها در حوزهٔ اختیارات امام دانسـته است، از این قاعـده اسـتثنا شـده و فقیه در آن مواقـع ولاـیت نخواهـد داشت؛ بنـابراین امـام(علیه السـلام) که فقیه را به عنوان حجت خویش معرفی می کند، مانند این است که فقیه از جانب پروردگار به عنوان حجت بر مردم نصب شده است. به نظر مامقانی محکم ترین و قوی ترین دلیـل بر نیـابت فقیه از جانب امام در عصـر غیبت، همان امر ایشان به مردم در رجوع به فقها در آن عصـر است: «و الامر بالرجوع فی جمیع الحوادث الیه اقوی دلیل علی النیابه المطلقه فی کافه الامور المتوقف علیها نظم العالم و انفاذ احکام الله تعالی.»(۲) او می گوید: از نتایج و لوازم روایات وارده در این موضوع،

۱- محمدحسن مامقانی، هدایه الانام فی حکم اموال الامام، طبع مشهدی اسدآقا، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ق، ص۱۴۴.

۲- محمدحسن مامقانی، هدایه الانام فی حکم اموال الامام، طبع مشهدی اسدآقا، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ق، ص۱۴۴.

این خواهد بود که اختیارات و حقوقی که در حق امام نسبت به تولیت ایشان به اموال و اعراض و انفس مردم و تصرف در آنچه صلاح می داند، ثابت شده است؛ در حق فقیه نیز ثابت می باشند: «و لازم ذلک جریان جمیع ما ثبت فی حق الامام بالنسبة الی اموال الناس و اعراضهم و انفسهم من الحفظ و التصرف بما یراه صلاحاً و منع الظالمین من القهر و الغلبه و غیر ذلک فی حق الفقیه.»(۱) چنان که ملاحظه می شود محقق مامقانی با صراحت هرچه تمام تر، اختیارات امام معصوم(علیه السلام) را در حق فقیه، ساری و جاری دانسته و جای هیچ شک و شبهه ای باقی نگذاشته است.

۲۹. شیخ فضل الله نوری(رحمه الله علیه)

۲۹. شیخ فضل الله نوری(رحمه الله علیه)(۲)

در سال ۱۲۵۹ق، در روستای لاشک در منطقهٔ کجور مازندران، ملاعباس کجوری از روحانیان صالح و معتمد مردم، صاحب فرزندی شد و او را فضل الله نام نهاد. فضل الله پس از پشت سرگذاشتن دوران کودکی به تحصیل علوم اسلامی روی آورد. تحصیلات ابتدایی را در بَلَده (مرکز منطقهٔ نور) آغاز کرد. پس از آن به تهران مهاجرت کرد و تحصیلات خویش را تا پایان دورهٔ سطح در آنجا ادامه داد. سپس برای تکمیل دانش خویش به

۱- محمدحسن مامقانی، هدایه الانام فی حکم اموال الامام، طبع مشهدی اسدآقا، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ق، ص۱۴۴و۱۴۵.

۲- ۱۲۵۹تا۱۳۲۷ق.

نجف هجرت کرد و نزد استادان بزرگ حوزهٔ نجف میرزاحبیب الله رشتی و شیخ راضی به تحصیل پرداخت و بعد از مدّتی در درس میرزای شیرازی بزرگ شرکت کرد. هیبت، وقار و تیزهوشی استاد، طلبهٔ جوان را آن چنان شیفتهٔ او کرد که با هجرت میرزای شیرازی به سامرا، وی نیز حوزهٔ نجف را رها کرد و راهی سامرا شد. حضور مستمر در درس میرزای بزرگ و هشت سال حضور در درس شیخ راضی و میرزاحبیب الله رشتی به همراه پشتکار و مداومت در درس و تحصیل، از شیخ فضل الله، مجتهدی برجسته و فقیهی نامدار ساخت.

او «ولایت در تصرف» را از آنِ مجتهدان عادل میدانست و میگفت: «قوانین جاریه در مملکت نسبت به نوامیس الهیّه از جان و مال و عِرض مردم، باید مطابق فتوای مجتهدین عدول هر عصری که مرجع تقلید مردم اند، باشد.»(۱) «مگر نمیدانی که اگر غیر از اهل، در این مسند نشست، واجب است منع او از این شغل و حرام است حمایت او؟ مگر نمیدانی که این کار از غیرِ نوّاب عام، غصب حقّ محمد و آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) است؟»(۲)

۱- شیخ فضل الله نوری، لوایح، ص۶۹.

۲- شیخ فضل الله نوری(رحمه الله علیه)، رسائل؛ اعلامیهها، مکتوبات و روزنامه، ج۱، ص۶۷.

۳۰. ملاحبیب الله شریف کاشانی(رحمه الله علیه)

۳۰. ملاحبیب الله شریف کاشانی(رحمه الله علیه)(۱)

حبیب الله شریف کاشانی در سال۱۲۶۲ق دیده به جهان گشود. پدرش آیت الله ملاعلی مدد ساوجی، در ساوه متولد شد و بخش عظیمی از تحصیلات خود را در قزوین و سپس کاشان گذراند. در ایام جوانی به درجهٔ اجتهاد رسید و سپس در سال ۱۲۶۶ ق از کاشان به ساوه مراجعت کرد و تا پایان عمر روشنی بخش مردمان آن دیار گردید.

وی دربارهٔ ولایت فقیه می گوید: «در هرموردی که پیامبر و امام(علیهم السلام) در آن ولایت دارند، ولیّ جامع الشرایط نیز ولایت دارد؛ مگر مواردی که دلیل خارج کند و از اختصاصات نبی و امام(علیهم السلام) بداند.(۲)

۳۱. میرزای نائینی(رحمه الله علیه)

۳۱. میرزای نائینی(رحمه الله علیه)(۳)

فقیه و اصولی برجسته، میرزامحمدحسین نائینی، از شاگردان میرزای شیرازی(رحمه الله علیه) و سیدمحمد فشارکی اصفهانی(رحمه الله علیه) در سال۱۲۷۷ق، در نائین متولد شد. وی از فقهای بزرگ قرن چهاردهم بود که شاگردان برجسته ای نیز تربیت کرد. نائینی در زمان حضور در درس میرزای شیرازی، سخت موردِ توجه وی بوده است. آخوند خراسانی نیز به خاطر روابط گرم و صمیمی پیشین با نائینی

۱- ۱۲۶۲تا ۱۳۴۰ق.

۲- حبیب الله بن علی مدد کاشانی، مستقصی مدارک القواعد، ص۲۷۴.

۳- ۱۲۲۷تا۱۳۵۵ق.

و آشنایی با گستردگی دانش، هوشیاری و آگاهی وی از مسائل روز جهان اسلام، وی را به عنوان طرف مشورت خود در کارهای مهم، شریک بحث خصوصی و یکی از اعضای هیئت استفتا بر می گزیند.

وی علاوه بر دانش های رایج حوزه، به علوم و فنون دیگر همچون فلسفه، کلام، ادبیات و تاریخ، آگاهی ژرف و گسترده داشته است. شاگردان وی عبارت اند از: موسی نجفی خوانساری، محمدعلی کاظمینی خراسانی، محمدتقی آملی، سیدابوالقاسم خوئی، سیدمرتضی لنگرودی، سیدمحمدهادی میلانی و بزرگان دیگر. زندگی سیاسی وی نیز قابلِ مطالعه است؛ چراکه او هیچ گاه از جریان های سیاسی و اجتماعی جامعهٔ اسلامی و کشورهای اسلامی و مسلمانان غافل نبود. این مرد بزرگ در ۲۶جمادی الاوّل۱۳۵۵ به دیدار حق شتافت.(۱)

ولایت، ازنظر نائینی مراتبی دارد: «ان للولایه مراتب ثلاث احداها و هی المرتبه العلیا مختصه بالنبی و اوصیائه الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و غیر قابله للتفویض الی احد و اثنتان منها قابلتان للتفویض.»(۲) یکی از مراتب ولایت که بالاترین مرتبهٔ آن بوده و هرگز قابلِ واگذاری به غیر نمی باشد، آن است

۱- مجلهٔ حوزه، ش۷۶و۷۷.

۲- تقریرات النائینی للخوانساری، حاشیهٔ المکاسب (منیه الطالب)، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۸ق، ص۲۳۲.

که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمهٔ معصومین، به مؤمنین سزاوارتر از خودشان هستند و جامهٔ این ولایت، فقط بر تن معصومین زیباست؛ اما آن دو مرتبه ای که قابلِ تفویض به دیگران است، شرایط دارند: «فقسم یرجع الی الامور السیاسیه التی ترجع الی نظم البلاد و انتظام امور العباد و سد الثغور و الجهاد مع الاعداء و الدفاع عنهم و نحو ذلک مما یرجع الی وظیفه الولاه و الامراء و قسم یرجع الی الافتاء و القضاء»؛(۱) مرتبه ای از ولایت که به رجوع به امور تدبیر و سیاست امور بندگان و مسائلی همچون جنگ و صلح مربوط می شود و مرتبه ای دیگر که مربوط به افتاء و قضاوت است.

نائینی معتقد است که این دو منصب و دو مرتبهٔ ولایت در عصر پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت امیر(علیه السلام) و خلفای ثلاثه در اختیار دو طایفه بوده و در هر شهری معمولاً ـ والی غیر از قاضی بوده است: «فصنف کان منصوباً بالخصوص القضاء و الافتاء و صنف کان منصوباً لاجراء الحدود و نظم البلاد و النظر فی مصالح المسلمین نعم اتفق اعطاء کلتا الوظیفتین لشخص واحد لاهیله لهما...»؛(۲) گروهی برای قضا و افتاء و گروهی برای اقامهٔ حدود و ایجاد نظم در شهرها و توجه به مصالح مسلمانان نصب شده اند. البته اتفاق افتاده

۱- تقریرات النائینی للخوانساری، حاشیهٔ المکاسب (منیه الطالب)، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۸ق، ص۲۳۲.
۲- تقریرات النائینی للخوانساری، حاشیهٔ المکاسب (منیه الطالب)، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۸ق، ص۲۳۲.

که اگر کسی صلاحیت اعطای هر دو وظیفه را داشت، تصدی هر دوی آن ها را برعهده گرفته است... .

در اینکه فقیه در عصر غیبت، تصدی منصب قضا و افتاء را داراست، هیچ شکّی نیست؛ همچنین آنچه از توابع قضاست یا تصرف در بعضی از امور حسبیّه، بر عهدهٔ فقیه است.(۱) حال اگر فقیهی جامع الشرایط، اهلیت و شرایط اعطای هر دو منصب را داشته باشد، اشکالی در تصدی او وجود نخواهد داشت؛ البته وی این نکته را نیز متذکر می شود که اگر دلیل قطعی برای ولایت سیاسی و تدبیری فقیه نداشته باشیم، باید به همان قدر متیقّن منصب قضا و افتاء بسنده کنیم.(۲)

نائینی نظرش را دربارهٔ ولایت فقیهان بر امور حسبیّه به طور صریح و قاطع ابراز داشته و می نویسد: «ازجمله قطعیات مذهب ما طایفهٔ امامیه این است که در این عصر غیبت(علی مغیبه السلام)، آنچه از ولایات نوعیّه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن، حتی در این زمینه هم معلوم باشد، وظایف حسبیه نامیده، نیابت فقهای عصر غیبت را در آن، قدر متیقّن و ثابت دانستیم؛ حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضهٔ

۱- نک: تقریرات النائینی للخوانساری، حاشیهٔ المکاسب (منیه الطالب)، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۸ق، ص۲۳۲.

۲- نک: تقریرات النائینی للخوانساری، حاشیهٔ المکاسب (منیه الطالب)، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۸ق، ص۲۳۲.

اسـلام و بلکه اهمیت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالیك اسـلامیه از تمام امور حسبیه، از اوضـح قطعیات است؛ لهـذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامهٔ وظایف مذکوره، از قطعیات مذهب خواهد بود.»(۱)

نائینی در جای دیگری حتی امور سیاسـی را نیز از وظایف حسبیه شـمرده و می گوید: «قیام به سیاستِ امور امت از وظایف حسبیه و از باب ولایات است؛ پس اقامهٔ آن از وظایف نوّاب عام و مجتهدان عدول است؛ نه شـغل عوام و مداخلهٔ آنان در این امر و انتخاب مبعوثان، بیجا و از باب تصدی غیراَهل و از انحای اغتصاب مقام است.»(۲)

۳۲. آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه)

۳۲. آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه)(۳)

«حضـرت آیت الله العظمی سیدحسین بروجردی(رحمه الله علیه) در ماه صفر۱۲۹۲ در بروجرد متولد شد. جامع المقدمات، سـیوطی، منطق و گلسـتان سـعدی را در مکتب آموخت. او سـپس به مدرسـهٔ نوربخش رفت و به تعلیم و یادگیری صـرف، نحو، بـدیع، عروض، منطق، فقه و اصول پرداخت.

پس از آن رهسپار اصفهان شد و از محضر بزرگانی چون سیدمحمدباقر دُرچه ای، ملامحمد کاشی، ابوالمعالی کلباسی،

۱- تقریرات النائینی للخوانساری، حاشیهٔ المکاسب (منیه الطالب)، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۸ق، ص۷۵تا۷۶.
۲- تقریرات النائینی للخوانساری، حاشیهٔ المکاسب (منیه الطالب)، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۸ق، ص۱۱۳.
۳- ۱۲۹۲تا ۱۳۸۰ق.

سیدمحمدتقی مدرس و حکیم میرزاجهانگیر قشقایی بهره ها برد. وی در سال ۱۳۲۰ق درحالی که ۲۸ساله بود، وارد نجف شد و در آنجا از محضر علمای بزرگی همچون آخوند ملامحمدکاظم خراسانی، شیخ الشریعه اصفهانی و سید محمد کاظم یزدی مستفیض شد؛ آنگاه به بروجرد بازگشت و بساط تدریس و ارشاد مردم را گستراند.

این عالم وارسته، در سال ۱۳۶۴ق به قم مهاجرت کرد. ایشان در قم علاوه بر سامان دادن به وضعیت درسی حوزه و رسیدگی به مسائل مالیِ دانش پژوهان، به برقراری ارتباط با 'دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه' و محافل رسمی برادران اهلِ سنت، برای ایجاد وحدت میان گروه های مسلمان اقدام کرد. او همچنین نمایندگانی به اروپا و آمریکا برای شناساندن اسلام واقعی به مردم آن مناطق گسیل داشت. وی دارای جامعیت علمی منحصر به فردی بود و تألیفات و آثاری نیز از خویش برجای گذاشت.

این مرجع عالی قدر در سیزدهم شوال ۱۳۸۰، مطابق با دهم فروردین ۱۳۴۰ش، به دیار باقی شتافت و در مسجد اعظم قم که خود بنیاد نهاده بود، به خاک سپرده شد.»(۱)

آیت الله بروجردی(رحمه الله علیه) در بحث نماز جمعه و تقریرات به جای مانده از درس ایشان، در

۱- نک: جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۲، قم: نشر معروف، چ۱، تابستان ۱۳۷۹، ص۶۶۲تا۶۷۲.

باب ولایت فقیه بحثی مستدل و برهانی ارائه کرده اند. ایشان پس از نقل مقبولهٔ عمربن حنظله و مشهورهٔ ابی خدیجه، به بیان اموری پرداخته اند که اثبات ولایت فقیه و بیان ضوابط کلی از شئون و حدود ولایت فقیه بر آن ها متوقف است: «الاول ان فی الاجتماع اموراً لا تکون من وظایف الافراد و لا ترتبط بهم بل تکون من الامور العامه الاجتماعیه التی یتوقف علیها حفظ نظام الاجتماع مثل القضاء و ولایه الغیب و القصر و بیان مصرف اللقطه و المجهول المالک و حفظ انتظامات الداخلیه و سد الثغور و الامر بالجهاد و الدفاع عند هجوم الاعداء و نحو ذلک مما یرتبط بسیاسه المدن، فلیست هذه الامور مما یتصداها کل احد بل تکون من وظایف قیم الاجتماع و من بیده أزمه الامور الاجتماعیه و علیه اعباء الریاسه و الخلافه»؛(۱) [اول،] در جامعه اموری وجود دارد که وظیفهٔ شخص و فرد خاصی نیست؛ بلکه از امور عمومی اجتماعی است که حفظ نظام جامعه بِدان وابسته است؛ همچون قضاوت و ولایت بر اموال غایبان و ناتوانان و تبیین نحوهٔ استفاده از لُقَطِه و مجهول المالک و حفظ نظام داخلی جامعه و پاسداری از مرزها و امر به جهاد و دفاع هنگام هجوم دشمنان و اموری از این دست که به سیاست شهرها مرتبط می شود. این ها اموری نیستند که

۱- حسینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، ج۲، ص۵۲.

هرشخص، به تنهایی از عهدهٔ سرپرستی آن ها برآید؛ بلکه از وظایف رهبری است که زمام امور اجتماعی مردم به دست اوست.

دوّم اینکه، اگر کسی قوانین و ضوابط اسلام را بررسی و تتبع کند، برای او جای هیچ گونه تردیدی باقی نخواهد ماند که اسلام دینی سیاسی اجتماعی است و احکام آن منحصر در اعمال عبادی محض نیست که هدف آن، تنها تکامل افراد و تأمین سعادت آن ها در آخرت باشد؛ بلکه بیشتر احکام آن مربوط به امور سیاسی و تنظیم اجتماع و تأمین سعادت دنیایی خَلق بوده و درحقیقت، اسلام دین دنیا و آخرت و جامعِ هر دو نشئه است. این امر با نگرش به احکام معاملات و سیاسات و جزائیات، همچون حدود و قصاص و دیات و احکام قضائی که برای فصل خصومت ها تشریع شده و احکام مالی، همچون خمس و زکات و غیرِ این ها به دست می آید. به همین دلیل، درخصوص ضرورت وجود یک رهبر و زعیم سیاسی بین عامه و خاصه اتفاق حاصل شده است: «و لاجل ذلک اتفق الخاصه و العامه علی انه یلزم فی محیط الاسلام وجود سائس و زعیم یدبر امور المسلمین، بل هو من ضروریات الاسلام و ان اختلفوا فی شرایط و خصوصیاته و ان تعیینه من قبل رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) او بالانتخاب العمومی؛(۱) پس وجود سیاست مدار و

۱- حسینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، چ۲، ص۵۲.

رهبری که امور مسلمانان را اراده کند، لازم و ضروری بوده و بلکه می توان ادعا کرد که از ضروریات اسلام است؛ اگرچه در خصوصیات و شرایط رهبر و اینکه کیفیت تعیین رهبر چگونه است، با هم اختلاف نظر دارند.»

آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه) در سوّمین مقدمهٔ بحث ولایت فقیهِ خویش، به جدا نبودن دین و سیاست از یکدیگر پرداخته و می فرمایند: «لا یخفی ان سیاسه المدن و تأمین الجهات الاجتماعیه فی دین الاسلام لم تکن منحازه عن الجهات الروحانیه و الشئون المربوطه بتبلیغ الاحکام و ارشاد المسلمین بل کانت السیاسه من الصدر الاول مختلطه بالدیانه و من شئونها... ؛(۱) سیاست شهرها و تأمین جهات اجتماعی در دین اسلام، از جهات روحانی و شئون مربوط به تبلیغ احکام و ارشاد مسلمانان جدا نیست؛ بلکه از همان صدر اسلام، سیاست با دیانت در هم آمیخته و سیاست از شئون دیانت محسوب می شده است...»؛ به گونه ای که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) شخصاً به تدبیر امور مسلمانان پرداخته و به سیاست گذاری و حل و فصل خصومت های آنان اقدام کرده و برای ولایات، حاکم و کارگزار منصوب می فرمودند و مالیات های شرعی همچون خمس و زکات از آن ها طلب می کردند.

۱- حسینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، چ۲، ص۵۳.

سیرهٔ خلفای بعد از ایشان نیز به همین منوال بود. از همان ابتدای امر، وظایف سیاسی در مراکز ارشاد و هدایت مردم، یعنی مساجد، انجام می گرفت و امامِ مسجد، امیر آنان نیز به حساب می آمد و این سیره همچنان ادامه یافت؛ حتی مسجد جامع، در کنار دارالاماره بنا می شد و خلفا و امیران، شخصاً نماز جمعه و اعیاد را اقامه می کردند و علاوه برآن به ادارهٔ امور حج می پرداختند.

این عبادات ثلاث یعنی نماز جمعه، نماز عیدین و حج، اموری عبادی هستند؛ اما فواید فراوانی دربر دارند که نظیر آن را در سایر عبادات نمی توان سراغ گرفت. این کیفیتِ آمیختگی و درهم تنیدگی بین جهات روحی و جهات سیاسی، از ویژگی های دین اسلام است.(۱)

حال باتوجه به این نکات باید گفت: چون طبق اعتقاد ما شیعهٔ امامیه، خلافت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و زعامت پس از وی، حق ائمهٔ دوازده گانه است و پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نیز امر خلافت را مهمل نگذاشته؛ بلکه شخص امیرالمؤمنین(علیه السلام) را برای تصدی این مقام مشخص فرمودند و این حق پس از آن حضرت به اولادشان منتقل شد؛ بنابراین آنان محل رجوع مردم در ادارهٔ امور سیاسی و

۱- نک: حسین علی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، چ۲، ص۵۳.

اجتماعی شان بوده انـد و بر مسلمانان نیز لازم بود که به آن ها مراجعه کرده و آنان را در این امر مهم یاور و کمک رسان باشند. بـدونِ تردید، همین معنی در ذهن اصحاب ائمه(علیهم السلام)، همچون زراره و محمدبن مسلم، از فقیهان عصر و ملازم ائمه(علیهم السلام) نیز وجود داشت که غیر از ائمه(علیهم السلام) یا کسی که آنان بِدین مقام منصوب فرموده اند، مرجعی برای این امور نمی شناختند. به همین جهت، در اموری که برای آنان رخ می نمود، در حد امکان، به ایشان مراجعه کرده و این چیزی است که با بررسی احوالات و زندگینامه های آنان مشخص می شود.(۱)

آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه) پس از بیان مجموعۀ مقدمات گفته شده، می فرمایند: «چون این گونه امور و حوائج اجتماعی از مسائلی است که عموم مردم در طول مدت عمر خویش با آن دست به گریبان هستند و شیعیان در عصر ائمه(علیهم السلام) نمی توانسته اند در همۀ احوال و هر زمان که بخواهند، به ائمه(علیهم السلام) دسترسی داشته باشند؛ چنان که علاوه بر پراکنده بودن شیعیان در شهرهای مختلف، مبسوط الید نبودن ائمه(علیهم السلام) به گونه ای که دسترسی به آنان برای هر مسئله در همۀ اوقات امکان پذیر باشد، بر این امر گواه است.

۱- نک: حسینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، چ۲، ص۵۳تا۵۵.

به همین جهت، به طور قطع برای ما چنین نتیجه ای حاصل می گردد که امثال زراره و محمد بن مسلم و دیگر اصحاب ائمه، از آنان دربارهٔ شخصی که به هنگام عدمِ دسترسی به آنان به وی مراجعه کنند، پرسش نموده اند و باز یقین داریم که ائمه(علیهم السلام) نیز این گونه امورِ عام البلوی را که شارع به مهمل ماندن آن رضایت نداده، مهمل نگذاشته؛ بلکه برای حل و فصل این امور، کسی را که شیعیان به هنگام عدمِ دسترسی به آنان، به وی مراجعه کنند، مشخص فرموده اند؛ به ویژه اینکه عدمِ امکان دستیابی اغلب شیعیان در آن زمان به آنان و در عصرِ غیبت که خود از آمدن آن خبر می داده و شیعیان را برای آن دوره آماده می کرده اند، به خوبی می دانسته اند.»(۱)

حال با توجه به همهٔ مطالبی که گفته شد، آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه) می پرسند: «هل لاحد ان یحتمل انهم(علیه السلام) نهو شیعتهم عن الرجوع الی الطواغیت و قضاه الجور و مع ذلک اهملوا لهم هذه الامور لم یعینوا من یرجع الیه الشیعه فی فصل الخصومات و التصرف فی اموال الغیب و القصر و الدفاع عن حوزه الاسلام و نحو ذلک من الامور المهمه التی لا یرضی الشارع باهمالها...؟!؛ آیا کسی می تواند احتمال دهد که ائمه(علیهم السلام) شعیانشان را از رجوع

۱- نک: حسینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، چ۲، ص۵۵و۵۶.

به طاغوت ها و قضاوت جور برحذر داشته اند؛ اما در مقابل، کسی را که در فصل خصومات و تصرف در اموال غایب و ناتوان از تصرف و دفاع از حوزهٔ اسلام و امور مهمی همانند آنکه شارع به اهمال آن راضی نیست، به وی مراجعه کنند، مشخص نفرموده باشد؟! درهرصورت ما یقین داریم که صحابهٔ ائمه(علیهم السلام) دربارهٔ چنین فردی از ائمه(علیهم السلام) پرسش نموده اند و ائمه(علیهم السلام) نیز به آنان پاسخ داده و درصورت عدم امکان دسترسی به ائمه(علیهم السلام) افرادی را برای شیعیان مشخص فرموده اند؛ لکن این احادیث و پرسش وپاسخ ها در جوامع حدیثی که به دست ما رسیده، ساقط شده و چیزی جز همین روایت مقبولهٔ عمربن حنظله و مشهورهٔ ابی خدیجه، به دست ما نرسیده است.»(۱)

«و اذا ثبت بهذا البیان النصب من قبلهم(علیه السلام) و انهم لم یهملوا هذه الامور المهمهٔ التی لا یرضی الشارع باهمالها و لا سیما مع احاطتهم بحوائج شیعتهم فی عصر الغیبه فلا محاله یتعین الفقیه لذلک اذ لم یقل احد بنصب غیره، فالامر یدور بین عدم النصب و بین نصب الفقیه العادل و اذا ثبت بطلان الاول بما ذکرناه صار نصب الفقیه مقطوعاً به و یصیر مقبولهٔ ابن حنظله ایضاً من شواهد ذلک و ائ شئت ترتیب ذلک علی النظم القیاسی فصورته هکذا: اما انه لم ینصب الائمه(علیهم السلام) احداً لهذا الامور العامه

۱- نک: حسینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، چ۲،ص۵۶.

البلوی و اما ان نصبوا الفقیه لها لکن الاول باطل فثبت الثانی فهذا قیاس استثنایی مؤلف من قضیه منفصله حقیقیه و حملیه دلت علی رفع المقدم فینتج وضع التالی و هو المطلوب»؛ اکنون که [باتوجه به مقدمات و مطالب پیشین] روشن شد نصب از جانب ائمه(علیهم السلام) صورت پذیرفته است و آنان این گونه امور مهمه را مهمل باقی نگذاشته اند؛ مخصوصاً اینکه ما معتقدیم آنان [در عصر غیبت،] به حوائج شیعیان خویش کاملاً واقف اند؛ چون احدی اعتقاد ندارد که فرد دیگری برای این مسئولیت عظیم نصب شده؛ بنابراین تعیین فقیه برای این منصب، قطعی و متعیّن است؛ بنابراین در اینجا امرْ دایر بر این است که یا اصلاً نصبی صورت نگرفته باشد و یا اینکه فقیه عادل به این مقام منصوب شود و چون ما قبلاً بطلان نظر اوّل را ثابت کردیم، نظر دوّم یعنی نصب فقیه، ثابت و قطعی می شود و در این خصوص می توان از مقبولهٔ عمربن حنظله به عنوان شاهد و مؤید استفاده کرد.

البته [مرحوم بروجردی همهٔ این مطالب را در قالب یک قیاس منطقی به شکل زیر نیز ترتیب داده است:] یا ائمه(علیهم السلام) برای این امور مورد نیاز همگان، کسی را مشخص ننموده و آن را مهمل گذاشته اند یا اینکه فقیه را به این مقام منصوب ا ند؛ لکن اوّل باطل است، پس شق دوّم ثابت می شود. این [قیاس مؤلف،] یک قیاس استثنایی است که از یک قضیهٔ

منفصلهٔ حقیقیه و یک قضیهٔ حملیّه تشکیل شده که رفع قضیهٔ مقدم (بطلان قضیهٔ اوّل) [و] وضع (صحت) تالی، یعنی قضیهٔ دوّم را نتیجه می دهد و این همان چیزی است که مطلوب و موردِ نظر ماست.(۱)

۳۳. علامه محمدرضا مظفر

۳۳. علامه محمدرضا مظفر(۲)

منزل آیت الله شیخ محمد رضا مظفر، در جنوب شرقی نجف اشرف و در محلهٔ براق واقع بود. پنج ماه پس از درگذشت شیخ، در پنجم شعبان۱۳۲۲ق، آخرین یادگار آن مرد حق، دیده به جهان گشود و «محمدرضا» نامیده شد. مادر محمدرضا، دختر علامه شیخ عبدالحسین طریحی(۳) است. او در دامان آن زن بافضیلت و با سرپرستی برادر بزرگش، شیخ عبدالنبی مظفر(۴) رشد کرد. پس از درگذشت شیخ عبدالنبی، برادر دیگرش شیخ محمد حسن(۵) سرپرستی او را به عهده گرفت و راهنمای زندگیاش شد. محمدرضا از خاندان علمی و ادبیِ بنام و معروف شیعی، موسوم به «آلِ مظفر» برخاسته است. این خاندان از نیمهٔ سدهٔ دوازده قمری

۱- نک: حسینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، چ۲، ص۵۶و۵۷.

۲- ۱۳۲۲تا۱۳۸۳ق.

۳- ۱۲۳۵تا۱۲۹۳ق.

۴- ۱۲۹۱تا۱۳۳۷ق.

۵- ۱۳۰۱تا۱۳۷۵ق.

در حوزهٔ نجف شناخته شد و چهرههای نامدار و متفکر آن در عرصههای متعدد و رشتههای متنوع علوم اسلامی درخشید و شعاع پرتوِ نورشان گسترهٔ مراکز علمی تحقیقی شیعه و غیر آن را درنوردید.

دربارهٔ ولایت فقیه این طور نظر داده اند: «ما معتقدیم مجتهد جامع الشرایط، نایب امام(علیه السلام) در زمان غیبت و حاکم و رئیس مطلق است. همان اختیاراتی که برای امام(علیه السلام) است، برای اوست. در زمینهٔ قضاوت بین مردم و در حدیث از امام صادق(علیه السلام) آمده است: 'کسی که حکم او را نپذیرد، حکم امام و در واقع حکم خدا را نپذیرفته است.' مجتهد جامع الشرایط فقط مرجع در فتوا نیست؛ بلکه برای او ولایت عموم است... . اقامهٔ حدود و تعزیرات جایز نیست؛ مگر به فرمان او. رسیدگی و دخالت در اموال امام(علیه السلام) نیز از خصوصیات فقیه جامع الشرایط است و این موقعیت و این ریاست عامه ای که او از آن برخوردار است، از جانب امام به او اعطا شده است.»(۱)

۳۴. سیدمحمدباقر صدر(رحمه الله علیه)

۳۴. سیدمحمدباقر صدر(رحمه الله علیه)(۲)

«سیدمحمدباقر صدر در تاریخ ۲۵ذی قعده۱۳۵۳ در شهر مقدس کاظمین دیده به جهان گشود. وی پس از فراگیری تحصیلات ابتدایی، به فراگیری علوم

۱- عقایدالامامیه، ص۲۴۴.

۲- ۱۳۵۳تا ۱۴۰۰ق.

حوزوی و دینی پرداخت. او در سال ۱۳۶۵ که دوازده ساله بود، به نجف رفت و از محضر آیات عظام سیدابوالقاسم خویی(رحمه الله علیه) و شیخ محمد رضا آل یاسین(رحمه الله علیه) کسب فیض کرد. فلسفهٔ اسلامی را از مرحوم شیخ صدرا بادکوبه ای آموخت و در کنار آن، طی سال ها، فلسفهٔ غرب و نظرات فلاسفهٔ غیرِمسلمان را به دقت موردِ تحقیق و نقد قرار داد. کتاب فلسفَتُنا، گویای ابعاد گستردهٔ اندیشه های فلسفی وی است. او در دیگر رشته های علوم مثل حدیث، رجال، درایه، کلام و تفسیر نیز یدِ طولایی داشت. وی در کنار تدریس و تعلیم، از اوضاع سیاسی و اجتماعی عراق و منطقه، بی خبر نبود و در این زمینه، همواره تلاش های نظری و عملی فراوانی داشت. وی از حامیان صادقِ امام خمینی(رحمه الله علیه) و انقلاب اسلامی بود.

او سرانجام در روز ۱۹جمادی الاول سال ۱۴۰۰ق، توسط مزدوران امنیتی عراق دستگیر و به بغداد منتقل شد. آیت الله صدر(رحمه الله علیه) و خواهرش "آمنه بنت الهدی" در روز ۲۳ جمادیِ همان سال، ۱۹فروردین سال ۱۳۵۹ش، در زیر شکنجه به شهادت رسیدند. آثار قلمی این متفکر بزرگ، فوق العاده علمی، تحقیقی، ابتکاری و کم نظیرند.»(۱)

به نظر سیدمحمدباقر صدر(رحمه الله علیه)، اسلام اصل نظارت حکومت اسلامی و ولیِّ امر را بر

۱- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیهٔ قم، گلشن ابرار، ج۲، قم: نشر معروف، ۱۳۷۹ش، ص۸۳۱ و۸۳۹.

فعالیت عمومی و دخالت دولت برای حمایت از مصالح عمومی و نگهبانی از آن به وسیلهٔ محدودکردن آزادی های افراد در کارهایی که با آن سروکار دارند، وضع کرده است.(۱)

او وضع این اصل را ازطرف اسلام، ضامن تحقق بخشیدن ایده و مفاهیم عدالت اجتماعی خود، به مرور زمان می داند. این اصل در اسلام ضرورت دارد. وی در توضیح مطلب یادآور می شود که چه بسا انجام کاری برای جامعه و خصوصیتی که برای آن لازم است، در زمانِ به خصوص، زیان آور باشد و تفصیل و تفکیک آن در قوانین ثابت، غیرِممکن بوده و تنهاراه این است که به حکومت اسلامی، قدرتی داده شود تا بنابر وظیفهٔ خود به عنوان مقامی که باید نظارت و هدایت بنماید، آزادی های افراد را در امور مباحِ شرعی که انجام می دهند یا ترک می کنند، طبق ایده های اسلامی، در اجتماع کنترل کند.

دلیل و نص قابلِ استناد شهید صدر، این آیهٔ شریفه است که می فرماید:)...أَطِیعُوا اللّه وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الأَمْرِ مِنْکُمْ...((۲) این نص، به وضوح دلالت می کند که اطاعت از حکومت اسلامی (ولیّ امر) واجب است و خلافی میان مسلمان نیست که ولیّ امر، همان دارندهٔ مقام شرعی در جامعهٔ اسلامی

۱- سیدمحمدباقر صدر، اقتصاد ما یا بررسی هایی دربارهٔ مکتب اقتصادی اسلام، ج۱، ترجمهٔ محمدکاظم موسوی، بی تا، بی جا، بی نا، ص ۳۶۰تا۳۶۱.

۲- نساء، ۵۹.

است؛ گرچه در تعیین و تحدید(۱) شرایط و صفات ولیِّ امر، اختلافاتی وجود دارد.(۲)

ازنظر شهید صدر: «نیابت عامه، برای مجتهد مطلق عادل است. برطبقِ آنچه امام عصر(علیه السلام) فرمودند که: 'اما در حوادثی که رخ می دهد در آن ها به راویان احادیث ما رجوع کنید؛ چراکه آنان حجت من بر شما و من حجت خداوند هستم.' این کلام دلالت می کند که آنان مرجع هستند در هر حادثه ای که رخ می دهد و به مقداری که متصل به ضمانت تطبیق شریعت بر حیات است؛ چرا [که] رجوع به آن ها از جهت این است که راویان حدیث هستند و حامل شریعت به آن ها ولایت داده است.

به تعبیر دیگر، آن ها سرپرست تطبیق شریعت بر امور جامعه هستند و حقّ اشراف کامل از این زوایه[را] دارند.»(۳)

۳۵. آیت الله شیخ مرتضی حائری(رحمه الله علیه)

۳۵. آیت الله شیخ مرتضی حائری(رحمه الله علیه)(۴)

این عالِم بزرگوار فرموده اند: «تقریب استدلال به روایت 'اما الحوادث الواقعه...'، چنین است: فقیه از سوی امام(علیه السلام)، حجت است و معنای حجت بودنِ او ازطرف امام در

۱- حدومرزبندی کردن برای چیزی.

۲- نک: سیدمحمدباقر صدر، اقتصاد ما یا بررسی هایی دربارۀ مکتب اقتصادی اسلام، ج۱، ترجمۀ محمدکاظم موسوی، بی تا، بی جا، بی نا، ص۳۹۱.

۳- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی(رحمه الله علیه)، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، خرداد ۷۷، ص۲۰۳ به نقل از: سیدمحمدباقر صدر، الاسلام یقود الحیاه، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، چ۲، بی تا، ص۲۲تا۲۳.

۴- ۱۳۳۴تا۱۴۰۶ق.

عرف، این است که در همهٔ مواردی که باید به امام مراجعه شود، فقیه نیز مرجعیت و حجیّت دارد.»(۱)

۳۶. آیت الله العظمی خوئی(رحمه الله علیه)

۳۶. آیت الله العظمی خوئی(رحمه الله علیه)(۲)

«سیدابوالقاسم خوئی در ۱۵رجب سال۱۳۱۷ق، در شهرستان خوی به دنیا آمد. وی دوران کودکی را در دامان پُرمهر و محبت پدر و مادر، در یک فضایی آکنده از معنویت پشت سر نهاد. او علوم مقدماتی را تا سیزده سالگی در زادگاه خویش فرا گرفت. او در سال۱۳۳۰ به همراه خانواده به نجف رفت و در آنجا از محضر بزرگانی چون الشریعهٔ اصفهانی، شیخ ضیاء الدین عراقی، شیخ محمدحسین اصفهانی، شیخ محمدحسین نائینی، شیخ محمدجواد بلاغی نجفی، سیدابوالقاسم خوانساری، میرزاعلی قاضی و دیگران بهره های فراوان برد. وی در طول عمر پربرکت خویش، به تربیت صدها مجتهد و تألیف کتاب های ارزشمند علمی همت گماشت. سرانجام وی در ۹۴سالگی، در عصر روز شنبه، ۸صفر۱۴۱۳ق [مصادف با] ۱۷مرداد، سال۱۳۷۱ش از دار فانی به دیار باقی شتافت.»(۳)

ایشان همانند دیگر فقیهان بزرگ به این

۱- مرتضی حائری، صلوه الجمعه، ص۱۵۴و۱۵۵.

۲- وفات: ۱۴۱۳ق.

۳- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۳، قم: نشر معروف، ۱۳۸۲، ص۴۲۷تا۴۳۸.

نـتیجه رسـیدند که در عصـر غیبت، حـق تصـدی در «امور حسـبیه»، نظیر رسـیدگی و سـرپرستی و ضـمانت اجرایی احکـام انتظـامی و آنچه درارابطه با مصالـح عامۀ امت است، به فقیهان جامع الشـرائط واگذار شده است؛ خواه به حُکم وظیفه و تکلیف باشد یا منصب شـرعی که با نام ولایتِ عامه یاد می شود و در هر دو صورت، حق تصدی این گونه امور، با فقهای شایسـته است؛ چنان که حضـرت امام(رحمه الله علیه) نیز علاوه بر اینکه فقها را برای ولایت از ناحیـۀ امام معصوم(علیه السـلام) منصوب می دانـد؛ وظایف فقها را در مسائل حکومتی از مصادیق بارز امور حسبه دانسته و می گویند: «پنهان نیست که حفظ نظام، حراست از مرزهای مسلمانان، نگهداری جوانان از روی گردانی از اسلام، جلوگیری از تبلیغات ضدِّ اسـلامی و مانند آن از واضح ترین حسبیات است و دسترسی به آن ها، جز با تشکیل حکومت عدل اسلامی میسر نمی باشـد؛ پس بـا صـرف نظر کردن از ادلـۀ ولایت فقیه، شـکی نیست که فقها برای انجام این حسبیات و تصـدی حکومت اسـلامی، قـدر متیقن می باشند.»(۱)

امـا درمورد ولایت مطلقـۀ فقیه، آیت الله العظمی خویی(رحمه الله علیه) در کتاب منهاج الصالحین که به عنوان آخرین اثر تألیفی ایشان در حدود یک سال و اندی پیش از رحلتشان به چاپ رسید؛ باصراحت از عنوان

۱- بانی تکمله المنهاج، ج۱، ص۲۲۴تا۲۲۶.

ولایت مطلقۀ فقیه استفاده کرده اند و این درحالی است که ایشان ازجمله فقیهانی است که دلالت ادلۀ لفظی و روایی بر اثبات ولایت فقیه را ناتمام می دانستند. ایشان در این اثر با طرح بحث جهاد ابتدایی در عصر غیبت و ردّ ادلۀ مشهور که قائل به عدمِ مشروعیت آن می باشند، مطابق دیدگاه صاحب جواهر، اذن فقیه جامع الشرایط را در مشروعیت آن شرط می دانند؛(۱) سپس در بحث تقسیم غنایم، پس از آنکه غنایم را به سه دسته تقسیم می کنند، می نویسند: «آری، ولیِّ امر حقّ تصرف در آن غنایم را براساس آنچه مصلحت تشخیص دهد، دارد؛ زیرا این مقتضای ولایت مطلقۀ او بر آن اموال است.»(۲)

همان گونه که مشاهده می شود ایشان در این عبارت باصراحت از عنوان ولایت مطلقه استفاده کرده اند که البته باتوجه به مطالب قبلی ایشان در کتاب التنقیح که فقط جواز تصرف را براساس دلیل حسبه، آن هم در حدودی معین، برای فقیه ثابت می دانستند؛ شاید بتوان نتیجه گرفت که نظر ایشان در این باب قدری متحول شده و در اواخر عمر، نظر نهایی خود را مبنی بر ولایت مطلقۀ فقیه ابراز داشته اند.

۱- ابوالقاسم خوئی، منهاج الصالحین ، ج۱، چ۲۸، انتشارات مدینه العلم، ۱۴۱۰، ص۳۶۵و۳۶۶.

۲- ابوالقاسم خوئی، منهاج الصالحین ، ج۱، چ۲۸، انتشارات مدینه العلم، ۱۴۱۰، ص۳۷۹.

۳۷. آیت الله العظمی محمدرضا گلپایگانی(رحمه الله علیه)

۳۷. آیت الله العظمی محمدرضا گلپایگانی(رحمه الله علیه)(۱)

آیت الله العظمی سیدمحمدرضا گلپایگانی(رحمه الله علیه)، مرجع بزرگ تقلید شیعیان ایران بود. او در ۸ذی القعده۱۳۱۶ در روستای «گوگد» در یک فرسخی شهرستان گلپایگان متولد شد. پدرش سیدمحمدباقر گلپایگانی، مردی پرهیزگار و عالِم عامل و معروف به زهد و تقوی بود.

این بزرگوار فرموده اند: «محدودهٔ اختیارات فقها، محدوده ای عام است که از اطلاقات ادله ای چون 'العلماء ورثه الانبیاء و خلفاء الرسول' دریافت می شود؛ به جز مواردی که دلیل آن از اختصاصات ائمه(علیهم السلام) شمرده شده [است]. محدودهٔ ولایت فقیه جامع شرایط در امور مربوط به سیاست و ادارهٔ اجتماع، مانند محدودهٔ اختیارات ائمه(علیهم السلام) است؛ مگر موردی را که دلیل،خارج کند.»(۲)

۳۸. حضرت آیت الله العظمی سیستانی(حفظه الله تعالی)

۳۸. حضرت آیت الله العظمی سیستانی(حفظه الله تعالی)(۳)

خاندان او از سادات حسینی می باشند که در عهد صفوی در سیستان می زیستند. سلطان حسین صفوی، جدّ اعلای او سید محمد را به منصب شیخ الاسلامی در سیستان منصوب

۱- ۱۳۱۶تا۱۴۱۴ق.

۲- احمد صابری همدانی، الهدایه الی من له الولایه، ص۷۹.

۳- متولد ۱۳۴۹ق.

کرد؛ لذا با خانواده شان به آنجا منتقل شدند و سکنی گزیدند.

سیدعلی سیستانی در ۱۳مرداد۱۳۰۹ در شهر مشهد متولد شد و پدرش به نام جدش که از بزرگان علم و زهد بوده، ایشان را علی نام نهاد. نام پدر وی، مرحوم سیدمحمدباقر است و مادرش از خانوادهٔ آذربایجانی اهلِ علمِ علویه ای والامقام، فرزند «علّامه سیّدرضا مهربانی» هستند.

آیت الله سیستانی(حفظه الله تعالی) می فرمایند: «ولایت در آنچه به اصطلاح فقها امور حسبیه خوانده می شود، برای هر فقیهی که جامع شرایط تقلید باشد، ثابت است و اما ولایت فقیه در امور عامه که نظم جامعهٔ اسلامی بر آن ها متوقف است، برای فقیه ثابت است؛ مشروط به تأمین شرایطی، هم در شخص فقیه و هم در شرایط به کاربستن ولایت؛ ازجمله مقبول بودن نزد مؤمنین.»(۱)

۱- پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت الله سیستانی(حفظه الله تعالی) به نشانی: http://sistani.org

جلد سوم: ادلهٔ اثبات ولایت فقیه و وظایف و اختیارات ولیّ فقیه

اشاره

مبانی، پیشینه و ادلهٔ اثباتِ مباحث به هم پیوستهٔ

«ولایت الهیه»، «حکومت اسلامی» و

«ولایت فقیه»

در اقوال فقهای شیعه

با تکیهٔ بیشتر بر اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر:

حضرت امام خمینی(قدس سره)

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای(مدظله العالی)

استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری(رضوان الله تعالی علیه)

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی سبحانی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی مصباح یزدی(دامت برکاته)

علامه محمدتقی جعفری(رضوان الله تعالی علیه)

و...

جلد سوم

ادلهٔ اثبات ولایت فقیه

و

وظایف و اختیارات ولیّ فقیه

رهیافت اعتقادی؛

ولایت فقیه

ویژهٔ استادان

پاسخ گویی به سؤالات دینی

رهیافت ۲۱ ، ولایت فقیه)جلد سوم(

تهیه و تدوین: ادارهٔ پاسخ گویی به سؤالات دینی

تنظیم و تولید: ادارهٔ تولیدات فرهنگی

طرح جلد: گرافیک آسمان

صفحه آرا: محمود کریم پور

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

نشانی: حرم مطهر امام رضا (ع) صحن جمهوری اسلامی،

ادارهٔ پاسخ گویی به سؤالات دینی

تلفن: ۳۲۰۲۰ - ۰۵۱۱ دورنگار: ۳۲۲۴۰۶۰۲ – ۰۵۱

فهرست

مقدمه

قال الرضا (علیه السلام): رحم الله عبدا أحیا أمرنا فقلت له: وکیف یحیی أمرکم؟ قال: یتعلم علومنا ویعلمها الناس... (۱)

عبد السلام می گوید از امام رضا (علیه السلام) شنیدم می فرمود: خداوند مورد رحمت قرار دهد هر آنکه امر ما را احیا و زنده می کند. به ایشان گفتم: چگونه امر شما احیاء می شود؟ فرمودند: علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم تعلیم دهد....

اداره پاسخگویی به مسائل دینی مفتخر است در راستای رسالت این اداره مبنی بر اشاعه فرهنگ تشیع و پاسخگویی به سوالات مردم در این حوزه گسترده ازدین، محتوای پیش رو را به اساتید فرهیخته تقدیم نماید.

در این نوشتار تلاش کرده ایم علاوه بر دادن اطلاعات و محتوای غنی، پاسخی مناسب با محتوایی یکسان نیز در اختیار استادان قرار دهیم تا از تعدد جواب و تشویش خاطر مراجعین و سوال کنندگان جلوگیری شود.

تلخیص کتاب های تخصصی موجود در این حوزه و جمع بندی جواب ها و بی نیازکردن استادان از رجوع به منابع پرشمار در هنگام پاسخگویی، از اهداف اصلی تهیه و تنظیم این قبیل نوشتارهاست.

برای رسیدن به این مهم،کارگروهی از استادان و کارشناسان فرهیختهٔ

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۵۷ ، ح ۶۹

این ادارهٔ موضوع پیشنهادی را موشکافانه بررسی می کنند و محصول تلاش خویش را به داوری و نظارت هیئت علمی می گذارند.

این مجموعه کتاب ها در چهار دسته موضوعی تدوین و ارائه می شود: رهیافت احکام، رهیافت اعتقادی، رهیافت تربیتی، و رهیافت ترکیبی (مرکب از هر سه موضوع).

بی شک بررسی دقیق و نگاه نقادانه شما فرهیخته گران قدر، ما را در جهت بهبود کیفی این مجموعه یاری خواهد کرد.

جبهه خضوع به درگاه قدسی احدیث می ساییم که توفیق خدمت در بارگاه سراسر نور و ملکوتی حضرت رضا (علیه السلام) را ارزانی مان فرمود. امید است بتوانیم به پاس این افتخار و با استعانت از محضر آن امام همام (علیه السلام) به مصداق روایت نورانی فوق، جرعه ای از علم و معرفت حقیقی را نوشیده، و به تشنگان راستین آن بنوشانیم.

اداره پاسخ گویی به سوالات دینی

پیشگفتار

امام باقر(علیه السلام) فرموده اند: «بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَی خَمْسٍ: عَلَی الصَّلَاهِ وَ الزَّکَاهِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَایَهِ وَ لَمْ یُنَادَ بِشَیْ ءٍ کَمَا نُودِیَ بِالْوَلَایَهِ.» (۱)

نیز، در بیان نورانی امام مهدی(عج) آمده است: «...وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاهِ حَدِیثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَا حُجَّهُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ... .». (۲)

توجه دادن به امر خطیر ولایت و حکومت دینی از واقعیت هایی است که در قرآن کریم، به اجمال و در کلام اهل بیت(علیهم السلام)، به صورت مفصل تر و باصراحتِ بیشتر موج می زند. ایشان از شیعیان و پیروان خویش توقع دارند که در تمام زمینه های مرتبط با دین داری به ویژه بحث ولایت، اهلِ فهم و بصیرت باشند؛ این مهم در کلام فقهای شیعه، به ویژه اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر، تجلی و وضوح بیشتری یافته است.

بایسته و شایسته است که مبلغان و نخبگان دینی، آن چنان که در کلام مقام معظم رهبری(مدظله العالی) عنوان شده است، در کِسوت افسران جنگ نرم عقیدتی، برای پاسداری از حریم عقیدتی شیعه و پاسخ گوییِ شبهات، به تدارک و ارائهٔ خوراک فکری و روحی متقَن و منطبق با فضای فکر و اندیشهٔ مخاطبانشان اقدام کنند.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص۴۸۴.

این تلاش ارزشمند، ان شاءالله، موجب زدودن شبهات، بصیرت افزایی (افزایش قدرت تشخیص راه از بی راهه)، صیانت از مرزهای عقیدتی، تداوم حرکت در طریقِ مستقیم ولایت و نجات در دنیا و آخرت و سعادت فرد و جامعه خواهد شد.

در مجموعهٔ پیشِ رو، سعی شده است که اقوال مراجع عظام و علمای اَعلام معاصر، حول محور مباحث ولایت فقیه، گردآوری، دسته بندی و موضوع گذاری شود؛ به گونه ای که به بهترین وجه بتوان از آن ها استفاده کرد.

امید است در راه تحقق آرمان های اسلام عزیز، قدمی برداشته و به این سبب، در پیشگاه خداوند متعال، حدّاقلِ شکر نعمت زندگی در فضای وجودی ولایت را به جای آورده باشیم.

این مجموعه، با همت سرور گرامی جناب حجت الاسلام والمسلمین طاهری تنظیم شده است؛ خداوند بر توفیقات ایشان بیافزاید.

۱.ادلهٔ اثبات ولایت فقیه

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): حکومت اسلامی به این ترتیبی که ما اظهار می کنیم و مبنای جمهوری اسلامی است، این ازنظر کلی مورد اتفاق میان تمام مسلمان هاست و به طور ویژه، برجسته ترین و مترقی ترین شیوه ای است که در میان مسلمان ها برای مسئلهٔ حکومت مطرح می شود و مورد بحث قرار می گیرد... . اعتقاد به ولایت فقیه، آن جوری که ما امروز داریم تبیین می کنیم و در نظام جمهوری اسلامی قاعدهٔ همهٔ امور هست، این یک اعتقادی است منطبق با متن قرآن، منطبق با لبّ اسلام و حقِ اصولِ اسلامی و منطبق با عقل سلیم.(۱)

۱.۱. دلایل عقلی

اشاره

امام خمینی(رضوان الله علیه): ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن ها موجب تصدیق می شود و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً ـ دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.(۲)

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مد ظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۱۶بهمن۶۶.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۹.

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): مـا برای اینکه ولایـت فقیه را (حکومت فقیه در جامعـهٔ اسـلامی را) ثابت بکنیم، احتیاج به دلیل نقلی نـداریم؛ اگرچه ادلـهٔ نقلیّه (قرآن و حـدیث) هم بر حکومت فقهـا و علمـای الهی، صـادق و شاهـد و دلیـل است؛ اما اگر هیـچ دلیل نقلی هم ما برای حکومتِ دین شـناسان در جامعـهٔ اسـلامی نـداشتیم، عقل و اعتبار عقلی دلالت می کنـد و کفایت می کنـد بر اینکه ما بـدانیم «برای اجرای احکام الهی در جامعه، کسانی می توانند کفایت و لیاقت لازم را داشـته باشند که دارای این صفات باشند؛ یعنی دین را بشناسند. اگر طرف صحبت ما آن کسانی باشـند که اساساً حکومت دین را قبول ندارنـد، اجرای احکام الهی را در میان انسان ها به جدّ نمی گیرند و قبول نمی کنند؛ البته محتاج اسـتدلال دیگری خواهیم بود، اما آن کسی که می پذیرد باید احکام الهی و قوانین اسلامی در جامعه پیاده بشود و این را لازمهٔ اعتقاد به خدا و به اسلام می داند، در برابر کسی که چنین زمینهٔ اعتقادی را دارد، ما محتاجِ استدلال برای ولایت فقیه نیستیم که ثابت کنیم که در روایت یا در قرآن چنین گفته شـده است. زیرا که جامعه ای که با قوانین اسـلامی باید اداره بشود، اداره کنندهٔ جامعه، باید این قوانین را بداند.

تعجب است از کسانی که استدلال می کنند تا ولایت فقیه را رد کنند و نفی کنند! اگر جامعه ای به ارزش های الهی و به ارزش های دینی اعتنایی نداشته باشد؛ البته می پذیرد که در رأس آن جامعه یک انسانی که از هیچ اخلاق انسانی هم

برخوردار نیست، حاکم باشد؛ می پذیرد که یک هنرپیشه مثلاً در رأس یک جامعه قرار بگیرد یا یک سرمایه دار بزرگ، ادارهٔ امور جامعه را به عهده داشته باشد؛ اما آن جامعه ای که پایبند [به] ارزش های الهی است، آن جامعه ای که توحید را قبول کرده است، نبوت را قبول کرده است، شریعت الهی را قبول کرده است، هیچ چاره ای ندارد؛ جز اینکه در رأس جامعه، کسی را بپذیرد که او شریعت اسلامی و الهی را می داند، از اخلاق فاضلهٔ الهی برخوردار است، گناه نمی کند، اشتباه مرتکب نمی شود، ظلم نمی کند، برای خود چیزی نمی خواهد، برای انسان ها دل می سوزاند، ارزش های الهی را بر مسائل و جهات شخصی و گروهی ترجیح می دهد؛ لذا در جامعهٔ اسلامی ما و در نظام جمهوری اسلامی این مطلب تأمین شده است.(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): اگر کسی بپرسد چرا خدای حکیم)أُولِی الْأَمْرِ((۲) قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است؛ جواب داده خواهد شد که به علل و دلایل بسیار چنین کرده است؛ از آن جمله، اینکه چون مردم بر طریقهٔ مشخص و معینی نگهداشته شده و دستور یافته اند که از این طریقه تجاوز ننمایند و از حدود و قوانین مقرر درنگذرند؛ زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهند شد و ازطرفی این امر به تحقق نمی پیوندد و مردم بر طریقهٔ

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مد ظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۳۰اردیبهشت۶۲.

۲- نساء، ۵۹.

معین نمی رونـد و نمیماننـد و قوانین الهی را برپا نمی دارنـد؛ مگر در صورتی که فرد یا قدرت امین و پاسداری برایشان گماشـته شود که عهـده دار این امر باشـد و نگـذارد پا از دایرهٔ حقشان بیرون نهنـد یا به حقوق دیگران تعدی کنند؛ زیرا اگر چنین نباشد و شـخص یا قدرت بازدارنـده ای گماشـته نباشـد، هیـچ کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد، فرو نمی گذارد و در راه تأمین لذت و نفع شخصـی به سـتم و تباهی دیگران می پردازد. علت و دلیل دیگر، اینکه ما هیـچ یک از فرقه ها یا هیـچ یک از ملت ها و پیروان مذاهب مختلف را نمی بینیم که جز به وجود یـک برپا نگهدارنـدهٔ نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توانسـته باشـد به حیات خود ادامه داده و باقی بمانـد؛ زیرا برای گـذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین شخصـی هسـتند؛ بنابراین، در حکمت خـدای حکیم روا نیست که مردم، یعنی آفریدگان خویش را، بی رهبر و بی سـرپرست رها کند؛ زیرا خدا می داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند و موجودیتشان جز به وجود وی قوام و اسـتحکام نمی یابـد و به رهبری اوست که با دشـمنان شان می جنگند و درآمد عمومی را میانشان تقسـیم می کنند و نماز جمعه و جماعت را برگزار می کنند و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه می دارند.(۱)

۱- سید روح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۳۹.

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): امروز حکومت اسـلامی و ولا‌یت فقیه جزوِ واضـحات فقه اسـلامی و اعتبـارات عقلایی است؛ یعنی اگر انسان بخواهد با تکیه به اعتبارات عقلایی حرف بزند، این نظریه، جزو روشن ترین و واضح ترین و قابل دفاع ترین نظریه هاست.(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): ...حالا تو دهن بعضـی آدم های ناشـی و خام انـداخته انـد که این ولایت، اهانت به مردم است؛ زیرا که ولایت معناش این است که مردم قاصرند!

این مغالطهٔ واضح را در گفته ها و در حرف های شبهِ علمی حتّی مطرح کردند؛ درحالی که در اسـلام، در مضـمون ولایتی که در قرآن و در حـدیث و در بحث ولایت فقیه وجود دارد، بحث فقهیِ ولایت فقیه، هیچ چیزی که از آن اسـتفاده بشود که آن مولّی علیهم(۲) قصوری دارنـد و کمبـودی ازلحـاظ ذهنی و فکری و عملی دارنـد، وجـود نـدارد. ولایـت در اسـلام، آنچـه کـه در قرآن هسـت،)إِنَّمـا وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُه((۳) بـه معنـای ریـاست اسـت؛ به معنـای امـارت است؛ به معنـای حکمرانی است. جـامعه بـا همـهٔ محتـوای خـود: علمـا، دانشـمندان، روشـنفکران، افراد بافکر، مخترعین، مکتشـفین، انسان های فعال، انسان های مبارز، آدم های برجسـته؛ در همهٔ جوامع این قشرها هست. این جوامعِ ‘بما فیهم’، این عناصر برجستهٔ علمی و ذهنی و فکری

۱- ۲. بیانات رهبر معظم انقلاب(مد ظله العالی) در دیدار با اعضای مجلس خبرگان، ۱۵شهریور۸۰.

۲- مردمی که در نظام ولایی، «ولی» بر آن ها ولایت دارد.

۳- مائده، ۵۵.

و عملی و سیاسی و غیره، احتیاج دارند به یک حکمرانی؛ یک نفری باید امور این جامعه را اداره بکند. این یک سِمَت است؛ یک شغل است؛ یک وظیفه است. یک نفر باید عهده دار بشود؛ یعنی یک مجموعه ای یا یک نفری باید عهده دار بشود. امر دائر است بین اینکه آن مقام عهده دار این مسئولیت ها، با ملاک عقلایی متصدی این کار بشود یا نه؛ بدون یک ملاک عقلایی... حالا اسلام آمده است به جای این، یک امر قابل قبولِ همهٔ عقول عالم را ملاک قرار داده است. گفته است که این حکمرانی، ناشی است از تبحّر در آن ایمان و فکر و مکتبی که موردِقبول مردم این جامعه است؛ به اضافهٔ آن عصمت و دستگاه بازدارنده ای که تضمین کنندهٔ این است که این شخص عمداً یک کار خلافی نکند. آیا عقلی در دنیا وجود دارد که این را نفی بکند؟! اصلاً برای قبول دل های مردم، برای قبول طبایع مردم، چیزی بهتر از این هست که آن ایمانی که اکثریت مردم یا همهٔ مردم در آن مشترک هستند، یک نفری که در فنون این ایمان و مکتب موردِنظر از همه داناتر است، آنی که باید زندگی مردم را اداره کند، درحقیقت شیوهٔ قابلِ قبول (شیوهٔ مقبول و معتبر ادارهٔ کشور) را بهتر از دیگران می تواند استنباط بکند؛ آن را بیاورند بگذارند در رأس ادارهٔ جامعه؟! البته با رعایت توانایی های دیگر، همان هایی که در قانون اساسی ما بحمدالله پیش بینی شده است و به اضافهٔ اینکه در او این اعتماد و این تضمین به دلیلی وجود داشته باشد که او عمداً

خطا نمی کند، عمداً گناه نمی کند، عمداً تخلف نمی کند، برای خود چیزی برنمی دارد؛ این یک چیز خیلی خوبی است. کجای این به معنای این است که مردم قصور دارند و این ولایت به معنای قصور مردم است؟!(۱)

- اما از منظر دیگر فقها، دستِ کم چهار نوع دلیل عقلی برای اثبات ولایت فقیه اقامه شده است:

دلیل عقلی اوّل

- حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی'حفظه الله تعالی' در تبیین برهان نخست مینویسند:

«شکی در این نیست که در امر حکومت جامعهٔ اسلامی، اهمال ممکن نیست و اینکه مردم باید ولیِّ امری داشته باشند تا امور آن ها را اداره کند و حق ضعیف را از قوی بگیرد و در موقع هجوم دشمنان، از ضعفا حمایت کند و انصاف را درمورد مردم و در میان آن ها رعایت کند و حدود الهی را اجرا کند و هرچه را که در دین و دنیا احتیاج دارند، سیاست گذاری کنند؛ همان طورکه سزاوار نیست، شک کنیم که خود پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) این امور را برعهده داشتند و بعد از ایشان ائمهٔ هدی(علیهم السلام)، این منصب را عهده دار بودند و اما بعد از غیبت حضرت صاحب الامر(علیه السلام) یا مرجع این امور، فقیه جامع الشرایط است یا صحیح است که هرکسی

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مد ظله العالی) در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۸اسفند۷۴.

این امور را انجام دهد؟ و قدر متیقّن، این است که فقیه جامع الشرایط، کسی است که میتواند این مسئولیت را عهدهدار شود؛ چون دلیل بر مورد دوّم [که هرکس بتواند این امور را انجام دهد]، نداریم و اصل این است که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و ولیّ فقیه از این اصل خارج شد، چون ولایتِ شخص فقیه، در همه حال ثابت است و بحث درمورد این است که آیا غیر ولیِّ فقیه هم می تواند ولایت داشته باشد یا نه؟

دراینباره می توان گفت: حکومت اسلامی، حکومت الهی است که سیاستش از دیانتش و تدبیرش از تشریعش جدا نیست؛ پس کسی که می خواهد حکومت اسلامی را بر پا کند، باید شناخت کامل به احکام آن داشته باشد؛ همان طورکه ناچار است که شناخت کامل به امور سیاست و کشورداری داشته باشد و چگونه سزاوار است غیرِفقیهی که احکام شرع را به طور کامل نمی داند، عهده دار این حکومت الهی شود.» (۱)

۱- ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، ج ۱، ص۴۵۴: «إنّه لا شک أنّه لا یمکن إهمال أمر المجتمع الإسلامی من حیث الحکومه و أنّه لا بدّ للناس من ولی و أمیر یدیر امورهم و یأخذ للضعیف حقّه من القوی و یدافع عنهم عند هجوم الأعداء و ینتصف لهم و منهم و یجری الحدود و یسوس جمیع ما یحتاجون إلیه فی أمر دینهم و دنیاهم. کما أنّه لا ینبغی الشک فی أنّ النبی صلّی اللّه علیه و آله کان بنفسه یتولی هذه الامور و من بعده کان هذا للأئمّه الهادین(علیهم السلام) و أمّا بعد غیبه ولی اللّه المنتظر(علیه السلام) فإمّا أن یکون المرجع فی هذه الامور خصوص الفقیه الجامع، أو یصح لکل أحد القیام بها و القدر المتیقن من الجواز هو الأوّل، لعدم قیام دلیل علی الثانی و الأصل عدم ولایه أحد علی أحد، خرجنا من هذا الأصل فی الفقیه، لأنّ جواز ولایته ثابت علی کل حال و إنّما الکلام فی جواز غیره. و إن شئت قلت: الحکومه الاسلامیه حکومه إلهیه لا تنفک سیاستها عن دیانتها و تدبیرها عن تشریعها الالهی، فالقائم بهذا الأمر لا بدّ، أن یکون عارفا بأحکامه عرفانا تاما، کما لا بدّ أن یکون عارفا بالامور السیاسیه و تدبیر المدن و کیف یسوغ لغیر الفقیه الذی لا یعرف أحکام الشرع حق عرفانها التصدی لهذه الحکومه الالهیه؟»

«به عبارت سوم، حکومت در دو قسم است: حکومت هایی که براساس «عقیده» بر پا شده و حکومت هایی که این گونه نیست؛ لذا قسم اوّل، الهی و قسم دوم، غیرالهی است؛ حکومت الهی، مثل حکومت اسلامی و غیرالهی، مثل حکومت مارکسیستی؛ بنابراین در هرکدام از این دو قسم، رئیس حکومت، باید شناخت کامل و اجتهادی به آن عقیده و آن مذهب داشته باشد. همان طور که مخفی نیست برکسی که در حکومتهای غیراسلامی نیز حاکم باید آگاه از عقیده و حال جامعهٔ خود باشد.

و خلاصه در رأس حکومت الهی اسلامی، باید حاکمی که آگاه و آشنا به مذهب و دین اسلام است، قرار گیرد.»(۱)

دلیل عقلی دوّم

- حضرت آیت الله العظمی مصباح یزدی«حفظه الله تعالی»، برهان دوّم را این گونه تقریر میفرمایند: «این دلیل به طور خلاصه از مقدمات ذیل تشکیل می شود:

الف. برای تأمین مصالح فردی و اجتماعی بشر و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و اختلال نظام،

۱- ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، ج ۱، ۴۵۴: «و بعباره ثالثه: إنّ الحکومات علی قسمین: الحکومات القائمه علی أساس العقیده و الحکومات التی لیست کذلک و القسم الأوّل «إلهیه» و «الحادیه» و الإلهیه کالحکومه الاسلامیه و الالحادیه کالمارکسیه و فی کل من هذین القسمین لا یکون الرئیس إلّا من هو عارف بتلک العقیده عرفانا تاما و یعرف ذاک المذهب علی حد الاجتهاد فیه کما لا یخفی علی من علم حال غیر مسلمین أیضا فی هذه الحکومات. و بالجمله الحکومات الالهیه الاسلامیه لا یمکن انفکاکها عن رئیس عالم بالمذهب و بالدین الاسلامی.»

وجود حکومت در جامعه ضروری و لازم است؛

ب. حکومت ایده‌آل و عالی ترین و مطلوب ترین شکل آن، حکومتی است که امام معصوم(علیه السلام) در رأس آن باشد و جامعه را اداره کند؛

ج. براین اساس که «هنگامی که تأمین و تحصیل یک مصلحت لازم و ضروری در حدّ مطلوب و ایده آل آن میسّر نباشد، باید نزدیک ترین مرتبه به حدّ مطلوب را تأمین کرد»؛ لذا در بحث ما، هم هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم(علیه السلام) محروم بودند، باید به دنبال نزدیک ترین مرتبه به حکومت معصوم باشیم؛

د. اقربیّت و نزدیکی یک حکومت به حکومت معصوم(علیه السلام) در سه امر اصلی متبلور می شود: یکی علم به احکام کلّی اسلام (فقاهت)؛ دوّم شایستگی روحی و اخلاقی به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوی)؛ سوّم کارآیی در مقام مدیریت جامعه که خود به خصلت ها و صفاتی از قبیل درک سیاسی و اجتماعی، آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران، حدس صائب در تشخیص اولویت ها و... قابلِ تحلیل است.

براساس این مقدمات، نتیجه می گیریم: پس در زمان غیبت امام معصوم(علیه السلام)کسی که بیش از سایر مردم واجد این شرایط باشد، باید زعامت و پیشوایی جامعه را عهده دار شود و با قرار گرفتن در رأس حکومت، ارکان آن را هماهنگ نموده و به سوی کمال مطلوب سوق دهد و چنین کسی جز فقیه

جامع الشرایط، شخص دیگری نخواهد بود.

اکنون به توضیح این دلیل و هر یک از مقدّمات آن می پردازیم:

مقدّمهٔ اوّلِ این دلیل، همان بحث معروف ضرورت وجود حکومت است... یکی از پیش فرض های نظریهٔ ولایت فقیه، پذیرش اصل «ضرورت حکومت برای جامعه» است و پیش از این گفتیم که اکثریت قاطع اندیشمندان علوم سیاسی و غیر آن ها، این اصل را قبول دارند و کسی درمورد آن تردیدی ندارد و تنها آنارشیست ها و مارکسیست ها در این مسئله مناقشه کرده اند. به هرحال، دلایل محکم متعدّدی درمورد ضرورت وجود حکومت در جامعه وجود دارد که این مسئله را قطعی و یقینی می سازد. امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) در این رابطه می فرمایند: «لَابُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِیرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»؛(۱) وجود حاکمی برای مردم، چه نیکوکار و عادل یا ستمگر و زشت کار، لازم است.

...این عبارت به روشنی گویای ضرورت وجود حکومت در جامعه است.

مقدّمهٔ دوّمِ این دلیل هم بدیهی است و نیاز به توضیح چندانی ندارد؛ مراد از معصوم در اینجا، همان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و دوازده امام(علیهم السلام) هستند که به اعتقاد ما شیعیان از ویژگی عصمت برخوردارند؛ یعنی نه عمداً و نه سهواً گناه یا اشتباه نمی کنند و هیچ گونه نقص و اشکالی در رفتار و اعمال و گفتار و کردار و تصمیم های آنان وجود ندارد. این ویژگی باعث می شود که آنان واجد بالاترین

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۴۰.

صلاحیت برای به عهده گرفتن امر حکومت باشند؛ زیرا حاکمان و فرمانروایان یا به خاطر منافع شخصی و شهوانی خود ممکن است از مسیر حقّ و عدالت منحرف شوند و حکومتشان به فساد جامعه بینجامد یا اینکه در اثر عملکرد سوء و اشتباه و تصمیمات نادرست و غیرواقع بینانه، موجبات فساد و تفویت مصالح جامعه را فراهم کنند؛ اما فردی که معصوم است، همان طور که گفتیم، به علّت برخورداری از ویژگی عصمت، نه مرتکب گناه می گردد و نه دچار اشتباه در فکر و عمل می شود.

ازطرف دیگر، در جای خود و در علم کلام بحث میشود که ویژگی عصمت نیز ریشه در علم و بصیرت کامل و وافری دارد که معصوم(علیه السلام) از آن برخوردار است؛ بنابراین به تعبیری می توان معصوم را انسان کاملی دانست که با برخورداری از عقل و علمی که در سرحدّ کمال است؛ [یعنی] عمداً و سهواً در دام هیچ گناه و اشتباهی گرفتار نمی شود. با چنین وضعی، عقل هر عاقلی تصدیق خواهد کرد که حکومت چنین فردی، دارای تمامی مزایای یک حکومت ایده آل و مطلوب خواهد بود و بالاترین مصلحت ممکن را برای جامعه تأمین و تحصیل می نماید.

مقدّمۀ سوّم این استدلال، شاید به تعبیری، مهم ترین مقدمۀ آن باشد. برای توضیح این مقدّمه، بهتر است از یکی دو مثال استفاده کنیم:

فرض کنید ده نفر انسان، آن هم انسان های ممتاز و برجسته که وجود هریک برای جامعه

بسیار مفید و مؤثّر است، درحال غرق شدن هستند و ما اگر با همهٔ امکانات و تجهیزات و افراد نجات غریقی که در اختیار داریم، وارد عمل شویم، فقط می توانیم جان هفت نفر از آن ها را نجات دهیم و سه نفر دیگر غرق خواهند شد. در چنین وضعیتی، عقل سلیم چه حکمی می کند؟ آیا می گوید چون نجات جان همهٔ این ده نفر ممکن نیست و سه نفر آنان قطعاً غرق خواهند شد، دیگر لزومی ندارد شما دست به هیچ اقدامی بزنید! ... یا اینکه قضاوت و حکم قطعیِ عقل، این است که اگر نجات جان همهٔ ده نفر (مصلحت تامّ و کامل) ممکن نیست، باید برای نجات جان همهٔ هفت نفر باقی مانده (نزدیک ترین مرتبه به مصلحت تامّ و کامل) اقدام کنیم و مجاز نیستیم، حتّی یک نفر را کنار بگذاریم؟... مسلّم است که قضاوت و حکم قطعی عقل همین گزینه خواهد بود و هیچ گزینهٔ دیگری ازنظر عقل قابلِ قبول نیست.

یا فرض کنید انسانی در دریا مورد حملهٔ کوسه واقع شده و ما اگر برای نجات جان او هم اقدام کنیم، قطعاً کوسه یک یا دو پای او را قطع خواهد کرد و خلاصه اگر هم موّفق شویم او را نجات دهیم، حتماً دچار نقص عضو خواهد شد.

سؤال این است که در این صحنه، عقل ما چه حکمی می کند؟ آیا می گوید چون بالاخره نمی توانیم او را کاملاً صحیح و سالم بیرون بیاوریم؛ بنابراین دیگر لازم نیست کاری انجام دهیم؛ بلکه کافی است بنشینیم و تماشا کنیم چه پیش می آید؟! یا عقل هر انسان عاقل و

باوجدانی قطعاً حکم می کند که گرچه یقیناً یک یا دو پای او قطع می شود و دچار نقص عضو خواهد شد، امّا به هر حال باید برای نجات جانش اقدام کرد و عدم امکان نجات او به طور کاملاً صحیح و سالم (مصلحت صددرصد)، مجوّز عدم اقدام برای نجات یک انسانِ یک پا (مصلحت ناقص) و تماشای خورده شدن او توسّط کوسه نخواهد بود؟ به نظر می رسد پاسخ روشن است.

قضاوت و حکم عقل در این دو مثال، در واقع برمبنای یک قاعدهٔ کلّی است که مورد قبول و اذعان عقل است؛ همان قاعده ای که مقدّمهٔ سوّم استدلال ما را تشکیل می دهد:

'هنگامی که تأمین و تحصیل یک مصلحت لازم و ضروری، در حدّ مطلوب و ایده آل آن میسّر نباشد، باید نزدیک ترین مرتبه به حدّ مطلوب را تأمین کرد.' ...بحث فعلی ما هم در واقع یکی از مصادیق و نمونه های همین قاعدهٔ کلّی است؛ مصلحت وجود حکومت، یک مصلحت ضروری و غیرقابلِ چشم پوشی است. حدّ مطلوب و ایده آل این مصلحت، در حکومت معصوم(علیه السلام) تأمین می شود؛ امّا در زمانی که عملاً دسترسی به معصوم و حکومت او نداریم و تأمین این مصلحت در حدّ مطلوب اوّلی و ایده آل میّسر نیست، آیا باید دست روی دست گذاشت و هیچ اقدامی نکرد یا اینکه علی رغم امکان تحصیل مصلحت نزدیک تر به مصلحت ایده آل، مجازیم که از آن چشم پوشی کرده و به مصالحِ مراتب پایین تر رضایت دهیم؟ حکم عقل این است که 'به

بهانهٔ عدمِ دسترسی به مصلحت ایده آل و مطلوب حکومت، نه می توان از اصل مصلحت وجود حکومت به طورکلّی صرف نظر کرد و نه می توان همهٔ حکومت ها را علی رغم مراتب مختلفِ آن ها یکسان دانست و رأی به جواز حاکمیت هریک از آن ها به طور مساوی داد؛ بلکه حتماً باید به دنبال نزدیک ترین حکومت به حکومت معصوم و نزدیک ترین مصلحت به مصلحت ایده آل باشیم.'

و امّا در توضیح مقدّمهٔ چهارم و در واقع آخرین مقدّمهٔ این استدلال، باید بگوییم: آنچه موجب تأمین بالاترین مرتبهٔ مصلحت حکومت در حکومت معصوم(علیه السلام) می شود، همهٔ ویژگی های وی اعمّ از رفتاری، اخلاقی، علمی، جسمی و ظاهری، روحی و روانی، خانوادگی و... نیست؛ بلکه آنچه در این زمینه دخالت اساسی دارد، یکی آگاهی کامل و همه جانبهٔ او به اسلام و احکام اسلامی است که براساس آن می تواند جامعه را در مسیر صحیح اسلام و ارزش های اسلامی هدایت کند و دوّم، مصونیت صددرصد او از هرگونه فساد و لغزش و گناه و منفعت طلبی و... است و بالاخره بصیرت و درک جامع و کامل و مهارتی است که درمورد شرایط اجتماعی و تدبیر امور مربوط به جامعه دارد؛ بنابراین، وقتی در مقدّمهٔ سوّم می گوییم باید به دنبال نزدیک ترین حکومت به حکومت معصوم(علیه السلام) باشیم، این حکومت، حکومتی است که در رأس آن شخصی قرار داشته باشد که ازنظر این سه ویژگی، در مجموع بهترین و بالاترین فرد در جامعه باشد و چون در میان

این سه ویژگی، یکی از آن ها «آگاهی و شناخت نسبت به احکام اسلامی» است، قطعاً این فرد باید «فقیه» باشد؛ زیرا کسی که بتواند از روی تحقیق بگوید احکام اسلام چیست و کدام است، همان فقیه است. البتّه فقاهت به تنهایی کافی نیست و برخورداری از دو ویژگی دیگر، یعنی تقوا و کارآیی در مقام مدیریت جامعه نیز لازم است.

بنابراین، براساس این مقدّمات که صحّت هریک از آن ها را جداگانه بررسی کردیم، نتیجهٔ منطقی و قطعی، این است که در زمانی که دسترسی به معصوم(علیه السلام) و حکومت او نداریم، حتماً باید به سراغ فقیهِ جامع الشرایط برویم و اوست که حقّ حاکمیت دارد و با وجود چنین کسی در میان جامعه، حکومت و حاکمیت دیگران مجاز و مشروع نیست.»(۱)

دلیل عقلی سوّم:

– حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی«حفظه الله تعالی» در تبیین این دلیل عقلی می فرمایند: «گفته شد که حیات اجتماعی انسان و نیز کمال فردی و معنوی او، از سویی نیازمند «قانون الهی» در ابعاد فردی و اجتماعی است که مصون و محفوظ از ضعف و نقص و خطا و نسیان باشد و از سوی دیگر، نیازمند «حکومتی دینی» و حاکمی عالم و عادل است برای تحقّق و اجرای آن قانون کامل. حیات انسانی در بُعد فردی و اجتماعی اش، بدون این دو یا با یکی از این دو،

۱– محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریهٔ ولایت فقیه، ص۹۰.

متحقّق نمی شود و فقدان آن دو، در بُعد اجتماعی، سبب هرج ومرج و فساد و تباهی جامعه می شود که هیچ انسان خردمندی به آن رضا نمی دهد.

این برهان که دلیلی عقلی است و مختص به زمین یا زمان خاصی نیست، هم شامل زمان انبیا(علی نبینا و آله و علیهم السلام) می شود که نتیجه اش ضرورت نبوت است و هم شامل زمان پس از نبوت رسول خاتم(صلی الله علیه و آله و سلم) است که ضرورت امامت را نتیجه می دهد و هم ناظر به عصر غیبت امام معصوم(علیه السلام) است که حاصلش، ضرورت ولایت فقیه می باشد.

تفاوت نتیجهٔ این برهان در این سه عصر، آن است که پس از رسالت ختمیّهٔ رسول اکرم، حضرت محمد مصطفی(صلی الله علیه و آله و سلم)، آمدن قانونی جدید از سوی خداوند، ناممکن است؛ زیرا هر آنچه که در سعادت انسان تا هنگام قیامت، از عقاید و اخلاق و احکام نقش دارد، به دست اعجاز، در کتاب بی پایان قرآن نگاشته شده است و از این رو، یک نیاز بشر که همان نیاز به قانون الهی است، برای همیشه برآورده گشته است و آنچه مهم می باشد، تحقّق بخشیدن به این قانون در حیات فردی و اجتماعی و اجرای احکام دینی است.

در عصر امامت، علاوه بر تبیین قرآن کریم و سنّت و تعلیل معارف و مدّعیات آن و دفاع از حریم مکتب، اجرای احکام اسلامی نیز به قدر ممکن و میسور و تحمّل و خواست جامعه، توسط امامان معصوم(علیهم السلام) صورت می گرفت. اکنون سخن در این است که در عصر غیبتِ ولیّ عصر(علیه السلام)

نیز انسـان و جامعـۀ انسانی، نیازمنـد اجرای آن قانون جاویـد است؛ زیرا بـدون اجرای قانون الهی، همان مشـکل و محـذورِ بی نظمی و هرج ومرج و برده گیری و ظلم و سـتم و فسـاد و تبـاهی انسـان هـا پیش خواهـد آمـد و بی شک، خـدای سـبحان در عصـر غیبت امام زمان(علیه السلام)، انسان و جامعه را به حال خود رها نساخته و برای هدایت انسان ها، ولایت جامعۀ بشری را به دست کسانی سپرده است.

کسـی که در عصـر غیبت، ولایت را از سوی خداوند برعهده دارد، باید دارای سه ویژگیِ ضروری باشد که این سه خصوصیت، از ویژگی های پیامبران و امامان سرچشمه می گیرد و پرتویی از صفات متعالی آنان است و ما در گذشته از آن ها سخن گفتیم: ویژگی اوّل، شناخت قـانون الهی بود؛ زیرا تا قانونی شـناخته نشود، اجرایش ناممکن است؛ ویژگی دوّم، اسـتعداد و توانایی تشـکیل حکومت برای تحقّق دادن به قوانین فردی و اجتماعی اسـلام بود و ویژگی سوّم، امانت داری و عدالت در اجرای دسـتورهای اسـلام و رعایت حقوق انسانی و دینی افراد جامعه.

به دلیل همین سه ویژگیِ ضـروری است که گفته می شود نیابت امام عصـر(علیه السـلام) و ولایت جامعه در عصر غیبت، از سوی خداوند، برعهدۀ فقیهان جامع شرایط ([فقیهان دارای] سه شرط مذکور) می باشد.

تذکر این نکته نیز سودمند است که سلسـلۀ جلیلۀ انبیاء(صـلی الله علیه و آله و سلم) به نصاب نهایی خود رسیده و با انتصاب حضرت ختمی مرتبت(صلی الله علیه و آله و سلم) از سوی

خدای سبحان، محال است که کسی به مقام شامخ نبوت راه یابد؛ چنان که سلسلهٔ شریفهٔ امامان(علیهم السلام) نیز به نصاب نهایی خود بالغ شده و با انتصاب حضرت بقیه الله(ارواح من سواه فداه)، ممکن نیست که احدی به مقام والای امامت معصوم راه یابد؛ لیکن برهان عقلی بر ضرورت زعیم و رهبر برای جامعه، امری ضروری و دائمی است و هرکس در زمان غیبت، مسئولیت ادارهٔ امور مسلمین را داشته باشد، باید به عنوان نیابت ازطرف ولیِّ عصر(علیه السلام) باشد؛ زیرا آن حضرت، امام موجود و زنده است که تنها حجت خدا می باشد و همان گونه که در عصر ظهور امامان گذشته، در خارج از اقلیم خاص آنان، نائبانی ازطرف ایشان منصوب می شدند، در عصر غیبتِ ولیِّ عصر(علیه السلام) نیز چنین است و نیابت غیرمعصوم از معصوم، امری ممکن است؛ زیرا امام معصوم دارای شئون فراوانی است که اگرچه برخی از آن شئون، مانند مقام شامخ ختم ولایت تکوینی، اختصاص به خود ایشان دارد و نائب پذیر نیست و هیچ گاه به کس دیگری انتقال نمی یابد، ولی برخی دیگر از شئون آن حضرت که جزء امور اعتباری و قراردادی عقلاست و در زمرهٔ تشریع قرار دارد، مانند افتاء و تعلیم و تربیت و ادارهٔ امور مردم و اجرای احکام و حفظ نظام از تهاجم بیگانگان، نیابت پذیر است و این نیابت، به فقیهی تعلّق می گیرد که با داشتن آن سه ویژگی، بتواند در غیبت امام(علیه السلام) تا حد ممکن و مقدور، شئون والای آن حضرت را عملی سازد.»(۱)

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۵۱.

دلیل عقلی چهارم

- بیان شیوا و مستحکم حضرت آیت الله العظمی مصباح یزدی'حفظه الله تعالی' ، زیبایی چهارمین برهان را دوچندان میکند: «این دلیل نیز از مقدمات ذیل تشکیل می شود:

الف. ولایت بر اموال و اعراض(۱) و نفوس(۲) مردم، از شئون ربوبیت الهی است و تنها با نصب و اذن خدای متعال مشروعیّت می یابد؛

ب. این قدرت قانونی و حق تصرّف در اعراض و نفوس مردم، ازجانب خدای متعال به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم(علیهم السلام) داده شده است؛

ج. در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محروم اند، یا باید خداوند متعال از 'اجرای احکام اجتماعی اسلام' صرف نظر کرده باشد یا اجازهٔ اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد؛

د. امّا اینکه خداوند در زمان عدمِ دسترسیِ جامعه به رهبر معصوم، از 'اجرای احکام اجتماعی اسلام' صرف نظر کرده باشد، مستلزم ترجیح مرجوح(۳) و نقض غرض و خلاف حکمت است؛ بنابراین فرض دوّم ثابت می شود که ما به حُکم قطعیِ عقل، کشف می کنیم: اجازهٔ اجرای احکام اجتماعی اسلام، توسّط کسی که اصلح از دیگران است، داده شده است؛

ه. فقیه جامع الشرایط، یعنی فقیهی که از دو

۱- آبرو.

۲- جان.

۳- برتری دادن چیزی که در سطح پایینتر است.

ویژگیِ «تقوا» و «کارآیی در مقام مدیریت جامعه و تأمین مصالح آن» برخوردار باشد، صلاحیتش از دیگران برای این امر، بیشتر است؛ پس: فقیه جامع الشرایط، همان فردِ اصلحی است که در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محروم اند، ازطرف خدای متعال و اولیای معصوم(علیهم السلام)، اجازهٔ اجرای احکام اجتماعی اسلام به او داده شده است.

اکنون به توضیح این دلیل و مقدّمات آن می پردازیم:

مقدّمهٔ اوّل، همان مقدّمه ای است که تاکنون چندین بار به آن اشاره کرده ایم: ...ازآنجا که خداوند، آفریننده و مالك همهٔ هستی و ازجمله انسان هاست و ازطرفی هم به حکم کلّیِ عقل، تصرّف در ملك دیگران و بدونِ اجازهٔ آنان کاری ناپسند و ظالمانه است؛ بنابراین حقّ تصرّف در انسان و متعلّقات او، اوّلاً و بالذّات در اختیار خداوند است و در مرتبهٔ بعد می تواند این حق ازطرف خداوند به افراد و انسان های دیگری داده شود.

مقدّمهٔ دوّم: ...براساس اعتقاد همهٔ مسلمانان، حقّ تصرّف در اموال و اعراض و نفوس مردم، ازطرف خداوند به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) داده شده است؛ همچنین شیعیان معتقدند این حق، بعد از پیامبر به دوازده نفر دیگر که از ویژگی عصمت برخوردارند، نیز داده شده است.

مقدّمهٔ سوّم و چهارم در واقع پاسخ به این سؤال است که: اگر در زمانی مثل زمان ما، مردم به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام معصوم(علیه السلام) دسترسی

نداشتند، تکلیف چیست؟ آیا علی رغم وجود احکام اجتماعی فراوان در اسلام که اجرای آن ها مستلزمِ داشتنِ تشکیلات حکومتی و قدرت سیاسی است، خداوند متعال از این احکام، صرف نظر کرده و آن ها را به کنار می نهد و تنها به احکام فردی اسلام و اجرای آن ها بسنده می کند یا همچنان بر اجرای احکام اجتماعی اسلام تأکید دارد؟ به عبارتِ دیگر، در زمان عدم حضور معصوم در جامعه، عقلاً دو فرض بیشتر متصوّر نیست: یا غرضِ خداوند به اجرای احکام اجتماعی اسلام تعلّق می گیرد یا تعلّق نمی گیرد.

اکنون صحّت و سقم هریک از این دو گزینه را بررسی می کنیم:

اگر بگوییم در زمان عدم حضور معصوم(علیه السلام)، غرض خداوند به اجرای احکام اجتماعی اسلام تعلّق نگرفته و خداوند از آن ها دست برمی دارد و آن ها را تعطیل می کند و تنها به احکام فردی اسلام از قبیل نماز و روزه و حج و طهارت و نجاست اکتفا می کند، لازمهٔ این فرض، نقض غرض و خلاف حکمت و ترجیح مرجوح ازجانب خداوند است که محال است.

توضیح اینکه: اصولاً ما معتقدیم برقراری تشکیلاتی به نام دستگاه نبوّت و فرستادن پیامبران و شرایع آسمانی، براین اساس بوده که خدای متعال، این جهان و ازجمله انسان را بیهوده و عبث نیافریده؛ بلکه غرضش به کمال رساندن هر موجودی به تناسب و فراخور ظرفیت وجودی آن موجود بوده است. انسان هم از این قاعده

مستثنا نیست و برای رسیدن به کمال انسانی خلق شده است؛ امّا ازآنجاکه عقل بشر به تنهایی برای شناسایی کمال نهایی انسان و حدود و ثغور و مسیر دقیق آن کافی نبوده؛ لذا خداوند متعال با فرستادن پیامبران و ابلاغ احکام و دستوراتی در قالب دین، راه کمال را به انسان نشان داده و او را راهنمایی کرده است و تمامی دستورات و احکامی که در دین آمده است؛ به نوعی در کمال انسان تأثیر دارد؛ بنابراین دین در واقع، همان برنامه ای است که برای به کمال رسیدن انسان ها ارائه شده است. با چنین تحلیلی، اکنون اگر فرض کنیم که خدای متعال، بخش زیادی از احکام اسلام را تعطیل کرده و از آن ها دست برداشته است، این بدان معناست که خداوند غرض خود را که به کمال رسیدن انسان بوده، نقض کرده باشد؛ زیرا آنچه که سعادت انسان را تأمین می کند و او را به کمالی که درخور و متناسب با ظرفیت وجودی اوست، می رساند، مجموعهٔ احکام و دستورات دین است؛ نه فقط بخشی از آن؛ به همین دلیل هم، ایمان و عمل به بخشی از تعالیم دین و نپذیرفتن و انکارِ بخش دیگر آن، به شدّت در قرآن نفی شده است:)أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الکِتَابِ وَ تَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذَلِکَ مِنْکُمْ اِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ یَومَ القِیَمَهِ یُرَدُّونَ اِلَی اَشَدِّ العَذَابِ(؛(۱) آیا به برخی از کتاب ایمان می آورید و به برخی کفر می ورزید؟ پس پاداش هرکس از شما که چنین کند، نیست؛ مگر ذلّت و خواری در

۱- بقره، ۸۵.

زندگی دنیا و در قیامت [نیز] به سخت ترین عذاب دچار خواهد شد.

اصولاً اگر احکام اجتماعی اسلام، هیچ تأثیری در سعادت و کمال انسان نداشت، از ابتدا وضع نمی شد؛ بنابراین، تأثیر این دسته از احکام در سعادت و کمال انسان، قطعی است و با این حساب، بدیهی است که تعطیل آن ها مخلّ به کمال و سعادت انسان و خلاف حکمت است و از خداوند حکیمِ علی الاطلاق محال است.

همچنین، بنا به حُکم عقل، هنگامی که تحصیل و تأمین یک مصلحت لازم و ضروری در حدّ اعلا و کامل آن میسّر نبود، تحصیل نزدیک ترین مرتبه به مرتبهٔ اعلا و کامل، واجب و لازم می شود و به بهانهٔ عدمِ امکان تحصیل مصلحت کامل، نه می توان به کلّی از آن مصلحت چشم پوشید و نه می توان علی رغم امکانِ نیل به مراتب بالاتر، به مراتب پایین تر از آن اکتفا نمود. اکنون باتوجّه به این قاعده، می گوییم لازمهٔ اجرای احکام اجتماعی اسلام، تشکیل حکومت است که مصلحت و مرتبهٔ کامل آن در حکومت معصوم(علیه السلام) تأمین می شود؛ امّا در صورت دسترسی نداشتن به معصوم و عدمِ حضور وی در بین مردم و جامعه، امر دایر است بین اینکه «با اجازهٔ اجرای این احکام به فردی که اصلح از دیگران است، بالاترین مرتبهٔ مصالح حاصل از اجرای این احکام ، بعد از حکومت معصوم(علیه السلام) را تحصیل و تأمین کنیم»... یا «علی رغم امکان وصول به بعض مراتبِ حاصل از اجرای احکام

اجتماعی اسـلام، به کلّی از این مصلحت صرف نظر کرده و آن ها را تعطیل نماییم.' روشن است که از میان این گزینهها، گزینهٔ اوّل راجح و گزینهٔ دوّم... مرجوح است و ترجیح مرجوح بر راجح، عقلاً قبیح و از شخص حکیم محال است.

بـا این بیـان، مقدمـهٔ سوّم و چهارم نیز برهانی شـد و تا اینجا ثابت شـد که به حُکم عقلی کشف می کنیم که در زمان عـدمِ دسترسـی مردمِ جامعه به معصوم(علیه السـلام)، اجازهٔ اجرای احکام اجتماعی اسـلام، توسّط کسـی که اصلح از دیگران است، داده شده است و در غیر این صورت، نقض غرض و خلاف حکمت و ترجیح مرجوح از ناحیهٔ خدای متعال خواهد بود.

اکنون پس از آنکه تا اینجا ثابت شد: 'اجازهٔ اجرای احکام اسلام درصورت عدم حضور معصوم(علیه السلام) به فردی که اصلح از دیگران است داده شـده [است]'، طبعاً این سؤال پیش می آیـد که این فردِ اصـلح کیست و چه ویژگی هـایی بـاعث می شود که یک فرد برای این منصب، اصـلح از دیگران باشـد؟ پاسـخ این سؤال را نیز در توضـیح مقدمـهٔ چهـارم از دلیـل اوّل عقلی روشن سـاختیم و گفتیم از میان همهٔ خصوصـیات و صـفات معصـوم(علیـه السـلام)، آنچـه کـه بـاعث می شـود حکـومتِ وی کامـل ترین حکـومت باشـد، در واقع سه ویژگی 'عصـمت'، 'علم و آگاهی کامل به احکام و قوانین اسـلام' و 'درک و شـناخت وی نسبت به شرایط و مسائل اجتماعی و کارآمدی اش در تدبیر آن ها' می باشد؛ بنابراین کسی که در مجموع این

سه صفت، شباهت و نزدیکی بیشتری به امام معصوم(علیه السلام) داشته باشد، اصلح از دیگران است و این فرد کسی نیست، جز فقیهِ اسلامشناس باتقوایی که کارآمدی لازم را نیز برای تدبیر امور مردم و جامعه داشته باشد.

اکنون با اثبات این مقدّمات، نتیجه می گیریم که فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم در میان جامعه محروم اند، ازطرف خداوند و اولیای معصوم، اجازهٔ اجرای احکام اجتماعی اسلام، به او داده شده است.»(۱)

۲.۱. دلایل نقلی

۱.۲.۱. روایت «الحوادثُ الْواقِعَه»

اشاره

اسحاق بن یعقوب نامه ای برای حضرت ولی عصر(علیه السلام) می نویسد و از مشکلاتی که برایش رخ داده سؤال می کند. محمد بن عثمان عمری، نمایندهٔ آن حضرت، نامه را می رساند. جواب نامه به خط مبارک صادر می شود که «...در حوادث و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجّت خدایم... .»(۲)

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریهٔ ولایت فقیه، ص۹۶.

۲- شیخ صدوق، اکمال الدین و اتمام النعمه، ج۲، ص۴۸۳: «فی کتاب إکْمال الدین و إتْمام النِعْمَهِ عَنْ محمد بن محمد بن عصام عن محمد بن یعقوب عن إسحاقَ بن یعقوب قال: سألت محمد بنَ عُثْمانَ العُمَری أن یوصل لی کتاباً قد سألتُ فیه عن مسائل اشکلَتْ علیَّ. فورد التوقیعُ بِخط مولانا صاحبِ الزمان(علیه السلام) امّا ما سَأَلْتَ عَنْهُ أَرْشَدَکَ اللهُ و ثَبَّتَکَ [الی ان قال] وَ أَمّا الْحَوادِثُ الْواقِعَهُ فَارْجِعُوا فیها الی رُواهِ حَدیثِنا فَإِنَّهُم حُجّتی عَلَیْکُم و أَنا حُجَهُ الله و أَمّا مُحَمَّدُ بنُ عُثمان العُمَری فَرَضِیَ اللهُ عَنْهُ وَ عَنْ أَبیهِ فَإِنَّهُ ثِقَتی وَ کِتابُهُ کِتابی.»

امام خمینی(رضوان الله علیه): منظور از «حوادث واقعه» که در این روایت آمده، مسائل و احکام شرعیه نیست. نویسنده نمی خواهد بپرسد دربارهٔ مسائل تازه ای که برای ما رخ می دهد چه کنیم. چون این موضوع جزو واضحات مذهب شیعه بوده است و روایات متواتره دارد که در مسائل باید به فقها رجوع کنند. در زمان ائمه(علیهم السلام) هم به فقها رجوع می کردند و از آنان می پرسیدند. کسی که در زمان حضرت صاحب(علیه السلام) باشد و با نوّاب اربعه روابط داشته باشد و به حضرت نامه بنویسد و جواب دریافت کند؛ به این موضوع توجه دارد که در فراگرفتن مسائل به چه اشخاصی باید رجوع کرد.

منظور از «حوادث واقعه» پیشامدهای اجتماعی و گرفتاری هایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می داده است و به طورکلی و سربسته سؤال کرده [است]: «اکنون که دست ما به شما نمی رسد، در پیشامدهای اجتماعی باید چه کنیم؛ وظیفه چیست؟» یا حوادثی را ذکر کرده و پرسیده [است]: «در این حوادث به چه کسی رجوع کنیم؟»

آنچه به نظر می آید این است که به طور کلی سؤال کرده و حضرت طبق سؤال او جواب فرموده اند که: «در حوادث و مشکلات به روات احادیث ما (فقها) مراجعه کنید. آن ها حجت من بر شما می باشند و من حجت خدا بر شمایم»؟!

«حجت خدا» یعنی چه؟ شما از کلمهٔ «حجه الله» چه می فهمید؟ یعنی خبرِ واحد، حجت است و اگر زراره روایتی را نقل کرد، حجت می باشد؟! حضرت

امام زمان(علیه السلام)، نظیر زراره است که اگر خبری از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرد، باید بپذیریم و عمل کنیم؟! اینکه می گویند «ولیّ امر» حجت خداست، آیا در مسائل شرعیه حجت است که برای ما مسئله بگوید؟! اگر رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده بود که من می روم و امیرالمؤمنین(علیه السلام) حجت من بر شماست؛ شما از این می فهمیدید که حضرت رفتند، کارها همه تعطیل شد، فقط مسئله گویی مانده که آن هم به حضرت امیر(علیه السلام) واگذار شده است؟! یا اینکه «حجه الله» یعنی همان طورکه حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) حجّت است و مرجع تمام مردم، خدا او را تعیین کرده تا در همهٔ کارها به او رجوع کنند، فقها هم مسئول امور و مرجع عامّ توده های مردم هستند؟

«حجه الله» کسی است که خداوند او را برای انجام اموری قرار داده است و تمام کارها، افعال و اقوال او حجت بر مسلمین است. اگر کسی تخلّف کرد، بر او احتجاج و اقامهٔ برهان و دعوی خواهد شد. اگر امر کرد که کاری انجام دهید، حدود را این طور جاری کنید، غنایم، زکات و صدقات را به چنین مصارفی برسانید و شما تخلف کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج می کند. اگر با وجود حجت برای حلّ و فصل امور به دستگاه ظلم رجوع کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج خواهد کرد که من برای شما حجت قرار دادم؛ چرا به ظلمه و دستگاه قضایی ستمگران مراجعه کردید؟ خدا به وجود حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) بر متخلفین و آن ها که کج روی

داشـتند احتجـاج می کنـد؛ بر متصـدیان خلافت بر معـاویه و خلفـای بنی امیه و بنی عباس و بر کسانی که طبق خواسـته های آنان عمل می کنند، احتجاج می شود که چرا زمام مسـلمین را غاصـبانه به دست گرفتید؟ شـما که لیاقت نداشتید، چرا مقام خلافت و حکومت را غصـب کردید؟

خداوند حکام جور و هر حکومتی را که برخلاف موازین اسلامی رفتار کند، بازخواست می کند که چرا ظلم کردید؟ چرا با اموال مسلمین هوس بازی کردید؟ چرا جشن چندهزارساله بر پا داشتی؟ چرا مال مردم را صرف «تاج گذاری» و آن جشن کذایی کردی؟

اگر بگوید با اوضاعِ روز نمی توانسـتم عدالت کنم یا اینکه [نمی توانسـتم] قبّه و بارگاه، کاخ و عمارت کذایی، نداشـته باشم؛ تاج گذاری کردم که دولت اینجـا را و ترقی خودمـان را معرفی کنم، می گوینـد: «این (اشـاره به حضـرت امیر(علیه السـلام)) هم حـاکم بود؛ حـاکم بر مسـلمین و سـرزمین پهناور اسـلامی بود. تو شَرَف اسلام و مسلمین و بلاد اسلامی را بیشتر می خواستی یا این مرد؟! مملکت تو بیشتر بود یا او؟! قلمرو حکومت تو جزئی از قلمرو حکومتش بود؛ عراق و مصـر و حجـاز و ایران، همه در قلمرو حکومتش بود؛ درعین حـال دارالعمارهٔ او مسـجد بود و [در حکومت او]، دکه القضاء در گوشـهٔ مسـجد قرار داشت و سـپاه در مسـجد آماده می شد و از مسـجد حرکت می کرد؛ مردم نمازگزار و معتقد به جنگ می رفتند و دیدید که چگونه پیشرفت می کردند و چه کارها انجام دادند!»

امروز فقهای اسلام، حجتِ بر مردم هستند؛ همان طور که حضرت رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) حجت خدا بود و همهٔ امور به او سپرده شده بود و هرکس تخلف می کرد، بر او احتجاج می شد. فقها ازطرف امام(علیه السلام) حجت بر مردم هستند؛ همهٔ امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است: در امر حکومت، تمشیت امور مسلمین، اخذ و مصرف عواید عمومی، هرکس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد. در دلالت روایتی که آوردیم، هیچ اشکالی نیست.(۱)

- آیت الله العظمی مصباح یزدی'حفظه الله تعالی' دراین خصوص مینویسند:

«اگر منظور از 'حوادث واقعه' و 'رواه حدیث' در این توقیع معلوم گردد؛ آنگاه دلالت آن بر مدّعای ما که اثبات ولایت فقیه است، روشن خواهد شد.»

منظور از حوادث واقعه

آیت الله العظمی مصباح یزدی'حفظه الله تعالی' مطلب خود را این طور ادامه می دهند: «درمورد توضیحِ مراد از 'حوادث واقعه' که در متن توقیع شریف آمده [است]، باید بگوییم: بسیار بعید است که منظور اسحاق بن یعقوب از آن، احکام شرعی و همین مسائلی که امروزه معمولاً ـ در رساله های عملیّه نوشته می شود، بوده باشد؛ زیرا اوّلاً ـ برای شیعیان معلوم بوده که در این گونه مسائل باید به علمای دین و کسانی که با اخبار و روایات ائمه(علیهم السلام) و پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) آشنایی دارند، مراجعه کنند و

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص ۸۰ .

نیـازی به سؤال نداشـته است. همان گونه که در زمان حضور خود ائمه(علیهم السـلام) به علّت مشـکلاتی نظیر دوری مسافت و امثال آن ها که وجود داشـته، امامـان شـیعه مردم را درمورد مسائـل شـرعی به افرادی نظیر یونس بن عبـدالرحمن، زکریاابن آدم و امثال آنان ارجاع می دادند. همچنین نوّاب اربعه در زمان غیبت صغرای امام زمان(علیه السلام) که هر چهار نفر آنان از فقها و علمای دین بوده اند، گواه روشنی بر این مطلب است و خلاصه، این مسئله برای شیعه چیز تازه ای نبوده است.

ثانیـاً اگر منظور اسـحاق بن یعقوب از حوادث واقعه، احکـام شـرعی بود، قاعـدتاً بایـد تعبیراتی نظیر اینکه ‘وظیفـهٔ ما درمورد حلال و حرام چیست؟’ یـا ‘درمورد احکـام الله چه تکلیفی داریم؟’ و ماننـد آن هـا را به کـار می برد که تعـابیر شایع و رایجی بوده و در سایر روایات هم بسیار به کار رفته است و به هرحال، تعبیر ‘حوادث واقعه’ درمورد احکام شرعی، به هیچ وجه معمول و متداول نبوده است.

ثالثـاً اصولاًـ دلاـلت الفاظ، تابع وضع آن هاست و کلمـهٔ ‘حوادث واقعه’ به هیـچ وجه ازنظر لغت و دلالت وضـعی، به معنای احکام شـرعی نیست؛ بلکه معنای بسـیار وسـیع تری دارد که حتماً شامل مسائل و مشـکلات و رخدادهای اجتماعی نیز می شود؛ بنابراین، سؤال اسحاق بن یعقوب از محضـر حضـرت ولی عصـر(علیه السـلام) درواقع این است که: ‘درمورد مسائل و مشکلات اجتماعی جامعهٔ اسلامی که در زمان غیبت شما پیش می آید، وظیفهٔ ما چیست و به چه مرجعی باید مراجعه

کنیم؟' و آن حضرت در جواب مرقوم فرموده اند که: 'در این مورد، به راویانِ حدیث ما مراجعه کنید.'»(۱)

«روات حدیث» چه کسانی هستند؟

- آیت الله العظمی مصباح یزدی'حفظه الله تعالی' در پاسخ به این سؤال میفرمایند: «ممکن است کسی بگوید: منظور از راویان حدیث، هرکسی است که مثلاً کتاب اصول کافی یا وسائل الشیعه یا هر کتاب روایی دیگر را بردارد و احادیث و روایات آن را برای مردم بخواند و نقل کند؛ امّا با اندکی دقّت و توجّه معلوم می گردد که این تصوّر درست نیست؛ زیرا کسی که در زمان ما می خواهد از قول پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) یا امام صادق(علیه السلام) و سایر ائمه(علیهم السلام) حدیث و روایتی را نقل کند، باید به طریقی احراز کرده باشد که این حدیث واقعاً از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) یا امام صادق(علیه السلام) یا امام دیگر است و در غیر این صورت، حق ندارد و نمی تواند بگوید امام صادق(علیه السلام) چنین فرموده [اند] و اگر در حالی که آن حدیث و روایت به هیچ طریق معتبری برایش ثابت نشده [است]، مع هذا آن را به امام صادق(علیه السلام) یا سایر ائمه و معصومین(علیهم السلام) نسبت دهد، از مصادیق کذب و افترای بر پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان(علیهم السلام) خواهد بود که گناهی بزرگ است.

به عبارتِ دقیق تر، اگر کسی بخواهد حدیثی

۱- محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریهٔ ولایت فقیه، فصل چهارم، ص۹۶.

را از پیامبر یا امامی نقل کنـد، حتماً بایـد بتواند براساس یک حجّت و دلیل شـرعی معتبر، آن را به امام معصوم(علیه السـلام) نسـبت دهد و واضح است که این گونه نقل حدیث کردن، نیاز به تخصّـِص دارد و تخصّـِص آن هم مربوط به علم پزشکی یا مهندسی یا کامپیوتر و سایر علوم نیست؛ بلکه مربوط به علم فقه است و 'فقیه' کسی است که از چنین تخصّصی برخوردار است؛ بنابراین، مقصود از راویان حدیث، در واقع همان فقها و علمای دین هستند.

باتوجّه به توضیحی که دربارهٔ دو واژهٔ 'حوادث واقعه' و 'رُوات حدیث' دادیم، اکنون معنای توقیع شـریف این می شود که امام زمان(علیه السـلام) فرموده انـد: 'دربارهٔ مسائل و مشـکلات و رخـدادهای اجتماعی که در زمان غیبت من در جامعـهٔ اسـلامی پیش می آیـد، به فقها و علمای دین مراجعه کنیـد؛ زیرا آنان حجّت من بر شـمایند و من، حجّت خـدا بر آنان هسـتم.' دلالت چنین جمله ای بر ولایت فقیه در زمان غیبت، بسیار روشن و واضح است.»(۱)

تفسـیر شیخ انصاری(رحمه الله علیه) از توقیع شریف این است: «مقصود از حوادث در این حدیث، اموری است که به شخص زعیم و رئیس جامعه مربوط می شود؛ پس گمان نکنید که واقعه، مربوط به حوادث شرعی از قبیل واجب و حرام و مکروهِ فردی است.»

- شیخ انصاری(رحمه الله علیه) با اشاره به سه نکتهٔ زیر، این گونه می فرماید:

۱- محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریهٔ ولایت فقیه، ص۹۶.

«۱. امـام فرمود: 'وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا...'؛(۱) هنگام وقوع حادثه، به راوی مراجعه کنید؛ نه در حکم شـرعی آن حوادث؛ تا او حادثه را تصدی و به طور مستقیم یا غیرمستقیم آن را حل و فصل کند.

حوادث، واقعهٔ عمومی و اجتماعی است؛ پس فرمود: 'فَارْجِعُوا فِيهَا' و نفرموده است 'فَارْجِعُوا فِى بَيانِ حُكْمِهَا إلَيه'.

۲. امـام در مقـام بیـان علت رجوع به روایت فرمود: 'آن ها حجت من بر شـما هسـتند'؛ حجت بودن راوی در اموری تناسب دارد که رأی و نظر او در آن امور ملاک باشد.

این مطلب نشان دهندهٔ منصب ولایت آن ها ازجانب امام معصوم(علیه السـلام) است؛ نه اینکه ازجانب خدا بر فقیه واجب باشد که در عصر غیبت، امور عام البلوی(۲) را تصدی کند و إلّا می فرمود: 'آن ها حجّت های خداوند بر شما هستند'؛ بلکه فرمود: 'آن ها حجّت من بر شما هستند.'

۳. وجوب رجوع در امور شـرعیهٔ شخصـی و فردی، از بدیهیات بوده و هست و از چیزهایی نیست که بر شخصـی مانند 'اسحاق بن یعقوب' مخفی باشد تا به امام بنویسد که در این مسئله دچار مشکل شدهام؛ برخلاف وجوب رجوع به رأی یک فرد در مسائل عام البلوی و مصالح عمومی و این احتمـال وجود داشت که امـام، فردی را به عنوان نایب و وکیل خود بر شـخص یا اشخاصـی قرار داده باشـد؛ بنابراین او سؤال کرد.(۳)

۱- الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص۴۶۹.

۲- موردِ ابتلای عمومی.

۳- مکاسب محرمه، چاپ قدیم، ص۱۵۴.

پس منظور از وقایع، خود حوادث است؛ نه حکم شرعی آن حوادث. [حوادث] به نفسه حکم نمی خواهد؛ بلکه برای حل و فصل آن، به ولایت نیاز دارد و لازم است شخصی آن را مدیریت کند.

ازطرفی، گمان نشود مراد از حوادثی که در توقیع آمده است، حوادثی می باشد که به خود راوی یعنی اسحاق بن یعقوب برمیگردد و بگوید که چون الف و لام (ال) بر سر حوادث آمده، به معنای عهد است؛ درنتیجه حوادثی که در نامه به آن اشاره کرد؛ به خود او مربوط می شود! بلکه حوادثِ کلی مراد است و برای همهٔ مردم، این حوادث واقع خواهد شد و دستور امام، کلی میباشد و الّا میفرمود: ‘به نمایندهٔ من (فلانی) مراجعه کن’ یا خود [ایشان]، حکم آن حوادث را بیان میکرد.

ازطرفی او می گوید: ‘مسائلی که حلّش بر من مشکل شده است.’ امام در پاسخ می فرماید: ‘در این امور به راویان حدیث ما مراجعه کنید’ و نفرمود تو شخصاً به راوی حدیث من رجوع کن یا به فلانی مراجعه کن یا اینکه فلان کار را برای حل مشکل انجام بده؛ بلکه فرمود: ‘در این گونه امور، شما (شیعیان) به راویان حدیث ما رجوع کنید’؛ پس دستورِ جمعی صادر فرمود... و فرموده به راویان مراجعه کنید.

مگر یک نفر برای حل مشکل خود به چند راوی نیاز دارد؟! درنتیجه چون خطاب به عموم شیعیان است، دستور آن نیز کلی می باشد و هرکسی به تناسب مکان و موقعیتی که دارد، به

راوی که دسترسی دارد، مراجعه کند.

بیان نکردیم که مراد از راویان در این حدیث شریف، فقهای عادل هستند؛ پس درحقیقت راوی دو گونه است:

[یک نوع] راوی که فقط روایت را ضبط و الفاظ آن را حفظ نموده است؛ ولی از محتوای آن بی اطلاع بوده است و توان استنباط مطلب جدیدی از آن ها ندارد [و یک نوع] راوی که روایت را می داند؛ نه اینکه آن را فقط حفظ کرده باشد؛ یعنی در روایت، کارشناس [و] فقیه و خبیر است.

اگر مراد از راوی در توقیع شریف، راوی به معنای اوّل باشد، پس امام باید می فرمود: به روایات ما مراجعه کنید؛ چون مراجعه به راوی در معنای اوّل هیچ نقشی جز خواندن روایت متناسب ندارد. مراجعه به راوی یعنی مراجعه به حاصل روایت که دست یافتن به روایت ملاک است؛ ولی اگر راوی به معنای دوّم باشد، اگرچه منبع علمی این راوی همان روایت امام(علیه السلام) است؛ ولی او خبیر و کارشناس روایت است و بیشتر با دلالت و محتوا سروکار دارد. درحقیقت ارجاع به شخصی است که منبع آن روایت ما باشد؛ نه اینکه ارجاع به روایت باشد، در هر کجا که یافت بشود.

دیگر اینکه تعلیل حدیث، نشان می دهد مراد از حوادث مطرح شده در روایت، حوادث عبادی و دینی نیست؛ بلکه حوادث اجتماعی و عام البلوی مراد است؛ چون امام فرمود: «آن ها حجت ما بر شما هستند و ما حجت خدا بر آن ها».(۱)

۱- اسماعیل صالحی مازندرانی، مبانی ولایت فقیه، ص۲۸۷تا۲۸۹.

– حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی 'حفظه الله تعالی' در تبیین دلالت این روایت می فرمایند: «احتمالاتی درمورد روایت داده شده است:

رجوع به راویان احادیث، مختصّ احکامِ کلی و طلب فتوا از آن هاست و قول امام (إلی رواه احادیثنا) قرینه است بر این مطلب؛ بنابراین روایت برمی گردد به فتوا. غالباً:

رجوع به آن ها در قضاوت و منازعات است؛

رجوع به آن ها در تدبیر امور مردم و تشکیل نظام و احکام ولایی است؛

رجوع به آن ها در جمیع موارد فوق است.

شکّی نیست که مقتضی اطلاق روایت، مورد آخر است؛ چراکه: اولاً رجوع به راویان حدیث در احکام شرعیه، بر امثال اسحاق بن یعقوب مخفی نبوده و مناسبتی با تعبیر 'بالحوادث' ندارد و همچنین مناسبتی ندارد این تعلیل برای اینکه راویان حدیث، حجّت برای مردم شوند؛ ثانیاً حجیت نقل احکامی که از کتاب و سنّت استخراج می شود، نزد مردم محرز است و نیازی نبوده که برای مردم حجّت قرار داده شود.

پس تعبیر 'الحوادث' ممکن است ناظر به مسئلهٔ 'قضاوت' یا 'ولایت' باشد و یا اینکه اعم از این دو.

با وجود این، ممکن است کسی بگوید: 'چون متن سؤال هایی که اسحاق بن یعقوب از امام(علیه السلام) کرده موجود نیست؛ لذا مشکل است ما اعتماد کنیم بر جواب هایی که داده شده [است]، به خاطر اینکه ابهام در سؤال ها، روایت را مبهم می کند.'

جواب می دهیم: محمـد بن عثمـان، دوّمین وکیـل از وکلای چهارگانـۀ امام عصـر(ارواحناله الفـداه) است و ظاهر، این است که سؤال او از امام(علیه السلام) درمورد حوادث واقعه، اشاره دارد به اینکه آنچه از حوادث افاده می کند...، آن حوادثی است که هرکسی در این امور به رئیس خود مراجعه می کند و الان که غالب مردم دسـتشان از رسـیدن به خدمت حضرت کوتاه است، لازم است مرجعی باشد که مردم در حوادث واقعه به او مراجعه کننـد و پیش حکّام جور نرونـد و صِرف اینکه سؤال هـا در دست مـا نیست، منافاتی با این ادّعا نـدارد. بعـد از واضـح شـدن جواب که ممکن است علت اینکه سؤال ها در روایت ذکر نشـده، به خاطر واضـح بودن جواب آن باشـد و مجرد وجود قـدر متقیّن در روایت، ضـرری به اطلاق گیری از روایت نمی رسانـد؛ اگر بگوییم ضـرر می زنـد، لازمه اش این است که جایز نباشد تمسّک به اغلب اطلاقاتی که در روایات موجود است؛ درحالی که قدر متقیّن هم وجود دارد.

جمعی از اعـاظم فقهـا، اجمـال حـدیث را مطرح کردنـد؛ ازجمله اسـتاد ما حضـرت آیت الله حکیم(رحمه الله علیه)...؛ انصاف این است که بگوییم: قبول احکـام از علمـا... به خـاطر رجوع جاهل به عالم است و نیازی به نصب امام نـدارد و همچنین نیازی نیست به اینکه گفته شود این راویان، حجّت ائمه بر مردم هسـتند؛ به خاطر اینکه [همان طورکه در گذشـته گفتیم] جواز رجوع به عالم، صرفاً از باب حکم است و از مناصب الهی

به شمار نمی روند؛ بنابراین تعلیل، ثابت می شود که روایت، ناظر به قضا و ولایت است.

حاصل اینکه: مقتضی اطلاق این روایت، شامل شدن بر قضا و ولایت است و تعبیر به 'الحوادث' و 'الواقعه' و همچنین اینکه فرمودند: 'راویان، حجت هستند'؛ همهٔ این قیود، شاهد بر درستی مطلوب ماست و اینکه سؤال های اسحاق بن یعقوب در دست ما نیست، ضرری به مدّعای ما نمی زند.»(۱)

۲.۲.۱. مقبولهٔ «عمر بن حنظله»

اشاره

«محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله: قالت سألت أبا عبْد اللهِ(علیه السلام) عنْ رجلین من أصحابنا بینهما منازعه فی دَین او میراث فتحاکما إلی السلطان وَ إلی القضاه أ یحلّ ذلِکَ؟ قال: مَنْ تَحاکَمَ إلَیْهِمْ، فی حَقٍّ أَوْ باطِلٍ، فَإنَّما تَحاکَمَ إلَی الطّاغُوتِ وَ ما یُحْکَمُ لَهُ، فَإنّما یَأْخُذُهُ سُحْتاً و إنْ کانَ حَقّاً ثابِتاً لَهُ؛ لَأَنّه اخَذَهُ بِحُکْمِ الطّاغُوتِ وَ ما أَمَرَ الله انْ یُکْفَرَ بِهِ. قالَ اللهُ تَعالی: یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوا إلَی الطّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا انْ یَکْفُرُوا بِهِ». قلت: فَکیف یصنعان؟ قال: یَنْظُرانِ مَنْ کانَ مِنْکُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوی حَدیثَنا وَ نَظَرَ فِی حَلالِنا وَ حَرامِنا وَ عَرَف أَحکامَنا... فَلْیَرْضَوْا بِهِ حَکَماً. فإنّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حاکِماً... .»(۲)

۱- ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، ج ۱، ص۴۶۲.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۶۷.

امام خمینی(رضوان الله علیه): چون در این روایت به آیهٔ شریفه ای تمسک شده [است]، لازم است ابتدا آن آیه و آیات قبل آن، موردِبحث قرار گیرد و معنای آن تا حدودی معلوم شود؛ سپس روایتْ موردِبحث قرار گیرد.

أعوذ بِالله من الشیطان الرجیم)إِنَّ اللهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ، إِنَّ اللهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اللهَ کانَ سَمِیعاً بَصِیراً * یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ، فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا((۱)

خداوند امر فرموده که: «امانت ها را به اهلش (صاحبانش) بدهید و هرگاه بین مردم داوری کردید، به عدالت داوری کنید. خدا به آن اندرزتان می دهد و یادآوریتان می کند. بی شک خدا شنوای بیناست. ای ایمان آوردگان! خدا را اطاعت کنید و پیامبران را اطاعت کنید و اولیای امرتان (متصدیان رهبری و حکومتتان) را؛ بنابراین، اگر درمورد چیزی با یکدیگر کشمکش پیدا کردید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید؛ اگر به خدای یگانه و دورهٔ آخرت ایمان دارید، آن روش بهتر است و خوش عاقبت تر.»

خداوند امر فرموده که «امانات را به اهلش رد کنید.» عده ای بر این عقیده اند که منظور از امانتْ، مطلق امانتِ خَلقی (مال مردم) و خالقی (احکام شرعیه) می باشد و مقصود از «ردّ امانت

۱- نساء، ۵۸و۵۹.

الهی» این است که احکـام اسـلام را آن طـورکه هست، اجرا کننـد. گروه دیگری معتقدنـد که مراد از امـانت، امـامت است. در روایت هم آمده که مقصود از این آیه، ما (یعنی ائمه(علیهم السـلام)) هستیم که خداوند تعالی به وُلات امر (رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمـه(علیهـم السـلام)) امر کرده ولاـیت و امـامت را بـه اهلش رد کننـد؛ یعنی، رسـول اکرم(صـلی الله علیـه و آلـه و سـلم) ولاـیت را به امیرالمؤمنین(علیه السلام) و آن حضرت هم به ولیّ بعد از خود واگذار کند و همین طور ادامه یابد.

در ذیل آیه می فرماید:)وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ(؛ وقتی که حاکم شدید بر پایهٔ عدل حکومت کنید.

[این]، خطاب به کسانی است که زمام امور را در دست داشـته، حکومت می کنند؛ نه قضات. قاضـی قضاوت می کند، نه حکومت به تمام معنای کلمه. قاضـی فقط از جهتی حاکم است و حکم می کنـد؛ چون فقط حکم قضایی صادر می کنـد، نه حکم اجرایی؛ چنان که قضات در طرز حکـومت هـای قرون اخیر، یکی از سه دسـتهٔ حکومت کننـده هسـتند؛ نه تمـام حکومت کننـدگان و دو دسـتهٔ دیگر، هیئت وزیران (مجریان) و مجلس (برنامه ریزان و قانون گذاران) هستند.

اساساً قضاوت، یکی از رشـته های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است؛ پس بایـد قائل شویم که آیـهٔ شـریفهٔ)وَ إِذا حَكَمْتُمْ...(، در مسائل حکومتْ ظهور دارد و قاضی و همهٔ حکومت کنندگان را شامل می شود.

وقتی بنا شد تمام امور دینی عبارت از امانت الهی

باشد و باید این امانت به اهلش رد شود، یکی از آن ها هم حکومت است و به موجب آیۀ شریفه، باید هر امری از امور حکومت، بر موازین عدالت، یعنی بر مبنای قانون اسلام و حکم شرع باشد. قاضی، حکم به باطل نکند؛ یعنی، بر مبنای قانونِ ناروای غیرِاسلامی، حکم صادر نکند و نه آیین دادرسی او و نه قانونی که حکم خود را به آن مستند می کند، هیچ یک غیرِاسلامی (باطل) نباشد... .

در آیۀ دوّم می فرماید:)یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ(.(۱) در روایت است که آیۀ اوّل:]أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلَی أَهْلِها[، مربوط به ائمه(علیهم السلام) است و آیۀ حُکم به عدل:)وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ...[، مربوط به اُمرا می باشد و این آیۀ]أَطِیعُوا اللهَ...[، خطاب به جامعۀ مسلمین است؛(۲) به آنان امر می فرماید که از خدا در احکام الهی و رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و اولی الامر یعنی ائمه(علیهم السلام) پیروی و اطاعت کنند؛ از تعالیمشان پیروی و از احکام حکومتی آنان اطاعت نمایند.

اطاعت از اوامر خدای تعالی، غیر از اطاعت از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد. کلیۀ عبادیات و غیرِ عبادیات و احکام شرع الهی، اوامر خداوندی است. رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در باب نماز، هیچ امری ندارد و اگر مردم را به نماز وا می دارد، تأیید و اجرای حکم خداست. ما هم که نماز می خوانیم اطاعت

۱- نساء، ۵۹.

۲- اصول کافی، ج۱، ص۲۷۶؛ تفسیر برهان، ج۱، ص۳۷۹تا۳۸۶، ذیل آیات ۵۸و۵۹ سورۀ مبارکۀ نساء.

امر خدا را می کنیم و اطاعت از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) غیر از «طاعه الله» می باشد. اوامر رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) آن است که از خود آن حضرت صادر می شود و امر حکومتی می باشد؛ مثلاً ـ از «سپاه اُسامه» پیروی کنید، سَرحدّات را چطور نگهدارید، مالیات ها را از کجا جمع کنید، با مردم چگونه معاشرت نمایید؛ این ها اوامر رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است. خداوند ما را الزام کرده که از حضرت رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) اطاعت کنیم؛ چنان که مأموریم از اولی الأمر که به حسب ضرورتِ مذهب ما، مراد ائمه(علیهم السلام) می باشند، اطاعت و پیروی نماییم. اطاعت از اولی الأمر که در اوامر حکومتی می باشد نیز غیرِ اطاعت خداست؛ البته از باب اینکه خدای تعالی فرمان داده که از رسول و أولی الأمر پیروی کنیم، اطاعت از آنان درحقیقت اطاعت خدا هم می باشد.

در دنبال آیه می فرمایـد:)فَإنْ تَنازَعْتُم فِی شَیْ ءٍ فَرُدّوهُ إلَی اللهِ و الرَّسُولِ إنْ کُنْتُمْ تُؤمِنونَ بِاللهِ وَ الْیَومِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأویلاً(؛(۱) اگر در امری با هم نزاع داشتید به خدا و پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) رجوع کنید.

منازعه ای که بین مردم واقع می شود، بر دو نوع است: یک نوع اینکه بین دو دسته یا دو نفر، سرِ موضوعی اختلاف می شود؛ مثلاً یکی ادعا دارد که طلبکار است و دیگری انکار می کند و موضوع، اثبات شرعی یا عرفی لازم دارد. در این مورد، باید به قضات رجوع شود و قاضی باید موضوع را بررسی کرده، دادرسی نماید. این ها دعاوی حقوقی است.

۱- نساء، ۵۹.

[در] نوع دیگر، اختلافی در بین نیست؛ بلکه مسئلهٔ ظلم و جنایت است؛ مثلاً قلدری، مال کسی را به زور گرفته است یا مال مردم را خورده است، دزد به خانهٔ کسی رفته و مالش را برده است. در چنین مواردی مرجع و مسئول، قاضی نیست؛ بلکه مدعی العموم (دادستان) است. در این موارد که موارد جزائی و نه حقوقی است و گاهی هم جزائی و حقوقی توأم است، ابتدا مدعی العموم که حافظ احکام و قوانین است و مدافع جامعه به شمار می آید، شروع به کار می کند و کیفرخواست صادر می نماید؛ سپس قاضی رسیدگی کرده، حکم صادر می کند. این احکام چه حقوقی و چه جزائی، به وسیلهٔ دستهٔ دیگری از حُکام که مجریان باشند، اجرا می شود.

قرآن می فرماید:)فَإِنْ تَنازَعْتُمْ...(در هر امری از امور بین شما نزاع واقع شد، مرجع [آن]، در احکام خدا و در اجرای رسول است. رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) باید احکام را از خدا بگیرد و اجرا نماید. اگر موضوع اختلافی بود، حضرت رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان قاضی دخالت می کند و قضاوت (دادرسی) می نماید و اگر منازعات دیگری از قبیل زورگویی و حق کشی بود نیز مرجع رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است. او چون رئیس دولت اسلام است، ملزم می باشد دادخواهی کند، مأمور بفرستد و حق را بگیرد و رد نماید. باید دانست در هر امری که مرجع رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، ائمه(علیهم السلام) هم می باشند و اطاعت از ائمه(علیهم السلام) نیز اطاعت از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد.

خلاصه، آیهٔ اوّل:]إذا حَكَمْتُم بَيْنَ النّاس[و

[آیـهٔ] دوّم:]أطیعوا الله و أطیعوا الرسول[و آیـهٔ [سوّم]:]فَـإِنْ تَنـازَعْتُمْ فی شَـیْ ءٍ[، اعم از حکومت و قضـاوت می باشـد و اختصـاص به باب قضاوت ندارد؛ صَرف نظر از اینکه بعضی از آیات، ظهور در حکومت به مفهوم اجرایی دارد.

در آیـهٔ بعـد می فرمایـد:)أَلَمْ تَرَ إِلی الَّذینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أنزِل إِلَیْکَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُریـدوُنَ أَنْ یَتَحاکَموا إِلَی الطّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِروُا أنْ یَکْفُرُوا بِهِ(؛(۱) آیا ندیـدی کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان آورده اند. [آن ها] می خواهنـد نزد طاغوت (قدرت های ناروا) دادخواهی کنند؛ درحالی که مسـلم است که دسـتور دارند به آن (یعنی طاغوت) کافر شوند.

اگر نگوییم منظور از (طـاغوت) حکومت هـای جور و قـدرت هـای نـاروای حکومتی به طورکلی است که در مقابـل حکومت الهی طغیان کرده و سـلطنت و حکومت برپـا داشـته انـد، بایـد قائل شویم که اعم از قضات و حکام است؛ چون رجوع برای دادرسـی و احقاق حقوق و کیفر متعـدّی، غالبـاً بـا مراجعه به مقامـات قضـائی انجـام می گیرد و بـاز حکم قضـائی را مجریـان که معمولاً آن ها را حکومت کننـده می شناسـند، اجرا می کننـد. حکومت هـای جور، چه قضـات و چه مجریـان و چه اصـناف دیگر آن ها، طاغوت انـد؛ چون در برابر حکم خـدا سرکشی و طغیان کرده، قوانین به دلخواه وضع کرده، به اجرای آن و قضاوت طبق

۱- نساء، ۶۰.

آن پرداخته اند. خداوند امر فرموده که به آن ها کافر شوید؛ یعنی در برابر آن ها و اوامر و احکامشان عصیان بورزید. بدیهی است کسانی که می خواهند به طاغوت کافر شوند؛ یعنی در برابر قدرت های ناروا سر به نافرمانی بردارند، وظایف سنگینی خواهند داشت که بایستی به قدر توانایی و امکان در انجام آن بکوشند.

[بررسی] مقبولهٔ «عمر بن حنظله»

امام خمینی(رضوان الله علیه): اکنون می پردازیم به بررسی روایت مقبولهٔ عمربن حنظله تا ببینیم چه می گوید و منظور چه می باشد: «محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله: قال: سالت أبا عبْد اللهِ(علیه السلام) عنْ رجلین من أصحابنا بینهما منازعه فی دَین أو میراث فتحاکما إلی السلطان وَ إلی القضاه أ یحلّ ذلِک؟ قال: مَنْ تَحاکَمَ إلَیْهِمْ فی حَقٍّ أوْ باطِلٍ فَإنَّما تَحاکَمَ إلَی الطّاغُوتِ وَ ما یُحْکَمُ لَهُ فَإنَّما یَأْخُذُهُ سُحْتاً وَ إنْ کان حَقّا ثابِتاً لَهُ لأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُکْمِ الطّاغُوتِ وَ ما أمَرَ اللهُ أنْ یُکْفَرَ بِهِ قالَ اللهُ تَعالی]یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوا إِلَی الطّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ[قلت: فَکیف یصنعان؟ قال: یَنْظُرانِ مَنْ کانَ مِنْکُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوی حَدیثَنا وَ نَظَر فِی حَلالِنا و حَرامِنا و عَرَف أَحکامَنا .. فَلْیَرْضَوا بِهِ حَکَماً فإنّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حاکِماً... .»

عمر بن حنظله می گوید: «از امام صادق(علیه السلام)

دربارهٔ دو نفر از دوستانمان (شیعیان) که نزاعی بینشان بود، درمورد قرض یا میراث و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که: «آیا این روا است؟» فرمود: «هرکه درمورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، درحقیقت به طاغوت، یعنی قدرت حاکمهٔ ناروا مراجعه کرده باشد و هرچه را که به حکم آن ها بگیرد، درحقیقت به طور حرام می گیرد؛ گرچه آن را که دریافت می کند، حقّ ثابتِ او باشد؛ زیرا که آن را به حکم و با رأی طاغوت و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می فرماید:)يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ(» پرسیدم: «چه باید بکنند؟» فرمود: «باید نگاه کنند، ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرامِ ما مطالعه نموده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است. بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند؛ زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده ام.»»

همانطورکه از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام(علیه السلام) به آیهٔ شریفه به دست می آید، موضوع سؤال، حکم کلّی بوده و امام هم تکلیف کلّی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی.

رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع

به مقامـات اجرایی برای الزام طرف دعوی به قبول محـاکمه یـا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو است؛ لهـذا در این روایت از امام(علیه السلام) سؤال می شود که: «آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم؟»

حضـرت در جواب، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا، چه اجرایی و چه قضائی، نهی می فرمایند [و] دسـتور می دهند که ملت اسـلام در امور خود نبایـد به سـلاطین و حکام جور و قضاتی که از عمال آن ها هسـتند رجوع کننـد؛ هرچنـد حقِ ثابت داشـته باشـند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسـلمان اگر پسـر او را کشـته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کنـد؛ همچنین اگر طلبکار است و شاهـد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سـرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هرگاه در چنین مواردی به آن ها رجوع کرد، به طاغوت، یعنی قدرت های ناروا روی آورده است و درصورتی که به وسـیلهٔ این قدرت ها و دسـتگاه های ناروا به حقوق مسـلم خویش نائل آمد، «فإنما یأخذه سُحْتاً و إن کان حقاً ثابتاً له»؛ به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند.

حتی بعضـی از فقها در «عینِ شخصـی» گفته اند که مثلاً اگر عبای شما را بردند و شما به وسیلهٔ حکام جور پس گرفتید، نمی توانید در آن تصـرف کنیـد. مـا اگر به این حکم قائل نباشـیم، دیگر در کلیات یعنی در «عین کلّی» شک نـداریم؛ مثلاً در اینکه اگر کسـی طلبکار بود و برای گرفتن حق

خود به مرجع و مقـامی غیر از آن که خـدا قرار داده، مراجعه و طلب خود را به وسـیلهٔ او وصول کرد، تصـرف در آن جـائز نیست و موازین شرع همین را اقتضا می کند.

این حکمِ سیاسـی اسـلام است؛ حکمی است که سـبب می شود مسـلمانان از مراجعه به قـدرت های ناروا و قضاتی که دست نشانـدهٔ آن ها هسـتند، خودداری کننـد تـا دسـتگاه هـای دولتی جائر و غیرِاسـلامی بسـته شود و این تشـکیلات عریض و طویل دادگستری که جز زحمت فراوان برای مردم کاری صورت نمی دهد، برچیده گردد و راه بهسوی ائمهٔ هدی(علیهم السـلام) و کسانی که ازطرف آنان حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود.

مقصد اصـلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آن ها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آن ها بروند. به ملت اسلام اعلام کرده اند که این ها مرجع نیستند و خداوند امر فرموده که مردم باید به سلاطین و حکام جور کافر شوند (عصیان بورزند) و رجوع به آن ها با کفر ورزیدن به آن ها منافات دارد. شما اگر کافر به آنان باشید و آنان را نالایق و ظالم بدانید، نباید به آن ها رجوع کنید.

مرجع امور، علمای اسلام اند

امام خمینی(رضوان الله علیه): بنابراین تکلیف ملت اسلام چیست و در پیشامدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟

قال: «ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحکامنا»؛ در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا طبق قواعد آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند.

امام(علیه السلام) هیچ جای ابهام باقی نگذاشته تا کسی بگوید پس راویان حدیث (محدثین) هم مرجع و حاکم می باشند؛ تمام مراتب را ذکر فرموده و مقید کرده به اینکه در حلال و حرام، طبق قواعد نظر کند و به احکام معرفت داشته، موازین دستش باشد تا روایاتی را که از روی تقیه یا جهات دیگر وارد شده و خلاف واقع می باشد، تشخیص دهد و معلوم است که معرفت به احکام و شناخت حدیث، غیر از نقل حدیث است.

علما، منصوب به فرمانروایی هستند

امام خمینی(رضوان الله علیه): می فرماید: «فإنی قد جعلته علیکم حاکماً»؛ من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد، حاکم (فرمانروا) بر شما قرار دادم [و کسی که این شرایط را دارا باشد، ازطرف من برای امور حکومتی و قضائی مسلمین، تعیین شده و مسلمان ها حق ندارند به غیر او رجوع کنند].

بنابراین اگر قلدری مال شما را خورد، مرجع شکایت عبارت از مجریانی است که امام تعیین فرموده و اگر با کسی سر دَین (وام) نزاع دارید و احتیاج به اثبات دارد نیز مرجع آن قاضی است که حضرت تعیین فرموده و نمی توانید

به دیگری رجوع نمایید. این، وظیفهٔ عمومی مسلمان هاست؛ نه اینکه عمربن حنظله به چنین مشکله ای گرفتار شده و تکلیف او چنین باشد.

این فرمان که امام(علیه السلام) صادر فرموده کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) در دوران حکومت ظاهری خود حاکم، والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن ها اطاعت کنند، حضرت امام صادق(علیه السلام) هم، چون «ولیِّ امر» مطلق می باشد و بر همهٔ علما، فقها و مردم دنیا حکومت دارد، می تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قاضی تعیین فرماید. همین کار را هم کرده و این منصب را برای فقها قرار داده است و تعبیر به «حُکما» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضائی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد.

نیز از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده [است]، استفاده می شود که موضوع، تنها تعیین قاضی نیست که امام(علیه السلام) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و درنتیجه یکی از دو سؤال را که راجع به دادخواهی از قدرت های اجراییِ ناروا بوده، بلاجواب گذاشته باشد.

این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام(علیه السلام) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام(علیه السلام) اطاعت نمایند.(۱)

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۸۴.

- اشکال و پاسخی که دربارهٔ این روایت مطرح است، در بیان حضرت آیت الله العظمی مصباح یزدی'حفظه الله تعالی' این طور انعکاس یافته است: «اِشکالی که معمولاً ـ در استدلال به این روایت مطرح می شود، این است که گفته می شود این روایت در پاسخ به یک سؤال صادر شده [است] که راوی از حضرت درمورد اختلافات حقوقی و نزاع هایی که بین شیعیان پیش می آید، سؤال می کند که: 'وظیفهٔ ما چیست؟ آیا به همین تشکیلات قضایی و قضاتی که در دستگاه حکومت غاصب عبّاسی وجود دارند، مراجعه کنیم یا وظیفهٔ دیگری داریم؟'

حضرت در پاسخ به چنین سؤالی این فرمایش را فرموده اند و مقبولهٔ عمربن حنظله در واقع مربوط به مسئلهٔ قضاوت و اجرای احکام قضایی اسلام است که تنها بخشی از مسائل حکومت است؛ درحالی که بحث ولایت فقیه، مربوط به کلّ حکومت و اجرای تمامی احکام اسلام و حاکمیّت فقیه بر تمامی شئون جامعهٔ اسلامی است؛ بنابراین اگر هم این روایت را قبول کنیم و در سند آن مناقشه و اشکال نکنیم، این روایت فقط حقّ حاکمیت و دخالت در امور قضایی را برای فقیه اثبات می نماید و بیشتر از این، دلالتی ندارد.

امّا در پاسخ به این اشکال می توان گفت که اوّلاً ـ درست است که سؤال راوی از مورد خاص (مسئله قضاوت) بوده [است]؛ امّا در فقه، مشهور است که می گویند همه جا این طور نیست که خصوصیت سؤال، باعث شود که پاسخ فقط اختصاص به

همان مورد و محدوده داشته باشد و موارد دیگر را شامل نشود؛ بلکه ممکن است گرچه از یک مورد خاص سؤال شده [باشد]؛ امّا پاسخی که داده شده [است]، عام و کلّی باشد. مثلاً در باب نماز، روایات فراوانی داریم که راوی سؤال می کند مردی درحال نمازخواندن است و چنین و چنان می شود و... .

درمورد این روایات هیچ فقیهی نگفته و نمی گوید پاسخی که امام معصوم(علیه السلام) در جواب این قبیل سؤالات داده، فقط حکم مرد نمازگزار را بیان می کند و اگر همین مسئله، عیناً برای زن نمازگزاری پیش بیاید، دیگر حکم آن از این روایت استفاده نمی شود و باید روایت دیگری پیدا کنیم؛ بلکه برخورد فقها با این قبیل روایات، این گونه است که با اینکه در این قبیل روایات از مورد خاص، یعنی مرد نمازگزار، سؤال شده [است]؛ امّا حکمی را که حضرت در پاسخ فرموده [اند]، مربوط به هر نمازگزاری اعمّ از زن و مرد می دانند.

ثانیاً در مقبولهٔ عمربن حنظله فرموده [است که] چنین کسی را «رَوَی حَدِیثَنَا وَ نَظَرَ فِی حَلاَلِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ اَحْکَامَنَا» بر شما حاکم قرار دادم و نفرموده [است که] او را قاضی بر شما قرار دادم و بین اینکه بفرماید: «جعلته علیکم حاکماً» تا اینکه بفرماید «جعلته علیکم قاضیاً»، تفاوت وجود دارد و عمومیت و اطلاق واژهٔ «حاکم»، همهٔ موارد حکومت و حاکمیت را شامل می شود.»(۱)

۱- محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریهٔ ولایت فقیه، ص۱۰۲.

۳.۲.۱. روایت أبوخدیجه

اشاره

- «محمّد بْنِ حَسن بِاسْنادِهِ عن محمد بْنِ علی بْن محبوب عن أحمد بْن محمد عن حسین بْنِ سعید عن أَبی الجَهْم، عن أبی خدیجه قال بعثنی أبو عبد الله(علیه السلام) إلی أحد مِن أَصحابنا فقالَ: قُلْ لَهُمْ: إیّاکُمْ، إذا وَقَعَتْ بَیْنکُمُ الْخُصُومَهُ أَوْ تَدارَی فی شَیْ ءٍ مِنَ الاخْذِ وَ الْعَطاء انْ تَحاکَموُا إلی أحَدٍ مِنْ هؤُلاء الفُسّاقِ. اجْعَلوُا بَیْنَکُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَلالَنا وَ حَرامَنا فَإنّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ قاضِیاً وَ إیّاکُمْ أنْ یُخاصِمَ بَعْضُکُم بَعْضاً إلَی السُلْطانِ الْجائِر.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): ابوخدیجه (یکی از اصحاب موردِاعتماد امام صادق(علیه السلام)) می گوید که: «حضرت صادق(علیه السلام) به من مأموریت دادند که به دوستانمان (یعنی شیعه) ازطرف ایشان چنین پیغام بدهم: 'مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می افتد یا درمورد دریافت و پرداخت، اختلافی پیش می آید؛ برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشت کار مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را می شناسد بین خودتان حاکم و داور سازید؛ زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده ام و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگرتان به قدرت حاکمهٔ جائر شکایت ببرد.'»

منظور از «تَدَارَی فِی شَیْ ءٍ» که در روایت آمده [آست]، همان اختلاف حقوقی است؛

۱- وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۳۹.

یعنی در اختلاف حقوقی و منازعات و دعاوی به این «فُسّاق» رجوع نکنید. از اینکه دنبال آن می فرماید: «من برای شما قاضی قرار دادم»، معلوم می شود که مقصود از فُسّاق و جماعت زشت کار، قضاتی بوده اند که ازطرف امرای وقت و قدرت های حاکمهٔ ناروا، منصب قضاوت را اشغال کرده اند. در ذیل حدیث می فرماید: «وَ إیّاکُمْ أنْ یُخاصِمَ بَعْضُکُم بَعْضاً إلَی السُلْطانِ الْجائِرِ»؛ در مخاصمات نیز به سلطان جائر، یعنی قدرت حاکمهٔ جائر و ناروا رجوع نکنید؛ یعنی در اموری که مربوط به قدرت های اجرایی است، به آن ها مراجعه ننمایید.

گرچه «سلطان جائر»، قدرت حاکمهٔ جائر و ناروا به طورکلّی است و همهٔ حکومت کنندگان غیر اسلامی و هر سه دستهٔ قضات و قانون گذاران و مجریان را شامل می شود؛ ولی باتوجه به این که قبلاً از مراجعه به قضات جائر نهی شده، معلوم می شود که این نهی، تکیه بر روی دستهٔ دیگر، یعنی مجریان است.

جمله اخیر، طبعاً تکرار مطلب سابق یعنی «نهی از رجوع به فُسّاق» نیست؛ زیرا اوّل، از مراجعه به قاضی فاسق در امور مربوط به او که عبارت از بازجویی، اقامهٔ بیّنه و امثال آن می باشد، نهی کردند و قاضی تعیین نموده [و] وظیفهٔ پیروان خود را روشن فرمودند؛ سپس از رجوع به سلاطین نیز جلوگیری کردند. از این معلوم می شود که باب قضاء، غیر از باب رجوع به سلاطین است و دو رشته می باشد. در روایت «عمربن حنظله» که

می فرماید از سلاطین و قضات دادخواهی نکنید، به هر دو رشته اشاره شده است؛ منتهی در این روایت، فقط نصب قاضی فرموده؛ ولی در روایت عمربن حنظله، هم حاکمِ مجری و هم قاضی را تعیین کرده است.

آیا علما از منصب حکومت معزول اند؟

امام خمینی(رضوان الله علیه): اکنون باید دید اینکه امام(علیه السلام) در زمان حیات خود طبق این روایت منصب قضاوت را برای فقها قرار داده و بنا به روایت عمربن حنظله، هر دو مقام ریاست و قضاوت را به آنان واگذار کرده است، آیا وقتی که امام از دنیا رحلت فرمودند، فقها خودبه خود از این مقام برکنار می شوند؟ تمام قضات و امرایی که ائمه(علیهم السلام) قرار داده بودند، با رفتن خودشان از منصب ریاست و قضاوت معزول می گردند یا نه؟

با قطعِ نظر از این معنی که وضع و ولایت امام(علیه السلام) با دیگران فرق دارد و بنابر مذهب شیعه، تمام دستورات و اوامر ائمه(علیهم السلام) در زمان حیات و مماتشان لازم الاتباع است، باید دید وضع مناصب و مقاماتی که در دنیا برای اشخاص تعیین می شود، چگونه است؟

در رژیم های دنیا، چه سلطنتی و چه جمهوری یا هر شکل دیگر، اگر رئیس جمهور یا سلطانِ وقت از دنیا رفت یا اوضاع دگرگون شد و رژیم تغییر کرد، مقامات و منصبهای نظامی به هم نمی خورد؛ مثلاً درجهٔ یک سپهبد، خودبهخود از او گرفته

نمی شود؛ سفیر از سفارت عزل نمی گردد؛ وزیر مالیه، استاندار، فرماندار و بخشدار از مقام خود برکنار نمی شوند. البته رژیم جدید و دولت بعدی می تواند آنان را از مقامشان برکنار و عزل نماید؛ ولی این مناصب خودبه خود سلب نمی گردد.

بعضی امور است که خودبه خود از بین می رود؛ مثل اجازهٔ حسبیه یا وکالتی که فقیه به کسی می دهد که در فلان شهر اموری را انجام دهد؛ اگر فقیه فوت شود، این امر هم زایل می شود؛ اما اگر فقیه، فرض بفرمایید، قیّم برای صغیری یا متولّی برای موقوفه ای تعیین کرد، با فوت او این مناصب از بین نرفته [و] به حال خود باقیست. نیز مقام ریاست و قضاوتی که ائمه(علیهم السلام) برای فقهای اسلام تعیین کرده اند، همیشه محفوظ است. امام(علیه السلام) که متوجه همهٔ جهات است و در کار او غفلت امکان ندارد، از این موضوع اطلاع دارد که در حکومت های دنیا با رفتن رئیس، منصب و مقام اشخاص محفوظ است. اگر در نظر داشت که با رفتن ایشان حق ریاست و قضاوت از فقهایی که نصب کرده، سلب شود؛ باید گوشزد می کرد که این منصب برای فقها تا وقتی است که من هستم و بعد از من معزول می باشند؛ بنابراین عُلمای اسلام، طبق این روایت، ازطرف امام(علیه السلام) به مقام حکومت و قضاوت منصوب اند و این منصب، همیشه برای آن ها محفوظ می باشد. احتمال اینکه امام بعدی این حکم را نقض کرده و فقها را از این منصب عزل فرموده باشد، نادرست است؛ زیرا امام(علیه السلام) که می فرماید برای گرفتن حق خود،

به سلاطین و قضات آن ها رجوع نکنید و رجوع به آن ها رجوع به طاغوت است، بعد هم به آیهٔ شریفه تمسّک می فرماید که خداوند امر فرموده به طاغوت کفر بورزید و سپس قاضی و حاکم برای مردم نصب می کند؛ اگر امام بعدی این منصب را بردارد و حاکم و قاضی دیگر هم قرار ندهد، تکلیف مسلمانان چه می شود؟ در اختلافات و منازعات باید چه کنند؟ آیا به فُسّاق و ظلمه رجوع کنند که رجوع به طاغوت و برخلاف امر خداست یا اینکه دست روی دست بگذارند و دیگر مرجع و پناهی نیست؛ هرج ومرج است؟ هرکس خواست مال دیگری را بخورد، حق دیگران را از بین ببرد و هر کاری می خواهد بکند؟

ما یقین داریم که اگر حضرت امام صادق(علیه السلام) این مقام و منصب را برای فقها جعل فرموده باشند، حضرت موسی بن جعفر یا ائمهٔ بعدی(علیهم السلام) نقض نفرموده اند؛ یعنی نمی شود نقض کنند و بگویند در امور خود به فقهای عدول رجوع نکنید یا به سلاطین رجوع کنید یا دست روی دست بگذارید تا حقوق شما پایمال شود؛ البته اگر امامی برای یک شهر قاضی قرار داد، بعد از رفتن او، امام دیگر می تواند این قاضی را عزل کند و دیگری را به جای او نصب نماید؛ لیکن نمی شود مقام و منصب های تعیین شده را به طورکلّی به هم بزنند. این مطلب از واضحات است.»(۱)

ذکر نظر حضرت آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه) پیرامون این روایت، در نقل

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۹۴.

حضـرت آیت الله معرفت(رحمه الله علیه) خوانـدنی است: «در این حـدیث، مطلق موارد حلّ اختلاف که به مراجع شایسـته نیاز دارد، مطرح گردیده و به طور مطلق از مراجعه به فسّاق منع شده است.

روشن است که هـدف، اسـتقلال جامعهٔ اسـلامی است تا هرگز به کسانی که از دیدگاه اسـلام آگاهی ندارند و از شـریعت بیگانه اند، هیچ گونه مراجعه نشود و حـلّ و فصل مسائل جامعـهٔ اسلامی تنها بر دست ورزیـدگان اسـلام شـناس انجام گردد و بسـیار کوته نظری است که گمان شود، این گونه دسـتورات، تنها دررابطه با مسائل قضائی است؛ ولی مسائل سیاسـی و اجتماعی چنان اهمّیتی ندارند. دست کم دراین باره، ‘تنقیح مناط قطعی’ را باید مدّنظر قرار داد!

آیـا می توان بـاور نمود که ائمه(علیهم السـلام) به تن دادن به حکومت طاغوت، رضایت دهنـد و صـرفاً تن دادن به قضاوت او را منع کرده باشند؟!

نکتهٔ قابلِ توجه، آوردن کلمهٔ «شـیئاً» به صورت نکره برای تفخیم است؛ یعنی کسـی که مقدار درخورتوجّهی از احکام شـرعیه را به دسـت آورده باشد که مقصود، مجتهدین مطلق هستند؛ نه آنان که تنها از برخی احکام آگاهی دارند تا با تجزّی در اجتهاد نیز تطابق داشته باشد.»

آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه) بعد از ذکر روایت ابی خدیجه می گویند:(۱) «اثبات ولایت فقیه

۱- البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر، ص۷۳: «أقول: للبحث عن ولایه الفقیه و حدودها محل آخر و عمده ما یسـتدل بها لولایه مقبوله عمر بن حنظله و روایه أبی خـدیجه سالم بن مکرم الجمّال، فنحن نذکرهما تیمنا ثم نشـیر إلی القدر المتیقن من ولایه الفقیه و حکومته أعنی ما یساعده الأدلّه و نحیل التفصیل فیها إلی مظانّ البحث عنها... .»

و بیان ضابطهٔ کلی آن متوقف است بر اموری:

۱. در جوامع انسانی اموری وجود دارد که از وظایف افراد محسوب نمی شود و ارتباطی به آن ها ندارد؛ بلکه از امور عمومی اجتماع محسوب می شود و آن امور نیز متوقف بر حفظ اساس نظام اجتماعی است. این مقولات عبارت اند از: قضا، ولایت بر غیب، بیان جایگاه و میزان مصرف اموال مجهول المالک، حفظ نظم داخلی، امر به جهاد و دفاع در برابر هجوم دشمنان... که به سیاست و ادارهٔ کشور مرتبط است و این امر از اموری نیست که هرفردی به تنهایی متصدی آن باشد؛ بلکه از وظایف زمامدار جامعه است و برعهدهٔ کسی است که به دست او زمام امور اجتماع ریاست و تدبیر می شود.

۲. برای کسی که از قوانین اسلام و ضوابط آن تبعیت می کند، شک وجود ندارد که این دین، یک دین سیاسی و اجتماعی است و احکام آن محدود به عبادات محض شرعی برای تکامل افراد و تأمین سعادت آخرت نمی باشد؛ بلکه قسمت عمدهٔ احکام آن مرتبط به سیاست مدوّن و نظم امور اجتماع و فراهم کردن سعادت و سهولت در این عرصه است و در واقع آماده ساختن زمینه جهت رشد فردی است. ازجملهٔ این احکام می توان به احکام معاهدات، حدود، قصاص، دیات، قضا [و] احکام واردشده برای تأمین مالیات دولت اسلامی مثل خمس و زکات [و]... اشاره کرد که همگی به عرصهٔ زندگی اجتماعی مربوط می شود و اموری گریزناپذیرند؛ بنابراین عوام و خواص

همگی متفق بر لزوم حضور یک سیاستمدار و زعیم در محیط جامعهٔ اسلامی برای تدبیر امور مسلمانان هستند و این از ضروریات اسلام است که به وضوح در روایات و سیرهٔ نبوی مشهود است.

۳. پنهان نیست که سیاست مدوّن و تدبیر امور اجتماع در دین اسلام، جدا از جهات روحانی و شئون مربوط به تبلیغ احکام و راهنمایی مسلمانان نمی باشد؛ بلکه سیاست در وهلهٔ اوّل مخلوط و همگون با دین و شئون آن است؛ همان طورکه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) ادارهٔ امور مسلین را برعهده می گرفتند و آن ها را هدایت می کردند و برای حل و فصل دعواها و اختلافات نیز به ایشان رجوع می شد؛ همچنین ایشان حکامی برای ولایات مختلف نصب می نمودند و از ایشان مالیات هایی همچون خمس و زکات را دریافت می کردند و این سیرهٔ امیرالمؤمنین(علیه السلام) و خلفای راشدین نیز بوده است.

آن ها در ابتدای امر وظایف سیاسی شان را در مراکز ارشاد و هدایت، مثل مساجد انجام می دادند و مسجد جامع شهر را در نزدیکی دارالاماره و محل خلافت خلفا و امرا بنا می کردند. ایشان برپاکنندهٔ اجتماعات مذهبی و مراسماتی مثل اعیاد بودند و اموری مثل صلح را هم تدبیر و اداره می کردند.

این عبادات (عبادات ذکرشده در سطر قبلی) در برگیرندهٔ قواعد سیاسی است که نظیر آن در غیر از آن یافت نمی شود و این نوع اختلاط جهات معنوی و فوائد سیاسی با هم، از خصایص و امتیازات خاصهٔ دین اسلام است.

۴. خلاصـهٔ آنچه که ذکر کردیم این است: به درستی که برای ما نیازهای اجتماعی وجود دارد که برطرف کردن آن برعهـدهٔ اداره کننده و رهبر جامعه است. دین مقـدس اسـلام، این امور را رها نمی کند؛ بلکه اهتمام بسـیاری به آن دارد و به لحاظ شـرعی، احکام کثیری را برای آن ها لحاظ کرده و اجرای آن را به رهبر و اداره کنندهٔ امور مسلمانان واگذار کرده است.

اداره کنندهٔ امور مسـلمین در وهلهٔ اوّل، بعد از پیامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سلم)، خلفای راشدین نمی باشند و در این زمان ما شیعیان معتقدیم که خلافت رسول خدا و زعامت مسـلمین از حقوق دوازده امام(علیهم السلام) است و رسول خدا، خلافت را رها نکرده؛ بلکه بعد از خود علی(علیه السلام) را تعیین کرده و پس از او، این مسئله به اولاد علی(علیه السلام) منتقل شده است.

پس مرجع بر حق و درست برای امور اجتماعیِ جمیع مسلمانان، ائمهٔ دوازده گانه(علیهم السلام) هستند و این از وظایف خاصهٔ ایشان است و این امری است که جمیع شیعهٔ امامیه به آن اعتقاد راسخ دارند.»(۱)

۴.۲.۱. روایت «اَلْفُقَهاءَ حصون الاسلام»

«محمـد بن یحیی، عن احمـد بن محمـد عن ابنِ محبـوبٍ، عن علیٍّ بن أبی حمزهَ قـال سـمعت أبـا الْحسن موسـی بن جعفر، یقول: إذا مـاتَ الْمؤمِنُ بَکَتْ عَلَیْهِ الْمَلائِکهُ وَ بِقـاعُ الأَـرْضِ الَّتی کـانَ یَعْبُـدُ اللهَ عَلَیْهـا و أبْوابُ السَّمـاء الَّتی کـانَ یُصْـعَدُ فیهـا بِأَعْمالِهِ وَ ثُلِمَ فی الْاسـلامِ ثُلْمَه لایَسدُها

۱- محمدهادی معرفت، ولایت فقیه، ص۱۱۹.

- شَیْ ءٌ لأَنَّ الْمُؤمِنینَ الْفُقَهاءَ حُصُونُ الْاسْلامِ کَحِصْنِ سُورِ الْمَدِینَهِ لَها.»(۱)

امـام خمینی(رضوان الله علیه): [علی بن ابی حمزه نقـل کرده است که] از امام موسـی بن جعفر الصادق(علیه السـلام) شـنیدم که می فرمود: «هرگاه مؤمن (یا فقیه مؤمن) بمیرد، فرشـتگان بر او می گریند و قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا برمی خاسته و درهای آسمان که با اعمالش بـدان فرا می رفته است و در (دژ) اسـلام شـکافی پدیـدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نمی کند؛ زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلام اند و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند.»

دربـارهٔ متن این روایت، در همین بـاب از کتـاب کـافی روایت دیگری هست که به جـای «اذا مـات المؤمن» جملـهٔ «اذا مات المؤمن الفقیه» دارد. درحـالی که صـدر روایتی که نقل کردیم، کلمـهٔ الفقیه را نـدارد؛ لکن از ذیل آنکه تعلیل می فرمایـد به «لأنَّ المؤمنین الفقهاء» معلوم می شود کلمه «فقیه» از بالای روایت افتاده باشد؛ مخصوصاً با مناسـبتی که از «ثلم فی الاسـلام»، حصن و مانند آن استفاده می شود که تمام مناسب با فقهاست.

در مفهوم روایت اینکه می فرماید: «مؤمنان فقیه دژهای اسـلام اند» درحقیقت فقها را موظف و مأمور می کند که نگهبان باشـند و از عقاید و احکام و نظامات اسـلام نگهبانی کنند. بدیهی است این فرمایش امام به هیچ وجه جنبهٔ تشریفات ندارد؛ مثل تعارفاتی نیست که به هم می کنیم. من به شما «شریعتمدار» می گویم و

۱- کلینی، الکافی، ج ۱، ص۳۸.

شما به من «شریعتمدار» می گویید! یا مثل اینکه پشت پاکت به هم می نویسیم: حضرت مستطاب حجت الاسلام. اگر فقیه کنج منزل بنشیند و در هیچ امری از امور دخالت نکند، نه قوانین اسلام را حفظ کند، نه احکام اسلام را نشر دهد، نه دخالت در امور اجتماعی مسلمانان کند و نه اهتمام به امور مسلمین داشته باشد، به او «حصن الاسلام» گفته می شود؟! او حافظ اسلام است؟! اگر رئیس حکومتی به صاحب منصب یا سرداری بگوید: برو فلان ناحیه را حفظ کن و حافظ آن ناحیه باش! وظیفهٔ نگهبانی او اجازه می دهد که برود خانه بخوابد تا دشمن بیاید آن ناحیه را از بین ببرد؟ یا به هر نحوی که می تواند باید در حفظ آن ناحیه جدیت کند؟ اگر بگویید که ما بعضی احکام اسلام را حفظ می کنیم، من از شما سؤال می کنم: «آیا حدود را جاری و قانون جزای اسلام را اجرا می کنید؟» [می گویید:] «نه!» شکافی در اینجا ایجاد گردید و در هنگامی که شما وظیفهٔ نگهبانی داشتید، قسمتی از دیوار خراب شد. [می پرسم:] «مرزهای مسلمین و تمامیّت ارضی وطن اسلامی را حفظ می کنید؟» می گویید:] «نه، کار ما دعاگویی است!» قسمت دیگر دیوار هم فرو ریخت. [این بار می پرسم:] «شما از ثروتمندان، حقوق فقرا را می گیرید و به آنان می رسانید؟ چون وظیفهٔ اسلامی شما این است که بگیرید و به دیگران بدهید.» [پاسخ می دهید:] «نه؛ این ها مربوط به ما نیست؛ ان شاء الله دیگران می آیند انجام می دهند!» دیوار دیگر هم خراب شد؛ شما

ماندید مثل شاه سلطان حسین و اصفهان!

این چه حصنی است که هرگوشه ای را به آقای «حصن الاسلام» عرضه بداریم، عذرخواهی می کند! آیا معنی حصن، همین است؟

اینکه فرموده اند: «فقها حصون اسلام اند»؛ یعنی مکلف اند اسلام را حفظ کنند و زمینه ای را فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند و این از اهم واجبات است و از واجبات مطلق می باشد، نه مشروط و از جاهایی است که فقهای اسلام باید دنبالش بروند، حوزه های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند که بتوانند اسلام را به تمام معنا نگهبانی کنند؛ همان گونه که خود رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) حافظ اسلام بودند و عقاید و احکام و نظامات اسلام را به تمام معنا حفظ می کردند.

ما تمام جهات را کنار گذاشته ایم و مقداری از احکام را گرفته، خلفاً عن سلف،(۱) مباحثه می کنیم. بسیاری از احکام اسلام، جزوِ علوم غریبه شده است! اصلاً اسلام غریب است؛ از آن فقط اسمی مانده است: تمام جزائیات اسلام که بهترین قانون جزایی است که برای بشر آمده، الان به کلی فراموش شده و لم یبق إلّا اسمه.(۲) تمام آیات شریفه که برای جزائیات و حدود آمده است، لم یبق الّا قرائته! ما قرائت می کنیم: «الزَّانِیَهُ وَ الزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ»؛(۳) اما تکلیف نداریم! فقط باید قرائت کنیم تا قرائت ما خوب

۱- به تبعیت از گذشتگان.

۲- جز نامی از آن باقی نمانده است.

۳- نور، ۲: «هریک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید.»

شود و از مخرج ادا کنیم! اما اینکه واقعیت های اجتماعی چگونه است و جامعهٔ اسلامی در چه حالی است و فحشا و فساد چگونه رواج پیدا کرده و حکومت ها مؤید و پشتیبان زناکاران هستند، به ما مربوط نیست! ما فقط بفهمیم که برای زن و مرد زناکار این مقدار حد تعیین شده است؛ ولی جریان حد و اجرای قانون مبارزه با زنا به عهدهٔ چه کسی می باشد، به ما ربطی ندارد!

می پرسم: «آیا رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) این طور بودند؟ قرآن را می خواندند و کنار می گذاشتند و به حدود و اجرای قانون کاری نداشتند؟! خلفای بعد از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) بنایشان بر این بود که مسائل را دست مردم بدهند و بگویند با شما کاری نداریم یا به عکس، حدود معین کرده بودند و شلاق می زدند و رجم می کردند، حبس ابد می کردند، نفی بلد می کردند؟» به فصل «حدود» و «دیات» اسلام رجوع کنید؛ می بینید همهٔ این ها از اسلام است و اسلام برای این امور آمده است. اسلام آمده تا به جامعه نظم بدهد؛ امامتْ اعتباری و حکومت برای تنظیم امور جامعه است.

ما مکلف هستیم که اسلام را حفظ کنیم. این تکلیف از واجبات مهم است؛ حتی از نماز و روزه واجب تر است. همین تکلیف است که ایجاب می کند خون ها در انجام آن ریخته شود. از خون امام حسین(علیه السلام) که بالاتر نبود؛ برای اسلام ریخته شد.(۱)

- «[پس] باتوجه به تناسب حکم و موضوع به

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۶۶تا۶۸.

روشنی معلوم است که در این روایت، مراد از مؤمن هر مؤمنی نیست؛ بلکه مؤمنی است که رفتن او ضایعه ای جبران ناپذیر باشد. چنین مؤمنی مطمئناً باید از جایگاه والایی در امور دینی برخوردار باشد که حصن اسلام بوده و با فقدان او ضربه ای بر پیکرهٔ دین وارد می گردد؛ بنابراین، عدم تصریح به «مؤمن فقیه» در صدر روایت، موجب نخواهد شد که ورود رخنه و شکاف در دین را به مرگ هر مؤمنی نسبت دهیم. تعبیر ذیل روایت: «لأن المؤمنین الفقهاء» و نیز مرسله ابن ابی عمیر از امام صادق(علیه السلام)، همین امر را تأیید می کنند.

از آنجاکه جامعیت و شمول احکام اسلام، همهٔ بخش های عبادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و جز این ها را فرا می گیرد و دین بر همهٔ این امور حاکمیت دارد، روشن می گردد که مرزبانان چنین دینی که همان عالمان دین و فقیهان می باشند؛ وظیفه دارند سدّی آهنین در برابر نفوذ و هجوم دشمنان دین باشند و چونان دژهایی استوار به پاسداری از دین برخاسته، صیانت آن را اوّلین وظیفه خویش بدانند.

تجربهٔ قرن ها حاکمیت سلاطین و جبّاران به خوبی نشان داده است که مرزبانان دین به هر میزانی که از اقتدار و نفوذ برخوردار بوده اند، در انجام وظیفهٔ پاسداری از حدود ثغور اسلام، موفق تر عمل کرده اند و هرگاه این نفوذ تضعیف و کمرنگ گشته است، زمینه برای تاخت و تاز نااهلان و نامحرمان به حریم دین فراهم آمده و چه ضربه ها که بر پیکر مقدس دین وارد نشده است.

ازآنجاکه دین همواره از ناحیهٔ دنیاطلبان تهدید می گردد، ایفای کامل نقش مرزبانی و نگهبانی از دین، زمانی ممکن خواهد بود که عالمان شایسته (همان هایی که فقدانشان رخنه در دین ایجاد می کند) حاکمان امور بوده، تمشیت کارها به دست آنان صورت پذیرد.

به طور خلاصه می توان استدلال فوق را در قالب نکات زیر بیان نمود:

- دین اسلام مکتبی است جامع که همهٔ شئون زندگی انسان را در بر می گیرد.

- حریم دین همواره از سوی نامحرمان و دنیاطلبان تهدید می گردد.

- فقیهان شایستهٔ وارسته، پاسداران حریم دین و دژهای مستحکم اسلام اند.»(۱)

۵.۲.۱. صحیحه قداح

اشاره

«علی بن إبراهیمَ، عن ابیه، عن حمّاد بن عیسی، عَن القَداحِ (عبد الله بن میمون) عَنْ أبی عبدِ الله(علیه السلام) قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) : مَنْ سَلَکَ طَریقاً یَطْلُبُ فیهِ عِلْماً، سَلَکَ اللهُ بِهِ طَریقاً إلَی الْجَنَّهِ وَ إنَّ الْمَلائِکَهَ لَتَضَعُ أجْنِحَتَها لِطالِبِ الْعِلم رِضًا بِهِ. وَ إنَّهُ یَستَغْفِرُ لِطالبِ الْعِلْم مَنْ فِی السَّماءِ وَ مَنْ فِی الْأرْضِ حَتَّی الْحُوت فِی الْبَحْر وَ فَضْلُ الْعالِمِ عَلَی الْعابِدِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلی سایرِ النُّجُوم لَیْلَهَ الْبَدْرِ و إنَّ الْعُلَماءَ وَرَثَهُ الْأَنْبیاءِ. إنَّ الْانْبیاءِ لَمْ یُوَرِّثُوا دیناراً وَ لا دِرهَماً وَ لکِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أخَذَ مِنْهُ، أخَذَ بِحَظٍّ وافِرٍ.»(۲)

۱- حسین جوان آراسته، مبانی حکومت اسلامی، ص۱۷۱.

۲- اصول کافی، ج۱، ص۴۲، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم و المتعلم، ح۱.

امام خمینی(رضوان الله علیه): امام صادق(علیه السلام) از قول پیامبر عالی قدر(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می فرماید که: «خداوند برای کسی که در پی دانش راه بپیماید، راهی به سوی بهشت می گشاید و فرشتگان برای ابراز خشنودی خویش (یا خدا) بال و پرشان را به دانشجو فرو می گسترند و برای دانشجو، هرکه در آسمان است و هر که در کره زمین حتی ماهی در دریا طلب آمرزش می کند و برتری دانشمند بر عابد مثل برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است و به راستی دانشمندان میراث بر پیامبرانند و پیامبران هیچ گونه پولی به میراث نمی گذارند؛ بلکه علم به میراث می گذارند، بنابراین هرکس بهره ای از علم فرا گیرد بهره ای شایان و فراوان برده باشد.»

رجال حدیث همگی ثقه اند،... پدر علی بن ابراهیم (ابراهیم بن هاشم) از بزرگان ثقات (معتمدین در نقل حدیث) است. نه اینکه فقط ثقه باشد؛ این روایت با کمی اختلاف در مضمون به سند دیگری نقل شده که ضعیف است؛ یعنی سند تا ابوالبختری صحیح است، ولی خود ابوالبختری ضعیف می باشد. اینک آن روایت: «عن محَمد بن یحیی، عن أَحمد بْن محمد بن عیسی، عن محمد بْن خالد، عن أبی الْبختری، عن ابی عبد اللهِ(علیه السلام) قال: إنَّ الْعُلَماءَ وَرَثَهُ الْانْبیاءَ وَ ذاکَ أَنَّ الْانْبیاءَ لَمْ یُورِثُوا دِرْهَماً وَ لا دِیناراً وَ إِنّما أوْرَثُوا أحادِیثَ مِنْ احادِیثِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَیْ ءٍ مِنْها، فَقَدْ أَخَذَ حَظّا وافِراً. فَانْظُرُوا عِلْمَکُمْ هذا

عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ. فَإِنَّ فینا، اهْلَ الْبَیْتِ، فی کُلِّ خَلَفٍ عُدُولًا، یَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِیْفَ الْغالِینَ وَ انْتِحالَ الْمُبْطِلینَ وَ تَأْوِیْلَ الْجاهِلِینَ.»(۱)

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: «علما میراث بر پیامبرانند؛ زیرا که پیامبران هیچ گونه پولی به میراث نمی گذارند؛ بلکه احادیثی از سخنان را به میراث می گذارند. بنابراین هرکه بهره ای از احادیثشان برگیرد، درحقیقت بهره ای شایان و فراوان برده باشد. پس بنگرید که این علمتان را از چه کسانی می گیرید؛ زیرا در میان ما اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در هر نسلی، افراد عادل درستکاری هستند که تحریف مبالغه ورزان و روش سازیِ نارواگران و تاویلِ نابخردان را از دین دور می سازند [یعنی ساحت دین را از تغییرات مغرضان و تعریف های نادانان و امثال آن پاک می گردانند].»

بررسی روایت

در

مقصود ما از نقل این روایت که مرحوم نراقی هم به آن تمسک کرده(۲) این است که معنی جمله «العلماء ورثه الانبیاء» که در این روایت آورده شده معلوم شود. در اینجا چند بحث است:

۱. مراد از «العلماء» چه کسانی هستند؟ آیا علماء امت است یا این که ائمه(علیهم السلام) مقصود می باشند؟ بعضی احتمال داده اند که مراد ائمه(علیهم السلام) باشد.(۳) لیکن ظاهر این است که مراد علماء امت باشد و

۱- اصول کافی، ج۱، ص۳۹، کتاب فضل العلم، باب صفه العلم و فضله و فضل العلماء، ح۲.

۲- عوائد الایام، ص۱۸۶، فی تحدید ولایه الحاکم، ح۱.

۳- بلغه الفقیه، ج۳، ص۲۲۶.

خود حـدیث حکایت می کند که مقصود ائمه(علیهم السـلام) نیست. زیرا وضع مناقبی که دربارهٔ ائمه(علیهم السـلام) وارد شده، غیر از این است. این جملات که انبیاء احادیثی از خود به ارث گذاشـته انـد و هرکس آن را اخـذ کند حظ وافری برده، نمی تواند تعریف ائمه(علیهم السـلام) باشد. این جملات شاهد بر این است که مراد، علماء امت است. همچنین در روایت ابی البختری، بعد از جملهٔ «العلماء ورثه الانبیاء» می فرمایـد: «فانظروا علمکم هـذا عمن تأخـذونه» که ظاهراً می خواهـد بفرمایـد علما ورثـهٔ انبیاء هسـتند؛ منتهی باید توجه داشـته باشـند که علمشان را از چه کسـی بایـد بگیرند تا بتوانند ورثهٔ انبیا باشـند. اینکه بگوییم مراد این است که ائمه، ورثهٔ انبیا هسـتند و مردم باید علم را از ائمه کسب کننـد، خلاف ظاهر است. هرکس روایاتی را که دربارهٔ ائمه(علیهم السـلام) وارد شـده، ملاحظه کند و موقعیت آن حضـرات را نزد رسول الله(صـلی الله علیه و آله و سـلم) بدانـد، متوجه می شود که مراد از این روایت ائمه نیسـتند؛ بلکه عُلمای امت انـد؛ چنان که امثال این منـاقب برای علمـا در روایـات بسـیاری وارد شـده، ماننـد: «علمـاءُ أُمَّتی کسائرِ أنبیاءِ قَبْلی و علماءُ أُمَّتی کَأَنبیاءِ بَنِی إسـرائیل.»(۱) در هر صورت، این ظاهر است که مراد علمای امت باشد.

۲. ممکن است گفته شود که از جملهٔ «العلماء ورثه الانبیاء»، به تنهایی نمی توانیم مطلبی را که می خواهیم (ولایت فقیه) استفاده کنیم؛ زیرا انبیاء یک جهت نبوت دارند و آن این است که

۱- بحار الأنوار، ج۲، ص۲۲، کتاب العلم، باب ۸، ح۶۷.

علم را از مبـدأ اعلی به وحی یا الهام یا به کیفیت دیگر می گیرنـد ولی این حیثیت اقتضای ولایت بر مردم و مؤمنین را نـدارد و اگر خـدای تعالی حیثیت امامت و ولایت را برای آنان قرار ندهد، قهراً این حیثیت را دارا نیسـتند و فقط نبی هسـتند و اگر مأمور به تبلیغ هم شدند، باید چیزهـائی را که دارنـد به مردم برساننـد. در روایـات مـا، بین نبی و رسول فرق گذاشـته شـده است، به این معنی که «رسول» مـأمور به تبلیغ است؛ ولی «نبی» فقـط مطـالب را می گیرد و چون حقیقت نبوت و حیثیت ولا-یت بـا هم فرق دارد و در این عبـارت (العلمـاء ورثه الانبیاء)، وصف عنوانیِ انبیـا مراد بوده و علمـا را به لحـاظ همین وصف عنوانی، نـازل منزلـهٔ انبیـا قرار داده است و این وصف هم اقتضـای ولایت را ندارد؛ بنابراین ما نمی توانیم از این جمله برای علما اسـتفاده ولایت را بنماییم. البته اگر فرموده بود علماء به منزلهٔ موسی یا عیسی هستند، ما می فهمیدیم همان طوری که حضـرت موسـی(علیه السلام) همهٔ جهات و حیثیات را که یکی از آن ها ولایت می باشد دارا هستند، علما نیز دارای حیـثیت ولا-یت می باشـند؛ لیکن چون این طور نفرموده و علمـاء را نـازل منزله شـخص قرار نـداده، نمی توانیم از جملـهٔ مزبور چنین استفاده ای را بنماییم.

در جواب این اشـکال، بایـد عرض کنم که میزان در فهم در آیـات و ظواهر الفـاظ، عرف عام و فهم متعارف مردم است؛ نه تجزیه و تحلیل های علمی و ما هم تابع فهم عرف هستیم. اگر فقیه بخواهد در فهم روایات دقائق علمی را وارد کند

از بسیاری مطالب باز می ماند. بنابراین اگر عبارت «العلماء ورثه الانبیاء» را به عرف عرضه کنیم، آیا در ذهن آن ها می آید که وصف عنوانیِ انبیا مراد است و فقط در همین وصف عنوانی تنزیل می باشد یا اینکه این جمله را اماره (دلیل) قرار می دهد برای اشخاص؟ یعنی اگر از عرف مردم سؤال شود: فلان فقیه به منزلهٔ موسی و عیسی است یا نه؟ جواب می دهد: طبق این روایت آری، چون (مانند) موسی و عیسی از انبیا هستند یا اگر سؤال شود که: فقیه، وارث رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) است یا نه؟ می گوید: آری، چون رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) از انبیاست!

بنابراین ما نمی توانیم «انبیاء» را وصف عنوانی بگیریم؛ خصوصاً چون به لفظ جمع است. اگر به لفظ مفرد می آورد باز راهی برای آن احتمال بود؛ لیکن وقتی که گفتند «انبیاء» و لفظ جمع آوردند، یعنی «کُلُ فَردٍ مِنَ الانبیاء»، نه اینکه «کُلُّ فَردٍ مِنَ الانبیاء بِمَا هُم اَنبیَاء» که نظر به وصف عنوانی باشد(۱) و این وصف عنوانی را از سایر اوصاف جدا کند و بگوید فقیه به منزلهٔ نبی است؛ نه به منزلهٔ رسول و نه به منزلهٔ ولی. این تجزیه و تحلیل ها در باب روایات، خلاف فهم عرف و عقلاست.

۳. بر فرض ما قبول کنیم که تنزیل در وصف عنوانی شده و علماء به منزلهٔ انبیاء، بماهم انبیاء هستند، باید حکمی را که خداوند تعالی به حسب

۱- «کل فرد من الأنبیاء»، یعنی هرکدام از انبیا با تمام مراتب و مسئولیت هایی که برعهده دارد و «کل فرد من الأنبیاء بماهم انبیا»، یعنی هرکدام از انبیا تنها از این نظر که «نبی» است؛ بدون لحاظ آنکه وظیفهٔ امامت و ولایت را برعهده دارد یا نه.

این تنزیل، برای نبی ثابت فرموده، حکم آن را برای علماء هم ثابت بدانیم. مثلا اگر گفته شود که فلان شخص به منزله عادل است، سپس بگوید که اکرام عادل واجب است، از این حکم و تنزیل فهمیده می شود که آن شخص وجوب اکرام دارد. بنابراین ما می توانیم از آیهٔ شریفهٔ)النَّبیُّ اوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ انْفُسِهِمْ((۱) استفاده کنیم که منصب ولایت برای علماء هم ثابت است. به این بیان که مراد از اولویت، ولایت و امارت است، چنان که در مجمع البحرین در ذیل این آیه شریفه روایتی از امام باقر(علیه السلام) نقل می کند که حضرت فرمودند: «این آیه دربارهٔ امارت (حکومت و ولایت) نازل شده است. بنابراین، نبی ولایت و امارت بر مؤمنین دارد و همان امارت و ولایتی که برای نبی اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است، برای علماء نیز ثابت می باشد؛ چون در آیه، حکم روی وصف عنوانی آمده و در روایت هم تنزیل در وصف عنوانی شده است.

به علاوه می توانیم به آیاتی که برای رسول احکامی را ثابت کرده است، استدلال کنیم، مانند آیه شریفه)أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ.(به اینکه بگوئیم رسول و نبی در نظر عرف فرقی ندارد اگرچه در بعضی روایات بین رسول و نبی ازنظر کیفیت نزول وحی فرق گذاشته شده است(۲) ولی نبی و رسول در نظر عرف و عقلا به یک معنی می باشند. ازنظر عرف، «نبی» کسی است که ازطرف خداوند إنباء می کند و

۱- احزاب، ۶.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص۱۷۶و۱۷۷.

«رسول» کسی می باشد که آنچه را خداوند به او فرموده، به مردم می رساند.

۴. ممکن است گفته شود: «احکامی که بعد از وفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از ایشان به جای گذاشته شده، نوعی میراث است؛ اگرچه اصطلاحاً به آن میراث گفته نمی شود و کسانی که این احکام را می گیرند، وارث پیغمبر هستند؛ لکن از کجا معلوم، منصب ولایتی که رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) بر همهٔ مردم دارد، قابلِ ارث باشد و به ارث برده شود؟»

شاید آنچه قابلِ ارث می باشد، همان احکام و احادیث است. در همین روایت هم دارد که انبیاء، علم را به ارث می گذارند و همچنین در روایت ابوالبختری می فرماید: «إِنّما أَوْرَثُوا أَحادِيثَ مِنْ احادِيثِهِمْ»؛ پس معلوم می شود احادیث را به ارث گذاشته اند و ولایت، قابلِ ارث و میراث نیست.

این اشکال هم صحیح نیست؛ زیرا ولایت و امارت از امور اعتباریه و عقلائی است و در این امور باید به عقلا مراجعه کنیم و ببینیم که آنان انتقال ولایت و حکومت را از شخصی به شخص دیگر به عنوان ارث، اعتبار می کنند یا نه؟ مثلا اگر از عقلای دنیا سؤال شود که وارث فلان سلطنت کیست؟ آیا در جواب اظهار می دارند که منصب، قابل از برای میراث نیست یا می گویند که فلانی وارث تاج و تخت است؟ اصولا این جمله «وارث تاج و تخت» از جملات معروفه است. شکی نیست که امر ولایت ازنظر عقلا مانند ارث در اموال که از شخصی به دیگری منتقل می شود، قابلِ انتقال است. اگر کسی به آیهٔ شریفهٔ)النَّبِيُ أَوْلی

بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ انْفُسِهِمْ(نظر کند و این روایتی را که می گوید: «العلماء ورثه الأنبیاءِ» بنگرد، متوجه می شود که مراد، همین امور اعتباریه است که عقلا آن را قابلِ انتقال می دانند.

اگر این عبارت «العلماء ورثه الانبیاء» دربارهٔ ائمه(علیهم السلام) وارد شده بود، همچنان که در روایت آمده که ائمه(علیهم السلام) در همهٔ امور وارث پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هستند(۱)، جای تردید نبود که می گفتیم ائمه(علیهم السلام) در همهٔ امور، وارث پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هستند و این طور نبود کسی بگوید که مراد وراثت در علم و مسائل شرعیه است.

بنابراین اگر ما فقط جمله «العلماء ورثه الانبیاء» را در دست داشتیم و از صدر و ذیل روایت صرف نظر می کردیم، به نظر می رسید که تمام شئون رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) که بعد از ایشان قابلِ انتقال است و از آن جمله امارت بر مردم که بعد از ایشان برای ائمه(علیهم السلام) ثابت است، برای فقها هم ثابت می باشد، مگر شئونی که به دلیل دیگری خارج شود و ما هم به مقداری که دلیل خارج می کند، کنار می گذاریم.

قسمت عمده ای که از اشکال فوق باقی می ماند این است که جملهٔ «العلماء ورثه الانبیاء» در خلال جملاتی قرار گرفته که می تواند قرینه باشد بر این که مراد از میراث، احادیث است. چنان که در صحیحه قداح دارد «ان الانبیاء لم یورثوا دیناراً و لا درهماً و لکن ورثوا العلم» و در روایت ابو البختری بعد ازجمله «لم یورثوا درهما و لا دینارا» می گوید

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۱و۳۴۳.

«و انما أورثوا احادیث من احادیثهم» این عبارات قرینه می شود که میراث انبیاء احادیث است و چیز دیگری از آنان باقی نمانده که قابلِ ارث باشد، خصوصا که در اوّل جمله «انما» دارد که دلالت بر حصر می کند.

این اشکال هم تمام نیست. زیرا اگر مراد این باشد که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) فقط احادیث را از خود به جای گذاشته و چیز دیگری از ایشان نیست که به ارث برده شود، این خلاف ضرورت مذهب ماست. چون پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) اموری را از خود به جای گذاشته که ارث برده می شود و جای تردید نیست که حضرت رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت بر امت داشتند و بعد از ایشان امر ولایت به امیرالمؤمنین(علیه السلام) منتقل شد و بعد از ایشان هم به ائمه(علیهم السلام) یکی بعد از دیگری واگذار گردید. کلمهٔ «انما» هم در اینجا حتما برای حصر نیست... علاوه بر اینکه «انما» در صحیحهٔ قداح نیست و در روایت ابوالبختری آمده؛ آن هم عرض کردم [که] ازنظر سند ضعیف است.

... از صدر روایت تا «إن العلماء ورثه الانبیاءِ» در مقام تعریف علماء و بیان فضائل و اوصاف آن ها می باشد و یکی از فضائل آنان این است که ورثه انبیاء هستند. وارث انبیاء بودن، وقتی برای آنان فضیلت است که مانند انبیاء، ولایت (حکومت) بر مردم داشته و واجب الاطاعه باشند.

و اما این که ذیل روایت دارد «ان الانبیاء لم یورثوا دیناراً و لا درهَماً» معنایش این نیست که انبیاء غیر از علم و حدیث هیچ ارث نمی گذارند؛

بلکه این جمله کنایه از این است که آنان با این که ولی امر بوده و حکومت بر مردم دارنـد، رجال الهی هسـتند؛ افرادی مادی نیسـتند تا در پی جمـع آوری زخـارف دنیـوی باشـند و این که اسـلوب حکومت انبیـاء غیر از حکومت سـلطنتی و حکومت هـای متـداول است که برای متصدی خود مایهٔ مال اندوزی و کامرانی می شود. وضع زندگی پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سلم) بسیار ساده بود. از مقام و منصب خود به نفع زنـدگی مـادی اسـتفاده نکردنـد تـا چیزی از خود به جای گذارنـد و آنچه را که باقی گذاشـتند، علم است که اشـرف امور می باشـد، خصوصاً علمی که از ناحیه حق تعالی باشد و خصوص علم را که در روایت ذکر کرده شاید به همین جهت بوده است. بنابراین نمی توان گفت چون در این روایت که اوصـاف علماء بیان شـده، وراثت در علم و عـدم توریث مال در آن ذکر شـده، ظاهر است در این معنی که علما منحصراً علم و حدیث را ارث می برند.(۱)

۶.۲.۱. خطوط کلی مستفاد از روایات

– حضـرت آیت الله جوادی آملی٬حفظه الله تعالی٬ پس از ذکر روایات وارده در بحث ولایت فقیه، نتایجی که از روایات بهـدست میآید را اینگونه عنوان میفرمایند:

«یکم: بررسـی اجمالی احادیث منقول و نیز تبیین وظایف فقهاء در متون فقهی راجع به مسائل عمومی و مهم امت اسـلامی، خواه در ولایت بر افتاء

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۱۰۲.

و خواه در ولایت بر قضاء و خواه در ولایت بر صدور احکام غره و سلخ شهور(۱)، خواه در دریافت وجوه شرعی که متعلق به خود مکتب و مقام امامت است، از قبیل انفال و اخماس و میراث بی وارث، خواه از قبیل اموال عمومی، مانند اراضی مفتوحٌ عنوه و نیز در موارد جزئی و شخصی مانند شئون غائب و قاصر نشان می دهد که هم مضمون آن نصوص، از اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) صادر شده است و هم عصارهٔ این احکام و فتاوی، از دودهٔ طه و یس(علیهم السلام) استفاده شده است و اگرچه امکان مناقشه در سند برخی از احادیث یا سداد و صحّت بعضی از فتاوی وجود دارد، لیکن مدار اصلیِ ولایت فقیه در اداره امور مسلمین بر منهاج شریعت و بر مدار دیانت، اصلی ترین هدفی است که روایات مأثور و فتاوای مزبور، رسالت ابلاغ آن را بر عهده دارند. از این رهگذر، صاحب جواهر(رحمه الله علیه) آن بیان درخشان فقهی را فرموده است(۲) و شیخ انصاری(رحمه الله علیه) در کتاب قضاءوشهادات، تلویحاً آن را امضا نموده است.(۳)

دوم: حدیث: 'ان العلماء ورثه الانبیاء' به نقل کلینی(رحمه الله علیه) از قداح، از امام صادق(علیه السلام)، صحیح است و نقل های متعدد دیگری از همین روایت، مؤید صدور آن است. آنچه از صدر و ساقه این حدیث صحیح استفاده می شود عبارت است از:

۱. علماء، وارثان انبیاء هستند؛

۲. انبیاء، دینار و درهم به ارث نگذاشتند؛

۱- ابتدا و انتهای ماه های قمری.

۲- جواهرالکلام، ج۲۱، ص۳۹۷.

۳- شیخ انصاری، قضاء و شهادات، ط کنگره، ش۲۲، ص۴۷تا۴۹.

۳. انبیاء، علوم الهی را به ارث گذاشتند؛

۴. علوم الهی انبیا(علیهم السلام)، به صورت احادیث، به علماء دینی توریث شده است؛

۵. هرکس از طریق احادیث انبیاء(علیهم السلام) از آن علوم بهره مند شد، حظّ فراوانی برده است؛ زیرا درهم و دینار، متاع دنیا و قلیل است و علوم انبیـاء که توسـط احادیث آنان توریث شـده است، متاع معنوی و اخروی است که برای تامین سـعادت دنیا و آخرت مؤثر است؛ زیرا کالاهای معنوی، جامع کمال های دنیا و آخرت و سرمایه سودآور هر دو عالم می باشند؛

۶. منظور از علماء، خصوص ائمه(علیهم السـلام) نیست، بلکه همـهٔ عالمان دینی مخصوصاً غیر معصومین(علیهم السـلام) را به طریق روشـن شامـل می شود؛ چراکه طبق نقـل کلینی(رحمه الله علیه)، حـدیث مزبور، به منظور ترغیب طالبـان علم و تشویق راهیان کوی فراگیری دانش صادر شده و در آن حدیث، چنین آمده است: «من سـلک طریقا یطلب فیه علما سلک الله به طریقا الی الجنه... و انه یستغفر لطالب العلم من فی السـماء و من فی الارض» (۱) از این گونه تعبیرهـا معلوم می شود که حـدیث مزبور، به مقصود تحریص طالبـان علوم دینی صادر شـده است؛

۷. چـون انبیـاء(علیهم السـلام) علوم فراوانی در اصول و فروع به ارث گذاشـتند، هر کس حـدیثی را فرا گیرد که مضـمون آن، شـعبه ای از شعب علوم انبیاء(علیهم السلام) باشد، در همان شعبه، وارث پیامبران است و اثری

۱- الکافی، ج۱، ص ۳۴.

که از آن شعبه ویژه و رشتهٔ خاص برمی آید، از آن عالم دینی متوقع است و بر اثر تناسب حکم و موضوع، شئون متعددی برای علوم متنوع مطرح است که ضمناً به آن اشاره می شود؛

۸. حدیث مزبور که بیانگر شئون نبوت عام و عالمان دینی هر عصر و مصر و نسل است، هرگز اختصاصی به عالمان امت اسلامی ندارد و درصدد بیان حکم عام همه پیامبران الهی و همه عالمان دینی امت های گذشته و حال است؛ البته عالمان دینی هر عصر، گذشته از ارث پیامبر آن عصر، به نوبه خود، از میراث انبیاء پیشین نیز بهره می برند؛ همان گونه که امامان معصوم(علیهم السلام)، وارث همه انبیاء گذشته اند و نیز هر امام لاحق، از امام یا امامان سابق(علیهم السلام) ارث می برد، عالمان دینی نیز وارث پیامبر عصر خود و همهٔ انبیاء گذشته اند؛ البته باید توجه داشت که میراث، به حسب پیوند معنوی وارث با مورث توزیع می شود که مهم ترین ارث انبیاء(علیهم السلام) را امام معصوم(علیه السلام) می برد، ولی عالم دینی، به مقدار پیوند ویژهٔ معنوی همراه با علم صائب و عمل صالح خویش با آنان، ارث می برد؛ هرچند اندک باشد.

سوم: عنوان 'انبیاء' و عنوان 'رسل'، در بعضی از احادیث منقول اخذ شده است که ازنظر تحلیل مفهومی و نیز تحقیق عرفانی، میان عنوان 'نبی' و عنوان 'رسول' از یک سو و میان دو عنوان یادشده و عنوان ولیّ (ولایت الهی و ولی الله بودن) از سوی دیگر فرق است؛ زیرا انسان کامل، از آن جهت که نبأ و خبر را از خداوند دریافت می کند، 'نبی' است

و از آن لحاظ که دستور الهی را پس از دریافت، به مردم می رساند، «رسول» است و از آن جهت معنوی که لیاقت چنان دریافت و چنین ابلاغی را دارد، «ولی الله » است که ولایت الهی، جنبهٔ باطنی نبوت و رسالت را تأمین می کند و از آن جهت که احکام خدا را اجرا می نماید و عهده دار تأمین امور امت اسلامی است، «ولی امر مسلمین» به شمار می آید.

لیکن باید دانست که عنوان «انبیاء»، گذشته از حمل معنای خاص خود، صفت مشیری است به رهبران جامعه و زمامداران امور امت؛ زیرا در بسیاری از آیات قرآن کریم، هنگام طرح جریان جنگ و صلح و ارائه مبارزه با سران ستم و نیز ارائهٔ سمت ولایت امری و سرپرستی جامعه، عنوان های «نبوت، نبی، انبیا و نبیّون» و مانند آن اخذ شده است مانند:

)النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِم(.(۱)

)وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثير(.(۲)

)وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَق(.(۳)

)وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ(.(۴)

)يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنينَ عَلَى الْقِتال((۵)

)يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقين(.(۶)

)وَ ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُل((۷)

)وَ يَسْتَأْذِنُ فَريقٌ مِنْهُمُ النَّبِی((۸)

۱- احزاب، ۶: «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.»

۲- آل عمران، ۱۴۶: «چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند!»

۳- بقره، ۶۱: «و پیامبران را به ناحق می کشتند.»

۴- نساء، ۱۵۵: «کشتن پیامبران به ناحق.»

۵- انفال، ۶۵: «ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ [با دشمن] تشویق کن!»

۶- توبه، ۷۳: «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن.»

۷- آل عمران، ۱۶۱: «ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند!»

۸- احزاب، ۱۳: «و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می خواستند.»

که در آیات مزبور و نظائر آن، عنوان «نبی»، در طرح رهبری جنگ و صلح و تدبیر امور مسلمین اخذ شده است و بنابراین، عنوان مشیر بودن کلمه «انبیاء»، یک مطلب رایج قرآنی است.

چهارم: تفکیک نبوت از رهبری و ولایت امور امت، با برهان عقلی و نقلی بر ضرورت نبوت هماهنگ نیست؛ البته اگر پیامبری، عهده دار امور امت بود و پیامبر دیگری وظیفهٔ تبلیغ و تعلیم محض داشت، در چنین فرضی، محذور وجود ندارد. مثلًا اگر حضرت لوط که خودش به حضرت ابراهیم(علیه السلام) ایمان آورده بود، مسئول رهبری امت نبوده است، اشکالی پیش نمی آید؛ زیرا حضرت خلیل(علیه السلام)، عهده دار تدبیر امور امت بود. اما اگر چنین فرض شود که در عصری، پیامبری مبعوث شود که احکام الهی را بدون اجراء و قوانین خدا را بدون تنفیذ و حدود دینی را بدون اقامه، برعهده داشته باشد، با دلیل عقلی و نقلی ضرورت وحی، مطابق نخواهد بود؛ ولی اگر شخص دیگری از سوی او منصوب شود که مجری حدود و احکام و قوانین الهی باشد، هیچ محذوری ندارد؛ زیرا در این حال، رهبر اصیل امت و زعیم اصلی آنان، همان پیامبر است.

پنجم: وظیفهٔ اصلی انبیاء، تدبیر امور امت، اعم از فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی است. به عنوان نمونه، می توان مورد موسای کلیم(علیه السلام) را مثال زد که در طلیعه برخورد با فرعون و ارائهٔ پیشنهاد سیاسی، به او چنین فرمود:)أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبادَ اللهِ((۱) ؛ یعنی بندگان خدا را به من اداء نما؛

۱- دخان، ۱۸: «بندگان خدا را به من واگذارید.»

زیرا مردم، امانت الهی اند و پیام آوران از سوی خدا، امناء الهی اند و امانت خدا را باید به 'امین الله ' تأدیه می نمود. آنگاه مقابله با درباریان فرعون آغاز شد و همین وظیفه محوری حضرت موسای کلیم(علیه السلام) را حضرت عیسی(علیه السلام) تصدیق کرد؛ زیرا قرآن کریم در زمینهٔ تبیین نسبت عیسی(علیه السلام) با موسی(علیه السلام) چنین می فرماید:)مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْه((۱)؛ یعنی عیسی(علیه السلام) تصدیق کنندهٔ ره آورد انبیاء پیشین است.

اهمیت ادارهٔ امور جامعه در مکتب وحی، به قدری است که حضرت موسای کلیم(علیه السلام) هنگام «مواعده اربعین» با پروردگار خود، حضرت هارون(علیه السلام) را به عنوان خلیفه و جانشین خود برگزید:)وَ قالَ مُوسی لِأَخیهِ هارُونَ اخْلُفْنی فی قَوْمی((۲) روشن است که خلافت هارون از موسی در دوران چهل روز، راجع به تعلیم و تبلیغ احکام نبود؛ زیرا چنین وظیفه ای را حضرت هارون(علیه السلام) در زمان حضور حضرت موسای کلیم(علیه السلام) داشت و تنها رهبری و زعامت امت بوده است که مستقیماً برعهدهٔ حضرت موسای کلیم(علیه السلام) بود و به منظور حفظ و تداوم آن در ایام مواعده و غیبت چهل روز، برعهدهٔ حضرت هارون(علیه السلام) قرار گرفت.

ششم: علومی که در ضمن احادیث ماثور، به عالمان دین می رسد، وظیفهٔ علماء را مشخص می کند؛ یعنی علومی که دربارهٔ تهذیب و تزکیه

۱- احقاف، ۳۰: «هماهنگ با نشانه های کتاب های پیش از آن.»

۲- اعراف، ۱۴۲: «و موسی به برادرش هارون گفت: 'جانشین من در میان قومم باش.'»

نفوس به علمای اخلاق منتقل می شود، وظیفهٔ آنان را در تزکیه نفوس خود و تربیت نفوس دیگران معین می نماید و علومی که دربارهٔ وجوب و حرمت، حلال و حرام، قصاص و حدود و تعزیرات، جهاد، دفاع و مانند آن به فقهاء منتقل می شود، رسالت آنان را در عمل و اعمال و در قبول و اجرای آن احکام معلوم می کند؛ زیرا ارث چنین احکام اجرائی، بدون اعمال و اجرای آن ها معنا نخواهد داشت و همان گونه که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) آن احکام را از طریق وحی به منظور اجرا دریافت کرد، عالمان دین، آن ها را از طریق ارث حدیث، برای عملی ساختن، فرامی گیرند، وگرنه آنچه به عالمان دین می رسد، صرف تلاوت آیات احکام و قرائت احادیث جهاد، دفاع، حدود، تعزیرات و نظایر آن خواهد بود و هیچ یک از این امور مزبور را 'ارث ' نمی گویند.

فرق جوهری ارث با مبادلات تجاری دیگر آن است که در مبادلات اقتصادی، همواره کالایی به جای کالای دیگر یا به جای نقدینه می نشیند؛ یعنی 'مال '، به 'مال ' تبدیل می شود؛ لیکن در ارث، هرگز مال یا میراث، در قبال مال، کالا و نقدینه قرار نمی گیرد؛ بلکه میراث، به عنوان یک متاع ارزنده، در جای خود باقی است و فقط وارث، به جای مورث می نشیند؛ یعنی مالک، به جای مالک می نشیند، نه مال به جای مال دیگر.

با این تحلیل از مفهوم ارث، روشن می شود که در ارث، همواره یک نوع خلافت و جانشینی وارث نسبت به مورث مطرح است؛ بنابراین، احکام

فقهی که در زمان انبیاء(علیهم السلام) به منظور عمل و اعمال تلقی می شد، اکنون که آن ذوات نورانی رحلت فرموده اند و عالمان دینی به وراثت آنان قیام کرده اند، باید همانند مورّثانشان اقدام کنند تا احکام دینی، در بوته ذهن و موطن کتاب و مهد درس و قلمرو زبان، محصور نگردند؛ بلکه از علم، به عین آید و از گوش، به آغوش.

هفتم: اصل اوّلی در استنباط احادیث مأثور از معصومین(علیهم السلام) آن است که آن احادیث، ظهور در تشریع دارند، نه اخبار از رخدادهای تکوینی که هیچ تعهد شرعی و وظیفهٔ دینی را به همراه نداشته باشند؛ البته در برخی از موارد که همراه با قرینه است، محمول بر اخبار از آینده به نحو گزارش غیبی یا مانند آن می باشند، لیکن پیام اصیل روایات معصومین(علیهم السلام)، انشاء احکام و تشریع وظایف از ناحیهٔ خداوند سبحان است. جریان فراگیری دانش به جا مانده از نسل قبل، مطلبی است رایج که در تمام علوم و فنون بوده و هست و هیچ اختصاصی به علوم دینی یا عالمان دین ندارد. آنچه از حدیث معروف ‹ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاء ›(۱)، برمی آید، همانا جعل وراثت و دستور جانشینی و فرمان وارث بودن علمای دین نسبت به احکام الهی است و جعل وراثت و انشاء جانشینی، غیر از نصب فقیهان دین شناس، چیز دیگری نخواهد بود.

ممکن است توهم شود که ‹نصب ›، قسیم و مقابل ‹وراثت › است؛ زیرا وارث، منصوب نیست و

۱- کلینی، الکافی، ج ۱، ص۳۲.

نیـازی به نصب نـدارد؛ چه اینکه منصوب، وارث نیست وگرنه نصب نمی شـد و به همـان وراثت اکتفـا می شـد. این توهم فاسـد، ناشـی از إخباری دانسـتن جمله «العلماء ورثه الانبیاء» است و اکنون که روشن شد آنچه از معصومین(علیهم السلام) می رسد، ظهور اوّلی آن، در غیر موارد تعلیم ارشادی، بیان حکم شـرعی و وظیفـهٔ متشـرّعان است؛ معلوم می گردد که جملـهٔ مزبور، انشائی است، نه اخباری و انشاء وراثت، چیزی غیر از نصب وارث نخواهد بود.(۱)

هشـتم: همـان گونه که آیات قرآن کریم مفسـر یکدیگرنـد، احادیث اهل بیت عصـمت(علیهم السـلام) نیز مبین همدیگرنـد؛ اگرچه دلالت حـدیث «ان العلمـاء ورثه الانبیـاء» بر ولایـت و رهبری عالمان دینی، نسـبت به امور اسـلامی، تامّ است، ولی باتوجه به مقبوله عمربن حنظله، معنای وراثت و اثر مترتب بر آن و انشاء حکم قضاء و نیز انشاء ولایت برای وارثان علوم فقهی انبیا(علیهم السـلام) معلوم می گردد؛ زیرا در مقبوله مزبور چنین آمـده است: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَماً فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللهِ وَ عَلَيْنَا رَدَّ وَ

۱- انشاء وکالت فقیه جامع الشـرایط، از سوی معصوم(علیه السلام)، با انشاء ولایت او بر امور اسلامی منافات ندارد؛ زیرا فقیه جامع الشرایط علمی و عملی، گرچه ولیّ امر مسـلمین است؛ لیکن نـائب و وکیـل از سوی معصوم است. بنـابراین، انشـاء وکالت فقیه از سوی معصوم(علیه السـلام)، با انشاء ولایت وی بر امور اسـلامی هماهنگ خواهد بود؛ زیرا وکیل شـخص معین، ولی بر امور او نخواهد بود؛ اما وکیل از سوی ولیّ بر امور مسلمین، همان ولیّ بر امور آنان است.

الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِالله '(۱) و مضمون این حدیث آن است که:

۱. «راوی صاحب نظر»، یعنی کسی که دارای نظریهٔ فقهی است و اظهار نظر او با اجتهاد همراه است که همان عالم دینی که وارث پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)می باشد، هم قاضی و حَکَم مردم است و هم والی و حاکم؛

۲. همان طورکه در صدر حدیث مزبور، از رجوع به 'سلطان جور' (والی) و مراجعه به قاضی منصوب از سوی «سلطان جور» نهی شده است، در ساقهٔ حدیث، مرجع ولایی و مرجع قضایی مشروع مشخص شده است تا آن نفی و نهی، با این اثبات و امر، چاره اندیشی شده باشد؛ وگرنه، منع بدون ابرام و نفی بدون اثبات و نهی بدون امر، جز تحیّر مذموم و هرج ومرج مشئوم، محصولی نخواهد داشت؛

۳. محور سؤال سائل، تنها تعیین مرجع قضایی نبود؛ بلکه مرجع ولائی نیز بوده است. لزوم تطابق سؤال و جواب، ایجاب می کند که در پاسخ، هر دو مطلب ملحوظ گردد و لذا، هم جریان قضاء و حکم حَکَم بازگو شد و هم جریان حکم حاکم و والی؛

۴. گرچه مورد نیاز ضروری سائل، همان قضاء و مرجع داوری است، لیکن اگر بر فرض، مطلبی افزون بر آن گفته شده باشد، منافی با صبغهٔ سؤال و جواب نیست؛ زیرا مورد سؤال، مسکوت نشد؛ بلکه به طور صریح به آن پاسخ داده شد و مطلب

۱- کلینی، الکافی، ج۱، ص۶۷، ح۱۰.

دیگری بر آن افزوده گردید؛

۵. واژه های ٬حکم، حکومت، حکمت، حاکم، محکمه و محاکمه ٬، همگی از اصلی برخاسته اند که معنای اتقان، احکام، منع و مانند آن را به همراه دارد و اگر به لگام اسب، ٬حکمه ٬ می گویند، برای منع آن از انحراف از مسیر مستقیم و مانند آن است و چون والی، مانع از ظلم است، او را ٬حاکم ٬ می گویند؛ چه اینکه قاضی را نیز در اثرِ منع از ظلم، ٬حاکم ٬ می نامند.

نموداری از این تحلیل مفهومی را می توان در کتاب ٬العین ٬ خلیل و کتاب ٬النهایه الاثیریه ٬ ابن اثیر، یافت؛ با این عنایت که نهایه ابن اثیر، مبسوط تر از العین، مطلب مزبور را بازگو کرد؛ بنابراین، کلمهٔ حاکم، اختصاص به قاضی ندارد، بلکه به مبدأ منع و جلوگیری از تعدی نیز حاکم گفته می شود؛ اعم از آنکه مبدأ فاعلی مزبور، مرجع قضایی باشد یا مصدر ولائی؛ لذا صاحب جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام، با اینکه شخصاً عرب بود و در محیط عربی پرورش یافت، از عنوان حاکم، ولیّ متصرّف در قضاء و غیرقضاء فهمید نه خصوص صاحب سِمَت قضاء(۱) ؛ چه اینکه شیخ انصاری(رحمه الله علیه) نیز با داشتن نژاد عربی و انس به فرهنگ آنان، از عنوان حاکم، معنای جامع میان قضاء و ولاء را فهمید؛ زیرا فرمود: مأذون بودن فقیهان برای قضاء شکی ندارد؛ بعید نیست که به حدّ ضروری مذهب رسیده باشد؛

۱- جواهرالکلام، ج ۴۰، ص۱۸.

شایـد اصل در آن حکم، مقبوله عمربن حنظله... و مشـهوره ابی خدیجه... و توقیع رفیع... باشد... ظاهر روایات گذشـته، نفوذ حکم فقیه در تمام خصوصیات احکام شرعی است...؛ زیرا متبادر از لفظ حاکم، متسلّط بنحو مطلق است... مؤید این عموم، همانا عدول از لفظ 'حکم' به لفظ 'حاکم ' است؛ با اینکه انسب به سیاق 'فارضوا به حکما' این بود که بگوید: من او را حکم قرار دادم(۱).

مطالب فراوانی از کتاب قضاء شـیخ انصاری(رحمه الله علیه) برمی آیـد که در کتاب بیع ایشان صـریحاً نیامده است؛ مانند: تصـریح به اعتبار سند مقبوله و حجیت آن؛ تصریح به عمومیت نفوذ حکم فقیه جامع شرایط؛ تصریح به سعه مفهوم 'حاکم ' نسبت به 'حکم' و...(۲)

نهم: نصب فقیهان جامع شـرایط قضاء و ولاء با قرینه لبّی متصل همراه است و آن اینکه؛ نصب مزبور، مخصوص صورتی است که دسترسی به خود امام معصوم(علیه السـلام) سـهل نباشـد وگرنه ولایت و زعامت، در اختیار او خواهد بود؛ پس در صورت صـعوبت دسترسـی به امام معصوم(علیه السلام)، خواه در عصر ظهور و خواه در عصر غیبت، رهبری امت، از آن فقیه جامع شرایط است.

این حکم مزبور، چـاره اندیشـی برای تمـام اماکن و همه اعصار است و هرگز امام صادق(علیه السـلام) در این روایات، حکم عصـر خود را رها نکرد و به فکر اعصار پسین سخن نگفت؛ چه اینکه چنین دستوری

۱- شیخ انصاری(رحمه الله علیه)، قضاء و شهادات، ط کنگره، ش۲۲، ص۴۷تا۴۹.

۲- شیخ انصاری(رحمه الله علیه)، قضاء و شهادات، ط کنگره، ش۲۲، ص۴۷تا۴۹.

لغو نخواهد بود؛ زیرا حکم شرعی را بیان کردن و وجوب تحصیل شرایط را اعلام داشتن، هرگز لغو نیست. البته معذوربودن مردم یا مأزوربودن آنان در عدم تحصیل شرایط، منوط به استطاعت و عدم استطاعت آنان است. آنان که دلالت مقبوله و نیز مشهوره را بر نصب فقهاء برای قضاء پذیرفته اند، مگر توجه ندارند که هرگز کرسی قضاء و سمت داوری، از حوزۀ حکومت عباسیان بیرون نبود و هیچ گاه منصوبین امام صادق(علیه السلام) به کرسی قضاء تکیه نزده بودند و چنین نصبی، در خلأ تحقق یافت و موارد نادری که به منزلۀ معدوم تلقی می شود، مصحّح چنین نصب وسیعی نخواهد بود؛ پس هر پاسخی که برای نصب قضاء ارائه می شود، برای نصب ولاء نیز مطرح خواهد بود.

دهم: روند تفقّه فقیهان نامور بر آن است که معیار در حجیت اثر منقول، تنها وثاقت محدث نیست؛ زیرا برای طریق احراز سخن معصوم(علیه السلام)، جز طریقیت حکم دیگری نخواهد بود، بلکه هرچه مایۀ وثوق به صدور حدیث باشد، خواه از راه وثاقت راوی و خواه از عمل و استناد فقیهان متضلّع و محتاط و دوراندیش و خواه از جهات خارجی دیگر مانند سداد و اتقان و علو متن، کافی است؛ زیرا هر یک از این امور، به نوبۀ خود، نوعی از «تبین»اند که در آیۀ نبأ، به آن پرداخته شد:)فَتَبَیَّنُوا((۱). هرگز نمی توان فقهای جامع شرایط، اعم از قدما و متأخرین را که در میان آنان، صاحب جواهر و مولااحمد نراقی و شیخ انصاری(رحمه الله علیه) یافت می شود،

۱- حجرات،۶.

متهم کرد و چنین گفت: اعتبار روایتی که مستند مسئلهٔ خطیر ولایت فقیه است، نمی تواند با عمل خود فقها تأمین شود؛ زیرا اولاً ولایت و رهبری امور اسلامی، وظیفه است نه امتیاز و از آن جهت که صبغهٔ معنوی دارد، تکلیف الهی است و از آن جهت که رائحهٔ دنیوی دارد، عفطهٔ عنز یا عراق خنزیر در دست مجذوم است و ثانیاً قضاء و داوری نیز همانند ولایت و رهبری، دارای دو چهره است و اگر قبول شد که با عمل فقیهان، دلالت مقبوله بر سمت قضاء تمام است، دربارهٔ ولایت و رهبری نیز می توان چنین گفت. اگر فقیهان متهم به سودجویی و دنیاطلبی باشند، هرگز نمی توان اعتبار سند قضاء را با عمل خود آنان تأمین نمود؛ چه اینکه صلاحیت ولاء چنین فقیهانی نسبت به مرجعیت افتاء نیز مشکوک و بلکه مردود خواهد بود.

یازدهم: معنای وراثت عالمان حدیث و مجتهدان در فنون مأثور از انبیاء(علیهم السلام)، اخذ به قدر مشترک و حذف کمال های زائد از قلمرو ارث نیست؛ یعنی نمی توان گفت: میان «نبوت» و «ولایت» تلازم نیست اولاً، قدر مشترک میان همهٔ انبیاء، فقط تعلیم احکام و تبلیغ آن هاست ثانیاً، اثبات ویژگی های پیامبر خاتم(صلی الله علیه و آله و سلم) برای عالمان دین، محتاج به دلیل جداگانه است ثالثاً و...؛ زیرا همان گونه که قبلاً بیان شد، تفکیک ولایت از نبوت روا نیست و اگر برخی از بزرگان به چنین انفکاکی فتوا داده اند، منظور آنان این است که با حفظ ولایت برخی از انبیاء، اگر پیامبر دیگری

معاصر آن پیغمبر، زعیم و ولیّ امور امت بود، لازم نیست که دارای سمتِ سرپرستی باشد؛ نظیر لوط(علیه السلام) در معیّت ابراهیم(علیه السلام) و مانند هارون(علیه السلام) در معیّت موسی(علیه السلام)؛ نه اینکه در یک عصر و مصر و نسل، اصلاً سرپرستی امت و زعامت امور مؤمنان، از سوی خداوند به دست هیچ کس نباشد و آنان به حال خود رها شوند و نیز گفته شد که معنای حدیث مزبور، حذف برخی از خصوصیات کمالی نیست؛ یعنی بر فرض که برخی از انبیاء فاقد مسئولیت رهبری بوده اند، این فقدان، سبب نمی شود که اگر برخی از پیامبران دیگر، واجد کمال زعامت و مسئولیت رهبری بوده اند، چنین وظیفه ای، از اطلاق یا عموم حدیث وراثت خارج گردد و از مدار توریث بیرون رود و بدون جهت، جزء مواریث محسوب نشود و همچنین روشن شد که قدر متیقن از این حدیث یاد شده، این است که عالمان دینی هر امتی، وارث مواریث همان پیامبرند؛ گرچه آنچه از حدیث مزبور استظهار می شود، همانا اطلاق است، نه قدر متیّن؛ ولی اگر بنابر قدرمتقیّن یابی باشد، حق آن است که علمای هر دینی، موارث پیامبر همان دین را از پیامبر خود ارث می برند. بنابراین، کارشناسان فقه، حقوق، حدود، تعزیرات، و... از منابع غنی و قوی دینی، وارث رسول اکرم اند و معلوم است که بارزترین میراث او، سرپرستی امور مسلمین است که به عالمان دینی می رسد.

دوازدهم: در حدیث «اللهم ارحم خلفائی...»، مجلسی اوّل(رحمه الله علیه) درکتاب روضه المتقین

می فرماید(۱) که صدوق(رحمه الله علیه) این حدیث را در کتاب امالی و عیون الاخبار و من لایحضر به طریق های معتبر نقل کرده است؛ بنابراین، طبق گزارش مجلسی اوّل(رحمه الله علیه)، حدیث مزبور را مرحوم صدوق(رحمه الله علیه) در چند کتاب به چند طریق که همهٔ آن ها معتبرند، نقل نموده است؛ پس این حدیث، محذور سندی ندارد و اگرچه شخص دیرباور، آن را به آسانی نمی پذیرد؛ اما این نپذیرفتن، معیار نخواهد بود؛ چه اینکه باور زودباوران نیز معیار نیست؛ لیکن روش مجلسی اوّل(رحمه الله علیه)، راه میانه و قابلِ اعتماد است.

مستفاد از حدیث مزبور چند چیز است:

۱. رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) جانشینانی دارد؛

۲. شرط جانشینی و خلافت از آن حضرت(صلی الله علیه و آله و سلم) روایت(لفظ حدیث) آمیخته با رؤیت (معنای آن) و نقل مشوب با عقل (مضمون حدیث و سنت) آن حضرت است؛ نه صرف نقل بدون تعقّل و تفقه و محض روایت، بدون رؤیت معنا و درایت مقصود؛

۳. اطلاق و عموم حدیث مزبور، شامل پهنهٔ زمین و گستره زمان، می شود و هیچ خصیصه ای برای عصر و مصر و هیچ اختصاصی برای نسل و دوده نخواهد بود؛

۴. خلافت از رسول(صلی الله علیه و آله و سلم)، همانند خلافت از خدا، حقیقتی است تشکیکی و طولی که در رتبهٔ نخست، از آنِ انسان کامل معصوم است و در رتبهٔ دوم، از آنِ انسان متکاملِ غیر معصوم؛

۵. حدیث مزبور، یا مخصوص عالمان دین و

۱- روضه المتقین، ج۱۳، ص۲۷۵.

فقیهـان اسـلام شـناس است یـا آنـان را یقیناً شامل می شود. درصورت اختصاص به عالمان و فقیهان، محـذوری وجود نـدارد و در صورت تعمیم و شـمول، ترتّب طولی خلافت آنان از رسول خدا(صـلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به تقدم خلافت معصومین(علیهم السلام) از آنِ حضرت(صلی الله علیه و آله و سلم) محفوظ است؛ چه اینکه ترتّب زمانیِ خلافت ائمه معصوم(علیهم السلام) نسبت به رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سـلم) ملحوظ است؛ زیرا همه آن ذوات نوری، در زمان واحـد، خلیفه نیسـتند. سرّ اختصاص حـدیث مزبور به فقیهان دیندار و دین شـناس، آن است که خلافت معصومین(علیهم السلام) از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)، در نصوص ویژهٔ فراوان، در خلوت و جلوت، به آگاهی مردم رسید و آنچه نیازمند بیان بود، همانا خلافت فقهاء از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در طول خلافت ویژهٔ معصومـان(علیهم السـلام) می باشـد که بـا نصـوص مخصوص بیـان شـده است و چون امامـان معصوم(علیهم السـلام) به منزلـهٔ نفس رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) می باشـند؛ لذا آنان نیز می توانسـتند عالمان دین را جانشـین خود قرار دهند تا علمای دینی، خلفای آنان باشند؛

۶. جریان خلافت، ناظر به تدبیر امور جامعه و زعامت شئون اسلامی است و نه صرف تعلیم و تدریس.

لازم به ذکر است که آنچه به عنوان روایت درائی و نقل عقلی حـدیث و نیز آنچه به عنوان «یعلمون» در حـدیث مزبور آمـده است، همگی «عنوان مشـیر» است نه بیانگر محـدودهٔخلافت؛ یعنی عالمان معلم و ناقلان مبیّن و راویان مجتهـد، خلیفـهٔ رسول خـدا(صـلی الله علیه و آله و سلم) در انجام کارهای

آن حضـرت در عصـر غیبت می باشـند و این به همان کیفیت خلافت هارون از موسـی است در دوران غیبت او؛ با این تفاوت که حضـرت هارون(علیه السلام)، دارای نبوت و رسالت و عصمت و... بود و فقیهان اسلام، فاقد این گونه مزایا هستند و لذا مجلسی اوّل(رحمه الله علیه) فرمود: حدیث مزبور، دلالت دارد بر اینکه ٬محدث٬، خلیفه رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) است. (۱) ....

چهاردهم: چون دین خداپسـند، بیش از اسـلام نیست و تنها دینی که در لسان تمام پیام آوران الهی مرضـیّ خداوند است، همانا اسـلام می باشد؛ گرچه منهاج و شـریعت های جزئی در عصـر هر پیامبری ممکن است متعدّد باشد، لذا خطوط کلی آن، همواره ثابت و یکسان است. جریـان رهبری جـامعه و تـدبیر امور مردم و تشـکیل حکومت بر مبنای اسـلام، از خطوط کلی و ثابت و مشترک همه مناهـج و شـرایع الهی است.

به عنوان نمونه، آنچه حضـرت علی(علیه السـلام) به آن پرداخت و سـرّ قبول رهبری امت اسـلامی را بـا آن تبیین کرد، جریـان لزوم تعـدیل اقتصاد و توزیع عادلانه درآمد سـرانه و کار و اشـتغال و نیز نحوه تقسـیم اموال ملی و همچنین تسـهیم اموال دولتی با سـهام معین و مضـبوط است؛ تـا سـتمگر، در اثر پرخوری مبتلا به سـنگینی نشود و سـتمدیده، در اثر کم خوری و سوءتغـذیه، به تبعات تلـخ آن گرفتار نگردد: ٬مَا أَخَذَ اللهُ عَلَی الْعُلَمَاءِ أَلَّا یُقَارُّوا عَلَی کِظَّهِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَیْتُ حَبْلَهَا عَلَی غَارِبِهَا وَ

۱- روضه المتقین، ج۱۳، ص۲۶۷.

لَسَقَیْتُ آخِرَهَا بِکَأْسِ أَوَّلِها'(۱) مطالب فراوانی از این کلام نورانی استظهار می شود که:

اولاً مدار گفتار آن حضرت، جریان حکومت است نه صرف امربه معروف و نهی ازمنکر و ارشاد جاهل و تنبیه غافل و مانند آن؛

ثانیاً مسئول تشکیل چنین حکومتی، عالمان دین می باشند و اختصاصی به معصومین(علیهم السلام) ندارد؛ گرچه آنان، مطاع و متبوع اند و دیگر عالمان، مطیع و تابع می باشند و هرگز نمی توان عنوان«علماء» را منحصر در آن ذوات نورانی دانست؛ هرچند آنان، مصداق کامل این عنوان هستند؛

ثالثاً می توان منشأ این حدیث علوی را همان وحی نبوی دانست که در قرآن کریم به این صورت متبلور است:)لَوْ لا یَنْهاهُمُ الرَّبَّانِیُّونَ وَ الْأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما کانُوا یَصْنَعُون((۲)مقصود از ربانی ها و حبرها، عالمان دینی گذشته اند که در نهج و شریعت محمدی(صلی الله علیه و آله و سلم)، از آنان به عناوین ویژه خود یاد می شود و منظور از «قول اثم»، منطق باطل و اندیشه عاطل و فکر آفل و تأمل فائل است و هیچ اختصاصی به سخن گفتن ندارد. همچنین هدف از «اکل سُحت»، مطلق تصرف باطل و کار حرام است و هیچ خصیصه ای برای خوردن با دهان نیست. نشانهٔ آن تعمیم و علامت این اطلاق آن است که وقتی گفته می شود سخن

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۳.

۲- مائده، ۶۳.

فلان گروه یا فلان فرد چیست؟ یعنی منطق و انـدیشه آنان چیست؟ و هنگامی که گفته می شود فلانی چه می خورد؟ یعنی درآمـد و مورد تصرف وی، اعم از مسـکن و پوشـاک و خوراک چیست؟ چنـان که مسـتفاد از آیه)وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ((۱)، مطلق تصرف است نه خصوص خوردن.

بنابراین، وظیفه ربانیون و احبار منهج های گذشـته و شـریعت های پیشین، همانا تعدیل افکار و تنظیم اندیشه ها و تعلیم کتاب و حکمت که حاوی فکر ناب و انـدیشه صائب است از یک سو و تعدیل اقتصاد و توزیع عادلانه درآمدهای سـرانه ملی و نیز دولتی از سوی دیگر است و چنین کاری، عهـد الهی است که در طول تاریـخ دینی، برعهـدهٔ عالمان دینی بوده و هست و اگر عالمان دینی به چنین عهـدی عمل نکنند، مورد عتاب الهی قرار می گیرند؛ مگر آنکه حضور مردمی و کمک جمهوری را فاقد باشـند که در این حال، واجب مشـروط، در اثر فقدان شرط، از وجوب می افتد؛ لیکن باید این نکته را عنایت داشت که عالمان دین، به مقدار میسور سـعی در تحصیل چنین شرطی را داشته اند، ولی به ایجاد آن کامیاب نشدند، نه آنکه چنین شـرایطی را حصولی (نه تحصیلی) بدانند و وجوب چنان واجب مهمی را مشروط (نه مطلق) بپندارند. فرق است میان واجب مشروط و وجوب مشروط. جریان تشکیل حکومت، در صورت حضور مردم و نصرت جمهور،

۱- بقره، ۱۸۸.

دارای وجوب مطلقی است که شرط واجب آن حاصل شده است؛ نظیر وجوب نماز که مطلق است؛ گرچه خود نماز (نماز واجب)، مشروط به طهارت است؛ لذا تحصیل طهارت واجب خواهد بود؛ برخلاف وجوب حج که مشروط به استطاعت است و فقط در ظرف حصول آن، حج واجب می شود و تحصیل استطاعت، واجب نخواهد بود.»(۱)

۳.۱. دلایل مرکب از عقل و نقل

اشاره

– در تبیین دلیل تلفیقی از عقل و نقل بر اثبات زعامت فقیه عادل در عصر غیبت، به روشهای مختلف استدلال شده است، که در ادامه به برخی از آن ها میپردازیم؛

۱.۳.۱. پیرامون آیهٔ (هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَمُون)

۱.۳.۱. پیرامون آیهٔ)هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَمُون((۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): از هرکسی که با دین آشنا باشد بپرسید آقا!)هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَمُون(؟(۳) چه جواب خواهد داد؟ جواب خواهد داد: «لَا ما یستوی الّذین یعلمون والّذین لا یعلمون.»(۴) بعد بپرسید: خب؛ «الَّذینَ یَعْلَمُونَ و الَّذینَ لَا یَعْلَمُون؟»؛ کدام اولی هستند؟ می گوید: «خب؛ 'الَّذینَ یَعْلَمُونَ'، اولی هستند.» بعد گفته

۱– عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۸۴.

۲– زُمر، ۹: «آیا آنان که می دانند، با آنان که نمی دانند، یکسان اند؟»

۳– زمر، ۹: «آیا آنان که می دانند، با آنان که نمی دانند، یکسان اند؟»

۴– نه؛ آنان که می دانند، با آنان که نمی دانند، یکسان نیستند.

بشود که: «آن کسی که می خواهد احکام الهی را جاری بکند در جامعه، یعنی مجری احکام الهی باشد و والی بر جامعه باشد و حاکم بر امور اجتماع باشد، این علم به چی داشته باشد خوب است؟ علم به هندسه؟ علم به طب؟ علم به آشپزی؟ علم به میکروب شناسی یا علم به کتاب و سنت؟» خواهد گفت: «خب پیداست؛ علم به کتاب و سنت.» حالا اگر دو نفر عالم به کتاب و سنت داشتیم؛ یکی «الذی یعلم و لا یعمل»(۱)، «رُبَّ تَالِی الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ یَلْعَنُه»(۲)، یکی هم نه؛ «الذی یعلم و یعمل»،(۳) کدام اولی هستند؟ خواهید گفت: «الذی یعلم و یعمل»؛ یعنی همان ولیّ فقیه؛ ولایت فقیه یعنی این!

پس می بینید یک اصل موردِ قبول همه است که مصداق توحید الهی است؛ یعنی ما اگر بخواهیم موحّد باشیم، باید در جامعه ای زندگی کنیم که احکام خدا در آن جامعه اجرا بشود و در رأس آن جامعه هم یک فقیه، یک دین شناس آن هم عادل، عامل، فقیه، زکی، عارف بالله، یک چنین کسی باشد. آیا این حقیقت را مسلمین جهان می دانند؟ اگر می دانند چرا در راهش حرکتی نمی کنند؟ چرا در راهش قیامی نمی کنند؟ پس بنده می گویم: نمی دانند! این رسالت ماست که باید به مسلمین جهان بگوییم.(۴)

۱- کسی که می داند اما به دانش خود عمل نمی کند.

۲- جامع الأخبار، ص۴۸: «چه بسیار تلاوت کنندهٔ قرآن که قرآن او را لعنت میکند.»

۳- کسی که می داند و به دانش خود عمل می کند.

۴- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در جمع علمای شیعه و سنی ایرانشهر، ۹اردیبهشت۶۵.

۲.۳.۱. پیرامون روایت اللهُمَّ ارْحَمْ خُلَفائی

امـام خمینی(رضوان الله علیه): قال امیرالمؤمنین(علیه السـلام) قال رَسول الله(صـلی الله علیه و آله و سـلم): اللهُمَّ ارْحَمْ خُلَفایی (ثلاثَ مرّاتٍ) قیل: یا رسول اللهِ و مَن خلفاؤک؟ قالَ: الّذینَ یَأتُونَ مِنْ بَعْدی، یَروُونَ حَدِیثی وَ سُنّتی فَیُعلِّمُونَها الْنّاسَ مِنْ بَعْدی.(۱)

امیرالمؤمنین(علیه السـلام) می فرماید که رسول الله(صـلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «خدایا! جانشینان مرا رحمت کن» و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسـیده شد که ای پیغمبر خدا! جانشـینانت چه کسانی هسـتند؟ فرمود: «کسانی که بعد از من می آیند، حدیث و سنت مرا نقل می کنند و آن را پس از من به مردم می آموزند.

شیـخ صـدوق(رحمه الله علیه) این روایت را در کتاب های معانی الاخبار، عیون اخبار الرضا(علیه السـلام) و مجالس، از پنج طریق که تقریباً چهار طریق می شود (چون دو طریق از بعضی جهات مشترک است)، نقل کرده است.

در مواردی که «مُسنَد»،(۲) ذکر شـده است، در یـک مورد «فَیُعلِّمُونَهـا» و در بقیه موارد «فَیُعلِّمُونَها الْنّاسَ» می باشـد و آنجا که «مُرسل»،(۳) ذکر شده است، فقط صدر روایت است و جمله «فَیُعلِّمُونَها الْنّاسَ مِن بَعدی» را ندارد. ما دربارهٔ این روایت روی دو فرض صحبت می کنیم:

۱- عیون أخبار الرضا(علیه السلام)، ج۲، ص۳۷.

۲- با بیان سلسله سند.

۳- بدون بیان سلسله سند.

فرض کنیم روایت «واحده» باشد و جملهٔ «فَیُعلِّمُونَها» در ذیل حدیث زیاد شده یا این که جمله مزبور بوده و افتاده است و سقوط جمله به واقع نزدیک تر است؛ زیرا اگر اضافه شده باشد، نمی توان گفت از روی خطا یا اشتباه بوده است؛ چون همان طورکه عرض شد، روایت از چند طریق رسیده و راویان حدیث هم دور از هم زندگی می کرده اند: یکی در بلخ و دیگری در نیشابور و سومی در جای دیگر. با این وصف نمی شود عمداً این جمله زیاد شده باشد و بعید به نظر می رسد که چند نفر دور از هم به ذهنشان بیاید که چنین جمله ای را به حدیث اضافه کنند؛ بنابراین، اگر روایت «واحده» باشد، ما قاطعیم که جمله «فَیُعلِّمُونَها» از طریقی که صدوق(رحمه الله علیه) نقل کرده اند، ساقط شده و از قلم نُسّاخ افتاده یا اینکه صدوق(رحمه الله علیه) جمله را ذکر نکرده است.

فرض دیگر اینکه دو حدیث باشد: یکی بدون جملهٔ «فَیُعلِّمُونَها» و دیگری با این جمله وارد شده باشد؛ بنابراین که جملهٔ مزبور در حدیث باشد، قطعاً کسانی را که شغل آنان نقل حدیث باشد و از خود، رأی و فتوایی ندارند، شامل نمی شود و نمی توان گفت بعضی از محدثین که اصلاً حدیث را نمی فهمند و مصداق «رُبَّ حاملِ فقهٍ لَیْسَ بفقیهٍ»(۱) هستند و مانند «دستگاه ضبط» اخبار و روایات را می گیرند و می نویسند و در دسترس مردم قرار می دهند، خلیفه اند و علوم اسلامی را تعلیم می دهند؛ البته زحمات آنان برای اسلام و

۱- چه بسیار عالمان به علم فقه که فقیه نیستند و توان استنباط ندارند.

مسلمین ارزنـده است و بسیاری از آنان هم فقیه و صاحب رأی بوده اند؛ مانند کلینی(رحمه الله علیه)، شیخ صدوق(رحمه الله علیه) و پدر شیخ صدوق(رحمه الله علیه) که از فقها بوده و احکام و علوم اسـلام را به مردم تعلیم می داده اند. ما که می گوییم شیخ صدوق(رحمه الله علیه) بـا شیخ مفیـد(رحمـه الله علیـه)، فرق دارد، مراد ایـن نیست که شیخ صـدوق(رحمه الله علیه) فقـاهت نداشـته؛ یـا اینکه فقـاهت او از مفید(رحمه الله علیه) کمتر بوده است؛ شیخ صدوق(رحمه الله علیه) همان کسی است که در یک مجلس تمام اصول و فروع مذهب را شرح داده است؛ لکن فرق ایشان با مفید(رحمه الله علیه) این است که مفید(رحمه الله علیه) و امثال ایشان از مجتهدینی هستند که نظر خودشان را در روایـات و اخبـار به کار می برده انـد و صـدوق(رحمه الله علیه) از فقهایی است که نظر خود را به کار نمی برده یا کمتر به کار می برده اند.

حـدیثْ آن هـایی را شامـل می شود که علوم اسـلام را گسترش می دهنـد و احکام اسـلام را بیان می کننـد و مردم را برای اسـلام تربیت و آماده می سازند تا به دیگران تعلیم بدهند. همان طورکه رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام)، احکام اسلام را نشر و بسط می دادند؛ حوزه درس داشتند و چندین هزار نفر در مکتب آنان استفادهٔ علمی می کردند و وظیفه داشتند به مردم یاد بدهند. معنای «یُعلِّمُونَها الُنّاسَ» همین است که علوم اسـلام را بین مردم بسط و نشـر بدهنـد و احکام اسـلام را به مردم برسانند. اگر گفتیم که اسـلام برای همهٔ مردم دنیاست، این امر جزء واضحات عقول است که مسلمانان مخصوصاً علمای اسلام، موظف اند

اسلام و احکام آن را گسترش بدهند و به مردم دنیا معرفی نمایند.

در صورتی که قائل شویم جمله «فَیُعلِّمُونَها النّاسَ» در ذیل حدیث نبوده است، باید دید فرمودهٔ پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِی... الَّذینَ یَأتُونَ مِن بَعْدی، یَروونَ حَدِیثی وَ سُنَّتی»،(۱) چه معنایی دارد. در این صورت، روایت باز راویان حدیثی را که «فقیه» نباشند، شامل نمی شود. زیرا سنن الهی که عبارت از تمام احکام است، از باب اینکه به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شده، سنن رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) نامیده می شود. پس، کسی که می خواهد سنن رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) را نشر دهد، باید تمام احکام الهی را بداند، صحیح را از سقیم تشخیص دهد، اطلاق و تقیید، عام و خاص و جمع های عقلایی، را ملتفت باشد، روایاتی را که در هنگام «تقیه» وارد شده از غیر آن تمیز بدهد و موازینی را که برای آن تعیین کرده اند بداند. محدثینی که به مرتبهٔ اجتهاد نرسیده اند و فقط نقل حدیث می کنند، این امور را نمی دانند و سنّت واقعی رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) را نمی توانند تشخیص دهند و این ازنظر رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) بی ارزش است. مسلّم است که آن حضرت نمی خواسته اند فقط «قال رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم)» و «عن رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم)»، گرچه دروغ باشد و از آن حضرت نباشد، در بین مردم رواج پیدا کند؛ بلکه منظورشان این بوده که سنّت واقعی نشر شود و احکام حقیقی اسلام بین مردم گسترش یابد.

۱- أمالی الصدوق، ص ۱۸۰.

روایت «مَنْ حَفِظَ عَلی أُمَّتی أرْبَعینَ حَدیثاً، حَشَرهُ اللهُ فَقیهاً»(۱) و دیگر روایاتی که در تمجید از نشر احادیث وارد شده، مربوط به محدثینی نیست که اصلاً نمی فهمند حدیث یعنی چه؟ این ها راجع به اشخاصی است که بتوانند حدیث رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) را مطابق حکم واقعی اسلام تشخیص دهند و این ممکن نیست مگر مجتهد و فقیه باشند که تمام جوانب و قضایای احکام را بسنجند و روی موازینی که در دست دارند و نیز موازینی که اسلام و ائمه(علیهم السلام) معین کرده اند، احکام واقعی اسلام را به دست آورند. اینان خلیفهٔ رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) هستند که احکام الهی را گسترش می دهند و علوم اسلامی را به مردم تعلیم می کنند و حضرت در حق آنان دعا کرده است: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفائی».

بنابراین، جای تردید نیست که روایت «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفائی» شامل راویان حدیثی که حکم کاتب را دارند نمی شود و یک کاتب و نویسنده نمی تواند خلیفهٔ رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) باشد.

منظور از «خلفا»، فقهای اسلام اند. نشر و بسط احکام و تعلیم و تربیت مردم با فقهایی است که عادل اند؛ زیرا اگر عادل نباشند، مثل قضاتی هستند که روایت بر ضد اسلام جعل کردند؛ مانند سمره بن جندب که بر ضد حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) روایت جعل کرد و اگر فقیه نباشند، نمی توانند بفهمند که فقه چیست و حکم اسلام کدام و ممکن است هزاران روایت را نشر بدهند که از عمال ظلمه و آخوندهای درباری

۱- صحیفه الرضا(علیه السلام)، ص۶۵ .

در تعریف سلاطین جعل شده است...

در هرصورت، گسترش دادن علوم اسلام و نشر احکام با فقهای عادل است تا احکام واقعی را از غیر واقعی و روایاتی که ائمه(علیهم السلام) از روی «تقیه» صادر کرده اند، تمیز بدهند. چون می دانیم که ائمهٔ ما گاهی در شرایطی بودند که نمی توانستند حکم واقع را بگویند و گرفتار حکام ستمگر و جائر بودند و درحال شدت تقیه و خوف به سر می بردند (البته خوف از برای مذهب داشتند نه برای خودشان.) که اگر در بعضی موارد تقیه نمی شد، حکام ستمگر ریشه مذهب را قطع می کردند.

و اما دلالت حدیث شریف بر «ولایت فقیه» نباید جای تردید باشد؛ زیرا «خلافت» همان جانشینی در تمام شئون نبوت است و جملهٔ «اللّٰهُمَّ ارْحَمْ خُلَفائی» دست کم از جملهٔ «عَلیٌّ خَلیفَتی» ندارد و معنی «خلافت» در آن، غیر معنیِ خلافت در دوم نیست و جملهٔ «الذینَ یَأتُونَ مِن بَعْدی و یَروونَ حَدِیثی» معرفی خلفاست، نه معنی خلافت؛ زیرا معنی خلافت در صدر اسلام امر مجهولی نبود که محتاج بیان باشد و سائل نیز معنی خلافت را نپرسید؛ بلکه اشخاص را خواست معرفی فرماید و ایشان با این وصف معرفی فرمودند. جای تعجب است که هیچ کس از جملهٔ «علیٌّ خلیفتی» یا «الائِمَّهُ خُلَفَائی»، مسئله گویی نفهمیده و استدلال برای خلافت و حکومت ائمه به آن شده است، لکن در جمله خلفائی که رسیده اند، توقف نموده اند و این نیست مگر به واسطهٔ آنکه گمان کرده اند، خلافت رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) محدود به حدّ

خاصی است یا مخصوص به اشخاص خاصی و چون ائمه(علیهم السلام)، هر یک خلیفه هستند، نمی شود پس از ائمه، علما فرمانروا و حاکم و خلیفه باشند و باید اسلام بی سرپرست و احکام اسلام تعطیل باشد و حدود و ثغور اسلام دستخوش اعداء دین باشد و آن همه کج روی رایج شود که اسلام از آن بری است.(۱)

۱.۳.۳. پیرامون روایت «الفقهاء امناء الرسل»

اشاره

علی عن ابیه، عن النّوفلی، عن السکونی، عن ابی عبد الله، عَلَيْهالسّلام، قال قال رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) الفُقَهاءُ أُمَناءُ الرّسُلِ ما لَمْ يَدْخُلوا فی الدّنیا. قِيلَ یا رَسول الله وَ ما دُخولهم فی الدّنیا؟ قالَ: اتّباعُ السّلْطَانِ. فَاذا فَعَلوُا ذلِکَ، فَاحذَرُوهُمْ عَلی دِینِکُمْ.(۲)

امام خمینی(رضوان الله علیه): رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «فقها امین و مورد اعتماد پیامبرانند تا هنگامی که وارد (مطامع و لذایذ و ثروت های ناروای) دنیا نشده باشند. گفته شد: ای پیغمبر خدا! واردشدنشان به دنیا چیست؟ می فرماید: پیروی کردن قدرت حاکمه؛ بنابراین اگر چنان کردند، بایستی از آن ها بر دینتان بترسید و پرهیز کنید».

بررسی تمام این روایت محتاج به بحث طولانی است، ما فقط دربارهٔ جمله «الفقهاء امناء الرسل»

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۶۷.
۲- کلینی، الکافی، ج ۱، ص۴۶.

که مورد نظر و مربوط به «ولایت فقیه» می باشد، صحبت می کنیم. ابتدا باید دید پیغمبران چه وظایف و اختیارات و شغلی دارند تا معلوم شود فقها که مورد اعتماد و امانت دار ایشان هستند، چه وظایفی بر عهده دارند.

هدف بعثت ها و وظایف انبیاء

به حکم عقل و ضرورت ادیان، هدف بعثت و کار انبیا تنها مسئله گویی و بیان احکام نیست. این طور نیست که مثلاً مسائل و احکام از طریق وحی به رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده باشد و آن حضرت و حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) و سایر ائمه(علیهم السلام) مسئله گوهایی باشند که خداوند آنان را تعیین فرموده تا مسائل و احکام را بدون خیانت برای مردم نقل کنند و آنان نیز این امانت را به فقها واگذار کرده باشند تا مسائلی را که از انبیا گرفته اند بدون خیانت به مردم برسانند و معنای «الْفُقَهاءُ أُمَناءُ الرُّسُلِ» این باشد که فقها در مسئله گفتن امین باشند.

درحقیقت، مهم ترین وظیفهٔ انبیاء(علیهم السلام) برقرارکردن یک نظام عادلانهٔ اجتماعی ازطریق اجرای قوانین و احکام است که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد. چنان که این معنا از آیهٔ شریفه به وضوح پیدا است:)لَقَدْ ارْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ انْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ(.(۱)

۱- حدید، ۲۵: «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن ها کتاب [آسمانی] و میزان [شناسایی حقّ از باطل و قوانین عادلانه] نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.»

هـدف بعثت ها به طور کلی این است که مردمان براساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیـدا کرده، قد آدمیت راست گردانند و این با تشـکیل حکومت و اجرای احکام امکان پذیر است. خواه نبی خود موفق به تشـکیل حکومت شود، مانند رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و خواه پیروانش پس از وی توفیق به تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلاـنه اجتماعی را پیـدا کننـد. خداونـد متعال که در باب «خمس» می فرماید:

)وَ اعْلَموُا أنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنّ لِلَّهِ خُمُسَهُ و لِلرّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی...((۱)

یا دربارهٔ «زکات» می فرماید:

)خُذْ مِنْ امْوالِهِمْ صَدَقَهً...((۲)

یا دربارهٔ «خراجات» دسـتوراتی صادر می فرمایـد، درحقیقت رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) را نه برای فقط بیان این احکام برای مردم، بلکه برای اجرای آن هـا موظف می کنـد. همان طورکه بایـد این ها را میان مردم نشـر دهـد، مأمور است که اجرا کنـد. مالیات هایی نظیر خمس و زکات و خراج را بگیرد و صـرف مصالـح مسـلمین کنـد؛ عـدالت را بین ملت ها و افراد مردم گسترش دهـد، اجرای حدود و حفظ مرز و استقلال کشور کند و نگذارد کسی مالیات دولت اسلامی را حیف و میل نماید.

اینکه خداونـد رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) را رئیس قرار داده و اطاعتش را واجب شـمرده است)أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ.((۳) مراد

۱- انفال، ۴۱: «بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی القربی است.»

۲- توبه، ۱۰۳: «از اموال آن ها صدقه ای [به عنوان زکات] بگیر.»

۳- نساء، ۵۹.

این نبوده که اگر پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) مسئله گفت، قبول کنیم و عمل نماییم. عمل کردن به احکام، اطاعت خداست. همهٔ کارهای عبادی و غیر عبادی که مربوط به احکام است، اطاعت خدا می باشد. متابعت از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) عمل کردن به احکام نیست، مطلب دیگری است. البته اطاعت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) به یک معنا اطاعت خداست؛ چون خدا دستور داده از پیغمبرش اطاعت کنیم. اگر رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) که رئیس و رهبر جامعه اسلامی است، امر کند و بگوید همه باید با سپاه اسامه به جنگ بروند، کسی حق تخلف ندارد. این، امر خدا نیست، بلکه امر رسول است. خداوند حکومت و فرماندهی را به آن حضرت واگذار کرده است و حضرت هم بنا بر مصالح به تدارک و بسیج سپاه می پردازد؛ والی و حاکم و قاضی تعیین می کند یا برکنار می سازد.

فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و ادارهٔ جامعه و دفاع از کشور و دادرسی و قضاوت موردِاعتماد پیامبرند؛ بنابراین، «الفقهاء امناء الرسل»، یعنی کلیهٔ اموری که به عهدهٔ پیغمبران است، فقهای عادل موظف و مأمور انجام آن اند. گرچه «عدالت» اعم از «امانت» است و ممکن است کسی در امور مالی امین باشد، اما درعینِ حال عادل نباشد؛ لکن مراد از «امناء الرسل» کسانی هستند که از هیچ حکمی تخلف نکنند و پاک و منزه باشند؛ چنان که در ذیل حدیث می فرماید: «ما لم یدخلوا فی الدنیا»؛ یعنی تا هنگامی که به منجلاب دنیاطلبی درنیامده اند.

ص: ۱۲۳ پس اگر فقیهی در فکر جمع آوری مال دنیا باشد، عادل نیست و نمی تواند امین رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و مجری احکام اسلام باشد. فقط فقهای عادل اند که احکام اسلام را اجرا کرده، نظامات آن را مستقر می گردانند، حدود و قصاص را جاری می نمایند [و] حدود و تمامیّت ارضی وطن مسلمانان را پاسداری می کنند.

خلاصه، اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت، به عهدهٔ فقهاست: از گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج و صرف آن در مصالح مسلمین تا اجرای حدود و قصاص که باید تحت نظر مستقیم حاکم باشد و ولیّ مقتول هم بدونِ نظارت او نمی تواند عمل کند؛ [همچنین] حفظ مرزها و نظم شهرها؛ همه و همه.

همان طورکه پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمردهاست، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند.(۱)

دومین استدلال بر این حدیث

امام خمینی(رضوان الله علیه): چون حکومت اسلام، حکومت قانون است، قانون شناسان و از آن بالاتر دین شناسان، یعنی فقها، باید متصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام امور اجرایی و اداری و

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۹۷.

برنامه ریزی کشور مراقبت دارند. فقها در اجرای احکام الهی، امین هستند. در اخذ مالیات، حفظ مرزها، اجرای حدود امینند. نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند، یا در اجرای آن کم و زیاد شود. اگر فقیه بخواهد شخص زانی را حد بزند، با همان ترتیب خاص که معین شده باید بیاورد در میان مردم و صد تازیانه بزند. حق ندارد یک تازیانه اضافه بزند یا ناسزا بگوید، یک سیلی بزند یا یک روز او را حبس کند. همچنین، اگر به اخذ مالیات پرداخت، باید روی موازین اسلام، یعنی بر وفق قانون اسلام، عمل کند. حق ندارد یک شاهی اضافه بگیرد. نباید بگذارد در بیت المال هرج و مرج واقع شود و یک شاهی ضایع گردد. اگر فقیهی برخلاف موازین اسلام کاری انجام داد، نعوذ بالله فسقی مرتکب شد، خودبه خود از حکومت منعزل است؛ زیرا از امانت داری ساقط شده است.

حاکم، درحقیقت قانون است. همه در امان قانون اند، در پناه قانون اسلام اند. مردم و مسلمانان در دایرهٔ مقررات شرعی آزادند؛ یعنی بعد از آنکه طبق مقررات شرعی عمل کردند، کسی حق ندارد بگوید اینجا بنشین یا آنجا برو. این حرف ها در کار نیست. آزادی دارند و حکومت عدل اسلامی چنین است. مثل این حکومت ها نیست که امنیت را از مردم سلب کرده اند. هرکس در خانهٔ خود می لرزد که شاید الان بریزند و کاری انجام دهند. چنان که در حکومت معاویه و حکومت های مانند آن امنیت را از مردم سلب

نموده و مردم امان نداشتند، به تهمت یا صرف احتمال می کشتند، تبعید می کردند و حبس می کردند، حبس های طویل المده چون حکومت اسلامی نبود. هرگاه حکومت اسلامی تأسیس شود، همه در سایهٔ قانون با امنیت کامل به سر می برند و هیچ حاکمی حق ندارد بر خلاف مقررات و قانون شرع مطهر قدمی بردارد.

پس، معنای «امین» این است که فقها، تمام اموری را که اسلام مقرر داشته به طور امانت اجرا کنند، نه اینکه تنها مسئله بگویند. مگر امام مسئله گو بود و تنها بیان قانون می کرد؟ مگر پیامبران مسئله گو بودند تا فقها در مسئله گویی امین آن ها باشند؟ البته مسئله گویی و بیان قوانین هم یکی از وظایف فقهی است، لکن اسلام به قانون نظر «آلی» دارد، یعنی، آن را آلت و وسیله تحقق عدالت در جامعه می داند، وسیله اصلاح اعتقادی و اخلاقی و تهذیب انسان می داند. قانون برای اجرا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه به منظور پرورش انسان مهذب است. وظیفهٔ مهم پیغمبران اجرای احکام بوده و قضیهٔ نظارت و حکومت مطرح بوده است.

روایت حضرت رضا(علیه السلام) را خواندم که «لَوْ لَمْ یَجْعَلْ لَهُمْ إِمَاماً قَیِّماً أَمِیناً حَافِظاً مُسْتَوْدَعاً لَدَرَسَتِ الْمِلَّه..»(۱) به طور قضیه کلی می فرماید برای مردم امامِ قیّمِ حافظِ امین لازم است و در این روایت می فرماید: فقهاء امنای رسل هستند. از این صغری و کبری برمی آید که فقها باید رئیس ملت

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص۲۵۳.

باشند، تا نگذارند اسلام مندرس شود و احکام آن تعطیل شود. چون فقهای عادل در کشورهای مسلمان نشین حکومت نداشته و ولایتشان برقرار نشده، اسلام مندرس گشته و احکام آن تعطیل شده است. فرمایش حضرت رضا(علیه السلام) به تحقق پیوسته است. تجربهٔ صحت آن را بر همه ثابت کرده است.

...چون بسیاری از ما فکر نکردیم که ملت اسلام باید با حکومت اسلامی اداره و منظم شود، کار به اینجا رسید که نه تنها نظم اسلام در کشورهای اسلامی برقرار نیست و قوانین ظالمانه و فاسد کننده به جای قانون اسلام اجرا می شود؛ بلکه برنامه های اسلام در ذهن خود آقایان علما هم کهنه شده، به طوری که وقتی صحبت می شود، می گویند «الفُقَهاءُ أُمَناءُ الرُّسُلِ» یعنی در گفتن مسائل امین هستند. آیات قرآن را نشنیده می گیرند و آن همه روایات را که دلالت دارد بر این که در زمان غیبت علمای اسلام «والی» هستند تأویل می کنند که مراد «مسئله گویی» است. آیا امانت داری این طور است؟ آیا امین لازم نیست که نگذارد احکام اسلام تعطیل شود و تبهکاران بدون کیفر بمانند؟ نگذارد در مالیات ها و درآمدهای کشور این قدر هرج و مرج و حیف و میل واقع شود و چنین تصرفات ناشایسته بشود؟ بدیهی است که این ها امین لازم دارد و وظیفهٔ فقهاست که امانت داری کنند و در این صورت امین و عادل خواهند بود.(۱)

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص ۷۰.

۴.۳.۱. پیرامون روایت «اذا مات المؤمن...»

«محمد بنُ یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابنِ محبوبٍ، عن علیّ بنِ ابی حمزةَ، قال سمعت أبا الْحسن موسی بنَ جعفر، علیهما السلام، یقول: إذا ماتَ الْمُؤْمِنُ، بَکَتْ عَلَیْهاالْمَلائِکَةُ وَ بِقاعُ الْارْضِ الّتی کانَ یَعْبُدُ الله عَلَیْها و أبْوابُ السّماءِ الّتی کانَ یصْعَدُ فیها بِأعْمالِهِ وَ ثُلِمَ فی الْاسلامِ ثُلْمَةً لا یَسُدّها شَیْ ءٌ، لأنّ الْمُؤْمِنینَ الْفُقَهاءَ حُصُونُ الْاسْلامِ کَحِصْنِ سُورِ الْمَدِینَهِ لَها».(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): [راوی] می گوید از امام موسی بن جعفر الصادق(علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «هرگاه مؤمن (یا فقیه مؤمن) بمیرد، فرشتگان بر او می گریند و قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا برمی خاسته و درهای آسمان که با اعمالش بدان فرا می رفته است و در (دژ) اسلام شکافی پدیدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نمی کند، زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلامند و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند.»

اینکه فرموده اند: «فقها حصون اسلامند» یعنی مکلفند اسلام را حفظ کنند و زمینه ای رافراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند و این از اهم واجبات است و از واجبات مطلق می باشد نه مشروط و از جاهایی است که فقهای اسلام باید دنبالش بروند، حوزه های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند

۱- کلینی، الکافی، ج ۱، ص۳۸.

که بتوانند اسلام را به تمام معنا نگهبانی کنند، همان گونه که خود رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) حافظ اسلام بودند و عقاید و احکام و نظامات اسلام را به تمام معنا حفظ می کردند.(۱)

۱.۳.۵. استدلال پیرامون روایات شأن و منزلت «فقیه»

در عوائد نراقی از «فقه رضوی» روایتی نقل می کند به این مضمون: «مَنْزِلَةُ الْفَقیهِ فی هذَا الْوَقْتِ کَمَنْزِلَهِ الانْبِیاءِ فِی بَنی إِسْرائیلَ».(۲)

امام خمینی(رضوان الله علیه): حضرت موسی(علیه السلام) از انبیای بنی اسرائیل است و همهٔ چیزهایی که برای حضرت رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) هست، برای حضرت موسی(علیه السلام) هم بودهاست. البته به اختلاف رتبه و مقام و منزلتشان؛ بنابراین، ما از عموم «منزله» در روایت می فهمیم آنچه را که برای حضرت موسی(علیه السلام) در امر حکومت و ولایت بر مردم بوده، برای فقها هم می باشد.(۳)

۱.۳.۶. پیرامون روایتِ حکمت جعل اولوا الامر

اشاره

امام خمینی(رضوان الله علیه): امام [رضا(علیه السلام)] می فرماید: «اگر کسی بپرسد چرا خدای حکیم «اولی الامر» قرار

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۶۷.

۲- بحارالأنوار، ج ۷۵، ص۳۴۶: «مقام فقیه در این زمان، مانند انبیا است در زمان بنی اسرائیل.»

۳- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۱۰۵.

داده و به اطاعت آنان امر کردهاست؟ جواب داده خواهـد شد که به علل و دلایل بسیار چنین کردهاست. از آن جمله، اینکه چون مردم بر طریقه مشخص و معینی نگهداشته شده و دستور یافته انـد که از این طریقه تجاوز ننمایند و از حدود و قوانین مقرر درنگذرند؛ زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهندشد.(۱)

و از طرفی این امر به تحقق نمی پیونـدد و مردم بر طریقـهٔ معین نمی رونـد و نمی مانند و قوانین الهی را برپا نمی دارند، مگر درصورتی که فرد (یـا قـدرت) امین و پاسـداری بر ایشـان گماشـته شود که عهـده دار این امر باشـد و نگـذارد پا از دایرهٔ حقشان بیرون نهنـد یا به حقوق دیگران تعـدی کنند؛ زیرا اگر چنین نباشد و شـخص یا قدرت بازدارنده ای گماشـته نباشد، هیچ کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد فرو نمی گذارد و در راه تأمین لذت و نفع شخصی به ستم و تباهی دیگران می پردازد.(۲)

و علت و دلیـل دیگر اینکه مـا هیـچ یک از فرقه ها یا هیـچ یک از ملت ها و پیروان مـذاهب مختلف را نمی بینیم که جز به وجود یک برپا نگهدارنده نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توانسته باشد

۱- علل الشرائع، ج۱، ص۲۵۱: «قال أبو مُحمـد الفضل بن شاذان النیسابوری: إنْ سَألَ سائِلٌ فَقالَ: اخْبِرْنی هَلْ یَجُوزُ أَنْ یُکَلِّفَ الْحَکیمُ... فَإنْ قالَ قائِلٌ وَ لِمَ جَعَلَ أُولِی الأَمْرِ وَ أَمَرَ بِطاعَتِهِمْ؟ قیلَ لِعِلَلٍ کَثیرَهٍ مِنْها أَنَّ الْخَلْقَ لَمّا وُقِفُوا عَلی حَـدٍّ مَحْـدُودٍ وَ أُمِرُوا أنْ لا یَتَعـدُّوا تِلْکَ الْحُـدوُدَ لِما فِیهِ مِنْ فَسادِهِمْ.»

۲- علل الشرائع، ج۱، ص۲۵۱: «...لَمْ یَکُنْ یَثْبُتُ ذلک و لا یَقُومُ إلّا بِأنْ یَجْعَلَ عَلَیْهِم فِیها أمیناً یَأْخُذُهُمْ بالْوَقْفِ عِنْدَ ما أُبیحَ لَهُم وَ یَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعـدی عَلی مـا حَظَرَ عَلَیْهِم لأَنَّهُ لو لَمْ یَکُنْ ذلِک لَکانَ أَحَـدٌ لا یَتْرُکُ لَذَّتَهُ و مَنْفَعَتَهُ لِفَسادِ غَیره. فَجُعِلَ عَلَیْهم قَیِّمٌ یَمْنَعُهُمْ مِن الفَسادِ و یُقیمُ فیهِم الحُدودَ و الأحکامَ... .»

به حیات خود ادامه داده باقی بمانـد؛ زیرا برای گذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین شـخص هسـتند؛ بنابراین، در حکمت خدای حکیم روا نیست که مردم، یعنی آفریدگان خویش، را بی رهبر و بی سـرپرست رها کند؛ زیرا خدا می داند که به وجود چنین شخصـی نیاز دارنـد و موجودیتشـان جز به وجـود وی قـوام و اسـتحکام نمی یابـد و به رهـبری اوست که بـا دشـمنانشان می جنگنـد و درآمـد عمومی را میانشـان تقسیـم می کننـد و نمـاز جمعـه و جمـاعت را برگزار می کننـد و دسـت سـتمگران جـامعه را از حریم حقـوق مظلومـان کوتـاه می دارند.(۱)

و باز، از جمله آن علل و دلایل، یکی این است که اگر برای آنان امام برپا نگهدارنـدهٔ نظم و قانون، خـدمت گزار امین و نگاهبان پاسدار و امانتـداری تعیین نکنـد، دین به کهنگی و فرسودگی دچـار خواهـد شـد و آیین از میـان خواهـد رفت و سـنن و احکام اسـلامی دگرگونه و وارونـه خواهـد گشت و بـدعت گـذاران چیزهـا در دین خواهنـد افزود و ملحـدان و بی دینـان چیزهـا از آن خواهنـد کـاست و آن را برای مسلمانان به گونه ای دیگر جلوه خواهند داد.

زیرا می بینیم که مردم ناقصند و نیازمند کمالند و ناکاملند؛ علاوه بر اینکه با هم اختلاف دارند

۱- علل الشرایع، ج۱، ص۲۵۱: «...وَ مِنها أنّا لا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ و لا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ بَقَوْا و عاشُوا الّا بِقَیِّم وَ رئیسٍ لِما لا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فی أَمْرِ الـدّینِ وَ الـدُّنْیا فَلَمْ یَجُزْ فِی حِکمهِ الْحَکیم أَنْ یَتْرُکَ الْخَلْقَ مِمّا یَعْلَمُ أَنَّهُ لا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَ لا قِوامَ لَهُمْ إلّا بِهِ فَیُقاتِلُونَ به عَدُوَّهُم وَ یَقْسِمونَ بِهِ فَیْئَهُمْ وَ یُقیمُون بِهِ جَمْعَهُم وَ جَماعَتَهُمْ وَ یُمْنَعُ ظالِمُهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِمْ... .»

و تمایلات گوناگون و حالات متشتت دارند؛ بنابراین، هرگاه کسی را که برپا نگهدارنده نظم و قانون باشد و پاسدار آنچه پیامبر آورده بر مردم نگماشته بود، به چنان صورتی که شرح دادیم، فاسد می شدند و نظامات و قوانین و سنن و احکام اسلام دگرگونه می شد و عهدها و سوگندها دگرگون می گشت و این تغییر سبب فساد همگی مردمان و بشریت به تمامی است.(۱)

چنان که از فرمایش امام(علیه السلام) استنباط می شود، علل و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری «ولیّ امر» را لازم آوردهاست. این علل و دلایل و جهات، موقتی و محدود به زمانی نیستند و در نتیجهٔ لزوم تشکیل حکومت همیشگی است. مثلاً تعدی مردم از حدود اسلام و تجاوز آنان به حقوق دیگران و اینکه برای تأمین لذت و نفع شخصی به حریم حقوق دیگران دست اندازی کنند، همیشه هست. نمی توان گفت این فقط در زمان حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) بوده و مردم بعداً همه ملائکه می شوند! حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقهٔ عادلانه زندگی کنند و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمتْ همیشگی و از سنت های خداوند متعال و تغییرناپذیر است؛ بنابراین امروز و همیشه وجود «ولیّ امر»، یعنی

۱- علل الشرایع، ج۱، ص۲۵۱: «...و مِنْها أنَّهُ لَوْ لَمْ یَجْعَلْ لَهُمْ إماماً قَیِّماً أَمیناً حافِظاً مُسْتَوْدَعاً لَدَرَسَتِ الْمِلَّهُ وَ ذَهَبَ الدینُ وَ غُیِّرَتِ السُّنَنُ وَ الأَحْکامُ وَ لَزادَ فیهاالْمُبْتَدِعُونَ و نَقَصَ مِنْهاالْمُلحِدُونَ و شَبَّهُوا ذلِکَ عَلی الْمُسْلِمینَ اذْ قَدْ وَجَدْنَا الْخَلْقَ مَنْقُوصینَ مُحْتاجینَ غَیْرَ کامِلینَ مَعَ اخْتِلافِهِم وَ اخْتِلافِ أَهْوائِهِمْ وَ تَشَتُّتِ حالاتِهِمْ فَلَوْ لَمْ یَجْعَلْ قَیِّماً حافِظاً لما جاءَ بِهالرَّسُولُ الأَوَّلُ لَفَسَدوُا عَلی نَحْوِ ما بَیَّنَّاه و غُیِّرَتِ الشَّرائِعُ وَ السُّنَنُ وَ الأَحْکامُ و الأیمانُ وَ کانَ فی ذلِکَ فَسادُ الْخَلْقِ أجْمَعینَ.

حـاکمی که قیّم و برپـا نگهدارنـده نظم و قـانون اسـلام باشـد، ضـرورت دارد. وجود حـاکمی که مانع تجاوزات و سـتمگری ها و تعـدی به حقوق دیگران باشـد؛ امین و امانتـدار و پاسـدار خلق خـدا باشـد؛ هادی مردم به تعالیم و عقایـد و احکام و نظامات اسلام باشد و از بدعت هـایی که دشـمنان و ملحـدان در دین و در قوانین و نظامـات می گذارنـد جلوگیری کنـد. مگر خلافت امیرالمؤمنین(علیه السـلام) به خاطر همین معانی نبود؟(۱)

دومین استدلال بر این حدیث

حدیث معلّل و مدلّل فضل بن شاذان از حضرت امام رضا(علیه السلام)، اگرچه موردِ مناقشه سندی برخی قرار گرفت؛(۲) لیکن شواهد قابلِ اعتمادی بر اعتبار آن وجود دارد که توثیق راویان مذکور در سـند آن در نزد عده ای از محققین رجالی و اشتمال حدیث مزبور بر علوّ متن و اتقان مضمون و تعلیل و استدلال معقول و مقبول،(۳) ازجمله آن شواهد

۱- سیدعلی خامنه ای رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، ولایت، ص۳۸.

۲- معجم الرجال، ج ۱۱، ص ۳۸؛ نیز: همان، ج ۱۲، ص ۱۶۰.

۳- بررسـی سـند روایت: الف. عبدالواحد بن محمدبن عبدوس: در کتاب نقد الرجال تفرشی، ج۳، ص۱۶۷، دربارهٔ عبدالواحدبن محمدبن عبـدوس چنین آمـده است: «النیشابوری من مشایـخ الشـیخ الصـدوق محمـدبن علی بن بابویه». در پاورقی همین صـفحه نیز آمـده است که مرحوم صـدوق در کتـاب العیون، ج ۲، ص ۱۲۷، در ذیل حـدیث ۲ می گویـد: «ان حـدیث عبدالواحد عندی اصح» که این سـخن، توثیق عبدالواحد است. رجالی خبیر، ابوعلی حائری، شـیخ محمدبن اسـماعیل مازندانی در کتاب منتهی المقام، ج ۴، ص ۲۷۵، می گوید: «حسنه خالی لروایه الشیخ الصدوق عنه و قد اکثر من الروایه عنه وکثیرا ما یذکره مترضیا»؛ سپس از عبدالنبی جزائری نقل می کند که او می گوید: «و هو فی طریق الروایه المتضـمنه لایجاب ثلاث کفارات علی من افطر علی محرم و قد وصـفها العلامه فی التحریر بالصحه» و پس از آن، از مدارک چنین نقل می کند: «عبدالواحد بن عبدوس و ان لم یوثق صریحا لکنه من مشایخ الصدوق المعتبرین الذین اخذ عنهم الحدیث». در کتاب جامع الرواه، ج۱، ص۵۲۲ نیز آمده است: «روی عنه ابن بابویه مترضیا». در کتاب مجمع الرجال، ج ۷، ص ۲۵۹ نیز پس از نقل روایت صدوق از عبدوس می گوید: «السند ظاهر، باهر فی الاعتبار». ب. علی بن محمد قتیبهٔ نیشابوری در کتاب منتهی المقال، ج۵، ص۶۸، دربارهٔ علی بن محمـد قتیبه نیشابوری چنین آمـده است: «علیه اعتمد ابو عمرو الکشـی فی کتاب الرجال»؛ همچنین در رجال ابن داود، ص ۲۵۰. از خلاصهٔ علامه، ج۵، ص۶۸ نیز نقل شده است که کشـی در کتاب رجالش به او اعتماد کرده است و خودِ مرحوم علامه از او تعبیر به فاضل کرده است و بعـداً از صـاحب مـدارک نقل کرده است که پس از عبارت مزبور، در ارتباط با توثیق عبدالواحـد گفته است: «لکن فی طریق هـذه الروایه علی بن محمـد بن قتیبه و هو غیر موثق بل و لا ممـدوح مـدحا یعتد به»؛ مدارک الاحکام، ج ۶، ص ۸۴. از صاحب حدائق هم نقل می کنـد که بعـد از نقل عبارت صاحب مـدارک نوشـته است: «المفهوم من الکشـی فی کتاب الرجال انه من مشایخه الـذین اکثر النقل عنهم»؛ سپس در ج ۱، ص ۱۸۴ می نویسد: «مرحوم صاحب حدائق پس از آن، از بعضی از مشایخ معاصرش نقل می کند که مرحوم علامه در کتاب خلاصه، در ترجمهٔ یونس بن عبدالرحمن، دو طریق را تصـحیح می کند و در هر دو طریق، ابن قتیبه نیز وجود دارد. نیز از وجیزه نقل می کند که در بهجه الامال فی شـرح زبده المقال، ج۵، ص۵۳۳ نوشـته است: «ممدوح و ذکره فی الحاوی فی قسم الثقات مع ما عرف من طریقته» و باز از هـدایه المحـدثین کاظمی (مشترکات الکاظمی) نقل می کنـد: «ابن محمد بن قتیبه الثقه». از آنچه گذشت، می شود ادعا کرد که روایت موردِنظر، معتبر است؛ چون دربارهٔ عبدالواحـد بحثی وجود نـدارد؛ زیرا از مشایخ صدوق است که حتی کسانی مثل صاحب مدارک صحیح اعلائی، آنان را توثیق می کنند و در ابن قتیبه نیز بحثی نیست؛ زیرا هم موردِاعتماد کشی واقع شده و هم در سند دو روایتی

قرار گرفته که مرحوم علامه آن دو را تصحیح کرده است و هم وجیزه او را مـدح کرده و هم در مشترکات الکاظمی توثیق شده است؛ لذا تضـعیف صاحب مدارک، علی القاعده اعتباری ندارد و بر همین اساس است که صاحب حدائق از بعضـی از مشایخ معاصرش نقل می کند که در الحدائق، ج ۱۳، ص ۲۲۱ گفته است: «الفرق بین ابن قتیبه و بین عبـد الواحـد تحکم، بل هذا (ابن قتیبه) اولی بالاعتماد لا یراد العلامه له فی القسم الاول و تصحیحه حدیثه فی ترجمه یونس»؛ اما فضل بن شاذان که در سلسله سند قرار دارد، بحثی در وثاقت او نیست.

محسوب می گردد؛ چه اینکه بعضی از بزرگان، گاهی آثار صدق و لوائح حق بودن حدیث مرسل مانند عهدنامهٔ امیرالمؤمنین(علیه السلام) به مالک را دلیل اعتبار آن دانستند.(۱) خطوط کلی پیام روایت فضل بن شاذان، عبارت انداز:

۱. سرّ ضرورت وحی و نبوت از یک سو و لزوم

۱- مصباح الفقاهه فی المعاملات، ج۱، ص۲۶۸.

معرفت پیـام آوران از سوی دیگر، برهان جامع و دلیل قاطع بر لزوم دین الهی برای فرد و جامعه است و هیـچ اختصاصـی به جامعه از جهت نیاز آن به قانون و مدنیت که برهان معروف وضرورت وحی است ندارد؛

۲. نصب ولیّ امر و زعیم امور مسلمین، از شئون خداوند است نه در اختیار مردم؛ لذا زعیم امور اسلامی، ولایت بر امور دارد و نه وکالت از سوی مردم؛ هرچنـد نسبت به مـافوق خود، مـاموریت صـرف دارد و این رهبری و زعـامت برای او، بیش از یک وظیفـهٔ دینی، چیز دیگری نخواهد بود؛

۳. با تأمل در مضـمون حدیث، صـبغهٔ کلامی بودن مسئله ولایت امر و رهبری امت که بیانگر شأن خداوند است، از صبغهٔ فقهی بودن مسئله تولّی مردم و قبول و پذیرش آنان نسبت به سمت زعامت منصوب از سوی خدا، معلوم خواهد شد.

۴. علت هـای مـذکور در حـدیث، اگرچه در رتبـهٔ نخست دربـارهٔ خصوص رهـبران معصوم(علیهم السـلام) جـاری است؛ لیکن هیـچ گونه اختصاصـی بـه آن ذوات نـوری نـدارد؛ بلکه در عصـر غیبت، همه آن مصالـح و اهـداف ایجـاب می کنـد که نزدیـک ترین انسـان به امـام معصوم(علیه السـلام) که ازطرف آنان برای بسـیاری از سمت های والای دینی مانند مرجعیت فتوا، کرسی قضاء و داوری نصب شده اند، به وظیفهٔ ولاء و رهبری منصوب باشند.

۵. علت های مـذکور در حدیث مزبور، عقلی و تجربی است و هرگز از سـنخ امضای بنای عقلا و تصویب رأی آنان در تعیین رهبر از سوی خود

نیست؛ بلکه ضرورت وجود زعیم، گذشته از تحلیل عقلی، از راه تجربه تاریخی و آزمون منتهی به حس و استقراء، قابلِ اثبات است و لذا خداوند حکیم، براساس حکمت و عنایت خاص که در برهان عقلی محض و نیز در دلیل ملفق از عقل و نقل بازگو شد، دو کار را انجام داد؛ یکی تعیین و نصب والیان و متولیان امور دینی و عمومی (نه در منطقه مباح و آزاد) و دیگری دستور اطاعت از رهبری آنان؛ یعنی جعل وظیفهٔ ولایت از یک سو و جعل وظیفه تولّی از سوی دیگر که یکی کلامی است و دیگری فقهی. (۱)

۷.۳.۱. روایت سیدالشهدا(علیه السلام) در مِنا

امام خمینی(رضوان الله علیه):...ازجملهٔ این گونه روایات، روایت تحف العقول است تحت عنوان «مجاری الامور و الاحکام علی أیدی العلماء».(۲) این روایت از دو قسمت تشکیل یافته: قسمت اوّل روایتی است از حضرت سید الشهدا(علیه السلام) که از امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب(علیه السلام) نقل فرموده، دربارهٔ «امربه معروف و نهی ازمنکر» و قسمت دوم نطق حضرت سیدالشهداست دربارهٔ «ولایت فقیه» و وظایفی که فقها درمورد مبارزه با ظلمه و دستگاه دولتی جائر به منظور تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام دارند. این نطق مشهور را در مِنی ایراد و در آن علت جهاد داخلی خود را بر ضد دولت جائر اموی تشریح فرمودهاست.

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۸۴.

۲- تحف العقول، ص۲۳۷تا۲۳۹.

از این روایت دو مطلب مهم به دست می آید: یکی «ولایت فقیه» و دیگری اینکه فقها باید با جهاد خود و با امر به معروف و نهی از منکر حکام جائر را رسوا و متزلزل و مردم را بیدار گردانند تا نهضت عمومی مسلمانان بیدار حکومت جائر را سرنگون و حکومت اسلامی را برقرار سازد. اینک روایت: «ای مردم! از پندی که خدا به دوستدارانش به صورت بدگویی از ‹احبار› داده عبرت بگیرید؛ آنجاکه می فرماید: ‹چرا نباید علمای دینی و احبار از گفتار گناهکارانهٔ آنان (یهود) و حرام خواری آنان جلوگیری کنند. راستی آنچه انجام می داده و به وجود می آورده اند، چه بد بودهاست›(۱) و می فرماید: ‹آن عده از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند، لعنت شدند›(۲) تا آنجا که می فرماید: ‹راستی که آنچه انجام می داده اند، چه بد بوده است.›(۳)»(۴)

درحقیقت، خدا آن را از این جهت برایشان عیب می شمارد و مایهٔ ملامت می سازد که آنان با چشم خود می دیدند که ستمکاران به زشت کاری و فساد پرداخته اند و باز منعشان نمی کردند؛ به خاطر عشقی که به دریافت های خود از آنان داشتند و نیز به خاطر ترسی که از آزار و تعقیب آنان به دل راه می دادند؛ درحالی که خدا می فرماید: «از

۱- مائده، ۶۳.

۲- مائده، ۷۸.

۳- مائده، ۷۹.

۴- ابن شعبهٔ حرّانی، تحف العقول، ص۲۳۷: «إِعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَحْبَارِ إِذْ يَقُولُ]لَوْ لَا يَنْهاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ[وَ قَالَ]لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ[إِلَى قَوْلِهِ]لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ[.»

مردم نترسید و از من بترسید»(۱) و می فرماید: «مردانِ مؤمن، دوستدار و رهبر و عهده دار یکدیگرند؛ همدیگر را امربه معروف و نهی از منکر می کنند(۲)».(۳)

[در این آیه، می بینیم که در شمردن صفات مؤمنان که مظهر دوستداری و عهده داری و رهبری متقابل آن هاست]، خدا از امربه معروف و نهی ازمنکر شروع می کند و نخست این را واجب می شمارد؛ زیرا می داند که اگر امربه معروف و نهی ازمنکر انجام بگیرد و در جامعه برقرار شود، همهٔ واجبات، از آسان گرفته تا مشکل، همگی برقرار خواهد شد و آن بدین سبب است که امربه معروف و نهی ازمنکر عبارت است از دعوت به اسلام [؛ یعنی جهاد اعتقادی خارجی]، به اضافهٔ بازگرداندن حقوق ستمدیدگان به ایشان و مخالفت و مبارزه با ستمگران [داخلی] و کوشش برای اینکه ثروت های عمومی و درآمد جنگی طبق قانون عادلانه اسلام توزیع شود و صدقات (زکات و همهٔ مالیات های الزامی یا داوطلبانه) از موارد صحیح و واجب آن جمع آوری و گرفته شود و هم در موارد شرعی و صحیح آن به مصرف برسد.(۴)

۱- مائده، ۴۴.

۲- توبه، ۷۱.

۳- ابن شعبهٔ حرّانی، تحف العقول، ص۲۳۷: «وَ إِنَّمـا عَـابَ اللهُ ذَلِکَ عَلَیْهِمْ لِأَنَّهُمْ کَانُوا یَرَوْنَ مِنَ الظَّلَمَهِ الَّذِینَ بَیْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْکَرَ وَ الْفَسَادَ فَلَـا یَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِکَ رَغْبَهً فِیمَا کَانُوا یَنَالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَهً مِمَّا یَحْـذَرُونَ وَ اللهُ یَقُولُ]فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ[وَ قَالَ]الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَر[.»

۴- ابن شعبهٔ حرّانی، تحف العقول، ص۲۳۷: «فَبَدَأَ اللهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ فَرِیضَهً مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِّیَتْ وَ أُقِیمَتِ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ کُلُّهَا هَیِّنُهَا وَ صَعْبُهَا وَ ذَلِکَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ دُعَاءٌ إِلَی الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُخَالَفَهِ الظَّالِمِ وَ قِسْمَهِ الْفَیْ ءِ وَ الْغَنَائِمِ وَ أَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ وَضْعِهَا فِی حَقِّهَا.»

علاوه بر آنچه گفتم، شما ای گروه! ای گروهی که به علم و عالم بودن شهرت دارید و از شما به نیکی یاد می شود و به خیرخواهی و اندرزگویی و راهنمایی در جامعه معروف شده اید و به خاطر خدا در دل مردم شکوه و مهابت پیدا کرده اید! به طوری که مرد مقتدر از شما بیم دارد و ناتوان به تکریم شما برمی خیزد و آن کس که هیچ برتری بر او ندارید و نه قدرتی بر او دارید، شما را بر خود برتری داده است و نعمت های خویش را از خود دریغ داشته [و] به شما ارزانی می دارد، در موارد حوایج [یا سهمیهٔ مردم از خزانهٔ عمومی] وقتی به مردم پرداخت نمی شود، وساطت می کنید و در راه با شکوه و مهابت پادشاهان و بزرگواری بزرگان قدم برمی دارید!(۱)

آیا همهٔ این احترامات و قدرت های معنوی را از این جهت به دست نیاورده اید که به شما امید می رود که به اجرای قانون خدا کمر ببندید؟ گرچه درمورد بیشتر قوانین خدا کوتاه آمده اید؛ بیشتر حقوق الهی را که به عهده دارید، فرو گذاشته اید؛ مثلاً حق ملت را خوار و فرو گذاشته اید، حق افراد ناتوان و بی قدرت را ضایع کرده اید؛ اما در همان حال به دنبال آنچه حق خویش می پندارید، برخاسته اید. نه پولی خرج کرده اید و نه جان را در راه آن که آن را آفریده [است]، به خطر انداخته اید

۱- ابن شعبهٔ حرّانی، تحف العقول، ص۲۳۷: «ثُمَّ أَنْتُمْ أَيَّتُهَا الْعِصَابَةُ عِصَابَةٌ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ وَ بِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَ بِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَ بِاللَّهِ فِی أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ يَهَابُكُمُ الشَّرِيفُ وَ يُكْرِمُكُمُ الضَّعِيفُ وَ يُؤْثِرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ لَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ تَشْفَعُونَ فِی الْحَوَائِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طُلَّابِهَا وَ تَمْشُونَ فِی الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَ كَرَامَةِ الْأَكَابِرِ.»

و نه با قبیله و گروهی به خاطر خدا در افتاده اید. شما آرزو دارید و حق خود می دانید که بهشتش و همنشینی پیامبرانش و ایمنی از عذابش را به شما ارزانی دارد!(۱)

من، ای کسانی که چنین انتظاراتی از خدا دارید! از این بیمناکم که نکبت خشمش بر شما فرو افتد؛ زیرا در سایهٔ عظمت و عزت خدا به منزلتی بلند رسیده اید، ولی خداشناسانی را که ناشر خداشناسی هستند، احترام نمی کنید؛ حال آنکه شما به خاطر خدا در میان بندگانش مورد احترامید و نیز از آن جهت بر شما بیمناکم که به چشم خود می بینید تعهداتی که در برابر خدا شده گسسته و زیر پا نهاده شدهاست، اما نگران نمی شوید؛ درحالی که به خاطر پاره ای از تعهدات پدرانتان نگران و پریشان می شوید!(۲)

اینک تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته، مورد بی اعتنایی است؛ نابینایان، لال ها و زمین گیران ناتوان، در همهٔ شهرها بی سرپرست مانده اند و بر آن ها ترحم نمی شود و نه مطابق شأن و منزلت تان کار می کنید و نه به کسی که چنین کاری بکند و در ارتقای شأن شما بکوشد، اعتنا یا کمک می کنید. با چرب زبانی و چاپلوسی و سازش

۱- ابن شعبهٔ حرّانی، تحف العقول، ص۲۳۸: «أَ لَیْسَ کُلُّ ذَلِکَ إِنَّمَا نِلْتُمُوهُ بِمَا یُرْجَی عِنْدَکُمْ مِنَ الْقِیَامِ بِحَقِّ اللهِ وَ إِنْ کُنْتُمْ عَنْ أَکْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرُونَ فَاسْتَخْفَفْتُمْ بِحَقِّ الْأَئِمَّهِ فَأَمَّا حَقَّ الضُّعَفَاءِ فَضَیَّعْتُمْ وَ أَمَّا حَقَّکُمْ بِزَعْمِکُمْ فَطَلَبْتُمْ فَلَا مَالًا بَذَلْتُمُوهُ وَ لَا نَفْساً خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِی خَلَقَهَا وَ لَا عَشِیرَهً عَادَیْتُمُوهَا فِی ذَاتِ اللهِ أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَی اللهِ جَنَّتَهُ وَ مُجَاوَرَهَ رُسُلِه.»

۲- ابن شعبهٔ حرّانی، تحف العقول، ص۲۳۸: «أَمَاناً مِنْ عَذَابِهِ لَقَدْ خَشِیتُ عَلَیْکُمْ أَیُّهَا الْمُتَمَنُّونَ عَلَی اللهِ أَنْ تَحُلَّ بِکُمْ نَقِمَهٌ مِنْ نَقِمَاتِهِ لِأَنَّکُمْ بَلَغْتُمْ مِنْ کَرَامَهِ اللهِ مَنْزِلَهً فُضِّلْتُمْ بِهَا وَ مَنْ یُعْرَفُ بِاللهِ لَا تُکْرِمُونَ وَ أَنْتُمْ بِاللهِ فِی عِبَادِهِ تُکْرَمُونَ وَ قَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللهِ مَنْقُوضَهً فَلَا تَفْزَعُونَ وَ أَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمَمِ آبَائِکُمْ تَفْزَعُون.»

با ستمکاران، خود را در برابر قدرت ستمکاران حاکم ایمن می گردانید. تمام این ها دستورهایی است که خدا به صورت نهی، یا همدیگر را نهی کردن و بازداشتن، داده و شما از آن ها غفلت می ورزید.(۱)

مصیبت شما از مصایب همهٔ مردم سهمگین تر است؛ زیرا منزلت و مقام علمایی را از شما بازگرفته اند اگر می دانستید. چون درحقیقت، جریان اداری کشور و صدور احکام قضایی و تصویب برنامه های کشور باید به دست دانشمندان روحانی که امین حقوق الهی و دانای حلال و حرام اند، سپرده شده باشد؛(۲) اما اینک مقامتان را از شما بازگرفته و ربوده اند و اینکه چنین مقامی را از دست داده اید، هیچ علتی ندارد؛ جز اینکه از دور محور حق (قانون اسلام و حکم خدا) پراکنده اید و دربارهٔ سنت، پس از اینکه دلایل روشن بر حقیقت و کیفیت آن وجود دارد، اختلاف پیدا کرده اید. شما اگر مردانی بودید که بر شکنجه و ناراحتی شکیبا بودید و در راه خدا حاضر به تحمل ناگواری می شدید، مقررات برای تصویب پیش ما آورده می شد و به دست شما صادر می شد و مرجع کارها بودید. اما شما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را از شما بستانند و

۱- ابن شعبهٔ حرّانی، تحف العقول، ص۲۳۸: «وَ ذِمَّةُ رَسُولِ اللهِ ص مَحْقُورَةٌ وَ الْعُمْیُ وَ الْبُکْمُ وَ الزَّمْنَی فِی الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ لَا تُرْحَمُونَ وَ لَا فِی مَنْزِلَتِکُمْ تَعْمَلُونَ وَ لَا مَنْ عَمِلَ فِیهَا تُعِینُونَ وَ بِالْإِدْهَانِ وَ الْمُصَانَعَهِ عِنْدَ الظَّلَمَهِ تَأْمَنُونَ کُلُّ ذَلِکَ مِمَّا أَمَرَکُمُ اللهُ بِهِ مِنَ النَّهْیِ وَ التَّنَاهِی وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُون.»

۲- ابن شعبهٔ حرّانی، تحف العقول، ص۲۳۸: «وَ أَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِیبَهً لِمَا غُلِبْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ کُنْتُمْ تَشْعُرُونَ ذَلِکَ بِأَنَّ مَجَارِیَ الْأُمُورِ وَ الْأَحْکَامِ عَلَی أَیْدِی الْعُلَمَاءِ بِاللهِ الْأُمَنَاءِ عَلَی حَلَالِهِ وَ حَرَامِه.»

گذاشتید حکومتی که قانوناً مقید به شرع است به دست ایشان بیفتد، تا براساس پوسیدهٔ حدس و گمان به حکومت پردازند و طریقهٔ خودکامگی و اقناع شهوت را پیشه سازند.(۱)

مایهٔ تسلط آنان بر حکومت، فرار شما از کشته شدن بود و دلبستگی تان به زندگی گریزان دنیا. شما با این روحیه و رویه، تودهٔ ناتوان را به چنگال این ستمگران گرفتار آوردید تا یکی برده وار سرکوفته باشد و دیگری بیچاره وار سرگرم تأمین آب و نانش و حکام خودسرانه به امیال خود عمل کنند و با هوس بازی خویش ننگ و رسوایی به بار آورند؛ پیرو بدخویان گردند و در برابر خدا گستاخی ورزند. در هر شهر سخنوری از ایشان بر منبر آمده و گماشته شده‌هاست. زمین برایشان فراخ و دستشان در آن گشاده است. مردم بندهٔ ایشانند و قدرت دفاع از خود را ندارند. یک حاکم دیکتاتور و کینه ورز و بدخواه است و حاکم دیگر بیچارگان را می کوبد و به آن ها قلدری و سخت گیری می کند و آن دیگر فرمانروایی مسلط است که نه خدا را می شناسد و نه روز جزا را.(۲)

۱- ابن شعبهٔ حرّانی، تحف العقول، ص۲۳۸: «فَأَنْتُمُ الْمَسْلُوبُونَ تِلْکَ الْمَنْزِلَهَ وَ مَا سُلِبْتُمْ ذَلِکَ إِلَّا بِتَفَرُّقِکُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلَافِکُمْ فِی السُّنَّهِ بَعْدَ الْبَیِّنَهِ الْوَاضِحَهِ وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَی الْأَذَی وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمَئُونَهَ فِی ذَاتِ اللهِ کَانَتْ أُمُورُ اللهِ عَلَیْکُمْ تَرِدُ وَ عَنْکُمْ تَصْدُرُ وَ إِلَیْکُمْ تَرْجِعُ وَ لَکِنَّکُمْ مَکَّنْتُمُ الظَّلَمَهَ مِنْ مَنْزِلَتِکُمْ وَ اسْتَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللهِ فِی أَیْدِیهِمْ یَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَ یَسِیرُونَ فِی الشَّهَوَاتِ.»

۲- ابن شعبهٔ حرّانی، تحف العقول، ص۲۳۸: «سَلَّطَهُمْ عَلَی ذَلِکَ فِرَارُکُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ إِعْجَابُکُمْ بِالْحَیَاهِ الَّتِی هِیَ مُفَارِقَتُکُمْ فَأَسْلَمْتُمُ الضُّعَفَاءَ فِی أَیْدِیهِمْ فَمِنْ بَیْنِ مُسْتَعْبَدٍ مَقْهُورٍ وَ بَیْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَی مَعِیشَتِهِ مَغْلُوبٍ یَتَقَلَّبُونَ فِی الْمُلْکِ بِآرَائِهِمْ وَ یَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْیَ بِأَهْوَائِهِمْ اقْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ وَ جُرْأَهً عَلَی الْجَبَّارِ فِی کُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَی مِنْبَرِهِ خَطِیبٌ یَصْقَعُ فَالْأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَهٌ وَ أَیْدِیهِمْ فِیهَا مَبْسُوطَهٌ وَ النَّاسُ لَهُمْ خَوَلٌ لَا یَدْفَعُونَ یَدَ لَامِسٍ فَمِنْ بَیْنِ جَبَّارٍ عَنِیدٍ وَ ذِی سَطْوَهٍ عَلَی الضَّعَفَهِ شَدِیدٍ مُطَاعٍ لَا یَعْرِفُ الْمُبْدِئَ الْمُعِیدَ.»

شگفتا! و چرا نه شگفتی که جامعه در تصرف مرد دغل باز ستمکاری است که مأمور مالیاتش ستم ورز است و استاندارش نسبت به اهالی دیندار نامهربان و بی رحم است. خداست که درمورد آنچه درباره اش به کشمکش برخاسته ایم حکومت و داوری خواهد کرد و دربارۀ آنچه بین ما رخ داده با رأی خویش حکم قاطع خواهد کرد.(۱)

خدایا! بی شک تو می دانی آنچه از ما سر زده رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده و نه جستجوی ثروت و نعمت های ناچیز دنیا؛ بلکه برای این بوده که اصول و ارزش های درخشان دینت را بنماییم و ارائه دهیم و در کشورت اصلاح پدید آوریم و بندگان ستم زده ات را ایمن و برخوردار از حقوق مسلمشان گردانیم و نیز تا به وظایفی که مقرر داشته ای و به سنن و قوانین و احکامت عمل شود.(۲)

بنابراین، شما (گروه علمای دین) اگر ما را در انجام این مقصود یاری نکنید و حق ما را از غاصبان نستانید؛ ستمگران بر شما چیره شوند و در خاموش کردن نور پیامبرتان بکوشند. خدای یگانه ما را کفایت است و بر او تکیه می کنیم و به سوی او رو می آوریم و سرنوشت

۱- ابن شعبۀ حرّانی، تحف العقول، ص۲۳۹: «فَيَا عَجَباً وَ مَا لِيَ لَا أَعْجَبُ وَ الْأَرْضُ مِنْ غَاشٍّ غَشُومٍ وَ مُتَصَدِّقٍ ظَلُومٍ وَ عَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ فَاللهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا وَ الْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا.»

۲- ابن شعبۀ حرّانی، تحف العقول، ص۲۳۹: «اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُساً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا الْتِمَاساً مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنُرِيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِکَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِکَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِکَ وَ سُنَنِکَ وَ أَحْكَامِکَ.»

به دست او و بازگشت به اوست(۱).(۲)

۸.۳.۱. استدلال به آیهٔ «وَ وَاعَدْنَا»

حضـرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی'حفظه الله تعالی'، با اسـتفاده از این آیهٔ شـریفه می نویسند: «همان طورکه به مقتضای حکمت و قاعـدهٔ لطف، بر خداونـد حکیم(جلّ اسـمه) نصب امام و حجت و والی بر بندگان واجب است، بر امام و والی نیز واجب است که در مکان ها و زمان هایی که حضور نـدارد و از آن غایب است، جانشـینی برای خود معین و منصوب کند. خداوند متعال این نکته را درنقل داسـتان حضـرت موسـی(علی نبیناوعلیه السلام) این گونه تأیید می فرماید:)وَ واعَدْنا مُوسَى ثَلاثينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ فَتَمَّ ميقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعينَ لَيْلَةً وَ قـالَ مُوسى لِأَخيهِ هارُونَ اخْلُفْنى فى قَوْمى وَ أَصْـلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبيلَ الْمُفْسِـدين(؛(۳) سـی شب با موسـی وعـده نهادیم و ده شب دیگر بر آن افزودیم تا وعدهٔ پروردگارش چهل شب کامل شد و موسـی به برادرش هارون گفت: 'درمیان قوم من جانشـین من باش و اصـلاح کن و از راه مفسدان پیروی مکن.' این نکته، مؤیّد آن است که بر خداوند روا نیست که مردم را بی حاکم و والی رها کند.»(۴)

۱- ابن شعبهٔ حرّانی، تحف العقول، ص۲۳۹: «فَإِنْ لَمْ تَنْصُـرُونَا وَ تُنْصِـفُونَا قَوِیَ الظَّلَمَهُ عَلَيْكُمْ وَ عَمِلُوا فِی إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ وَ حَسْبُنَا اللهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أَنَبْنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِير.»

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۱۰۷.

۳- اعراف، ۱۴۲.

۴- لطف الله صافی گلپایگانی، ضروره الحکومه، ص۶: «انه کما أن الواجب علی الحکیم جل اسـمه بمقتضی الحکمه و قاعده اللطف نصب الامـام و الحجه و الوالی علی العبـاد فیجب علی الامـام و الوالی أیضاً نصب من یقوم مقامه فی الأمصار التی هو غائب عنها و کـذا فی الأزمنه التی هو غائب فیها و تصـدیق ذلک قوله تعالی]و واعدنا موسـی ثلاثین لیلهً و أتممناها بعشـر، فتمّ میقاتُ ربِّه أربعین لیلهً و قال موسـی لأخیه هـارونَ اخُلفنی فی قـومی و أصـلح و لاـ تتّبـع سبیـل المفسـدین[و ذلـک لأـنه لاـ یجـوز علی الله ترک النـاس بغیر حـاکم و وال.» http://www.saafi.org/arabic/books.new/KAMEL۱۴/INDEX.HTM

۹.۳.۱. استدلال به آیات ابدیّت احکام قرآن

- آیت الله العظمی جوادی آملی 'حفظه الله تعالی' از بحث ابدیّت دین اینگونه استفاده میکنند: «صلاحیت دین اسلام برای بقا و دوام تا قیامت، یک مطلب قطعی و روشن است و هیچ گاه بطلان و ضعف و کاستی در آن راه نخواهد داشت؛)لا یَأْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ((۱) و تعطیل نمودن اسلام در عصر غیبت و عدم اجرای احکام و حدود آن، سدّ از سبیل خدا و مخالف با ابدیّت اسلام در همهٔ شئون، عقاید و اخلاق و اعمال است و از این دو جهت، هرگز نمی توان در دوران غیبت که ممکن است معاذالله به هزاران سال بیانجامد، بخش مهم احکام اسلامی را به دست نسیان سپرد و حکم جاهلیت را به دست زمامداران خودسر اجرا کرد و نمی توان به بهانهٔ اینکه حرمان جامعه از برکات ظهور آن حضرت(علیه السلام)، نتیجهٔ تبهکاری و بی لیاقتی خود مردم است، زعامت دینی زمان غیبت را نفی نمود و حدود الهی را تعطیل کرد.

تأسیس نظام اسلامی و اجرای احکام و حدود آن و دفاع از کیان دین و حراست از آن در برابر مهاجمان، چیزی نیست که در مطلوبیت و

۱- فصلت، ۴۲: «نه از پیشِ روی، باطل به او راه یابد و نه از پس.»

ضرورت آن بتوان تردید نمود و اگرچه جامعهٔ اسلامی از درک حضور و شهود آن حضرت محروم است؛ ولی هتک نوامیس الهی و مردمی و ضلالت و گمراهی مردم و تعطیل اسلام، هیچ گاه مورد رضایت خداوند نیست و به همین دلیل، انجام این وظایف برعهدهٔ نمایندگان خاصّ و عامّ حضرت ولیّ عصر(علیه السلام) است.

بررسی احکام سیاسی اجتماعی اسلام، گویای این مطلب است که بدونِ زعامت فقیه جامع الشرایط، تحقّق این احکام، امکان پذیر نیست و عقل با نظرنمودن به این موارد، حکم می کند که خداوند، یقیناً اسلام و مسلمانان را در عصر غیبت، بی سرپرست رها نکرده و برای آنان، والیان جانشینِ معصوم تعیین فرموده است. در عصر غیبت، مجتهدان جامع الشرایط احکام فردی و عبادی مسلمین را در کمال دقت استنباط نموده، به آن عمل می کنند و به دیگران نیز اعلام می نمایند و احکام سیاسی و مسائل اجتماعی اسلام را نخست از منابع دین استخراج کرده، در نهایتِ تأمل و ظرافت، در جامعهٔ اسلامی به اجرا درمی آورند.»(۱)

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۶۵.

۲. وظایف و اختیارات ولیّ فقیه

۱.۲. شئون و وظایف

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): حاکم اسلامی در قبال مسائل مهم جامعه، در مقابل فقر مردم، در مقابل تبعیض و شکاف های اجتماعی، در مقابل اخلاق و معنویت مردم، در قبال حفظ استقلال کشور و حفظ آزادی مردم، در آن حدودی که اسلام مقرر کردهاست، مسئول است. این ها مسئولیت هاست و چون اسلام این را خواسته و این به مردم تعلیم داده شده است و مردم ما به اسلام اعتقاد دارند؛ لذا توقعشان از مسئولان امر در کشور در هر رده ای این است که به این مسئولیت ها عمل کنند و آنچه را که به عنوان وظیفه برعهدهٔ آن هاست، انجام دهند.(۱)

۱.۱.۲. وظیفهٔ حفاظت و حراست از دین و جامعهٔ اسلامی

امام خمینی(رضوان الله علیه): محمد بنُ یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابنِ محبوبٍ، عن علیّ بنِ ابی حمزةَ قال سمعت أبا الْحسن موسی بنَ جعفر یقول: إذا ماتَ الْمُؤْمِنُ، بَکَتْ عَلَیْهاالْمَلَائِکَهُ وَ بِقاعُ الْاَرْضِ الّتی کانَ یَعْبُدُ اللهَ عَلَیْها و أبْوابُ السّماءِ الّتی کانَ یصْعَدُ فیها بِأعْمالِهِ وَ ثُلِمَ فی

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با اعضای مجلس خبرگان، ۱۳اسفند۸۱.

الْاسلامِ ثُلْمَةٌ لا یَسُدّها شَیْ ءٌ لأَنّ الْمُؤْمِنینَ الْفُقَهاءَ حُصُونُ الْاسْلامِ کَحِصْنِ سُورِ الْمَدِینَهِ لَها؛(۱) می گوید از امام موسی بن جعفر الصادق(علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «هرگاه مؤمن (فقیه مؤمن) بمیرد، فرشتگان بر او می گِریَند و [نیز] قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا برمی خاسته و [همچنین] درهای آسمان که با اعمالش بِدان فرا می رفته است و در (دژ) اسلام شکافی پدیدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نمی کند؛ زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلام اند و برای اسلام، نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند.»

اینکه می فرماید: «مؤمنانِ فقیه دژهای اسلام اند»، درحقیقت فقها را موظف و مأمور می کند که نگهبان باشند و از عقاید و احکام و نظامات اسلام نگهبانی کنند. بدیهی است این فرمایشِ امام به هیچ وجه جنبهٔ تشریفات ندارد؛ مثل تعارفاتی نیست که [ما] به هم می کنیم: من به شما شریعتمدار می گویم و شما [هم] به من شریعتمدار می گویید! یا مثل اینکه پشت پاکت به هم می نویسیم: «حضرت مستطاب حجت الاسلام.»

اگر فقیه کنج منزل بنشیند و در هیچ امری از امور دخالت نکند؛ نه قوانین اسلام را حفظ کند، نه احکام اسلام را نشر دهد، نه دخالت در امور اجتماعی مسلمانان کند و نه اهتمام به امور مسلمین داشته باشد، به او «حصن الاسلام» گفته می شود؟! او حافظ اسلام است؟! اگر رئیس

۱- کلینی، الکافی، ج۱، ص۳۸.

حکومتی به صاحب منصب یا سرداری بگوید: برو فلان ناحیه را حفظ کن و حافظ آن ناحیه باش؛ وظیفهٔ نگهبانی او اجازه می دهد که برود [در] خانه بخوابد تا دشمن بیاید آن ناحیه را از بین ببرد یا به هر نحوی که می تواند، باید در حفظ آن ناحیه جدّیت کند؟!

اگر بگویید که ما بعضی احکام اسلام را حفظ می کنیم، من از شما سؤال می کنم: «آیا حدود را جاری و قانون جزای اسلام را اجرا می کنید؟» [و شما بگویید:] «نه!»

شکافی در اینجا ایجاد گردید و درهنگامی که شما وظیفهٔ نگهبانی داشتید، قسمتی از دیوار خراب شد.

[می پرسم:] «مرزهای مسلمین و تمامیّت ارضی وطن اسلامی را حفظ می کنید؟» [می گویید:] «نه! کار ما دعاگویی است!»

قسمت دیگر دیوار هم فرو ریخت.

[می پرسم:] «شما از ثروتمندان، حقوق فقرا را می گیرید و به آنان می رسانید؟ چون وظیفهٔ اسلامی شما این است که بگیرید و به دیگران بدهید.» [می گویید:] «نه! این ها مربوط به ما نیست؛ ان شاءالله دیگران می آیند، انجام می دهند!»

دیوار دیگر هم خراب شد؛ شما مانید مثل شاه سلطان حسین و اصفهان! این، چه «حصنی» است که هرگوشه ای را به آقای «حصن الاسلام» عرضه بداریم، عذرخواهی می کند! آیا معنی «حصن» همین است؟! اینکه فرموده اند: «فقها

حصون اسلام اند»؛ یعنی مکلف اند اسلام را حفظ کنند و زمینه ای را فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند و این از اهمّ واجبات است و از واجبات مطلق می باشد، نه مشروط و از جاهایی است که فقهای اسلام باید دنبالش بروند؛ حوزه های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند که بتوانند اسلام را به تمام معنا نگهبانی کنند؛ همان گونه که خود رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) حافظ اسلام بودند و عقاید و احکام و نظامات اسلام را به تمام معنا حفظ می کردند.(۱)

بُعد دیگری از این حفاظت، حراست از برداشت های انحرافی و تشریح صراط مستقیم دین در شرایط نوپدید فکری و اجتماعی بر اساس معارف اعتقادی و احکام عملیِ «کتاب الهی» و «سنّت معصومین(علیهم السلام)» است؛

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): ولایت فقیه، جایگاه مهندسی نظام و حفظ خط و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است؛ این اساسی ترین و محوری ترین مفهوم و معنای ولایت فقیه است.(۲)

- این رسالت سنگین ولیّ فقیه در کلام آیت الله العظمی جوادی آملی 'حفظه الله تعالی' اینگونه تعلیل و تبیین میشود:

«ازآنجا که مهم ترین وظیفهٔ امام معصوم(علیه السلام)،

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۶۷.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(رحمه الله علیه)، ۱۴خرداد۸۳.

تنزیه قرآن کریم از تحریف یا سوء برداشت و نیز تقدیس سنت معصومین(علیهم السلام) از گزند اخذ به متشابهات و اعمال سلیقهٔ شخصی و حمل آن بر پیش فرض ها و پیش ساخته های ذهنی دیگران است؛ همین رسالت بزرگ در عصر غیبت، برعهدهٔ فقیه جامع الشرایط خواهد بود؛ زیرا سرپرست نظام اسلامی، جامعهٔ مسلمین را براساس معارف اعتقادی و احکام عملی کتاب و سنت معصومین(علیهم السلام) اداره می کند و از این رو، باید پیش از هر چیز، به حفاظت و صیانت و دفاع از این دو وزنهٔ وزین بپرازد.»(۱)

۲.۱.۲. وظیفهٔ افتاء

امام خمینی(رضوان الله علیه): قال امیرالمؤمنین(علیه السلام) قال رَسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم): «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفایی (ثلاثَ مرّاتٍ) قیل: یا رسول اللهِ و مَن خلفاؤک؟ قالَ: الّذینَ یَأتُونَ مِنْ بَعْدی، یَروُونَ حَدِیثی وَ سُنّتی فَیُعلِّمُونَها النّاسَ مِنْ بَعْدی»؛ امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید که رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «خدایا، جانشینان مرا رحمت کن.» و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینانت چه کسانی هستند. فرمود: «کسانی که بعد از من می آیند، حدیث و سنت مرا روایت می کنند و آن را پس از من به مردم می آموزند».(۲)

۱- عبدالله جوادی آملی'حفظه الله تعالی'، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۲۴۲.

۲- شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۲، ص۳۷.

....[این روایت] قطعاً کسانی را که شغل آنان «نقل حدیث» باشد و از خود رأی و فتوایی ندارند [را] شامل نمی شود و نمی توان گفت بعضی از محدثین که اصلاً حدیث را نمی فهمند و مصداق «رُبَّ حاملِ فقهٍ لَیْسَ بفقیهٍ»(۱) هستند و مانند دستگاه ضبطْ اخبار و روایات را می گیرند و می نویسند و در دسترس مردم قرار می دهند، خلیفه اند و علوم اسلامی را تعلیم می دهند. البته زحمات آنان برای اسلام و مسلمین ارزنده است و بسیاری از آنان هم فقیه و صاحب رأی بوده اند؛ مانند کلینی(رحمه الله علیه)،(۲) شیخ صدوق(رحمه الله علیه) و پدر شیخ صدوق(رحمه الله علیه)(۳) که از فقها بوده و احکام و علوم اسلام را به مردم تعلیم می داده اند. ما که می گوییم شیخ صدوق(رحمه الله علیه) با شیخ مفید(رحمه الله علیه)(۴) فرق دارد، مراد این نیست که شیخ صدوق(رحمه الله علیه) فقاهت نداشته؛ یا اینکه فقاهت او از مفید(رحمه الله علیه) کمتر بوده است، شیخ صدوق(رحمه الله علیه) همان کسی

۱- اصول کافی، ج۲، ص۲۵۸: «رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در مسجد خیف در ضمن خطبه ای فرمودند: 'فَرُبّ حامِلِ فقهٍ لیس بِفَقیهٍ و رُبّ حامِلِ فقهٍ الی مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ؛ چه بسا حامل دانشی که خود به آن آگاه نباشد و چه بسا بردارندهٔ دانشی که آن را به آگاه تر از خود رساند.'»

۲- محمدبن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی (۳۲۸ یا ۳۲۹ق) معروف به«ثقه الاسلام» از محدثان بزرگ شیعه و شیخ مشایخ اهلِ حدیث، اوّلین مؤلف از مؤلفان کتب اربعهٔ شیعه است که به سالیان دراز کتاب عظیم «الکافی» را در سه بخش «اصول» و «فروع» و «روضه» گرد آورد.

۳- علی بن حسین بن موسی بن بابویه (۳۲۹ق)، فقیه و محدث گران قدر شیعه، کتاب های بسیاری را به او منسوب کرده اند؛ ازجمله: التوحید، الامامه و التبصره من الحیره، الصلاه، الاخوان و الشرائع.

۴- ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان (۳۳۶ یا ۳۳۸تا۴۱۳ق) ملقّب به «شیخ مفید» و «ابن معلم» از فقها و متکلمان و محدثان نام آور شیعه است که در زمان خود، ریاست علمی بغداد را به عهده داشت. سیدمرتضی علم الهدی، سید رضی، شیخ طوسی و نجاشی، از مشهورترین شاگردان وی بوده اند. حدود ۲۰۰ اثر کوچک و بزرگ از او به جای مانده است که معروف ترین آن ها: الارشاد، الاختصاص، اوائل المقالات، امالی و المقنعه است.

است که در یک مجلس، تمام اصول و فروع مذهب را شرح داده است؛(۱) لکن فرق ایشان با مفید(رحمه الله علیه) این است که مفید(رحمه الله علیه) و امثال ایشان از مجتهدینی هستند که نظر خودشان را در روایات و اخبار به کار می برده اند و صدوق(رحمه الله علیه) از فقهایی است که نظر خود را به کار نمی برده یا کمتر به کار می برده اند.

حدیث، آن هایی را شامل می شود که علوم اسلام را گسترش می دهند و احکام اسلام را بیان می کنند و مردم را برای اسلام تربیت و آماده می سازند تا به دیگران تعلیم بدهند. همان طور که رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) احکام اسلام را نشر و بسط می دادند؛ حوزهٔ درس داشتند و چندین هزار نفر در مکتب آنان استفاده علمی می کردند و وظیفه داشتند به مردم یاد بدهند. معنای «یعلّمونها الناس» همین است که علوم اسلام را بین مردم بسط و نشر بدهند و احکام اسلام را به مردم برسانند. اگر گفتیم که اسلام برای همه مردم دنیاست، این امر، جزء واضحات عقول است که مسلمانان، مخصوصاً علمای اسلام، موظفند اسلام و احکام آن را گسترش بدهند و به مردم دنیا معرفی نمایند.(۲)

- و این بحث در کلام آیت الله العظمی جوادی آملی'حفظه الله تعالی' این گونه ادامه مییابد:

«وظیفهٔ فقیه در ساحت قدس مسائل علمی و احکام اسلامی، اجتهاد مستمر با استمداد از منابع

۱- الامالی او المجالس، ص۵۰۹تا۵۲۰؛ بحار الأنوار، ج۱۰، ص۳۹۳تا۴۰۵.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۶۱ و۶۲.

معتبر و اعتماد بر مبانی استوار و پذیرفته شده در اسلام و پرهیز از التقاط آن ها با مبانی حقوق مکتب های غیرالهی و دوری از آمیختن براهین و احکام عقلی با نتایج قیاس و استحسان و مصالح مرسله و... می باشد. وظیفهٔ فقیه جامع الشرایط در زمینهٔ إفتاء، فقط کشف و به دست آوردن احکام اسلامی است؛ بدون آنکه هیچ گونه دخل و تصرفی در آن نماید؛ زیرا اسلام، به نصاب کمالِ نهایی آمده و منزّه از آسیبِ نقص و مبرای از گزند فزونی است و راهی برای نفوذ نسخ و تبدیل و تغییر و یا تخصیص و تقیید بیگانه در آن وجود ندارد و احدی پس از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نمی آید که از وحی تشریعی برخوردار باشد؛ لذا پس از ارتحال آن رسول گرامی، حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) چنین فرمود: «لَقَدِ انْقَطَعَ بِمَوْتِکَ مَا لَمْ یَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَیْرِکَ مِنَ النُّبُوَّهِ وَ الْإِنْبَاَ وَ أَخْبَارِ السَّمَاَ»؛(۱) به سبب رحلت تو (ای پیامبر!) چیزی منقطع گشت که به مرگ غیر تو منقطع نگشت و آن، همان نبوت و خبردهی و اخبار آسمان است.»(۲)

۳.۱.۲. وظیفهٔ ولاء

امام خمینی(رضوان الله علیه): اصولاً قانون و نظامات اجتماعی، مجری لازم دارد. در همهٔ کشورهای عالم و همیشه این طور است که قانون گذاری به تنهایی فایده ندارد. قانون گذاری به تنهایی سعادت بشر

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۳۵.

۲- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۲۴۳.

را تأمین نمی کند. پس از تشریع قانون بایستی قوهٔ مجریه ای به وجود آید. قوهٔ مجریه است که قوانین و احکام دادگاه ها را اجرا می کند و ثمرهٔ قوانین و احکـام عادلا‌نه دادگـاه ها را عایـد مردم می سازد. به همین جهت، اسـلام همان طور که قانون گـذاری کرده، قوهٔ مجریه هم قرار داده است. «ولیّ امر» متصدی قوهٔ مجریه هم هست.(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): مسـئلهٔ حکومت یک مسـئلهٔ اساسـی و مهم و درجـهٔ اوّل در اسـلام است؛ نمی شود نسـبت به مسـئلهٔ حکومت و حاکمیّت بی اعتناء و بی تفاوت بود. نقش حکومت ها هم در هدایت مردم یا در گمراه کردن مردم، امری است که تجربهٔ بشـر به آن حکم می کنـد. اینکه در نظام جمهوری اسـلامی، چه در قانون اساسـی، چه در بقیـهٔ معارف جمهوری اسـلامی، این همه بر روی مسـئلهٔ مـدیریت کشور اسـلامی تکیه می شود، به خاطر همین ریشهٔ بسـیار عمیق و عریقی است که در اسـلام نسـبت به این قضیه هست. این یک نکته است که نباید از نظر دور باشد.(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): موضوع تشـکیل حکومت، امر ولایت و امر مدیریت کشور، جزو متون اصـلی دین است و پیغمبر با این عظمت، اهتمام می ورزد و این رسالت خود را در مقابل چشم آحاد مردم، به

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۲۶.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) به مناسبت عید سعید غدیرخم، ۲۷آذر۸۷.

کیفیتی انجام می دهد که شاید هیچ واجبی را این گونه ابلاغ نکرده است! نه نماز را، نه زکات را، نه روزه را و نه جهاد را.(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): رهبری مهم ترین کارش عبارت است از: «تعیین سـیاست های کلان کشور؛ یعنی آن چیزهایی که جهت گیری کشور را مشـخص می کنـد» که همـهٔ قوانین، همـهٔ مقررات، همـهٔ عملکردهـا بایـد در این جهت باشـد. حضور رهبری در همـهٔ بخش هـای کشور، به معنای حضور سـیاست های رهبری است که باید با دقت اجرا بشود و من به شما عرض کنم هرجایی که این سیاست ها اجرا شده است، کشور سود کرده است؛ هر جـا از این سـیاست هـا، در طول سـال هـای گذشـته؛ از ده سـال دوازده سـال پیش تـا حالا هرجا از این سیاست ها تخلف شده است، کشور ضرر کرده است؛ گاهی ضررش را فهمیده اند، گاهی بعد از گذشت مدتی ضررش را فهمیده اند.(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): از رهبری توقع نیست که فرض بفرماییـد، مشـکلات شـهرداری را حل بکنـد یا مشـکلات فلان وزارت خانه را درست بکند یا اگر چنانچه وضع در نظام اسـلامی آن جوری بود که شایسـته است، حتی انتظار نبود که به نیروهای مسلح بپردازد؛ نیروهای مسلح یک استثنایی

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر»، ۱۸اردیبهشت۷۵.
۲- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی) در دیدار عمومی مردم اصفهان، ۸آبان۸۰.

است؛ ناچار بایستی به بالاترین کسـی که در نظام، یک مسـئولیتی دارد، سپرده بشود و الّا حق این بود که حتی او هم سپرده می شد به یک شخص دیگری. در نظـام اسـلامی علاوه بر آن کارهایی که به صورت اجرایی انجام می گیرد، مسائلی که دولت ها انجام می دهنـد، وزراء انجام می دهند، مسـئولین گوناگون انجام می دهند، قوهٔ قضائیه انجام می دهد، یک چیزی وجود دارد که او از همه این ها بالاتر است و او عبارت است از: «جهت دادن به این همه».

ممکن است که آدم های خوبی هم در دسـتگاه قضایی باشند، اما جهتِ قضاء، جهت قضاء اسلامی و «مرضیّ عنداللّه» و «مرضیّ لدی الفکر الاسلامی»(۱) نباشـد. رهبری بایـد این را تضـمین بکنـد ولو حالاـ در یـک گوشه ای هم ممکن است یـک خطای قضایی انجام بگیرد. مثل همین است در امور اجرایی؛ حتی مثل همین است در امر تفنین و قانون گذاری.

مسائـل فراوانی هست در حوزهٔ رهبری که عمـدهٔ آن ها بر می گردد به «جهت گیری» و احیاناً «اتخاذ تصـمیم هایی که مسـئولین ذی ربط و کسانی که مستقیماً مسئول آن هستند. این ها به جهتی از جهات قادر نیستند به اتخاذ این تصمیم گیری»؛ آن وقت رهبری باید بیاید آن کار را انجام بدهد وآن گره را باز کند.(۲)

۱- پذیرفته شده در اندیشهٔ اسلامی.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۸آبان۷۲.

– دامنه و گسترهٔ اعمال ولایت ولیّ فقیه، درکلام حضرت استاد جوادی آملی «حفظه الله تعالی» تشریح شده است؛ آنجا که میفرمایند:

«حاکم اسلامی، پس از اجتهاد عمیق در متون و منابع دین و به دست آوردن احکام اسلام در همهٔ ابعاد زندگی مسلمین، موظف به اجرای دقیق آن هاست. فقیه جامع الشرایط، در زمینه های مختلف اجتماعی، چه در امور فرهنگی نظیر تعلیم و تربیت و تنظیم نظام آموزشی صالح، چه در امور اقتصادی مانند منابع طبیعی، جنگل ها، معادن، دریاها...، چه در امور سیاسی داخلی و خارجی مانند روابط بین الملل، در زمینه های نظامی همانند: دفاع در برابر مهاجمان و تجهیز نیروهای رزمی و در سایر امور لازم، به تطبیق قوانین اسلامی و اجرای احکام ثابت الهی مبادرت می ورزد.»(۱)

«احکام اسلامی، برخی فردی است و برخی اجتماعی، برخی مربوط به مردم است و برخی مخصوص مجتهد و حاکم که در همهٔ این موارد، ولیّ فقیه باید پس از شناخت دقیق حدود این احکام، وظیفهٔ هر فرد یا گروهی را در جامعهٔ اسلامی مشخص سازد و با هماهنگ ساختن آنان، ادارهٔ درست جامعه را صورت دهد و با اجرای احکام اسلام و رفع تزاحم احکام و تقدیم «احکام اهمّ» بر «احکام مهمّ»، هدایتِ هر چه بیشتر مسلمین و جامعه اسلامی را متحقّق سازد.»(۲)

– و تفاوت حیطهٔ عمل «فقها» و «ولیّ فقیه» را

۱– عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۲۴۴.

۲– عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۲۴۴.

در اعمال ولایت، در کتاب حکومت اسلامی علّامه حسینی طهرانی(رحمه الله علیه) میبابیم:

«ولیّ فقیه دو وظیفه دارد؛ اوّل: بیان احکامی که ازطرف شرع به او رسیده است و فتوی دادن در آنچه که اجتهاد می کند که اینک ما در آن بحث نمی کنیم؛ زیرا آن مسائل راجع به احکام کلّیّه ای است که فقیه آن را بیان می کند و محلّ بحث آن در مبحث «اجتهاد و تقلید» از کتاب اُصول است.

دوّم: وظیفهٔ ولیّ فقیه است از جهت اعمال ولایت که این مورد بحث ماست. یعنی اینکه فقیه در بعضی از امور (خصوص موارد جزئیّه) اعمال ولایت نموده و حکم می کند و امر و نهی می نماید، این مفاد و معنیش چیست؟ مفاد و معنی حکم فقیه در این گونه موارد انشاء است. یعنی برحسب قدرت نفسانی و طهارت باطنی که پیدا کرده، بر مدارج نفس عروج نموده و به عالمی از تجرّد و اطلاق دست پیدا کرده است تا آنجاکه از آبشخوار شریعت سیراب و احکام او در موارد مختلفه از آنجا نشئت گرفته است. فقیه تمام احکامی که در شرع مقدّس وارد شده است؛ اعمّ از احکام کلّیّه، استثنائات، اختصاصات و احکام ثانویّه، مثل: احکام اکراهیّه و اضطراریّه و احکام وارده درصورت نسیان و عدم طاقت و استطاعت و خلاصه همهٔ ادلّه را در نظر گرفته و با یکدیگر جمع و ضمیمه نموده؛ سپس در آن واقعهٔ خاصّه، روی موضوع خاصّ با شرایط مخصوصه حکم می نماید؛ برخلاف فقیه در مقام فتوی؛ زیرا او در این مقام، کاری به جزئیّات ندارد؛ بلکه پیوسته

در قالب حکم کلّی ای که شریعت اسلام برای او معیّن نموده است، فتوی می دهد. مثل اینکه می گوید: مَیْتَه حرام است؛ زیرا قرآن شریف می گویـد:)حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنزِيرِ وَ مَآ أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَهِ بِهِ((۱) و بعد هم یک حکم کلّی دیگری دارد که هرچیز حرام در هنگام اضطرار حلال است و اما اینکه مورد خاصی مورد اضطرار هست یا نیست، ربطی به مُفتی ندارد؛ بلکه او فقط حکم کلّی خود را بیان می نماید.

أمـا ولیّ فقیه این چنین نیست. او در تمـام جزئیّات دخالت می نمایـد و در موضوعات خاص و مصادیق اعمال نظر نموده و حکم صادر می کند...

افرادی که در تحت ولایـت ولیّ فقیه انـد، بر اسـاس حکم او محکوم به اجرای احکـام او هسـتند و او بر اسـاس همان مُدرَکاتی که دارد و احکامی که از روی مدارک شـرعیّه اسـتنباط نموده است و از روی همان صـفا و نور و تجرّدی که نفْسـش به آن درجه و مقام رسـیده و از آنجا قدرت تشخیص این حکم خاصّ را برای عامّهٔ مکلّفین یا برای بعضی از آنان پیدا نموده است، در همهٔ موضوعات جزئیّه حکم کرده و اعمال ولایت می نماید و بِیَدِهِ الْاَمْر و این مسألهٔ بسیار مهمّی است.»(۲)

۱- مائده، ۳.

۲- محمدحسین حسینی طهرانی(علامهٔ طهرانی)، ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج۳، درس بیست وهشتم.

۴.۱.۲. وظیفهٔ قضاء

امام خمینی(رضوان الله علیه): عن محمـد بن یحیی، عن محمـد بن احمـد، عن یعقوب بْنِ یزیـدَ، عن یحیی بن مبارک، عن عبد الله بْنِ جِبلّه، عن ابی جمیله، عن اسحاقِ ابن عمارٍ، عنْ أبِی عَبْدِ الله(علیه السلام) قال قالَ امیرالمؤمنین، صَلَواتُ الله عَلَیْهِ، لِشُرَیْحٍ: «یا شُرَیْحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِساً لا یَجْلِسُهُ (ما جلسه) الّا نَبیّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ أوْ شَقیّ»؛(۱) حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) خطاب به شریح می فرماید: «تو بر مقام و منصبی قرار گرفته ای که جز نبی یا وصی نبی و یا شقی کسی بر آن قرار نمی گیرد.»

شریح چون نبی و وصیّ نبی نیست، شقی بوده است که بر مسند قضاوت نشستهاست. شریح کسی است که در حدود پنجاه شصت سال منصب قضاوت را در کوفه عهده دار بود و از آن آخوندهایی [بود] که به واسطه تقرّب به دستگاه معاویه حرف هایی زده و فتواهایی صادر کرده و برخلاف حکومت اسلامی قیام کردهاست. حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) در دوران حکومت خود هم نتوانست او را عزل کند. رجالهها نگذاشتند و به عنوان اینکه «شیخین» او را نصب کرده اند و شما برخلاف آنان عمل نکنید، او را بر حکومت عدل آن حضرت تحمیل کردند؛ منتها حضرت نمی گذاشتند برخلاف قانون دادرسی کند.

از روایت بر می آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) یا وصی اوست. در اینکه فقهای

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص۵.

عادل به حسب تعیین ائمه(علیهم السلام) منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است، اختلافی نیست. برخلاف مسئلهٔ «ولایت» که بعضی مانند مرحوم نراقی و از متأخرین مرحوم نایینی، تمام مناصب و شئون اعتباری امام را برای فقیه ثابت می دانند و بعضی نمی دانند. اما اینکه منصب قضاوت متعلق به فقهای عادل است، محل اشکال نیست و تقریباً از واضحات است.

نظر به اینکه فقها مقام نبوت را دارا نمی باشند و شکی نیست که «شقی» هم نیستند، بالضروره باید بگوییم که «اوصیا» یعنی جانشینان رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) می باشند؛ منتها ازآنجاکه غالباً وصیِ نبی را عبارت از وصیّ دستِ اوّل و بلافصل گرفته اند؛ لذا به این گونه روایات اصلاً تمسک نشده است؛ لکن حقیقت این است که دایرهٔ مفهوم «وصیّ نبی» توسعه دارد و فقها را هم شامل می شود.

درهرحال، از روایت می فهمیم که «فقها»، اوصیای دست دوم رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) هستند و اموری که ازطرف رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) به ائمه(علیهم السلام) واگذار شده، برای آنان نیز ثابت است و باید تمام کارهای رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را انجام دهند؛ چنان که حضرت امیر(علیه السلام) انجام داد.(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): قبلاً عرض کردم که منصب قضا برای فقیه عادل است و این موضوع از ضروریات

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۷۵تا۷۷.

فقه است و در آن خلافی نیست. اکنون باید دید شرایط قضاوت در فقیه موجود است یا نه. بدیهی است، منظور «فقیه عادل» است، نه هر فقیهی. فقیه طبعاً عالم به قضاست، چون فقیه به کسی اطلاق می شود که نه فقط عالم به قوانین و آیین دادرسی اسلام؛ بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد؛ یعنی دین شناس به تمام معنای کلمه باشد. فقیه وقتی عادل هم شد دو شرط را دارد. شرط دیگر این بود که امام یعنی رئیس باشد و گفتیم که فقیه عادل، مقام امامت و ریاست را برای قضاوت، به حسب تعیین امام(علیه السلام) داراست. آنگاه امام(علیه السلام) حصر فرموده که این شروط جز بر نبی یا وصیِّ نبی بر دیگری منطبق نیست. فقها چون نبی نیستند پس وصیّ نبی (جانشین او) هستند؛ بنابراین، آن مجهول از این معلوم به دست می آید که «فقیه» وصیّ رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است و در عصر غیبت، امام المسلمین و رئیس المله می باشد و او باید قاضی باشد و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد.(۱)

- تنفیذ عملیِ احکام صادرشده در قالب وظیفه قضاوت، این مأموریتِ مورد اجماع فقیه در بیان آیت الله العظمی جوادی آملی‘حفظه الله تعالی’ این چنین ترسیم میشود:

«حاکم اسلامی، عهده دار شأن قضاء رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم(علیهم السلام) نیز هست؛ به این معنا که نخست با تلاش و کوشش متمادی و اجتهاد علمی، مبانی و احکام قضاء اسلامی را از

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۷۷.

منابع اصیل آن به دست می آورد و سپس براساس همان علوم و احکام و بدون آنکه تصرّفی از خود در آن ها داشته باشد، به رفع تخاصمات و اجرای احکام قضایی و صادرنمودن فرامین لازم می پردازد. این وظیفهٔ حاکم اسلامی؛ یعنی تنفیذ عملیِ احکام صادرشده، برخلاف وظیفهٔ سابق، مربوط به عمل و در محدودهٔ اجرای احکام اسلام است.»(۱)

۵.۱.۲. وظیفهٔ اجرای احکام و اقامهٔ شعائر

امام خمینی(رضوان الله علیه): تمام آیات شریفه که برای جزاییات و حدود آمده است، لم یبق إلّا قراءته؛(۲) ما قرائت می کنیم:)الزّانیهُ و الزّانی فَاجْلِدُوا کُلّ واحِدٍ مِنْهُما مِاهَ جَلْدَهٍ(،(۳) اما تکلیف نداریم! فقط باید قرائت کنیم تا قرائت ما خوب شود و از مخرج ادا کنیم! اما اینکه واقعیت های اجتماعی چگونه است و جامعهٔ اسلامی درچه حالی است و فحشا و فساد چگونه رواج پیدا کرده و حکومت ها مؤید و پشتیبان زناکاران هستند؛ به ما مربوط نیست! ما فقط بفهمیم که برای زن و مرد زناکار این مقدار حد تعیین شدهاست، ولی جریان حد و اجرای قانون مبارزه با زنا به عهدهٔ چه کسی می باشد، به ما ربطی ندارد! می پرسم آیا رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) این طور

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۲۴۴.

۲- چیزی جز قرائت، از آن باقی نمانده است!

۳- نور، ۲: «هریک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید.»

بودند؟ قرآن را می خواندند و کنار می گذاشتند و به حدود و اجرای قانون کاری نداشتند؟ خلفای بعد از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) بنایشان بر این بود که مسائل را دست مردم بدهند و بگویند با شما کاری نداریم؟ یا به عکس، حدود معین کرده بودند و شلاق می زدند و رجم می کردند، حبس ابد می کردند، نفی بلد می کردند؟ به فصل «حدود» و «دیات» اسلام رجوع کنید، می بینید همهٔ اینها از اسلام است و اسلام برای این امور آمدهاست.(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): در این جامعه، «ولی(حاکم)»، همان کسی است که همهٔ سررشته ها به او بر می گردد، جامعه را از لحاظ مشی عمومی در راه خدا می اندازد و دارای ذکر خدا می کند.

از لحاظ ثروت، تقسیم عادلانه ثروت به وجود می آورد.

سعی می کند نیکی ها را اشاعه بدهد؛ سعی می کند بدی ها را ریشه سوز و محو کند:)الَّذینَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّكاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَهُ الْأُمُورِ(؛(۲) آن کسانی که اگر در زمین متمکّن شان سازیم،)أَقامُوا الصَّلاهَ(؛ نماز را بپا می دارند. نماز سمبل برای ذکر خدا و توجه و جهت گیری خدایی یک جامعه است)أَقامُوا الصَّلاهَ(؛ نماز را به پا می دارند؛ به سوی خدا می روند؛ جهت گیری شان

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۶۸

۲- حج، ۴۱: «همان کسانی که هرگاه در زمین به آن ها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و امربه معروف و نهی ازمنکر می کنند و پایان همهٔ کارها از آن خداست!»

را بر طبق دستورات خدا انجام می دهند،)و اتوا الزکوه(؛ تقسیم عادلانه ثروت می کنند و زکات می دهند و زکات در قرآن دامنهاش خیلی وسیع است. اصطلاح زکات در قرآن شامل همهٔ انفاقات و صدقات مالی می باشد.)آتَوُا الزَّکاه(، به طور کلی و مسلّم به معنی این است که تعدیل در ثروت ایجاد می کند و روایاتی در باب زکات هست، که می گوید: زکات موجب تعدیل ثروت است.)وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ(؛ اشاعهٔ نیکی ها؛ گستردن کارهای خوب،)وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ(و ریشه کن کردن منکرها.

ما خیال می کنیم که امربه معروف و نهی از منکر، به معنی این است که بنده به جناب عالی امر کنم که شما فلان کار بد را انجام ندهید؛ فلان کار خوب را انجام دهید؛ درحالی که امرکردن و گفتن، یکی از جلوه های امربه معروف و نهی ازمنکر است. به امیرالمؤمنین(علیه السلام) گفتند: چرا با معاویه می جنگی؟ گفت: برای اینکه امربه معروف و نهی از منکر واجب است. خوب گوش کنید و استنتاج کنید! در جنگ صفین گفتند که چه کار با معاویه داری؟! تو برو طرف کوفه او هم برود طرف شام! امام فرمود: خدا امر به معروف و نهی از منکر را واجب کرده [است].

امام حسین(علیه السلام) از مدینه بلند می شود و می فرماید: «أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»؛(۱) می خواهم امربه معروف و نهی از منکر

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

کنم. ببینید چقدر دایره و دامنه وسیع است و چقدر ازنظر ما کوچک و ضیق و تنگ است.

به هر حال وقتی که ولایت در جامعهای بود، این ها انجام می گیرد؛ اقامهٔ صلات، ایتاء زکات، امر به معروف و نهی از منکر و خلاصه پیکر بی جان، جان و حیات می گیرد.(۱)

– آیت الله العظمی مکارم شیرازی«حفظه الله تعالی» در این باره مینویسند:

«امـام و پیشوا غیر از آنچه به فرمـان خـدا برعهـدهٔ او نهـاده شـده است، وظیفه ای نـدارد؛ «إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَـامِ إِلَّا مَـا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ».(۲) وظایف او از این قرار است:

۱. مواعظ الهی را به همه ابلاغ کند (و آموزش های لازم را در تمام زمینه ها به مردم بدهد). «الإِبْلَاغُ فِي الْمَوْعِظَهِ».(۳)

۲. تلاش و کوشش در خیرخواهی (در تمام زمینه ها). «وَ الاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَهِ».(۴)

۳. احیای سنّت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) (و اجرای تمام قوانین الهی). «وَ الإِحْيَاُ لِلسُّنَّهِ».(۵)

۴. اجرای حدود الهی نسبت به تمام مستحقّین (بدون تبعیض و بی کم و کاست). «وَ إِقَامَهُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّيهَا».(۶)

۵. پرداختن حقوق و سهم همگان (از بیت المال). «وَ إِصْدَارُ السُّهْمَانِ عَلَى أَهْلِهَا».(۷)

۱– سید علی خامنه ای، ولایت، ص۶۸ تا ۷۱.

۲– نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۰۵.

۳– نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۰۵.

۴– نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۰۵.

۵– نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۰۵.

۶– نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۰۵.

۷– نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۰۵.

و به این ترتیب، وظایف اصلی پیشوای مسلمین مشخّص شده است.

از یک سو، بایـد نسـبت به احکام اسـلام، اطّلاع رسانی کامل کنـد، به گونه ای که طالبان حق، از جهل و نادانی به درآیند و بی اطّلاعی از احکام بدون دلیل، عذر شـناخته نشود. از سوی دیگر، در خیرخواهی مسـلمین و اصـلاح وضع دینی و دنیوی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم نهایت تلاش و کوشش را به کار بندد.

و از سـوی سـوم، برای احیـای احکـام الهی و سنّت پیغمـبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) از طریق امربه معروف و نهی ازمنکر، یـا هر وسـیلهٔ دیگری کوشش کند.

از سوی چهارم، برای پیش گیری از جرایم، حدود الهی را درمورد مستحقّین، بدون هیچ گونه تبعیض و تسامح اجرا کند.

و از سوی پنجم، حقوق مستحقّین و نیازمندان را از بیت المال، بی کم و کاست بپردازد.

هنگامی که پیشوای مسـلمین این امور را انجام دهـد، دَیْن خود را به بنـدگان خدا ادا کرده است و اگر نابسامانی پیش آید، در اثر کوتاهی مردم است.»(۱)

۲.۲. اختیارات ولیّ فقیه

اشاره

امـام خمینی(رضوان الله علیه): قضـیه ولاـیت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشـد. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای

۱- ناصر مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۴، ص ۴۶۱.

تبارک و تعالی درست کرده است، همان ولایت رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) است و این ها از ولایت رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) هم می ترسند. شما بدانید که اگر امام زمان(علیه السلام) حالا بیاید، باز این قلم ها مخالفند با او و آن ها هم بدانند که قلم های آن ها نمی تواند مسیر ملت ما را منحرف کنند.(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): ولایت فقیه، ولایت بر امور است که نگذارد این امور از مجاری خودش بیرون برود، نظارت کند بر مجلس، بر رئیس جمهور که مبادا یک پای خطایی بردارد. نظارت کند بر نخست وزیر که مبادا یک کار خطایی بکند. نظارت کند بر همهٔ دستگاه ها، بر ارتش که مبادا یک کار خلافی بکند. جلوی دیکتاتوری را ما می خواهیم بگیریم، نمی خواهیم دیکتاتوری باشد، می خواهیم ضد دیکتاتوری باشد، ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است نه دیکتاتوری.(۲)

امام خمینی(رضوان الله علیه): حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) است، یکی از احکام اولیهٔ اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج، است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد درصورتی که رفع، بدون تخریب

۱- صحیفهٔ نور، ج ۱۰، ص۲۷.

۲- صحیفهٔ نور، ج ۱۰، ص۲۹.

نشود، خراب کند. حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد، مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): در جامعهٔ اسلامی ولیّ فقیه که «حاکم من قِبَل اللّه»(۲) براساس معیارهای اسلامی است، در قوه مجریه و قوه مقننه و قوه قضائیه حضور کامل دارد. البته اختیارات ولیّ فقیه به این اندازه منحصر نیست و اختیارات او از این ها بالاتر است. در ارتش، در مسائل نظامی، در شروع جنگ، در شروع صلح، از بسیج نیروها و در همهٔ آنچه که مسائل گروه های اصلی جامعهٔ اسلامی را تشکیل می دهد، ولیّ فقیه دارای قدرت و حضور کامل است؛ بر حسب قانون اساسی و این همان چیزی است که بر طبق اعتبار عقلی، در جامعه ای که حکومت اسلامی در آن جامعه باید باشد، متوقع و منتظَر است.(۳)

- بسیاری از علمای اعلام به تبیین اختیارات

۱- صحیفهٔ نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

۲- کسی که خدا او را حاکم قرار داده است.

۳- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۳۰اردیبهشت۶۲.

ولیّ فقیه پرداخته اند؛ در مقام گزینش، به دو مورد زیر توجه فرمایید:

«فقیه هنگـامی که در رأس حکومت قرار می گیرد، هر آنچه از اختیارات و حقوقی که برای اداره حکومت، لازم و ضـروری است، برای او وجود دارد و ازاین نظر نمی توان هیچ تفاوتی بین او و امام معصوم(علیه السـلام) قائل شد؛ یعنی بگوییم یک سری از حقوق و اختیارات، به رغم آن هـا برای ادارهٔ یـک حکومت لاـزم و ضـروری است، مع هـذا اختصـاص به امام معصوم(علیه السـلام) دارد و فقط اگر شـخص امام معصوم در رأس حکومت باشد، می تواند از آن ها استفاده کند؛ امّا فقیه نمی تواند و حق ندارد از این حقوق و اختیارات استفاده کند.

... این حقوق و اختیـارات ازجمله حقوق و اختیاراتی هسـتند که برای ادارهٔ یک حکومت لازم انـد و نبود آن ها موجب خلل در ادارهٔ امور می شود و حاکم بـدون آن ها نمی توانـد به وظیفهٔ خود که همان ادارهٔ امور جامعه است عمل کند؛ بنابراین عقلاً به هیچ وجه نمی توان در این زمینه تفاوتی بین امام معصوم و ولیّ فقیه قائل شد و هرگونه ایجاد محدودیت برای فقیه در زمینهٔ این قبیل حقوق و اختیارات، مساوی با ازدست رفتن مصالح عمومی و تفویت منافع جامعه اسـلامی است؛ بنابراین لازم است فقیه نیز به مانند امام معصوم(علیه السلام) از مطلق این حقوق و اختیارات برخوردار باشد. این هم نکتهٔ دیگری است که کلمه «مطلقه» در ولایت مطلقهٔ فقیه به آن اشاره دارد.»(۱)

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریهٔ ولایت فقیه، ص۱۰۷.

«ولیّ فقیه، همهٔ اختیارات پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان(علیهم السلام) در ادارهٔ جامعه را داراست؛ زیرا او در غیبت امام عصر(علیه السلام)، متولّی دین است و باید اسلام را در همهٔ ابعاد و احکام گوناگون اجتماعی اش اجرا نماید. حاکم اسلامی، باید برای اجرای تمام احکام اسلامی، حکومتی تشکیل دهد و در اجرای دستورهای اسلام، تزاحم احکام را به وسیلهٔ تقدیم اهم بر مهم رفع کند. اجرای قوانین جزایی و اقتصادی و سایر شئون اسلام و جلوگیری از مفاسد و انحرافات جامعه، از وظایف فقیه جامع الشرایط است که تحقّق آن ها نیازمند هماهنگی همهٔ مردم و مدیریت متمرکز و حکومتی عادل و مقتدر است.

حاکم اسلامی، برای ادارهٔ جامعه و اجرای همه جانبهٔ اسلام، باید مسئولان نظام را تعیین کند و مقررات لازم برای کشورداری را در محدودهٔ قوانین ثابت اسلام وضع نماید؛ فرماندهان نظامی را نصب کند و برای حفظ جان و مال و نوامیس مردم و استقلال و آزادی جامعه اسلامی، فرمان جنگ و صلح را صادر نماید. کنترل روابط داخلی و خارجی، اعزام مرزداران و مدافعان حریم حکومت، نصب ائمهٔ جمعه و جماعات (به نحو مباشرت یا تسبیب)، تعیین مسئولان اقتصادی برای دریافت زکات و اموال ملی و صدها برنامه اجرایی و مقررات فرهنگی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی و نظامی، همگی از وظایف و مسئولیت های مطلقهٔ فقیه است که بدون چنین وظایفی، اجرای کامل و همه جانبهٔ اسلام و ادارهٔ مطلوب جامعه اسلامی،

به آن گونه که مورد رضایت خداوند باشد، امکان پذیر نیست.»(۱)

۱.۲.۲. چیستی اطلاق ولایت

اشاره

امـام خمینی(رضـوان الله علیه): همـان اختیـارات و ولاـیتی که حضـرت رسـول(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و دیگر ائمه(علیهم السـلام) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار دادهاست؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوانِ «عالم عادل» است.(۲)

امام خمینی(رضوان الله علیه): وقتی می گوییم ولایتی را که رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و ائمه(علیهم السـلام) داشـتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهّم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه(علیهم السـلام) و رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) است. زیرا اینجـا صـحبت از مقـام نیست؛ بلکه صـحبت از وظیفه است. «ولاـیت»، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقـدس، یک وظیفـهٔ سـنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسـی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببـرد. به عبـارت دیگر، «ولاـیت» مـورد بحث، یعنی حکـومت و اجرا و اداره، برخلاـف تصوری که خیلی از افراد دارنـد، امتیـاز نیست بلکه وظیفه ای

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۲۴۸.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۵۱.

خطیر است. از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد؛ مانند جعل (قراردادن و تعیین) قیّم برای صغار. قیّم ملت با قیّم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام(علیه السـلام) کسـی را برای حضانت، حکومت، یا منصبی از مناصب، تعیین کنـد. دراین موارد معقول نیست که رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و امـام بـا فقیه فرق داشـته باشـد. مثلاً ـ یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است اجرای «حدود» (قانون جزای اسـلام) است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام و فقیه امتیازی است؟ یا چون رتبه فقیه پایین تر است بایـد کمتر بزند؟ حد زانی که صد تازیانه است اگر رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سلم) جاری کنـد، صـدوپنجاه تازیانه می زند و حضـرت امیرالمؤمنین(علیه السـلام) صد تازیانه و فقیه پنجاه تازیانه؟ یا اینکه حاکم متصدی قوه اجراییه است و باید حد خدا را جاری کند؛ چه رسول الله(صـلی الله علیه و آله و سـلم) باشدو چه حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) ، یا نماینده و قاضـی آن حضـرت در بصـره و کوفه، یا فقیه عصـر. دیگر از شـئون رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و حضرت امیر(علیه السـلام) اخـذ مالیـات، خمس، زکات، جزیه و خراج اراضـی خراجیه است. آیا رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) اگر زکات بگیرد، چقدر می گیرد؟ از یک جا، ده یک و از یک جا، بیست یک؟ حضـرت امیرالمؤمنین(علیه السـلام) خلیفه شدند چه می کنند؟ جناب عالی فقیه عصر و نافذالکلمه شدید چطور؟ آیا در این امور ولایت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) با حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) و فقیه فرق دارد؟ خداوند متعال رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)

را «ولیّ» همه مسلمانان قرار داده و تا وقتی آن حضرت باشند، حتی بر حضرت امیر(علیه السلام) ولایت دارند. پس از آن حضرت، امام بر همهٔ مسلمانان، حتی بر امام بعد از خود، ولایت دارد؛ یعنی، اوامر حکومتی او دربارهٔ همه نافذ و جاری است و می تواند قاضی و والی نصب و عزل کند. همین ولایتی که برای رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست... در این معنا مراتب و درجات نیست که یکی در مرتبهٔ بالاتر و دیگری در مرتبهٔ پایین تر باشد؛ یکی والی و دیگری والی تر باشد.(۱)

- «ولایت مطلقه هنگامی که در دایرهٔ مسائل حکومتی به کار می رود و دربارهٔ فقیه، به بحث گذاشته می شود، صرفاً یک اصطلاح فقهی است و هرگز نباید آن را با تعبیر مشابه عرفانی و کلامی آن خلط کرد. ولایت در زبان اهل معرفت، ناظر به مرحلهٔ عالی کمال معنوی بنده، در وصول به بالاترین مراتب قرب الهی است که منشأ تصرفات تکوینی و تشریعی می گردد؛ ولی در زبان اهل فقه، ولایت ناظر به یک امر اعتباری و از مقوله ریاست و مدیریت است.

در اصطلاح نخست، ولیّ، با صعود در مراتب هستی، واسطهٔ فیض می شود و دستی در اخذ از حق و دستی دیگر در اعطای به خلق، پیدا می کند؛ ولی در اصطلاح دوّم، ولیّ، عهده دار تدبیر جامعه و سامان دادن به معیشت اجتماعی مردم

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۰.

می گردد؛ یکی منشأ سلطهٔ حقیقی است و دیگری منشأ سلطهٔ اعتباری.

بسیاری از دانشمندانی که در این بحث وارد شده اند، با تصریح به این دوگانگی، از خلط مباحث گوناگون جلوگیری کرده و بر حفظ حدود و ثغور آن تأکید ورزیده اند.

امام خمینی(رحمه الله علیه)، طی نامه ای به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، با اشاره به اظهارات ابهام آمیز برخی از نمایندگان، دراین باره، آورده اند:

«لازم است عرض کنم آیات و روایاتی وارد شده است که مخصوص به معصومین(علیهم السلام) است و فقها و علمای بزرگ اسلام هم در آن ها شرکت ندارند، تا چه رسد به مثل این جانب. هرچند فقهای جامع الشرایط ازطرف معصومین(علیهم السلام) نیابت در تمام امور شرعی و سیاسی و اجتماعی دارند و تولیّ امور در غیبت کبری موکول به آنان است؛ لکن این امر، غیر از «ولایت کبری» است که مخصوص به معصوم است. تقاضای این جانب آن است که در صحبت هایی که می شود و پخش می گردد، ابهامی نباشد و مرزها از هم جدا باشد.»(۱)»(۲)

- اما تعریف دقیق مطلقه بودنِ ولایت فقیه را از کلام آیت الله العظمی جوادی آملی«حفظه الله تعالی» ببینیم:

«مقصود از «ولایت مطلقه »، ولایت مطلقه در اجرای احکام اسلام است؛ یعنی فقیه و حاکم

۱- صحیفهٔ امام، ج ۱۹، ص۴۰۴.

۲- محمد سروش، دین و دولت در اندیشهٔ اسلامی، ص۵۹۸.

اسلامی، ولایت مطلقه اش، محدود به حیطهٔ اجراست؛ نه اینکه بتواند احکام اسلام را تغییر دهد اولاً؛ ثانیاً در مقام اجرا نیز، مطلق به این معنا نیست که هرگونه میل داشت، احکام را اجرا کند؛ بلکه اجرای احکام اسلامی نیز باید توسط راه کارهایی که خود شرع مقدس و عقل ناب و خالص بیان نموده اند، صورت گیرد.

بنابراین، ولایت مطلقهٔ فقیه را می توان با سه امر ذیل بیان نمود:

۱. فقیه عادل، متولی و مسئول همهٔ ابعاد دین در عصر غیبت امام معصوم(علیه السلام) است و شرعیت نظام اسلامی و اعتبار همهٔ مقررات آن، به او برمی گردد و با تأیید و تنفیذ او مشروعیّت می یابد؛

۲. اجرای همهٔ احکام اجتماعی اسلام که در نظم جامعهٔ اسلامی دخالت دارند، برعهدهٔ فقیه جامع الشرایط است که یا خود او به مباشرت آن ها را انجام می دهد یا با تسبیب، به افراد صلاحیت دار تفویض می کند؛

۳. در هنگام اجرای دستورهای خداوند، در موارد تزاحم احکام اسلامی با یکدیگر، ولیّ فقیه برای رعایت مصلحت مردم و نظام اسلامی، اجرای برخی از احکام دینی را برای اجرای احکام دینی مهم تر، موقتاً تعطیل می کند و اختیار او در اجرای احکام و تعطیل موقت اجرای برخی از احکام، مطلق است و شامل همهٔ احکام گوناگون اسلام می باشد؛ زیرا در تمام موارد تزاحم، اهم بر مهم مقدّم می باشد و این تشخیص علمی و تقدیم عملی، به عهدهٔ فقیه جامع شرایط رهبری است.» (۱)

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۲۵۱.

«از روایات و حُکم عقلی که گذشت، استفاده می شود که موضوع ولایت فقیه... مرتبط با نظام اسلامی و حفظ اسلام و جامعهٔ اسلامی و تدبیر امور مربوط به آن هاست که مقتضای وظیفهٔ سیاست مدارِ قوم و قیّم آن هاست... و ولایتِ فقیه در هر موردی است که حفظ اسلام و احکامش و حرام و حلالش و تنظیم امور مسلمین و ترویج شریعت اسلامی و تهذیب امت و هدایت و ارشاد آن ها به سوی رستگاری، بر آن متوقف است و سیاستمدار و ولیّ امر، ناگزیر از آن است و الاّ اگر وجود چنین سیاست مداری که صاحب ولایت است، نباشد تا اینکه مسلمانان به او در امور زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و حقوقی رجوع کنند، محتوای حکومت اسلامی باقی نخواهد ماند و مخفی نیست که این موضع از ولایت، سرایت به دیگر امور هم می کند و در این مجال نمی توان همهٔ موارد آن را ذکر کرد.

و بنابراین شأن فقیه، تنظیم امور بین مردم است که شامل معاشرات و معاملات و روابط مردم با هم می شود؛ از آن جهت که به حقوق هم تجاوز نکنند؛ حتی مشخص کردن مقدار سود در معاملات. همان طور که از نامهٔ امیرالمؤمنین(علیه السلام) به مالک اشتر، موقعی که ولایت مصر را به او واگذار کرد استفاده می شود... و از امر حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) استفاده می شود که اموری چون تعیین قیمت و برخورد با محتکران و... از وظایف شرعی حاکم است؛ چرا که قول و فعل و تقریر امیرالمؤمنین(علیه السلام) ، به عنوان حکم شرعی، حجت است.

موضوع دوم هم این است که جایز نیست تعطیل کردن ولایت فقیه و اقـدام کردن بر فقیه برای تصـدی امر ولایت، واجب است؛ به مقتضای نصوصی که ذکر شد و به حکم عقل ثابت است.»(۱)

- «مقصود از مطلقه بودن ولایت فقیه، گسترهٔ دامنهٔ ولایت فقیه است که در شـعاع مسـئولیّت رهبری سیاسی او است و تمامی ابعاد مربوط به مصالـح امّت را شامل می شود؛ ازجمله اجرای تمامی احکام انتظامی اسـلام، در مقابل ولایت های خاصّ، ماننـد ولایت پـدر دربارهٔ ازدواج دختر یا ولایت پدر و جدّ، دررابطه با تصـرّفات مالی فرزندان صـغیر که تنها در بعد خاصّـِی می باشد. برخلاف ولایت فقیه که جنبهٔ شمولی دارد؛ ولی محـدود در چـارچوب مصالـح امّت است؛ بنـابراین نبایستی از روی بی اطّلاعی یا جهات دیگر، آن را به 'نامحـدودبودن' تفسـیر کرد و اطلاق را به معنای 'مطلق العنان' پنداشت. تا چنین وانمود شود که اراده و خواستهٔ ولیّ فقیه، جنبهٔ «قاهریّت» دارد و بر اراده و خواستهٔ مردم، حاکم است!

اساساً اضافه شدن ولایت به وصف عنوانی «فقیه»، محدودیّت آن را در چارچوب فقه می رساند. در واقع فقه او است که حکومت می کند، نه شخص او. پس هیچ گونه قاهریّت و حاکمیّت اراده شخصی در کار نیست.»(۲)

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت ، ص۷۸و۷۹.

۲- محمدهادی معرفت(رحمه الله علیه)، ولایت فقیه، ص۱۱.

۲.۲.۱.۱.۱. اطلاق مکانی

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): رهبر امت اسلامی شخص امام خمینی(رحمه الله علیه) است(۱) و هیچ فرقی بین ملت ایران و ملت عراق در ولاء امام و در تقلید از امام و در لزوم تبعیّت از خط امام نیست. هرکس جز این بگوید، معنای فقاهت، معنای ولایت فقیه، معنای ولایت امام را درک نکرده. آنی که مال یک مرز جغرافیایی است، یک رئیس جمهور است، یک نخست وزیر است، آنی که عرف بین المللی یا فرض کنید که قراردادهای سنتی و غیره وادار می کند که بایستی دخالت نکند، آن رئیس جمهور است؛ آن نخست وزیر است؛ آن دولت است؛ نه امام. [جایگاه] امام [مثل جایگاه] مرجع تقلید است؛ امام یعنی آن کسی که از اسلام سخن می گوید؛ او مرز جغرافیایی نمی شناسد. آنچه که تبعیت از او را ایجاب می کند، او اسلام است. اسلام که مال یک مرز جغرافیایی نیست. مگر اسلام ایران، غیر از اسلام عراق و غیر از اسلام افغانستان و غیر از اسلام پاکستان و غیر از اسلام سوریه و غیر از اسلام جاهای دیگر است. اگر)أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم(۲) با فهمی که ما از این آیه داریم، با فهمی که اجتهاد و فقاهت ما از این آیه دارد، مال همهٔ مسلمان ها است، پس ولایت امام امت هم مال همهٔ امت است. امت اسلامی که فقط ملت ایران نیستند. ملت ایران،

۱- این سخنرانی در ۸فروردین ۶۱ ایراد شده است.

۲- نساء، ۵۹.

سی چهل میلیون آدم هستند، توی این محدودهٔ جغرافیایی زندگی می کنند. معنی ندارد توی یک جامعهٔ اسلامی بزرگ، دو امام؛ دو واجب الاطاعه؛ بنابراین، همان نسبتی که امام با ملت ایران دارد، همان نسبت را عیناً امام با ملت عراق دارد؛ این خط را فراموش نکنید. این «مفترق الطریق»(۱) بین راه خط امام، راه صحیح و راه غیر صحیح. سیاست بازان، مدعیان، بلندپروازان، سلطه طلبان در این جای قضیه خدشه می کنند تا بتوانند خط لیبرالیسم و خطوط قومی و شیوعی و غیره ذلک را در عراق بیاورند سر کار. اگر می خواهید دچار آن بلیه ها نشوید، خط مستقیم این است؛ خط رهبریِ امام امت و لاغیر.(۲)

- «اطلاق مکانی بدین معناست که محدودهٔ ولایت ولیّ فقیه به هیچ مرز جغرافیایی، مقید نمی گردد و هر جا که بشریت زیست می کند، دایرهٔ ولایت ولیّ فقیه گسترده است. دلیل این امر این است که هیچ مکتبِ مدعی تکامل، نمی تواند خود را در محدودهٔ جغرافیایی خاص محدود کند و اسلام نیز به عنوان کامل ترین و مترقی ترین دین، مدعی تکامل پیام هدایت برای تمامی بشریت بوده و همه را به هدایت دعوت می کند. مرزهای سیاسی و جغرافیایی نمی توانند حد عقلی حقانیت یک مکتب باشند. به همان دلیلی که مرز جغرافیایی باعث تعدّد مکتب و مرام حقی که

۱- تعیین کنندهٔ راه.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با روحانیون عراقی مقیم ایران، ۸فروردین ۶۱.

مردم می بـایست از آن تبعیت کننـد، نمی باشـد، بـاعث تعـدّد ولیّ اجتماعی که در عصـر غیبت، هماهنگ کننـدهٔ اختیارات مردم و رهبری اسـلام در مقـابله بـا امت کفر می باشـد، نیز نمی گردد؛ هرچنـد ممکن است در عمـل، این مرزهای جغرافیایی، موانعی را برای اعمال چنین حاکمیتی ایجاد نمایند؛ اما صرف نظر از مانعیت آن، صرف وجود مرز جغرافیایی و تنوع نژادی، توجیه گر تنوع رهبری امت اسلام نیست. حتی به همین دلیل، ولایت ولیّ فقیه بر کافر غیر محاربی که تسلیم قوانین جامعه اسلامی می باشد نیز جاری است و اعمال چنین حاکمیتی، بـدین منظور است که ولیّ فقیه بتوانـد هماهنـگ سازی فکری و اجرایی پیروان سـایر ادیان توحیـدی را نیز به دست گرفته و از توان آن ها برای اقامهٔ توحید در عالم بهره گیرد.»(۱)

– حضرت آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی 'حفظه الله تعالی' در تبیین گسترهٔ جغرافیایی ولایت امر میفرمایند:

«فقهای عادل در عصـر غیبت، حاکمان شـرع و سرپرسـتان امور به شـمار میروند و این است معنای گفتار امام(علیه السـلام) در توقیع شریف کـه: 'پس آنـان حجت من برشـمایند و من حجت خـدا هسـتم'. این، همـان حکـومت مشـروعی است که بر مکلفـان واجب است که از آن اطاعت کنند و زیر بیرق آن گردآیند، گرچه در سرزمین دیگری جز دارالاسلام به سر میبرند. پس مؤمنان اگرچه در دارالکفر

۱– علی اصغر نصرتی، نظام سیاسی در اسلام، ص۳۱۵.

باشند و یا آنکه سرزمین مسلمانان تحت سلطهٔ نامشروعی باشد، بر آنان واجب است که از این حکومت مشروع که امام آن را در عصر غیبت به دست فقها سپرده است، تبعیت کنند.»(۱)

- بحث نامحدودبودن منطقهٔ تحت ولایت «ولیّ فقیه» در کلام حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی‘حفظه الله تعالی’ اینگونه تعلیل شده است:

«از جهت شرعی، هیچ منعی وجود ندارد؛ نه برای فقیه که والی همگان شود و نه برای امت اسلامیِ نقاط متعدد جهان که ولایت آن فقیه را بپذیرند؛ بلکه مقتضیِ چنان ولایت و چنین تولی ای، وجود دارد. نظیر آوردن به جریان مرجعیت تقلید و مرجعیت قضاء، برای توسعهٔ دایرهٔ ولایت و تولّی، راهگشاست؛ زیرا اگر مرجع تقلیدی در کشوری خاص زندگی کند و اهل همان منطقه باشد، فتوای او، برای همهٔ مقلدان وی در سراسر عالم نافذ است؛ چه اینکه اگر چنین فقیه جامع الشرایطی، حکم قضایی صادر نمود، وجوب عمل به آن و حرمت نقض آن، نسبت به همهٔ مسلمین جاری است.»(۲)

۱- لطف الله صافی گلپایگانی، ضروره الحکومه، ص۴: «والفقهاء العدول فی عصر الغیبه هم الحاکمون شرعاً و الولاه علی الأمور و هذا هو معنیقوله(علیه السلام) فی توقیعه الرفیع کما سنشیر إلیه ‘فإنّهم حجّتی علیکم وأنا حجّه الله’ و هذه هی الحکومه الشرعیه التی یجب علی المکلفین إطاعتها و الانضواء تحت قیادتها حتی و إن کانوا ساکنین فی دائره غیرها فالمؤمن و إن کان فی دارالکفر أو فی بلاد المسلمین تحت سلطه غیر شرعیه: فإنه یجب علیه أن یکون منقاداً لهذه الحکومه الشرعیه التیجعل الامام أمرها فی عصر الغیبه بید الفقهاء.»

۲- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۴۷۸ .

۲.۱.۲.۲. اطلاق زمانی

- «اطلاق زمانی ولایت مطلقه، بدین معناست که در هیچ مقطع زمانی نخواهد بود که احتیاج به چنین ولایتی موضوعاً از بین برود و بشریت، بی نیاز از ولایت ولیّ فقیه گردد. دلیل چنین اطلاقی، آن است که مراحل تکامل بشریت عقلاً تمام شدنی نبوده و توقّف بردار نیست و تا آنجاکه انسان، میل به عروج و کمال خواهی دارد، احتیاج به رهبری فرزانه برای هدایت به سمت این کمال، اجتناب ناپذیر است. البته اطلاق زمانی، مانع از آن نیست که بشر در مرحله ای از بلوغ تاریخی خود، مجدداً به ولایت ولی تاریخی و امام معصوم(علیه السلام) محتاج شود تا او با تمامی شئونی که ولایت امام معصوم(علیه السلام) داراست، زعامت جامعهٔ اسلامی را برعهده گیرد.»(۱)

- حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی'حفظه الله تعالی' در تبیین اطلاق زمانی می فرمایند:

«ولایت مطلقه، مربوط به فقاهت مطلقه و مدیریت مطلقه و سیاست مطلقه است؛ چه اینکه مربوط به عدالت و تقوای مطلق است و اگر کسی بینش های علمی و سیاسی و اجتماعی او مقید باشد، ولایت او نیز مقید خواهد بود؛ البته این گونه از ولایت های نسبی، همان 'حِسبه' است؛ بنابراین، اگر فقیهی جامع شرایط باشد و همه صفات لازم رهبری را به طور کمال داشته باشد، ولایت او مطلقه است و نمی توان ولایت چنین

۱- علی رضا پیروزمند، نظام معقول، ص ۲۲۰.

فقیهی را تقیید کرد و این گونه نیست که فقیه جامع الشرایط، گاهی ولایت مطلقه داشته باشد و گاهی نداشته باشد؛ ولایتش گاهی مطلقه باشد و گاهی مقیده.»(۱)

۳.۱.۲.۲. اطلاق موضوعی

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): حدود ولایت و حاکمیت فقیه، همان حدود فقه است؛ تا هر جای زندگی بشر که فقه اسلامی(احکام الهی) گسترده است، ولایت و حاکمیت فقیه هم تا همان جا گسترده است و چون می دانیم که فقه اسلامی هیچ امری از امور زندگی بشر را از حکم الهی بیرون نمی داند و همهٔ مسائل سیاسی، اقتصادی، فردی، اجتماعی، مشمول حکم الهی است، پس حاکمیت ولیّ فقیه هم شامل همهٔ امور فردی و امور اجتماعی و امور سیاسی و امور اقتصادی و امور نظامی و امور بین المللی و همهٔ چیزهایی است که در قلمرو حکم اسلامی و شرعی است.(۲)

- «مراد از اطلاق موضوعی، آن است که موضوعات تحت سرپرستی ولایت فقیه در جامعه، تا آنجا گسترده می شود که دین را حیطهٔ نفوذ خود می داند؛ بنابراین ولایت او بر کلیهٔ روابط و ساختارها و برنامه های «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» جامعه جریان دارد و هیچ شأنی از شئون اجتماعی وجود ندارد که ولایت فقیه آن

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۴۷۲.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۱۷اسفند۶۶.

را شامل نشود. چنین اطلاقی طبیعت حاکمیت مقتدر است؛ حتی می توان گفت که چنین ولایتی منحصر به ولایت دینی نخواهد بود و در سایر نظام ها نیز، درصورتی که بخواهند توان جامعه مصروف فرهنگ مورد پذیرش عموم جامعه گردد، چنین شکل و گستره ای از ولایت، اجتناب ناپذیر است. حال صرف نظر از جوامع دیگر، برای جامعهٔ اسلامی که به دنبال حاکمیت دین بر جامعه و هماهنگ سازی رفتارهای عموم مردم بر محور ارزش ها و مقاصد دینی است، اطلاق موضوعی امامت اجتماعی، ضرورتی انکارناپذیر است؛ زیرا پذیرفتن محدوده ای از موضوعات اجتماعی که در زیرمجموعهٔ چنین ولایتی قرار نگیرد، درصورتی قابلِ توجیه است که آن مجموعه از موضوعات، منفصل از موضوعات اجتماعی بوده و کیفیت تصمیم گیری و رفتار پیرامون آن در سعادت، کمال و یا سقوط و انحطاط جامعه، مؤثر و مرتبط نباشد؛ ازاین رو باید پذیرفت، در هر گستره ای که 'عدل و ظلم اجتماعی' راه یابد، باید ولایت دینی نیز سایهٔ پربرکت خود را بر آن بیفکند. اما مسئله ای که باید بدان توجه شود، این است که، آیا محدودهٔ ولایت فقیه، حوزهٔ خصوصی و رفتار شخصی افراد را نیز شامل می شود یا خیر؟ ولی فقیه در حوزهٔ امور عمومی و در همهٔ مواردی که معصومین(علیهم السلام) بر امت سلطه دارند، بی هیچ قیدی، سلطه دارد،(۱) اما در حوزهٔ امور فردی، 'اصالتِ عدم ولایت' جاری است؛ بنابراین جز در موارد معینی که شرعاً ولایت

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، ج۲، ص۴۸۸.

آن به دست حاکم شرعی سپرده شده است و موارد ضرورت و تزاحم منافع شخصی با منافع اجتماعی، حاکمیت و ولایت فقیه جاری نمی باشد؛ چنانچه اگر حق تصرفی به غیر از موارد ولایت و سلطنت برای معصوم(علیه السلام) ثابت شود، در ابتدا برای فقیه ثابت نمی شود؛ مثلاً ـ اگر قائل شویم به اینکه معصوم(علیه السلام) در امور یک فرد حق دارد، همسر او را طلاق دهد یا مال او را بفروشد یا از او بگیرد؛ چنان که مصلحت عامه ای اقتضا نکند، برای فقیه این حق ثابت نمی شود.(۱) »(۲)

- حضرت آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی'حفظه الله تعالی' در تبیین گسترهٔ موضوعی ولایت فقیه نیز میفرمایند:

«همان طور که به مقتضای حکمت و قاعدهٔ لطف، بر خداوند حکیم (جلّ اسمه) نصب امام و حجت و والی بر بندگان واجب است؛ بر امام و والی نیز واجب است که در مکان ها و زمان هایی که حضور ندارد و از آنان غایب است، جانشینی برای خود معین و منصوب کند... در این صورت، شکی نیست که امام، فقها را حاکم و سرپرست مردم قرارداده است؛ زیرا به اتفاق و اجماع، ثابت است که جز آنان کسی بر مردم ولایت ندارد و توقیع شریف و آنچه به معنای آن است، نیز همین نوع ولایت را انشاء می کند؛ بنابراین آنان دارای همان مناصب ولایی هستند که در عرف و شرع از

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، ج۲، ص۴۸۹.

۲- علی رضا پیروزمند، نظام معقول، ص۲۰۲.

شئون والی به شمار میرود.»(۱)

۴.۱.۲.۲. اطلاق در نفوذ حکم

- شیخ انصاری(رحمه الله علیه) در «کتاب القضاء» مینویسد:

«حکم فقیه جامع الشرایط در تمامی فروع احکام شرعی و موضعات آن، حجّت و نافذ است. زیرا مقصود از لفظ 'حاکم' که در روایات آمده، نفوذ حکم او در تمامی شئون و تمامی زمینه ها است و مخصوص مسائل قضائی نیست و این همانند آن است که سلطان وقت، کسی را به عنوان حاکم معیّن کند که مستفاد از آن، تسلّط او بر تمامی آنچه مربوط به شئون حکومت است، چه جزئی باشد و چه کلی و لذا لفظ 'حاکم' را که عمومیّت نفوذ سلطه را می رساند، به کار برده اند.»(۲)

- «احکام و الزاماتی که ولیّ فقیه صادر می کند، همانند فرمان های مراجع صاحب اقتدار در دیگر نظام های سیاسی از دو رکن تشکیل می شود:

الف) موضوع شناسی؛

ب) تشخیص حکم و راه حل متناسب با آن موضوع (حکم شناسی).

۱- لطف الله صافی گلپایگانی، به نقل از: http://www.saafi.org/arabic/books.new/KAMEL۱۴/INDEX.HTM: «أنه کما أن الواجب علی الحکیم جل اسمه بمقتضی الحکمه و قاعده اللطف نصب الامام و الحجه و الوالی علی العباد فیجب علی الإمام و الوالی أیضاً نصب من یقوم مقامه فی الأمصار التی هو غائب عنها و کذا فی الأزمنه التی هو غائب فیها... . إذاً لا ریب فی جعل الامام الفقهاء ولاهً و حکاماً علی العباد للاتفاق و الاجماع علی عدم ولایه غیرهم و لیس مثل التوقیع الشریف و ما بمعناه إلا إنشاء هذه الولایه لهم فلهم المناصب الولائیه التی هی من شؤون الوالی عند العرف و الشرع.»

۲- شیخ انصاری، کتاب القضاء، ص۴۸و۴۹.

سنجش دقیق اوضاع و شناخت عمیق موضوع، مقدّمه ای ضروری برای هرگونه تصمیم و حکمی است؛ به ویژه در موضوعاتی که به مسائل کلان کشور مربوط می شوند و سهم مؤثر و مستقیمی در سرنوشت مردم دارند؛ مانند آن دسته مسائلی که به امنیت ملی کشور و فرهنگ و اقتصاد مربوط می شود. در این موضوعات مهم و اساسی، کمترموردی را می توان یافت که در آن، اتّفاق نظر کامل میان صاحب نظران وجود داشته باشد؛ بنابراین، در صدور هر حکمی از ولیّ فقیه در مسئله ای از مسائل، این امکان وجود دارد که تشخیص فردی او از موضوع، مخالف با دیدگاه برخی از دیگر صاحب نظران باشد. آیا دلیلی وجود دارد که موضوع شناسیِ ولیّ فقیه به طور مطلق و در همهٔ موارد، مقدّم و برتر از تشخیص و موضوع شناسی دیگران باشد و در نتیجه همگان ملزم به پذیرش آن موضوع شناسی بوده و حقّ ابراز عقیدهٔ مخالف را نداشته باشند؟

اگر ولیّ فقیه مبادرت به صدور حکم و تصمیم گیری نهایی نکرده باشد، باب بحث و بررسی و نقد کارشناسانه و اعلام نظر مخالف در آن موضوع کاملا- باز است و اطلاع از دیدگاه و نظر ولیّ فقیه، سدّ راه بحث و نظر و تحقیق نمی شود. سیرهٔ عملی اولیای دین، گویای این حقیقت است که آنان اجازه می دادند اصحاب و یارانش در موضوعات و مسائل، نظری را بر خلاف نظر آنان بر زبان آوردند. نفسِ مبادرت آنان به مشورت با مسلمانان و اصحاب خویش، نشانگر عدم لزوم

تبعیت در موضوع شناسی است.

اما زمانی که ولیّ فقیه و رهبر جامعهٔ اسلامی در موضوعی به تشخیص نهایی رسید و حکمی را صادر کرد، تبعیّت از حکم او بر همه لازم است و دیگر کسی حق ندارد به بهانهٔ اختلاف نظر با او در موضوع شناسی، به مخالفت عملی با حکم الزامی او برخیزد و عصیان مدنی را پیشه سازد.

بنابراین، تبعیت و اطاعت عملی از احکام و فرمان های ولیّ فقیه لازم است؛ گرچه در موضوع شناسی چنین تبعیتی لازم نیست. مستند فقهی لزوم اطاعت از احکام و الزامات ولیّ فقیه، برخی روایات، نظیر مقبولهٔ عمربن حنظله است که در آن مخالفت با حکم حاکم در حدّ سبک شمردن امر الاهی و مخالفت با اهل بیت و روی گردانی از خدای تعالی شمرده شده است: «فَإِذَا حَکَمَ بِحُکْمِنَا فَلَمْ یَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُکْمِ اللهِ وَ عَلَیْنَا رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَیْنَا الرَّادُّ عَلَی الله».(۱)

برخی ممکن است تصور کنند که عدم جواز ردّ و انکار در این روایت، راجع به حکم قاضی است و قابلِ سرایت به حکم حکومتی حاکم شرع و ولیّ فقیه نیست، غافل از آنکه قضاء، شعبه ای از شعب ولایت و شأنی از شئون فقیه جامع شرایط است و زمانی که حکم فقیه در یک نزاع خصوصی و جزئی، قابلِ نقض و مخالفت نباشد، مسلّم است که در شأن والاتر، ولیّ فقیه که ادارهٔ جامعه اسلامی و صدور احکام حکومتی است، مخالفت با او و نقض فرمان های او ناروا و غیرجایز است.

۱- کلینی، الکافی، ج ۱، ص۶۷.

افزون بر اینکه این فقره از روایت را امام صادق(علیه السلام) پس از نصب فقیه به منصب «حکومت» ایراد فرموده است؛ پس ناظر به مخالفت با حاکم است و محدود به مخالفت با قاضی نمی شود.

قلمرو تبعیت از ولیّ فقیه، محدود به احکام ولایی و حکومتی او است. اگر ولیّ فقیه در موردی حکم و الزام نداشته باشد؛ بلکه صرفاً چیزی را ترجیح دهد یا دیدگاه خویش را به عنوان پیشنهاد و توصیهٔ غیر الزامی مطرح کرده باشد، اطاعت از آن واجب شرعی نیست. اطاعت از حکم حکومتی ولیّ فقیه، اختصاص به مقلّدان وی ندارد؛ بلکه بر هر مسلمان مکلّف، حتّی مجتهدان صاحب فتوا، اطاعت از حکم حکومتی لازم است.»(۱)

- «اطلاق در نفوذ حکم، به این معنا نیست که حاکم، هرگونه که خود خواست عمل می کند؛ بلکه به این معناست که پس از صدور رأی خود، مبدأ التزام به حق می باشد و در این مبدأ بودنش مطلق است؛ یعنی حتی اگر اطمینان داشته باشد که حق به جانب یک طرف تخاصم است، اما دلیل کافی برای اثبات حق او نیست و قاضی بر اساس ادلهٔ ظاهری برعلیه او حکم نماید، حکم قاضی در مبدأ اثربودن، مطلق است. به این ترتیب ولیً فقیه نیز در نافذبودن حکم و فصل الخطاب رأی بودن در تصمیم گیری های اجتماعی که مستقیماً به او مربوط می شود، ولایتش مطلقه است.»(۲)

۱- احمد واعظی، حکومت اسلامی؛ درسنامهٔ اندیشهٔ سیاسی اسلام، ص۱۹۹.

۲- علی رضا پیروزمند، نظام معقول، ص۲۰۲.

البته این اطلاق در نفوذ حکم، در محدودهٔ «موضوع ولایت فقیه» است و اگر موضوعی مثل احوال شخصی و امور فردی افراد و... موضوعاً از دایرهٔ ولایت فقیه خارج بود، بدیهی است که از شمول نفوذ حکم ولیّ فقیه نیز خارج است. این موضوع که عدم دقت به آن زمینهٔ سوء استفاده بسیاری از معارضین و مخالفین ولایت فقیه را فراهم کرده، در کلام مستدل حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی «حفظه الله تعالی» تصریح شده است:

- «فقیه و حاکم اسلامی، محدودهٔ ولایت مطلقه اش تا آنجایی است که ضرورت نظم جامعهٔ اسلامی اقتضا می کند اولاً و ثانیاً به شأن نبوت و امامت و عصمت پیامبر و امام مشروط نباشد و بنابراین، آن گونه از اختیاراتی که آن بزرگان از جهت عصمت و امامت و نبوت خود داشته اند، از اختیارات فقیه جامع الشرایط خارج است و اگر مثلاً پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) بنابر شأن نبوت و عصمت خود، دربارهٔ ازدواج دو نفر که خارج از مسئلهٔ اجتماع و ضرورت ادارهٔ جامعه است، نظری صادر فرموده و آنان را به ازدواج دعوت و امر نموده اند؛ در چنین مواردی، ولیّ فقیه، اختیاری ندارد و هرموردی از اختیارات آن بزرگان که ثابت شد منوط و مشروط به سِمت های اختصاصی آنان می باشد و مربوط به ادارهٔ جامعه نیست... [از این دست است.]»(۱)

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص ۲۵۰.

۲.۲.۲. دلایل مطلقه بودن ولایت فقیه

۱.۲.۲.۲. مسئولیت ولیّ فقیه؛ همان مسئولیت حکومت نبوی

امام خمینی(رضوان الله علیه): وقتی می گوییم ولایتی را که رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه(علیهم السلام) و رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت»، یعنی حکومت و ادارهٔ کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفهٔ سنگین و مهم است... به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصوری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست؛ بلکه وظیفه ای خطیر است.(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): این توهّم که اختیارات حکومتی رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) بیشتر از حضرت امیر(علیه السلام) بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(علیه السلام) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از همهٔ عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر(علیه السلام) از همه بیشتر است؛ لکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگر ائمه(علیهم السلام)

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۰.

در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوانِ «عالم عادل» است.(۱)

۲.۱.۲.۲. اختیارات ولیّ فقیه؛ ابزار لازم برای تحقق اهداف عالی اسلام

امام خمینی(رضوان الله علیه): عهده دار شدن حکومت، فی حد ذاته، شأن و مقامی نیست؛ بلکه وسیلهٔ انجام وظیفهٔ اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است. حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) دربارهٔ نفس حکومت و فرماندهی به ابن عباس فرمود: این کفش چقدر می ارزد؟ گفت: هیچ! فرمود: فرماندهی بر شما نزد من از این هم کم ارزش تر است؛ مگر اینکه به وسیلهٔ فرماندهی و حکومت بر شما بتوانم حق (قانون و نظام اسلام) را برقرار سازم و باطل (قانون و نظامات ناروا و ظالمانه) را از میان بردارم. پس، نفس حاکم شدن و فرمانروایی وسیله ای بیش نیست و برای مردان خدا اگر این وسیله به کار خیر و تحقق هدف های عالی نیاید، هیچ ارزش ندارد؛ لذا در خطبهٔ نهج البلاغه می فرماید: «اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم به این کار نشده بودم، آن را (فرماندهی و حکومت را) رها می کردم.» بدیهی است تصدی حکومت به دست آوردن یک وسیله است؛ نه اینکه یک

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۰.

مقام معنوی باشد؛ زیرا اگر مقام معنوی بود، کسی نمی توانست آن را غصب کند یا رها سازد. هرگاه حکومت و فرماندهی وسیلهٔ اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می کند و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می شود. بعضی از مردم چون دنیا چشمشان را پر کرده، خیال می کنند که ریاست و حکومت فی نفسه برای ائمه(علیهم السلام) شأن و مقامی است که اگر برای دیگری ثابت شد دنیا به هم می خورد. حال آنکه نخست وزیر شوروی یا انگلیس و رئیس جمهور امریکا حکومت دارند، منتها کافرند. کافرند، اما حکومت و نفوذ سیاسی دارند و این حکومت و نفوذ و اقتدار سیاسی را وسیلهٔ کامروایی خود از طریق اجرای قوانین و سیاست های ضد انسانی می کنند.

ائمه و فقهای عادل موظف اند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صِرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد؛ منتها چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند.(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): اسلام به قانون نظر «آلی» دارد؛ یعنی آن را آلت و وسیلهٔ تحقق عدالت در جامعه می داند؛ وسیلهٔ اصلاح اعتقادی و اخلاقی و تهذیب انسان می داند. قانون برای اجرا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه به منظور پرورش انسان مهذب

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۵۵.

است. وظیفهٔ مهم پیغمبران اجرای احکام بوده و قضیهٔ نظارت و حکومت مطرح بوده است.(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): در همهٔ زمینه ها و ازجمله در زمینهٔ فعالیت های اقتصادی، دست دولت اسلامی و حاکم اسلامی باز است؛ البته حاکم اسلامی (امام و ولی فقیه) که ایشان می توانند اختیاری را که متعلق به ایشان هست، به قوهٔ مجریه یا به قوهٔ قضائیه یا به بقیهٔ عناصر و افرادی که در جامعهٔ اسلامی هستند، اعطا کنند و دولت اسلامی و دستگاه اجرایی اسلامی، به اتکاء اختیارات امام، می تواند در جامعهٔ اسلامی اعمال قدرت بکند، جلوی ظلم را بگیرد، جلوی بَغی را بگیرد که این ملاک نظام اسلامی است که می فرماید:)إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى(؛(۲) خدای متعال فرمان می دهد نسبت به عدالت و نیکی کردن و کمک کردن به نزدیکان،)وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ(؛(۳) از فحشاء از منکرات و از بغی نهی می کند. بغی، یعنی همین ظلم کردن؛ تعدی کردن؛ از حقوق خود تجاوز کردن؛ طغیان کردن؛ اموال دیگران را به ناحق و ظلم غصب کردن؛ به مردمی که به کار آن ها محتاج هستند، تعدی کردن؛ طبقهٔ مستمند و محروم و مستضعف جامعه را پایمال کردن. خب! امر خدا، فقط امر زبانی نیست؛ نهی خدا،

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۷۴.

۲- نحل، ۹۰.

۳- نحل، ۹۰.

فقـط نهی ارشادی نیست؛ امر و نهی خـدا، یعنی دوام جامعۀاسـلامی؛ این است. این، جز با اختیارات حکومت اسـلامی و دسـتگاه اجرایی و دولت اسلامی امکان پذیر نیست.(۱)

- بدیهی است، اختیاراتی که به فقیه اعطا شده، ابزار مدیریتی وی برای اجرای دسـتورات الهی است و هرکس دیگر هم، بر فرض محال که در این مقام قرار گیرد، همین اختیارات را برای اجرای وظایف حکومتی اسلام نیاز دارد؛

«حـاکم اسـلامی، بایـد برای اجرای تمام احکام اسـلامی، حکومتی تشـکیل دهـد و در اجرای دسـتورهای اسـلام، تزاحم احکام را به وسـیلۀ تقـدیم اهم بر مهم رفع کند. اجرای قوانین جزایی و اقتصادی و سایر شـئون اسـلام و جلوگیری از مفاسد و انحرافات جامعه، از وظایف فقیه جامع الشـرایط است که تحقق آن ها نیازمنـد هماهنگی همۀ مردم و مدیریت متمرکز و حکومتی عادل و مقتدر است. حاکم اسـلامی، برای ادارۀ جامعه و اجرای همه جانبۀ اسـلام، باید مسـئولان نظام را تعیین کند و مقررات لازم برای کشورداری را در محدودۀ قوانین ثابت اسلام وضع نمایـد؛ فرمانـدهان نظـامی را نصب کنـد و برای حفظ جان و مال و نوامیس مردم و اسـتقلال و آزادی جامعه اسـلامی، فرمان جنگ و صلـح را صـادر نمایـد. کنـترل روابـط داخلی و خـارجی، اعزام مرزداران و مـدافعان حریم حکـومت، نصب ائمـۀ جمعه و جماعـات(به نحو مباشرت یا تسبیب)، تعیین مسئولان اقتصادی برای

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۱۱دی۶۶.

دریافت زکات و اموال ملی و صدها برنامهٔ اجرایی و مقررات فرهنگی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی و نظامی، همگی از وظایف و مسئولیت های مطلقهٔ فقیه است که بدون چنین وظایفی، اجرای کامل و همه جانبهٔ اسلام و ادارهٔ مطلوب جامعهٔ اسلامی، به آنگونه که مورد رضایت خداوند باشد، امکان پذیر نیست.»(۱)

«فقیه هنگامی که در رأس حکومت قرار می گیرد، هر آن چه از اختیارات و حقوقی که برای ادارهٔ حکومت، لازم و ضروری است برای او وجود دارد و از این نظر نمی توان هیچ تفاوتی بین او و امام معصوم(علیه السلام) قائل شد... اگر فرض می کنید که این حقوق و اختیارات، ازجمله حقوق و اختیاراتی هستند که برای ادارهٔ یک حکومت لازم اند و نبودِ آن ها موجب خلل در ادارهٔ امور می شود و حاکم بدون آن ها نمی تواند به وظیفهٔ خود که همان ادارهٔ امور جامعه است عمل نماید، بنابراین عقلاً به هیچ وجه نمی توان در این زمینه تفاوتی بین امام معصوم و ولیّ فقیه قائل شد و هرگونه ایجاد محدودیت برای فقیه در زمینهٔ این قبیل حقوق و اختیارات، مساوی با ازدست رفتن مصالح عمومی و تفویت منافع جامعهٔ اسلامی است.

بنابراین لازم است فقیه نیز به مانند امام معصوم(علیه السلام) از مطلق این حقوق و اختیارات برخوردار باشد. این هم نکتهٔ دوّمی است که کلمهٔ 'مطلقه' در ولایت مطلقهٔ فقیه به آن اشاره دارد و باز روشن است که این مسئله هم، مانند نکتهٔ

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۲۴۸.

پیشین، هیچ ربطی به حکومت فاشیستی ندارد و موجب توتالیتر شدن ماهیت حاکمیت نمی شود؛ بلکه یک امر عقلی مسلّم و بسیار واضحی است که در هر حکومت دیگری نیز پذیرفته شده و وجود دارد.»(۱)

۳.۱.۲.۲. ولایت فقیه؛ حکومت قانون خدا، نه شخص فقیه

امام خمینی(رضوان الله علیه): آن فقیهی که برای امت تعیین شده است و امام امت قرار داده شده است، آن است که می خواهد این دیکتاتوری ها را بشکند و همه را به زیر بیرق اسلام و حکومت قانون بیاورد. اسلام، حکومتش حکومت قانون است، یعنی قانون الهی، قانون قرآن و سنت است و حکومت، حکومت تابع قانون است؛ یعنی خود پیغمبر هم تابع قانون، خود امیرالمؤمنین(علیه السلام) هم تابع قانون، تخلف از قانون یک قدم نمی کردند و نمی توانستند بکنند.(۲)

امام خمینی(رضوان الله علیه): این حرف هایی که می زنند که: «خیر! اگر چنانچه ولایت فقیه درست بشود، دیکتاتوری می شود»، از باب اینکه این ها ولایت فقیه را نمی فهمند چیست... این ها اگر یک رئیس جمهور غربی باشد، همهٔ اختیارات [را] دستش بدهند، هیچ مضایقه ای ندارند و اشکالی

۱- محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریهٔ ولایت فقیه، ص۱۰۸.

۲- صحیفهٔ نور، ج ۱۰، ص۱۷۴.

نمی کنند، اما اگر یک فقیهی که یک عمری را برای اسلام خدمت کرده، علاقه به اسلام دارد، با آن شرایطی که اسلام قرار داده است که نمی توانـد یک کلمه تخلف بکند، [مخالفت می کنند]. اسـلام دین قانون است، قانون، پیغمبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) هم خلاف نمی توانست بکند؛ نمی کردند؛ البته نمی توانسـتند بکنند. خدا به پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید که اگر یک حرف خلاف بزنی، رگِ وتینت [را] قطع می کنم. حکم قـانون است؛ غیر از قـانون الهی کسـی حکومت نـدارد؛ برای س حکومت نیست؛ نه فقیه و نه غیر فقیه؛ همـه تحت قـانون عمـل می کننـد؛ مجری قـانون هسـتند همه؛ هم فقیه و هم غیر فقیه همه مجری قانوننـد. فقیه، نـاظر بر این است که این ها اجرای قانون بکننـد؛ خلاف نکننـد؛ نه اینکه می خواهـد خودش یک حکومتی بکنـد؛ می خواهـد نگـذارد این حکومت هایی که اگر چند روز بر آن ها بگـذرد، برمی گردنـد به طاغوتی و دیکتاتوری، می خواهد نگذارد بشود. زحمت برای اسـلام کشـیده شده؛ خون های جوان های شما در راه اسلام رفت، حالا ما دوباره بگذاریم که اساسی که اسلام می خواهد درست بکند و زمان امیرالمؤمنین(علیه السلام) بوده و زمـان رسول الله(صـلی الله علیه و آله و سـلم) بوده؛ بگـذاریم این هـا را برای خاطر چهار تا آدمی که دور هم جمع می شونـد و پاهایشان را روی هم می اندازنـد... چای و قهوه می خورنـد و قلم فرسایی می کننـد: مگر ما می توانیم این ها را [بپـذیریم]؟! مگر ما می توانیم؟ قدرت جائر است؛ برای کسی، برای یک مسلمان که تمام این خون هایی که

ریخته شـده، هدر بدهد و اسـلام را بگذاریم کنار؟ و چیزهایی هم که [می گویند که:] «یک همچو ولایت فقیهی نداریم»؛ خوب شـما نمی دانید؛ شـما فقیه را اطلاع بر آن ندارید که می گویند ولایت فقیه نداریم. ولایت فقیه از روز اوّل تا حالا بوده؛ زمان رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) تا حالا بوده. این حرف ها چه است که می زنند اینها؛ همهٔ این اشخاصِ غیر مطلع بر فقه؟(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): اگر چنانچه جامعهٔ مـدنی، یعنی جامعـهٔ مـدینه النبی، خب ولایت فقیه در جامعهٔ مدینه النبی در رأس همهٔ امور است. چون درمـدینه النبی حکومت، حکومت دین است و ولایـت فقیه هم به معنـای ولایـت یـک شـخص نیست؛ حکومت یـک شـخص نیست؛ حکومت یک معیار است؛ می دانید، یک شخصیت است در واقع. معیارهایی وجود دارد که این معیارها در هر جایی که تحقق پیدا بکند، او این خصوصیت را پیدا می کند که می تواند در جامعه به وظایفی که برای ولیّ فقیه معین شده رسیدگی بکند و مهم این است که به نظر من به این نکته بـایستی توجه کرد و به او بایـد افتخـار کرد که برخلاف همـهٔ مقررات عالم در باب حکومت که حاکمیت ها را یک حـالت غیرقابـلِ خـدشه قرار می دهنـد در قوانین و اینهـا، درنظام اسـلامی، آن کسـی که به عنوان ولیّ فقیه مشـخص می شود، چون اساسـاً مسئولیت او مبتنی بر معیارها است، اگر چنانچه این معیارها

۱- صحیفهٔ نور، ج۱۰، ص۵۳.

را از دست داد به خودی خود ساقط می شود؛ توجه می کنید؛ یعنی به خودی خود ساقط است. وظیفهٔ مجلس خبرگان تشخیص این قضیه است. اصلاً اگرتشخیص دادند، می فهمند که بله! ولیّ فقیه ندارند. تا فهمیدند که این معیارها دراین آقا نیست، می فهمند که ولیّ فقیه ندارند؛ باید بروند دنبال یک ولیّ فقیه. محتاج نیست عزلش کنند، خودش منعزل می شود؛ توجه می کنید؟! این خیلی نکتهٔ به نظر ما مهمی است.(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): خدای تبارک و تعالی می فرماید که اگر چنانچه یک تخلفی بکنی، یک چیزی را به من نسبت بدهی، تو را اخذ می کنم وتینت(۲) را قطع می کنم. اسلام دیکتاتوری ندارد، اسلام همه اش روی قوانین است و آن کسانی که پاسدار اسلام اند، اگر بخواهند دیکتاتوری کنند، از پاسداری ساقط می شوند به حسب حکم اسلام.(۳)

امام خمینی(رضوان الله علیه): جمهوری اسلامی یعنی اینکه رژیم به احکام اسلامی و به خواست مردم عمل کند و الان رژیم رسمی ما جمهوری اسلام است و فقط مانده است که احکام، همه احکام اسلامی بشود. مجردبودن رژیم اسلامی مقصود نیست، مقصود این است که در حکومت اسلام، اسلام و قانون اسلام حکومت کند، اشخاص

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی) در مراسم پرسش و پاسخ در دیدار با سردبیران و نویسندگان نشریات دانشجویی کشور، ۴اسفند۷۷.

۲- رگِ گردن.

۳- صحیفهٔ نور، ج۱۱، ص۳۷.

برای خودشان و به فکر خودشان حکومت نکننـد، ما می خواهیم احکام اسـلام در همه جا جریان پیـدا کند و احکام خدای تبارک و تعالی حکـومت کنـد. در اسـلام حکـومت، حکـومت قـانون، حـتی حکومت رسول الله(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و حکومت امیرالمؤمنین(علیه السـلام)، حکومت قـانون است. یعنی قـانون خـدا آن ها را تعیین کرده است، آن ها به حکـم قانون واجب الاطاعه هسـتند؛ پس حکـم از آن قانون خداست و قانون خدا حکومت می کند. در مملکت اسـلامی باید قانون خدا حکومت کند و غیر قانون خدا هیچ چیز حکومتی ندارد. اگر رئیس جمهـوری در مملکـت اسـلامی وجـود پیـدا بکنـد، این اسـلام است که او را رئیس جمهـور می کنـد، قـانون خـداست که حکم فرمـاست. در هیـچ جـا در حکومت اسـلامی نمی بینیـد که خود سـری باشـد حتی رسول الله(صـلی الله علیه و آله و سـلم) از خودشان رأیی نداشـتند، رأی قرآن بوده است، وحی بوده، هر چه می فرموده از وحی سرچشـمه می گرفته است و از روی هوا و هوس سخن نمی گفتند و همین طور حکومت هایی که حکومت اسلامی هستند، آن ها تابع قانون اند، رأی آن ها قانون اسلامی است و حکومتشان حکومتِ الله.(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): در جامعه ای که مردم اعتقاد به خدا دارند و اعتقاد به دین و شـریعت اسلامی دارند حاکم و ولیّ امر باید کسی باشد که تجسم مکتب باشد. یعنی حکومت او حکومت مکتب باشد.

۱- صحیفهٔ نور، ج۷، ص۲۰۱.

البته نـوع حکـومت او هم بـا نوع حکومت هـای معمولی در عـالم متفـاوت است. حکومت او حکومت جـبر و زور نیست. حکومت اخلاق است، حکومت دین است، حکومت حکمت است، حکومت معرفت است، حکومت برادری است؛ یعنی امام و ولیّ امر در جامعهٔ اسلامی با انسان های دیگر برادر است. با آن ها با عاطفـهٔ برادری و با رابطـهٔ برادری زنـدگی می کنـد. این حکومت که حکومت ولی امر و حکومت مکتب در جامعـهٔ اسـلامی است باید در همهٔ مراکز اساسـی و مهم این جامعه تجسم پیدا بکند که برحسب قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران، همان طوری که گفته شد، در قوهٔ قضائیه، در قوهٔ مقننه و در قوهٔ مجریه تجسم پیدا می کند. این پایه و اساسی است برای همهٔ مباحث اجتماعی که ان شاءالله به تدریـج این مباحث باید به عرض شـما برادران و خواهران برسد و در همهٔ این مباحث آنچه مورد توجه است، این است که همـهٔ مسائل اجتماعی در جامعهٔ اسـلامی از پایهٔ توحید، از پایهٔ اعتقاد به خدا و اعتقاد به روز جزا و نظارت خدا و نمایندهٔ دین خدا در جامعه از این پایه باید نشئت بگیرد و ما امیدوار هستیم که جامعهٔ اسلامی ما بتواند با حرکت به سمت اهداف عالیهٔ اسلام، فقه اسلامی را به طور کامـل در همـهٔ شـئون و همـهٔ کیفیـات زنـدگی خود به اجرا برسانـد و ان شـاءالله حضور ولیّ فقیه و نظام ولایت فقیه ما را به سـمت حاکمیت روزافزون اسلام در امور اجتماعی و فردی ما سوق بدهد و این یک آینده ای است که در انتظار آن

آینده باید بود و برای آن باید کوشش کرد و سعی کرد. امروز برای مسئولان کشور و دست اندرکاران جمهوری اسلامی، تقوای اساسی در عالم سیاست و در عالم حرکت اجتماعی عبارت است از اینکه این حرکت جامعهٔ اسلامی به سمت این احکام الهی باشد. یعنی هم قوهٔ مجریه و هم قوهٔ قضائیه و هم قوهٔ مقننه، همهٔ کوشش و همهٔ قدرت قانونی خودشان را به کار ببرند تا جامعه به سمت یک کیفیت اسلامی کامل ان شاءالله سوق پیدا کند.(۱)

- آیت الله العظمی مصباح یزدی'حفظه الله تعالی' نیز در این باره می فرمایند:

«ولایت فقیه و 'ولایت مطلقه فقیه' به معنای آن نیست که فقیه، بدون در نظر گرفتن هیچ مبنا و ملاکی، تنها و تنها براساس سلیقه و نظر شخصی خود عمل می کند و هر چه دلش خواست انجام می دهد و هوی و هوس و امیال شخصی اوست که حکومت می کند؛ بلکه ولیّ فقیه، مجری احکام اسلام است و اصلاً مبنای مشروعیت و دلیلی که ولایت او را اثبات کرد، عبارت از اجرای احکام شرع مقدّس اسلام و تأمین مصالح جامعهٔ اسلامی در پرتو اجرای این احکام بود؛ بنابراین بدیهی است که مبنای تصمیم ها و انتخاب ها و عزل و نصبها و کلّیهٔ کارهای فقیه، احکام اسلام و تأمین مصالح جامعه اسلامی و رضایت خدای متعال است و باید این چنین باشد و اگر ولیّ فقیهی از این مبنا عدول کند، خودبه خود صلاحیتش را از

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبهٔ نماز جمعه، ۳۰اردیبهشت۶۲.

دست خواهد داد و ولایت او از بین خواهد رفت و هیچ یک از تصمیم ها و نظرات او مطاع نخواهد بود. براین اساس، به یک تعبیر می توانیم بگوییم 'ولایت فقیه در واقع ولایت قانون است'؛ چون فقیه ملزم و مکلّف است در محدودهٔ «قوانین اسلام» عمل کند و حقّ تخطّی از این محدوده را ندارد؛ همان گونه که شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم(علیهم السلام) نیز چنین هستند؛ بنابراین به جای تعبیر ولایت فقیه می توانیم تعبیر 'حکومت قانون' را به کار بریم؛ البته با این توجه که منظور از قانون در اینجا قانون اسلام است و نیز از یاد نبریم که... از شرایط ولیّ فقیه، 'عدالت' است و شخص عادل کسی است که بر محور امر و نهی و فرمان خدا و نه بر محور خواهش نفس و خواستهٔ دل، عمل می کند و با این وصف، بطلان این سخن که ولیّ فقیه هر کاری که «دلش» بخواهد انجام می دهد و خواسته و سلیقهٔ 'خود' را بر دیگران تحمیل می کند روشن تر می شود.»(۱)

- به بیان دیگر:

«حاکم اسلامی، خدا و قانون اوست و شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نیز به دستور خداوند، مأمور اجرای قانون الهی می باشد؛ چنان که خدای سبحان در خطاب به او می فرماید:)لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِما أَراکَ الله(؛(۲) تو مبعوث شده ای تا در بین مردم حکومت کنی؛ ولی نه به میل خود؛ بلکه به آنچه خداوند از طریق وحی به تو نشان داده است...

۱- محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریهٔ ولایت فقیه، ص۱۱۱.

۲- نساء، ۱۰۵.

ولایت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و اولی الامر، به ولایت بالذات و اصیل خداوند برمی گردد. این خصیصهٔ مهم، تنها در حکومت اسلامی یافت می شود، نه در حکومت های دیگر. در نظام اسلامی، حاکمیت از آن دین و مکتب است، نه از آن اشخاص؛ حتی اگر آن شخص، خود پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) یا امام معصوم(علیهم السلام) باشد. مردم، یک «ولی» بیشتر ندارند که همان خدا و دین اوست و هیچ کس نمی تواند چیزی را از دین بکاهد یا بر آن بیفزاید و اگر فقیه عادل و آگاه به زمان و توانا، بر ادارهٔ کشور حکومت کند، «شخص فقیه» حکومت نمی کند، بلکه «شخصیت فقیه» که همان فقاهت و عدالت و مدیر و مدبربودن و شرایط برجستهٔ رهبری است، حکومت می کند. شخص فقیه، تابع شخصیت دینی خویش می باشد و چنین انسانی، امین مکتب و متولی اجرای دین است و خود او، نه تنها همراه مردم است؛ بلکه پیشاپیش آنان، موظف به اجرای فرامین فردی و اجتماعی دین می باشد.

فقیه، «لایُسئَلُ عَمّا یَفعَل»(۱) نیست که هر کاری بخواهد بکند و مورد سؤال قرار نگیرد؛ او نیز یکی از مکلفین است؛ زیرا شخص فقیه، جدای از شخصیتش، هیچ سِمتی ندارد و مثل دیگر افراد جامعه است.

برهمین اساس، سیدنا الاستاد امام خمینی(رحمه الله علیه) در جلد دوم از کتاب بیع، ضمن بحث از مسئلهٔ ولایت فقیه می فرمایند:

«آنچه که در اسلام حکومت می کند، فقاهت و

۱- کسی که از اعمالش بازخواست نمیشود.

عـدالت است و به تعبیر دیگر، حـاکم و ولیّ مردم در اسـلام، قانون الهی است، نه شـخص خاص؛ زیرا شـخص فقیه، یک تافتـهٔ جـدابافته از مردم نیست؛ بلکه او نیز همانند یکی از آحاد مردم، موظف به رعایت احکام و قوانین الهی است'.(۱)

حضـرت امیرالمؤمنین(علیه السـلام) می فرمایـد: 'أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی وَ اللهِ مَا أَحُثُّکُمْ عَلَی طَاعَهٍ إِلَّا وَ أَسْبِقُکُمْ إِلَیْهَا وَ لَا أَنْهَاکُمْ عَنْ مَعْصِیَهٍ إِلَّا وَ أَتَنَاهَی قَبْلَکُمْ عَنْهَا'؛(۲) ای مردم! قسم به خـدا که من شـما را به طاعتی سوق نـدادم، مگر آنکه خود بر شـما به سوی آن پیشـی گرفتم و از هیچ معصیتی نهی نکردم، مگر آنکه پیش از شما از آن دوری جستم...

پیام شعیب(علیه السلام) در قرآن کریم نیز این بود:)وَ ما أُریدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلی ما أَنْهاکُمْ عَنْه(؛(۳) قصد من، این نیست که چیزی را بگویم و خود خلاف آن را انجام دهم. اینکه امـام خمینی(رحمه الله علیه) در سـخن مشـهور خود فرمودنـد: 'پشتیبـان ولایت فقیه باشـید تا به این مملکت آسـیبی نرسد'، برای آن است که اگر انسان بخواهد شجرهٔ طوبی بشود، نیازمند قانون الهی و دین خداست و دین خدا زمانی انسان را رشد می دهد که در جامعه تحقق یابد و برای تحقق آن در عصر غیبت امام معصوم(علیه السلام)، باید یک فقیه اسلام شناسِ اسلام باور، زمام امور مسلمین را در دست بگیرد تا هر آنچه می گوید و هر حکمی که صادر می کند، نخست خودش به

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، ج۲، ص۴۶۴.

۲- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷۵.

۳- هود، ۸۸.

آن عمل کند و سپس دیگران. این معنای ولایت فقیه است و بازگشت آن چنان که مکرراً گفته شد به «ولایتِ فقاهت و عدالت» می باشد و در نهایت، به ولایت دین و خدا برمی گردد.»(۱)

۳.۲.۲. حکم ولیّ فقیه؛ اولیه یا ثانویه؟

امام خمینی(رضوان الله علیه): حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) است، یکی از احکام اولیهٔ اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد درصورتی که رفع، بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد، مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می تواند هرامری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.(۲)

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۲۵۶.

۲- صحیفهٔ نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): فقه اسلامی دارای احکامی است که از لحاظ اهمیت یکسان نیستند. در این گسترهٔ وسیعی که فقه اسلامی دارد که شاید هزاران موضوع و صدها عنوان مهم در آن هست، بعضی بر بعضی دیگر ترجیح دارند؛ یعنی اگر در جایی دو حکم شرعی لازم باشد که با هم قابلِ جمع هم نباشد و نتوان به هر دو حکم شرعی عمل کرد، یکی از آن دو حکم را قهراً باید بر دیگری ترجیح داد؛ کدام را ترجیح می دهیم؟ آن حکمی که اهمیت بیشتری دارد؛ حیاتی تر است؛ فوری تر است؛ جهات گوناگونی در آن هست که بر دیگری ترجیح دارد. از باب مثال حالا بخواهیم محاسبه کنیم، مثلاً در میان احکام اسلامی، یک حکمی وجود دارد که عبارت است از: «حرمت تسلیم جامعهٔ اسلامی در مقابل دشمنان خارجی» و «عدم جواز تسلط بیگانگان بر جامعهٔ اسلامی». خب! این یک حکم فقهی است؛ اینکه خارج از فقه نیست! حالا اگر در جایی که تسلط بیگانگان بر جامعهٔ اسلامی وجود دارد، مسلمان ها بخواهند به این حکم اسلامی عمل کنند، چه کار باید بکنند؟ چگونه بایستی اقدام بکنند؟ باید مجاهدت کنند؛ باید جان و مال بدهند؛ باید بسیاری از مضیقه ها را برای خودشان قبول کنند. در خلال این وظایفی که باید انجام بدهند، ای بسا برخی از واجبات دیگر اسلامی تحت الشعاع قرار خواهد گرفت و ممکن نخواهد بود که آن واجبات را ما عمل بکنیم. مثلاً حفظ جان یک واجب شرعی است، حفظ مال دیگران و مالکیت

دیگران یک واجب شرعی است؛ اما آنجایی که مسئلهٔ تسلط بیگانگان مطرح است و این واجب در میان است، آن واجبات دیگر تحت الشعاع قرار خواهد گرفت و لازم است که ما این تکلیف شرعی را بر دیگر تکالیف ترجیح بدهیم. یا آنجایی که حفظ نظام اسلامی مثلاً اقتضاء می کند که ما از برخی از تکالیف فرعی صرف نظر کنیم؛ حفظ نظام اسلامی یکی از احکام فقه است؛ اینکه خارج از فقه اسلامی نیست؛ فقه فقط طهارت و نجاست و احکام فردی و جزیی که نیست؛ حفظ اسلام، حفظ نظام اسلامی، یکی از واجبات فقهی است؛ یکی از تکالیف شرعی است. در مواردی، اگر ما بخواهیم نظام اسلامی را حفظ بکنیم، شاید لازم بشود یکی دوتا، ده تا از واجباتی را که اهمیت کمتری دارد، فدای این واجب بکنیم یا مثلاً- حفظ رفاه عمومی در جامعه یا امنیت عمومی در جامعه، یک واجب شرعی است و یکی از احکام فقهی است؛ این هم جزو فقه است. شاید در جایی برای اینکه ما رفاه را، رفاه عمومی را، در جامعه تأمین کنیم، احتیاج به این باشد که برخی از واجبات دیگر را زیر پای این واجب بگذاریم؛ فدای این واجب بکنیم یا امنیت جامعه را اگر ما بخواهیم تأمین کنیم، شاید لازم باشد گاهی یک دو، بیشتر از واجبات و احکام شرعی را قربانی این واجب بکنیم. چرا؟ چون این واجب مهم تر است؛ بنابراین می بینید که در میان احکام فقهی همه یکسان نیستند. به عنوان یک مثالی که در تاریخ همه تان هم شناختید و می دانید، در تاریخ نزدیک

به خود ما، همین مسئلهٔ حرمت تنباکویی را که میرزای بزرگ شیرازی(رحمه الله علیه) فتوای آن را صادر کرد و حکم داد، می توانید به عنوان یک مثال مورد نظر بگیرید. خب اگر از یک عالمی سؤال می کردند در آن روز که رفتن و خریدن تنباکو و کشیدن این تنباکو چه طور است؟ احکام رسال های و فقهی تصریح دارد به اینکه کشیدن تنباکو حرام نیست. فتوای فقهای اصولی ما هم همه همین بوده؛ لکن ناگهان یک فتوایی صادر می شود از یک عالم که این حکم به معنای اصطلاحی هم نیست که موضوع را تعیین می کند، بلکه فتواست، منتهی یک حکم حکومتی است؛ یک حکم ولایتی است که در آن روز چون اسلام قوت داشت، اگر چه حاکم اسلامی فقیه نبود، اما فقیه می توانست اعمال نفوذ بکند. چون این فقیه می داند که یک کمپانی انگلیسی آمده و همهٔ موجودی و همهٔ مزارع تنباکو و توتون و همهٔ امکانات مربوط به این را با دولت آن روز ایران معامله کرده و این مقدمهٔ یک سلطهٔ اقتصادی و سیاسی بر جامعهٔ اسلامی است و این حرام است و سلطهٔ کمپانی انگلیسی بر جامعهٔ اسلامی جایز نیست، برای اینکه این فعل حرام انجام نگیرد، برای اینکه جامعهٔ اسلامی از سلطهٔ اقتصادی بیگانه رها بشود یا به دام او نیفتد، ایشان یک حلالی را که به حسب ظاهر شرع حلال است، حرام می کنند؛ می گویند کشیدن تنباکو حرام است و هیچ کس از علمای آن روز هم، آن کسانی که آگاه بودند و بصیر بودند، این فتوا را به معنای از بین بردن

فقه اسلامی ندانستند؛ حالا شاید افراد کج سلیقه یا بی خبر و غافل همان روزها هم نِقی این گوشه و آن گوشه می زدند، لکن افرادی که میرزا را می شناختند، افرادی که با مسائل فقهی و با نظام فقهی اسلام آشنا بودند، به خوبی می فهمیدند که این یک حکم فقهی است؛ این یک واجب شرعی است. پس ببینید که وقتی امر، دائر است بین دو تا حکم شرعی که یکی، آن قدر اهمیت دارد، اما دیگری آن اهمیت را ندارد، آن کسی که بصیر است، فقیه است، زمان را می شناسد، مسائل را می داند، از سیاست مطّلع است، از دشمنی ها مطّلع است، او می تواند یکی از این دو حکم را بر دیگری ترجیح بدهد؛ کدام را ترجیح خواهد داد؟ آنکه اهمیت بیشتری دارد و این باب ترجیح اهمّ بر مهم در اصول فقه ماست که در حوزه های علمیه تدریس می شود و روی آن بحث می شود و این در همه جا جاری است؛ یعنی در هر جایی که دو تا حکم با یکدیگر مزاحمت بکنند، هرکدام از آن ها که مهم تر باشد، او را فقیه بر آن دیگری ترجیح خواهد داد؛ منتهی «شناختن حکم مهم تر» کار همه کس نیست؛ یک کسی باید باشد که اولاً با گسترهٔ فقه آشنا باشد، فقه اسلامی را بشناسد، مصالح را هم بداند؛ هرکسی هم که فقه را دانست و فقیه بود، نمی تواند تشخیص بدهد؛ ای بسا فقهایی که از مسائل زمان مطلع نباشند؛ آگاه نباشند؛ ترجیح یک حکم بر حکم دیگر را اصلاً توجه نکنند و درک نکنند؛ آن ها نمی توانند این کار را بکنند. اما در جامعهٔ اسلامی، آن کسی که

ولیّ امت هست و رهبر جامعه است و فقیه است و بصیر است و عادل است، تابع هوای نفس خودش نیست، تابع چیزهای شخصی نیست، او مصالح مسلمین را نگاه می کند؛ خب دو تا واجب شرعی است یا یک واجب و یک حرام است یا یک واجب و یک شیء مباح است، احکام شرعی مباحش هم باید مباح باشد؛ نمی شود مباح را هم تغییر داد به غیر مباح؛ اما آنجایی که معارضه باشد، آن مباح را حرام می کند، به خاطر یک مصلحت دیگر؛ آن واجب را حرام می کند، به خاطر یک مصلحت دیگر؛ آن حرام را واجب می کند، به خاطر یک مصلحت دیگر. این درحقیقت ترجیح دادن یک حکم شرعی است بر یک حکم دیگر، به خاطر مهم تر بودن آن؛ این، آن احکام ولایتی است. پس توجه می کنید که احکام ولایتی و حکمی که از روی مصلحت ولیّ فقیه صادر می کند، آن درحقیقت، به معنای احیاء فقه است. بعضی آدم های کوتاه نظر، ممکن است فکر کنند که اگر حکم مصلحتی صادر شد و یک حکم شرعی ظاهری از بین رفت یا موقتاً یا برای بلند مدت، پس فقه چه شد؟! فقه پایمال شد؟ نه! فقه پایمال نشد؛ فقه احیاء شد. چون همان حکمی هم که ترجیح داده می شود و لازم الاجرا می شود، آن هم حکم فقهی است؛ یعنی آنجایی که ولیّ فقیه دستور می دهد که مسلمان ها لازم است که مثلاً اموال خودشان را یا فلان مقدار از مال خودشان را برای یک مقصود مهمی بدهند، خب «الناس مسلّطون علی اموالهم»، این یک حکم

شرعی است، شکی نیست مردم بر مال خودشان مسلّط اند و کسی حق ندارد مال آن ها را از آن ها بگیرد، اما آن مصلحتی که ایجاب کرده است که مال همین مردمی که بر مالشان مسلّط هستند، از آن ها گرفته بشود و صرف یک امری بشود، آن مصلحت چیست؟ مثلاً دفاع از اسلام، دفاع از نظام اسلامی یا حفظ رفاه قشرهای محروم، یا حفظ امنیت جامعه. این مصلحت که خود این هم یک مصلحت شرعی است و یک حکم فقهی است، این اهمیّتش بیشتر از «إِنَّ النَّاسَ مُسَلَّطُونَ عَلَی أَمْوَالِهِم»(۱) در این موارد است.

پس همان طورکه مشاهده می شود، احکام حکومتی از مجموعهٔ فقه عظیم اسلامی بیرون نیست. این اشتباه است که ما خیال کنیم کسی با مطالعهٔ رسالهٔ عملیه و توضیح المسائل خواهد توانست احکام گوناگون فقهی را و آنکه مهم تر است، آنکه اهمیتش کمتر است، ترجیح بدهد؛ این جور نیست. آن کسی که فقیه است، احکام اسلامی را می داند، مهم بودن و مهم تر بودن را در میان احکام فقهی تشخیص می دهد، او قادر است که ارزیابی کند و بداند کدام یک از این ها از دیگری مهم تر است و این اختیار مخصوص ولیّ فقیه است. بعضی به ذهنشان ممکن است این جور بیاید که: خب، اگر ما آمدیم حکم مصلحتی و حکم ولایتی را باب کردیم، هرکسی در هر گوشهٔ مملکت وقتی بنای اجرای احکام

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص۲۷۲: «مردم بر دارایی ها و بر خودشان تسلّط و چیرگی دارند.»

شرعی بشود، بگوید: آقا! من مصلحت نمی دانم؛ مصلحت این است که این حکم اجرا نشود. پس این احکام الهی تکلیفش چه خواهد شد؟ اصلاً مسئله این نیست که کسی تشخیص بدهد که این حکم مصلحت دارد یا ندارد؛ تشخیص مصلحت به عهدهٔ ولیِّ فقیه است، یا کسی که او منصوب کند، یا کسی که او تعیین بکند. این جور نیست که هر کسی بتواند در مواجههٔ با هر یک از احکام شرعی، بگوید که من مصلحت نمی دانم که این حکم انجام بگیرد؛ بنابراین این حکم فعلاً- تعطیل! و آن کاری که مصلحت هست انجام بگیرد؛ به عنوان حکم الهی! این چنین چیزی نیست و چنین اختیاری را هیچ کس ندارد، مگر ولیّ فقیه و آن کسی که ولیّ فقیه معین بکند... خواستهاند که هیچ مصلحتی از مصالح اسلامی ندیده گرفته نشود و فوت نشود و جامعهٔ اسلامی بر پایهٔ مصالح عالیهٔ اسلامی که در همان فقه وسیع اسلامی مطرح شده.(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): کار ولیّ فقیه چیست در جامعه؟ کار ولیّ فقیه عبارت است از: ادارهٔ جامعه؛ البته برمبنای اسلام. شکی در این نیست؛ اما آنجاهایی که مصالح اسلامی را، مصالح اجتماعی را، ولیّ فقیه تشخیص می دهد، بر طبق مصلحت یک دستوری صادر می کند، آن دستور، حکم اللّه است؛ آن دستور خودش یک دستور شرعی است. ولیّ فقیه چه با اتکاء به دلیل عقلیِ قطعی و چه با

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۱۷اسفند۶۶.

اتکاء به ادلهٔ شرعی، یک مصلحتی را برای جامعه تشخیص می دهد، آن مصلحت را اعمال می کند، آن می شود حکم اللّه و برای همهٔ مردم این حکم، واجب الاطاعه است که معنای این جمله ای هم که در بیانات بزرگان تکرار شد که حکومت از احکام اولیه است، همین است. اصل حکومت از احکام اولیه است و احکام حاکم اسلامی هم حکم اولی است؛ یعنی حکم ثانوی به معنای اینکه تابع ضرورت ها باشد، نیست.(۱)

– در تبیین این موضوع، حضرت آیت الله معرفت(رحمه الله علیه) در کتاب «ولایت فقیه» خود می نویسند:

«اسلام سیاسی که در تأمین مصالح همگانی و تضمین اجرای عدالت اجتماعی خلاصه می شود، بر پایهٔ مصلحت استوار است و اساساً شریعت اسلامی، تضمین کنندهٔ اجرای عدالت، در تمامی ابعاد حیات اجتماعی است تا مصالح افراد و جامعه به طور کامل تأمین گردد و هرکس به حقوق حقّهٔ خود به گونهٔ شایسته نایل گردد.

از این رو، شریعت اسلام، مصالح امّت را هدف قرار داده تا جامعه با سلامت زندگی کند و به سعادت و کمال انسانی دست یابد. ازاین رو گفته اند: 'الأحکام الشرعیّه ألطاف إلی الأحکام العقلیّه'.(۲) احکام شریعت، هریک لطفی است که از مقام حکمت الهی برخاسته و رهنمودی

۱– بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۲بهمن۶۶.

۲– محمدابراهیم جناتی شاهرودی، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، ج۱، ص۲۴۸.

است به آنچه فطرت و خرد انسانی آن را خواهان می باشد.»(۱)

- علامه شهید محمدباقر صدر(رحمه الله علیه) در تبیین جایگاه مصالح در احکام حاکم اسلامی مینویسند:

«اگر حاکم اسلامی، بر مبنای تشخیص مصلحت جامعه، به چیزی امر کند، بر همهٔ مسلمانان تبعیّت از آن واجب است و هیچ کس اجازهٔ مخالفت ندارد. حتی اگر فردی، برای آن مصلحت، اهمیت چندانی قائل نباشد، مجاز به مخالفت نیست؛ مثلا در فقه، تنها احتکار برخی از کالاهای ضروری، حرام شده و جلوگیری از احتکار در اجناس دیگر و نیز نرخ گذاری بر مبنای مصلحت، به حاکم شرع واگذار شده است. ازاین رو، وقتی حاکم از این حق استفاده می کند، اطاعت از او لازم است.»(۲)

- پس میتوان این گونه دریافت که:

«احکام حکومتی که از سوی حاکم اسلامی براساس رعایت مصالح اجتماعی مسلمانان اتخاذ می شود، برخاسته از مقام ولایت و حکومت است و خود حکم مستقلی می باشد؛ بنابراین احکام حکومتی الزاماً حکم اوّلی و ثانوی نیست؛ بلکه مواردی از حکم حکومتی است که نه بر موضوعات به عناوین اولیه خودشان در شرع ثابت شده است و نه تحت عناوین احصایی ثانوی مانند لاحرج و لاضرر، اکراه و اضطرار و ... می گنجد. از

۱- آیت الله محمدهادی معرفت(رحمه الله علیه)، ولایت فقیه، ص۱۷۲.

۲- سیدمحمدباقر صدر، الفتاوی الواضحه، ص۱۱۶.

این منظر، احکام حکومتی را اولیه و یا در حکم اوّلی می دانند.»(۱)

- حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی «حفظه الله تعالی علیه» با جمعبندی اقوال علما دراین خصوص میفرمایند:

«ظاهراً تمام کسانی که دررابطه با ولایت فقیه بحث کرده اند، حتّی امام راحل(رحمه الله علیه)، آن را مقیّد به رعایت مصالح مسلمین نموده اند. هیچ کس نمی گوید: «اگر مصلحت مسلمین جنگ است، فقیه حق دارد حکم به صلح کند و اگر مصلحت مسلمین صلح است، فقیه حق دارد برخلاف آن، دستور جنگ بدهد». اصولاً این ولایت برای حفظ مصالح اسلام و مسلمین است؛ نه برخلاف آن. وقتی این اصل را بپذیریم، محدودهٔ ولایت فقیه مشخّص می شود و منظور از مطلقه، همان مطلقه در دایرهٔ مصالح اسلام و مسلمین است. حتّی دربارهٔ معصومین(علیهم السلام) نیز مسئله غیر از این نیست. امام حسن(علیه السلام) به خاطر مصالح اسلام و مسلمین صلح کرد و امام حسین(علیه السلام) به خاطر مصالح اسلام و مسلمین جنگید و شهید شد. خداوند حضرت یونس(علیه السلام) را به خاطر ترک اولی که به مصالح غیرواجبهٔ امّت مربوط می شد، در شکم ماهی زندانی کرد.»(۲)

۱- کاظم قاضی زاده، اندیشه فقهی سیاسی امام خمینی(رحمه الله علیه)، ص۱۹۷.

۲- ناصر مکارم شیرازی، استفتائات جدید، ج ۳، ص ۱۸۰.

۴.۲.۲. ولایت مطلقه و محدودیت ها

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): آن کسی که ولیّ و حاکم مردم است، یک سلطان نیست؛ یعنی عنوان حکومت، از بُعد اقتدار و قدرت او بر تصرف ملاحظه نمی شود؛ از بُعد اینکه او هر کاری که می خواهد، می تواند بکند، مورد توجه و رعایت نیست؛ بلکه از باب ولایت و سرپرستی او و اینکه ولیّ مؤمنین یا ولیّ امور مسلمین است، این حق یا این شغل یا این سمت مورد توجه قرار می گیرد. قضیهٔ حکومت در اسلام، از این جهت مورد توجه است.

اگر این مفهوم ولایت و آنچه را که اسلام برای ولیّ و والی به عنوان شرط و وظیفه قرار داده است، بشکافیم که در کلمات ائمهٔ معصومین(علیهم السلام) در این باب، خیلی حرف های آموختنی وجود دارد و در همین نامهٔ امیرالمؤمنین(علیه السلام) به مالک اشتر و آن توصیه های بزرگ، مفاهیم ارزندهٔ زیادی هست خواهیم دید که مردمی ترین نوع حکومت این است. در فرهنگ بشری یعنی فرهنگ آزادی خواهان عالم در طول تاریخ، هیچ چیزی که از حکومت زشت باشد، در مفهوم ولایت وجود ندارد. مفهوم استبداد یا خودسری، به میل خود یا به ضرر مردم تصمیم گرفتن، مطلقاً در معنای ولایت اسلامی نیست. نه اینکه یک شخصی نمی تواند به نام ولایت از این کارها بکند؛ خیر! شیاطینی هستند که با همهٔ نام های خوب، همهٔ کارهای بد را در دنیا کرده اند. مقصود، آموزش و درس و راه اسلامی است. البته کسانی که دلباختهٔ

مفـاهیم غربی و بیگانـهٔ از اسـلام هسـتند، ممکن است حرف هـایی بزننـد یـا تصـوراتی بکننـد؛ لیکن این هـا بر اثر نشـناختن مفهوم ولاـیت است.(۱)

رهبرمعظم انقلاـب(مـدظله): اینکه می گوییم سـیاست مـا عین دیـانت است و دیـانت ما عین سـیاست است، یک طرف قضـیه این است که سیاست و بنیان آن باید براساس دین باشد. روی دیگر سـکه هم این است که فعالیت سیاسی نمی تواند از معیارها و ضوابط دینی و اخلاقی خارج باشـد. کار غیراخلاقی برای کسب قـدرت، مطلقاً جایز نیست و کسـی را که در صـراط مدیریت قرار دارد، از اهلیت و صـلاحیت می انـدازد؛ لذا این ضوابط باید به طور کامل در همهٔ رده ها رعایت شود. قانون برای رهبری، ریاست جمهوری، مسـئولان قوای سه گانه و رده هـای مختلف مـدیریت، تـا رده هـای شوراهـای شـهر و روسـتا و دیگر جاهـا ضوابطی را معین کرده است که برخاسـته از همان دیـد و فکر اسـلامی است. این ضوابط باید احراز شود. باید تشـخیص داده شود که این شـرایط در این شخص وجود دارد، بعد او در معرض رأی مردم قرار گیرد، اگر ملاک رأی مردم است یا نصب شود، اگر ملاک، انتصاب است؛ مثل بعضی از مسئولیت هایی که وجود دارد.(۲)

۱- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر، ۱۰تیر ۷۰.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با اعضای مجلس خبرگان، ۱۳اسفند ۸۱.

۵.۲.۲. عوامل بازدارنده از استبداد

اشاره

امام خمینی(رضوان الله علیه): این ها اصلاً اطلاعی ندارند که قضیه ولایت فقیه چی هست، اصلاً از سر و ته ولایت فقیه سر در نمی آورند که اصلاً چی چی هست، در عین حالی که سر در نمی آوردند، می نشینند می گویند اگر بنا باشد که ولایت فقیه بشود دیکتاتوری می شود، کذا می شود. مگر امیرالمؤمنین(علیه السلام) که ولیّ امور مردم بود، دیکتاتوری بود؟! مگر خود پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) که ولایت داشت، دیکتاتور بود؟! مگر بگویند که ولایت برای پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هم نیست، پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هم مثل سایر مردم و از این ها بعید نیست این را بگویند، لکن جرأت نمی کنند، بگویند. دیکتاتوری کدام است؟! در اسلام همچو چیزی مطرح نیست، اسلام دیکتاتور را محکوم می کند، اسلام یک نفر فقیه بخواهد اگر دیکتاتوری بکند از ولایت ساقطش می کند. چطور دیکتاتوری می گویید، می کند اسلام ؟! این حرف ها را می زنید. اگر می دانید و می گویید، چرا باید در مخالف مسیر ملت سیر بکنید و این مسائل را بگویید و اگر نمی دانید، چرا انسان ندانسته یک حرفی را بزند؛ همین بی خود، بدون اینکه بفهمد چی هست مسئله بیاید یک همچو مسائلی را بگوید.(۱)

۱- صحیفهٔ نور، ج ۱۰، ص۸۹.

امام خمینی(رضوان الله علیه): اسـلام غریب است الان، اسـلام غریب است، همان طورکه غُربا را نمی شناسند؛ یک غریبی وارد یک شهری بشود مردمش نمی شناسـند؛ اسـلام الان غریب است توی ملت ها؛ نمی شناسـند اسـلام را. چون نمی شناسـند اسلام را، احکام اسلام را هم نمی داننـد، اسـلام شـناس های ما هم اسـلام را نمی شناسـند، نمی شناسـند این چی هست، وقتی نشـناختند خیال کنند که اگر چنانچه فقیه، حکومت فقیه باشـد، حکومت دیکتاتوری است و اگر چنانچه فقیه در کار نباشـد، دیگر هر که خواهـد باشد، اگر شـمر هم باشد این آقایان اشـکالی به آن ندارند؛ فقط فقیه را بهش اشـکال دارند. اشـکال هم برای این است که از اسلام می ترسند، از اسلام ترس دارند. اسلام نمی گذارد این حیثیت فاسدها را باقی باشد. این ها می ترسـند از آن، بعضـی ها هم گول خوردند، بعضی ها متعمدند در این امر، بعضی ها هم گول خوردنـد و الّـا حکومت اسـلامی مثـل حکومت علی ابن ابیطـالب(علیه السـلام) دیکتـاتوری تویش نیست، حکومتی است که به عـدل است، حکومتی است که زندگی خودش از زندگی سایر رعیت ها بدتر است، آن ها نمی توانسـتند مثل او زندگی کنند، او نان جو هم سیر نمی خورد، یـک لقمه، دو تا لقمه برمی داشت با یک خرده نمک می خورد. این حکومت اصـلاً می توانـد دیکتاتوری باشـد؟ دیکتاتوری برای چه بکند؟ عیش و عشرتی نیست تا اینکه بخواهد دیکتاتوری بکند برای او. حکم فرمایی اصلاً در اسلام نیست؛ حکمفرمایی

اصلاً در کار نیست. پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) که رئیس مسلمین و اسلام بود، وقتی که در یک مجلسی نشسته بودند تو مسجد روی آن حصیرها، معلوم نیست حصیر حسابی هم داشته باشد، آنجا نشسته بودند، دور هم که نشسته بودند، عرب[هایی] که از خارج بودند و نمی شناختند پیغمبر را، می آمدند، می گفتند که کدام یکی محمد هستید؟ نمی شناختند؛ برای اینکه حتی یک همچون چیزی هم زیر پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نبود. حالا ما اشراف هستیم؟! یک همچو حکومتی که بنا باشد این طوری باشد، یک خانۀ گلی داشته باشد، یک گلیم هم حتی نداشته باشد، یک حکومتی که یک پوست می گویند داشته است که روزها علوفۀ شترش را حضرت امیر(علیه السلام) رویش می ریخته، شب ها زیر خودش و فاطمه می انداخته و می خوابیده رویش، اینکه دیکتاتوری نمی تواند باشد. اینهایی که می گویند دیکتاتوری، اسلام را نمی فهمند چی هست؛ فقه اسلام را نمی دانند؛ خیال می کنند ما، هر فقیه، هر چه هم فاسد باشد این حکومت، فقیه اگر پایش را این طور بگذارد، اگر یک گناه صغیره هم بکند از ولایت ساقط است. مگر ولایت یک چیز آسانی است که بدهند دست هرکس؟ این ها که می گویند که دیکتاتوری پیش می آید، نمی دانم، این مسائل پیش می آید، این ها نمی دانند که حکومت اسلامی، حکومت دیکتاتوری نیست. مذهب مقابل این ها ایستاده، اسلام مقابل دیکتاتورها ایستاده و ما می خواهیم که فقیه باشد که جلوی دیکتاتورها را بگیرد؛

نگـذارد رئیس جمهور دیکتاتوری کنـد؛ نگـذارد نخست وزیر دیکتاتوری کند؛ نگذارد رئیس مثلاً لشـکر دیکتاتوری بکند؛ نگذارد رئیس ژانـدارمری دیکتاتوری بکنـد؛ نه اینکه بخواهیم دیکتاتوری درست کنیم؛ فقیه خواهـد چه کنـد دیکتاتوری را! کسـی که زنـدگی، زندگی عادی دارد و نمی خواهد این مسائل را، دیکتاتوری برای چه می خواهد بکند؟ حکم فرمایی در کار نیست در اسلام. به علاوه، حالا در این قانون اساسـی که این قدر احتیاط کاری هم شده، آقایان هم این قدر احتیاط کاری کرده اند که یک دفعه مردم بیایند خودشان تعیین کنند یـک خبره هایی را، این دیکتاتوری است! این خبره ها را یکی بیایـد بگویـد که در یک شـهری از این شـهرها یک کسـی فشار آورد روی مردم که بیایید به این شـخص رأی بدهید، حتی تبلیغات هم نشد، مردم این ها را می شـناختند، مردم دانسـتند این ها را. اگر صد دفعهٔ دیگر ما بخواهیم خبرگان تعیین کنیم، یا خود این آقایان تعیین می شونـد یا یکی مثل اینها. مردم با آزادی، من گمان ندارم در هیچ جای دنیا این طور واقع شـده باشد، این طور [رأی] داده باشـند؛ مردم این طور عاشـقانه رأی داده باشـند به یک مطلبی؛ هم جمهوری اسـلامی اش را آن طور عاشقانه رأی دادند و [با] آن... اکثریت.(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): بزرگ ترین تعریف برای یک انسان، در معیارهای الهی و اسلامی، عبودیت

۱- صحیفهٔ نور، ج۱۱، ص۳۷.

خداست. «اشهد ان محمدا عبده و رسوله»، رسول را بعد از عبد ذکر می کند. امیرالمؤمنین(علیه السلام) [هم] این است. معنای ولایت در اصطلاح و استعمال اسلامی، این است؛ یعنی حکومتی که در آن، اقتدارِ حاکمیت هست؛ ولی خودخواهیِ سلطنت نیست، جزم و عزم قاطع هست که)فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ((۱)؛ اما استبداد به رأی نیست.

کسانی که با حکومت و با ولایت اسلامی، دشمنی می کنند، از این چیزها می ترسند؛ با اسلامش بدند! اسم ولایت را حمل کردن بر مفاهیمی که یا ناشی از بی اطلاعی و بی سوادی و کج فهمی است، یا ناشی از غرض و عناد است! ولایت، یعنی حکومتی که در آن در عین وجود اقتدار، در عین وجود عزت یک حاکم و جزم و عزم و تصمیم قاطع یک حاکم، هیچ نشانه ای از استبداد و خودخواهی و خود رأیی و زیاده طلبی و برای خود طلبی و این ها نیست. این، آن نشانهٔ اصلی برای این حکومت است... اینکه من بارها می گویم تا رسیدن به نقطهٔ مطلوب حکومت اسلامی، فاصله داریم، فاصله داریم، اگرچه با حکومت های مادی هم خیلی فاصله داریم؛ اما تا آن نقطهٔ اصلی هم فاصلهٔ زیادی داریم به خاطر این است. هرچه و هرجا که در امر عدالت، در امر محو شدن و هضم شدن در ارادهٔ الهی و احکام الهی، کوتاه بیاییم، ناشی از ضعف های شخصی ماست و الّا حکم اسلامی و ولایت اسلامی این است.(۲)

۱- آل عمران، ۱۵۹: «هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن!.»

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) به مناسبت عید سعید غدیر، ۱۶فروردین۷۸.

۱.۵.۲.۲. عوامل درونی

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): ولایت، یعنی حکومت الهی که هیچ اثری از خودپرستی، سلطنت و اقتدار خودخواهانه در آن وجود ندارد. اگر وجود پیدا کرد، ولایت نیست. فرق بین حکومت و ضمانت های الهی با غیر الهی، این است که در ضمانت های الهی، ضمانت درونی است. اگر کسی که متصدّی مقامی است، شرایط آن را نداشت، به خودی خود این پیوند از او خلع می شود. این امرِ خیلی مهمّی است. بنای ولایت الهی، بر هضم شدن در امر و نهی پروردگار است؛ درست نقطهٔ مقابل سلاطین مادّی و حکومت های بشری.

... معنای ولایت در اصطلاح و استعمال اسلامی، این است؛ یعنی حکومتی که در آن، اقتدارِ حاکمیت هست، ولی خودخواهیِ سلطنت نیست، جزم و عزم قاطع هست که)فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی الله((۱)؛ اما استبداد به رأی نیست... ولایت، یعنی حکومتی که در آن در عین وجود اقتدار، در عین وجود عزّت یک حاکم و جزم و عزم و تصمیم قاطع یک حاکم، هیچ نشانه ای از استبداد و خودخواهی و خود رأیی و زیاده طلبی و برای ِخودطلبی و این ها نیست.(۲)

امام خمینی(رضوان الله علیه): اگر یک فقیهی، یک مورد

۱- آل عمران، ۱۵۹: «و چون قصد کاری کنی، بر خدای توکل کن.»

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) به مناسبت عید سعید غدیر،۱۶فروردین۷۸.

دیکتاتوری بکند از ولایت می افتد پیش اسلام. اسلام هر فقیهی را که ولیّ نمی کند، آنکه علم دارد، عمل دارد، مشی اش، مشی اسلام است؛ سیاستش، سیاست اسلام است؛ آن را برای این است که یک آدمی که تمام عمرش را در اسلام گذرانده و در مسائل اسلامی گذرانده و آدم معوجی نیست و صحیح است، این نظارت داشته باشد به این امرها نگذارد که هرکس، هر کاری دلش می خواهد بکند.(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): از ولایت فقیه آن طوری که اسلام قرار داده است، به آن شرایطی که اسلام قرار داده است، هیچ کس ضرر نمی بیند؛ یعنی آن اوصافی که در ولیّ است، در فقیه است که به آن اوصاف، خدا او را ولیّ امر قرار داده است و اسلام او را ولیّ امر قرار داده است؛ با آن اوصاف نمی شود که یک پایش را کنار یک قدر غلط بگذارد؛ اگر یک کلمه دروغ بگوید، یک کلمه، یک قدم برخلاف بگذارد آن ولایت را دیگر ندارد، استبداد را ما می خواهیم جلویش را بگیریم، با همین ماده ای که در قانون اساسی است که ولایت فقیه را درست کرده، این استبداد را جلویش را می گیرند، آن هایی که مخالف با اساس بودند، می گفتند که این استبداد می آورد، استبداد چی می آورد، استبداد با آن چیزی که قانون تعیین کرده نمی آورد، بلی! ممکن است که بعدها یک مستبدی بیاید شما هر کاریش بکنید، مستبدی که سرکش است،

۱- صحیفهٔ نور، ج۹، ص۱۸۳.

بیایـد هر کـاری می کنـد، امـا فقیـه مسـتبد نمی شـود. فقیهی کـه این اوصـاف را دارد، عـادل است، عـدالتی که غیر از این طـوری عـدالت اجتماعی، عـدالتی که یک کلمه دروغ او را از عـدالت می انـدازد، یک نگاه به نامحرم او را از عـدالت می انـدازد، یک همچو آدمی نمی توانـد خلاف بکنـد، نمی کنـد خلاف، این جلوی این خلاف ها را می خواهد بگیرد، این رئیس جمهور که ممکن است ،یک آدمی باشد، ولی شـرط نکردند دیگر عدالت و شـرط نکردند، این مسائلی که در فقیه است، ممکن است یک وقت بخواهد تخلف کند، بگیرد جلویش را، کنترل کند.(۱)

امـام خمینی(رضـوان الله علیـه): آن فقیهی کـه برای امـت تعییـن شـده اسـت و امـام امت قرار داده شـده است، آن است که می خواهـد این دیکتـاتوری هـا را بشـکند و همه را به زیر بیرق اسـلام و حکومت قانون بیاورد. اسـلام، حکومتش، حکومت قانون است، یعنی قانون الهی، قـانون قرآن و سـنت است و حکومت، حکومت تـابع قـانون است؛ یعنی خود پیغمبر هم تابع قانون، خود امیرالمؤمنین(علیه السـلام) هم تابع قانون، تخلف از قانون یک قدم نمی کردند و نمی توانستند بکنند.(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): ولایت در اسلام، ناشی از ارزش هاست؛ ارزش هایی که وجود آن ها، هم

۱- صحیفهٔ نور، ج ۱۱، ص۱۳۳.

۲- صحیفهٔ نور، ج ۱۰، ص۱۷۴.

آن سمت و هم مردم را مصونیت می بخشد. مثلاً ـ عدالت به معنای خاص یعنی آن ملکهٔ نفسانی، از جملهٔ شرایط ولایت است. اگر این شرط تأمین شد، ولایت یک چیز آسیب ناپذیر است؛ زیرا به مجرد اینکه کمترین عمل خلافی که خارج از محدوده و خارج از اوامر و نواهی اسلامی است، ازطرف آن ولی یا والی تحقق پیدا کرد، شرط عدالت سلب می شود. کوچک ترین ظلم و کوچک ترین کج رفتاری که خلاف شرع باشد، عدالت را سلب می کند. هر تبعیضی، هر عمل خلاف و گناه و ترک وظیفه ای، عدالت را از والی سلب می کند. وقتی هم که عدالت سلب شد، او از آن منصب منعزل می شود.

... در سطح رهبری از این ها هم بالاتر است؛ برای خاطر اینکه رهبری معنوی، تعهد معنوی دارد و خبرگان و مردم از او توقع دارند که حتی یک گناه نکند؛ اگر یک گناه کرد، بدون اینکه لازم باشد، ساقطش کنند، ساقط شده است؛ حرفش نه دربارهٔ خودش حجت است، نه دربارهٔ مردم.(۱)

– حضرت آیت الله موسوی خلخالی 'حفظه الله تعالی' نیز دراین باره با استناد به آیهٔ قرآن می نویسند: «ولایت، یک نوع عهده داری است که به سود 'مولّی علیه' جعل و اعتبار شده است؛ نه به سود «ولی». اگرچه سلطه از آن جهت که سلطه است، نوعی قدرت است؛ ولی قدرتی

۱– بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۹تیر۷۹.

است توأم بـا مسؤولیت؛ نه با انتفاع و شایـد به همین سـبب است که در آیـهٔ ۷ سورهٔ احزاب، سـخن از عهـد و میثاق انبیاء به میان آمـده که خداوند از ایشان چنین عهدی را گرفت که به مسئولیت نبوت عمل کنند:

)وَاِذْ اَخَذْنا مِنَ النَّبِیّینَ میثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نوُحٍ وَ اِبْراهیمَ وَ موُسی وَ عیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَ اَخَذْنا مِنْهُمْ میثاقاً غَلیظاً(؛(۱) (یاد آر) آنگاه که ما از پیغمبران، عهد و میثاق گرفتیم و از تو و پیش از تو از نوح، ابراهیم، موسی و عیسی بن مریم از همه پیمان محکم گرفتیم (که با هر مشقت و زحمتی است رسالت خدا را به خلق ابلاغ کنند).»(۲)

- «ذکر این نکته ضروری است که عواملی که موجب استبداد و دیکتاتوری یک حاکم و زمامدار می شود، ناشی از ویژگی های شخصی است که برخی از مهم ترین آن ها تحت عنوان عوامل درونی بیان می شود؛ مثل:

خودخواهی: این خصیصه، ریشه در شخصیت فردی دارد و احساسی است که حاکم نسبت به خود و دیگران دارد و خود را برتر از دیگران دانسته و شایستهٔ فرمان دادن می دانـد؛ حتی در صحت فرمان ها و حقانیت آن ها تردیـد نمی کنـد و همواره دیگران را تحت امر برده و فرمان بردار خـود می دانــد و هیـچ گـونه حق اظهـار نظر و رأیی برای مردم قائـل نیسـت؛ هماننـد فرعـون کـه ایـن ویژگی او را بـه چنـان خودکامگی و استبدادی کشاند که گذشته از به

۱- احزاب، ۷.

۲- سید مهدی موسوی خلخالی، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، ص۱۴۴.

بندگی گرفتن مردمان، ادعای أنا ربکم الاعلی سر داد. در قرآن کریم آمده است:)إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طائِفَهً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیی نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدینَ (؛(۱) به راستی که فرعون در زمین برتری جست و اهل زمین را گروه گروه پراکنده ساخت: جمعی از آنان را ضعیف گردانید؛ فرزندان ذکور ایشان را از دم تیغ گذراند و زنان ایشان را زنده نگاه داشت [و به کنیزی گرفت]؛ به درستی که او از فسادکاران بود.

خودکامگی های فرعون در این آیه به دنبال برتری جویی او آمده است.

دنیاطلبی: روحیهٔ دنیاطلبی که تجلی بارز آن در ثروت اندوزی و دلبستگی شدید به جاه و مقام می باشد، از ویژگی هایی است که زمامداران را به شدت تحت تأثیر خود قرار داده و برای حفظ ثروت و مقام، آن ها را وادار می کند که دست به استبداد و خودکامگی و جنایت و بیداد بزنند.

عدم خداترسی و تقوی: زمامداری که از یک طرف بیگانه با مردم و از سوی دیگر بی ارتباط با خداوند و عالم معنا باشد، هیچ نیروی مافوقی برای کنترل غرایض و خواسته های نفسانی او وجود ندارد؛ ازاین رو خودکامگی و استبداد کمترین ثمرهٔ فقدان تقوی و خداترسی است.

حال که اشاره ای به بسترهای به وجود آمدن استبداد داشتیم، جا دارد با نگاهی به عوامل بازدارندهٔ استبداد، قید مطلقه بودن اختیارات،

۱- قصص، ۴.

استبدادرأی و خودکامگی ولیّ فقیه را بررسی نموده و ببینیم تحقق آن تا چه حد، امکان پذیر است و آیا این احتمال، عقلایی و منطقی است یا خیر؟»(۱)

– اما قبلاً در شرایط ولیّ فقیه گفته شد که:

«از شرایط ولیّ فقیه، 'عدالت' است و شخص عادل کسی است که بر محور امر و نهی و فرمان خدا و نه بر محور خواهش نفس و خواستهٔ دل، عمل می کند و با این وصف، بطلان این سخن که ولیّ فقیه هر کاری که 'دلش' بخواهد انجام می دهد و خواسته و سلیقهٔ 'خود' را بر دیگران تحمیل می کند، روشنتر می شود؛ بلکه باید گفت ولیّ فقیه عادل یعنی کسی که براساس احکام 'دین' و در جهت اراده و خواست 'خدا' حرکت و حکومت می کند.»(۲)

– «از مطالبی که گفته شد، روشن می شود که «قوی ترین عامل درونی بازدارندهٔ رهبری، از خودکامگی، تقوا و خداترسی اوست. وی ایمان دارد که 'مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْیِهِ هَلَکَ وَ مَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَکَهَا فِی عُقُولِهَا'؛(۳) هرکه خودرأیی پیشه کرد به هلاکت رسید و آنکه با خردمندان رایزنی کرد، خود را در عقل و خودرأیی پیشه کرد، به هلاک رسید و آنکه با خردمندان رایزنی کرد، خود را در عقل و اندیشهٔ آنان شریک گردانید و همچنین باور دارد که خدای متعال به پیامبر برگزیده اش

۱- علی اصغر نصرتی، نظام سیاسی در اسلام، ص۳۲۵.

۲- محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریهٔ ولایت فقیه، ص۱۱۱.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱.

فرموده:)لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ * لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِينَ * وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ(؛(۱) اگر پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) از پیش خود سخنانی را بر ما می بست، او را با دست راست گرفته، رگ گردن او را می زدیم؛ درحالی که احدی را توان محافظت از او نبود و این یادآوری برای پرواپیشگان است؛ پس همیشه خدا را حاضر و ناظر بر اعمال و رفتارش دیده، هرگز خود را در معرض نافرمانی از او و سخط و غضب وی قرار نمی دهد.

عامل مهم دیگر، آگاهی و تدبیر اوست؛ چون با داشتن شرایط علم و توان اداره، شایستگی قرارگرفتن در مسند زعامت جامعه دینی را یافته است؛ یعنی از فرزانه ترین و فاضل ترین افراد است و وقتی با نعمت علم و تدبیر می تواند به حل مشکلات بپردازد.»(۲)

- به بیان دیگر و به تعبیر حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی'حفظه الله تعالی ':

«ولایت یا مسئولیت مطلقه، اختصاص به برترین فقیه جامع الشرایط زمان دارد که اولاً اجتهاد مطلق دارد و همهٔ ابعاد اسلام را به خوبی می شناسد و ثانیاً از عدالت و امانتی درخور ادارهٔ جامعهٔ اسلامی بهره مند است که او را از کجروی ها و هواداری ها دور می سازد و ثالثاً، دارای شناخت دقیق زمان و درک شرایط جاری جامعه و هوش و استعداد سیاسی و قدرت مدیریت و شجاعت و

۱- الحاقه، ۴۴تا۴۸.

۲- علی اصغر نصرتی، نظام سیاسی در اسلام، ص۳۲۵.

تدبیر است و چنین فقیهی را خبرگان مجتهد و عادل و منتخب مردم، پس از فحص و جستجوی فراوان، شناسایی کرده، به مردم معرفی می نمایند و سپس، بر بقا و دوام و اجتماع همهٔ شرایط و اوصاف رهبری در شخص رهبر نظارت دارند و از این رو، وجهی برای نگرانی نسبت به عدم کارایی یا هواداری و دیکتاتوری فقیه حاکم وجود ندارد.»(۱)

۲.۵.۲.۲. عوامل بیرونی

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): به نظر من به این نکته باید توجه و افتخار کرد که برخلاف همهٔ مقررات عالم در باب حکومت که در قوانین آن ها حاکمیت ها یک حالت غیرقابل ِخدشه دارند، در نظام اسلامی، آن کسی که به عنوان ولیّ فقیه مشخص می شود، چون اساساً مسئولیت او مبتنی بر معیارهاست، چنانچه این معیارها را از دست داد، به خودی خود ساقط می شود. وظیفهٔ مجلس خبرگان، تشخیص این قضیه است. اگر تشخیص دادند، می فهمند که بله! ولی فقیه ندارند. تا فهمیدند که این معیارها در این آقا نیست، می فهمند که ولی فقیه ندارند؛ باید بروند دنبال یک ولیّ فقیه دیگر. محتاج نیست عزلش کنند؛ خودش منعزل می شود. به نظر ما این نکتهٔ خیلی مهمی است.(۲)

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۲۴۹.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مد ظله العالی) در جلسهٔ پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی، ۴اسفند۷۷.

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): درمورد اینکه «آیا یادآوری وظیفـهٔ خبرگان رهبری درمورد نظارت بر ولیّ فقیه را توهین آمیز می دانید»؛ باید بگویم که نه! چه توهینی؟ مجلس خبرگـان، کمیسـیونی به نـام «کمیسـیون تحقیق» دارد؛ تحقیقش هم طبق خود اصـل قـانون اساسـی است. تحقیق در این است که آیا این رهبری که خبرگان یک روز تشـخیص دادند که او حائز شرایط است؛ باز هم حائز شرایط هست یا نه؟ اصلاً کارشـان این است؛ الاـن هم هسـتند و کار هم می کننـد. آن ها بایـد تشـخیص دهنـد که این رهبر، آیا علمش که آن روز تشـخیص دادند مجتهـد است، بـاقی است یا نه؟! چون ممکن است انسان دچار نسـیان شود و طبیعتاً از صـلاحیت می افتـد. آن روز تشـخیص دادنـد که این شخص عـادل است؛ آیا به عـدالت باقی است یا نه؟ اگر خـدای نکرده گناهی از او سـر بزنـد، از عـدالت ساقط می شود. آن روز تشـخیص دادند که این شـخص مدیر و مدبر است و توانایی دارد؛ اما حالا باید ببینند که آیا تواناییش باقی مانده است؟ آیا آن روز اشتباه نکردند؟ یا اگر آن روز توانا بوده، از توانایی نیفتاده است؟ نخیر! بنده نه هیچ احساس تضـعیف می کنم و نه توهین؛ این جزو قانون اساسـی است. خود من هم زمـان امـام(رحمه الله علیه)، جزو همین مجلس خبرگـان بـودم. مـا زمـان امـام(رحمه الله علیه) هم «کمیسـیون تحقیـق» داشـتیم؛ هیچ اشکالی ندارد. این نه اهانت به رهبری است، نه تضعیف رهبری است. اگر این آقایان، این کمیسیون و این هیئت را تشکیل ندهند، باید از

آن ها سؤال شود که چرا تشکیل ندادید.(۱)

- کلام فقیه متأله، آیت الله العظمی جوادی آملی «حفظه الله تعالی» در این موضوع نیز شنیدنی است:

«ولایت فقیه عادل، دارای صفات ثبوتی و سلبی است که نشانهٔ حرّیت امت اسلامی و آزادی مکتب رهایی بخش اسلام است:

۱. ولایت فقیه عادل، از سنخ سرپرستی های موروثی نیست تا در اسره ای(خاندانی) محبوس گردد و دوده ای(نسلی) به آن پرسه زنند و آن را به نام خویش ثبت کنند؛

۲. ولایت فقیه عادل، با حفظ عدم توارث، از آسیبِ اطلاق و گزندِ رهایی، رهاست؛ یعنی مطلق و بی قید نیست تا به صورت حکومت استبدادی درآید؛ بلکه دارای قیود وافر علمی و فراوان عملی است که حفظ آن ها، حدوثاً و بقاءاً لازم می باشد؛ بنابراین، ولایت فقیه عادل، مشروط به شرایط مزبور است که: «لَا ولایه الّا بتلک الشروط کما لَا صلاه الّا بطهاره.»(۲) اگر والی امت اسلامی، حدوثاً فاقد برخی از آن شرایط علمی یا عملی باشد، هرگز به ولایت نمی رسد و اگر بقاءاً واجد آن ها نبود، از سرپرستی مسلمین منعزل خواهد شد؛ چنان که مبسوط آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمد و تشخیص آن، برعهدهٔ خبرگان است.»(۳)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مد ظله العالی) در جلسهٔ پرسش و پاسخ دانشگاه تربیت مدرس، ۱۲شهریور۷۷.

۲- همان طوری که نماز، بدونِ طهارت صحیح نیست؛ ولایت نیز، بدون این شرایط صحیح نخواهد بود.

۳- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۲۵۱ .

– پس میتوان مباحث گذشته را این طور جمعبندی کرد که: هرچند با قیدها و شرط هایی که اسلام برای حاکم اسلامی قرار داده، ضریب خطا و احتمال فساد وی کاهش می یابد؛ بااین حال، نظارت همگانی امت، به ویژه ازطریق عالمان و متفکران اسلامی که در قالب مجلس خبرگان رهبری در ساختار نظام تعبیه شده، بر حاکمان پذیرفته شده است. همان گونه که رهبران وظیفه دارند اخلاق و رفتار جامعه را زیر نظر بگیرند و پاسدار سلامت فرهنگی جامعه باشند؛ مردم نیز وظیفه دارند بر جریان امور نظارت کنند و از دادن پیشنهادهای خیرخواهانه و انتقادهای دلسوزانه و سازنده کوتاهی نورزند.(۱)

– حُسن ختام این بحث را از بیان شیوای مطهرِی زمان، حضرت آیت الله العظمی مصباح یزدی‘حفظه الله تعالی علیه’ می شنویم: «کار مجلس خبرگان «نصب» ولیّ فقیه نیست و این گونه نیست که با حکم مجلس خبرگان، ولیّ فقیه، واجد شرایط رهبری و ولایت شود؛ بلکه او قبلاً خودش شرایط رهبری را داشته و خبرگان فقط شهادت داده و تشخیص می دهند که این شخص مصداق آن نصب عامّی است که امام زمان(علیه السلام) در زمان غیبت کبری دارند.

درمورد عزل هم به محض اینکه رهبر، بعضی یا همهٔ شرایط لازم برای رهبری و ولایت را از دست بدهد، خودبه خود از رهبری عزل شده و

۱- نک: محمد رضا رمزی اوحدی، حکومت اسلامی در کوثر زلال اندیشهٔ امام خمینی(رحمه الله علیه)، ص۶۷.

مشروعیّتش زایل می شود و به همین دلیل هم گرچه مجلس خبرگان، امروز تشخیص آن انحراف و از دست دادن شرایط را می دهد؛ اما کلّیهٔ تصمیم ها، عزل و نصب ها و تصرّفات و دستورات او از همان زمانی که شرط را از دست داده، از درجهٔ اعتبار ساقط می شود؛ بنابراین همان گونه که در ابتدای امر، کار مجلس خبرگان «کشف» و تشخیص فرد واجد شرایط و نه «نصب» او می باشد، در انتها هم کار مجلس خبرگان تنها «کشف» و تشخیص ازدست دادن شرایط است و عزل، به صورت خودبه خود انجام می پذیرد.

اتّفاقا این مسئله، یکی از امتیازات و ویژگی های نظریه و نظام ولایت فقیه است که به محض اینکه کوچک ترین خللی در شرایط لازم برای رهبری به وجود بیاید، رهبر خودبهخود عزل می شود و اعتبار و مشروعیّتش را از دست می دهد؛ درحالی که شما امروز حتّی در کشورهای بزرگ و صاحب نام دنیا، نظیر ایالات متّحده آمریکا، ملاحظه می کنید که رئیس جمهور و شخص اوّل مملکتشان، مرتکب جرمی می شود و آن جرم حتّی در دادگاه و نیز در مجلس سنا به اثبات می رسد، امّا نهایتش این می شود که می گویند جریمه اش را بپردازد، ولی می تواند همچنان رئیس جمهور هم باقی بماند و نه تنها تصمیمات و کارها و دستورات سابقش (از زمانی که جرم را مرتکب شده، تا به حال) معتبر و قانونی است و اشکالی به آن ها وارد نیست؛ بلکه از این به بعد هم، همین رئیس جمهوری که رسوایی اش به اثبات رسیده

و نقل هر محفل و مجلسی است، می تواند و حق دارد از تمامی اختیارات و حقوق قانونی خود استفاده کند و حاکمیت داشته باشد.»(۱)

۱- محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریهٔ ولایت فقیه، ص۱۵۶ .

جلد چهارم: شبهات رایج

اشاره

مبانی، پیشینه و ادلهٔ اثباتِ مباحث به هم پیوستهٔ

«ولایت الهیه»، «حکومت اسلامی» و

«ولایت فقیه»

در اقوال فقهای شیعه

با تکیهٔ بیشتر بر اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر:

حضرت امام خمینی(قدس سره)

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای(مدظلهالعالی)

استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری(رضوان الله تعالی علیه)

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی سبحانی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی مصباح یزدی(دامت برکاته)

علامه محمدتقی جعفری(رضوان الله تعالی علیه)

و...

ص: ۳

جلد چهارم

شبهات رایج

رهیافت اعتقادی؛ ولایت فقیه

ویژه استادان

پاسخ گویی به سوالات دینی

رهیافت ۲۲ ، ولایت فقیه (جلد چهارم)

تهیه و تدوین: ادارهٔ پاسخ گویی به سؤالات دینی

تنظیم و تولید: ادارهٔ تولیدات فرهنگی

طرح جلد: گرافیک آسمان

صفحه آرا: محمود کریم پور

ویراستار: انسیه غلامرضاپور و اکرم حلّاج

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

نشانی: حرم مطهر امام رضا (ع) صحن جمهوری اسلامی،

ادارهٔ پاسخ گویی به سؤالات دینی

تلفن: ۳۲۰۲۰ - ۰۵۱۱ دورنگار: ۳۲۲۴۰۶۰۲ - ۰۵۱

رایانامه: eppasokh(علیهم السلام)aqrazavi.org

فهرست

مقدمه

قال الرضا (علیه السلام): رحم الله عبدا أحیا أمرنا فقلت له: وکیف یحیی أمرکم؟ قال: یتعلم علومنا ویعلمها الناس... (۱)

عبد السلام می گوید از امام رضا (علیه السلام) شنیدم می فرمود: خداوند مورد رحمت قرار دهد هر آنکه امر ما را احیا و زنده می کند. به ایشان گفتم: چگونه امر شما احیاء می شود؟ فرمودند: علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم تعلیم دهد....

اداره پاسخگویی به مسائل دینی مفتخر است در راستای رسالت این اداره مبنی بر اشاعه فرهنگ تشیع و پاسخگویی به سوالات مردم در این حوزه گسترده ازدین، محتوای پیش رو را به اساتید فرهیخته تقدیم نماید.

در این نوشتار تلاش کرده ایم علاوه بر دادن اطلاعات و محتوای غنی، پاسخی مناسب با محتوایی یکسان نیز در اختیار استادان قرار دهیم تا از تعدد جواب و تشویش خاطر مراجعین و سوال کنندگان جلوگیری شود.

تلخیص کتاب های تخصصی موجود در این حوزه و جمع بندی جواب ها و بی نیازکردن استادان از رجوع به منابع پرشمار در هنگام پاسخگویی، از اهداف اصلی تهیه و تنظیم این قبیل نوشتارهاست.

برای رسیدن به این مهم،کارگروهی از استادان و کارشناسان فرهیختهٔ

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۵۷ ، ح ۶۹

این ادارهٔ موضوع پیشنهادی را موشکافانه بررسی می کنند و محصول تلاش خویش را به داوری و نظارت هیئت علمی می گذارند.

این مجموعه کتاب ها در چهار دسته موضوعی تدوین و ارائه می شود: رهیافت احکام، رهیافت اعتقادی، رهیافت تربیتی، و رهیافت ترکیبی (مرکب از هر سه موضوع).

بی شک بررسی دقیق و نگاه نقادانه شما فرهیخته گران قدر، ما را در جهت بهبود کیفی این مجموعه یاری خواهد کرد.

جبهه خضوع به درگاه قدسی احدیث می ساییم که توفیق خدمت در بارگاه سراسر نور و ملکوتی حضرت رضا (علیه السلام) را ارزانی مان فرمود. امید است بتوانیم به پاس این افتخار و با استعانت از محضر آن امام همام (علیه السلام) به مصداق روایت نورانی فوق، جرعه ای از علم و معرفت حقیقی را نوشیده، و به تشنگان راستین آن بنوشانیم.

اداره پاسخ گویی به سوالات دینی

پیشگفتار

امام باقر(علیه السلام) فرموده اند: «بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَی خَمْسٍ: عَلَی الصَّلَاهِ وَ الزَّکَاهِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَایَهِ وَ لَمْ یُنَادَ بِشَیْ ءٍ کَمَا نُودِیَ بِالْوَلَایَهِ.» (۱)

نیز، در بیان نورانی امام مهدی(عج) آمده است: «...وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاهِ حَدِیثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَا حُجَّهُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ... .». (۲)

توجه دادن به امر خطیر ولایت و حکومت دینی از واقعیت هایی است که در قرآن کریم، به اجمال و در کلام اهل بیت(علیهم السلام)، به صورت مفصل تر و باصراحتِ بیشتر موج می زند. ایشان از شیعیان و پیروان خویش توقع دارند که در تمام زمینه های مرتبط با دین داری به ویژه بحث ولایت، اهلِ فهم و بصیرت باشند؛ این مهم در کلام فقهای شیعه، به ویژه اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر، تجلی و وضوح بیشتری یافته است.

بایسته و شایسته است که مبلغان و نخبگان دینی، آن چنان که در کلام مقام معظم رهبری(مدظله العالی) عنوان شده است، در کِسوت افسران جنگ نرم عقیدتی، برای پاسداری از حریم عقیدتی شیعه و پاسخ گوییِ شبهات، به تدارک و ارائهٔ خوراک فکری و روحی متقَن و منطبق با فضای فکر و اندیشهٔ مخاطبانشان اقدام کنند.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص۴۸۴.

این تلاش ارزشمند، ان شاءالله، موجب زدودن شبهات، بصیرت افزایی (افزایش قدرت تشخیص راه از بی راهه)، صیانت از مرزهای عقیدتی، تداوم حرکت در طریقِ مستقیم ولایت و نجات در دنیا و آخرت و سعادت فرد و جامعه خواهد شد.

در مجموعهٔ پیشِ رو، سعی شده است که اقوال مراجع عظام و علمای اَعلام معاصر، حول محور مباحث ولایت فقیه، گردآوری، دسته بندی و موضوع گذاری شود؛ به گونه ای که به بهترین وجه بتوان از آن ها استفاده کرد.

امید است در راه تحقق آرمان های اسلام عزیز، قدمی برداشته و به این سبب، در پیشگاه خداوند متعال، حدّاقلِ شکر نعمت زندگی در فضای وجودی ولایت را به جای آورده باشیم.

این مجموعه، با همت سرور گرامی جناب حجت الاسلام والمسلمین طاهری تنظیم شده است؛ خداوند بر توفیقات ایشان بیافزاید.

۱. شبهۀ اول: طاغوت بودن همۀ پرچم های پیش از ظهور

اشاره

یکی از شبهات و اشکالاتی که مخالفان ولایت فقیه مطرح می کنند؛ طرح روایاتی است که خروج هر پرچمی قبل از قیام امام زمان(علیه السلام) را نامشروع معرفی می کند.

در این بخش، بر آنیم که ادلّۀ مدعیان این نظریه را به دقت بررسی کنیم.

۱.۱. اوضاع و شرایط زمانی حضرات معصومین(علیهم السلام)

بعد از شهادت امام حسین(علیه السلام)، قیام های متعدّدی صورت گرفت که همۀ آن ها به ادعای باز پس گیری حق اهل بیت(علیهم السلام)، نوای «هل من ناصر» سر دادند؛ ولی بسیاری از آن ها در واقع نیّتی غیر از این را در سر می پروراندند و تنها در ظاهر، چنین ادعایی داشتند؛ ازاین رو از حضرات معصومین(علیهم السلام) در بارۀ برخی از آن قیام ها دستور به سکوت و همراهی نکردن و در برخی از موارد حتی نهی از قیام رسیده است؛ از جملۀ آن قیام ها می توان به قیام ابومسلم یا قیام حسن مثّنی (آلِ حسن) اشاره کرد که در زمان امام صادق(علیه السلام) صورت گرفت.

زمان امام صادق(علیه السلام) که دوران صدور این روایات است، از آن جهت حائز اهمیت است که در آن، انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس و انقراض حکومت بنی امیه و نیز قیام های متعددی در این راستا صورت گرفت؛ ازاین رو،

افراد مختلفی با گرایش های خاص خود، جهتِ گرفتن اجازه، تأیید، حمایت و در برخی مواقع بیعت، نزد امام صادق(علیه السلام) می آمدند. این دیدارها و استفسارها به صدور روایاتی که موضوع بحث است، منجر شده است.

۲.۱. ردّ برخی قیام ها توسط امام معصوم(علیه السلام)

در روضهٔ کافی به نقل از معلّی بن خنیس چنین آمده است: «در زمانی که سیاه پوشان [طرفداران ابومسلم خراسانی] ظهور کردند، پیش از ظهور بنی عباس، من نامه هایی از عبدالسلام بن نعیم و سدیر و جمع دیگری برای امام صادق(علیه السلام) بردم که در آن نامه ها به آن حضرت نوشته بودند که: 'ما پیش بینی کرده ایم [و] مقرّر می دانیم که امر خلافت به شما خواهد رسید. اینک خودتان چه نظری دارید؟' حضرت(علیه السلام) نامه ها را به زمین کوبید و فرمود: 'وای بر شما، وای بر شما! من امام این جماعت نخواهم بود. آیا اینان نمی دانند که برای رسیدنِ ما به خلافت باید سفیانی کشته شود؟'»(۱)

اما علتِ این رفتار آن حضرت(علیه السلام) چیست؟

امام صادق(علیه السلام) در پاسخ به کسانی که بدونِ رعایت لوازم قیام، نیرو و سلاح جمع آوری می کردند، می فرمودند: «در مسئلهٔ جان، آزمایش کردن معنا ندارد؛ چرا که پس از کشته شدن، دیگر جانی

۱- محمد بن یعقوب کلینی، روضهٔ کافی، ص۳۷۹: «رفتار امام صادق(علیه السلام) با پیش بینی کنندگان خلافت ایشان.»

وجود ندارد تا انسان در کارهای بعدی خود، کارآزموده تر شود»؛(۱) پس باید از همان ابتدای کار، قیام، حساب شده انجام گیرد تا انسان جانش را فدای احساسات نکند.

پس از بررسی کامل پیرامون این دسته از روایات معلوم می شود که شخصِ طرفِ خطاب امام(علیه السلام) که حضرت(علیه السلام) به او دستور سکوت می داده اند، از افراد پاک طینت، ولی احساساتی بوده که هر ساعتی، می خواسته قیام صورت گیرد! امام به چنین شخصی دستور می دهند که فعلاً برود در خانه بنشیند و قدم از قدم برندارد تا زمانی که وقتش فرا رسد.

«سدیر صیرفی» و «عبدالسلام ابن نعیم» و بعضی از دوستان دیگر، همین که دیدند لشکر ابومسلم خراسانی پیدا شد، خوشحال شده و خیال کردند چه بهتر که این لشکر به خانۀ امام صادق(علیه السلام) هدایت شوند و آن حضرت، قیام حضرت مهدی(علیه السلام) را به عهده گرفته، کار را یکسره کنند؛ بنابراین نامه ای به آن بزرگوار(علیه السلام) نوشته و تقاضا می کنند که لشکری مهیّا است؛ خوب است قیام کنید. حضرت(علیه السلام) نامۀ آنان را به زمین زده و می فرمایند: «من امام این ها نیستم و شما نیز در کار عجله نکنید که هر چیزی برای خود وقتی

۱- محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج۸، ص۲۱۴: «وَ اللهِ لَوْ کَانَتْ لِأَحَدِکُمْ نَفْسَانِ یُقَاتِلُ بِوَاحِدَةٍ یُجَرِّبُ بِهَا ثُمَّ کَانَتِ الْأُخْرَی بَاقِیَةً فَعَمِلَ عَلَی مَا قَدِ اسْتَبَانَ لَهَا وَ لَکِنْ لَهُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ وَ اللَّهِ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ أَنْ تَخْتَارُوا لِأَنْفُسِکُمْ إِنْ أَتَاکُمْ آتٍ مِنَّا فَانْظُرُوا عَلَی أَیِّ شَیْ ءٍ تَخْرُجُونَ تَخْرُجُونَ.»

دارد.»(۱) این فرمایش، یعنی اگر منظورتان این است که من به نام مهدی موعود(علیه السلام) قیام کنم، آن علائمی دارد؛ از جمله اینکه مهدی موعود(علیه السلام)، قاتل سفیانی است؛ هرگاه دیدید آن شرایط مهیا شد، شما نیز بیایید.

حضرت صادق(علیه السلام) ابومسلم را به خوبی می شناخت که او چه کاره است؛ او قبلاً در خراسان برای ابراهیم عباسی تبلیغ می کرد و پس از کشته شدن ابراهیم برای ابوالعباس سفّاح بیعت می گرفت و اینک لشکر عظیم برای سفّاح فراهم کرده است نه برای امام صادق(علیه السلام)؛ لیکن این دوستانِ مخلص ولی ناآگاه به اوضاع، خیال می کردند آن ها طرفداران اهل بیت پیغمبرند و اگر امام صادق(علیه السلام) بخواهد، آنان خود را در اختیار حضرت قرار می دهند؛ بنابراین خیال می کردند که حضرت صادق(علیه السلام) فرصت خوبی را از دست داده و لشکر بسیاری را از اطراف خود پراکنده نموده است. این نوع شتاب زدگی یا از احساسات سرچشمه می گیرد و یا از بی اطلاعی از اوضاع.»(۲)

«از جمله حوادث دیگری که در زمان امام صادق(علیه السلام) رخ داد، قیام محمدبن عبدالله بن حسن می باشد. چنانچه در ارشاد مفید از مقاتل الطالبین ابوالفرج نقل شده است که:

«عبد اللّه بن حسن، مجلسی ترتیب داد و در آن بنیهاشم را برای بیعت با فرزندش محمد دعوت کرد که در آن مجلس سفّاح و

۱- محمدبن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۱۱، ص۳۷ .

۲- حبیب الله طاهری، تحقیق پیرامون ولایت فقیه، ص۲۴۷.

منصـور دوانقی نیز حضور داشـتند. در آن مجلس عبـدالله بن حسن خطبه ای خوانـد و پس از حمـد و ثنـای الهی این چنین گفت: «همه می دانید که این پسـرم محمّد همان مهدی موعود(علیه السـلام) است، پس همگان با او بیعت کنیم» و سـپس به سـراغ امام صادق(علیه السلام) فرسـتاد و حضرت در آن مجلس حضور پیدا کرد. عبدالله بن حسن ابتدا به حضرت احترام شایانی نمود و در کنار خویش جای داد و سپس اظهار کرد که همه با فرزنـدم بیعت کرده انـد؛ شـما نیز بیعت کنیـد! حضـرت در جواب فرمود: «اگر منظورتان این است که پسـرت محمـد، همـان مهـدی موعود آل محمـد(علیهم السـلام) است و امروزه او بایـد آن قیـام جهانی را آغاز نمایـد، صـحیح نیست؛ چراکه نه پسـرت آن مهـدی موعود(علیه السـلام) است و نه زمانِ آن مهدی فرا رسـیده است؛ ولی اگر مقصود این است که می خواهید برای خدا غضب کنید و از باب امربه معروف و نهی ازمنکر قیام نماییـد، مانعی ندارد و من نیز با شـما هسـتم؛ ولی با پسـرت محمد بیعت نمی کنم؛ بلکه خودت که پدرش هستی و شیخ قبیلهٔ مایی رهبری قیام را به عهده گیر و من نیز با شما همکاری خواهم کرد.

وقتی عبدالله بن حسن دید امام صادق(علیه السلام) با پسرش، به نام مهدی موعود(علیه السلام) بیعت نمی کند و مهدویت او را رد می کند، سخت ناراحت شـد و گفت: «تو خود بهتر می دانی که مطلب غیر از این است و به خدا سوگند، تو را خدا از غیب آگاه نساخته است؛ ولی حسدت نسبت به فرزندم تو را

بر این سخنان واداشته است!»(۱)(۲)

این گونه از وقایع تاریخی یا احادیث، سبب شده که برخی از افراد ناآگاه، با مطرح کردن شبهه، این طور وانمود کنند که قیام انقلاب اسلامی که به استقرار حکومت اسلامی در ایران منجر شد، به جهت آنکه پیش از خروج سفیانی و ظهور حضرت حجت(علیه السلام) صورت گرفته، ازجمله مصادیق قیام طاغوتی است که ازطرفِ معصومان(علیهم السلام) به شدت نهی شده است؛ بنابراین حکومتی که هم اکنون تشکیل شده است، نامشروع است.

ابن ابی عبدون از پدرش روایت کرده است که: وقتی زیدبن موسی بن جعفر (زیدالنار) را برای اینکه در بصره خانه های اولاد عباس را سوزانیده بود؛ گرفته و نزد مأمون آوردند، مأمون جرم او را به برادرش علی بن موسی الرضا(علیه السلام) بخشید و به آن جناب عرض کرد: «یا اباالحسن! اگر برادر تو رفت و کرد آنچه کرد، زیدبن علی نیز پیش از او رفت و کشته شد و اگر تو نزد من قرب و منزلت نداشتی، هرآینه او را می کشتم؛ زیرا این عملی که مرتکب شده، عمل کوچکی نیست.» حضرت رضا(علیه السلام) به آن ملعون فرمودند: «...برادر من (زید) را با زید بن علی(رحمه الله علیه) قیاس مکن؛ زیرا که او از علمای آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) بود و برای رضا و خوشنودی خداوند غضب و با دشمنان خدا جهاد کرد تا اینکه در راه خدا کشته شد. پدر بزرگوارم

۱- شیخ مفید، الارشاد، ص۲۷۷.

۲- حبیب الله طاهری، تحقیق پیرامون ولایت فقیه، ص۲۴۴.

موسـی بن جعفر(علیه السـلام) برای من حـدیث کرد که از پدر بزرگوارش جعفربن محمد بن علی(علیه السـلام)، شـنیده بود که می فرمود: ‘خداوند رحمت کند عمّ من زید را که مردم را به پسندیدهٔ از آل محمد دعوت کرد و اگر ظفر یافته بود و فتح کرده بود، البته وفا می کرد به آنچه مردم را به آن می خواند و وقتی که می خواست خروج کند، با من در این باب مشورت کرد. من به او گفتم: ای عمّ بزرگوار! اگر راضـی می شـوی که تو را در کنّاسـهٔ کوفه بکشـند و جسـدت را بر سـرِ دار کِشـند، خروج کن!’ پس چون خروج کرد، جعفربن محمـدبن علی(علیه السـلام) فرمود: ‘وای بر کسـی که آواز او را بشنود و او را اجابت نکند!’» مأمون عرض کرد: «یا ابا الحسن! آیا از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سـلم) در حق کسی که به غیرِحق، ادعای امامت کند، وعدهٔ عذاب نرسیده است؟» حضرت رضا(علیه السلام) فرمودند: «زیدبن علی(رحمه الله علیه) ادعای باطلی نکرد و دربارهٔ این مطلب، نهایت ترس از خدا و پرهیزکاری را داشت؛ بلکه به مردم گفت: ‘ای مردم! من شما را به پسندیدهٔ از آل رسول دعوت می کنم’ و مقصود او خودش نبود؛ چراکه او به اینکه برادرش مستحق امامت است، معرفت داشت و وعدهٔ عذابی که ازطرفِ پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) رسیده است، در حق کسی است که ادعا کند خداوند او را امام قرار داده و بعـد از آن، مردم را به غیر دین خدا دعوت کند و با اینکه خودش علم ندارد و چیزی نمی فهمد، مردم را گمراه کند و از دین بیرون برَد؛ زیرا آن ها را وامی دارد که به امامت او اقرار کنند و سوگند

به خداونـد که زیـد از کسانی بود که مخاطب آیـۀ شـریفۀ)وَ جاهِـدُوا فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ(بوده و مصـداق این آیه، آن بزرگوار بوده است؛ چراکه آن جناب، در راه خداوند جان فشانی کرد.»(۱)

۳.۱. قیام های تأییدشده ازطرفِ معصومان(علیهم السلام)

اشاره

ابتدا در نقض این تفکر (نامشـروع بودن هر قیامی قبل از قیام امام زمان(علیه السـلام))، به بیان برخی اسـناد تاریخی می پردازیم که براساس آن هـا، امـام معصوم(علیه السـلام) به فرد قیام کننـده، اجازۀ قیام داده و با حمایت از آن ها، قیامشان را تأئیـد کرده انـد؛ همچنین به روایاتی اشاره می کنیم که حاوی خبر از قیامهایی است که در آینده رخ خواهد داد و توسط آن حضرات(علیهم السلام) تأیید شده است.

۱.۳.۱. قیام زید

ازجمله افراد موثقی که با هدف بازپس گیری حقّ آل الله بر حکام جور خروج کرد و در این راه شـهید شد، «زیدبن علی بن الحسین(علیهم السـلام)» است. «پیامبر خدا(صـلی الله علیه و آله و سلم) سال ها پیش از آنکه زیدبن علی (علیهماالسلام) چشم بر این دنیا بگشاید، آمدنش را نوید داده بود.»(۲)

حضرت آیت الله العظمی مکارم

۱- نک: عیون أخبار الرضا(علیه السلام)، ترجمۀ آقانجفی، ج۱، ص۱۹۱.

۲- نک: زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر(علیهماالسلام)، ص۱۳۲: «حذیفه بن یمان گفت: پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نگاهی به زیـدبن حارثه کرده و فرمود: ‹همنامِ این است؛ کسـی که در راه خـدا کشـته شده، به دار آویخته می شود و مظلوم از خانوادۀ من است... .›»

شیرازی(حفظه الله تعالی) دربارۀ ایشان می نویسند: «بعد از امام باقر(علیه السلام)، افضل اولادِ امام سجاد(علیه السلام) بوده است. فردی عالم، عابد، متقی، بخشنده و شجاع که با شمشیر به اقامۀ امربه معروف و نهی از منکر پرداخت و این قیامش به اذن و اجازۀ امام سجاد(علیه السلام) بوده و حضرت از فعل او باخبر و راضی بوده است.(۱) علامه مرحوم مجلسی دربارۀ ایشان چنین فرموده اند که: 'اخبار و روایات دلالت بر مکانت و جلالت وی دارد و اینکه دعوی و قیام او به جهت حق بوده و بزرگان از علما و اصحاب، اقرار به بلندی جایگاه و مکانت او دارند.'(۲)»(۳)

در جلالت مقام زید و در تأیید قیامش همین بس است که امام صادق(علیه السلام) دربارۀ عموی خود، زید، چنین فرموده اند: «سوگند به خدا، عمویم زید همانند کسانی که در رکاب پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و علی و حسن و حسین(علیهم السلام) نبرد کردند و به شهادت رسیدند، شهید شد؛ سوگند به خدا، به شهادت رسید.» (۴)

از فضیل بن یسار روایت شده است: «صبح روزی نزد زیدبن علی رفتم که در آن روز در کوفه خروج کرده بود... پس از آنکه او را به قتل رسانیدند، رو به مدینه آمدم. چون به مدینه رسیدم، به خدمت حضرت ابی عبدالله(علیه السلام) رفتم و چون بر آن جناب داخل شدم، فرمود: 'چه کردند به زید، عمّ من؟'

۱- تنقیح المقال (رجال المامقانی)، حالات زید.

۲- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج۴، ص۲۰۵.

۳- ناصر مکارم شیرازی، نفحات القرآن، ج ۱۰، ص۵۷.

۴- عیون اخبارالرضا(علیه السلام)، ج۱، ص۲۵۲: «مَضَی وَ اللهِ عَمِّی شَهِیداً کَشُهَدَاءَ اسْتُشْهِدُوا مَعَ رَسُولِ اللهِ وَ عَلِیٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ.»

گریه گلویم را گرفت. فرمود: 'او را کشتند؟' عرض کردم: 'بلی؛ به خدا او را کشتند.' فرمود: 'او را به دار کشیدند؟' عرض کردم: 'بلی؛ به خدا قسم که او را به دار کشیدند.' ...آن جناب شروع کرد به گریه کردن و اشک های چشم او چون مروارید به دو طرف صورتش جاری شد؛ پس از آن فرمود: 'ای فضیل! تو با عمّ من زید در قتال و جهاد با اهلِ شام حاضر بودی؟' عرض کردم: 'بلی!' فرمود: 'تو چند نفر از ایشان را کشتی؟' عرض کردم: 'شش نفر.' فرمود: 'شاید در قتل ایشان و استحقاق آن ها شکی داشته باشی؟' پس از آن جناب شنیدم که فرمود: 'خداوند مرا در این خون ها شریک کند! به خدا قسم که عمّ من و اصحابش با شهادت از دنیا رفتند؛ مثل شهدایی که در رکاب علی بن ابی طالب(علیه السلام) و اصحاب آن جناب جان فشانی کردند.'(۱)»(۲)

۲.۳.۱. قیام شهید فخ

یکی از آن افرادی که در دوران ولایت اهل بیت(علیهم السلام) علیه خلفای بنی عباس قیام کرد، شهید فخ یعنی حسین بن علی بن حسن مثلث است. در اصول کافی دربارهٔ او چنین آمده است: «عبدالله بن مفضل [می] گوید: چون حسین بن علی(علیهماالسلام)کشته شده، او در فخ خروج کرد و مدینه را به تصرف در آورد. موسی بن جعفر(علیهماالسلام) را برای بیعت طلب کرد؛

۱- عیون اخبارالرضا(علیه السلام)، ترجمهٔ آقانجفی، ج ۱، ص۱۹۴.

۲- نک: علی بن عیسی اربلی، زندگانی چهارده معصوم(علیهم السلام)، ص۳۶۷؛ کشف الغمه، به ترجمه و شرح زواره ای، ج ۲، ص۳۳۶.

حضـرت تشریف آورد و به او فرمود: 'پسرعمو، به من تکلیفی مکن؛ [مثل] آنچه پسرعمویت (محمدبن عبد الله) به عمویت امام صادق(علیه السـلام) کرد تا از من چیزی سـر زند که نمی خواهم؛ چنان که از امام صادق(علیه السلام) چیزی سر زد که نمی خواست. [مقصود، سخنان درشتی است که میان آن ها ردوبدل شد و اخباری که امام(علیه السلام) به او فرمودند.]'

حسـین به آن حضرت(علیه السلام) عرض کرد: 'مطلبی بود که من به شما عرض کردم؛ اگر خواهی در آن وارد شو و اگر نخواهی، شما را بر آن مجبور نمی کنم؛ خدا یاور است'؛ سپس خداحافظی کرد.

ابوالحسن موسـی بن جعفر(علیهماالسـلام) هنگام خداحافظی به او فرمودند: 'پسـرعمو! تو کشته خواهی شد؛ پس نیکو جنگ کن [و ضربت را جدّی بزن]؛ زیرا این مردم فاسق اند؛ اظهار ایمان می کنند و در دل مشرک اند.)و إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ(؛ من مصیبت شما جماعت را (خویشانم را) به حساب خدا می گذارم.' سـپس حسین خروج کرد و کارش به آنجا رسید که رسید؛ یعنی همگی کشته شدند، چنانچه آن حضرت(علیه السلام) فرموده بودند.»(۱)

در کتـاب گران سـنگ الحیـاه دربـارهٔ این شـهید والامقـام چنین آمـده است: «حسـین بن علی حسـنی، از بزرگان و مؤمنان مجاهـد بر ضـدّ طاغوتی گری و ستمکاری است. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از ۱۶۰ سال پیش از قیام وی، او را ستوده است و

۱- نک: محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ترجمهٔ سیدجواد مصطفوی، ج ۲، ص۱۸۷.

امام صادق(علیه السلام)، از او با تجلیل یاد کرده و پیش از شهادت وی در شهادتگاه او نماز خوانده است.»(۱)

امام موسی کاظم(علیه السلام)، پس از کشته شدن او فرموده است:

«...مضی و الله مسلما صالحا صوّاما قوّاما آمراً بالمعروف، ناهیاً عن المنکر...»؛(۲) ...به خدا سوگند، مسلمانی شایسته بود، پیوسته روزه دار و شب بیدار و نمازگزار و آمرِ به معروف و ناهیِ از منکر... .

نیز از امام جواد(محمّد بن علیّ بن موسی الرضا)(علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «لم یکن لنا بعد الطّف مصرع أعظم من فخّ»؛(۳) پس از واقعهٔ عاشورا، برای ما آل محمّد، کشتاری (قتلِ عامی) بزرگ تر از واقعهٔ فخ روی نداده است.

ابوالفرج اصفهانی، دربارهٔ بخشندگی و رسیدگی او به کار نیازمندان، از قول علیّ بن حسین حضرمی چنین آورده است: «از حسن ابن هذیل شنیدم که می گفت: 'باغی متعلّق به حسین بن علی (شهید فخ) را به چهل هزار دینار فروختم. او پول ها را همان دم درِ خانهٔ خود پخش کرد و چیزی از آن مبلغ به اهلِ خانهٔ وی نرسید؛ مشت مشت به من می داد تا برای فقیرانِ اهلِ مدینه ببرم.'»(۴)

۱- مقاتل الطالبین، ص۳۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷۰؛ سفینه البحار، ج ۱، ص۲۷۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲- مقاتل الطالبین، ص۳۰۲؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷۰؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص۲۷۵.

۳- مقاتل الطالبین، ص۳۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷۰؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص۲۷۵.

۴- الحیاه، ترجمهٔ احمد آرام، ج ۵، ص۲۱۴.

از دیگر قیام هایی که امامان شیعه تأیید کردند، قیام یحیی بی زیدبن علی بن الحسین است که علاقه مندان میتوانند به منابع تاریخی دراین باره مراجعه فرمایند.

۳.۳.۱. قیام مردی از قم در آخرالزمان

علاوه بر قیام هایی که در دوران اهل بیت(علیهم السلام) روی داد و ازطرفِ آن بزرگواران تأیید شده بود، قیامهای آخرالزمانیِ بسیاری نیز در روایاتِ ائمهٔ اطهار(علیهم السلام) یاد شده که تأیید و امضای آن بزرگواران را داشته است. قیامی از قم، از همین دست است؛ چنان که از امام کاظم(علیه السلام) روایت شده است که مردی حقطلب از قم به پا خواهد خواست و آن حضرت(علیه السلام) قیام او و یارانش را تأیید کرده و فرموده اند: «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمَّ یَدْعُو النَّاسَ إِلَی الْحَقِّ یَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ کَزُبَرِ الْحَدِیدِ لَا تُزِلُّهُمُ الرِّیَاحُ الْعَوَاصِفُ وَ لَا یَمَلُّونَ مِنَ الْحَرَبِ وَ لَا یَجْبُنُونَ وَ عَلَی اللهِ یَتَوَکَّلُونَ وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِین؛(۱) مردی از اهل قم، مردم را به حق دعوت خواهد کرد. مردمی که مانند پاره های آهن هستند و تندبادهای حوادث آن ها را متزلزل نمی کند و از جنگ خسته نمی شوند و نمی ترسند و بر خدا توکل می کنند، در اطراف او اجتماع میکنند و عاقبت خیر با پرهیزکاران است.»(۲)

۱- محدث قمی، سفینه البحار، ج۲: ذیل لغت «قم»؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج۵۱، ص۸۷.

۲- نک: بحار الأنوار، ج۶۵، ص۱۴: در بحار الأنوار به نقل از کتاب شریف بشاره المصطفی(صلی الله علیه و آله و سلم)، روایتی از پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که ویژگیهای معنوی این قیامکننده و قوم او بیان شده است که شیعیان آخرالزمانی امیرالمؤمنین(علیه السلام) خوانده شدهاند. در این روایت، آنان «جان فشانان عاشق روح الله» نامیده شده اند: «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ(علیه السلام) قَالَ أَقْبَلَ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ الزُّبَیْرُ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ جَلَسُوا بِفِنَاءِ رَسُولِ اللهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) فَخَرَجَ إِلَیْهِمُ النَّبِیُّ(صلی الله علیه و آله و سلم) فَجَلَسَ إِلَیْهِمِ فَانْقَطَعَ شِسْعُهُ فَرَمَی بِنَعْلِهِ إِلَی عَلِیٍّ بْنِ أَبِی طَالِبِ(علیه السلام) ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَنْ یَمِینِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْ عَنْ یَمِینِ الْعَرْشِ قَوْماً مِنَّا عَلَی مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ وُجُوهُهُمْ مِنْ نُورٍ وَ ثِیَابُهُمْ مِنْ نُورٍ تَغْشَی وُجُوهُهُمْ أَبْصَارَ النَّاظِرِینَ دُونَهُمْ قَالَ أَبُو بَکْرٍ مَنْ هُمْ یَا رَسُولَ اللهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) فَسَکَتَ فَقَالَ الزُّبَیْرُ مَنْ هُمْ یَا رَسُولَ اللهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) فَسَکَتَ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ مَنْ هُمْ یَا رَسُولَ اللهِ فَسَکَتَ فَقَالَ عَلِیٌّ(علیه السلام) مَنْ هُمْ یَا رَسُولَ اللهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) فَقَالَ هُمْ قَوْمٌ تَحَابُّوا بِرَوْحِ اللهِ عَلَی غَیْرِ أَنْسَابٍ وَ لَا أَمْوَالٍ أُولَئِکَ شِیعَتُکَ وَ أَنْتَ إِمَامُهُمْ یَا عَلِیُّ.»

۴.۳.۱. خروج سید حسنی

ازجمله قیام هایی که اهل بیت(علیهم السلام) تأیید کرده اند، قیام آخرالزمانیِ سید حسنی، پیش از قیام قائم آل محمد(روحی و ارواح العالمین لمقدمه الفداء) است، چنان که شیخ عباس قمی(رحمه الله علیه) در کتاب معروف خود منتهی الامال چنین بیان می کند: «و آن جوان (جوانمرد)(۱) خوشصورتی است که ازطرفِ دیلم و قزوین (منطقهٔ مرکز ایران) خروج نماید... و او ظاهراً از اولاد حضرت امام حسن مجتبی(علیه السلام) باشد و دعوی بر باطل ننماید و دعوت بر نفس خود نکند؛ بلکه از شیعیان خُلّص ائمهٔ اثنی عشر(علیهم السلام) و تابع دین حق باشد و دعوی نیابت و مهدویت نخواهد نمود؛ لکن مطاع و بزرگ و رئیس خواهد بود و در گفتار و در کردار موافق است با شریعت مطهرهٔ حضرت خاتم النبیین(صلی الله علیه و آله و سلم) و در زمان خروج او کفر و ظلم، عالم را فرا گرفته باشد و مردم از دست ظالمان

۱- در بعضی منابع، «فتی» به جوانمرد ترجمه شده است؛ ازجمله: تفسیر البرهان، ج۲، ص۴۵۶: «سلیمان بن جعفر همدانی روایت می کند که امام صادق(علیه السلام) به من فرمود: 'ای سلیمان! فتی چه کسی است؟' عرضه داشتم: 'فدایتان گردم، فتی در نزد ما به معنی جوان است.' حضرت به من فرمود: 'آیا ندانسته ای که تمام اصحاب کهف، پیر بودند؛ ولی خداوند آن ها را به وسیلهٔ ایمانشان فتیه نامیده است؟ ای سلیمان! کسی که به خدا ایمان بیاورد و متقی و پرهیزکار باشد، او فتی (جوانمرد) است.'»

و فاسقان در اذیت باشند و جمعی از مؤمنین نیز مستعد باشند از برای دفع ظلم ظالمین.

در آن حال، سید حسنی استغاثه نماید از برای نصرت دین آل محمد(علیهم السلام)؛ پس مردم او را اعانت نمایند؛ خصوصاً گنج های طالقان (منطقهٔ مرکزی ایران) که از طلا و نقره نباشد؛ بلکه مردان شجاع و قوی دل و مسلح و متکامل که بر مرکبهای خاکیرنگ سوار باشند، در اطراف او جمع گردند و جمعیت او زیاد شود و او همچون سلطان عادل در میان ایشان حکم و سلوک نماید و کم کم بر اهل ظلم و طغیان غلبه نماید و از مکان خود تا کوفه، زمین را از لوث وجود ظالمین و کافران پاک کند و چون با اصحاب خود وارد کوفه شود، به او خبر می دهند که حضرت حجت الله مهدی آل محمد(علیهم السلام) ظهور نموده است... ؛ پس سید حسنی با اصحاب خود خدمت آن حضرت مشرف می شوند [و] از آن حضرت مطالبهٔ دلایل امامت و مواریث انبیا می نماید.

حضرت صادق(علیه السلام) می فرماید: «به خدا قسم که آن جوان، آن حضرت را می شناسد و می داند که او بر حق است؛ و لکن مقصودش این است که حقیقت او را بر مردم و اصحاب خود ظاهر نماید؛ پس آن حضرت دلایل امامت و مواریث انبیا [را] از برای او ظاهر نماید. در آن وقت، سید حسنی و اصحابش به آن حضرت بیعت خواهند نمود... .»(۱)

از این دست قیام ها که تأیید شده از طرف امامان شیعه می باشند، نمونه های دیگری نیز

۱- عباس قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص ۵۹۰و ۵۹۱.

وجود دارد که از آن دسته می توان به قیـام یمانی، قیام سـید خراسانی و قیام سـید حسـینی(۱) اشـاره کرد که به منظور اطلاـع از چگونگی واقعه و تأییـدات اهـل بیت(علیهم السـلام) دربـارهٔ ایشـان، می توان به کتب ملاـحم و فتن و مصـادر تاریخی مربوط به دوران پیش از ظهور رجوع کرد.(۲)

۴.۱. ارائهٔ ملاک ازطرفِ امامان هدی(علیهم السلام) برای تشخیص قیام های صواب از ناصواب

پس از مشاهدهٔ این مصداق ها که نقضی بر ادعای کلی شبهه افکنان است، به رفع آن میپردازیم.

ابتـدا لاـزم است منظور امـام معصوم(علیه السـلام) در این روایات، تبیین شود تا علاوه بر رفع این تناقض ظاهری، برای تشـخیص صـحیح یا ناصـحیح هر قیامی که قبل از ظهور حضـرت حجت(ارواحناله الفـدا) صورت می گیرد، ملاکی به دست آید: «هر قیامی از هرکسـی، گرچه علیه طاغوت باشـد، ممـدوح و موردِتأییـد نیست؛ بلکه قیام کننـده ای که عدّه ای را دور خود جمع کرده [و] علیه ظلم و فساد قیام می کند، باید واجد

۱- نک: سـیداسدالله هاشـمی شهیدی، زمینهسازان انقلاب جهانی حضرت مهدی(علیه السلام)، چ۱، ص۴۲۷تا۵۱۸: مؤلف کتاب با بررسی روایات سـیدِ حسـنی، سـید حسـینی و سـید خراسانی آشـکار می کند که این عناوین، تعابیر مختلف و صفات گوناگونی از یک نفرند و او همان کسی است که پرچم قیام در ایران را به امام زمان(علیه السلام) میسپارد.
۲- برای نمونه نک: محمدباقر مجلسـی، بحار الأنوار، ج۴۶، ص۱۸۵ و ج۵۲، ص ۲۱۰؛ علی کورانی، عصر ظهور؛ میرجهانی، نوائب الدهور فی علائم الظهور؛ مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص۱۹۴تا۱۹۶.

شرایط رهبری بوده یا به نمایندگی و اذن و اجازهٔ چنین شخصی قیام نماید؛ پس اگر کسی دارای علم، عدالت و صداقت نباشد و مردم را به سوی خود دعوت نماید و قصدش آن باشد که حاکم طاغوتی را سرنگون کرده و خود جایگزین او گردد، درحالی که او نیز حقّ خلافت و امارت را در شرع مقدس ندارد؛ این چنین قیامی، قطعاً موردتأیید نبوده و نباید در آن شرکت نمود.

در زمان امام صادق(علیه السلام)، قیام هایی علیه بنی امیّه یا بنی عباس انجام می گرفت و افرادی مردم را دعوت به قیام می کردند. اصحاب امام صادق(علیه السلام)، از حضرت نسبت به شرکت در چنین قیام هایی کسب تکلیف می نمودند. حضرت در جواب می فرمود: 'اگر کسی از آل پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) قیام کرد و شما را به کمک و یاری طلبید، شما بنگرید که آن شخص هدفش از قیام چیست و برای چه و به رهبری چه کسی قیام کرده؟ هر قیامی را با قیام زیدبن علی بن الحسین(علیه السلام) مقایسه نکنید و نگویید قیام زید موردِتأیید بود، پس هر قیامی موردِتأیید است! چراکه زید، مردی عالم و صادق بوده و مردم را به خود دعوت نمی کرده؛ بلکه به رضای از آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) دعوت می نمود و اگر در این راه پیروز می شد، به وعده اش وفا می کرد؛ یعنی حق را به امام معصوم(علیه السلام) واگذار نموده و خود شخصاً داعیه ای نداشت.' سپس فرمود: 'اگر کسانی مثل زید باشند، خوب است؛ امّا آنان که امروزه قیام می کنند، هنوز که هیچ قدرتی ندارند و

پرچمی به نام آنان افراشته نشده است، گوش به سخن ما نداده و ما را نافرمانی می کنند؛ چه رسد به روزی که صاحب قدرت و پرچم گردند.'(۱)

یعنی چنین افرادی که نه خود واجد شرایط رهبری و قیام اند و نه حاضرند سخن امام معصوم(علیه السلام) را گوش کنند؛ گرچه شعارشان مثل شعار زید است، ولی در عمل برخلاف آن عمل می کنند.

باز در این زمینه، روایتی در وسائل الشیعه(۲) نقل شده که از آن به خوبی استفاده می شود که قیام کنندگان باید واجد شرایط رهبری باشند؛ ازجمله باید اعلم ناس بوده و در تشخیص احکام خدا از قرآن و سنّت، سرآمد دیگران باشند.(۳) شخصی به نام عبدالکریم بن عتبه می گوید:

در مکّه در محضر امام صادق(علیه السلام) نشسته بودیم که ناگاه عدّه ای از معتزله وارد شده و گفتند: 'چون بنی امیّه به جان هم افتاده و ولید حاکم

۱- محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج۸، ص۲۱۴: «عَنْ عِیصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ(علیه السلام) یَقُولُ عَلَیْکُمْ بِتَقْوَی اللهِ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِکُمْ... فَانْظُرُوا عَلَی أَیِّ شَیْ ءٍ تَخْرُجُونَ وَ لَا تَقُولُوا خَرَجَ زَیْدٌ فَإِنَّ زَیْداً کَانَ عَالِماً وَ کَانَ صَدُوقاً وَ لَمْ یَدْعُکُمْ إِلَی نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاکُمْ إِلَی الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ(علیهم السلام) وَ لَوْ ظَهَرَ لَوَفَی بِمَا دَعَاکُمْ إِلَیْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَی سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِیَنْقُضَهُ فَالْخَارِجُ مِنَّا الْیَوْمَ إِلَی أَیِّ شَیْ ءٍ یَدْعُوکُمْ إِلَی الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ(علیهم السلام) فَنَحْنُ نُشْهِدُکُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَی بِهِ وَ هُوَ یَعْصِینَا الْیَوْمَ وَ لَیْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَ هُوَ إِذَا کَانَتِ الرَّایَاتُ وَ الْأَلْوِیَهُ أَجْدَرُ أَنْ لَا یَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنِ اجْتَمَعَتْ بَنُو فَاطِمَهَ مَعَهُ... .»

۲- محمدبن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۱۱، باب ۹، ح۲.

۳- در کتاب های قبلیِ همین مجموعه، به تفصیل بیان شد که براساس روایات وارده، «اعلم ناس» در استنباط حکم الهی «در امور سیاست و حکومت» مدّ نظر است، نه اعلم در ابواب فقه فردی، نظیر آنچه در مرجعیت معتبر است. به عنوان نمونه به خطبهٔ امیرالمؤمنین(علیه السلام) در نهج البلاغه، ص۲۴۸، خطبهٔ۱۷۳ مراجعه فرمایید که حضرت(علیه السلام) ملاک محق بودن فرد برای تصدی امر حکومت را اعلمیت به امر خدا در امور حکومت بیان داشته و فرموده اند: «أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَیْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللهِ فِیهِ»؛ هرچند ادامهٔ روایتی که گفته شد نیز کاشف از همین امر است.

و خلیفه را کشته اند، ما تصمیم گرفته ایم که بر شخصی که دارای عقل و دین و منتسب به رسول خداست؛ یعنی محمدبن عبدالله بن الحسن، بیعت کنیم و بیعت کرده ایم؛ لذا اینک از شما نیز که طرفداران بسیاری دارید، تقاضا می کنیم که با او بیعت کنید.'

حضرت در پاسخ آنان پس از حمد و ثنای الهی و سخنانی دیگر، از آنان پرسید: 'اگر شما قیام کرده و بر اهلِ کتاب یا بر مجوس یا بر مشرکین و بت پرستان پیروز گردید، با آنان چگونه رفتار خواهید کرد؟'

آنان در پاسخ حضرت گفتند که چنین و چنان خواهیم کرد و در پاسخشان همۀ کفار را یکسان به حساب آورده و گفته اند با همه یکسان برخورد خواهیم نمود. حضرت فرمود: 'شما این احکام را از چه کسی آموخته اید؟' گفتند که: 'مردم این چنین می گویند.' حضرت فرمود: 'از خدا بترسید! کسی که می خواهد قیام کند و زمام امور مسلمین را در دست گیرد و مردم را به خود دعوت کند، باید داناترین مردم بوده و در بین مردم اعلم از او نباشد؛ وگرنه آن شخص، هم خود گمراه بوده و هم باعث گمراهی و دردسر مردم خواهد بود.' سپس از پدرش امام باقر(علیه السلام)، ایشان هم از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرد که این چنین فرمود: 'من ضرب النّاس بسیفه و دعاهم الی نفسه و فی المسلمین من هو اعلم منه فهو ضال متكلّف؛(۱) کسی که شمشیر کشد و مردم را به خود بخواند،

۱- محمدبن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۱۱، باب ۹، ح۲.

درحالیکه در میان مسلمین داناتر از او وجود داشته باشد، پس او گمراه و به زحمت اندازنده است.[۲]

بنـابراین میتوان اینگونه جمعبنـدی کرد که قیـام هـایی که در دوران ائمه(علیهم السـلام) صورت می گرفت، دوگونه بود: قسـمی موردِتأیید اهل بیت(علیهم السـلام) و قسم دیگر که چون دارای شـرایط لازم نبوده است، موردِ رضایت ایشان نبود. قیام هایی از قبیل قیام زیـدبن علی بن الحسـین(علیه السـلام) و یحیی بن زیـد و حسـین شـهیدِ فـخ، موردِ رضایت و تأیید ائمۀ اطهار(علیهم السـلام) بود؛ چراکه آنان برای خدا غضب کرده و به خـاطر امربه معروف و نهی از منکر قیـام کرده بودنـد و درصورت پیروزی، حق را به صاحب حق، یعنی ائمـۀ اطهار(علیهم السـلام) میرساندند؛ ولی قیام هایی همانند قیام بنی عباس و ابومسلم خراسانی علیه بنی امیه و قیام محمدبن عبدالله بن الحسن و قیام برادرش ابراهیـم بـن عبـدالله علیـه منصـور دوانیقی و قیـام زیـدالنّار برادر حضـرت رضـا(علیـه السـلام) علیه بنی عبـاس، مـوردِ رضـایت و تأییـد ائمۀ طاهرین(علیهم السلام) نبود؛ گرچه ازنظر ظاهر، بعضی از آن ها همان شعار زیدبن علی بن الحسین(علیه السلام) را می دادند؛ یعنی مردم را به رضای از آل محمـد(صـلی الله علیه و آله و سـلم) دعوت می کردنـد؛ ولی در عمل، آن چنان نبودنـد؛ بلکه مقصودشان از مرضـیّ از آل محمد(صـلی الله علیه و آله و سـلم) خودشان بوده و خود، داعیۀ رهبری امت اسلامی را داشته اند و میدانیم که براساس نظر شیعه، فرقی بین بنی امیه و بنی عباس با زید النار و مأمون عباسی در اینکه

حکومتشان مصداق حکومت طاغوت باشد، نیست؛ زیرا معیار طاغوتی بودن یک حکومت، آن است که فرمانروای آن حکومت، ازطرفِ خدا و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) تأیید و امضا نشده باشد و اینان هیچ کدام ازطرفِ خدا و رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) برای این منصب، نصب نشده بودند.

پس اگر روایاتی از آن امامان معصوم(علیهم السلام) باتوجه به شرایط زمان آن حضرات صادر شده است که به اصحاب خود دستور می دادند که در خانه بنشینید و قدم از قدم برندارید و در این قیام ها شرکت نکنید و سکوت و قعود را پیشهٔ خود قرار دهید، ما نباید آن روایات را دلیل بر محکومیت هر قیامی بدانیم و هر صدای مظلومانه ای را که علیه ظالمی بلند شده، در گلو خفه کنیم؛ چراکه امام صادق(علیه السلام) مثلاً به سدیر صیرفی فرموده است که 'خانه نشین باش! و در هیچ قیامی شرکت نکن که این قیامها محکوم به شکست و صاحب آن طاغوت است'؛ بلکه باید دید قیامی که صورت می گیرد، چه نوع قیامی است و از ناحیهٔ چه کسانی رهبری می شود؟ اگر قیامی است مثل قیام زید و یحیی و حسین شهید فخ، نه تنها نباید آن را محکوم کرد؛ بلکه باید به آن پیوست و از آن حمایت کرد؛ گرچه آن قیام به پیروزی نهایی نرسد؛ زیرا با این گونه قیامها، حجّت بر مردم تمام شده و چهرهٔ کریهِ حکومت طاغوتی بر مردم روشن می گردد؛ وگرنه اگر همه سکوت اختیار کنند، موضوع بر مردم مشتبه شده، باطل را حق و احکام خلاف اسلام را، حکم اسلامی می پندارند.

اما اگر قیامی همانند قیام بنی عباس یا قیام سادات حسنی بود، باید آن را طرد کرد و در آن شرکت نکرد؛ چون قصد قیام کنندگان این است که حاکمی را به سقوط کشانده، حاکم دیگری که همانند آن است را جایگزین آن نمایند. نظیر حرکتهایی که از ناحیهٔ بعضی از گروهک ها علیه طاغوت انجام می گرفت که امام خمینی(رحمه الله علیه) و یاران صدیقش از همان ابتدای نهضت، مردم را از رفتن به اطراف آنان منع می کردند؛ چراکه اگر آنان موفق می شدند و زمام امور را در دست می گرفتند، از شاه و عمّالش بدتر عمل می کردند؛ زیرا نه از جهت دینی بهتر از طاغوت بودند و نه در روش سیاسی.»(۱)

۵.۱. تطبیق آن ملاک ها با انقلاب اسلامی

اشاره

روشن شد که شبهه ای که برخی دربارهٔ انقلاب اسلامی مطرح می کنند و می خواهند آن را به مثابه قیامی نامشروع جلوه دهند که پیش از قیام حضرت حجت(علیه السلام) صورت گرفته و بدین وسیله ولایت فقیه که محور نظام است را، همان صاحب پرچم طاغوت معرفی کنند، اشکالی بس نابجا و نابخردانه است؛ چراکه اولاً ـ حضرات معصومین(علیهم السلام) تمامی قیام های پیش از ظهور حضرت حجت(علیه السلام) را نامشروع ندانسته اند؛ بلکه حتی به حمایت از برخی از آن ها پرداخته اند که نمونه هایی از آن بیان شد؛ ثانیاً در تشخیص قیام

۱- حبیب الله طاهری، تحقیق پیرامون ولایت فقیه، ص ۲۴۱تا۲۴۳.

صحیح از ناصحیح، آن ذوات مقدس(علیهم السلام) برای رهپویان طریق سعادت، ملاك و شاخص ارائه کرده اند که با توجه و تأمل در آن می توان به حق یا باطل بودن هر قیامی حکم کرد.

با مروری بر اهداف و ویژگی های انقلاب اسلامی ایران می یابیم که این قیام، تمام آن ملاك هایی که اهل بیت(علیهم السلام) دربارهٔ قیام صحیح و تأییدشدهٔ خودشان بیان کرده اند را دارد؛ یعنی اقامه کنندهٔ این انقلاب، اولاً فردی آگاه و فقیهی جامع الشرایط برای ادارهٔ یک حکومت بوده است؛ ثانیاً وی مردم را به سوی خود فرا نمی خواند و هدفش اقامهٔ دین حق و زمینهسازی برای حکومت جهانی حضرت مهدی(علیه السلام) و واگذاری پرچم این نظام به آن حضرت بوده است.

گوشه ای از بیانات علمای عظام در حمایت از نظام جمهوری اسلامی ایران و حاکمیت ولایت فقیه

علمای آگاه نیز با بهرهمندی از دانش استنباط از منابع دین، همواره بر ضرورت تشکیل نظامی مبتنی بر مبانی مستحکم ولایت فقیه در دوران غیبت تأکید کرده، با حمایتهای همه جانبهٔ خود، تحقّق این آرمان تاریخی شیعه را بسترسازی کردهاند.

پس از شکلگیری نظام شکوهمند اسلامی نیز پیوسته، بر وجوب حفاظت از نظام جمهوری اسلامی تأکید و همگان را بر دفاع و حمایت از حکومت الهی فقیه تحریض کردهاند. به

نمونههای زیر توجه فرمایید که تنها بخش کوچکی از انبوه چنین توصیهها‌یی است:

(۱)جعفر سبحانی، ولایت فقیه؛ کانون عزت و اقتدار، ج۴، ص۳۲۱، بیانات ایشان در دیدار با مسئولان اجرایی دوّمین همایش بین المللی دکترین مهدویت، نشر شجرهٔ طیبهٔ صالحین.

(۲) حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی): «این انقلاب حاصل خون شهدا و یادگار امام راحل است و ما باید برای حفظ آن و خنثی کردن توطئهٔ دشمنان وحدت کلمه داشته باشیم»؛(۳) چراکه «حفظ نظام اسلامی، از اهمّ واجبات است.»(۴)

(۵)به نقل از: http://www.farsnews.com/newstext.php?nn۸۹۰۱۲۶۰۵۳۵(صلی الله علیه و آله و سلم)، ۲۶فروردین۸۹.

(۶) حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی(حفظه الله تعالی): «نظام مقدس اسلامی ثمرهٔ خون شهیدان و مجاهدت های ایثارگران و جانبازان بسیاری است... بزرگ ترین

۱- حضرت آیت الله العظمی سبحانی(حفظه الله تعالی): «ولایت فقیه پرتویی از ولایت امام زمان(رحمه الله علیه) است و دشمنان برای ضربه زدن به نظام و ولایت فقیه به سراغ ولایت کبری رفته اند.»

۲-

۳- ناصر مکارم شیرازی، ولایت فقیه؛ کانون عزت و اقتدار، ج۴، ص۳۲۱، نشر شجرهٔ طیبهٔ صالحین.

۴- ناصر مکارم شیرازی، حیات پُربرکت، ص۱۹۳.

۵- حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی(حفظه الله تعالی): «هرکجا که می توانید، این نظام را با این همه شهید، از انحرافات نجات دهید تا استقامت نظام باقی بماند و تضعیف نشود. قوّت نظام و حکومت اسلامی وقتی است که دین پابرجا بوده و جلوی مفاسدِ بزرگ تر گرفته شود.»

۶-

امربه معروف، حفظ نظام اسـلامی است. نظام اسلامی ایران، واسطهٔ بین قیام سیدالشهدا(علیه السلام) و حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.»(۱)

(۲)به نقل از: http://www.marjaeyat.com/fa/pages/?cid(صلی الله علیه و آله و سلم)۱۳۱۱، ۲۵مهر۱۳۸۸.

(۳) حضـرت آیت الله العظمی جوادی آملی(حفظه الله تعالی): «این نظام، نه به آسانی به دست آمده و نه به آسانی برمی گردد. اگر معاذالله کوچک ترین آسیبی ببیند، تمام لعنت های گذشته دامن گیر ما می شود. این امانت الهی است. بر همهٔ ما واجب عینی است که این نظام را حفـظ کنیم. کاری که باعث تضـعیف این نظام است، باعث تفرقه است، باعث نفاق افکنی می شود، باعث طمع بیگانه است؛ این کار حرام عینی است... . این چنین نیست که اگر کسی دارای رهبر خوب بود، بگوید کشور حفظ می شود. رهبر اگر علی ابن ابی طالب(علیه السلام) هم باشـد، مـادامی که مردم عاقل نباشـند، کشور به مشـکل برمی خورد. داشـتن رهبر خوب، نیمی از قضـیه است؛ پس مبادا بگوییم ما یک رهبر خوب داریم و همین کفایت می کند.»(۴)

۱- حسین نوری همدانی، ولایت فقیه؛ کانون عزت و اقتدار، ج۴، ص۳۲۲، نشر شجرهٔ طیبهٔ صالحین.

۲- حضـرت آیت الله العظمی علوی گرگـانی(حفظه الله تعـالی): «عشق و محبت به امـام(رحمه الله علیه) تضـمین کننـدهٔ حفظ نظام اسـلامی است. تلاش کنید تا ملت و مملکت خود را در برابر دشمنان اسلام حفظ نمایید.»

۳-

۴- عبـدالله جوادی آملی، ولایـت فقیه؛ کانون عزت و اقتـدار، ج۴، ص۳۲۱، نشـر شـجرهٔ طیبهٔ صالحین سازمان بسیج مستضعفین، به نقل از: http://www.fardanews.com/fa/pages/?cid۱۰۳۱۰۹(صلی الله علیه و آله و سلم)، ۱۹بهمن۱۳۸۸.

۲. شبهۀ دوم: تزیینی بودن نقش مردم در حکومت اسلامی

اشاره

یکی دیگر از ادعاهایی که در ردّ مباحث ولایت فقیه مطرح می شود، ادعای نفی شدن نظر و خواست مردم درصورت پذیرش ولایت فقیه است. مدعیان این نظریه، سعی دارند ولایت فقیه را نقطۀ مقابل آزادی و حق تعیین سرنوشت مردم برای خود وانمود کنند و نقش مردم را در چنین نظامی، صوری و تزیینی و در حد حمایت و دفاع و نه تأثیرگذاریِ حضور فعال و تعیین کننده شان در حرکت نظام، قلمداد نمایند.

این در حالی است که براساس آموزههای دین اسلام، هدف حکومت اسلامی، هدایت و بسترسازی تکامل و تعالی انسان هاست و این هدایت، جز با خواست و اراده و تمایل افراد جامعۀ اسلامی تحقق نخواهد یافت؛ ازاین روست که به خواست و ارادۀ مردم در عالیترین سطح در ساخت نظام اسلامی توجه شده است.

این اهتمام تا به آنجاست که علت بسیاری از رد یا قبولها در پذیرش حاکمیت و مدیریت جامعۀ اسلامی توسط ائمۀ معصومین(علیهم السلام) نیز اقبال و خواست و رأی مردم زمانشان برشمرده شده است؛ حال آنکه بیشک حاکمیت مشروع، تنها با حضور آن بزرگواران بر مسند حکومت تحقق مییافت؛ ازاین روست که نقش و ارادۀ مردم به عنوان دیگر پایۀ مشروعیت حکومت اسلامی شناخته شده است. ادلّه و تفصیل این بحث، در ادامه خواهد آمد.

۱.۲. مفهوم مشروعیت

اشاره

«در بینش اسلامی، ولایت متعلق به خداست؛ ...هیچ کس بر کس دیگری ولایت ندارد. ولایت مال خداست. اگر خدای متعال برای این ولایت، مجرایی مشخص کرد و روشن کرد، این مجرا می شود همان مجرای الهی و موردِقبول و قابلِ اتّباع که این مجرا را خدای متعال مشخص کرده است؛ در اسلام مشخص شده است.»(۱)

«پرسش اساسیِ مشروعیت این است که حاکمان حق، فرماندهی خویش را از کجا و براساس کدام موازین و ضابطه ها به دست می آورند و مردمان با چه ملاک هایی، تکلیف فرمان بری خود را توجیه می کنند؟ هر قدرتی برای ایجاد رضایت مندی در اطاعت و مشروع و بحق نمودن خویش، می بایست توجیه ها و دلایل قابلِ درک و موردِقبول مردمان [را] برگزینند و ارائه دهد تا بتواند با کمترین مقاومت و درنتیجه کمترین اعمال زور، بیشترین و عمیق ترین اطاعت ها را از فرمان بردارانش دریافت کند. مشروعیت، حاکمیت را انسانی جلوه می دهد و به آن، لطافت می بخشد.»(۲)

۱.۱.۲. مشروعیت در علوم مختلف

اشاره

مشروعیت، در علوم مختلفی به کار می رود و در هرکدام، مفهومی خاص دارد:

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی) در اوّلین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم، ۲۱خرداد۸۷.

۲- محمدحسن روزبه، مبانی مشروعیت در نظام سیاسی اسلام، ص۱۰.

۱.۱.۱.۱.۲. فلسفهٔ سیاست

«اصطلاح مشروعیت (Legitimacy) از قدیم الایام در فلسـفه و کلام سیاسـی، موردِتوجه قرار گرفته و از قرن نوزدهم در جامعه شناسـیِ سیاسـی، یکی از شاخه های علوم سیاسـی، مطرح گردیده است. فلسـفه، کلام و فقه سیاسی به مسائل هنجاری، باید[ها]ونبایدهای حقوقی و ارزشـی در حوزهٔ سـیاست می پردازند؛ براین اساس، مشـروعیتی که در این شاخه ها از علوم سیاسـی موردِ بحث قرار می گیرد، 'مشروعیت هنجاری' نام دارد.»(۱)

«مشـروعیت در فلسـفهٔ سیاسی، به مفهوم حقّانیت می باشد که در مقابل آن، غصب(۲) قرار دارد. در فلسـفهٔ سیاسی این سؤال اساسی مطرح می شود که چه نوع حکومتی حق است؟ چه کسـی حق حکومت دارد؟ به عبـارتِ دیگر، چه نوع حکومتی مشـروعیت دارد؟ براین اسـاس، مشروعیت از مقبولیت قابلِ انفکاک است و به تفسیری که از 'حقّانیت' در فلسفهٔ سیاسی ارائه می شود، بستگی دارد.»(۳)

«مشـروعیت به معنی قانونی بودن است؛ لـذا اگر حکومتی در شـکل گیری و بقا، براساس قوانین وضع شـده یا هنجارهای قانونی بوده باشد، دارای پشتوانهٔ مشروعیت خواهد بود.»(۴)

گاه مشروعیت را به کارآیی درازمدت نظام

۱- حسین بشیریه، جامعه شناسی سیاسی، ص۱۷.

۲- Usurpation.

۳- حسین جوان آراسته، مبانی حکومت اسلامی، ص۱۲۷.

۴- انـدرو هیوود، مقدمـهٔ نظریـهٔ سیاسـی، ترجمهٔ عبدالرحمان عالم، ص۲۰۹؛ عبـدالرحمان عالم، بنیادهای علم سـیاست، ص۱۰۵؛ واژه نامهٔ فلسفه و علوم اجتماعی، ترجمهٔ برک نیسی و سجادی، ص۳۷۵.

سیاسی تعریف می کنند و ملاک حقانیت را در توانمندی حکومت در ایجاد رشد اقتصادی و رفاه و امنیّت دانسته و اظهار می دارند:

«مشروعیت، حاصل کارآیی و قاطعیت نظام سیاسی در درازمدت است. به عبارتی مشروعیت نظام سیاسی را در محقق نمودن تدریجی توقّعات مردم در ایجاد آسایش و امنیت خلاصه می کنند.»(۱)

۲.۱.۱.۲. حقوق اساسی

– مشروعیت در این منظر، «باور بِدین امر است که اقتدار حاکم بر هر کشور مفروض، محق است [که] فرمان صادر کند و شهروندان موظف اند به آن گردن نهند. برخی از نویسندگان، این تعریف را متأثر از نظریهٔ مشروعیت 'ماکس وبر' می دانند که بر مفاهیم کلیدی همچون موظف کردن و حق دادن و وظیفه استوار است.»(۲)

«قدرت برای آنکه بتواند ثبات و تداوم حاصل کند، باید به وسیلهٔ اصول و قواعد، ایجاد هنجارهای لازم و رسم خطوط رفتاریِ توجیه شده، 'مشروعیت' یابد. استقرار قدرت، زمانی تحقق پذیر است که بتواند برای خود 'حقانیت' یا 'پذیرش اجتماعی' دست وپا کند؛ لذا تداوم این استقرار و نهایی شدن آن، یکی از عوامل حقانیت بوده و ایجاب می کند که قدرت در قالب حقوق شکل بگیرد و قوام یابد؛ بنابراین، قدرت در فرآیند

۱– عبدالحمید ابوالحمد، مبانی علم سیاست، ص۲۵۶و۲۴۷.

۲– ماتیه دوگان، «سنجش مفهوم مشروعیت و اعتماد»، مجلهٔ اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش۹۷و۹۸، ص۴.

استقرار، خودبه خود به سوی حقوقی کردن عملکردهای خود پیش می رود و ضمن تحمیل قواعد رفتاری بر فرمانروایان، چاره ای ندارد جز آنکه محدودیت هایی را که ناشی از طبع نظم آفرین حقوق است، تحمل کند. پس، حقوق چه فطری، چه موضوعه، ابزار 'حقانیت سازی' قدرت است.»(۱)

۳.۱.۱.۲. جامعه شناسی سیاسی

گروهی نیز «مشروعیت حکومت را، مقوله ای ارزشی و هنجاری دانسته»؛(۲) بنابراین مباحث مربوط به مشروعیت را از موضوعات جامعه شناسی می دانند. سیمور مارتین لیپست در کتاب خود آورده است: «مشروعیت، توانایی هر نظام در ایجاد و حفظ این باور است که نهادهای سیاسی موجود، برای جامعه مناسب ترین است.» ازنظر او «مشروعیت به معنای ظرفیت نظام سیاسی برای ایجاد و حفظ اعتقاد به این اصل است که نهاد های سیاسی موجود در جامعه از صحت عمل برخوردار بوده و تأسیس نهادهای مزبور به منظور رفع نیازهای جامعه می باشد. مشروعیت نظام های سیاسی معاصر بیشتر معلول موفقیت آن ها در حل و فصل اختلافات درونی سیستم ها و از میان بردن تفرقه در جامعه است.»(۳)

۱- ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، ص۲۴.

۲- حسین بشیریه، جامعه شناسی سیاسی، ص۲۴.

۳- سیمور مارتین لیپست، زمینه های اجتماعی دموکراسی، ترجمهٔ سیدعبدالعلی قوام، ص ۱۲۵۰.

۲.۱.۲. مشروعیت در فرهنگ اسلامی

«مشروعیت، مصدر جعلی از کلمهٔ مشروع است و مشروع، یعنی هر چیزی که شرع آن را روا و جایز دانسته باشد؛(۱) بنابراین، مشروعیت به معنای 'مطابقت با شرع' و 'روا و جایز ازنظر شرع' معنی میشود.»(۲)

«شیخ طوسی(رحمه الله علیه) از بزرگان اندیشه و حکمت، در مورد مشروعیت حاکم و حکومت، بر این نظر است که حکومت های ناعادل و غیربرخوردار از 'منشأ الهی' نامشروع است و مسلمانی که با اراده و اختیار و بی هیچ شرطی با آنان همکاری کند در ظلم وستم آنان شریک می باشد.(۳)

محقق نراقی در مورد مبنای مشروعیت، اذعان می دارد که: منبع همهٔ قدرت ها در جهان هستی ازجمله قدرت سیاسی، خداوند است؛ چراکه براساس بینش اسلامی همهٔ جهان مُلک خداوند است و هیچ کس حق حاکمیت بر دیگری را ندارد؛ مگر آنکه از سوی خداوند اجازه داشته باشد.(۴)

شهید ثانی براساس خاستگاه و منشأ حکومت که وی حقیقت آن را در 'حاکمیت الله' دانسته به حکومت مشروع و مطلوب براساس خاستگاه الهی و حکومت نامشروع و نامطلوب متکی بر غیر حاکمیت الله توجه می کند.(۵)

۱- ابن منظور، لسان العرب، ج۸، ص۱۷۵: «ما سنّ الله من الدین و امر به؛ آنچه خدا آن را در دین، سنّت قرار داده و به آن امر فرموده است.»

۲- علی خالقی، مشروعیت قدرت، ص۲۱.

۳- ابوجعفر حمدبن حسن بن علی طوسی (شیخ طوسی)، المبسوط، ج۴، ص۷۰.

۴- احمدبن محمدمهدی النراقی، عوائد الایام، ص۵۲۲.

۵- محمدرضا کریمی، حقایق الایمان، ص۱۵۶.

بـدین ترتیب روشن می شود که راجع به مشـروعیت حکومت از دیرباز علما و انـدیشوران نامی جهان اسـلام، نظری قاطع و اجماعی داشـته باشند.»(۱)

از جمع بندیِ دیدگاه های علما دراین خصوص، درمییابیم که «مشـروعیت حکومت در منابع و فرهنگ اسلامی، به معنیِ عناصری است که وجودِ آن ها در یک حکومت، موجب تأیید و امضای شـرع بر آن نظام حکومتی است.» به دیگر بیان، مشـروعیت، پاسخ این پرسـش اسـت که اگر حکومتی واجدِ چه ویژگی هایی باشد، شرع مقدس تأیید می کند؟

۲.۲. پایه های مشروعیت حکومت اسلامی؛ مردم سالاری دینی

اشاره

«جمهـوری اسـلامی دو جزء دارد: جمهـوری اسـت یعنی مردمی است؛ اسـلامی است یعنی بر پایـهٔ ارزش هـای الهی و شـریعت الهی است. مردمی است یعنی مردم در تشـکیل این نظام، در بر روی کار آوردن مسـئولان این نظام نقش دارند، پس مردم احساس مسئولیت می کنند؛ مردم برکنار نیستند. مردمی است یعنی مسئولان نظام از مردم و نزدیک به مردم باشند، خوی اشرافی گری، خوی جدایی از مردم، خوی بی اعتنـایی و تحقیر مردم در آن هـا نباشـد... دوران جمهوری اسـلامی یعنی دوران حاکمیت آن کسانی که از مردم انـد، با مردم انـد، منتخب مردم اند، در کنار مردم اند، رفتارشان

۱- محمدرضا کریمی والا، مقارنهٔ مشروعیت حاکمیت در حکومت علوی و حکومت های غیردینی، ص۳۳.

شبیه رفتار مردم است. این، معنای مردمی است. مردمی است یعنی بایـد به عقاید مردم، به حیثیت مردم، به هویت مردم، به شخصـیت مردم، به کرامت مردم اهمیت گذاشته بشود. این ها مردمی است.»(۱)

۱۲- «آنچه مهم است ضوابطی است که در این حکومت بایـد حـاکم باشـد که مهم ترین آن هـا عبـارت است از اینکه اولاً ـ متکی به آرای ملت باشد به گونهای که تمامی آحاد ملت در انتخاب فرد یا افرادی که باید مسئولیت و زمام امور را در دست بگیرند، شرکت داشته باشند و دیگر اینکه در مورد این افراد نیز خط مشـی سیاسـی و اقتصادی و سایر شـئون اجتماعی و کلیهٔ قواعد و موازین اسـلامی مراعات شود. در این حکومت به طور قطع بایـد زمامـداران امور دائماً با نماینـدگان ملت در تصـمیمگیری ها مشورت کنند و اگر نمایندگان موافقت نکنند، نمی تواننـد به تنهـایی تصـمیم گیرنـده باشـند. افرادی که به عنوان نماینـدگان یـا مسـئولین دولت در جمهوری اسـلامی انتخاب می شونـد، شرایطی دارنـد که با رعایت آن شـرایط حقیقتاً نماینـدگان واقعی مردم انتخاب می شونـد، نه نماینـدگان طبقهٔ خاصـی که به ضـرر اکثریت ملت عمل کنند. خطوط اصلی در قانون اساسی این حکومت را اصول مسلم اسلام که در قرآن و سنت بیان شده تشکیل می دهد.»(۲)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار عمومی با مردم چالوس و نوشهر، ۱۵مهر۸۸.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ نور، ج۴، ص۲۱۲.

امام خمینی(رضوان الله علیه): «ما خواستار جمهوری اسلامی هستیم. جمهوری، فرم و شکل حکومت را تشکیل می دهد و اسلامی یعنی محتوای آن فرم، قوانین الهی است.»(۱)

«حکومت بایستی جوری باشد که هم مظهر دین باشد، هم مظهر عواطف و خواست و ارادهٔ مردم باشد؛ با این دشمن اند؛ این را نمی خواهند؛ آنی که باهاش مبارزه می کنند، این است و اصلاً مسئلهٔ ولایت فقیه و رهبری در قانون اساسی، معنایش این دو چیز است در حقیقت: یعنی نماد و تجسّم دین و نماد و تجسّم حضور مردم؛ این دو چیز است. این (ولایت فقیه) وقتی که در یک جامعه ای وجود داشته باشد، این دو معنا تأمین شده است.»(۲)

امام خمینی(رضوان الله علیه): «حکومت 'جمهوری اسلامی' مورد نظر ما، از رویّهٔ پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام علی(علیه السلام) الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت خواهد بود و شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید.»(۳)

۱۴- امام خمینی(رضوان الله علیه): «ما هم که حکومت اسلامی می گوییم، می خواهیم یک حکومتی باشد که هم دلخواه ملت باشد و هم حکومتی باشد که خدای تبارک و تعالی نسبت به او گاهی بگوید

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام(رحمه الله علیه)، ج ۵، ص۳۹۸.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی)، در دیدار اعضای ستاد ارتحال حضرت امام(رحمه الله علیه)، ۱۲خرداد ۸۰.

۳- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام(رحمه الله علیه)، ج ۴، ص۳۳۴.

که این هـایی که با تو بیعت کردنـد، با خـدا بیعت کردنـد «اِنَّما یُبایعُون الله»(۱) یـک همچو دستی حاکم باشـد که بیعت با او بیعت با خـدا باشـد... دست او را دست خـدا بدانـد: ظل الله باشد؛ یدالله باشد؛ حکومت، حکومت الهی باشد. ما حکومتی را که می خواهیم، یک همچو حکومـتی می خواهیم. آرزوی مـا این است که یـک همچو حکومتی سرِ کـار بیایـد که تخلف از قـانون الهی نکنـد... مـا می خواهیم یک حکومت الهی باشد، موافق میل مردم، رأی مردم و موافق حکم خدا. آن چیزی که موافق با ارادهٔ خداست، موافق میل مردم هم هست. مردم مسلمان اند، الهی هستند.»(۲)

«ارزش هـایی که مـا در انقلاب برای آن هـا می خواهیم تلاش کنیم و کارمان برای آن هاست، دو مبنا و پایه دارد: مکتب و مردم. مکتب بدون مردم متصوّر نیست؛ چون مکتب ما مکتبی نیست که از مردم جدا بشود. اصلاً این یک فریب است که ما بیاییم اسلام را از نفع و خیل مردم جدا کنیم و بگوییم مردم و سـرنوشت آن ها را رها کنید و به دین و خدا و اسـلام بچسبید! این، همان اسـلامِ تحریف شدهاست. این، همـان چیزی است که امـام(رحمه الله علیه) از اول شـروع مبارزه با آن جنگیـد. بسـیاری از آدم های خوب و عالِم، حرف امام را در این راه فهمیدند و البته بعضی از متحجّران و نادان ها هم تا آخر نفهمیدند و هنوز هم بعضی این حقیقت را نمی فهمند. تفکر اسلامی، از خیل

۱- فتح، ۱۰: «تنها با خدا بیعت می نمایند.»

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام(رحمه الله علیه)، ج ۴، ص ۴۶۰.

مردم و برای مردم بودن جدا نیست. هرچیزی که شـما دیدید به نظرتان اسـلامی است، اما از صـلاح مردم مجرد است، بدانید در شـناخت و فهم اینکه آن اسلام است، اشتباه می کنید یا در فهم خود آن شئ، محققاً اشتباهی وجود دارد؛ پس پایهٔ ارزش های اسلامی و انقلاب ما، بر دو پایهٔ مکتبی و مردمی است.»(۱)

۱.۲.۲. حق خداوند در تعیین حاکم اسلامی

«در بینش اسـلامی، ولایت متعلق به خـداست؛ یعنی هیـچ احـدی بر دیگری ولایت نـدارد. این که زیدی که بنده باشم، به عمروی که شـما باشید، بگویید؛ آقا! شما باید آن جور که من می گویم عمل کنید؛ نه! این را در اسلام نداریم.

هیـچ کس بر کس دیگری ولایت نـدارد. ولایت مال خـداست. اگر خدای متعال برای این ولایت مجرایی مشـخص کرد و روشن کرد، این مجرا می شـود همـان مجرای الهی و مـورد قبـول و قابـل اتّبـاع، کـه ایـن مجرا را خـدای متعـال مشــخص کردهـاست؛ در اســلام مشـخص شدهاست.

قـانون و اجرا بـایستی بـا معیارهـای خـدایی و با مقررات الهی باشـد؛ یعنی با احکام اسـلامی یا با احکام مشـخص یا با کلیات و آنچه که از اسلام دانسته شده و فهمیده شدهاست، منطبق باشد و

۱- سـخنرانی رهبر معظم انقلاب(مـدظله العالی)، در دیدار با مسـئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسـلامی، در آسـتانهٔ یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ۹بهمن۶۸.

معارض نباشـد. افرادی هم که مجری هسـتند، مشـخصات و خصوصـیاتی دارنـد؛ باید عادل باشـند، فاسق نباشـند خصوصـیاتی که در قانون اساسیِ ما متجسّد شده و قانون اساسـی هم همان شـکل اجرایی و دالان عبور به سـمت آن چیزی است که ولایت الهی برای ما ترسـیم می کند.»(۱)

«در منطق اسـلام، ادارهٔ امور مردم و جـامعه، بـا هـدایت انوار قرآنی و احکام الهی است. در قوانین آسـمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معین شـدهاست؛ مردم هسـتند که انتخاب می کننـد و سـرنوشت ادارهٔ کشور را به دست می گیرنـد. این مردم سالاری، راقی ترین نوع مردم سالاـری ای است که امروز دنیا شاهـد آن است؛ زیرا مردم سالاری در چارچوب احکام و هـدایت الهی است. انتخاب مردم است، اما انتخابی که با قوانین آسمانی و مبرای از هرگونه نقص و عیب، توانستهاست جهت و راه صحیحی را دنبال کند.

...امتیاز نظام اسـلامی در این است که این چارچوب، احکام مقـدس الهی و قوانین قرآنی و نور هدایت الهی است که بر دل و عمل و ذهن مردم پرتوافشانی و آن ها را هـدایت می کنـد. مسألـهٔ هـدایت مردم یکی از مسائل بسـیار مهمی است که در نظام های سیاسـی رایج دنیا به خصوص در نظـام هـای غربی نادیـده گرفته شـدهاست. معنـای هـدایت مردم این است که بر اثر تعلیم و تربیت درست و راهنمایی مردم به سرچشمه های

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی)، در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم، ۲۱خرداد۸۷.

فضیلت، کاری بشود که خواست مردم در جهت فضایل اخلاقی باشد و هوس های فاسدکننده ای که گاهی به نام آراء و خواست مردم مطرح می گردد، از افق انتخاب مردم دور شود. امروز شما ملاحظه می کنید در بسیاری از دموکراسی های غربی، زشت ترین انحرافات، انحرافات جنسی و امثال آن، به عنوان اینکه خواست مردم است، صبغهٔ قانونی پیدا می کند و رسمی می شود و به اشاعهٔ آن کمک می گردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان می دهد. در نظام اسلامی یعنی مردم سالاری دینی مردم انتخاب می کنند، تصمیم می گیرند و سرنوشت ادارهٔ کشور را به وسیلهٔ منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایهٔ هدایت الهی، هرگز به بیرون جادهٔ صلاح و فلاح راه نمی برد و از صراط مستقیم خارج نمی شود. نکتهٔ اصلی در مردم سالاری دینی این است.»(۱)

۱۶- امام خمینی(رضوان الله علیه): «به حرف های آن هایی که برخلاف مسیر اسلام هستند و خودشان را روشن فکر حساب می کنند و می خواهند ولایت فقیه را قبول نکنند، گوش ندهید. اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است. یا خدا یا طاغوت. یا خداست یا طاغوت، اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد، طاغوت

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سیدمحمد خاتمی، ۱۱مرداد ۸۰.

است، اطاعت او، اطاعت طاغوت است، واردشدن در حوزهٔ او واردشدن در حوزهٔ طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود. شما نترسید از این چهار نفر آدمی که نمی فهمند اسلام چه است، نمی فهمند فقیه چه است، نمی فهمند که ولایت فقیه یعنی چه؟! آن ها خیال می کنند که یک فاجعه به جامعه است. آن ها اسلام را فاجعه می دانند نه ولایت فقیه را. آن ها اسلام را فاجعه دانند؛ ولایت فقیه فاجعه نیست؛ ولایت فقیه، تبع اسلام است.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): «قدرت مقننه و اختیار تشریع در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافتهاست. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانون گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای 'مجلس قانون گذاری'، که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می دهد، 'مجلس برنامه ریزی' وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد و با این برنامه ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می کند.»(۲)

«شاخص مهم دیگر مکتب سیاسی امام بزرگوار ما پاسداری از ارزش هاست، که مظهر آن را امام

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ نور، ج۹، ص۲۵۳.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۴۴.

بزرگوار در تبیین مسئلهٔ ولایت فقیه روشن کردند. از اول انقلاب اسلامی و پیروزی انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، بسیاری سعی کرده اند مسئلهٔ ولایت فقیه را نادرست، بد و برخلاف واقع معرفی کنند؛ برداشت های خلاف واقع و دروغ و خواسته ها و توقعات غیرمنطبق با متن نظام سیاسی اسلام و فکر سیاسی امام بزرگوار. اینکه گاهی می شنوید تبلیغات چی های مجذوب دشمنان این حرف ها را می پراکنند، مربوط به امروز نیست؛ از اول، همین جریانات و دست آموزها و تبلیغات دیگران این حرف ها را مطرح می کردند... این مسئولیت بسیار حساس و مهم، به نوبهٔ خود، هم از معیارها و ضابطه های دینی و هم از رأی و خواست مردم بهره می برد؛ یعنی ضابطه های رهبری و ولایت فقیه، طبق مکتب سیاسی امام بزرگوار ما، ضابطه های دینی است؛ مثل ضابطهٔ کشورهای سرمایه داری، وابستگی به فلان جناح قدرتمند و ثروتمند نیست. آن ها هم ضابطه دارند و در چارچوب ضوابطشان انتخاب می کنند؛ اما ضوابط آن ها این است؛ جزو فلان باند قدرتمند و ثروتمندبودن که اگر خارج از آن باند باشند، ضابطه را ندارند. در مکتب سیاسی اسلام، ضابطه این ها نیست؛ ضابطه، ضابطهٔ معنوی است. ضابطه عبارت است از: علم، تقوا و درایت. علم، آگاهی می آورد؛ تقوا، شجاعت می آورد؛ درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می کند؛ این ها ضابطه های اصلی است برطبق مکتب سیاسی اسلام. کسی که در آن مسند حساس قرار گرفتهاست، اگر یکی از این ضابطه ها

از او سلب شود و فاقد یکی از این ضابطه ها شود؛ چنانچه همهٔ مردم کشور هم طرفدارش باشند، از اهلیت ساقط خواهد شد. رأی مردم تأثیر دارد؛ اما در چارچوب این ضابطه. کسی که نقش رهبری و نقش ولیّ فقیه را بر عهده گرفته، اگر ضابطهٔ علم یا ضابطهٔ تقوا یا ضابطهٔ درایت از او سلب شد؛ چنانچه مردم او را بخواهند و به نامش شعار هم بدهند، از صلاحیت می افتد و نمی تواند این مسئولیت را ادامه دهد. از طرف دیگر کسی که دارای این ضوابط است و با رأی مردم که به وسیلهٔ مجلس خبرگان تحقق پیدا می کند، یعنی متصل به آراء و خواست مردم انتخاب می شود، نمی تواند بگوید من این ضوابط را دارم؛ بنابراین مردم باید از من بپذیرند. ‘باید’ نداریم! مردم هستند که انتخاب می کنند. حق انتخاب، متعلق به مردم است. ببینید چقدر شیوا و زیبا ضوابط دینی و ارادهٔ مردم ترکیب یافتهاست؛ آن هم در حساس ترین مرکزی که در مدیریت نظام وجود دارد. امام این را آورد.»(۱)

«اوایل بعثت، نمایندگان قبیلهٔ بسیار معروفی نزد پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند: ما حاضریم با تو بیعت کنیم؛ اما مشروط بر اینکه جانشینی خودت را به ما بدهی! این را در تواریخ معتبر نقل کرده اند و داستان نیست.(۲) پیغمبر در پاسخ

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(رحمه الله علیه)، ۱۴خرداد۸۳.

۲- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص۴۲۴؛ ابن اثیر، الکامل، ج۲، ص۹۳: «پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نزد قبایل می رفت و دین خود را بیان می نمود ... روزی نزد قبیله بنی عامربن صعصعه رفت و دین خود را آشکار نمود. یکی از آن ها (بیحره ابن فراس) به حضرت گفت: اگر ما از تو پیروی کنیم و تو بر مخالفین پیروز شوی آیا بعد از تو ما جانشین باشیم؟ حضرت فرمودند: این امر با خداست و هرجاکه خود صلاح بداند قرار می دهد.»

آن ها فرمود: نه؛ «هذا امر سماوی» این را من قبول نمی کنم؛ چون مسأله ی جانشینی دست من نیست؛ یک مطلب آسمانی است و من در آن باره نمی توانم تصمیم بگیرم.»(۱)

«وقتی ولایت فقط از آنِ خداوند متعال باشد و ولایت احدی درست نباشد، مگر در امتداد ولایت خداوند...، باید که نصب امام و حاکم عالی امت مسلمان، توسط خداوند سبحان، به نحو عام یا خاص باشد و بدون آن، ولایت احدی از مردم مشروعیت نخواهد داشت... .

)وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِ وَ إِیتاءَ الزَّکاهِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ(؛(۲) و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، [مردم را] هدایت می کردند و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آن ها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می کردند.»(۳)

در تفسیر اطیب البیان آمده است: «جاعل خلافت باید همان کسی باشد که منصب خلافت را اعطاء می کند؛ یعنی خلیفهٔ خدا باید ازطرف خدا به خلافت نصب شده باشد؛ چنان که آیات زیر مؤید این مطلب است:)اللهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ((۴) و در خطاب به حضرت ابراهیم(علیه السلام)

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در دیدار مدیران صدا و سیما، ۱۵بهمن۸۱.

۲- انبیاء، ۷۳.

۳- محمدمهدی آصفی، مبانی نظری حکومت اسلامی، ص۲۱۷.

۴- انعام، ۱۲۴: «خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد.»

می فرماید:)إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً((۱) و به حضرت داود می فرماید:)یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً[(۲) .»(۳)

مفسران، بطلان نظریاتی را که انتخاب امام و جانشین پیغمبر را به رأی مردم واگذار کرده اند، باتوجه به مفاد این آیات اثبات می کنند.

آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی) نیز دراین باره می نویسند: «حاکم در عالم، فقط خداست و هرکسی هم بخواهد حکومت کند، باید به فرمان و اذن الهی باشد؛ این را توحید حاکمیّت که یکی دیگر از شاخه های توحید است، می نامند.

بنابراین مشروعیّت تمام حکومت ها، حتّی حکومت پیامبران، باید از سوی خداوند تأیید شود. اگر پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه حکومتی تشکیل می دهد، به اذن و فرمان خداوند است. اگر علی(علیه السلام) در کوفه دست به تشکیل حکومت می زند، به فرمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و به اذن الهی است. حکومت ائمه(علیهم السلام) نیز چنین بوده است.

حکومت ولیّ فقیه در زمان ما نیز مشمول همین حکم است. طبق روایت امام زمان(علیه السلام) و سایر معصومان(علیهم السلام)، ولیّ فقیه در عصر غیبت، حکومت را به دست می گیرد؛ بنابراین مشروعیّت حکومت ولیّ فقیه از ناحیهٔ خداوند است.»(۴)

۱- بقره، ۱۲۴: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.»
۲- ص، ۲۶: «ای داوود! ما تو را خلیفه و [نماینده خود] در زمین قرار دادیم.
۳- عبدالحسین طیب، أطیب البیان فی تفسیرالقرآن، ج ۱، ص۵۰۲.
۴- ناصر مکارم شیرازی، مثال های زیبای قرآن، ج ۲، ص۱۷۳.

۲.۲.۲. نقش مردم در مشروعیّت حکومت اسلامی

اشاره

«... آن کسی که این معیارها را دارد و از تقوا و صیانت نفس و دینداری کامل و آگاهی لازم برخوردار است، آن وقت نوبت می رسد به قبول ما، اگر همین آدم را با همین معیارها، مردم قبول نکردند، باز مشروعیّت ندارد. چیزی به نام حکومت زور در اسلام نداریم. این منشأ حاکمیت است، منشأ الهی. این معیارها را هم خدا معین کرده و حکومت خدا در نظام اسلامی با حکومت مردم آمیخته است؛ لذا ما می گوییم جمهوری اسلامی.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): «از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد.»(۲)

۱۸- امام خمینی(رضوان الله علیه): «اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هرطور رأی داد، ما هم از آن ها تبعیت می کنیم. ما حق نداریم؛ خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است؛ پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم. بله! ممکن است گاهی وقت ها ما یک تقاضایی از آن ها بکنیم؛ تقاضای متواضعانه،

۱- بیانات رئیس جمهور آیت الله العظمی خامنه ای(مدظله العالی)، حکومت در اسلام، ص۳۳.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام(رحمه الله علیه)، ج ۴، ص۳۶۷.

تقاضایی که خادم یک ملت از ملت می کند؛ لکن اساس این است که، مسئله دست من و امثال من نیست و دست ملت است.»(۱)

«قبول مردم و پـذیرش مردم، شـرط در حـاکمیت است و این همان چیزی است که در قانون اساسـی جمهوری اسـلامی در مورد حتی رهبر مورد نظر بوده است و بر روی آن فکر شده و تصـمیم گیری شده. رهبر بر طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی، آن مجتهدِ عادلِ مدیرِ مدبرِ صاحب نظرِ صاحب بصـیرتی است که مردم او را شـناخته باشـند به مقام مرجعیت تقلیـد، از او تقلیـد کننـد و به او گرایش پیـدا کننـد و رو بیاورند.

اگر مردم چنین کسـی را نشـناختند، خبرگان امت جستجو می کنند، چنین کسی را پیدا می کنند، به مردم معرفی می کنند. باز در اینجا هم اولاً خبرگان، نمایندگان مردم اند؛ ثانیاً خود مردم بعد از معرفی خبرگان او را می پذیرند، بعد او می شود امام. ...و لذا شما امروز در کشور جمهوری اسلامی که پرتویی از حاکمیت اسلام در آن هست، می بینید مردم در همهٔ صحنه ها حضور دارند.»(۲)

«در منطق اسـلام، ادارهٔ امور مردم و جـامعه، بـا هـدایت انوار قرآنی و احکام الهی است. در قوانین آسـمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معین شده است؛ مردم هستند که انتخاب می کنند و سرنوشت ادارهٔ کشور را به دست می گیرند. این

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام(رحمه الله علیه)، ج ۱۱، ص۳۴.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی)، در خطبهٔ نماز جمعه ۱۴مرداد۶۲.

مردم سالاری، راقی ترین نوع مردم سالاری ای است که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم سالاری در چارچوب احکام و هدایت الهی است. انتخاب مردم است؛ اما انتخابی که با قوانین آسمانی و مبرای از هرگونه نقص و عیب، توانسته است جهت و راه صحیحی را دنبال کند.

...در نظام اسلامی (مردم سالاری دینی)، مردم انتخاب می کنند [و] تصمیم می گیرند و سرنوشت ادارهٔ کشور را به وسیلهٔ منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایهٔ هدایت الهی، هرگز به بیرون جادهٔ صلاح و فلاح راه نمی برد و از صراط مستقیم خارج نمی شود؛ نکتهٔ اصلی در مردم سالاری دینی این است.»(۱)

«به نظر ما 'مردم' اصل قضایا و همه کاره هستند. در تفکّر اسلامی و برداشت اسلامی، اندیشهٔ خدامحوری با اندیشهٔ مردم محوری هیچ منافاتی ندارد؛ اینها برروی هم قرار می گیرند. اوّلاً تا مردم متدیّن و معتقد به دینی نباشند، حکومت دینی در آن کشور اصلاً به وجود نمی آید و جامعهٔ دینی شکل نمی گیرد؛ بنابراین، وجود حکومت دینی در یک کشور، به معنای تدیّن مردم است؛ یعنی مردم این حکومت را خواستند، تا این حکومت بیاید. وقتی که ما می گوییم حکومت دینی که جمهوری اسلامی هم براساس احکام و تعالیم الهی است؛ آیا معنایش این است که مردم هیچکاره اند؟ نه. اگر مردم با حاکمی بیعت

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سیدمحمد خاتمی، ۱۱مرداد ۸۰.

نکنند و او را نخواهند، ولو امیرالمؤمنین(علیه السلام) باشد، او سرِ کار خواهد آمد؟ در جمهوری اسلامی که نقش مردم واضح است.

در تفکّر دینی، اساس حاکمیت دین و نفوذ دین و قدرت دین، در اعمال آن روش های خودش برای رسیدن به اهدافش به چیست؟ تکیهٔ اصلی به چیست؟ به مردم است. تا مردم نخواهند، تا ایمان نداشته باشند، تا اعتقاد نداشته باشند، مگر می شود؟!

پیامبر را اگر مردم مدینه نمی خواستند و در انتظار او نمی نشستند و بارها سراغش نمی رفتند، مگر به مدینه می آمد و جامعهٔ مدنی تشکیل می شد؟ پیامبر که با شمشیر نرفت مدینه را بگیرد. کما اینکه فتوحات اسلامی تا آنجایی که درست انجام گرفته است... رزمندگان اسلام رفتند آن مانع را که قدرت حکومت فاسد و ظالم آن محل بود، از سرِ راه برداشتند؛ مردم خودشان از رزمندگان استقبال کردند...؛ بنابراین، خواست و اراده و ایمان مردم حتّی بالاتر از این، عواطف آن ها، پایهٔ اصلی حکومت است؛ این نظر اسلام است و ما هم به همین معتقدیم. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، همین نکته به یک شکل معقول و منطقی و قانونی گنجانده شده است... در قانون اساسی، توزیع قدرت به نحو منطقی و صحیح وجود دارد و همهٔ مراکز قدرت هم، مستقیم یا غیرمستقیم با آراءِ مردم ارتباط دارند و مردم تعیین کننده و تصمیم گیرنده هستند و اگر مردم حکومتی را نخواهند، این حکومت در واقع

پایهٔ مشروعیّت خودش را از دست داده است. نظر ما دربارهٔ مردم این است.»(۱)

«نظام جمهوری اسلامی نظام های انتصابی قدرت ها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می تواند روح نشاط و احساس مسئولیت را همیشه در جامعه زنده نگه دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماست، هم وظیفهٔ عمومی است.»(۲)

«این بیعتِ چندین بارهٔ مردم با نظام جمهوری اسلامی و وفاداری هوشمندانه و شجاعانهٔ آنان به اصل مترقی ولایت فقیه، مسئولیت خطیر و سنگین منتخبان معتمد آنان... را به آنان یادآوری می کند و الطاف و تأییدات الهی را در پیمودن مسیر حیاتی این نظام در برابر آن مجسم می سازد.»(۳)

۲۰- امام خمینی(رضوان الله علیه): «اینجا آراء ملت حکومت می کند. اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد. این ارگان ها را ملت تعیین کرده است و تخلّف از حکم ملت برای هیچ یک از ما جایز نیست و امکان ندارد.»(۴)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در جلسهٔ پرسش وپاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی، ۰۴اسفند۷۷.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در صحن جامع رضوی، ۱فروردین۸۴.

۳- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، به مناسبت افتتاح چهارمین دورهٔ مجلس خبرگان رهبری، ۱اسفند۸۵.

۴- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام(رحمه الله علیه)، ج ۱۴، ص۱۶۵.

امـام خمینی(رضوان الله علیه): «برحسب حق شـرعی و حق قـانونی ناشـی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران... جنابعالی(۱) را مأمور تشکیل دولت موقت می نمایم.»(۲)

امـام خمینی(رضوان الله علیه): «اگر مردم به خبرگـان رأی دادنـد تـا مجتهـد عادلی را برای رهبری حکومتشان تعیین کننـد، وقتی آن ها هم فردی را تعیین کردنـد تـا رهـبری را به عهـده بگیرد، قهراً او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولیّ منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است.»(۳)

امـام خمینی(رضوان الله علیه): «ماهیت جمهوری اسـلامی این است که با شـرایطی که اسـلام برای حکومت قرار داده است، با اتکا به آرای عمومی ملت، حکومت تشکیل شده و مجری احکام اسلام باشد.»(۴)

امام خمینی(رضوان الله علیه): «وقتی مردم یک خدمتگزاری را نخواستند باید کنار برود.»(۵)

«آن بخش انتخاب مردم، یکی از دو بخش مردم سالاری دینی است که البته آن، هست. مردم بایستی بخواهند، بشناسـند، تصـمیم بگیرند و انتخاب کنند تا تکلیف شرعی دربارهٔ آن ها منجر شود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت.»(۶)

۱- اشاره به آقای بازرگان.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ نور، ج۵، ص۲۷.

۳- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ نور ، ج۲۱، ص۱۲۹.

۴- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ نور، ج۳، ص۱۰۵.

۵- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام(رحمه الله علیه)، ج ۵، ص۲۴۴.

۶- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۲آذر۷۹.

«امیرالمؤمنین(علیه الصّلاه والسّلام) با اینکه خود را به لحاظ واقع منصوبِ پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و صاحب حق واقعی برای زمامداری می داند، آن وقتی که کار به رأی مردم و انتخاب مردم می کشد، روی نظر مردم و رأی مردم تکیه می کند؛ یعنی آن را معتبر می شمارد و بیعت در نظام اسلامی یک شرط برای حقانیت زمامداری، زمامدار است.

اگر یک زمامداری بود که مردم با او بیعت نکردند؛ یعنی آن را قبول نکردند، آن زمامدار خانه نشین خواهد شد و مشروعیت ولایت و حکومت به بیعت مردم وابسته است یا بگوییم مشروعیت زمامداری و حکومت به بیعت مردم وابسته است.

آن وقتی که بعد از قتل عثمان مردم آمدند اطراف خانهٔ امیرالمؤمنین(علیه السلام) را گرفتند؛ امیرالمؤمنین(علیه السلام) خطاب به مردم نفرمود که شما چه کاره اید؟ رأی شما چه تأثیری دارد؟ فرمودند: 'دعونی والتمسوا غیری'؛ وقتی می خواست استنکاف کند از قبول خلافت و زمامداری، به مردم گفت من را رها کنید به سراغ دیگری بروید؛ یعنی ارادهٔ شما، خواست شما، انتخاب شماست که تعیین کننده است؛ پس از من منصرف بشوید به سراغ دیگری بروید.

در مکاتباتی که امیرالمؤمنین(علیه السلام) با معاویه در پیش از جنگ صفین داشتند و استدلال می کردند، هرکدام یک دلیل، یک استدلالی در نامهٔ خود می آوردند. هم معاویه به یک چیزهایی استدلال

می کرد تا روش سیاسی خودش را توجیه کند، هم امیرالمؤمنین(علیه السلام) استدلال هایی می کردند. آنجا یکی از جملاتی که امیرالمؤمنین(علیه السلام) به کار برده و احتمال می دهم بیش از یک بار هم امیرالمؤمنین(علیه السلام) این را به کار برده، این است که «انه بایعنی القوم الذی بایعوا ابابکرٍ و عمر»؛ یعنی تو چرا در مقابل من می ایستی و تسلیم نمی شوی؟ درحالی که همان مردمی که با ابوبکر و عمر بیعت کرده بودند و تو به خاطر بیعت آن مردم خلافت آن ها را قبول داری، همان مردم با من هم بیعت کردند؛ این یعنی مشروعیت دادن به رأی مردم و بیعت مردم، این یک اصل اسلامی است.»(۱)

«می بینیم که علی(علیه السلام) از این فرصت که پس از ۲۵ سال برای او فراهم شده است، بلافاصله در صدد بهره برداری، برنمی آید؛ بلکه آن قدر در پذیرش خلافت امتناع می کند تا احراز نماید، «شرط اعمال ولایت که پذیرش مردم و رضایت آنان است، فراهم آمده» و لذا در ابتدا به آنان هشدار می دهد که بدانید اگر مرا برگزینید، آن چنان که می دانم بر شما حکومت خواهم کرد و به سخن ملامت گران گوش نخواهم سپرد. این هشدار بدان جهت است که مردم بدانند در چه وادی گام می گذارند تا در نتیجه، ابراز رضایت آنان از روی علم و آگاهی باشد؛ نه از روی احساسات مقطعی و هیجانات زودگذر؛ چراکه چنین رضایتی ارزشمند نیست.

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعهٔ تهران، ۲۲خرداد۶۶.

به راستی اگر در اعمال ولایت، رضایت مردم شرط نبود، آنگاه بر چه اساسی می شد این کار امیرالمؤمنین(علیه السلام) را تبیین نمود؟»(۱)

«گذشته از این، حتی ٔبا دقت در تاریخ زمان رحلت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) می توان دریافت که برای علی(علیه السلام) این امکان وجود داشت که از بیعت با ابوبکر همچنان خودداری ورزد و از اوضاع آشفتهٔ آن روزگار به نفع خویش بهره برداری کند؛ چراکه افراد زیادی نسبت به آنچه در سقیفه گذشته بود، معترض بودند. بعضی از این افراد در منزل فاطمه(علیها السلام) گرد آمدند تا از رهبری و جانشینی امیرالمؤمنین(علیه السلام) حمایت کنند.ٔ(۲)

بسیاری از این افراد، بزرگانی بودند که بیعت نکردنشان با خلیفه، سهم زیادی در تضعیف موقعیت سیاسی او داشت و هریک از آنان می توانست جماعتی را نیز با خود همراه کند. کافی بود که علی(علیه السلام) با درایتی که داشت، رهبری این حرکت را به دست گیرد و زمینهٔ خلافت خود را فراهم کند؛ چنان که عباس عموی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نیز به صراحت به آن حضرت(علیه السلام) پیشنهاد کرده

۱- محمد جواد ارسطا، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی(علیه السلام)»، مجله حکومت اسلامی، ش۱۷، ص۱۱۲.

۲- ابن عبدربه، العقد الفرید، ج۳، ص۶۴؛ اصغر قائدان، تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب(علیه السلام)، ص۶۰: «از این گروه می توان اشخاص زیر را نام برد: ابوذر، سلمان، مقداد، عمار، حذیفه بن یمان، خزیمه بن ثابت، ابوالهیثم التیهان، فضل بن عباس، قثم بن عباس، دحیه بن خلیفه، براء بن عازب، بریده اسلمی (که از شیعیان مذهبی علی(علیه السلام) بودند) زبیربن عوام، طلحه بن عبیدالله، عباس و عبدالله بن عباس [که از حامیان سیاسی آن حضرت بودند] و گروه دیگری از مخالفان و شیعیان علی(علیه السلام) نیز بودند که در خانهٔ حضرت زهرا(علیها السلام) حضور نداشتند؛ همچون قیس بن سعد بن عباده، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، مالک اشتر نخعی، ابوایوب انصاری، عدی بن حاتم طایی، ابی بن کعب، ابی سعید خدری و عبدالله بن مسعود.

[و] «گفت: «امـدد یـدک ابایعک فیقول الناس: عمّ رسول الله بایع ابنَ عمّ رسول الله، فلا یختلف علیک اثنان»؛(۱)دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم که در این صورت، مردم خواهند گفت: عموی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) با پسر عموی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت کرده؛ آنگاه حتی دو نفر نیز درمورد تو اختلاف نخواهند کرد.

ولی امیرالمؤمنین(علیه السلام) از قبول این پیشنهاد خودداری کرد. امیرالمؤمنین(علیه السلام) در این رفتار، دستور پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت نموده که به آن حضرت(علیه السلام) فرموده بود: «یَا ابْنَ أَبِی طَالِبٍ لَکَ وَلَاءُ أُمَّتِی فَإِنْ وَلَّوْکَ فِی عَافِیَهٍ وَ أَجْمَعُوا عَلَیْکَ بِالرِّضَا فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ و إِنْ اخْتَلَفُوا عَلَیْکَ فَدَعْهُمْ وَ مَا هُمْ فِیه»؛(۲) ای پسر ابوطالب! ولایت بر امت من از آن تو است؛ پس اگر در سلامتی [و آرامش] پذیرای ولایت تو شدند و به [حکومت] تو رضایت دادند، ادارهٔ امور آنان را بر عهده بگیر و اگر درمورد تو اختلاف کردند، آنان را به خودشان واگذار.

مطابق این حدیث، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت را به طور صریح از آنِ علی(علیه السلام) می داند؛ لکن درخصوص اعمال ولایت و به اجرا گذاشتن این حق الهی، به آن حضرت دستور می دهد که تا زمانی که مردم پذیرای حکومتش نشده اند، از به دست گرفتن قدرت و حکومت خودداری نماید و تأکید می فرماید که اگر مردم در مورد تو اختلاف کردند، آنان را به حال خودشان واگذار.»(۳)

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص ۶۰.

۲- سیدبن طاووس، کشف المحجه لثمره المهجه، ص۲۴۸.

۳- محمد جواد ارسطا، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی(علیه السلام)»، مجله حکومت اسلامی، ش۱۷، ص۱۱۲.

«در تأیید این مطلب که از حدیث پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و سیرهٔ علی(علیه السلام) به دست آمد، می توان به روایات متعددی که بیشتر آن ها از امیرالمؤمنین است، استناد نمود؛ به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. ابن اثیر، مورخ معروف در کتاب کامل خود آورده است: «چون روز بیعت [با علی(علیه السلام)] که روز جمعه بود، فرا رسید. مردم در مسجد گرد آمدند و علی(علیه السلام) بر منبر بالا رفت و درحالی که مسجد پر از جمعیت و همه سراپا گوش بودند، فرمود: 'ایها الناس عن مَلاء و اُذُن انّ هذا امرکم لیس لاحد فیه حق الاّ من امرتم و قد افترقنا بالامس علی امر و کنت کارهاً لامرکم فابیتم الاّ ان اکون علیکم...'؛(۱) ای مردم! این امر [حکومت]، امر شما است. هیچ کس به جز کسی که شما او را امیر خود گردانید، حق امارت بر شما را ندارد. ما دیروز هنگامی از هم جدا شدیم که من قبول ولایت را ناخوشایند داشتم؛ ولی شما جز به حکومت من رضایت ندادید... .

مطابق این نقل، امیرالمؤمنین(علیه السلام) به صراحت می فرماید که در حکومت بر جامعه، فقط کسی حق اعمال ولایت دارد که مردم او را به این سمت برگزیده باشند. واضح است که در اینجا سخن از ثبوت ولایت نیست تا آنکه عبارت فوق را به معنای اعطای ولایت از سوی مردم بدانیم و آنگاه در صدد توجیه و تأویل آن برآییم؛ بلکه سخن از اعمال ولایت و تصدی امور مسلمین است و امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید: هیچ کس مجاز به

۱- ابن اثیر، الکامل، ج۳، ص ۱۹۳.

تصدی حکومت نیست؛ مگر اینکه موردِرضایت مردم باشد و این دقیقاً مطابق همان سخن پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است که به علی(علیه السلام) فرمود: «فَإِنْ وَلَّوْکَ فِی عَافِیَهٍ وَ أَجْمَعُوا عَلَیْکَ بِالرِّضَا فَقُمْ بِأَمْرِهِم.»(۱)

۲. علی(علیه السلام) در یکی از نامههای خود، بر حق مردم در گزینش رهبر تأکید نموده؛ ولی به دلیل جمعیت فراوان مسلمین و زندگی آنان در نقاط مختلف سرزمین وسیع اسلامی آن روزگار، انجام این وظیفه را بر عهدهٔ مهاجرین و انصار می داند که در آن زمان به عنوان اهل خبره و اشخاص مورد اعتماد مسلمین شناخته شده بودند، می فرماید: «إِنَّمَا الشُّورَی لِلْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَی رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَاماً کَانَ ذَلِکَ لِلَّهِ رِضًا فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَهٍ رَدُّوهُ إِلَی مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبَی قَاتَلُوهُ عَلَی اتِّبَاعِهِ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ وَ وَلَّاهُ اللهُ مَا تَوَلَّی»؛(۲) شورا [در امر تعیین رهبر] از آنِ مهاجرین و انصار است؛ پس اگر آنان بر شخصی وحدت نظر پیدا کرده و او را امام خویش قرار دادند، این امر موردرضایت خداوند خواهد بود. آنگاه اگر کسی به سبب عیب جویی یا بر اثر بدعتی از جرگهٔ آنان خارج گردید [و بر امام خود خروج نمود]، او را به راهی که از آن خروج نموده بازگردانند و اگر امتناع کند، به دلیل پیروی از غیر راه مؤمنان با او بجنگند و خداوند او را به آنچه خود انتخاب کرده است، واگذار خواهد کرد.

۱- سیدبن طاووس، کشف المحجه لثمره المهجه، ص۲۴۸.

۲- نهج البلاغه، نامهٔ ۶.

مهاجرین و انصار در صدر اسلام به عنوان کسانی که در مهبط وحی و در کنار پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) می زیستند و با احکام و معارف اسلامی، آشنایی بیشتری داشتند، از سوی دیگر مسلمانان شناخته شده و موردقبول بودند و لذا در هنگام تعیین خلیفه، مردم از سایر نقاط به مدینه می آمدند و از مهاجرین و انصار می پرسیدند که چه کسی را به عنوان خلیفهٔ رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) برگزیدند. براساس این اعتماد عمومی، آنان همچون اهل خبره ای بودند که مردم در کارهای مهم به ایشان مراجعه می کردند. امیرالمؤمنین(علیه السلام) نیز بر این عمل، صحّه گذاشته، تعیین خلیفه را برعهدهٔ مهاجرین و انصار دانسته اند. اصولاً ـ با وجود کثرت جمعیت مسلمین و پراکندگی آنان در سطح سرزمین پهناور اسلامی، اگر بنا می شد که همهٔ مسلمانان در تعیین زمامدار رأی داده و نظر خود را ابراز کنند، این کار هیچ گاه به سامان نمی رسید. چنان که علی(علیه السلام) در خطبهٔ ۱۷۲ نهج البلاغه می فرمایند: 'وَ لَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتِ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ مَا فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ وَ لَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ'؛ به جان خودم سوگند! اگر امامت و رهبری امت چنین باشد که تا زمانی که همهٔ مردم حاضر نشده اند، منعقد نگردد، هرگز صورت نگرفته و راهی برای انعقاد آن نخواهد بود؛ ولی کسانی که اهل آن هستند [همچون مهاجرین و انصار] بر آنان که هنگام تعیین رهبر حاضر نیستند، حکم می کنند؛

در نتیجه آن کس که حاضر بوده، اجازهٔ برگشت ندارد و آنکه غایب بوده، نمی تواند دیگری را [به عنوان رهبر] اختیار کند.

۳. علی(علیه السلام) در خطبهٔ شقشقیه، آنگاه که دلایل پذیرش خلافت را از سوی خود بیان میکند، سه عامل را برمی شمارد که دوتای آن ها به خواست و ارادهٔ عمومی برمیگردد. [این بزرگوار(علیه السلام)] می فرمایند: «أَمَا وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ»؛(۱) سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نبود حضور آن جمعیت بسیار که [برای بیعت با من] حاضر شدند و اتمام حجت بر من که [برای رسیدن به مقاصد الهی و انجام وظیفه خود] یاور دارم و پیمانی که خداوند از علما گرفته است که در مقابل شکم بارگی ظالم و گرسنگی مظلوم صبر نکنند، بدون شک ریسمان شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و همچون گذشته از خلافت چشم می پوشیدم و آنگاه درمی یافتید که دنیای شما در نظر من از عطسهٔ بز ماده ای کم ارزش تر است.

۳۶- نتیجه آنکه میزان اهتمام علی(علیه السلام) به خواست عمومی مردم در مرحلهٔ تعیین رهبر، به اندازه ای است که «رضایت مردم» را شرط جواز اعمال ولایت می داند؛ بدین معنی که اگرچه برای داراشدن

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۳.

ولایت، وجود شرایط و خصوصیاتی در شخصی لازم است و اعطا کنندهٔ ولایت خداوند متعال است که بدون واسطه [دربارهٔ معصومین(علیهم السلام)] یا با واسطه [دربارهٔ فقهای جامع الشرایط] آن را به یک شخص اعطا می کند؛ لکن چنین شخصی برای جواز اعمال ولایت خود، به شرط دیگری نیز احتیاج دارد و آن، «پذیرش مردمی» است؛ البته مردم شرعاً موظف اند فرد واجد شرایط را به عنوان والی خود برگزینند و لذا اگر عمداً برخلاف این وظیفه رفتار کنند، در نزد خداوند، مسئول و معاقب خواهند بود.

۴. اهتمام به آرای عمومی در مرحلهٔ تعیین زمامدار، در گفتار و رفتار بعضی دیگر از ائمهٔ معصومین(علیهم السلام) نیز به چشم می خورد؛ چنان که امام حسن(علیه السلام) در نامه ای به معاویه، با تصریح به حقانیت الهی و سزاوارتربودن خود به تصدّی حکومت، او را به پذیرش امارت خویش فراخوانده، می فرماید: مسلمانان مرا به این مقام برگزیده اند: «إِنَّ عَلِیّاً لَمَّا مَضَی لِسَبِیلِهِ... وَلَّانِی الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ... فَدَعِ التَّمَادِیَ فِی الْبَاطِلِ وَ ادْخُلْ فِیمَا دَخَلَ فِیهِ النَّاسُ مِنْ بَیْعَتِی فَإِنَّکَ تَعْلَمُ أَنِّی أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْکَ عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ کُلِّ أَوَّابٍ حَفِیظٍ وَ مَنْ لَهُ قَلْبٌ مُنِیب.»(۱)

۳۸- امام حسین(علیه السلام) نیز فقط زمانی به درخواست مردم کوفه پاسخ مثبت داد و به سوی آنان حرکت کرد که رضایت عمومی آنان را احراز نمود و اصولاً برای همین احراز اراده و خواست عمومی مردم

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۴۰.

بود که مسلم بن عقیل را به سوی آن ها فرستاد. آن حضرت در نامه ای خطاب به مردم کوفه به این حقیقت تصریح کرده چنین نوشت: '...وَ إِنِّی بَاعِثٌ إِلَیْکُمْ أَخِی وَ ابْنَ عَمِّی وَ ثِقَتِی مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فَإِنْ کَتَبَ إِلَیَّ أَنَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ رَأْیُ مَلَئِکُمْ وَ ذَوِی الْحِجَا وَ الْفَضْلِ مِنْکُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمَتْ بِهِ رُسُلُکُمْ وَ قَرَأْتُ فِی کُتُبِکُمْ، أَقْدَمُ عَلَیْکُمْ وَشِیکاً؛ إِنْ شَاءَ اللهُ... .'(۱)»(۲)

۱.۲.۲.۲. راه حل تناقض ظاهری موجود در روایات

اشکالی که ممکن است از نقل این قبیل روایات [که مشروعیت حکومت را به مردم نسبت میدهد] پیش آید، این است که روایات ذکر شده، با دستهٔ دیگری از روایات که در آن ها امیرالمؤمنین(علیه السلام) و یا دیگر ائمهٔ هدی(علیهم السلام) حکومت را حق خویش دانسته اند، تناقض ظاهری دارد. از این دسته روایات، می توان به این چند مورد اشاره کرد:

۱. حضرت امیر(علیه السلام) پس از بیعت مردم با ایشان، بر اختصاص حق حکومت به خاندان و اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) تصریح می فرماید: «لَا یُقَاسُ بِآلِ

۱- الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص۳۹: «دانستم، سخن بیشتر شما این بود که: برای ما امام و پیشوایی نیست پس به سوی ما بیا، شاید خداوند به وسیلهٔ تو ما را بر حق و هدایت گرد آورد و من هم اکنون برادرم و پسر عمویم و آن کس که مورد اطمینان و وثوق من در میان خاندانم می باشد [یعنی] مسلم بن عقیل را به سوی شما گسیل داشتم، تا اگر مسلم برای من نوشت که رأی و اندیشهٔ گروه شما و خردمندان و دانایانتان همانند سخن فرستادگان شما و آنچه من در نامه هاتان خواندم می باشد، ان شاء الله به زودی به نزد شما خواهم آمد.»

۲- محمدجواد ارسطا، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی(علیه السلام)»، مجلهٔ حکومت اسلامی، ش۱۷، ص۱۱۲.

مُحَمَّدٍ ص مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ أَحَدٌ وَ لَا یُسَوَّی بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَیْهِ أَبَداً هُمْ أَسَاسُ الدِّینِ وَ عِمَادُ الْیَقِینِ إِلَیْهِمْ یَفِیءُ الْغَالِی وَ بِهِمْ یُلْحَقُ التَّالِی وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَایَهِ وَ فِیهِمُ الْوَصِیَّهُ وَ الْوِرَاثَهُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَی أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَی مُنْتَقَلِه»؛(۱) کسی را با خاندان رسالت نمی شود مقایسه کرد و آنان که پروردهٔ نعمت هدایت اهل بیت پیامبرانند، با آنان برابر نخواهند بود. عترت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) اساس دین و ستون های استوار یقین می باشند. شتاب کننده، باید به آنان بازگردد و عقب مانده باید به آنان بپیوندد؛ زیرا ویژگی های حقّ ولایت به آن ها اختصاص دارد و وصیّت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به خلافت مسلمین و میراث رسالت، به آن ها تعلّق دارد. هم اکنون [که خلافت را به من سپردید] حق به اهل آن بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، بازگردانده شد.

۲. همچنین پس از رحلت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) که برای گرفتن بیعت با ابوبکر نزد حضرت رفتند نیز به این حق تصریح کرده فرمودند: «أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ بِأَنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْکُمْ أَ مَا کَانَ الْقَارِئُ مِنْکُمْ لِکِتَابِ اللهِ الْفَقِیهُ فِی دِینِ اللهِ الْمُضْطَلِعُ بِأَمْرِ الرَّعِیَّهِ وَ اللهِ إِنَّهُ لَفِینَا لَا فِیکُم فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَی فَتَزْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ بُعْداً وَ تُفْسِدُوا قَدِیمَکُمْ بِشَرٍّ مِنْ حَدِیثِکُم»؛(۲) به خدا سوگند که خداوند حکمی را تعیین نموده و پیغمبر او داناتر است و شما خود به این امر واقفید که ما اهل بیت(علیهم السلام) به تصدّی

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۲.

۲- الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص۷۴.

امر خلافت از شـما سـزاوارتریم، آیا عالم به کتاب خدا و فقیه در دین او و خلاصه وارد به امور رعیّت در میان شـما است؟! به خدا قسم که فقط در میان ماست نه شـما؛ پس از هوی و هوس پیروی مکنیـد که در این صورت بیش از پیش از حقیقت دور گشـته و گذشـتهٔ خود را با بدی جدیدتان تباه خواهید ساخت.

۳. همچنین در زمانی که مردم برای بیعت با عثمان حرکت می کردند نیز فرمودند: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّی أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَیْرِی وَ وَ اللهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِینَ وَ لَمْ یَکُنْ فِیهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَیَّ خَاصَّهً الْتِمَاساً لِأَجْرِ ذَلِکَ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْداً فِیمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَ زِبْرِجِه»؛(۱) همانا می دانید که من سزاوارتر از دیگران به خلافت هستم. سوگند به خدا! به آنچه انجام داده اید گردن می نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبه راه باشد و از هم نپاشد و جز من به دیگری سـتم نشود و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم و از آن همه زر و زیوری که به دنبال آن حرکت می کنید، پرهیز می کنم.

در پاسخ به این اشـکال، می توان به تفاوت دقیقی اشاره کرد که بین مشروعیت «حاکم» و مشروعیت «حکومت» در بیان بزرگان دین وجود دارد: «در دوران نبوت و در دوران امامت که حاکم جامعهٔ اسلامی از سوی خدا تعیین شده، مردم نقش ندارند. مردم چه بدانند، چه ندانند؛ چه بخواهند، چه نخواهند، پیغمبر امام و پیشوای جامعه است؛

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۷۴.

رهبر و حاکم مردم است؛ البته اگر مردم دانستند و پذیرفتند، این حاکمیتِ حقیقی و این حاکمیتِ حقوقی جنبهٔ واقعی هم پیدا می کند؛ اما اگر مردم ندانستند، نشناختند یا نپذیرفتند آن کسی که به حق حاکم مردم است، از منصب حکومت برکنار می ماند، اما حاکم او است؛ لذا ما معتقدیم در دوران ائمهٔ معصومین(علیهم السلام) با اینکه آن ها در جامعه به عنوان حاکم شناخته نشده بودند و پذیرفته نشده بودند؛ اما همهٔ شئون حاکم متعلق به آن ها بود و لذا بود که تلاش هم می کردند، فعالیت هم می کردند و ما در مورد زندگی ائمه(علیهم السلام) ازجمله در مورد زندگی امام صادق(علیه السلام) از روی شواهد و قرائنِ تردیدناپذیر می دانیم که این بزرگواران تلاش می کردند تا حکومت را که متعلق به آن ها و از آنِ آن ها است، قبضه کنند.»(۱)

۲۲- امام خمینی(رضوان الله علیه): «اگر یکی از فقیهان زمان به تشکیل حکومت توفیق یافت، بر سایر فقها لازم است که از او پیروی کنند و چنانچه امر تشکیل دولت اسلامی جز با هماهنگی و اجتماع همهٔ آنان میسّر نباشد، بر همگی آنان واجب است که مجتمعاً بر این امر اهتمام ورزیده، در صدد تحقق آن برآیند و اگر این امر، اصلاً برای آنان امکان عملی نداشت، منصب ولایت از آنان ساقط نمی شود و همچنان بر جایگاه خود باقی هستند؛ اگرچه از تشکیل حکومت معذورند.»(۲)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبهٔ نماز جمعه، ۱۴مرداد۶۲.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص۶۲۴: «فاقامه الحکومه و تشکیل أساس الدوله الاسلامیّه من قبیل الواجب الکفائیّ علی الفقهاء العدول. فإن وفّق أحدهم لتشکیل الحکومه یجب علی غیره الاتباع و إن لم یتیسّر إلّا باجتماعهم یجب علیهم القیام مجتمعین و لو لم یمکن لهم ذلک أصلًا لم یسقط منصبهم و إن کانوا معذورین فی تأسیس الحکومه.»

درنتیجه «شرط رضایت عمومی، فقط مربوط به تصدی حکومت است، نه هرگونه اعمال ولایتی از سوی معصومین(علیهم السلام)؛ بنابراین قبل از تحصیل رضایت عمومی، اعمال ولایت هایی که به حدّ تصدی حکومت نمی رسد، همچون اقامهٔ امور حسبیه در اموری مانند اموال و اشخاص بی سرپرست، قضاوت در میان اصحاب دعوا و امور دیگری از این قبیل، مانعی نداشته [و] مجاز می باشد؛ ولی برای تشکیل حکومت اسلامی و به دست گرفتن قدرت سیاسی، مطابق روایاتی که نقل شد، الزاماً باید شرط پذیرش مردمی وجود داشته باشد.

نتیجه آنکه باید بین این بیان و آنچه بعضی از نویسندگان ابراز داشته اند که حتی اعطای ولایت به بعضی از ائمه(علیهم السلام) نیز توسط مردم، از راه بیعت با آنان صورت می گرفته است، فرق گذاشت؛ زیرا دیدگاه مزبور، علاوه بر آنکه با روایات فراوانی که بر جعل منصب ولایت برای ائمه(علیهم السلام) از سوی خداوند دلالت می کند، منافات دارد؛ با ماهیت بیعت در صدر اسلام نیز سازگار نمی باشد؛ چرا که بیعت در آن زمان، فقط برای تأیید و تقویت حکومت، انجام می شده و به هیچ وجه عاملی برای اعطای ولایت و جعل منصب نبوده است. درحالی که مطابق آنچه در این مقاله اثبات گردید، هیچ یک از دو اشکال فوق لازم نخواهد آمد و بر این اساس،

بیعت فقط در مرحلهٔ اعمال ولایت نقش خواهد داشت؛ نه در مرحلهٔ ثبوت ولایت.

ولایت فقیه [نیز] استمرار حکومت معصومین(علیهم السلام) است. در زمان غیبت که تشکیل حکومت اسلامی به رهبری معصوم(علیه السلام) ممکن نیست، کسی که شبیه ترین افراد به او است، یعنی فقیه جامع الشرایط عهده دار ادارهٔ حکومت می شود؛ لذا میزان اختیارات حکومتی امام معصوم(علیه السلام) با ولیّ فقیه فرقی ندارد؛ چراکه اقامهٔ حکومت، نیاز دائمی تمامی جوامع و ازجمله جامعه اسلامی است و این نیاز در زمان غیبت و حضور یکسان است؛ بنابراین اختیارات حاکم اسلامی نیز باید در هر دو زمان یکسان باشد.

بر این اساس، همان دلایلی که به رأی مردم در مرحلهٔ اعمال ولایت توسط معصوم(علیه السلام) اعتبار بخشیده بود، در مورد حکومت ولیّ فقیه نیز همین اثر را خواهد داشت؛ لذا جواز اعمال ولایت توسط فقیه جامع الشرایط، فقط در سطح حکومت، نه در سطوح پایین تری همچون امور حسبیه، متوقف بر رضایت عمومی و پذیرش مردمی است. بعضی از فقهای معاصر به این مسأله تصریح کرده اند که در رأس آنان حضرت امام خمینی(رحمه الله علیه) قرار دارد. نمایندگان معظم له در دبیرخانهٔ ائمهٔ جمعهٔ سراسر کشور از ایشان به شرح زیر استفتا کرده اند:

باسمه تعالی. حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی؛ پس از اهدای سلام و تحیت؛ در چه صورت فقیه

جامع الشرایط بر جامعهٔ اسلامی ولایت دارد؟

نمایندگان حضرت عالی در دبیرخانهٔ ائمهٔ جمعهٔ سراسر کشور

و امام در جواب مرقوم کرده اند:

باسمه تعالی. ولایت در جمیع صور دارد؛ لکن تولّی امورِ مسلمین و تشکیل حکومت، بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می شده به بیعت با ولیّ مسلمین.

روح الله الموسوی الخمینی (۱)

ملاحظه می شود که حضرت امام(رحمه الله علیه) در ابتدای پاسخ نوشته اند که «ولایت در جمیع صوَر دارد»؛ این عبارت ناظر به مقام ثبوت ولایت است که رأی مردم در تحقق آن هیچ دخالتی ندارد؛ اما برای آنکه تصور نشود که این عبارت اطلاق دارد و شامل مرحلهٔ اعمال ولایت نیز می شود، با آوردن کلمهٔ لکن، استدراک کرده و به مسئلهٔ تولّی امور مسلمین پرداخته اند.

«تولی امور مسلمین» که همان تصدی امور آنان و اعمال ولایت است، شامل امور مختلفی همچون امور حسبیه و قضاوت و تشکیل حکومت می شود. آیا در تمام این موارد، ولیّ فقیه به رأی مردم نیاز دارد؟ پاسخ حضرت امام(رحمه الله علیه) آن است که تولّی امور مسلمین، [فقط] درخصوص تشکیل حکومت، متوقف بر رأی مردم است؛ بنابراین با آوردن عطف تفسیری تعبیر کرده اند: «تولّی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین.»

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام(رحمه الله علیه)، ج ۲۰، ص۴۵۹.

قسمت آخر کلام امام(رحمه الله علیه) که نوشته اند: «در صدر اسلام تعبیر می شده به بیعت با ولیّ مسلمین»، اِشعار [نه دلالت] به این مطلب دارد که از دیدگاه ایشان، تولّی معصومین(علیهم السلام) نیز نسبت به امور مسلمانان متوقف بر رأی اکثریت آن ها بوده است و اصولاً هم باید چنین باشد؛ زیرا حضرت امام(رحمه الله علیه) در موارد متعددی به یکسانی ولایت فقیه جامع ا لشرایط و ائمهٔ معصومین(علیهم السلام) درخصوص ادارهٔ حکومت تصریح کرده و نوشته اند: «فللفقیه العادل جمیع ما للرسول و الائمه(علیهم السلام) مما یرجع الی الحکومه و السیاسه»(۱) و «ان للفقیه جمیع ما للامام(علیه السلام) الّا اذا قام الدلیل علی ان الثابت له(علیه السلام) لیس من جهه ولایته و سلطنته بل لجهات شخصیه»(۲) و دلیلی نیز ارائه نداده اند که مقتضی فرق بین معصوم(علیه السلام) و ولیّ فقیه در ناحیهٔ تولّی امور مسلمین باشد؛ بنابراین علی القاعده باید هر دو مورد را دارای یک حکم دانست؛ چنان که کلام ایشان هم در قسمت آخرِ استفتاء، ناظر به آن است.»(۳)

۲.۲.۲.۲. تفاوت مردم سالاری دینی با دموکراسی غربی

اشاره

«در اسلام مردم یک رکن مشروعیت اند، نه همهٔ پایهٔ مشروعیت. نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایهٔ اساسی دیگری هم

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، ج۲، ص۴۶۷.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، ج۲، همان مأخذ، ص۴۹۶.

۳- محمدجواد ارسطا، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی(علیه السلام)»، مجلهٔ حکومت اسلامی، ش۱۷، ص۱۱۲.

که تقوا و عـدالت نامیده می شود، اسـتوار است. اگر کسـی که برای حکومت انتخاب می شود، از تقوا و عدالت برخوردار نبود، همهٔ مردم هم که بر او اتفاق کنند، ازنظر اسـلام این حکومت، حکومت نامشـروعی است؛ اکثریت که هیچ... امیرالمؤمنین(علیه الصـلاه والسـلام) امام دادگران عالم و مظهر تقوا و عـدالت است؛ وقتی بعد از قتل عثمان در خانه اش ریختند تا ایشان را به صـحنهٔ خلافت بیاورند، حضـرت نمی آمد و قبول نمی کرد؛ البته دلیل هایی دارد که بحث بسیار مهم و پرمعنایی است. بعد از قبول هم فرمود: «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّهِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّهِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»؛(۱) اگر وظیفـهٔ من با توجه، قبول، بیعت و خواست مردم بر من مسـجل و منجز نمی شـد که در مقابـل ظلم بایسـتم و با تبعیض مبارزه و از مظلوم دفاع کنم، باز هم قبول نمی کردم؛ یعنی امیرالمؤمنین(علیه السـلام) می گویـد من قـدرت را به خـاطر قـدرت نمی خواهم. حالا بعضـی ها افتخار می کننـد: ما باید برویم تا قـدرت را به دست بگیریم! قـدرت را برای چه می خواهیم؟ اگر قدرت برای خود قدرت است، وزر و وبال است؛ اگر قدرت برای مبارزه با ظالم در همهٔ ابعاد ظلم و ستم، داخلی، اجتماعی و

۱- نهج البلاغه، خطبه۳: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران حجّت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته... .»

اقتصادی که حادترینش است، می باشد، خوب است؛ بنابراین، پایهٔ مشروعیت حکومت فقط رأی مردم نیست؛ پایهٔ اصلی تقوا و عدالت است؛ منتها تقوا و عدالت هم بدون رأی و مقبولیت مردم کارآیی ندارد؛ لذا رأی مردم هم لازم است. اسلام برای رأی مردم اهمیت قائل است. فرق بین دموکراسی غربی و مردم سالاری دینی که ما مطرح می کنیم، همین جاست.»(۱)

«در این شرایط، شما می خواهید نظریهٔ سیاسی اسلام و نظام جمهوری اسلامی، یعنی مردم سالاری دینی را به دنیا معرفی کنید. جمهوری، یعنی مردم سالاری؛ اسلامی، یعنی دینی. بعضی خیال می کنند ما که عنوان مردم سالاری دینی را مطرح کردیم، حرف تازه ای را به میدان آوردیم؛ نه! جمهوری اسلامی یعنی مردم سالاری دینی. حقیقت مردم سالاری دینی این است که یک نظام باید با هدایت الهی و ارادهٔ مردمی اداره شود و پیش برود. اشکال کار نظام های دنیا این است که یا هدایت الهی در آن ها نیست، مثل به اصطلاح دموکراسی های غربی که ارادهٔ مردمی علی الظاهر هست، اما هدایت الهی را ندارند یا اگر هدایت الهی را دارند یا ادعا می کنند که دارند؛ ارادهٔ مردمی در آن نیست؛ یا هیچ کدام نیست، که بسیاری از کشورها این گونه اند؛ یعنی نه مردم در شئون کشور دخالت و رأی و اراده ای دارند، نه هدایت الهی وجود دارد. جمهوری اسلامی، یعنی

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار استادان و دانشجویان قزوین، ۲۶آذر۸۲.

آنجایی که هـدایت الهی و ارادهٔ مردمی توأم با یکـدیگر در ساخت نظام تأثیر می گذارنـد. بر این نظریه، هیـچ گونه خـدشه و اشـکالی در بحث هـای دانشـگاهی و محافـل تحقیقاتی وارد نمی شود؛ اما اگر شـما بخواهیـد حقانیت این نظریه را برای مردم دنیا ثابت کنیـد، در عمل باید ثابت کنید. چالش عمدهٔ نظام جمهوری اسلامی این است.»(۱)

«در مردم سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که مردم باید حاکم را بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند. ای کسـی که مسـلمانی! چرا رأی مردم معتبر است؟ می گوید چون مسلمانم؛ چون به اسلام اعتقاد دارم و چون در منطق اسـلام، رأی مردم بر اسـاس کرامت انسان پیش خـدای متعال معتبر است. در اسـلام هیـچ ولایت و حاکمیتی بر انسان ها مقبول نیست؛ مگر اینکه خدای متعال مشـخص کند. ما هرجا که در مسائل فراوان فقهی که به ولایت حاکم، ولایت قاضی یا به ولایت مؤمن که انواع و اقسام ولایـات وجود دارد، ارتبـاط پیـدا می کنـد، شـک کنیم که آیا دلیل شـرعی بر تجویز این ولایت قائم هست یا نه، می گوییم نه! چرا؟ چون اصل، عـدم ولایت است. این منطق اسـلام است. آن وقتی این ولایت مورد قبول است که شارع آن را تنفیذ کرده باشد و تنفیذ شارع به این است که آن کسی که ولایت را به او می دهیم، در هر مرتبه ای از ولایت، باید

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل، ۲۰آبان۸۰.

اهلیت و صلاحیت؛ یعنی عدالت و تقوا داشته باشد و مردم هم او را بخواهند. این منطق مردم سالاری دینی است که بسیار مستحکم و عمیق است. یک مؤمن می تواند با اعتقاد کامل این منطق را بپذیرد و به آن عمل کند؛ جای شبهه و وسوسه ندارد.»(۱)

«نباید اشتباه شود. این مردم سالاری به ریشه های دموکراسی غربی مطلقاً ارتباط ندارد. این یک چیز دیگر است. اولاً، مردم سالاری دینی دو چیز نیست؛ این طور نیست که ما دموکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاق کنیم تا بتوانیم یک مجموعهٔ کامل داشته باشیم؛ نه! خود این مردم سالاری هم متعلق به دین است. مردم سالاری هم دو سر دارد که من در یک جلسهٔ دیگر هم به بعضی از مسئولان این نکته را گفتم. یک سر مردم سالاری عبارت است از اینکه: تشکل نظام به وسیلهٔ اراده و رأی مردم صورت گیرد؛ یعنی مردم نظام را انتخاب می کنند، دولت را انتخاب می کنند، نمایندگان را انتخاب می کنند، مسئولان اساسی را به واسطه یا بی واسطه انتخاب می کنند؛ این همان چیزی است که غرب ادعای آن را می کند و البته در آنجا این ادعا واقعیت هم ندارد. بعضی کسان لجشان می گیرد از اینکه ما بارها تکرار می کنیم که ادعای دموکراسی در غرب، ادعای درستی نیست. خیال می کنند که یک حرف تعصب آمیز است؛ درحالی که

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار استادان و دانشجویان قزوین، ۲۶آذر۸۲.

نه! این حرف، حرف مـا نیست؛ تعصب آمیز هم نیست؛ ناشـی از ناآگـاهی هم نیست؛ متکی به نظرات و حرف ها و دقت ها و مثال آوردن هـای برجسـتگان ادبیـات غربی است. آن هـا خودشـان این را می گوینـد. بله، در تبلیغـات عمومی، آنجـایی که با افکار عمومی سـر و کار دارنـد، اعتراف نمی کنند. آنجا می گویند آراء مردم وجود دارد و هرچه هست، متکی به رأی و خواست مردم است؛ اما واقعیت قضـیه این نیست. خودشان هم در سـطوح و مراحلی به این معنا اعتراف می کنند؛ در نوشته هایشان هم هست و ما هم از این قبیل اعتراف ها را فراوان دیـده ایم؛ امروز هم که شـما در کشـور ایالاـت متحـدهٔ امریکـا نمونه اش را می بینیـد؛ این به اصـطلاح مردم سالاـری است. مـا آن را نمی گـوییم. آن بخش انتخـاب مردم، یکی از دو بخش مردم سالاـری دینی است که البته آن هست. مردم بـایستی بخواهنـد، بشناسـند، تصـمیم بگیرنـد و انتخاب کننـد تا تکلیف شـرعی دربارهٔ آن ها منجز شود. بـدون شـناختن و دانسـتن و خواسـتن، تکلیفی نخواهند داشت. در قانون اساسـی ترتیبی داده شـدهاست که حضور و اراده و رأی و خواست مردم را با جهت گیری اسـلامی، در همـهٔ ارکان نظام، ظهور و بروز می دهد. این نظام مستحکم، انتخاب مردمی، مجلس مردمی و دولت مردمی که بر پایهٔ اسلام بود، مانع نفوذ دشمن شد.»(۱)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار اقشار مختلف مردم، به مناسبت ۱۹دی ماه سالروز قیام مردم قم، ۱۹دی۸۰.

«نظام جمهوری اسلامی، نظام های انتصابیِ قدرت ها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می تواند روح نشاط و احساس مسئولیت را همیشه در جامعه زنده نگه دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماست، هم وظیفهٔ عمومی است.»(۱)

«امام به مردم اعتماد داشتند. انقلاب که پیروز شد، امام می توانستند اعلان کنند که نظام ما، یک نظام جمهوری اسلامی است، از مردم هم هیچ نظری نخواهند، هیچ کس هم اعتراضی نمی کرد، اما این کار را نکردند. دربارهٔ اصل نظام و کیفیت نظام، رفراندم راه انداختند و از مردم نظر خواستند، مردم هم گفتند جمهوری اسلامی و این نظام تحکیم شد. برای تعیین قانون اساسی، امام می توانست یک قانون اساسی مطرح کند، همهٔ مردم، یا یک اکثریت قاطعی از مردم هم یقیناً قبول می کردند. می توانست عده ای را معین کند و بگوید این ها بروند قانون اساسی بنویسند، هیچ کس هم اعتراض نمی کرد، اما امام این کار را نکرد. امام انتخابات خبرگان را به راه انداختند... .»(۲)

آیت الله العظمی موسوی خلخالی

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در صحن جامع رضوی، ۱فروردین۸۴.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعهٔ تهران، ۱۴خرداد۷۸.

(حفظه الله تعالی) در تبیین این بحث می فرمایند: «در اسلام، حقّ حاکمیّت در مراحل سه گانه، قوّه مقنّنه و اجرائیه و قضائیه، به ولیّ امر یعنی رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) و سپس امامان و سپس نایب الامام داده شده؛ بلکه می توان گفت نقش ولیّ امر در تشریع احکام، فقط نقش تبلیغ ازطرفِ خداست.

اکنون باید دید که این اصل اسلامی چگونه با مفهوم جمهوریّت که به معنای انتقال حقّ حاکمیّت از مردم است، تطبیق می کند و این دو مفهوم با هم قابل جمع است و باید دید آیا اسلام حقّ انتخاب رهبر را به مسلمانان داده است یا نه؛ ولی قبل از بررسی تفکّر اسلامی دربارهٔ جمهوریّت، لازم است به طرز تفکّر جهانی دربارهٔ مفهوم آن نگاهی بیندازیم.

اصول جمهوریّت

حکومت های جمهوری در جهان امروز بر سه اصل مبتنی است:

۱. تشکیل حکومت از سه قدرت:

الف. قدرت تشریع، یعنی قانون گذاری و آن در اختیار وکلای مجلس و احیاناً رئیس جمهور است و معمولاً از آن به (قوّهٔ مقنّنه) تعبیر می شود؛

ب. قدرت اجرا که با هیئت وزراست (قوّهٔ مجریه)؛

ج. قدرت قضایی (قوّه قضائیه).

۲. استقلال هرکدام از این سه قدرت از یکدیگر؛

۳. انتقال تمام این قدرت ها از ملّت به مراکز گفته شده، ازطریقِ انتخاب.

مفهوم انتخاب در جهان امروز

«انتخـاب» لفظ عربی و به معنای برگزیـدن است و جز این هیـچ مفهوم دیگری نـدارد. آری، انتخاب همیشه برای هـدفی انجام می گیرد؛ از بـاب مَثـل: انتخـاب انگشتر برای به دست کردن و انتخاب زن برای ازدواج و انتخاب معلّم برای درس خوانـدن و امثال آن و انتخاب نمودن وکلای مجلس و یا رئیس جمهور نیز برای هـدفی صورت خواهـد گرفت و آن هدف جز این نیست که حکم و فرمان او را مردم بپذیرند و این عمل در حقیقت عهد و پیمانی بیش نیست و این کار در اسلام سابقهٔ اساسی دارد و به عنوان ‘بیعت’ معمول و متعارف بوده است.

مفهوم بیعت در اسلام

‘بیعت’ در اسـلام نقش اساسـی داشت؛ زیرا بـدون آن پیشـرفت حکومت اسـلامی از جنبـهٔ مردمی در هیـچ عصـر و زمانی ممکن نبود و در حقیقت بیعت همـان معنـای انتخـاب را دارد که اگر به صورت جمعی تحقّق یـافت، معنای جمهوری را می دهـد و امتیاز بیعت در اسـلام بر انتخابـات مردمی این است که اگر بیعت بـا کسـی صورت می گرفت که از طرف خـدا نیز انتخاب شـده بود، دارای دو جنبه بود: حکومت الهی و حکومت مردمی.

در قرآن کریم از انتخاب الهی به ‘اصـطفاء’ یاد شده است: قال الله تعالی:)إِنَّ اللَهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهیم(؛(۱) خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم را برای رسالت برگزید.

و نیز تحت عنوان ‘اختیار [کردن]’ آمده است؛

۱- آل عمران، ۳۳.

چنانچه خدای عزیز به جناب موسی فرمود:

)وَ أَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما یُوحی(؛(۱) من تو را اختیار کردم، پس به وحی گوش فرا ده!

از انتخاب و تعهد مردم در قرآن کریم به عنوان 'بیعت' تعبیر شده است؛ قوله تعالی:)اِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ اِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ یَدُ اللّهِ فَوْقَ اَیْدیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ اَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللّهَ فَسَیُؤْتیهِ اَجْراً عَظیما(؛(۲) آن ها که با تو (ای محمّد!) بیعت می کنند، هر آینه با خدا بیعت می کنند، دست خدا بالای همهٔ دست هاست، پس کسی که نقض [بیعت] کند، به زیان خود نقض نموده و هر کس که در عهد با خدا وفادار باشد به او پاداش بزرگ خواهد داد.

در آیهٔ دیگر دربارهٔ خصوص 'بیعت رضوان' چنین می فرماید:)لَقَدْ رَضِیَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنینَ اِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَه(؛(۳) خداوند از مؤمنین راضی شد که با تو در زیر درخت [در حدیبیه] بیعت می کنند.

در اسلام، بلکه پیش از آن، بیعت برای انتخاب زمامدار صورت می گرفت و احیاناً در پیشامدهای مهم که تجدید عهد و پیمان لازم و ضروری تشخیص داده می شد؛ تجدید بیعت می کردند و حدود اقدام و تعهدات افراد نیز مشخص میشد که تا چه مرحله باید ایستادگی کنند. در 'بیعت رضوان' برخی گفته اند که بیعت افراد با رسول

۱- طه، ۱۳.

۲- فتح، ۱۰.

۳- فتح،۱۸.

خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در[خصوص] جنگ با قریش، تا حدّ مرگ بوده؛ ولی برخی تا حدّ فرارنکردن از میدان جنگ ذکر کرده اند. به هر حال، بیعت یک نوع انتخاب مقرون به تعهد و پیمان است و بیعت کننده، تعهد می کند که تا پایان کار، وفادار بماند. ریشهٔ لغوی آن از 'بیع' است؛ به معنای عهد و پیمان که پس از انتخاب ثمن و مثمن صورت می گیرد و از این روی، در میان اعراب مرسوم بوده، پس از گفت و شنود در خرید و فروش، خریدار و فروشنده دست یکدیگر را به عنوان تنجیز و حتمی شدن معامله و پایدار ماندن به آن می فشردند و لذا این عملِ مصافحه (باهم دست دادن) در مورد بیعت با زمامداران نیز رسم شد... خلاصهٔ گفتار آنکه 'انتخاب' و 'بیعت' دارای یک مفهوم می باشند و یا آنکه بیعت، لازم لاینفک انتخاب است؛ یعنی ابتدا انتخاب می کند و سپس بیعت و در نتیجه از هم جدا نیستند و انتخابات کنونی در دنیا همین است و بس؛ به این ترتیب که انتخاب رئیس جمهور به معنای برگزیدن اوست برای بستن عهد و پیمان ضمنی که فرمانش را انجام دهند و قانون مصوّب او را قبول کنند و این همان مفهوم بیعت در اسلام است؛ هرچند که خلیفه، واقعاً دارای حکومت الهی نبوده باشد؛ بلکه اصولاً باید گفت: کلّیهٔ مراحل حکومت اسلامی که از آن به 'حکومت خدا بر مردم' تعبیر می شود تا ترکیب با پذیرش مردم [انتخاب خلقی] پیدا نکند؛ هرگز به مرحله فعلیّت در نخواهد آمد؛ بلکه لزوم تحقّق این ترکیب در تمام مراحل قوس صعودی،

ضروری و حتمی است، به این معنا که تا ولایت نایب امام و بلکه خود امام و پیغمبر، حتّی ذات اقدس ربوبی در جامعه ای مورد قبول و پذیرش [انتخاب عمومی] واقع نشود؛ هرگز آن جامعه، جامعهٔ اسلامی نیست و آن حکومت، حکومت الهی نخواهد بود و مسئلهٔ بیعت با امام و پیغمبر، بلکه موضوع عهد و میثاق توحیدی با عموم خلق که در قرآن کریم به آن اشاره شده است، روشن کنندهٔ حقیقت جمهوریّت در اسلام است.

پذیرش فقهای منصوب

شاهد گویا بر ضرورت پذیرش خلق در نفوذ حکومت اسلامی، مطلبی است که در روایات اهل بیت(علیهم السلام) دربارهٔ 'حاکمیّت فقها' به این عبارت رسیده است: 'فَارْضَوا بِه حَکَماً فَاِنّی قَدْ جَعَلْتُه عَلَیْکُم حاکِماً'؛(۱) حکومت [و قضاوت] او را قبول کنید؛ زیرا من او را حاکم بر شما قرار دادم. از فرمودهٔ امام چنین استفاده می شود که در پیشرفت حکومت فقیه، علاوه بر منصب الهی که از طرف امام به او واگذار شده است، مردم نیز باید او را بپذیرند و این جز انتخاب مردمی چیز دیگری نیست که اگر در سطح عموم صورت گرفت، به نام «جمهوری» نام گذارده می شود.

بیعت با امام یا امامت جمهوری

'امامت' تا به صورت 'جمهوری' در نیاید، به حکومت اسلامی نمی رسد، برای مثال حکومت

۱- الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص۳۵۶.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) را بعد از کشته شدن عثمان باید در نظر گرفت تا معلوم شود که نه تنها جمهوریّت در اسلام بی سابقه نبوده؛ بلکه رکن اساسیِ حکومت اسلامی است؛ امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) با اینکه دارای مقام امامت و حقّ حاکمیّت خدایی بود، ولی این حقّ به مدّت ۲۵ سال به مرحلهٔ اجرا در نیامد؛ زیرا مخالفین اختیار حکومت را در دست گرفته و مانع خلافت آن حضرت شدند و مدت ۲۵ سال، علی(علیه السلام) کناره گیری کرد؛ ولی پس از انقلاب مسلمین علیه عثمان و کشته شدن او، مردم به طور بی سابقه ای به گرد علی(علیه السلام) اجتماع نموده و از او خواستند که زمام امور را به دست گیرد و این عمل مردم جز انتخاب اکثریّت چیز دیگری نبود و به وسیلهٔ بیعت اکثریت به عنوان خلیفه، عنوان حقّ حاکمیّت مردمی نیز به آن حضرت داده شد تا آنجا که خود او فرمود: این انتخاب برای من مسئولیّت سنگینی به بار آورد که ناچار شدم حکومت را قبول کنم و فراموش نمی کنیم که علی(علیه السلام) قبل از آن، مقام ولایت شرعی و حقّ حاکمیت الهی را دارا بود؛ ولی به مرحلهٔ فعلیّت نرسید تا مردم انتخابش نموده و با او بیعت کردند و مسئولیّت جدیدی به عهدهٔ آن حضرت گذاردند.

برای توضیح بیشتر به سخنان خود علی(علیه السلام) دراین باره توجه می کنیم:

در «خطبهٔ شقشقیه»، این موضوع را با نقل به معنا، چنین شرح می دهد: «پس از مرگ دو خلیفهٔ اسبق، عثمان زمام امور را به دست

گرفت... تا آنکه عثمان به دست مردم کشته شد. ناگهان مردم به دور من جمع شدند و از من درخواست قبول بیعت نمودند. اجتماع مردم آن قدر زیاد بود که همچون یال کفتار که بر گردنش بریزد و همچون گله های گوسفند که گرد هم آیند، می نمودند تا آنکه نزدیک بود از فشار مردم، حسنین زیر دست و پا بروند و از کثرت جمعیّت عبا از دوشم افتاد و بالاخره من قبول بیعت کردم و چون قیام به امر نمودم، گروه هایی [ناکثین، مارقین و قاسطین] بر علیه من شورش کردند و فسخ بیعت نموده، گویا سخن خدا را نشنیده بودند. آری، شنیده بودند؛ ولی دنیا در نظر ایشان جلوه کرد و آخرت را فراموش کردند! به خدایی که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، اگر نبود آن جمعیت مردم که درخواست بیعت کردند و نبود قیام حجّت خدا با وجود یار و ناصر و اینکه خدا از علما عهد و پیمان گرفته است که بر ظلم ظالم و بیچارگی مظلوم صبر نکنند؛ هرآینه زیر بار خلافت نمی رفتم و شتر خلافت را به حال خود رها می کردم.[۲]

از این سخنان علی(علیه السلام) به خوبی پیداست که از انتخاب مردم، احساس مسئولیّت تازه ای کرد و لذا به ناچار قبول حکومت نمود و نیز در پایان سخن از آن دسته ها که شورش کردند، گله می کند و آنان را به شدّت محکوم نموده که چرا پس از آنکه مرا مسئول حکومت کردید، مخالفت نمودید؟! و این همان حقّ تکوینی است که مردم داشتند و به علی(علیه السلام) واگذار کردند؛ یعنی

حکومت خلقی. از اینجا به این مطلب می رسیم که جمهوری اسلامی، در حقیقت به معنای جمع دو انتخاب و نقطهٔ تلاقی دو قدرت الهی و خلقی و موجب تضاعف دو مسئولیت خدایی و مردمی خواهد بود؛ بلکه می توان گفت که اساساً معنای 'بیعت' در اسلام، همان انتخاب مردمی است که معنای جمهوری را می دهد و موضوع بیعت در تمام دوران های اسلامی از زمان رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و در عهد خلفای اسبق و بنی امیّه و بنی العبّاس معمول و متعارف بوده؛ با این تفاوت که خلیفه یا واقعاً ولیّ امر بوده یا آنکه خود را چنین می دانسته [است]؛ ولی درعین حال تا مورد انتخاب عموم، تحت عنوان 'بیعت' قرار نمی گرفت، به مقام حکومت اسلامی نمی رسید. باز برای مثال، داستان بیعت غدیر خم را با علی(علیه السلام) می توان در نظر گرفت. به این معنا که رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) با اینکه در حضور ده ها هزار جمعیّت مسلمانان، در بیابان غدیر خم، اعلان ولایت علی(علیه السلام) را نمود، مکرراً اقرار از مردم گرفت تا ایشان اعتراف به ولایت او کنند و به این مقدار هم اکتفا نکرد و دستور داد تا خیمه ای بر پا کنند و علی(علیه السلام) در آن بنشیند و مردم یکایک با او بیعت کنند و دست انتخاب و پذیرش برای «ولایت» به او بدهند و در ردیف اولین افرادی که با او دست بیعت دادند، خلفای اسبق، ابوبکر و عمر بودند که در آن روز، مقام ولایت او را رسماً پذیرفتند و به این ترتیب ولایت الهیِ علی(علیه السلام)، صورت مردمی به خود گرفت؛ هرچند پس از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) این بیعت نقض شد و

مردم از عهـد و انتخـاب روز غـدیر، روگرداندنـد و بـه این ترتیب حکـومت مردمی علی(علیه السـلام) منتقض شـد و پس از مرگ عثمـان، مجدّداً با آن حضرت تجدید بیعت نمودند و دو مرتبه حکومت مردمی برای آن حضرت مستقر گردید و زمام امور را به دست گرفت.»(۱)

۳.۲. ریشه داشتن مشروعیّت دیگر اجزای حکومت اسلامی در مشروعیّت ولیّ فقیه

«در رأس نیروهـای اجرایی کشـور، رئیس جمهـور قرار دارد که به وسـیلهٔ امـام، رأی مردم نسـبت به او تنفیـذ می شود؛ یعنی در حقیقت، از سوی امـام منصوب می شود. مردم در میان کسانی که شایسـتهٔ ریاست جمهوری هسـتند، یک نفر را انتخاب می کننـد و امام، رأی مردم را تنفیذ می کنند؛ یعنی اگر امام تنفیذ نکند، این شخص، رئیس جمهور نیست. امام فقیه عادل و ولیِّ امر مسلمین، دربارهٔ بالاترین مقام اجرایی کشور، سررشته دار امور است.

در قوهٔ مقننه، امام شـش نفر فقهای شورای نگهبان را نصب می کند و این به معنای حضور امام در قانونگذاری کشور است که اگر امام در قانونگـذاری کشور حضور نداشـته باشد، قانونگذاری زیر نظر ولیّ فقیه انجام نگرفته است؛ همچنان که امام، بالاترین مقامات قوهٔ قضائیه را نصب می کند؛ یعنی در قوهٔ قضائیه هم، حضور امام همه کاره است.

۱- سیدمهدی موسوی خلخالی، حاکمیت در اسلام، ص۶۴۸.

رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور، دو مقامی هستند که همهٔ مسائل قضایی کشور به آن ها ارتباط پیدا می کند و این دو نفر در حقیقت نوّاب امام، نائبان امام و منصوبان امام اند؛ یعنی حضور امام را تأمین می کند.»(۱)

«مسئول در نظام جمهوری اسلامی، مأمور در نظام جمهوری اسلامی، مأمور «مِنَ الله» است؛ امر او ازطرف خداست. البته این فکری که در بعضی ها رایج است که هرکس رئیس چهار تا آدم در یک اطاق است، می گوید من ولیّ فقیه تو هستم و به عنوان ولایت فقیه به آن ها دستور می دهد؛ این حرف مفت است؛ ولیّ فقیه یک نفر است؛ اما سیستم، نظام، نظام ولایت فقیه است؛ یعنی مشروعیت ما به آنجا منتهی می شود؛ مشروعیت الهی است. باید هرچه ممکن است، خودمان را به معنای حقیقی امامت نزدیک کنیم.»(۲)

«حاکم اسلامی، حق دارد مالیات بگذارد و حاکم اسلامی، آن کسی است که با ولایت خود و با بیّنات ادارهٔ جامعه که از پیغمبر و امام دارد، می تواند این حقوق را از مردم بگیرد؛ البته بعضی ها این فکر در ذهنشان بود، بعضی از علما و برادران عزیز و بزرگوارمان که آیا امام در اینجا، این حق را دارند یا دولت اسلامی و کارگزاران دولت هم این حق را دارند؟ که البته شکی نیست که ما این حقوق را برای امام قائل هستیم؛ اما دولت

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی)، در خطبهٔ نماز جمعه، ۳۰اردیبهشت۶۲.

۲- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در جمع مسئولان استان خراسان، ۲۸تیر۶۵.

اسـلامی و دسـتگاه های اسـلامی، مگر غیر از مجرای ولایت فقیه هستند؟ امروز در جامعهٔ اسلامی ما، در جمهوری اسلامی، دولت و رئیس جمهور و دسـتگاه قضایی و شورای نگهبان و بقیهٔ دسـتگاه های کارگزار مملکت، جدای از امام نیسـتند؛ جدای از ولایت فقیه نیستند؛ و الا اگر ما از ولایت فقیه بریده باشیم، جدا باشیم، اعتباری نداریم اصلاً؛ وجودمان یک وجود بی دلیلی است. ولیّ فقیه برای اعمال ولایتِ خود در جامعـهٔ اسـلامی، بازوهـایی دارد؛ مجـاری ای دارد؛ این مجـاری و این بازوهـا را قـانون اساسـی معین کرده [است]. یکی از این مجاری، دسـتگاه قضـایی است؛ یکی از این مجـاری، شورای نگهبان است؛ یکی از این مجاری، دولت جمهوری اسـلامی است و کارگزاران دولت هسـتند. از این مجـاری، امام اسـتفاده می کنـد، کارهای اجتماع را انجام می دهـد. ولیّ فقیه و امام مسـلمین که امور جنگ و صـلح و ادارهٔ جامعه و مسائل اقتصادی و مسائل فرهنگی و غیره و غیره همه در اختیار او است، خودش شخصاً که مباشر همهٔ این امور نیست... .»(۱)

«آنچه که امروز در جامعـهٔ اسـلامی، به همین شـکلی که دسـتگاه قانونگـذاریِ مملکت، دارد اجرا می کنـد و قـانون می گـذارد و دسـتگاه اجراکننـدهٔ مملکت، آن را اجرا می کند، اینها همه اش احکام حکومت ولیّ فقیه است. مالیاتی که امروز طبق قانون وضع می شود، مقررات صادرات و وارداتی که طبق قانون وضع می شود، تمام قوانینی که در

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی)، در خطبهٔ نماز جمعه، ۷دی۶۳.

مجلس شورای اسلامی می گـذرد، همهٔ آنچه که در حوزهٔ اختیارات دولت هست و دولت آن را وضع می کند و اجرا می کند، همهٔ آنچه که در حوزهٔ دستگاه قضایی هست و دستگاه قضایی آن ها را وضع می کند یا اجرا می کند، همهٔ این ها مظاهر حاکمیت ولایت فقیه است. این در حقیقت، به خاطر مشروعیّتِ ولایت فقیه هست که این همه مشروعیت پیدا می کند. در جامعهٔ اسلامی، تمام دستگاه ها چه دستگاه های قانونگذار، چه دستگاه های اجراکننده، اعم از قوهٔ اجرائیه و قوهٔ قضائیه، مشروعیّتشان به خاطر ارتباط و اتصال به ولیّ فقیه است و الّا به خودی خود، حتی مجلس قانونگذاری هم حق قانونگذاری ندارد. معنای قانون وضع کردن در مجلس شورای اسلامی چیست؟ معنای قانون وضع کردن این است که محدودیت هایی را در زندگی مردم بر طبق یک مصالحی ایجاد می کنند. خب! یک چنین کاری، بنابر مبانی فقهی اسلامی و بنابر اصل ولایت فقیه، برای هیچ کس جایز نیست و از هیچ کس مشروع نیست؛ مگر ولیّ فقیه. یعنی درحقیقت، قانون گذاری هم اعتبارش به اتکاء به ولایت فقیه است. قوهٔ مجریه هم اعتبارش به اتکاء و امضاءِ تنفیذ ولیّ فقیه است؛ که اگر ولیّ فقیه اجازه ندهد و تنفیذ نکند و امضا نکند، تمام این دستگاه هایی که در مملکت مشغول کار هستند، چه قانونگذاری، چه اجرائیات، کارهایشان بدون دلیل و بدون حق است و واجب الاطاعه و الزامی نیست. به خاطر ارتباط و اتصال به ولیّ فقیه

هست که این ها همه مشروعیّت پیدا می کنند. در حقیقت، ولایت فقیه، مثل روحی است در کالبد نظام.

بالاتر از این من بگویم، قانون اساسی در جمهوری اسلامی که ملاک و معیار و چارچوب قوانین است، اعتبارش به خاطر قبول و تأیید ولیّ فقیه است و الا ـ خبرگان، ۵۰ نفر، ۶۰ نفر، ۱۰۰ نفر از هر قشری، چه حقی دارند دور هم بنشینند، برای مردمِ مملکت و مردم جامعه، قانون وضع کنند؛ قانون اساسی وضع کنند؟! اکثریت مردم چه حقی دارند که امضا کنند قانون اساسی را و برای همهٔ مردم این قانون را لازم الاجرا بکنند. آن کسی که حق دارد قانون اساسی را برای جامعه قرار بدهد؛ او ولیّ فقیه است؛ او همان امام اسلامی است و دستگاهی است که حاکمیت الهی را از طریق وراثت پیغمبر و وراثت ائمهٔ معصومین، در اختیار دارد. او چون به خبرگان دستور داد که بنشینند قانون اساسی بنویسند و او چون امضا کرد قانون اساسی را، قانون اساسی شد قانون. حتی اصل نظام جمهوری اسلامی، مشروعیّتش به عنوان یک حکم ازطرف ولیّ فقیه است... درحقیقت ولایت و حاکمیت ولیّ فقیه، ولایت و حاکمیت فقه اسلامی است؛ ولایت و حاکمیت دین خداست. ولایت و حاکمیت ملاک ها و ارزش هاست؛ نه ولایت و حاکمیت یک شخص؛ یعنی خود ولیّ فقیه هم به عنوان یک شخص موظف است که از آنچه که حکم ولیّ فقیه است، اطاعت کند و تبعیت کند. بر همه واجب الاطاعه است احکام ولیّ فقیه، حتی

بر خود ولیّ فقیه. این یک چنین گسترهٔ بسیار وسیع و عظیمی را، دامنهٔ ولایت فقیه داراست، که منتهی هم می شود به ولایت خدا. یعنی چون ریشهٔ ولایت فقیه، ولایت الهی است، ریشهٔ آن ولایت پیغمبر است و همان چیزی است که از پیغمبر و اوصیاء معصومینش و اوصیاء معصومین به علمای امت، فقهای امت، آن کسانی که دارای این شرایط هستند، منتقل شد؛ لذاست که دارای یک چنین سعهٔ اختیاراتی است؛ این معنای ولایت فقیه در جامعهٔ اسلامی است؛ البته اگر ولیّ فقیه بخشی از این اختیارات را به کسی یا دستگاهی داد، آن شخص یا آن دستگاه، دارای آن اختیاری که ولیّ فقیه به او داده خواهد بود؛ همچنانی که طبق قانون اساسی، اختیاراتی را دستگاه ها دارند انجام می دهند، فراتر از آن هم اگر اختیار خاصی را ولیّ فقیه به یک دستگاهی، به دولت، به یک وزارتخانه، به یک شخص، به یک بنیاد، به یک دستگاه، تنفیذ کند و بدهد آن اختیار متعلق به آن شخص یا به آن دستگاه خواهد بود، اما در حقیقت، اختیار واقعی و ولایت واقعی و حقِ واقعی یا به تعبیری وظیفهٔ واقعی، متعلق به شخص ولیّ فقیه است. این پایه و قاعدهٔ این بحث است که البته در زمینه های گوناگون و اطراف این اصل و محور اساسی، بحث های متعددی وجود دارد.»(۱)

«مشروعیت سایر نهادهای موجود در حکومت نیز، مستند به حکم ولیّ فقیه است. مشروعیت ولایت سیاسی فقیه، مبدأ مشروعیت سایر

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۲بهمن۶۶.

نهادهای موجود در ساختار حکومت می گردد؛ زیرا اگر تنفیذ ولیّ فقیه نباشد، همهٔ نهادهای درون حاکمیت، دچار بحران مشروعیت می شوند...؛ بنابراین، شأن و جایگاه ولایت فقیه در نظام سیاسی شیعه بسیار بااهمیّت است؛ زیرا مبدأ مشروعیت تمامی ارکان نظام سیاسی است. براساس همین مبنا در قانون اساسی جمهوری اسلامی، که مبتنی بر ولایت فقیه است، قانون اساسی و ریاست جمهوری، پس از رأی مردم باید مورد تنفیذ و امضای رهبر قرار گیرد؛ زیرا صرف اینکه عدهٔ ای قانونی را نوشتند و اکثر مردم به آن رأی مثبت دادند، لزوم اطاعت شرعی را به دنبال نمی آورد، مگر آنکه صاحب ولایت از ناحیهٔ شریعت آن را تنفیذ کند و مطابقت آن را با شرع گواهی دهد. به همین ترتیب، مشروعیت اوامر و نواهی رئیس جمهور و دولت نیز منوط به تنفیذ رهبر است؛ زیرا رأی مردم به رئیس جمهور، او را صاحب ولایت شرعی بر حکم رانی نکرده است.»(۱)

آیت الله العظمی جوادی آملی(حفظه الله تعالی) در این رابطه می فرمایند: «فقیه عادل، متولی و مسئول همهٔ ابعاد دین در عصر غیبت امام معصوم(علیه السلام) است و شرعیت نظام اسلامی و اعتبار همهٔ مقررات آن، به او بر می گردد و با تأیید و تنفیذ او مشروعیت مییابد.»(۲)

شهید آیت الله العظمی بهشتی(رحمه الله علیه) نیز در این باره می فرمایند: «شورای انقلاب را امام تعیین کردند.

۱- احمد واعظی، حکومت اسلامی درسنامهٔ اندیشهٔ سیاسی اسلام، ص۱۹۸.

۲- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت فقاهت و عدالت، ص۲۵۱.

مشروعیت شورای انقلاب مستقیماً از طریق نصب امام بود ؛اگر ملت به این ها اعتماد داشت، بیشتر از طریق اعتمادش به امام بود. به خصوص که آن اول ها اسمی هم گفته نمی شد [روی مصالح امنیتی و مصالح دیگر] دولت موقت تشکیل شد، با پیشنهاد شورا و نصب امام. مشروعیت دولت موقت ازطریق امام بود و امت این مشروعیت را داد؛ اما از طریق امام و امام مشروعیت را داد؛ اما هماهنگ با امت».(۱)

آیت الله العظمی مصباح یزدی(حفظه الله تعالی) هم، مشروعیت قانون را به تأیید رهبری مشروط کرده و می فرمایند: «قانون به خودی خود هیچ اعتباری ندارد حتّی اگر همهٔ مردم به آن رأی داده باشند... . اگر ما قانون اساسی فعلی جمهوری اسلامی ایران را معتبر می دانیم، نه به لحاظ این است که قانون اساسی یک کشور است و درصد زیادی از مردم هم به آن رأی داده اند؛ بلکه به این دلیل است که این قانون اساسی به امضا و تأیید ولیّ فقیه رسیده و ولیّ فقیه کسی است که به اعتقاد ما منصوب از جانب امام زمان(علیه السلام) است و امام زمان(علیه السلام) نیز منصوب از جانب خداست و همان طورکه حضرت در مقبولهٔ عمربن حنظله فرمود: ردکردن حکم ولیّ فقیه ردکردن حکم امام معصوم(علیه السلام) است و ردکردن حکم امام معصوم(علیه السلام) نیز رد کردن حکم خداست و اگر غیر از این باشد و امضا و تأیید ولیّ فقیه در کار نباشد؛ قانون اساسی ارزش و اعتبار ذاتی برای ما ندارد

۱- محمد بهشتی، راست قامتان جاودانه تاریخ اسلام، ص۳۹۵.

و اگر احیاناً بر پای بندی به آن به عنوان مظهر میثاق ملّی تأکید می شود؛ به جهت آن است که ولیّ فقیه به قانون اساسی مشروعیت بخشیده و مشروعیت، از ولیّ فقیه به قانون اساسی سرایت کرده نه آن که قانون اساسی به ولایت فقیه وجهه و اعتبار داده باشد.»(۱)

این بحث را با کلام آیت الله العظمی محی الدین حائری شیرازی(حفظه الله تعالی) به پایان میبریم: «...رئیس جمهور منصوب از رهبر است؛ رهبر، منتخب خبرگان و خبرگان منتخب مردم. پس رئیس جمهور با این سلسله مراتب منتخب مردم می شود؛ رسماً و قبلاً به وسیلهٔ آراء مردم به مقام شأنیت و اهلیت رسیده بود؛ [بنابراین] رأی مردم، رأی تمایل بود. رسمیت و مشروعیت و نفاذ، نتیجهٔ نصب ولیّ فقیه است؛ [چراکه] 'مَجَارِیَ الْأُمُورِ وَ الْأَحْکَامِ عَلَی أَیْدِی الْعُلَمَاء.'(۲)»(۳)

۴.۲. رابطه مردم و حکومت در نظام مردمسالاری دینی

اشاره

در این قسمت به رابطهٔ مردم و حکومت می پردازیم که در دو بخش درخورِبررسی است: بخش اوّل شناخت وظایف مردم در ایجاد و پاسداری از حکومت اسلامی و دوم بررسی وظایف حکومت اسلامی در قبال مردم و نظام اسلامی.

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریهٔ ولایت فقیه، ص۱۱۵.

۲- تحف العقول عن آل الرسول(صلی الله علیه و آله و سلم)، ص۲۳۸.

۳- http://www.irna.ir/View/FullStory/?NewsId(صلی الله علیه و آله و سلم)۶۱۴۵۴۳

۱.۴.۲. وظایف مردم در حکومت اسلامی

اشاره

در حکومت اسلامی همان گونه که وظایفی برعهدهٔ حکومت اسلامی است، وظایفی نیز برعهدهٔ مردم نهاده شده است. در این قسمت، وظایف مردم در قبال حکومت اسلامی، واکاوی و دربارهٔ آن بحث می شود.

۱.۱.۴.۲. ایجاد حکومت (گزینش بر اساس ضوابط و بیعت)

امام خمینی(رضوان الله علیه): «هرکسی، هرجمعیتی، هراجتماعی، حق اوّلی اش این است که خودش انتخاب بکند یک چیزی را که راجع به مقدرات مملکت خودش است.»(۱)

۲۴- «امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید: '...وَ الَّذی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ، لَوْ لا حُضُورُ الْحاضِرِ وَ قِیامُ الْحُجَّهِ بِوُجُودِ النّاصِرِ وَ ما أَخَذَ اللّهُ عَلَی الْعُلَماءِ أَنْ لا یُقارُّوا عَلی کِظَّهِ ظالِمٍ وَ لا سَغَبِ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَیْتُ حَبْلَها عَلی غارِبِها وَ لَسَقَیْتُ آخِرَها بِکَأْسِ أَوَّلِها و لَأَلْفَیْتُمْ دُنْیاکُمْ هذِه ازْهَدَ عِنْدی مِنْ عَفْطَهِ عَنْزٍ'؛(۲) سوگند به آن که بذر را بشکافت و جان را بیافرید، اگر حضوریافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجودِ یافتن نیروی مددکار تمام نمی شد...، زمام حکومت را رها می ساختم و از پی آن نمی گشتم.»(۳)

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام(رحمه الله علیه)، ج ۴، ص۴۹۲.

۲- نهج البلاغه، خطبهٔ ۳.

۳- سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص۳۸.

«قانون و اجرا بایستی با معیارهای خدایی و با مقررات الهی باشد؛ یعنی با احکام اسلامی یا با احکام مشخص یا با کلیات و آنچه که از اسلام دانسته شده و فهمیده شدهاست، منطبق باشد و معارض نباشد. افرادی هم که مجری هستند، مشخصات و خصوصیاتی دارند؛ باید عادل باشند، فاسق نباشند، خصوصیاتی که در قانون اساسیِ ما متجسّد شده و قانون اساسی هم همان شکل اجرایی و دالان عبور به سمت آن چیزی است که ولایت الهی برای ما ترسیم می کند.

خب! مسئلهٔ اقلیت و اکثریت هم یک ضرورت است؛ اگرچه ما در اسلام به این صورت چیزی نداریم که آنجایی که آراء مختلف شد، اکثریت را بر اقلیت ترجیح دهیم؛ لکن یک چیز "لا بُدّ مِنه" ای است که در مسائل گوناگون بشری پیش می آید. وقتی پنج نفر دربارهٔ یک چیزی تصمیم گیری می کنند، اگر سه نفر بر این امری که به سرنوشت پنج نفر ارتباط دارد اتفاق نظر کردند، آن دو نفر قاعدتاً باید تسلیم بشوند؛ این هم یک چیز عقلاییِ روشنی است که اسلام این ها را تصویب و امضاء کردهاست.

بنابراین ولایتی که امروز شما دارید؛ قانونگذاری، ولایت است، یک ولایت الهی است؛ ریشه در ولایت الهی دارد؛ برخاسته و پدید آمده از ولایت الهی است. این مردم سالاری دینی که ما می گوییم، معنایش این است؛ یعنی نمایندهٔ مجلس شورای اسلامی از این طریقی که در قانون اساسی برای مجاری اعمال ولایت الهی معین

شـده، یـک ولا-یتی پیـدا کردهـاست که این شـد یـک تکلیـف؛ بنـابراین آنچه که در مجلس شـورای اسـلامی تصویب می شود، برای منِ شخصی و نوعی واجب الاتّباع است و بایستی بر طبق او عمل کنم. این مبنا، مبنای اسلامی است... .

تفکر اسلامی بر مبنای یک پایهٔ محکم، برخاسته از ولایتِ الله، با شیوهٔ مشخص و تدوین شدهٔ در قانون اساسیِ جمهوری اسلامی که خدای متعال به انسان ها حق داده که یک حقی را به کسـی بسپرنـد، بنا شده که بگویند آقا! شـما بیا برای ما این کارها را انجام بده. مردم هم این حق را در آراء خودشـان در مجلس، در ریـاست جمهوری، در آن چیزهـایی که به آراء مردم وابسـته است، به افراد می دهنـد؛ بنابراین پایهٔ مردم سالاری دینی این است؛ یعنی یک پایهٔ اصیل و عمیق که حقیقتاً مورد اعتقاد است.»(۱)

«در مردم سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که مردم باید حاکم را بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند. ای کسـی که مسلمانی، چرا رأی مردم معتبر است؟ می گوید: چون مسلمانم؛ چون به اسلام اعتقاد دارم و چون در منطق اسلام، رأی مردم بر اساس کرامت انسان پیش خدای متعال معتبر است.»(۲)

«در قانون اساسی ترتیبی داده شدهاست

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی)، در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم، ۲۱خرداد۸۷.
۲- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی)، در دیدار استادان و دانشجویان قزوین ۲۶آذر۸۲.

که حضـور و اراده و رأی و خـواست مردم را بـا جهت گیری اسـلامی، در همـۀ ارکـان نظـام، ظهور و بروز می دهـد. این نظـام مسـتحکم، انتخاب مردمی، مجلس مردمی و دولت مردمی که بر پایۀ اسلام بود، مانع نفوذ دشمن شد.»(۱)

«جمهوری اسلامی، یعنی آنجایی که هدایت الهی و ارادۀ مردمی توأم با یکدیگر در ساخت نظام تأثیر می گذارند. بر این نظریه، هیچ گونه خـدشه و اشـکالی در بحث هـای دانشـگاهی و محافل تحقیقاتی وارد نمی شود؛ اما اگر شـما بخواهیـد حقانیت این نظریه را برای مردم دنیا ثابت کنید، در عمل باید ثابت کنید. چالش عمدۀ نظام جمهوری اسلامی این است.»(۲)

- سیرۀ عملی ائمۀ اطهار(علیهم السـلام) نیز به روشـنی جایگاه بلند «بیعت» را در تشـکیل حکومت اسـلامی تبیین می کند که برای نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. «تاریـخ زنـدگی امیرالمؤمنین(علیه السـلام) بعـد از رحلت پیـامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و به ویژه چگونگی قبول حکومت و خلافت از سوی آن حضرت، گواه روشنی بر اهتمام وی به تأثیر آرای عمومی در تعیین زمامدار می باشد.

توضـیح اینکه بعد از ارتحال پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه و آله و سـلم) با وجود نصوص و تصـریحات فراوان آن حضـرت بر اینکه امامت و خلافت بعد از ایشان برعهدۀ

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی)، در دیدار اقشار مختلف مردم، به مناسبت ۱۹ دی ماه، سالروز قیام مردم قم، ۱۹دی۸۰.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل،۲۰آبان۸۰.

علی(علیه السلام) بود و در وجود وی تبلور می یابد، برنامهٔ سقیفه شکل گرفت و موجب انحراف خلافت از مسیر اصلی خود گردید. علی(علیه السلام) که در زمان رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به همراهی بعضی از اصحاب به غسل و تجهیز آن حضرت اشتغال داشت، پس از آنکه از بیعت مردم با ابوبکر آگاه شد در صدد تحصیل حق مسلّم خود برآمد تا چنین پنداشته نشود که وی اعتقادی به حقانیت خود نداشته و لذا در این خصوص اقدامی نکرده است، از این رو بود که آن حضرت به همراه همسرش فاطمه زهرا(علیها السلام) به خانه های انصار رفته از آنان یاری می طلبید. فاطمه(علیها السلام) نیز آنان را به یاری امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرا می خواند؛ لیکن آنان در جواب می گفتند: ای دختر رسول خدا، کار بیعت با این مردم اتمام یافته است، چنانچه پسرعمویت زودتر از ابوبکر از ما بیعت می خواست، به یقین کسی را با او برابر نمی کردیم و جز او را نمی پذیرفتیم. علی(علیه السلام) پاسخ می داد: شگفتا! انتظار داشتید جنازهٔ رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) را بدون انجام کفن و دفن میان خانه بگذارم و برای به دست آوردن حکومتی که از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به جا مانده بود، به نزاع و کشمکش بپردازم؟ فاطمه(علیها السلام) نیز می گفت: ابوالحسن آنچه سزاوار بود، عمل کرد و وظیفهٔ خود را انجام داد. آنان نیز کاری کردند که خدا از آنان بازخواست خواهد کرد.»(۱)

۲. «هنگامی که مردم پس از کشته شدن

۱- اصغر قائدان، تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب(علیه السلام)، ص۸۳؛ به نقل از: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۶، ص۱۳.

خلیفهٔ سوم به نزد علی(علیه السـلام) آمده و با اصـرار فراوان خواسـتند با آن حضرت بیعت کنند، فرمود: «دَعُونِی وَ الْتَمِسُوا غَیْرِی... وَ اعْلَمُوا أَنِّی إِنْ أَجَبْتُکُمْ رَکِبْتُ بِکُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أُصْغِ إِلَی قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتْبِ الْعَاتِبِ وَ إِنْ تَرَکْتُمُونِی فَأَنَا کَأَحَدِکُمْ وَ لَعَلِّی أَسْـمَعُکُمْ وَ أَطْوَعُکُمْ لِمَنْ وَلَّیْتُمُوهُ أَمْرَکُم؛(۱) مرا واگذاریـد و شـخص دیگری را برای این مسـئولیت انتخاب کنیـد... و بدانید که اگر من دعوت شـما را اجابت کنم، براساس آنچه خود می دانم بر شـما حکومت خواهم کرد و به گفتـهٔ این و آن و سـرزنش افراد گوش نخواهم داد؛ ولی اگر مرا واگذاریـد، من نیز همانند یکی از شما هستم و شاید من شنواترین و مطیع ترین شما باشم، نسبت به کسی که حکومت خویش را به وی بسپارید.»

بـدون شک امام معصوم(علیه السـلام) از مبالغه و مجامله و تعارفات غیرواقعی و گزاف گویی منزه است؛ بنابراین وقتی می فرمایـد به سـراغ دیگری بروید و بدانید که اگر مرا واگذارید و شـخص دیگری را به حکومت بر خود برگزینید، نسبت به او و از همه شـما شـنواتر و مطیع تر خواهم بود، حقیقت را بیان می کند.

تأمـل در این قطعـهٔ زیبای تاریخی، گویای آن است که یک امام معصوم(علیه السـلام) که در زمان خود، تنها کسـی است که دارای ولایت الهی می باشـد و پیامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) در مواضع متعدّدی بر این مقام او تأکید کرده است، باوجود ظلم های فراوانی که در حق او روا داشته شده و به سکوتی طولانی در

۱- نهج البلاغه، نامهٔ ۹۲.

طی ۲۵ سال، به گونه ای دردناک، خار در چشم و استخوان در گلو، مجبور گشته است؛ اینک که مردم به او روی آورده اند، آن را یک فرصت طلایی برای خود نمی شمرد؛ بلکه در صدد آگاهی دادن به مردم بر می آید تا رضایت و انتخاب آنان از روی علم باشد.»(۱)

علی(علیه السلام) در یکی از نامه های خود به این حقیقت اشاره کرده می فرماید: «و ان العامه لم تبایعنی لسلطان غالب و لا لعرض حاضر»؛(۲) توده مردم به خاطر قدرت و زور و حادثه ای ناگهانی با من بیعت نکردند.

۳. «در تاریخ طبری به نقل از محمد بن حنفیه آمده است که گفت: من پس از کشته شدن عثمان در کنار پدرم علی(علیه السلام) بودم. آن حضرت به منزل وارد شد و اصحاب رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) اطراف وی اجتماع نمودند و گفتند: این مرد [عثمان] کشته شد و مردم ناگزیر باید امام و رهبری داشته باشند و ما امروز کسی را سزاوارتر از تو برای این امر نمی یابیم. نه کسی سابقهٔ تو را دارد و نه کسی از تو به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیک تر است.

علی(علیه السلام) فرمود: «این کار را انجام ندهید؛ چراکه من وزیر شما باشم، بهتر از این است که امیرتان باشم. گفتند: نه به خدا سوگند، ما دست بر نخواهیم داشت تا با تو بیعت کنیم.» حضرت فرمود: «فَفِی الْمَسْجِدِ إِنَّ بَیْعَتِی لَا تَکُونُ خَفِیّاً وَ لَا

۱- محمدجواد ارسطا، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی(علیه السلام)» مجله حکومت اسلامی، ش۱۷، ص۱۱۲.

۲- نهج البلاغه ترجمهٔ فیض الاسلام، نامهٔ ۵۴.

تَکُونُ إِلَّا عَنْ رِضَا الْمُسْلِمِینَ؛(۱) پس [مراسم بیعت] در مسجد باشد؛ چراکه بیعت من مخفی نیست و جز با رضایت مسلمانان عملی نمی باشد.»(۲)

۴. «درنهایت نیز آنجا که امیرالمؤمنین(علیه السلام) حکومت را می پذیرد؛ در روایت های متعددی ازجمله روایت «لولا حضور الحاضر» که در فصل قبل آورده شد، دلیل آن را همین «بیعت» پرشور مردم بیان می فرماید؛ حضور جمعیت فراوان و وجود یاورانی که باعث اتمام حجت بر علی(علیه السلام) شدند و هردو گواه بر اقبال عمومی مردم به آن حضرت است؛ اقبالی که وسعت و عظمتش به اندازه ای بود که علی(علیه السلام) دربارهٔ آن فرمود: «وَ بَسَطْتُمْ یَدِی فَکَفَفْتُهَا وَ مَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا ثُمَّ تَدَاکَکْتُمْ عَلَیَّ تَدَاکَّ الْإِبِلِ الْهِیمِ عَلَی حِیَاضِهَا یَوْمَ وِرْدِهَا حَتَّی انْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَ سَقَطَ الرِّدَاءُ وَ وُطِئَ الضَّعِیفُ وَ بَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَیْعَتِهِمْ إِیَّایَ أَنِ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِیرُ وَ هَدَجَ إِلَیْهَا الْکَبِیرُ وَ تَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِیلُ وَ حَسَرَتْ إِلَیْهَا الْکِعَاب»؛(۳) شما دستم را گشودید من آن را بستم، شما دستم را کشیدید من جمع کردم، آنگاه شما به من هجوم آوردید؛ همانند هجوم شتران تشنه به آبشخور خویش هنگام خوردن آب تا جایی که کفش از پای در آمد و عبا افتاد و افراد ناتوان زیر دست و پا ماندند و شادمانی مردم از بیعت با من تا آنجا رسید که کودکان به وجد آمده و افراد مسن، خرامان برای

۱- بحار الأنوار، ج۳۲، ص۲۳.

۲- محمدجواد ارسطا، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی(علیه السلام)»، مجلهٔ حکومت اسلامی، ش۱۷، ص۱۱۲.

۳- نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۲۹.

بیعت به راه افتادند و افراد علیل و دردمند از جا حرکت کردند و دختران نوجوان از شوق، بدون روبند برای بیعت شتافتند.»(۱)

۲.۱.۴.۲. تبعیت و اطاعت از اوامر ولیّ

امام خمینی(رضوان الله علیه): «تبعیت از رسول اکرم(علیه السلام) هم، به حکم خدا است که می فرماید:)و اطیعُوا الرَّسول(؛ از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) پیروی کنید. پیروی از متصدیان حکومت یا 'اولی الامر' نیز به حکم الهی است، آنجاکه می فرماید:)أَطیعُوا اللهَ وَ أَطیعُوا الرَّسولَ وَ أُولِی الأمْرِ مِنْکُمْ((۲).»(۳)

«امروز در دنیای اسلام این مطلب میان مسلمان ها پذیرفته شده است که اگر کسی)اولی الامر منکم(بود؛ یعنی از خود مردم، از میان مردم، دارای قدرت حاکمیت شد، اطاعت او واجب است؛ یعنی 'اطاعت از پیغمبر' را به عنوان 'حاکمیت مسلمان ها' منتقل کرده اند به افراد دیگری در جامعهٔ بشری، به شکل های مختلف؛ البته بعضی ممکن است از برادران اهل سنت، عقاید افراطی در این مورد داشته باشند و تصور کنند که این حاکم هرجور بود؛ فاسق بود؛ فاجر بود؛ وابسته بود؛ بی دین بود، اطاعت او هم واجب است؛ لکن مسلماً عدهٔ زیادی از مسلمان ها، مسلمانان اهل سنت، برادران سنّی ما معتقد

۱- محمدجواد ارسطا، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی(علیه السلام)» مجلهٔ حکومت اسلامی، ش۱۷، ص۱۱۲.

۲- نساء، ۵۹.

۳- روح الله موسوی خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص۴۶.

هستند بر اینکه حکومت اسلامی که متعلّق به پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بود، این به انسان هایی با یک شرایط عادی و معمولی و بدون فسق و الحاد و فجور منتقل خواهد شد.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): «واجب است اطاعت کنید از اولی الامر... بر شما واجب است به حکم اسلام، که تبعیت کنید و به حکم قرآن، به حسب رأی علمای خودتان، به حسب رأی مشایخ خودتان. شما اگر چنانچه مسلِم هستید، چرا تبعیت از قرآن نمی کنید؟ چرا به حسب آن طوری که علمای شما استفاده [کرده اند] از آیهٔ شریفهٔ)أَطیعُوا اللهَ وَ أَطیعُوا الرَّسولَ وَ أُولِی الأَمْرِ مِنْكُمْ((۲) اطاعت نمی کنید؟ شما در صورت مسلمان هستید، در ظاهر اظهار اسلام می کنید؛ به حسب واقع مسلِم نیستید.»(۳)

۲۶- امام خمینی(رضوان الله علیه): «من باید یک تنبّه دیگری هم بدهم و آن اینکه من که ایشان را حاکم کردم، یک نفر آدمی هستم که به واسطهٔ ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان (نخست وزیر) را قرار دادم... ایشان را که من قرار دادم، واجبُ الِاتِّباع است، ملت باید از او اتّباع کند. یک حکومت عادی نیست؛ یک حکومت شرعی است؛ باید از او اتّباع کنند. مخالفت با این حکومت

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه، ۱۶بهمن۶۶.

۲- نساء، ۵۹.

۳- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام(رحمه الله علیه)، ج ۹، ص۳۳۷.

مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است. قیام بر علیه حکومتِ شرع، جزایش در قانون ما هست؛ در فقه ما هست و جزای آن بسیار زیاد است. من تنبه می دهم به کسانی که تخیل این معنی را می کنند؛ که کارشکنی بکنند یا اینکه خدای نخواسته یک وقت قیام بر ضد این حکومت بکنند. من اعلام می کنم به آن ها که جزای آن ها بسیار سخت است؛ در فقه اسلام. قیام بر ضد حکومت خدایی، قیام بر ضد خداست؛ قیام بر ضد خدا کفر است.»(۱)

«بالاخره ولیّ فقیه از امام معصوم(علیه السلام) که بالاتر نیست، امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید: «لَوْ لا حُضُورُ الْحاضِرِ وَ قِیامُ الْحُجَّهِ بِوُجُودِ النّاصِرِ... لَأَلْقَیْتُ حَبْلَها عَلی غارِبِها»؛(۲) بنابراین باید وجود ناصر باشد؛ بایستی افراد بیایند، بخواهند. وقتی خواستند، اگر تکلیفی برعهدهٔ آن حاکم، آن تکلیف منجّز خواهد شد؛ مجبور است که عمل بکند و اِلاّ آن تکلیف، اگر بر او تکلیفی باشد، تکلیف منجّزی نخواهد بود. اینجاست که نقش مردم، نقش مهمی است. هرکسی که دغدغهٔ مردم را دارد، باید برای این بخش فکر بکند، کاری کند که مردم به ایمان و تبعیت و اطاعتِ «عن قلب»(۳) کشانده بشوند؛ چون این کارِ مشکلی نیست؛ وقتی مردمی هستند مثل مردم ما، مردم مؤمن، دین باور، معتقد

۱- روح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام(رحمه الله علیه)، ج ۶، ص۵۹: «معرفی آقای مهدی بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت».
۲- نهج البلاغه، خطبهٔ ۳.
۳- از صمیم قلب.

به مبانی، حاضر برای فداکاری در این راه.»(۱)

علامه حسینی طهرانی(رحمه الله علیه) دراین باره می نویسند: «اوّلین حقّی که والی، یعنی دولت اسلام (ولایت فقیه) بر مردم دارد، حقّ فرمانبرداری است و در تاریخ اسلام آن را «حق بالسمع و الطّاعه» می گویند و این هم از روایات پیغمبراکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) گرفته شده است که فرمودند: باید که امّت بالسّمع والطّاعه، از والی و فرمانده اطاعت کند.

عباده بن ولید در کتاب موطّا، مالک (نویسندهٔ این کتاب) روایتی دارد که پیغمبر آن را به عنوان حقّ شنوایی و فرمانبرداری در سختی و آسانی، در نشاط و بدحالی تعبیر فرمودند؛ یعنی امّت از والی باید اطاعت کند و این از آیهٔ قرآن گرفته شده است:)إِنَّما کانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنینَ إِذا دُعُوا إِلَی اللهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ أَنْ یَقُولُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ((۲)

این است و جز این نیست که قول مؤمنان، در زمانی که آن ها را به خدا و رسول دعوت کنند، برای اینکه میان آن ها حکم کند، این است که بگویند: «سَمِعنَا و أَطَعنَا»؛ گوش محض هستیم و اطاعت محض هستیم. «و أُولَئک هُمُ المُفلحونَ»؛ بنابراین، اصل، اطاعت امّت از والی طبق این آیهٔ شریفهٔ قرآن است.»(۳)

ضرورت تبعیت از حاکم اسلامی، در کلام آیت الله روحانی(رحمه الله علیه) نیز انعکاس یافته است:

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی)، در دیدار اعضای مجلس خبرگان، ۱۵بهمن۷۶.

۲- نور، ۵۱.

۳- سیدمحمد حسین حسینی طهرانی، ولایت فقیه در حکومت اسلام، ص۱۵۴.

«چنان که حاکم همان کسی باشد که خداوند او را حاکم قرار داده است و او امر به معصیت نکند، اطاعت از او واجب است. آیهٔ کریمهٔ)أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم((۱) دلیل روشن این مطلب است. در این آیهٔ کریمه، قطع نظر از اطاعت خدا به اطاعت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و اولی الامر هم امر شده است... اطاعت پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و اولی الامر غیر از عمل به احکام شرعی است، مانند نماز؛ زیرا عمل به احکام، اطاعت خدا است؛ اطاعت پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و اولی الامر عبارت است از: عمل کردن به دستورات آنان در ادارهٔ امور مملکتی و نظام اجتماعی.

... ابوامامه روایت میکند که:)أَطِیعُوا وُلَاةَ أَمْرِکُمْ تَدْخُلُوا جَنَّةَ رَبِّکُم(؛(۲) شنیدم پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: ای مردم! اطاعت بنمایید کسانی[را] که ولی امر شما هستند [کسی که پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) او را ولی امر بداند، همان است که خدا او را حاکم قرار داده است] و در سایهٔ این اطاعت داخل بهشت می شوید.

صدوق(رحمه الله علیه) از امام صادق(علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «الْمُحَمَّدِیَّةُ السَّمْحَةُ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِیتَاءُ الزَّکَاةِ وَ صِیَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حِجُّ الْبَیْتِ الْحَرَامِ وَ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ وَ أَدَاءُ حُقُوقِ الْمُؤْمِنِ»؛(۳) شریعت سهل و آسان محمدی عبارت است از: به پاداشتن نماز، دادن زکات و روزه گرفتن در ماه رمضان و حج

۱- نساء، ۵۹.

۲- شیخ صدوق، الخصال، ص۲۲۸.

۳- شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص۳۲۸.

بیت الله الحرام و طاعت رهبر و پیشوا و ادای حقوق مؤمنین. ابوحمزه از امام باقر(علیه السلام) روایت می کند که بعد از آنکه از آن حضرت سؤال شد: حق امام و پیشوا بر مردم چیست؟ فرمود: «حَقُّهُ عَلَیْهِمْ أَنْ یَسْمَعُوا لَهُ وَ یُطِیعُوا قُلْتُ فَمَا حَقُّهُمْ عَلَیْهِمْ قَالَ یَقْسِمَ بَیْنَهُمْ بِالسَّوِیَّهِ وَ یَعْدِلَ فِی الرَّعِیَّهِ»؛(۱) حق امام بر مردم این است که به حرف او گوش بدهند و فرمانبردار او باشند.

می گوید: سؤال کردم: حق مردم بر امام چیست؟ فرمود: ثروت های عمومی را حیف و میل نکند و به هرگونه که میل او باشد، تقسیم نکند؛ بلکه به نحو مساوی تقسیم کند و نسبت به آحاد ملت به عدالت رفتار نماید.

عبدالاعلی از امام صادق(علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «السَّمْعُ وَ الطَّاعَهُ أَبْوَابُ الْخَیْرِ السَّامِعُ الْمُطِیعُ لَا حُجَّهَ عَلَیْهِ وَ السَّامِعُ الْعَاصِی لَا حُجَّهَ لَهُ وَ إِمَامُ الْمُسْلِمِینَ تَمَّتْ حُجَّتُهُ وَ احْتِجَاجُهُ یَوْمَ یَلْقَی اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ»؛(۲) گوش دادن و فرمانبرداری نمودن موجب روی آوردن خیرات است و به خیر نمی رسد شخص، مگر با اطاعت. شخص مطیع، حجّت بر علیه او نیست؛ [و شخص] غیر فرمانبردار، در روز قیامت حجّت ندارد بر ترک اطاعت و امامِ مسلمین با اصدار فرامین، حجّت و احتجاجش با مردم تمام است؛ در وقت ملاقات با خدا.

حضرت امیر(علیه السلام) در خطبه ای چنین می فرماید: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللهَ جَعَلَکُمْ فِی الْحَقِّ جَمِیعاً سَوَاءً

۱- شیخ صدوق، الخصال، ص۲۳۳.

۲- اصول کافی، ج۱، ص۱۸۹.

أَسْوَدَکُمْ وَ أَحْمَرَکُمْ وَ جَعَلَکُمْ مِنَ الْوَالِی وَ جَعَلَ الْوَالِیَ مِنْکُمْ بِمَنْزِلَهِ الْوَلَدِ مِنَ الْوَالِدِ وَ الْوَالِدِ مِنَ الْوَلَدِ فَجَعَلَ لَکُمْ عَلَیْهِ إِنْصَافَکُمْ وَ التَّعْدِیلَ بَیْنَکُمْ وَ الْکَفَّ عَنْ فَیْئِکُمْ فَإِذَا فَعَلَ مَعَکُمْ ذَلِکَ وَجَبَتْ عَلَیْکُمْ طَاعَتُهُ فِیمَا وَافَقَ الْحَق ؛(۱) خدا جمیع بشر را در حقوق، یکسان قرار داده... حق شما بر والی، آن است که انصاف و برابری بین شما معمول دارد... در صورتی که چنین کرد، واجب است بر شما اطاعت او در آنچه موافق حق است.

اساساً اگر اطاعت واجب نباشد، هرج و مرج لازم می آید و چنانچه حاکم به معصیت حکم کرد، اطاعت او واجب نیست؛ زیرا قطع نظر از آنکه در روایات، اطاعت مقید شده است به حکم موافق حق، روایت متواتره از ائمهٔ معصومین(علیهم السلام) رسیده است که فرموده اند: لَا طَاعَهَ لِمَخْلُوقٍ فِی مَعْصِیَهِ الْخَالِقِ ؛(۲) طاعت هیچ مخلوقی در صورتی که امر به معصیت خدا بکند، واجب نیست.»(۳)

۳.۱.۴.۲. ارائهٔ نظر مشورتی

«تشکیل مجالس مقننه به شکل فعلی در کشورهای اسلامی در یک قرن اخیر رایج شده؛ ولی در اصل، اسلام منادی و پیشروی برپایی حکومت های مردمی و شورایی در چارچوب وحی و قوانین الهی است. پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) به فرمان الهی)وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْر(۴) در مهمات

۱- شرح ابن ابی الحدید، ج۳، ص ۱۹۵.

۲- أمالی الصدوق، ص ۳۷۰.

۳- سید محمد صادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، ص۱۳۳.

۴- آل عمران، ۱۵۹

حکومتی اسلام مشورت می فرمودند و حتی در صورت غلبهٔ رأی جمع، بر نظر مبارک ایشان، در مواردی به نظر اصحاب عمل می کردند. شاید بتوان گفت که این امر یکی از رموز پیشرفت سریع و بی سابقهٔ مسلمین در آغاز تاریخ اسلام بوده است.»(۱)

«اسلام در ضمن اینکه احکام الهی و ارادهٔ الهی را در هدایت و صلاح انسان ها دارای کمال تأثیر می داند، ارادهٔ انسان، حضور انسان و حضور آحاد مردم را هم در همهٔ کارها پیش بینی کرده است. یک نمونهٔ آن همین مسئلهٔ شوراست. خدای متعال در علائم مؤمنین می فرماید:)وَ أَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُم(؛(۲) کارهایشان را با مشورت انجام می دهند؛ البته مشورت، با شکل های مختلفی ممکن است انجام گیرد؛ این [شوراهای اسلامی شهر و روستا] هم، یک شکل از اشکال مشورت است.»(۳)

استاد شهید مطهری(رحمه الله علیه) در ضرورت بحث مشورت می نویسند: «در دستورات دین مقدس اسلام به مشورت توصیهٔ اکیدی شده؛ خصوصاً در کارهای اجتماعی. اولًا خود قرآن می فرماید:)وَ الَّذینَ اسْتَجابوا لِرَبِّهِمْ وَ اقامُوا الصَّلوهَ وَ امْرُهُمْ شوری بَیْنَهُمْ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقونَ(؛(۴) آن ها که

۱- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، به کنفرانس بین المجالس اسلامی، ۲۵خرداد۷۸.

۲- شوری، ۳۸.

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار مسئولان شوراهای اسلامی شهر و بخش سراسر کشور ۴خرداد۷۸.

۴- الشوری، ۳۸.

دعوت الهی را پـذیرفته و نماز را به پا داشـته اند و کارهای خود را با مشورت حل و فصل می کنند و از روزی هایی که به آن ها داده ایم، انفاق می کنند.

یکی از مختصـات اهـلِ ایمـان را این مطلب قرار می دهـد که کارهاشـان را با شور و هم فکری صورت می دهنـد؛ آن را هم ردیف نماز و انفـاق قرار داده [است]. دربـارهٔ رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) می فرمایـد:)فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأمْرِ(؛(۱) نسبت به مردم عفو و گذشت داشته باش، برای آن ها دعا و استغفار کن و در کارها با آن ها مشورت کن.

رسول خـدا(صـلی الله علیه و آله و سـلم) بـا آنکه پیغمـبر بود و بـا آنکه مردم توقع نداشـتند که او رأی و عقیـده و نظر آن هـا را بخواهـد و دخالت دهـد؛ او خودش برای آنکه مردم را تحقیر نکرده باشـد، برای آنکه به مردم شخصـیت بدهـد و شخصـیت آن ها را محترم بشـمارد، برای اینکه دستورالعمل امت باشد برای همیشه، با آن ها مشورت می کرد و از آن ها نظر می خواست.

داسـتان مشورت نظامی در جنگ خندق و نظردادن سـلمان فارسی که در ایران در این گونه مواقع دور شهر خندق می کَنند و به این وسیله از خود دفاع می کنند و پذیرفتن رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نظر سلمان را، معروف است.

سخن امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) در آن خطبه(۲) همین که به اینجا رسید که فرمود: یک نفر در هر

۱- آل عمران، ۱۵۹.

۲- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۶۵.

مقام و هردرجه ای باشـد، مقامش در دین و در نزد خدا هرچه باشد، مافوق همکاری با دیگران نیست؛ افراد دیگر هم هراندازه در چشم ها حقیر و بی قدر نمایند، این حق از آن ها سلب نمی شود که به همکاری دعوت بشوند؛ سخن که به اینجا رسید، یکی از مستمعین مثل اینکه تهییج شد و تحت تأثیر احساسات خود قرار گرفت، از جا حرکت کرد و از آن حضرت تشکر و ثنای بلیغی کرد.

بعد از حرف های او دومرتبه حضرت به سخن درآمد و جمله هایی فرمود. از آن جمله ها من امشب فقط یک نکته را که باز در مورد حق است و مکمّل مطالب گذشته است، عرض می کنم. آن نکته این است که حضـرت آمادگی خود را برای شـنیدن هرنوع انتقادی و عرضـه داشـتن پیشـنهادهای اصـلاحی ذکر می کنـد و می گویـد: با من به تعارف و رودرواسـی و مجامله رفتار نکنیـد، هرچه به نظرتان می رسـد؛ بگویید. فرمود: «وَ لا تُخالِطونی بِالْمُصانَعَهِ وَ لا تَظُنّوا بِیَ اسْتِثْقالًا فِی حَقٍّ قیلَ لی وَ لَا الِتماسَ اعْظامٍ لِنَفْسی، فَانَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ انْ یُقالَ لَهُ اوِ الْعَـدْلَ انْ یُعْرَضَ عَلَیْهِ کـانَ الْعَمَلُ بِهِما اثْقَلَ عَلَیْهِ»؛(۱) بـا من بـا تعارف و تملّق و رودرواسـی رفتار نکنیـد. گمان نبریـد که گوش من برای شنیدن انتقاد و عرضه شدن اینکه مقتضای حق این است که چنین و چنان باشـی، سـنگین است. بدانید آن کس که شنیدن انتقاد و تذکرات و سخن حق بر گوشش ثقیل است، عمل بر طبق حق بر او سنگین تر خواهد بود. علامت

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ۲۱۶.

اهل حق و اهل عدل این است که از تذکرات و انتقادات پروا ندارند.

این جمله را برای این فرمود که قبلاً آن مرد برخاسته بود و از آن حضرت مقداری ثنا و ستایش کرده بود. خواست به مردم بفهماند که گمان نکنید من خوشم می آید که از من تعریف کنید؛ بنای کار را بر مصانعه و مجامله بگذارید؛ نه، برعکس؛ انتظار من اظهارنظرهای صریح و خیرخواهانه است در کارها: «فَلا تَکُفّوا عَنْ مَقالَهٍ بِحَقٍّ اوْ مَشْوَرَهٍ بِعَدْلٍ»؛(۱) مبادا از تذکرات بجا و از مشورت دادن ها مضایقه کنید.

اینکه می گویند حکومت علی(علیه السلام) عالی ترین مظهر دموکراسی بود، روی همین جهات بود؛ خودش با آنکه امام است و قدرت های مادی و معنوی را در اختیار دارد، به مردم پَروبال می دهد، آن ها را بر انتقاد و اعتراض تشجیع می کند.»(۲)

آیت الله مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی) نیز در تفسیر نمونه به این بحث پرداخته و فرموده اند: «پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از آغاز جنگ «احد» در چگونگی مواجهه با دشمن، با یاران خود مشورت کرد و نظر اکثریت بر این شد که اردوگاه، دامنهٔ احد باشد و دیدیم که این نظر، محصول رضایت بخشی نداشت. در اینجا این فکر به نظر بسیاری می رسید که در آینده، پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نباید با کسی مشورت کند. قرآن به این طرز تفکر پاسخ می گوید و دستور می دهد که باز هم با آن ها مشورت کن،

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ۲۱۶.

۲- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۲۴۰.

هرچنـد نتیجهٔ مشورت در پاره ای از موارد، سودمند نباشد؛ زیرا ازنظرِ کلی که بررسـی کنیم، منافع آن روی هم رفته به مراتب بیش از زیان های آن است و اثری که در آن برای پرورش فرد و اجتماع و بالابردن شخصیت آن ها وجود دارد، از همهٔ این ها بالاتر است.

اکنون ببینیم پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سلم) در چه موضوعاتی با مردم مشورت می کرد. گرچه کلمهٔ 'الامر' در 'وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ'(۱) مفهوم وسـیعی دارد و همـهٔ کارهـا را شامل می شود؛ ولی مسـلم است که پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) هرگز در احکام الهی با مردم مشورت نمی کرد؛ بلکه در آن هـا صـرفاً تـابع وحی بود؛ بنابراین موردِمشورت، تنها طرز اجرای دسـتورات و نحوهٔ پیاده کردن احکام الهی بود و به عبارت دیگر، پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) در قانون گـذاری، هیـچ وقت مشورت نمی کرد و تنها در طرز اجرای قانون، نظر مسـلمانان را می خواست و لذا گاهی که پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) پیشـنهادی را طرح می کرد، مسلمانان نخست سؤال می کردند که آیـا این یـک حکم الهی است؟ و یک قانون است که قابل اِظهارنظر نباشـد؟ یا مربوط به چگونگی تطبیق قوانین می باشـد؟ اگر از قبیل دوم بود، اظهار نظر می کردنـد و اگر از قبیل اول بود، تسـلیم می شدنـد. چنان که در جنگ بدر، لشـکر اسـلام طبق فرمان پیغمبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) می خواسـتند در نقطه ای اردو بزننـد. یکی از یاران به نام«حباب بن منـذر» عرض کرد: ای رسول خـدا! این محلی را که برای

۱- آل عمران، ۱۵۹.

لشگرگاه انتخاب کرده اید، طبق فرمان خدا است که تغییر آن جایز نباشد یا صلاح دید خود شما می باشد؟ پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: فرمان خاصی در آن نیست. عرض کرد: اینجا به این دلیل و آن دلیل، جای مناسبی برای اردوگاه نیست؛ دستور دهید لشکر از این محل حرکت کند و در نزدیکی آب برای خود محلی انتخاب نماید. پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نظر او را پسندید و مطابق رأی او عمل کرد. آنگاه، قرآن در ادامه می افزاید: به هنگام تصمیم نهایی باید توکل بر خدا داشته باشی:)فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ((۱)

همان اندازه که به هنگام مشورت، باید نرمش و انعطاف به خرج داد، در موقع اتخاذ تصمیم نهایی، باید قاطع بود؛ بنابراین، پس از برگزاری مشاوره و روشن شدن نتیجهٔ مشورت، باید هرگونه تردید، دودلی و آراء پراکنده را کنار زد و با قاطعیت تصمیم گرفت و این همان چیزی است که در آیهٔ فوق از آن تعبیر به عزم شده و آن تصمیم قاطع می باشد. قابلِ توجه اینکه: در جملهٔ بالا، مشاوره به صورت جمع ذکر شده [است]:)وَ شاوِرْهُمْ(؛ ولی تصمیم نهایی تنها به عهدهٔ پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و به صورت مفرد ذکر شده [است]:)عَزَمْتَ(. این اختلافِ تعبیر، اشاره به یک نکتهٔ مهم می کند و آن اینکه: بررسی و مطالعهٔ جوانب مختلف مسائل اجتماعی، باید به صورت دسته جمعی انجام گیرد، اما هنگامی که طرحی تصویب شد، باید برای اجرای آن، ارادهٔ واحدی به کار افتد. در غیر

۱- آل عمران، ۱۵۹.

این صورت، هرج ومرج پدید خواهد آمد؛ زیرا اگر اجرای یک برنامه، به وسیلهٔ رهبران متعدد، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست صورت گیرد، قطعاً مواجه با اختلاف و شکست خواهد شد؛ به همین جهت، در دنیای امروز نیز مشورت را به صورت دسته جمعی انجام می دهند؛ اما اجرای آن را به دست دولت هایی می سپارند که تشکیلات آن ها زیر نظر یک نفر اداره می شود.»(۱)

۴.۱.۴.۲. نظارت بر اجزای حکومت

امام خمینی(رضوان الله علیه): «باید همهٔ زن ها و هم مردها در مسائل اجتماعی، مسائل سیاسی وارد باشند و ناظر باشند، هم به مجلس ناظر باشند، هم به کارهای دولت ناظر باشند، اظهار نظر بکنند.

ملت باید الان همه ناظر امور باشند؛ اظهار نظر بکنند در مسائل سیاسی، در مسائل اجتماعی، در مسائلی که عمل می کند دولت؛ استفاده بکنند [، انتقاد بکنند]، اگر یک کار خلاف دیدند.»(۲)

امام خمینی(رضوان الله علیه): «ملت وظیفه دارد که در جمهوری اسلامی پشتیبانی از دولت ها[یی] بکند که به خدمت ملت هستند؛ اگر دولتی را دید که خلاف می کند، ملت باید به او تودهنی بزند.»(۳)

امام خمینی(رضوان الله علیه): «آگاهی مردم و مشارکت و نظارت

۱- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص۱۴۳.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ نور، ج۱۳، ص ۷۰.

۳- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ نور، ج۵، ص۲۳۷.

و همگامی آن ها با حکومت منتخب خودشان، خود بزرگترین ضمانت حفظ امنیت در جامعه می باشد.»(۱)

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی(حفظه الله تعالی) دراین باره می فرمایند: «اسلام برای اینکه نظام الهی از هر گزندی محفوظ بماند؛ مردم را نیز به عنوان ناظر ملی موظف کرده است و این گونه نیست که مردم، فقط مشمول قانون باشند و دیگر هیچ سِمتی نداشته باشند. اسلام، مردم را ناظرِ حُسن اجرای قانون دینی و الهی قرار داده]است[.»(۲)

نقش نظارت مردمی در کلام آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی) چنین انعکاس یافته است: «مردم به عنوان حامیان حکومت و بازوهای دولت اسلامی و نیز به عنوان نظارت و امربه معروف و نهی ازمنکر و نصیحت و ارشاد، در حکومت نقش دارند.»(۳)

ایشان در جای دیگر می نویسند: «کارهای مهمّ اجتماعی، بدون حضور مردم در صحنه های اجتماعی، امکان پذیر نمی باشد. بدین جهت مشارکت مردم در امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتّی نظامی، لازم و ضروری است و برای جلب مشارکت مردم، نفوذ در دل ها و محبوبیّت اجتماعی موردِنیاز می باشد.»(۴)

استاد شهید مطهری(رحمه الله علیه) نیز می گویند: «آنچه

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ نور، ج۲، ص۲۵۹.
۲- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۸۲.
۳- ناصر مکارم شیرازی، استفتائات جدید، ج ۳، ص۵۴۵.
۴- ناصر مکارم شیرازی، آیات ولایت در قرآن، ص۳۷۳.

می تواند جلوی استبداد را بگیرد، شعور و آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم و نظارت آن ها بر کار حاکم است.»(۱)

۲.۴.۲. وظایف حکومت اسلامی در قبال مردم

اشاره

«جوهر اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، رابطهٔ دین و دنیاست؛ یعنی همان چیزی که از آن به مسئلهٔ دین وسیاست و دین وزندگی هم تعبیر می کننـد. امام در بیان ارتباط دین و دنیا، نظر اسـلام و سـخن اسـلام را به عنوان مبنا و روح و اساس کار خود قرار داده بود. اسـلام، دنیا را وسیله ای در دست انسان برای رسیدن به کمال می داند. ازنظر اسلام، دنیا مزرعهٔ آخرت است. دنیا چیست؟ در این نگاه و با این تعبیر، دنیا عبـارت است از انسـان و جهـان. زنـدگی انسـان هـا، تلاش انسان ها، خرد و دانایی انسان ها، حقوق انسان ها، وظایف و تکالیف انسان ها، صحنهٔ سـیاست انسان ها، اقتصاد جوامع انسانی، صـحنهٔ تربیت، صـحنهٔ عدالت؛ این ها همه میدان های زندگی است. به این معنا، دنیا میدان اساسی وظیفه و مسئولیت و رسالت دین است.

دین آمده است تا در این صحنهٔ عظیم و در این عرصهٔ متنوع، به مجموعهٔ تلاش انسان شکل و جهت بدهد و آن را هدایت کند.

دین و دنیا در این تعبیر و به این معنای از دنیا، از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. دین نمی تواند غیر از

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۵۰.

دنیا عرصهٔ دیگری برای ادای رسالت خود پیدا کند. دنیا هم بدون مهندسیِ دین و بدون دستِ خلاق و سازندهٔ دین، دنیایی خواهد بود تهی از معنویت، تهی از حقیقت، تهی از محبت و تهی از روح. دنیا یعنی محیط زندگی انسان بدون دین، تبدیل می شود به قانون جنگل و محیط جنگلی و زندگی جنگلی. انسان در این صحنهٔ عظیم باید بتواند احساس امنیت و آرامش کند و میدان را به سوی تعالی و تکامل معنوی باز نماید. در صحنهٔ زندگی باید قدرت و زور مادی ملاک حقانیت به حساب نیاید. در چنین صحنه ای، آنچه می تواند حاکمیت صحیح را بر عهده بگیرد، جز دین چیز دیگری نیست. تفکیک دین از دنیا به این معنی، یعنی خالی کردن زندگی و سیاست و اقتصاد از معنویت؛ یعنی نابود کردن عدالت و معنویت. دنیا به معنای فرصت های زندگی انسان، به معنای نعمت های پراکندهٔ در عرصهٔ جهان، به معنای زیبایی ها و شیرینی ها، تلخی ها و مصیبت ها، وسیلهٔ رشد و تکامل انسان است. این ها هم ازنظر دین ابزارهایی هستند برای اینکه انسان بتواند راه خود را به سوی تعالی و تکامل و بروز استعدادهایی که خدا در وجود او گذاشتهاست، ادامه دهد. دنیای به این معنا، از دین قابلِ تفکیک نیست. سیاست و اقتصاد و حکومت و حقوق و اخلاق و روابط فردی و اجتماعی به این معنا، از دین قابلِ تفکیک نیست؛ لذا دین و دنیا در منطق امام بزرگوار ما مکمل و آمیخته و درهم تنیدهٔ با یکدیگر است و

قابلِ تفکیک نیست. این، درست همان نقطه ای است که از آغاز حرکت امام تا امروز، بیشترین مقاومت و خصومت و عناد را از سوی دنیاداران و مستکبران برانگیخته است؛ کسانی که زندگی و حکومت و تلاش و ثروت آن ها مبتنی بر حذف دین و اخلاق و معنویت از جامعه است.»(۱)

۱.۲.۴.۲. زمینه سازی برای حضور و مشارکت مردم و توجه به خواست و نظر آنان

«نظام جمهوری اسلامی، نظام های انتصابی قدرت ها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می تواند روح نشاط و احساس مسئولیت را همیشه در جامعه زنده نگه دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماست، هم وظیفهٔ عمومی است.»(۲)

۳۰- امام خمینی(رضوان الله علیه): «ما بنای بر این نداریم که یک تحمیلی به ملتمان بکنیم و اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هرطوری رأی داد ما هم

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(رحمه الله علیه)، ۱۴خرداد۸۴.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در صحن جامع رضوی، ۱فروردین۸۴.

از آن ها تبعیت می کنیم. ما حق نداریم، خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): «ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی. شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد.»(۲)

«در انقلاب اسلامی ایران، چند خصوصیت مهم وجود داشت که همه منطبق بر حرکت اسلامی صدر اول بود:

... دوم آن که برای تحقق این هدف، از توده های مؤمن و آگاه و دردمند و فداکار و نه از احزاب و گروه ها و سازمان های سیاسی نیروی انسانیِ لازم گرفته شد و رهبر حکیم، نصرت را پس از توکل به خدا، از نیروی لایزال مردم جستجو کرد و در سایهٔ مجاهدت پانزده ساله، جنود رحمان را از بندگان خدا به وجود آورد و در راه خدا به حرکت درآورد: 'هوالّذی ایّدک بنصره وبالمؤمنین'.»(۳)

۳۲- امام خمینی(رضوان الله علیه): «بدون پشتیبانی مردم نمی شود کار کرد و پشتیبانی هم به این نیست که مردم اللهاکبر بگویند. این پشتیبانی نیست؛ پشتیبانی این است که همکاری کنند.»(۴)

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ نور، ج۱۰، ص۱۸۱.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ نور، ج۲، ص ۲۶۰.

۳- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(رحمه الله علیه)، ۱۰خرداد۶۹.

۴- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ نور، ج۱۹، ص۳۶.

امام خمینی(رضوان الله علیه): «...همین طور شرکت دادن مردم را در امور، این را کراراً گفتم، شما هم خودتان گفتید که یک کشوری را که بخواهید اداره بکنید، یک دولت تا شرکت مردم نباشد نمی شود اداره صحیح بشود. وقتی بنا شد که مردم شرکت کردند در کارها، شما شرکت دادید مردم را، آنهایی که الان خدمت می کنند و سابق هم خدمت کردند به شما، به ما، به همه، به اسلام و شما را رساندند به اینجا، آن ها را کنار نگذارید، رد نکنید، آن ها را وارد کنید در کار.»(۱)

استاد شهید مطهری(رحمه الله علیه) به تعلیل ریشهٔ توجه دین به آزادی انسان در امور اجتماعی پرداخته و می نویسند: «احتیاجات بشر در آب و نان و جامه و خانه خلاصه نمی شود. یک اسب یا یک کبوتر را می توان با سیر نگه داشتن و فراهم کردن وسیلهٔ آسایش تن، راضی نگه داشت؛ ولی برای جلب رضایت انسان، عوامل روانی به همان اندازه می تواند مؤثر باشد که عوامل جسمانی. حکومت ها ممکن است ازنظر تأمین حوائج مادی مردم یکسان عمل کنند، درعین حال ازنظر جلب و تحصیل رضایت عمومی یکسان نتیجه نگیرند؛ بِدان جهت که یکی حوائج روانی اجتماع را برمی آورد و دیگری برنمی آورد.

یکی از چیزهایی که رضایت عموم بدان بستگی دارد این است که حکومت با چه دیده ای به تودهٔ مردم و به خودش نگاه می کند؛ با این چشم که آن ها برده و مملوک و خود مالک و صاحب اختیار

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ نور، ج۱۹، ص۲۳۹.

است؟ یـا با این چشم که آن ها صاحب حق انـد و او خود تنها وکیل و امین و نماینـده است؟ درصورت اول هرخـدمتی انجام دهـد، از نوع تیماری است که مالک یک حیوان برای حیوان خویش انجام می دهـد و درصورت دوم از نوع خدمتی است که یک امین صالح انجام می دهد. اعتراف حکومت به حقوق واقعی مردم و احتراز از هرنوع عملی که مُشعر بر نفی حق حاکمیت آن ها باشد، از شرایط اولیهٔ جلب رضا و اطمینان آنان است.»(۱)

ایشان در جای دیگر می فرمایند: «بشـر اگر بخواهد رشد پیدا کند، باید در کار خودش آزاد باشد؛ در انتخاب خودش آزاد باشد. شـما بچه تـان را تربیت می کنیـد، خیلی هم علاقه منـد هستیـد که او آن طوری که دلتان می خواهـد از آب دربیایـد؛ ولی اگر همیشه از روی کمال علاقه ای که به او داریـد در تمام کارها از او سـرپرستی کنیـد؛ یعنی مرتب به او یاد بدهیـد، فرمان بدهیـد که این کار را بکن، از اینجا برو، اگر می خواهـد چیزی بخرد همراهش بروید، همواره به او دسـتور بدهید که این را بخر، آن را نخر؛ محال است که این بچهٔ شـما یک آدم باشخصـیت از آب دربیاید. در حدودی برای شما لازم است بچه تان را هدایت کنید و در حدودی هم لازم است او را آزاد بگذارید؛ یعنی هم هـدایت و هم آزادگذاشـتن. وقتی این دو با یکدیگر توأم شد، آن وقت بچهٔ شـما اگر یک اسـتعدادی هم داشـته باشد، ممکن است که یک بچهٔ با تربیت کاملی از آب درآید.

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص۴۴۱.

در یکی از کتاب های حیوان شناسی خواندم که بعضی از پرندگان [به روش خاصی پرواز را به بچه هایشان یاد می دهند.] گویا کرکس را مثال زده بود. نوشته بود این حیوان وقتی می خواهد پرواز را به بچه اش یاد بدهد، بعد از اینکه این بچه پر درآورد، یعنی جهازش ازنظر جسمانی کامل شد؛ ولی چون هنوز پرواز نکرده، پروازکردن را بلد نیست، او را با نوک خودش برمی دارد، می اندازد روی بال خودش و پرواز می کند. یک مقدار که بالا رفت، یک دفعه این بچه را رها می کند. او به حکم اجبار شروع می کند به پَروبال زدن؛ ولی پَروبال های نامنظم؛ گاهی بالا- می رود، گاهی پایین؛ گاهی افقی می رود، گاهی عمودی. مادر هم مراقب و مواظب اوست تا وقتی که احساس می کند خسته شده که اگر او را نگیرد، سقوط می کند؛ آن وقت او را می گیرد و دومرتبه روی بال خود می گذارد. باز مقداری او را می برد و ضمناً به او ارائه می دهد که این طور باید حرکت کرد و بال زد. همین که رفع خستگی اش شد، دومرتبه آزادش می گذارد. باز مدتی پَروبال می زند و همین طور مدت ها بچۀ خودش را این طور تربیت می کند تا پروازکردن را به او یاد بدهد؛ یعنی راهنمایی را با ‘به خود واگذاشتن’ توأم می کند تا آن بچه پروازکردن را یاد بگیرد.

بسیاری از مسائل اجتماعی است که اگر سرپرست های اجتماع، افراد بشر را هدایت و سرپرستی نکنند، گمراه می شوند؛ اگر هم بخواهند ولو با حسن نیت تا چه رسد به اینکه سوء نیت

داشـته باشند، به بهانهٔ این که مردم قابل و لایق نیستند و خودشان نمی فهمند و لیاقت ندارند، آزادی را از آن ها بگیرند، این مردم تا ابد بی لیـاقت بـاقی میماننـد. مثلاًـ انتخابیماننـد انتخاب وکیل مجلس می خواهـد صورت بگیرد. ممکن است شـما که در فوق این جمعیت قرار گرفته ایـد، حُسن نیت هم داشـته باشـید و واقعاً تشـخیص شـما این باشد که خوب است این ملت فلان فرد را انتخاب کند و فرض می کنیم واقعاً هم آن فرد شایسـته تر است؛ اما اگر شـما بخواهیـد این را به مردم تحمیل کنید و بگویید شـما نمی فهمید و باید حتماً فلان شـخص را انتخاب کنیـد، این ها تا دامنـهٔ قیامت، مردمی نخواهنـد شـد که این رشـد اجتماعی را پیـدا کنند. باید آزادشان گذاشت تا فکر کنند، تلاش کننـد، آنکه می خواهـد وکیـل شود، تبلیغات کنـد، آن کسـی هم که می خواهـد انتخاب کنـد، مـدتی مردّد باشـد که او را انتخاب کنم یا دیگری را، او فلاـن خوبی را دارد، دیگری فلاـن بـدی را دارد. یـک دفعه انتخـاب کنـد، به اشـتباه خودش پی ببرد، باز دفعـهٔ دوم و سوم تا تجربیاتش کامل شود و بعد آن، ملت به صورت ملتی در بیاید که رشد اجتماعی دارد. و الّا اگر به بهانهٔ اینکه این ملت رشد ندارد و باید به او تحمیل کرد، آزادی را برای همیشه از او بگیرنـد؛ این ملت تا ابـد غیر رشـید باقی می ماند. رشدش به این است که آزادش بگذاریم؛ ولو در آن آزادی، ابتدا اشتباه هم بکند. صد بار هم اگر اشتباه کند، باز باید آزاد باشد.

مَثَلش مَثَل آدمی است که می خواهد به

بچه اش شـناگری یاد بدهد. بچه ای که می خواهد شـناگری یاد بگیرد، آیا با درس دادن و گفتن به او ممکن است شـناگری را یاد بگیرد؟ اگر شـما انسانی را ده سال هم ببرید سـر کلاس، پیوسته به او بگوییـد: اگر می خواهی شناگری را یاد بگیری، اول که می خواهی خودت را در آب بینـدازی به این شـکل بینداز؛ دست هایت را این طور بگیر، پاهایت را این طور؛ بعد دست هایت را این طور حرکت بده، پاهایت را این طور، امکان نـدارد که او شـناگری را یاد بگیرد. بایـد ضـمن اینکه قانون شـناگری را به او یاد می دهید، رهایش کنید برود داخل آب و قهراً در ابتـدا چنـد دفعه می رود زیر آب؛ مقـداری آب هم در حلقش خواهـد رفت؛ ناراحت هم خواهد شد؛ ولی دسـتور را که می گیرد، ضمن عمل، شـناگری را یاد می گیرد؛ و الّا با دسـتورِ فقط، بـدون عمل، آن هم عملِ آزاد، ممکن نیست شـناگری را یاد بگیرد؛ یعنی حتی اگر او را ببرید در آب ولی آزادش نگذارید و همواره روی دست خودتان بگیرید، او هرگز شناگر نمی شود. این ها هم یک سلسله مسائل است که اصلاً بشر را باید در این مسائل آزاد گذاشت تا به حد رشد و بلوغ اجتماعی لازم برسد.»(۱)

آیت الله العظمی جوادی آملی(حفظه الله تعالی) نیز دراین خصوص مطلبی زیبا دارند. این بزرگوار فرموده اند: «حکومت اسـلامی، هیچ گاه بدون خواست و ارادهٔ مردم متحقق نمی شود و تفاوت اساسیِ حکومت اسلامی با حکومت های جابر در

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۳۹۰.

همین است که حکومت اسلامی، حکومتی مردمی است و بر پایهٔ زور و جبر نیست؛ بلکه براساس عشق و علاقهٔ مردم به دین و حاکم اسلامی صورت می پذیرد... این گونه نیست که مردم، فقط مشمول قانون باشند و دیگر هیچ سِمتی نداشته باشند... . مردمی که در بخش قانونگذاری و در حوزهٔ نبوت و امامت معصوم و در بخش حاکمیت و ولایت و رهبری، پذیرای حق می باشند، در مسائل اجرایی، تشخیص شان حجت است و با حضور و رأی آزادانه و اندیشمندانه، در سرنوشت خود سهیم هستند و برای رفع مشکلات و تأمین نیازهای خود، افرادی را به عنوان وکیل انتخاب می نمایند و به مجلس شورای اسلامی یا به مجلس خبرگان و مانند آن می فرستند؛ بنابراین، در نظام دینی و اسلامی، دو نوع رأی اکثریت محترم و معتبر است؛ یکی در مقام اجرا و عمل و دیگری در مقام تشخیص قانون الهی که توسط وحی و دین ارائه گردیده است. کسانی که خود توانایی تشخیص قانون دینی را ندارند، قانون شناسان را با رأی اکثریت تعیین می کنند و قانون شناسان، با رأی اکثریت خود، قانون الهی را می شناسند.»(۱)

۲.۲.۴.۲. خدمتگزاری به مردم؛ نه استیلا و حاکمیت

«سَر دیگر قضیهٔ مردم سالاری این است که حالا بعد از آن که من و شما را انتخاب کردند؛ ما در قبال آن ها وظایف جدی و حقیقی داریم.

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۸۲.

بعضـی دوستان این روایات را از نهج البلاغه و غیر نهج البلاغه جمع کردند که البته مجال نیست که من همهٔ آن ها را بخوانم؛ دو سه نمونه اش را می خوانم. «إِیَّاکَ وَ الْمَنَّ عَلَی رَعِیَّتِکَ بِإِحْسَانِکَ أَوِ التَّزَیُّدَ فِیمَا کَانَ مِنْ فِعْلِکَ أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتُتْبِعَ مَوْعِدَکَ بِخُلْفِکَ فَإِنَّ الْمَنَّ یُبْطِلُ الْإِحْسَانَ وَ التَّزَیُّدَ یَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ وَ الْخُلْفَ یُوجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَ اللهِ وَ النَّاس.»(۱) می فرماید: نه سَر مردم منت بگذارید که ما این کارها را برای شما کردیم یا می خواهیم بکنیم؛ نه آنچه را که برای مردم انجام دادید، درباره اش مبالغه کنید؛ مثلاً کار کوچکی انجام دادید، آن را بزرگ کنید و نه اینکه وعده بدهید و عمل نکنید. بعد فرمود: اگر منت بگذارید، احسانتان باطل خواهد شد. مبالغه، نور حق را خواهد برد؛ یعنی همان مقدار راستی هم که وجود دارد، آن را در چشم مردم بی فروغ خواهد کرد. اگر خلف وعده کنید، «یُوجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَ اللهِ وَ النَّاس»؛(۲) در نظر مردم و در نظر خدا این مقت و گناه است. «قَالَ اللهُ تَعَالَی:)کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُون (۳)(.(۴) هرچند این ها کلام امیرالمؤمنین(علیه الصلاه والسلام) خطاب به مالک اشتر است؛ اما خطاب به ما هم هست.»(۵)

۱- نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳: «مبادا هرگز با خدمت هایی که انجام دادی، بر مردم منّت گذاری یا آنچه را انجام داده ای، بزرگ بشماری یا مردم را وعده ای داده؛ سپس خلف وعده نمایی! منّت نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می برد و کاری را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش کرده و خلاف وعده عمل کردن، خشم خدا و مردم را بر می انگیزاند.»

۲- نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳.

۳- صف، ۳: «خداوند سخت به خشم می آید که چیزی بگویید و به جای نیاورید.»

۴- نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳.

۵- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۲آذر۷۹

«نظام اسلامی، نظامی است که مسئولان، خدمتگزارِ مردم و برای مردم اند؛ هرنوع جدایی بین مسئولان و مردم محکوم است.»(۱)

«نقطهٔ محوری همین مسئولیت هم رعایت حدود و حقوق مردم، رعایت عدالت در میان مردم، رعایت انصاف در قضایای مردم و تلاش برای تأمین امور مردم است. برای حاکم اسلامی، حوایج و نیازهای مردم اصل است. چند روز قبل از این، بنده در صحبتی به مسئولان کشور همین را گفتم. یک روی مسئلهٔ مردم سالاری این است که مردم مسئولان را انتخاب می کنند. آن روی دیگر این است که وقتی مسئولان بر سرِ کار آمدند، همهٔ همّتشان رفع نیازهای مردم و کار برای آن هاست. این معنا در کلمات امیرالمؤمنین(علیه السلام) موج می زند. در نامه به مالک اشتر از آن حضرت نقل شدهاست: 'مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللهِ کَانَ اللهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَ مَنْ خَاصَمَهُ اللهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ وَ کَانَ للهِ حَرْبا'؛(۲) اگر کسی به مردم ظلم کند، خدا طرف حساب اوست؛ خدا وکیل مدافع بندگان مظلوم در مقابل اوست؛ اصطلاحاً خصم اوست؛ 'و کان للّه حربا'؛ او درحال جنگ و مقابله با خداست. البته فرق نمی کند؛ اگرچه امیرالمؤمنین(علیه السلام) این نامه ها را خطاب به استاندارانش مالک اشتر، اشعث بن قیس، عثمان بن حنیف و دیگران نوشتهاست؛ اما همهٔ رده های مسئول که کاری

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در مراسم دیدار گروه کثیری از سپاهیان و بسیجیان در مشهد، ۱۰شهریور۷۸.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در مراسم دیدار گروه کثیری از سپاهیان و بسیجیان در مشهد، ۱۰شهریور۷۸.

در دستشان هست، مشمول این خطاب هستند.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): «کوشش کنید که پایگاه ملّی برای خودتان درست کنید، این به این است که گمان نکنید که شما صاحب مقام هستید، منصب هستید و باید به مردم فشار بیاورید. هر چه صاحب منصبِ ارشد باشد، باید بیشتر خدمتگزار باشد، مردم بفهمند که هر درجهای که این [منصب] بالاـ می رود با مردم متواضع تر می شود. اگر یک همچو کاری شد و یک چنین توجهی به مسائل شد و یک همچو عبرتی از تاریخ برای ما شد، هر قوهای پایگاه ملّی پیدا می کند و پایگاه ملّی حافظ اوست.»(۲)

آیت الله العظمی سبحانی(حفظه الله تعالی) به این موضوع پرداخته، می نویسد: «حاکم در حکومت اسلامی آن چنان نیست که به هرطوری شده، زمام امور جامعه را به دست بگیرد و هرطوری که دلش بخواهد امرونهی کند و به قدرت و اقتدارش تکیه زده، بین مردم فرمان براند؛ بلکه حاکم در حکومت اسلامی در برابر خدا اولاً و در برابر مردم ثانیاً، مسئولیت سنگینی دارد.»(۳)

آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی) نیز در تشریح آن می فرمایند: «تفاوت بین روش های سیاسی، از تفاوت دیدگاه ها در مسئلۀ حکومت ناشی می شود. آن ها که حکومت را برای

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعۀ تهران، ۲۵آذر۷۹.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفۀ نور، ج ۷، ص۶.

۳- جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ص۴۴.

حفظ منافع شخصی یا گروهی می طلبند، سیاستی در خور آن دارند و آن ها که حکومت را برای حفظ ارزش ها می خواهند، سیاستی هماهنگ با آن دارند. توضیح اینکه در گذشته، حکومت های دیکتاتوری بر محور افراد دور می زد و یک فرد قلدر زورمند و خودکامه، برای تأمین منافع شخصی خویش در جهت مال و مقام، با تکیه بر زور، بر مردم یک ناحیه یا یک کشور مسلّط می شد؛ افرادی را به کار می گرفت که در حفظ قدرت او بکوشند و اصولی را محترم می شمرد که به تقویت پایه های حکومت او کمک کنند.

در دنیای مادی امروز، گرچه شکل حکومت ها تغییر یافته، ولی ماهیت آن ها با گذشته تفاوت چندانی ندارد؛ هرچند در این راه گروه ها مطرح اند. مثلاً در کشورهای بزرگ صنعتی دنیای امروز، احزابی تشکیل می شود که هرکدام، حافظ منافع گروه معیّنی می باشد؛ سپس از هر وسیله ای برای جلب آرای بیشتر و دستیابی به حکومت بهره می گیرند و هنگامی که به حکومت رسیدند افرادی را به کار می گیرند که قدرت آن ها را تحکیم کند و اصولی را به کار می بندند که منافع مادی گروهی آن ها را تضمین نماید. این متن کار حکومت ها است؛ هرچند در حاشیهٔ آن گاهی مسائلی مانند حقوق بشر و آزادی انسان ها و گاه مسائل اخلاقی مطرح می شود؛ ولی هم خودشان و هم سایر مردم می دانند که این ها هرگز جدّی نیست و در تعارض با منافع گروهی، کم رنگ و بی رنگ می شود. به همین دلیل، هرگاه یکی از

مخالفانشان کمترین تخلّفی از حقوق بشر مرتکب شود و به اصطلاح پای خود را پس و پیش بگذارد، داد و فریاد آن ها بلند می شود؛ اما اگر دوستانشان؛ یعنی حامیان منافعشان، همه روز و همیشه این حقوق را پایمال کنند، موردِ اعتراض قرار نمی گیرند! در برابر این نوع حکومت، حکومت انبیا و اولیاء الله است که نه بر محور منافع فرد دور می زند و نه منافع گروه معیّنی؛ بلکه اساس و پایهٔ آن بر حفظ ارزش های والای انسانی گذارده شده است.

گروه اوّل باصراحت می گویند که اخلاق و سیاست با یکدیگر جمع نمی شود؛ بنابراین فرمانروایی که خویشتن را ملزم به رعایت اصول اخلاقی می داند، در حقیقت مغز سیاسی ندارد و هرگز حاکمیتش دوام نخواهد یافت. هدف وسیله را توجیه می کند و هرآنچه در راه نیل به هدف دستاویز قرار گیرد، نیک شمرده می شود؛ درحالی که پیشوای گروه دوم می گوید: انّما بعثت لاتمّم مکارم الاخلاق؛ من تنها برای تکمیل ارزش های اخلاقی مبعوث شده ام.

بدیهی است اصولی که بر سیاست گروه اوّل حاکم است، با اصول سیاسی شناخته شده از سوی گروه دوم، کاملاً متفاوت؛ بلکه در تعارض است. گروه اوّل به شهادت تاریخ به آسانی همهٔ ارزش ها را در پای حکومت خود قربانی کنند و گروه دوم، بارها و بارها حکومت و قدرت خود را فدای حفظ ارزش ها کردند.»(۱)

۱- ناصر مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) ، ج ۲، ص۴۵۵.

استاد شهید مطهری(رحمه الله علیه) با ارائهٔ نمونه های تاریخی، می نویسند: «امیرالمومنین(علیه السلام) در نامه ای که به عامل آذربایجان می نویسد، چنین می فرماید: 'وَ انَّ عَمَلَکَ لَیْسَ لَکَ بِطُعْمَهٍ وَ لکِنَّهُ فی عُنُقِکَ امانَهٌ وَ انْتَ مُسْتَرْعیً لِمَنْ فَوْقَکَ. لَیْسَ لَکَ انْ تَفْتاتَ فی رَعِیَّهٍ ...'؛(۱) مبادا بپنداری که حکومتی که به تو سپرده شده است یک شکار است که به چنگت افتاده است؛ خیر، امانتی بر گردنت گذاشته شده است و مافوق تو، از تو رعایت و نگهبانی و حفظ حقوق مردم را می خواهد. تو را نرسد که به استبداد و دلخواه در میان مردم رفتار کنی.

در بخشنامه ای که برای مأمورین جمع آوری مالیات نوشته است، پس از چند جمله موعظه و تذکر می فرماید: 'فَانْصِفُوا النّاسَ مِنْ انْفُسِکُمْ وَاصْبِروا لِحَوائِجِهِمْ، فَانَّکُمْ خُزّانُ الرَّعِیَّهِ وَ وُکَلاءُ الْامَّهِ وَ سُفَراءُ الْائِمَّهِ '؛(۲) به عدل و انصاف رفتار کنید؛ به مردم دربارهٔ خودتان حق بدهید؛ پُرحوصله باشید و در برآوردن حاجات مردم، تنگ حوصلگی نکنید که شما گنجوران و خزانه داران رعیت و نمایندگان ملت و سفیران حکومتید.

در فرمان معروف، خطاب به مالک اشتر می نویسد: 'وَ اشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَهَ لِلرَّعِیَّهِ وَالَمحَبَّهَ لَهُمْ وَ الُّلطْفَ بِهِمْ وَ لا تَکونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعاً ضارِیاً تَغْتَنِمُ اکْلَهُمْ، فَانَّهُمْ صِنْفانِ: إمّا اخٌ لَکَ فِی الدّینِ

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۵.

۲- نهج البلاغه، خطبهٔ ۵۱.

أوْ نَظیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ'؛(۱) در قلب خود استشعار مهربانی، محبت و لطف به مردم را بیدار کن! مبادا مانند یک درنده که دریدن و خوردن را فرصت می شمارد رفتار کنی که مردم تو یا مسلمان اند و برادر دینی تو و یا غیرمسلمان اند و انسانی مانند تو. 'وَ لاتَقولَنَّ انّی مُؤَمَّر امُرُ فَاطاعُ، فَانَّ ذلِکَ ادْغالٌ فِی الْقَلْبِ وَ مَنْهَکَهٌ لِلـدّینِ وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْغَیْرِ'؛(۲) و مگو من اکنون بر آنان مسلّطم؛ از من فرمان دادن است و از آن ها اطاعت کردن؛ که این، عین راه یافتن فساد در دل و ضعف در دین و نزدیک شدن به سلب نعمت است.

در بخش نامهٔ دیگری که به سران سپاه نوشته است، چنین می فرماید: 'فَانَّ حَقّاً عَلَی الْوالی أنْ لا یُغَیِّرَهُ عَلی رَعِیَّتِهِ فَضْلٌ نالَهُ وَ لا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ وَ إنْ یَزیـدَهُ مـا قَسَمَ اللهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُـوّاً مِنْ عِبـادِهِ وَ عَطْفـاً عَلی اخْوانِهِ'؛(۳) لازم است والی را که هرگاه امتیازی کسب می کند و به افتخاری نائل می شود، آن فضیلت ها و موهبت ها او را عوض نکند؛ رفتار او را با رعیت تغییر ندهد؛ بلکه باید نعمت ها و موهبت های خدا بر او، او را بیشتر به بندگان خدا نزدیک و مهربان تر گرداند.

در بخش نامه های علی(علیه السلام) حساسیت عجیبی نسبت به عدالت و مهربانی به مردم و محترم شمردن شخصیت مردم و حقوق مردم مشاهده می شود که راستی عجیب و نمونه است.

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۵۳.

۲- نهج البلاغه، خطبهٔ ۵۳.

۳- نهج البلاغه، خطبهٔ ۵۰.

در نهج البلاغه سفارش نامه ای (وصیتی) نقل شده که عنوان آن 'لمن یستعمله علی الصدقات' است؛ یعنی برای کسانی است که مأموریت جمع آوری زکات را داشته اند. عنوان حکایت می کند که اختصاصی نیست؛ صورت عمومی داشته است؛ خواه به صورت نوشته ای بوده است که در اختیار آن ها گذاشته می شده است و خواه سفارش لفظی بوده که همواره تکرار می شده است. دستورها این است: 'به راه بیفت، براساس تقوای خدای یگانه! مسلمانی را ارعاب نکنی؛ طوری رفتار نکن که از تو کراهت داشته باشند؛ بیشتر از حقی که به مال او تعلق گرفته است، از او مگیر. وقتی که بر قبیله ای که بر سر آبی فرود آمده اند وارد شدی، تو هم در کنار آن آب، فرود آی؛ بدون آنکه به خانه های مردم داخل شوی. با تمام آرامش و وقار، نه به صورت یک مهاجم، بر آن ها وارد شو و سلام کن، درود بفرست بر آن ها، سپس بگو: بندگان خدا، مرا ولیِّ خدا و خلیفه او فرستاده است که حق خدا را از اموال شما بگیرم؛ آیا حق الهی در اموال شما هست یا نه؟ اگر گفتند: نه، بار دیگر مراجعه نکن؛ سخنشان را بپذیر و قول آن ها را محترم بشمار. اگر فردی جواب مثبت داد، او را همراهی کن؛ بدون آنکه او را بترسانی و یا تهدید کنی؛ هرچه زر و سیم داد، بگیر. اگر گوسفند یا شتر دارد که باید زکات آن ها را بدهد؛ بدون اجازهٔ صاحبش داخل شتران یا گوسفندان مشو، که بیشتر آن ها از اوست. وقتی که داخل گلهٔ شتر یا رمهٔ گوسفندی

شدی، به عنف و شدت و متجبّرانه داخل مشو"[(۱)] تا آخر این وصیّت نامه که مفصّل است؛ به نظر می رسد همین اندازه کافی است که دیدِ علی را به عنوان یک حکمران، دربارهٔ مردم، به عنوان تودهٔ محکوم روشن سازد.»[(۲)]

۲.۴.۲.۳. تلاش برای تحقّق اهداف دین در تشکیل حکومت اسلامی

اشاره

«هدف نهایی از این همه جنجال هایی که از اول تاریخ بوده است؛ یعنی آمدن پیامبران، مبارزات فراوان، دو صف شدن حق و باطل، جنگ ها، نبردها، درگیری ها، صبرها بر مشکلات، تلاش عظیم اهل حق، حتی تشکیل حکومت اسلامی و استقرار عدل اسلامی تکامل و کمال انسان و نزدیک شدن او به خداست. همه چیز، مقدمهٔ این است.»[(۳)]

«تمام آثار و گفتار آن بزرگوار [امام حسین(علیه السلام)] و نیز گفتاری که دربارهٔ آن بزرگوار از معصومین رسیدهاست، این مطلب را روشن می کند که غرض، اقامهٔ حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بودهاست. غرض، ادامهٔ راه پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگر پیامبران بودهاست که: "یَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَهِ اللهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ

۱- نهج البلاغه، نامهٔ ۲۵.

۲- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج۱۶، ص۴۴۸.

۳- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با اقشار مختلف مردم [روز بیست وسوم ماه مبارک رمضان]، ۳۰فروردین ۶۹ .

اللهِ...'(۱) و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند:)لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ(.(۲) اقامهٔ قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.»(۳)

«امروز اگر سخن از آزادی و کرامت بشر می رود، اگر حقوق انسان در جوامع مطرح می شود، اگر عدالت و رفع تبعیض همچنان در دنیا یک شعار جذاب است، اگر مبارزهٔ با فساد و مفسدان و مبارزهٔ با ظلم و توجه به ایثار و فداکاری در راه حق در چشم بشریت جذاب و شیرین است، به خاطر این است که این مفاهیم را پیغمبران، این مردان خدا، به تاریخ عرضه کردند و آن ها را در اختیار بشریت قرار دادند؛ بنابراین مردان خدا تاریخ را متحول می کنند. آن ها با امید به خدا و با خشیت از پروردگار، ناممکن ها را ممکن می کنند... امام بزرگوار ما از زمرهٔ چنین مردانی بود.»(۴)

«مردم از اعماق وجودشان نظام اسلامی را می خواهند؛ منتها از این نظام اسلامی توقعاتی دارند و این توقعات باید برآورده شود. این توقعات، بحق هم هست؛ توقع عدل و رفاه و پیشرفت در امور زندگی و برطرف شدن مشکلات و کم شدن شکاف های طبقاتی و برخوردارنشدن عزیزان، بی جهت در میدان سیاست و ادارهٔ کشور

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص۶۰۴: «درود بر تو ای وارث حضرت آدم برگزیدهٔ خدا، سلام بر تو ای وارث حضرت نوح پیغمبر خدا.»
۲- حدید، ۲۵: «تا مردم قیام به عدالت کنند.»
۳- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با اعضای جامعهٔ روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمهٔ جماعت و جامعهٔ وعاظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی در آستانهٔ ماه محرم، ۱۱مرداد۶۸.
۴- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(رحمه الله علیه)، ۱۴خرداد۸۴.

را دارنـد. این توقعـات، توقعـات درستی است؛ همین چیزهـایی است که اسـلام به مـا و مردم یاد داده؛ این ها تعلیمات اسـلامی است. رفتار بزرگان صـدر اسـلام و کسانی که الگوی مردم و الگوی ما هسـتند، برای ما نقل شـده؛ این جزو فرهنگ ملت ما در طول سال های متمادی است. ما بایـد به این توقعات عمل کنیم؛ حتی اگر لازم است، بایـد بر خودمان سـخت بگیریم و فشار بیاوریم تا بتوانیم آنچه را که بر عهـدهٔ ماست، انجام دهیم و ان شاءالله بر مشـکلات فائق آییم. مردم نظام را دوست دارنـد؛ ما هستیم که وظیفه داریم طبق موازین نظام اسـلامی در همهٔ بخش ها عمل کنیم.»(۱)

«امام ما را به راهی هدایت کرد، هدف هایی را برای ما تعریف کرد، شاخص هایی را در میانهٔ راه به ما معرفی کرد تا راه را گم نکنیم. فقط در صورت پیمودن این راه است که ما می توانیم به حیاتِ طیبه برسـیم و طعم آن را بچشیم؛ یعنی می توانیم کابوس فقر و عقب افتادگی را از جـامعه و ملت خودمـان دور کنیم؛ می تـوانیم آرزوی دیرین بشـر؛ یعنی عـدالت را تحقـق ببخشـیم؛ می تـوانیم به تحقیرشـدن ملت هـای مسـلمان خاتمه دهیم؛ می توانیم طمع قدرت های استکباری را قدرتمندانه، نه با تملق و اظهار ذلت، از خودمان قطع کنیم؛ می توانیم اخلاق و تقوا و ایمان را، هم در رفتار فردی خود و هم در برنامه های کلان

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار اعضای مجلس خبرگان، ۱۳اسفند۸۱.

کشور حاکم کنیم؛ می توانیم آزادی را که نعمت بزرگ خداست، با همهٔ برکاتی که در آن هست، به دست بیاوریم؛ این ها هدف های امام است. حرکت امام و انقلاب امام و نظامی که او معمار آن بود، برای تحقق این هدف ها به وجود آمدهاست. پس راه امام، راه ایمان و راه عدالت و راه پیشرفت مادی و راه عزت است. ما پیمان بسته ایم که این راه را ادامه دهیم و به توفیق الهی ادامه خواهیم داد. امام این راه را به روی ما باز کرد و این هدف ها را برای ما تعریف کرد.»(۱)

«حضرت دربارهٔ اینکه چرا حاکم و فرمانده و عهده دار کار حکومت شده، تصریح می کند که برای هدف های عالی؛ برای اینکه حق را برقرار کند و باطل را از میان ببرد. فرمایش امام این است که خدایا، تو می دانی ما برای به دست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده ایم؛ بلکه مقصود ما نجات مظلومین از دست ستمکاران است. آنچه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم، این بود که 'خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پرخوری و بهره مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جان کاه ستمدیدگان سکوت ننمایند' یا می فرماید: 'اللّهُمّ، إِنّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَکُنِ الّذی کانَ مِنّا مُنافَسَةً فِی سُلْطانٍ و لَا الْتِماسَ شَیْ ء مِنْ فُضُولِ الْحُطامِ'؛(۲) خدایا، تو خوب می دانی

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(رحمه الله علیه)، ۱۴خرداد۸۴.

۲- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۳۱.

که آنچه از ما سر زده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی، یا جست وجوی چیزی از اموال ناچیز دنیا نبوده است و بلافاصله دربارهٔ اینکه پس او و یارانش به چه منظور کوشش و تلاش می کرده اند، می فرماید: «وَ لکِنْ لِنَرُدَّ الْمَعالِمَ مِنْ دینِکَ، نُظْهِرَ الْإصلاحَ فِی بِلادِکَ فَیَأْمَنَ الْمَظلوُمُونَ مِنْ عَبادِکَ و تقامَ الْمُعَطَّلَهُ مِنْ حُدُودِکَ»؛(۱) بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را بازگردانیم و به تحقق رسانیم و اصلاح را در کشورت پدید آوریم؛ تا درنتیجه آن بندگان ستمدیده ات ایمنی یابند و قوانین [یا قانون جزای] تعطیل شده و بی اجرا مانده ات به اجرا درآید و برقرار گردد.»(۲)

«...پس قدم بعدی تشکیل حکومت است؛ اما تشکیل حکومت، هدف نیست. نکتهٔ اساسی اینجاست. تشکیل حکومت برای تحقق آرمان هاست. اگر حکومت تشکیل شد؛ ولی در جهت تحقق آرمان ها پیش نرفت، حکومت منحرف است. این یک قاعدهٔ کلی است؛ این معیار است. ممکن است تحقق آرمان ها سال هایی طول بکشد؛ موانع و مشکلاتی بر سر راه وجود داشته باشد؛ اما جهت حکومت، جهت و سَمت گیری این قدرتی که تشکیل شدهاست، حتماً باید به سمت آن هدف ها و آرمان ها و آرزوهایی باشد که شعار آن داده شدهاست و داده

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۳۱.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با مسئولان وزارت امور خارجه و سفرا و کارداران جمهوری اسلامی ایران، ۱۸تیر ۷۰.

می شود و در متن قرآن و احکام اسلامی وجود دارد. اگر در آن جهت نبود، بلاشک حکومت منحرف است. معیار، این است که عدالت اجتماعی و نظم متکی بر قانون به وجود آید و مقررات الهی همه جا مستقر شود؛ چنانچه مقررات الهی مستقر شد؛ نظم متکی به اسلام به وجود آمد و عدالت اجتماعی تحقق پیدا کرد، هنوز یک هدف متوسط یا درواقع یکی از مراحل راه، طی شدهاست. مرحلهٔ بعد آن است که مردمی که در این نظام، به آسودگی، بی دغدغه و با برخورداری از عدل زندگی می کنند، برای تخلق به اخلاق حسنه، فرصت و شوق پیدا کنند. این، آن چیزی است که من خواستم امروز روی آن تکیه کنم و می خواهم این نکته را عرض کنم که بعد از تشکیل حکومت، این هدف است؛ بلکه بعد از تشکیل نظام عادلانه و استقرار عدالت اجتماعی و حکومت واقعاً اسلامی، هدف این است. این، هدف بعدی است.»(۱)

«هدف از قبول مناصب دولتی در نظام جمهوری اسلامی و نظام اسلامی چه باید باشد؟ هدف باید اجرای عدالت، تأمین آسایش مردم، فراهم کردن زمینهٔ جامعهٔ انسانی برای شکفتن استعدادها، برای تعالی انسان ها و برای هدایت و صلاح بنی آدم باشد. وقتی که در نظر امیرالمؤمنین(علیه الصلاه والسلام) هدف این شد، آنگاه این بیاناتی که از آن بزرگوار می شنویم، همه معنا پیدا می کند...»(۲)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث، ۱۹آذر۷۵.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعهٔ تهران، ۲۵آذر۷۹.

امام خمینی(رضوان الله علیه): «تمام عبادات وسیله است؛ تمام ادعیه وسیله است؛ همه وسیلهای برای این است که انسان این لبابش(۱) ظاهر بشود. آن که بالقوه است و لب انسان است به فعلیت برسد و انسان بشود آدم. انسانِ بالقوه بشود یک انسان بالفعل، انسانِ طبیعی بشود یک انسان الهی که همه چیزش الهی باشد. هرچه می بیند، حق ببیند. انبیا هم برای همین آمدهاند. انبیاء نیامدهاند حکومت درست کنند، حکومت را می خواهند چه کنند این هم هست؛ اما نه این است که انبیاء آمدهاند که دنیا را اداره کنند، حیوانات هم دنیا دارند، کار خودشان را اداره می کنند؛ البته بسط عدالت، همان بسط صفت حق تعالی است برای اشخاصی که چشم دارند. بسط عدالت هم می دهند، عدالت اجتماعی هم به دست آن هاست، حکومت هم تأسیس می کنند، حکومتی که حکومت عادله باشد؛ لکن مقصد این نیست، این ها همه وسیله است که انسان برسد به یک مرتبهٔ دیگری که برای آن انبیاء آمدهاند.»(۲)

۲.۴.۲.۳.۱. تحقّق عدالت

«پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود: ...خط اصلی دوم، عدالت مطلق و بی اغماض بود، عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداری های عمومی و نه خصوصی، چیزهایی که متعلق به همهٔ مردم

۱- به معنای عقل است.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، تفسیر سورهٔ حمد، ص۱۷۴.

است و باید بین آن ها با عدالت تقسیم بشود؛ عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسئولیت دهی و مسئولیت پذیری؛ البته عدالت، غیر از مساوات است، اشتباه نشود.

گاهی مساوات، ظلم است. عدالت، یعنی هرچیزی را به جای خود گذاشتن و به هرکسی حق او را دادن. او عدل مطلق و بی اغماض بود. در زمان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، هیچ کس در جامعهٔ اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود.»(۱)

«عدالت اجتماعی... یک امر اجتماعی محض و مربوط به حکومت، سیاست و شیوهٔ فرمانروایی در جامعه است.»(۲)

«حاکم اسلامی در قبال مسائل مهم جامعه، در مقابل فقر مردم، در مقابل تبعیض و شکاف های اجتماعی، در مقابل اخلاق و معنویت مردم، در قبال حفظ استقلال کشور و حفظ آزادی مردم در آن حدودی که اسلام مقرر کردهاست، مسئول است. این ها مسئولیت هاست و چون اسلام این را خواسته و این به مردم تعلیم داده شدهاست و مردم ما به اسلام اعتقاد دارند؛ لذا توقعشان از مسئولان امر در کشور در هر رده ای این است که به این مسئولیت ها عمل کنند و آنچه را که به عنوان وظیفه برعهدهٔ آنهاست، انجام دهند. کارآمدی حکومت به این معناست. اگر مردم این کارآمدی را در مسئولان کشور مشاهده کنند، اعتقادشان

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نمازجمعهٔ تهران، ۱۸اردیبهشت۷۷.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار وزیر و مسئولان «وزارت ارشاد» و اعضای «شوراهای فرهنگ عمومی کشور» ، ۱۹تیر۷۴.

به آن ها و به نظام اسلامی و اسلام روزبه روز بیشتر خواهد شد. دشمنان اسلام و بلندگوهای تبلیغاتی دنیا به طور دائم این را تکرار می کنند که مردم با اسلام و نظام اسلامی مشکل دارند؛ درحالی که مردم خودشان این نظام اسلامی را به وجود آوردند و خودشان تا امروز آن را حفظ کرده اند. مردم با نظام اسلامی هیچ مشکلی ندارند؛ آن ها با تبعیض و فقر و فساد و عدم رعایت ضوابط در بخشی از تشکیلات اداری کشور درخصوص مدیران جامعه مشکل دارند. مردم با افراد مشکل دارند، نه با نظام اسلامی.»(۱)

عزیزان من، تلاش ما حکومت حق و عدل است؛ تلاش برای ایجاد عدالت است. شاید در اسلام در موردِمسائل اجتماعی، هیچ چیز به قدر عدالت، موردِتوجه قرار نگرفته است. شما ببینید در موردِظهور حضرت بقیهالله الاعظم (ارواحنافداه و عجل الله فرجه)، در بیشتر روایات و ادعیه و زیاراتی که دربارهٔ آن بزرگوار است و اسمی از آن بزرگوار است، به دنبال مسئلهٔ ظهور و قیام آن حضرت، 'یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْما'(۲) هست. خدا به وسیلهٔ او، زمین را پر از قسط و عدل می کند؛ البته خدا به وسیلهٔ امام زمان(علیه السلام)، زمین را از دین خودش هم پر می کند؛ اما آن چیزی که در دعا و زیارت و روایت گفته می شود، 'یملأ الارض به الدین'، دین الحق

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار اعضای مجلس خبرگان، ۱۳اسفند۸۱.

۲- أمالی الصدوق، ص۲۶.

نیست؛ مگر در بعضی از جاها که تعبیراتی هست متعلق «یملأ»، قسط و عدل، عدالت، دادگری و انصاف است. چرا؟ چون بشر بیشتر از همه چیز، از ظلم و بیدادگری رنج می برد. این حکومت در راه عدالت حرکت کرده و در راه عدالت هم حرکت می کند؛ قوامش هم به عدالت است.»(۱)

«هدف پیامبران، اقامهٔ قسط است:)لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ(.(۲) اصلاً پیامبران آمدند تا اقامهٔ قسط کنند. البته، اقامهٔ قسط یک منزل در راه است و هدف نهایی نیست؛ لیکن آن ها که آمدند، کار اولشان این است که اقامهٔ قسط کنند و مردم را از شر ظلم و جور طاغیان و ظالمان نجات دهند.»(۳)

«عدالت خواستهٔ یک جماعت خاصی از مردم یا اهل یک کشور و اهل یک ملت نیست؛ عدالت خواستهٔ طبیعی و تاریخی همهٔ آحاد بشر در طول تاریخ بشریت است. همان چیزی است که بشر تشنه آن است و جز در حکومت انبیاء عظام الهی آنهایی که به حکومت رسیدند یا اولیاء برجسته مثل امیرالمؤمنین، عدالت به معنای واقعی کلمه اجرا نشدهاست.»(۴)

«حکومت معنایش چیست؟ حکومت معنایش

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعهٔ تهران، ۱۲بهمن۷۵.

۲- حدید، ۲۵: «تا مردم قیام به عدالت کنند.»

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، در آستانهٔ یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ۹بهمن۶۸.

۴- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد حضرت علی(علیه السلام)، ۲۶تیر۸۷.

این است که انسان حقی را احقاق کند؛ عدل را بر پا بدارد. امیرالمؤمنین(علیه الصلاه والسلام) در آن صحبتی که معروف است و همه شنیده اید، فرمودند: این حکومت به قدر این کفش یا بند این کفش برای من ارزش ندارد. بعد فرمودند: 'إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقّاً أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلا'(۱) مگر اینکه حقی را اقامه کنم. در این راه انسان هرچه بکشد و هرچه زحمت تحمل کند و هرچه اضافه کار کند و هرچه شب بی خوابی بکشد و هرچه از آن امکاناتی که به طور معمول افراد جامعه دارند، محروم بماند؛ حقش است، جا دارد و انسان در این صورت ضرر نکرده است. باز از امیرالمؤمنین(علیه الصلاه والسلام) نقل شدهاست که در یکی از خطبه ها می فرماید: حاضرم، مضمون این است، در راه اینکه اقامهٔ حقی کنم و ابطال باطلی کنم، بر روی خارهای سخت کشانده شوم. به هرحال، این آن چیزی است که مبنای کار ماست و باید به آن توجه داشته باشید.»(۲)

۳۴- امام خمینی(رضوان الله علیه): «استعمارگران به دست عمّال سیاسی خود، که بر مردم مسلّط شده اند، نظامات اقتصادی ظالمانه ای را تحمیل کرده اند و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده اند: ظالم و مظلوم. در یک طرف، صدهامیلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفتهاست و در

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ۳۳: «مگر آنکه حقّی را برپا سازم یا باطلی را براندازم.»

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار «هیأت دولت» در آغاز کار دورهٔ دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، ۳شهریور۷۲.

۳۶- طرف دیگر، اقلیت هایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی، که عیاش و هرزه گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم کوشش می کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند، تا زندگی بهتری پیدا کنند و این کوشش ادامه دارد؛ لکن اقلیت های حاکم و دستگاه های حکومتی جائر مانع آن هاست. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیرالمؤمنین(علیه السلام) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می دهد و می فرماید: «وَ کُونَا لِلظَّالِمِ خَصْماً وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنا.»(۱) علمای اسلام موظف اند با انحصارطلبی و استفاده های نامشروع ستمگران مبارزه کنند و نگذارند عدهٔ کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آن ها ستمگران غارتگر و حرام خوار در ناز و نعمت به سر ببرند. امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید: من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آن ها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت ننشینند و بیکار نایستند: «أما وَ الَّذی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ، لَوْ لا حُضُورُ الْحاضِرِ وَ قِیامُ الْحُجَّهِ بِوُجودِ النّاصِرِ وَ ما أَخَذَ اللهُ عَلَی الْعُلَماءِ أَنْ لا یُقارُّوا عَلی کِظَّهِ ظالِمٍ وَ لا سَغَبِ مَظْلُومٍ، لأَلْقَیْتُ حَبْلَها عَلی غارِبِها وَ لَسَقَیْتُ آخِرَها بِکَأْسِ أَوَّلِها و لَأَلْفَیْتُمْ

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۴۷: «با ستمکار در پیکار باشید و ستمدیده را یار.»

دُنْیاکُمْ هـذِه ازْهَدَ عِنْدی مِنْ عَفْطَهِ عَنْزٍ ؛(۱) سوگنـد به آنکه بـذر را بشـکافت و جـان را بیافریـد، اگر حضور یافتن بیعت کننـدگان نبود و حجت بر لزوم تصـدی من بـا وجود یافتن نیروی مـددکار تمام نمی شـد و اگر نبود که خـدا از علمای اسـلام پیمان گرفته که بر پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی جانکاه و محرومیت ستمدیدگان خاموش نمانند، زمام حکومت را رها می ساختم و از پی آن نمی گشتم و دیدید که این دنیاتان و مقام دنیایی تان، در نظرم از نَمی که از عطسهٔ بُزی بیرون می پرد، ناچیزتر است.

امروز چطور می توانیم ساکت و بیکار بنشینیم و ببینیم عده ای خائن و حرام خوار و عامل بیگانه به کمک اجانب و به زور سرنیزه ثروت و دسترنج صدها میلیون مسـلمان را تصاحب کرده اند و نمی گذارند از حداقل نعمت ها اسـتفاده کنند؟ وظیفهٔ علمای اسـلام و همهٔ مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهنـد و در این راه، که راه سـعادت صـدهامیلیون انسان است، حکومت های ظالم را سـرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.»(۲)

آیت الله العظمی جوادی آملی(حفظه الله تعـالی) ریشه هـای قرآنی این بحث را تشـریح می فرماینـد: «قرآن کریم حضـرت داود پیـامبر(علیه السلام) را به عنوان مجاهد نستوه و رهبر انقلاب و زمامدار عصر

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۳.

۲- امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص۳۸.

خویش معرفی نمود؛)وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوت((۱) و او را از کتابی به نام «زبور» برخوردار می دانـد؛)وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً((۲) وی را پیشوای اهل تسبیح دانسـته، کوه ها و پرندگان را هم نوا با او، تسبیح گوی خدا می شمارد؛)وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ یُسَبِّحْنَ وَ الطَّیْر((۳) و او را همچون پسـرش، حضـرت سـلیمان(علیه السلام)، از علم خاص الهی متنعم می داند؛)وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَ سُلَیْمانَ عِلْما((۴) و از منطق و زبان پرندگان آگاه می شمارد؛)وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ وَ قالَ یا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْر((۵) و او را صاحب قدرت معنوی و اهل «اوب» و رجوع مکرر به درگاه خـدا معرفی می نمایـد؛)وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوَّاب(.(۶) خدای سـبحان، آنگاه که وی را به اوصاف راستین خلیفه اللهی ستود و کمال های انسان نورانی را برای او اثبات نمود، فرمود:)یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَق(؛(۷) یعنی ای داود، مـا تو را خلیفـهٔ خود در زمین قرار دادیم؛ پس در میـان مردم براساس حق حکومت کن. از این کریمه روشن می شود که رهبر جامعهٔ اسـلامی که نمونهٔ سالکان کوی کمال می باشد، خلیفهٔ خداست و خود به مقام منیع خلافت الهی نائل می گردد و آنگاه حکومت اسـلامی را تشکیل

۱- بقره، ۲۵۱.

۲- نساء، ۱۶۳.

۳- انبیاء، ۷۹.

۴- نمل، ۱۵.

۵- نمل، ۱۶.

۶- ص، ۱۷.

۷- ص، ۲۶.

می دهـد و حـاکمیت قـانون خـدا را تحقق می بخشـد و از فروع آن مقام، ‘به عـدل و داد حکم نمودن’ و حقوق متقابل انسان ها را رعایت کردن و از آنان حمایت نمودن است.»(۱)

شهیـد مطهری(رحمه الله علیه) نیز در تبیین جایگـاه عـدالت در منظومـهٔ معارف دینی مینویسـند: «عـدالت یکی از مسائلی است که به وسـیلهٔ اسـلام حیات و زندگی را از سر گرفت و ارزش فوقالعاده یافت. اسلام به عدالت، تنها توصیه نکرد و یا تنها به اجرای آن قناعت نکرد؛ بلکه عمـده این است که ارزش آن را بالاـ برد. بهـتر است این مطلب را از زبـان علی(علیه السـلام) در نهـج البلاـغه بشـنویم. فرد بـاهوش و نکته سنجی از امیرالمؤمنین علی(علیه السـلام) سؤال می کنـد: ‘الْعَـدْلُ افْضَـلُ أمِ الْجودُ؟(۲) آیا عـدالت شـریف تر و بالاتر است یا بخشـندگی؟’ موردِسؤال دو خصـیصهٔ انسـانی است. بشـر همـواره از سـتم گریزان بوده است و همواره احسـان و نیکی دیگری را که بـدون چشم داشـتِ پاداش انجام می داده، موردِتحسـین و سـتایش قرار داده است. پاسخ پرسـش بالا، خیلی آسان به نظر می رسد جود و بخشـندگی از عدالت بالاـتر است؛ زیرا عـدالت رعـایت حقوق دیگران و تجـاوزنکردن به حـدود و حقوق آن هاست، اما جود این است که آدمی با دستِ خود، حقوق مسلّم خود را نثار غیر می کنـد. آنکه عـدالت می کنـد، به حقوق دیگران تجاوز نمی کنـد یا حافظ حقوق دیگران است از تجاوز و متجاوزان و اما آنکه جود

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۰۳.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

می کند، فداکاری می نماید و حقّ مسلّم خود را به دیگری تفویض می کند؛ پس جود بالاتر است. واقعاً هم اگر تنها با معیارهای اخلاقی و فردی بسنجیم، مطلب از این قرار است؛ یعنی جود بیش از عدالت معرف و نشانهٔ کمال نفس و رقاء(۱)روح انسان است... .

ولی علی(علیه السلام) برعکس نظر بالاـ جواب می دهد. علی(علیه السلام) به دو دلیل می گوید: عدل از جود بالاتر است؛ یکی اینکه: «الْعَدْلُ یَضَعُ الْامورَ مَواضِعَها وَ الْجودُ یُخْرِجُها مِنْ جَهَتِها»؛(۲) عدل جریان ها را در مجرای طبیعی خود قرار می دهد؛ اما جود جریان ها را از مجرای طبیعی خود خارج می سازد؛ زیرا مفهوم عدالت این است که استحقاق های طبیعی و واقعی، در نظر گرفته شود و به هرکس مطابق آنچه به حسب کار و استعداد لیاقت دارد، داده شود؛ اجتماع حکم ماشینی را پیدا می کند که هرجزء آن در جای خودش قرار گرفته است و اما جود، درست است که ازنظر شخص جودکننده که «ما یملك»(۳) مشروع خویش را به دیگری می بخشد، فوق العاده باارزش است، اما باید توجه داشت که یک جریان غیر طبیعی است؛ مانند بدنی است که عضوی از آن بدن بیمار است و سایر اعضا موقتاً برای اینکه آن عضو را نجات دهند، فعالیت خویش را متوجه اصلاح وضع او می کنند. ازنظر اجتماعی، چه بهتر که اجتماع چنین اعضای

۱- به معنای کمال است.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۳- دارایی شخصی.

بیماری را نداشته باشد تا توجه اعضای اجتماع به جای اینکه به طرف اصلاح و کمک به یک عضو خاص معطوف شود، به سوی تکامل عمومی اجتماع معطوف گردد. دیگر اینکه: «الْعَدْلُ سائِسٌ عامٌّ وَ الْجودُ عارِضٌ خاصٌّ»؛ عدالت قانونی است عام و مدیر و مدبری است کلی و شامل که همهٔ اجتماع را در بر می گیرد و بزرگ راهی است که همه باید از آن بروند، اما جود و بخشش یک حالت استثنائی و غیر کلی است که نمی شود رویش حساب کرد. اساساً جود اگر جنبهٔ قانونی و عمومی پیدا کند و کلیت یابد، دیگر جود نیست. علی(علیه السلام) آنگاه نتیجه گرفت: «فَالْعَدْلُ اشْرَفُهُما وَ افْضَلُهُما»؛(۱) پس از میان عدالت و جود، آن که اشرف و افضل است، عدالت است.

این گونه تفکر دربارهٔ انسان و مسائل انسانی، نوعی خاص از اندیشه است، براساس ارزیابی خاصی. ریشهٔ این ارزیابی، اهمیت و اصالت اجتماع است. ریشهٔ این ارزیابی، این است که اصول و مبادی اجتماعی، بر اصول و مبادی اخلاقی تقدّم دارد؛ آن یکی اصل است و این یکی فرع؛ آن یکی تنه است و این یکی شاخه؛ آن یکی رکن است و این یکی زینت و زیور. ازنظر علی(علیه السلام) آن اصلی که می تواند تعادل اجتماع را حفظ کند و همه را راضی نگه دارد؛ به پیکر اجتماع، سلامت و به روح اجتماع، آرامش بدهد؛ عدالت است. ظلم و جور و تبعیض، قادر نیست حتی روح خود ستمگر و روح آن کسی که به نفع او ستمگری می شود،

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

راضـی و آرام نگه دارد؛ تـا چه رسـد به سـتم دیـدگان و پایمال شـدگان. عـدالت بزرگ راهی است عمومی که همه را می توانـد در خود بگنجاند و بدون مشکلی عبور دهد؛ اما ظلم و جور، کوره راهی است که حتی فرد ستمگر را به مقصد نمی رساند.»(۱)

۲.۳.۲.۴.۲. زمینه سازی برای رشد علمی و هدایت جامعه

امـام خمینی(رضوان الله علیه): «رژیـم اسـلامی مثـل رژیـم هـای مکتـب هـای مادی نیست؛ مکتب های مادی تمام همتشان این است که مرتع درست بشود؛ تمام همت، این است که منزل داشته باشـند، رفاه داشـته باشـند؛ آن هایی که راست می گویند؛ اسلام مقصدش بالاتر از این هـاست. مکتب اسـلام یـک مکتب مـادی نیست، یـک مکتب مـادی معنوی است. مـادیت را در پنـاه معنویت، اسـلام قبول دارد، معنویات، اخلاق، تهـذیب نفس. اسـلام برای تهـذیب انسان آمـدهاست، برای انسان سازی آمـدهاست. همـهٔ مکتب های توحیـدی برای انسان سازی آمدهاند. ما مکلفیم انسان بسازیم.»(۲)

«پیغمبر خـدا(صـلی الله علیه و آله و سـلم) برای چه می آیـد؟ پیغمبر برای به تکامـل رسانـدن انسـان می آیـد؛ برای تخلّق دادن انسـان ها به اخلاق الله می آید؛ برای کامل کردن و به اتمام رساندن مکارم اخلاق می آید و آنچه که مضمون احادیث است: «بُعِثْتُ

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۶، ص۴۳۴.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ نور، ج۷، ص۱۵.

لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاق' پیغمبر برای ساختن انسان ها می آید؛ برای به قوام رساندن این مایهای که نامش انسان است، می آید.

اکنون باید دید که پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) از چه راهی و از چه وسیلهای برای ساختن انسان استفاده می کند و چگونه انسان ها را می سازد؛ آیا مدرسه درست می کند؟ مکتب فلسفی درست می کند؟ صومعه و جایگاه عبادت درست می کند؟

پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای ساختن انسان، 'کارخانهٔ انسان سازی' درست می کند. پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ترجیح می دهد که ده سال، بیست سال، دیرتر موفق بشود، اما آنچه می سازد، یک انسان و دو انسان و بیست انسان نباشد؛ بلکه می خواهد کارخانهٔ انسان سازی درست کند که به طور خودکار، انسان کاملِ پیغمبرپسند تحویل بدهد. پس پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای ساختن انسان ها و به قوام آوردن مایهٔ انسان، از کارخانهٔ انسان سازی استفاده می کند، کارخانهٔ انسان سازی چیست؟ کارخانهٔ انسان سازی، جامعه و نظام اسلامی است. آن پیچ و نقطهٔ اساسی توجه و تکیهٔ حرف اینجاست؛ همه می گویند پیغمبر می خواهد انسان بسازد؛ همه می گویند پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای تعلیم و تربیت می آید و همه این را می فهمند؛ آنچه که با دقت باید فهمید، این است که پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) یکی یکی گوش انسان ها را نمی گیرد که به یک کنج خلوتی ببرد و در گوششان زمزمهٔ مِهر خدا را بنوازد؛ پیغمبرها مکتب علمی و فلسفی تشکیل نمی دهند تا یک مشت شاگرد درست کنند،

این شاگردان را بفرستند تا مردم را در اقطار عالم هدایت کنند؛ پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) کارش از این مسائل محکم تر، استوارتر و ریشه دارتر است. چه کار می کند؟ یک کارخانه‌ای که از آن کارخانه جز انسان بیرون نمی آید، می سازد و آن کارخانه، جامعهٔ اسلامی است.»(۱)

«اگر یک جامعه بخواهد رشد کند و اخلاق صحیح اسلامی را در خود به وجود آورد، محتاج همین روش است. شاید در چند آیهٔ قرآن که 'یزکیهم' پس از 'یعلمهم' یا قبل از آن بیان شده‌است، مراد از تزکیه در این آیات همین مطلب باشد؛ یعنی پاک کردن و طاهر کردن و پیراسته کردن مردم؛ مثل طبیبی که به مریض خود فقط نمی گوید این کار را بکن و این کار را نکن؛ بلکه او را در محل مخصوصی قرار می دهد و آنچه را که او لازم دارد، به او می دهد و می خوراند و آنچه که برای او مضر است، از او باز می گیرد. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) چنین وضعیت و روشی را در طول بیست وسه سال نبوت دنبال می کردند؛ مخصوصا در ده سالی که در مدینه زندگی می کردند و دوران حاکمیت اسلام و تشکیل حکومت اسلامی بود.»(۲)

«ما وظیفه داریم مردم خودمان را هدایت بکنیم؛ هدایت، ریاست در جامعهٔ اسلامی، ریاست مادی محض و صرف نیست؛ ادارهٔ امور زندگی

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۱۴تا۱۸.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعهٔ تهران، ۲۸مهر۶۸.

مردم، همراه با هـدایت است. تا آنجایی که می توانیم، بایـد راه هـدایت مردم را باز کنیم و مردم را هدایت کنیم. خیلی از ابزارهای هدایت در اختیار دسـتگاه های حکومتی است؛ حالا یک نمونه اش صـدا و سـیماست و نمونه های فراوان دیگر هم دارد؛ یک نمونه وزارت ارشاد است، یک نمونه وزارت علوم است، یک نمونه وزارت آموزش و پرورش است؛ این ها همه دسـتگاه های خدماتیِ هدایتی است. ما از این ها چگونه اسـتفاده می کنیم؟ بایـد در جهتی حرکت کنیم که مردم، متدیّن بار بیایند، متدیّن عمل بکنند؛ به مبانی دینی معتقد بشوند؛ عملاً پایبند بشوند؛ جهت گیری ما در همهٔ زمینه ها باید این باشد».(۱)

«امتیـاز نظام اسـلامی در این است که این چارچوب، احکام مقـدس الهی و قوانین قرآنی و نور هـدایت الهی است که بر دل و عمل و ذهن مردم پرتوافشانی و آن ها را هـدایت می کنـد. مسـئلهٔ هدایت مردم یکی از مسائل بسـیار مهمی است که در نظام های سیاسـی رایج دنیا، به خصوص در نظـام هـای غربی، نادیـده گرفته شـدهاست. معنای هـدایت مردم این است که بر اثر تعلیم و تربیتِ درست و راهنمایی مردم به سرچشـمه هـای فضـیلت، کاری بشود که خواست مردم در جهت فضایل اخلاقی باشـد و هوس های فاسدکننـده ای که گاهی به نام آراء و خواست مردم مطرح می گردد، از افق انتخاب مردم دور شود. امروز شما

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار اعضای هیئت دولت، ۱۸شهریور۸۸.

ملاحظه می کنید در بسیاری از دموکراسی های غربی، زشت ترین انحرافات، انحرافات جنسی و امثال آن، به عنوان اینکه خواست مردم است، صبغهٔ قانونی پیدا می کند و رسمی می شود و به اشاعهٔ آن کمک می گردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان می دهد. در نظام اسلامی، یعنی مردم سالاری دینی، مردم انتخاب می کنند، تصمیم می گیرند و سرنوشت ادارهٔ کشور را به وسیلهٔ منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایهٔ هدایت الهی، هرگز به بیرون جادهٔ صلاح و فلاح راه نمی برد و از صراط مستقیم خارج نمی شود. نکتهٔ اصلی در مردم سالاری دینی این است.»(۱)

آیت الله العظمی جوادی آملی(حفظه الله تعالی) نیز مثل همیشه، نگاه قرآن به این موضوع را باز می شناسانند: «قرآن کریم در آغاز سورهٔ ابراهیم(علیه السلام)، هدف نزول قرآن را که همان هدف والای رسالت و غرض اصیل حکومت اسلامی می باشد، چنین ترسیم می نماید:)الر، كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلى صِراطِ الْعَزيزِ الْحَميد(؛(۲) قرآن کتابی است که ما آن را به سوی تو فروفرستادیم تا مردم را از هر تیرگی و تاریکی بِرهانی و آنان را به نور برسانی؛ البته این رهانیدن از ظلمت ها و رساندن به نور، به دستور و اجازهٔ پروردگار آنان

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی، پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سیدمحمد خاتمی، ۱۱مرداد ۸۰.

۲- ابراهیم، ۱.

می باشـد و راه نورانی شـدن مردم، همانا پیمودن راه راستِ خداونـد عزیز و نفوذناپـذیر و پیروز بر هر چیز است؛ که آن خداونـد، عزیز [و] حمید و شایستهٔ هرگونه ثناست.

دوری از خداونـد که ‘هستی محض ’ و ‘کمال صـرف’ است، تیرگی است و جدایی از او که نور تام است، جز تاریکی نیست و تنها مبدئی که توان بیرون آوردن انسان از تیرگی و رهانـدن او از تاریکی را دارد، همانا ‘نور بالذات’ و خداوندی است که نور آسـمان ها و زمین می باشـد و ازاین رو، در آیه الکرسـی، ولایت این امر را فقط به خود نسبت داده، چنین فرمود:)اللّهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّور(.(۱) و اگر در آیـهٔ موردِبحث، نورانی ساختن مردم را به رسول اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) اِسـناد داد، برای این است که انسان کامل، خلیفهٔ خداست و خلیفه، کار مسـتخلفٌ‌عنه را انجام می دهد و چون انجام این کار توسط آن حضـرت از راه خلافت و نیابت اسـت نه اصالت؛ لـذا در آیـهٔ مزبور، اخراج از ظلمت ها به سوی نور، به اذن خدا مقید شده است. غرض آنکه؛ هدف والای رسالت و نزول وحی که همـان حکومت الهی است، نورانی نمودن جامعـهٔ انسانی است و انسان نورانی، از گزنـد تیرگی هوا و آسـیب تاریکی هوس مصون و از وسوسه و دسیسه و مغالطه، محفوظ خواهد بود و چنین انسانی که از جهت اندیشه، از تباهی توهم و تخیل و هرگونه مغالطه آزاد است و از جهت عمل، از آلودگیِ هرگونه شهوت و غضب پاک می باشد،

۱- بقره، ۲۵۷.

شایستهٔ خلافت خداست؛ بنابراین، هدف مهم تأسیس نظام اسلامی مبتنی بر وحی و نبوت، همانا خلیفه الله شدن انسان است و در چنین جامعه ای، خط مشی انسانِ نورانی، بسیار روشن می باشد و او با نور الهی که بهرهٔ وی گشته، حرکت می کند و زندگی می نماید؛ چنان که خداوند فرمود:)وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشی بِهِ فِی النَّاس»؛(۱) «وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِه((۲)

سیرهٔ آموزندهٔ انسانِ نورانی آن است که در عین رعایت ادب و پاسداری از حرمت انسانیت دیگران، هیچ انسانی را شایستهٔ ستایش و پرستش نمی داند و نیز در عین زیبا دیدن نظام کیهانی و تحسین سراسر گیتی، هیچ موجود سپهری یا زمینی را شایستهٔ تکریم عبادی ندانسته، برای آن قداست پرستش قائل نیست و بلکه تمام عالم و آدم را نشانهٔ خدای بی نشان دانسته، برای آن ها ارزشی بیش از نشانه بودن معتقد نیست؛ چنان که انسان کامل یعنی حضرت علی بن ابی طالب(علیه السلام) در معرفی این گونه از انسان های نورانی چنین می فرماید: «عَظُمَ الْخَالِقُ فِی أَنْفُسِهِمْ وَ وَضُعَ [صَغُرَ] مَا دُونَهُ فِی أَعْیُنِهِم»(۳).»(۴)

«زمامدار حکومت اسلامی، عهده دار تأمین علم و دانش شهروندانِ قلمرو حکومت خود می باشد و آیاتی مانند)هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ

۱- انعام، ۱۲۲.

۲- حدید، ۲۸.

۳- أمالي الصدوق، ص۵۷۱.

۴- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۰۱.

وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبین(،(۱) بیانگر آن است. مشکل اساسی جامعه در جاهلیت جدید یا کهن، همانا ندانستن اصول ‘تمدن ناب’ یا عمل نکردن به آن، در فرض دانستن است؛ یعنی جهالت و ضلالت، دو عامل قطعی انحطاط جامعهٔ جاهلی است و مهمترین هدف حکومت اسلامی در بخش فرهنگ به معنای جامع، جهالت زدایی و ضلالت روبی است تا با برطرف شدن جهل و نادانی، علم و کتاب و حکمت جایگزین آن گردد و با برطرف گشتن ضلالت و گمراهی اخلاقی و انحراف عملی، تزکیه و تهذیب روح، جانشین شود و لذا در آیهٔ مزبور و مانند آن که اهداف و برنامه های زمامداران اسلامی مطرح می شود؛ جهل زدایی توسط تعلیم و ضلالت روبی توسط تزکیه، از شاخصه های اصلی آن قرار گرفته است و آیهٔ مذکور، جامعهٔ اُمّی و نادان و بی سواد را به فراگیری دانش تشویق می کند، تا از امّی بودن بِرهند و به عالِم و آگاه شدن برسند و نیز جامعهٔ گمراه و تبهکار را به طهارت روح فرا می خواند تا از بزهکاری برهد و به پرهیزکاری و وارستگی باریابد؛ البته مردم آگاه و وارسته، توان تأسیس مدینهٔ فاضله و حفظ آن را خواهند داشت.»(۲)

۲.۴.۲.۳.۳. ایجاد امنیّت در جامعه

«امنیت مقوله ای است که هم کاملاً واقعی و ملموس و هم بسیار گسترده است. وقتی امنیت

۱- جمعه، ۲.

۲- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۰۶.

وجود دارد، ممکن است کسی آن را احساس نکند؛ مثل سلامتی که وقتی هست، شما آن را احساس نمی کنید؛ اما به مجرد اینکه خدای نکرده سرتان درد گرفت، آنگاه می فهمید که سلامتی یعنی چه؟! فرمود: «الصِّحَّةُ وَ الْفَرَاغُ نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَان».(۱) به مجرد اینکه گوشه هایی از امنیت مخدوش شود، اثر آن در زندگی مردم، منعکس می گردد؛ بنابراین امنیت، کاملاً عینی و واقعی است و با ذهنیات نمی شود آن را تأمین کرد. این فلسفه بافی های ذهنی ای که گاهی مشاهده می شود، باب محافل روشن فکری یا حداکثر باب جلسات کارشناسی است که بنشینند راجع به ابعاد ذهنی یک مسئله بحث کنند، مردم واقعیت امنیت را می خواهند؛ آن هم در همان پهنهٔ گسترده؛ یعنی امنیت در محیط کار، در خانه، برای بچه هایشان در مدرسه، برای بچه هایشان در میدان فوتبال، امنیت برای جاده ها، روستاها، شهرها و خیابان ها. تأمین امنیت، باری کاملاً سنگین و بسیار جدّی است و این بار متوجه شماست.»(۲)

معنای امنیت اجتماعی این است که مردم در محیط کار و زندگی خود، احساس خوف و تهدید و ناامنی نکنند. این مسئله، خیلی مهم است. خداوند متعال در مقام منت گذاردن بر قریش می فرماید:)فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ،

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص۳۸۱: «تندرستی و فراغ خاطر دو نعمت پوشیده و ناشناخته اند.»

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار اعضای شورای تأمین استان ها، ۲۵بهمن۷۹.

الَّذی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ(؛(۱) یعنی 'امنیت دادن' را به عنوان یکی از دو نعمت، موردِتأکید قرار می دهد.»(۲)

«امیرالمؤمنین(علیه السلام) در نامهٔ معروف خود، فرمان معروف خود به مالک اشتر، فرموده: 'فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللهِ حُصُونُ الرَّعِیَّهِ ' ؛(۳) [نیروهای نظامی] حصار ملت اند؛ حصار کشور اند. حصار نقشش چیست؟ ایجاد امنیت برای مردم. وقتی یک ارتش و یک سازمان مسلح این مسئولیت را برای خود اساسی ترین محور تصمیم گیری و سازندگی بداند، آن وقت خیلی وضع فرق خواهد کرد.»(۴)

«از مهم ترین وظایف کلی زمامداران، آن است که در وجوه مختلف فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و اعتقادی برای مردمان 'امنیت' فراهم کنند و به گونه ای برنامه ریزی و اقدام کنند که همگان و نه گروهی خاص، به رفاه و آسایش دست یابند و مستضعفان و ستم دیدگان که پیوسته از امنیت های لازم برای شکوفایی استعدادهایشان محروم بوده اند، از حقوق انسانی خویش بهره مند شوند.»(۵)

۱- قریش، ۴: «پس [بشکرانهٔ این نعمت بزرگ،] باید پروردگار این خانه را عبادت کنند؛ همان کس که آن ها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت.»

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار جمعی از اعضای نیروی انتظامی، کارکنان سازمان تأمین اجتماعی، سازمان بهزیستی و اساتید و دانشجویان دانشگاه ها، ۲۹تیر۷۳.

۳- نهج البلاغه، خطبهٔ۵۳: «پس سپاهیان به فرمان خدا، رعیت را دژهای استوارند.»

۴- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی) در دیدار با ارتش، ۲۷فروردین۸۲.

۵- مصطفی دلشاد تهرانی، دولت آفتاب؛ اندیشه سیاسی و سیرهٔ حکومتی علی(علیه السلام)، ص۱۹۰.

استاد شهید مطهری(رحمه الله علیه) در تبین جایگاه امنیت در منابع دینی می فرمایند: «[امیرالمومنین علی(علیه السلام)] در آن فرمانی که به مالک اشتر نوشته است، جمله ای دارد که عین آن در اصول کافی هم هست؛ به او می فرماید: «مالک، تو باید به گونه ای حکومت کنی که مردم تو را به معنی واقعی تأمین کنندۀ امنیتشان و نگهدارِ هستی و مالشان و دوستِ عزیز خودشان بدانند؛ نه یک موجودی که خودش را به صورت یک ابوالهول درآورده و همیشه می خواهد مردم را از خودش بترساند، با عامل ترس می خواهد حکومت کند. بعد فرمود: من این جمله را از پیغمبر 'غَیرَ مَرَّةٍ' [یعنی نه یک بار بلکه مکرر] شنیدم که:'لَنْ تُقَدَّسَ امَّةٌ حَتّی یُؤْخَذَ لِلضَّعیفِ حَقُّهُ مِنَ الْقَوِیِّ غَیْرَ مُتَعْتَعٍ'؛(۱) پیغمبر فرمود: هرگز امتی، جامعه ای، به مقام قداست، [یعنی] مقامی که قابل تقدیس و تمجید باشد که بشود گفت این جامعه، جامعۀ انسانی است، نمی رسد؛ مگر آن وقت که وضع به این منوال باشد که ضعیف، حقش را از قوی بدون لکنت کلمه بگیرد؛ وقتی ضعیف در مقابل قوی می ایستد؛ لکنتی در بیانش وجود نداشته باشد.

این جمله شامل دو مطلب است: یکی این که مردم به طورکلی روحیۀ ضعف و زبونی را از خود دور کنند و در مقابل قوی [، هراندازه قوی باشد،] شجاعانه بایستند، لکنت به زبانشان نیفتد، ترس نداشته باشند که ترس از جنود ابلیس است و دیگر اینکه اصلاً نظامات اجتماعی، باید طوری باشد

۱- نهج البلاغه، خطبۀ۵۳.

که در مقابل قانون، قوی و ضعیفی وجود نداشته باشد؛ پس علی(علیه السلام) می گوید در برنامهٔ حکومت اسلامی ما، «فَيَأْمَنَ الْمَظْلومونَ مِنْ عِبادِكَ»؛(۱) خدایا بندگان ستمدیده تو در امنیت قرار گیرند، چنگال ستمگر را قطع کنیم.»(۲)

در نامه ای که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) به معاویه می نویسد، می فرماید:

«و الواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او یقتل، ضالاً کان او مهتدیا، مظلوماً کان او ظالماً، حلال الدم او حرام الدم، الّایعملوا عملاً و لایحدثوا حدثاً و لایقدّموا یداً و لارجلاً و لایبدئوا بشی ء قبل أن یختاروا لأنفسهم اماماً عفیفاً عالماً عارفاً بالقضا و السنه یجمع امرهم و یحکم بینهم و یأخذ للمظلوم من الظالم حقّه و یحفظ اطرافهم و یجبی فیئهم و یقیم حجتهم و یجبی صدقاتهم.»(۳)

در این نامه، آن حضرت با جملهٔ «یأخذ للمظلوم من الظالم حقه»، به امنیت داخلی و با جملهٔ «و یحفظ اطرافهم»، به امنیت خارجی اشاره فرموده است و آن را از اموری دانسته است که جز با وجود

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۳۱.

۲- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۴ ص۱۱۳.

۳- سلیم بن قیس، اسرار آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، ، ج ۲، ص۷۵۲، نشر الهادی؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۴۴: «حکم واجب خدا و اسلام بر مسلمانان این است که پس از آنکه پیشوایشان بمیرد یا کشته شود، چه گمراه بوده و چه هدایت یافته، ستمدیده باشد یا ستمگر، حلال خون یا حرام خون، اقدام به هیچ کاری نکنند و حادثه ای پدید نیاورند و دست و قدمی به جلو نگذارند و هیچ عملی را پیش نیندازند؛ قبل از آنکه رهبری با عفت، دانشمند، پرهیزکار، دانای به قضاوت و سنّت برای خود برگزینند تا او امورشان را سامان داده و بینشان به داوری بنشیند و حق مظلوم از ظالم ستاند و مرزهای آن را پاسداری کند و ثروت های عمومی آنان و زکات هایشان را جمع کرده و منطق و فرهنگ آنان را اقامه و از آن صیانت کند.»

دولت و زمامدار، محقق نمی شود.

این موضـوع گرچه خـود حقّی از حقـوق عمـومی است؛ ولی پس از تصـدّی دولت، ایفـای آن به عنوان ادای حق عمومی و تکلیفی الهی و وظیفهٔ دولت به شمار می رود.

امیرمؤمنـان(علیه السـلام) در ردِّ منطق خوارج می فرمایـد: ‘هولاء یقولون: لا امره الا للّه و انّه لابـدّ للناس من امیر برّ او فاجر، یعمل فی إمرته المؤمن یسـتمتع فیهـا الکـافر و یبلغ الله فیها الاجل و یجمع به الفی ء و یقاتل به العـدوّ و تأمن به السـبل و تؤخـذ به للضـعیف من القوّی حتی یستریح برّ یستراح من فاجر’.(۱)

از دیـد گاه علی(علیه السـلام)، نـاامنی مقوله ای است که بـا آنارشـیسم و عـدم وجود دولت آمیخته و دولت و امنیّت، رابطه ای ساختـاری و ماهوی دارنـد؛ به گونه ای که برای تحقّق آن، چاره ای از وجود دولت نیست؛ حتی اگر زمامدار فرد یا گروهی فاسد و فاجر باشـند و آنچه به عنوان آثار دولت و زمامدار در این خطبه آمده است، رابطه ای مستقیم یا غیرمستقیم با مسئلهٔ امنیت دارد.»(۲)

۱- نهج البلاغه، ترجمهٔ فیض الاسـلام، ص ۱۲۵، خطبهٔ ۴۰؛ نهج البلاغه، ترجمهٔ صبحی صالح، ص ۸۲، خطبهٔ ۴۰: «آنان می گویند: امارت جز برای خداونـد نیست؛ درحـالی که مردم ناچارنـد امیری داشـته باشـند؛ نیکوکـار باشـد یا بـدعمل تا مؤمن در سایـهٔ حکومت او بر انجام وظایفش قیام کرده و کافر به زندگی خود بپردازد و خداوند به هرکس عمر تعیین شده اش را عطا کند [و کُشت وکشـتار موجب اجل های زودرس نشود] و ثروت مردم به وسـیلهٔ او گردآوری شـده و بـا دشـمن نبرد شود و راه ها امنیت یابنـد و حق مظلوم از سـتمگر گرفته شود تا اینکه انسان های نیک در راحتی به سر برند و از ناحیهٔ بدکاران ایمن شوند.»

۲- سیدمهدی موسوی کاشمری، جایگاه امنیت در نظام اسلامی، ص۱۴۶.

۴.۳.۲.۴.۲. ایجاد رفاه و آسایش عمومی

«در نظـام اسـلامی، رفع فقر و محرومیت، در شـمار هـدف هـای طراز اول است و پایبنـدی به اصول انقلاب، بـدون مجاهـدت در راه نجات مستضعفان و محرومان، سخنی بی معنی و ادعایی پوچ است».(۱)

«حکومت هم در جـامعه مسئولیت هایی دارد... چهارمی هم رفاه و آبادی زنـدگی آن هاست که البته این رفاه که می گوییم... تربیت های اخلاقی و معنوی، مسئلهٔ علم و ترویج تحقیق و این هـا تویش هست؛ این هـا جزء آن چیزهـایی است که در داخلِ این منـدرج است. رفاه اجتماعی هم بدون این ها، امروز و هیچ وقت به وجود نمی آمده [است].»(۲)

«مـا برای پیـاده کردن اسـلام، کـار زیـادی پیش روی خود داریم... ما به خاطر ایجاد رفاه و زنـدگی شایسـتهٔ انسانی برای این ملت بزرگ و فداکار، کارها و تکالیف زیادی بردوش داریم.»(۳)

«اسـلام به همـان انـدازه که به معنویت مردم، به اعتلای روحی و معنوی مردم اهمیت می دهـد، به گشایش زنـدگی مردم، به پیشـرفت رفاه مردم، به اینکه در جامعه هیچ کس دست نیازی به سمت

۱- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(رحمه الله علیه)، ۱۰خرداد۶۹.

۲- . بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی) در دیدار مدیران صداوسیما، ۱۵بهمن۸۱.

۳- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، در دیدار با فضلا، طلاب و اقشار مختلف مردم قم، به مناسبت سالگرد قیام نوزدهم دی ماه، ۱۹دی۶۹.

دیگران دراز نکند و نیازی نداشته باشد، به آن هم اهمیت می دهد. اگر بخواهیم جامعه به این سطح از بهبود مادی و رفاه مادی برسد، نیروهای جامعه همه به شکل درهم تنیده، در کنار هم، در خدمت هم باید قرار بگیرند.»(۱)

یکی از اسنادی که در تبیین اهداف حکومت اسلامی موردِتوجه علما و کارشناسان دینی قرار دارد، نامهٔ امیرالمؤمنین(علیه السلام) به مالک اشتر است. شهید مطهری(رحمه الله علیه) با اشاره به فرازی از این نامه، می نویسند: «علی(علیه السلام) در نامه ای که به مالک اشتر نوشته است، وقتی که هدف های او را برای حکومت ذکر می کند که تو چه وظیفه ای داری، ازجمله می گوید: 'وَ اسْتِصْلاحَ اهْلِها وَ عِمارَةَ بِلادِها»؛(۲) انسان ها را اصلاح کنی و شهرها را عمران نمایی.'»(۳)

علامه محمدتقی جعفری(رحمه الله علیه) نیز دراین باره می گویند: «زمامدار اسلامی بایستی کمال اهمیت را به آباد کردن زمین و آماده کردن دیگر وسایل تولید آن، برای بهره دهی هرچه عالی تر قائل شود و به همین ملاک، زمامدار اسلامی بایستی نظارت و اهمیت شدید را دربارهٔ تصحیح و تنظیم هرگونه وسایل تولید مواد زندگی مردم به کار ببندد، اعم از کارخانجات و انواع دستگاه های ماشینی که امروزه همهٔ شئون زندگی بشری را احاطه کرده است.»(۴)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی)، در دیدار با کارگران، کشاورزان، صنعتگران و بازاریان، ۱۴آبان۸۰.
۲- نهج البلاغه، خطبهٔ۱۵۳.
۳- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص۱۱۳.
۴- محمدتقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص۴۶۹.

همچنین «همهٔ همت زمامداران باید در جهت اصلاح گری و به سامان کشاندن اوضاع اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، فرهنگی و سیاسی قرار گیرد و با فراهم کردن زمینه های اصلاح، دست به اصلاح و عمران و آبادی بزنند و همهٔ امور را به سامانی درست بیاورند. علی(علیه السلام) در اینباره فرموده است: "اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَکُنِ الَّذِی کَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِی سُلْطَانٍ وَ لَا الْتِمَاسَ شَیْ ءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَکِنْ ... نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِی بِلَادِکَ"؛(۱) خدایا تو می دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود؛ بلکه می خواستیم... در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستم دیده ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقرّرات فراموش شدهٔ تو بار دیگر اجراء گردد.»(۲)

آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی) نیز درخصوص این روایت می افزایند: «وَ نُظْهِرَ الْاصْلاحَ فی بِلادِکَ، خیلی جملهٔ عجیبی است! "نُظْهِرَ" یعنی آشکار کنیم. اصلاحِ نمایان و چشم گیر، اصلاحی که روشن باشد، در شهرهایت به عمل آوریم. آن قدر این اصلاح، اساسی باشد که [تشخیص آن] احتیاج به فکر و مطالعه نداشته باشد؛ علائمش از در و دیوار پیداست. به عبارت دیگر سامان به زندگی مخلوقات تو دادن، شکم ها را سیر کردن، تن ها را پوشانیدن، بیماری ها را معالجه کردن، جهل ها را از

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۳۱.

۲- مصطفی دلشاد تهرانی، دولت آفتاب؛ اندیشهٔ سیاسی و سیرهٔ حکومتی علی(علیه السلام)، ص ۱۹۰.

میان بردن، اقدام برای بهبود زندگی مادی مردم؛ زندگی مادی مردم را سامان دادن.

امام(علیه السلام) در این فراز از خطبه در حقیقت، اهداف حکومت الهی؛ ازجمله حکومت خود را بیان می فرماید و با تعبیرات بسیار جالب و حساب شده، درس های فراموش نشدنی به همهٔ حاکمان مؤمن و مخلص می دهد و در ادامهٔ این سخن، اهداف چهارگانهٔ خودش را برای پذیرش حکومت بیان می دارد که سرمشق و درس بزرگی است برای همهٔ حاکمان آزاده و باایمان و حق پرست. [ایشان(علیه السلام)] عرضه می دارد: «[پروردگارا، تو می دانی که] اگر حکومت را پذیرفتیم، به خاطر این بود که نشانه های محو شده دینت را بازگردانیم و بر پا سازیم و اصلاحات را در شهرهای تو آشکار کنیم، تا بندگان ستم دیده ات [از ظلم ظالمان] ایمن گردند و حدود و قوانین تعطیل شده ات اقامه و اجرا شود.»

درواقع امام(علیه السلام) در این چهار جمله، که به پیشگاه خداوند به عنوان انگیزه های اصلی پذیرش بیعت، عرضه می دارد، هم اشاره به برنامه های معنوی و ارزشی حکومت می نماید و هم برنامه های مادی و ظاهری.

در درجهٔ اوّل باید نشانه های دین که مسیر راه مردم را به سوی خدا مشخص می کند و بر اثر حکومت های خودکامه محو شده است به جای خود بازگردد، آنگاه اصلاحات در تمام شئون اجتماعی اعم از سیاسی و اقتصادی و اخلاقی آشکار شود و چنگال ظالمان از گریبان مظلومان جدا شود و حدود الهی اجرا گردد؛ به گونه ای که

ستم دیدگان احساس امنیّت و آرامش کنند.

به یقین اگر هدف حکومت ها انجام این امور چهارگانه باشد، سعادت معنوی و مادی بر سر جامعه سایه خواهد افکند و اگر هدف آن ها به دست آوردن مقام و اموال و ثروت ها باشد، جز فساد و ظلم و تعطیل حدود الهی و محو اخلاق و دین نتیجه ای نخواهد داشت و این درسی است برای همهٔ مسلمین در تمام قرون و اعصار.

این امور همان است که قرآن مجید به عنوان اهداف بعثت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و تشکیل حکومت اسلامی بیان فرموده، در یک جا تعلیم و تهذیب و نجات از گمراهی آشکار را هدف بعثت می شمارد)هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِّنْهُمْ یَتْلُواْ عَلَیْهِمْ ءَایَاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ ا لْکِتَابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ کَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِی ضَللٍ مُّبِینٍ((۱)

و در جای دیگر اقامهٔ قسط و عدالت نتیجهٔ قیام انبیاء ذکر می کند)لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ ا لْکِتَابَ وَا لْمِیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ((۲)

و نیز در آیهٔ دیگر می فرماید:)الَّذِینَ إِن مَّکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقَامُواْ الصَّلوهَ وَ ءَاتَوْاْ الزَّکوهَ وَ أَمَرُواْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْاْ عَنِ الْمُنکَرِ و لِلَّهِ عَاقِبَهُ الْأُمُور(؛(۳) همان کسانی که هرگاه در زمین به آن ها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات می دهند و امربه معروف و نهی ازمنکر می کنند و پایان همهٔ کارها از آن خداست».(۴)

۱- جمعه، ۲.

۲- حدید، ۲۵.

۳- حج، ۴۱.

۴- ناصر مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۵، ص۴۲۲.

۳. شبهۀ سوم؛ نظریۀ رهبریِ شورایی

اشاره

پس از آنکه با تبیین فلسفۀ ولایت فقیه و مطالعۀ ادلۀ آن، روشن شد که درصورت وجود فقهای متعدد واجد شرایط در یک زمان، تنها یکی از آنان مسئولیت رهبری جامعۀ اسلامی و حکومت دینی را برعهده خواهد داشت و دیگر فقها در مسایل سیاسی و حکومتی به تبعیت از وی ملزم هستند؛ گروهی این نظریه را مطرح کردند که «چه اشکال دارد که رهبری، شورایی شود و شورایی مرکب از فقهای عادل، امر رهبری را برعهده گیرند؟!»

در پاسخ این پرسش، باید گفت: درست است که مشورت پیش از انجام کارها و تصمیم گیری کارشناسانه، چنان که در خلال مباحث گذشته دیدیم، امری پسندیده و معقول است و شرع اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز آن را تأیید و بر آن تأکید کرده است؛(۱) ولی اگر در همان دلایل نقلی و عقلیِ مسئلۀ شورا دقت شود، به خوبی روشن می شود که انجام شوراییِ کارها، هرگز به این معنا نیست که در همۀ مراحلِ آن، حتی در مرحلۀ اظهارنظر قطعی و تصمیم گیری نهایی، به ویژه در سطح کلان آن نیز به صورت شورایی عمل کردن، پسندیده و معقول باشد؛ بلکه مراد این است که کارها توسط عقل جمعی مسلمانان

---

۱ - ۱. پیشبینی شوراها و مجامع مشورتی گوناگون در ساختار نظام جمهوری اسلامی، مبیّن این اهتمام است: وجود مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی انقلاب فرهنگی، ارائۀ نظرات کارشناسی توسط مجلس شورای اسلامی و کارگروههای کارشناسی تخصصی فعال در دفتر مقام معظم رهبری(مدظله العالی)، قالب ها و ابزارهای مناسبی برای تحقق این مأموریت خطیرند.

[که کارشناسان و خبرگان از میان آن ها نمایانگر افکار جمعیاند]، با شورا و مشورت و کاوش و تحقیق، بررسی و ارزیابی شوند و درنهایت برای تصمیمگیری نهایی به مرکز ثقل تصمیمگیری که رهبری است، ارائه شود و او تصمیم قطعی را اعلام کند؛ نه اینکه همهٔ اعضایِ طرفِ مشورت، در این مرحله هم باید نظر دهند.

در اینجا با تفصیل بیشتری، ادلهٔ مطرح کنندگان این نظریه و پاسخهای ارائه شده را بررسی میکنیم.

۱.۳. پیشینهٔ بحث

«ازنظر پیشینهٔ تاریخی، ولایت شورایی، در متون اسلامی بیسابقه است. در دیدگاه اهل سنّت، تنها در یک مورد، شورا تشکیل شد(۱) که آن هم برای تعیین رهبر بود و نه برای اداره و تدبیر امور... دربارهٔ رهبری شورایی، متون فقهی شیعه تا پیش از استقرار جمهوری اسلامی ایران، همگی ساکت اند [و هیچ فقیهی پیش از آن، به طرح این ایده نپرداخته است.]»(۲)

«پس از انقلاب، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، [مصوب ۱۳۵۸ش،] برای اوّلین بار شورای رهبری متشکل از سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری، با شرایطی، به رسمیت شناخته می شود؛(۳) البته در یکی از کتب فقهی جدید،

۱- اشاره به شورای سقیفه است.

۲- مصطفی جعفر پیشه فرد، چالش های فکری نظریهٔ ولایت فقیه، ص۸۲ و۸۳.

۳- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۵۸، اصل۵ و اصل۱۰۷.

رهبری شورایی، به عنوان تنهاشکل حکومت اسلامی در عصر غیبت معرفی شده است.»(۱)

«در متون فقهی گذشتگان، مواردی یافت میشود که شباهتهایی ظاهری؛ البته با ماهیتی متفاوت؛ با این نظریه داشته باشد؛ ازجمله در اندیشهٔ فقهی علامه حلی(رحمه الله علیه) آمده که می توان برای یک شهر، قضات متعدد در نظر گرفت. داوران متعدد برای یک شهر، در قالب یکی از سه شکل قابل تصوّر است:

۱. هریک مستقلاً به قضا بپردازند و به شکل عام استغراقی(۲) برای هریک از ایشان، داوری در تمامی شهر جایز باشد؛

۲. شهر را به نواحی مختلف تقسیم کنند و داوری در هر ناحیه را به یک قاضی بسپارند؛ به طوری که هریک در منطقهٔ نفوذ دیگری، حق دخالت نداشته باشند؛

۳. داوری هریک، مشروط به اتفاقِ نظر با دیگری باشد.»(۳)

«نظریه پردازان ولایت شورایی، علاوه بر تمسک به ادلهٔ نقلی [که در آینده به آن خواهیم پرداخت]، به دلیل عقلی نیز رو آوردهاند. آنان در فرض وجود فقها و مراجع متعدد، پنج راه حل را برای تعیین رهبر و فقیه حاکم شمرده اند و از این پنج راه حل، تنها پنجمین آن را صواب و بیاشکال دانسته اند.(۴)

۱- سیدمحمد حسینی شیرازی، الفقه، کتاب الواجبات و المحرمات، ج۹۲، ص۲۸۴.

۲- یعنی همهٔ آنان تک تک به قضاوت بپردازند.

۳- نک: سیدمحمدجواد حسینی عاملی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، ج۱۰، ص۱۲.

۴- سیدمرتضی حسینی شیرازی، شوری الفقهاء، ص۲۸۳و۳۰۰.

این راه حل های پنجگانه عبارت است از:

۱. امر هر فقیهی نسبت به مقلدان خودش نافذ باشد: اشکال این فرض، اختلال نظام و هرج و مرج است.

۲. امر فقیهی نـامعیّن از میان فقها نسبت به تمامی مردم، نافـذ باشـد: این فرض نیز محال است؛ چون نامعین، در مرحلـهٔ ثوبت و اثبات محال است.

۳. امر فقیهی معیّن مثل اعلم، نسبت به تمامی مردم نافـذ باشـد: اشـکال این فرض آن است که اولاً فقیه تعیین شده، ترجیح بلامرجح است؛ ثانیاً اعلمیت علاوه بر آنکه فاقد دلیل است، هم در ضابطهٔ اعلمیت و هم در تعیین و تشـخیص مصداق اعلم، آن قدر تفاوت نظر وجود دارد که مسـئله را با مشـکلات فراوان روبه رو می کند؛ ثالثاً هر فقیهی که خود را اعلم می داند، حق خود می داند که در حکومت دخالت کند؛ زیرا ازطرف شارع، منصوب است و دلیلی که مسـقِط ولایت او باشـد یا ولایت او را تخصـیص زنـد، ثابت نیست؛ درنتیجه، مشـکل اختلاف نظام و هرج ومرج، مجداً رخ می نماید.

۴. حکم فقیه منتخب، نافذ باشد؛ همان طورکه در مثال کفاره، مکلّف، حق تخییر و انتخاب دارد: اشـکال این فرض، آن است که به هرج و مرج و اختلال نظام خواهـد انجامید؛ زیرا هر دسـته از مردم، فقیهی را انتخاب می کنند و انتخاب های گوناگون، ضـررِ نوعی و هرج و مرج به دنبال دارد.

اگر کسی بگوید: 'فقیه منتخب اکثریت، حکمش نافذ است'، در پاسخ باید گفت: 'هرگز

رأیِ اکثریت مردم، در عرض احکـام شـرعی قرار نمی گیرد و مشـروعیت آور نیست. رأی اکثریت، در طول قوانین شـرعی است؛ بنـابراین، اگر از ادلـهٔ شـرعی اسـتفاده شود که رهبری شورایی است و رأی اکثریت فقهـا معتبر و لاـزم الاتبـاع است، در این صورت نوبت به انتخـاب اکثریت نمی رسد. افزون بر آن، ادله ولایت فقیه و سخن فقها در باب ولایت فقیه، مطلق است و ولایت او را به انتخاب اکثریت مقید نکرده اند.'

۵. رأی اکثریت فقهـا نافـذ باشـد: این فرض، تعبیری از رهبری شورایی است و باتوجه به بطلان فرض های چهارگانـهٔ گذشـته، تنها راه حل صواب برای مشـکل تعیین فقیه حاکم، همین راه حل است. افزون بر آن، اگر قدرت سیاسـی، به شـخص واحد منتقل نشود، بهتر است؛ زیرا در شخص واحد، خطر استبداد بیشتر است.»(۱)

۲.۳. نقد نظریه

اشاره

حضـرت آیت الله العظمی سـیدکاظم حـائری(حفظه الله تعالی) در ردّ اسـتدلالات صاحبان این نظریه مینویسـند: «مفاد ادلـهٔ ولایت فقیه، عام اسـتغراقی است، نه عام مجموعی؛ یعنی، فرد فردِ فقهای جامع الشـرایط، منصوب انـد، نه آنکه ولایت و حق زمامـداری برای مجموعهٔ آن ها جعل شده باشد... پس نظریهٔ شورایی، نوعی تصرّف در ظهور ادله است که نیازمند قرینه می باشد... .

در طول تاریخ اسلام و در عصر اهل بیت(علیهم السلام)

۱- مصطفی جعفر پیشه فرد، چالش های فکری نظریه ولایت فقیه، ص۸۴.

که رژیم های گوناگونی، به اقتدار رسیده اند، حکومت ها فردی بوده است. اهل بیت(علیهم السلام) هم که با حکومت ها به مخالفت پرداخته و به تبیین اندیشهٔ امامت پرداخته اند، اشکال های فراوانی را در اثبات نامشروعیت حکومت ها مطرح کرده اند؛ ولی هرگز متعرض ‘فردی بودن’ این دولت ها نشده و شرط شورایی بودن رهبری را عنوان نکرده اند.»(۱)

حضرت آیت الله خوشوقت(رحمه الله علیه) نیز در این رابطه میفرمایند: «در اسلام هیچ پستی در ادارهٔ شئون اسلام، شورایی نبوده است؛ نه پیامبری، نه امامت، نه مرجعیت تقلید.» (۲)

از اینرو حضرت آیت الله العظمی مظاهری(حفظه الله تعالی)، در رابطه با رهبری شورایی می فرمایند: «اگر دلیلی بر فساد آن [رهبری شورایی] نداشتیم، جز اینکه در ادیان الهی(۳) در نبوت و ولایت هیچ مثل و سابقه ای ندارد و پروردگار عالم در هیچ زمانی شورای رهبری و زعامت نصب نفرموده است، کافی بود.»(۴)

آیت الله امینی(حفظه الله تعالی)، با اشاره به جلسهٔ خبرگان «انتخاب رهبری بعد از رحلت امام»، به مهم ترین اشکال این نظریه تصریح

۱- سیدکاظم حائری، ولایه الأمر فی عصر الغیبه، ص ۲۴۰تا۲۴۱.

۲- آیت الله خوشوقت، به نقل از پایگاه اطلاعرسانی مجلس خبرگان رهبری: http://www.khobreganrahbari.com/modules.php?name(صلی الله علیه و آله و سلم)Newsfile(صلی الله علیه و آله و سلم)articlesid(صلی الله علیه و آله و سلم)۱۷۴

۳- به عنوان مثال، در تاریخ انبیا، با آنکه حضرت لوط(علی نبیناوآله وعلیه السلام) نیز پیامبر خدا بودند؛ ولی از رهبری و امامت حضرت ابراهیم(علیه السلام) تبعیت می کردند و حضرت هارون(علیه السلام) نیز تابع حضرت موسای کلیم(علیه السلام) بودند.

۴- آیت الله مظاهری(حفظه الله تعالی)، به نقل از: http://noorportal.net/۹۵۱/۱۷۴۶/۳۸۱۲/۳۸۱۳.aspx

و می فرمایند: «رهبری شورایی وجه شرعی هم نداشت. اتفاقاً من در آن جلسه ای که برای شرط مرجعیت خدمت امام رسیدم، پس از صحبت های متفرقه عرض کردم: 'اجازه بدهید ما که در کمیسیون هستیم، رهبری شورایی را حذف کنیم؛ چون مأخذ شرعی ندارد.'»(۱)

حضرت آیت الله العظمی مصباح یزدی(حفظه الله تعالی) نیز در این رابطه میفرمایند: «والی و حاکم حکومت اسلامی، همیشه و در همهٔ زمان ها یک نفر است. حضرت ولی عصر(علیه السلام) هم که ظهور می نمایند، ولایت فقها سلب می شود. در زمان حضرت علی(علیه السلام) هم، امام حسن و امام حسین(علیهماالسلام) ولایت بر مردم نداشتند.

امام حسین(علیه السلام)، زمان امام مجتبی(علیه السلام)، به هنگام بیعت قیس بن سعد با امام حسن(علیه السلام) به وی فرمود: 'یَا قَیْسُ إِنَّهُ إِمَامِی یَعْنِی الْحَسَنَ(علیه السلام)؛(۲) ای قیس، او [یعنی امام حسن(علیه السلام)] امام و رهبر من است.'»(۳)

تنهادلیل نقلی که مدعیان رهبری شورایی به آن استناد می کنند، آیات و روایات مشورت و شوراست؛ ازجمله آیهٔ شریفهٔ)وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ(

۱- آیت الله امینی(حفظه الله تعالی)، به نقل از: http://www.noormags.com/View/Magazine/ViewPages.aspx?numberId(صلی الله علیه و آله و سلم)۷۵۶۱ViewType(صلی الله علیه و آله و سلم)۰PageNo(صلی الله علیه و آله و سلم)۱۴۶

۲- بحار الأنوار، ج۴۴، ص۶۱: «فَقَالَ یَا حَسَنُ قُمْ فَبَایِعْ فَقَامَ فَبَایَعَ ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَیْنِ(علیه السلام) قُمْ فَبَایِعْ فَقَامَ فَبَایَعَ ثُمَّ قَالَ یَا قَیْسُ قُمْ فَبَایِعْ فَالْتَفَتَ إِلَی الْحُسَیْنِ(علیه السلام) یَنْظُرُ مَا یَأْمُرُهُ فَقَالَ یَا قَیْسُ إِنَّهُ إِمَامِی یَعْنِی الْحَسَنَ(علیه السلام)»

۳- پاسخ به شبهات ولایت فقیه: http://www.hawzah.net/Hawzah/Magazines/MagArt.aspx?MagazineNumberID(صلی الله علیه و آله و سلم)۴۴۳۲id(صلی الله علیه و آله و سلم)۳۱۶۳۸

یا روایت نبوی که آن حضرت(صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند: «هیچ گاه شخصی با دیگری مشورت نمی کند؛ مگر آنکه به راه نیک راهنمایی می شود.»

با کمی دقت در شأن نزول و آیات قبل و بعد این آیهٔ شریفه، آشکار میشود که در این آیه و مشابه آن، شیوهٔ رهبری شورایی، تِأیید نشده است و تنها بر توجه به نظر دیگران و دخالت دادن مردم در تصمیم گیریها تأکید شده است. در ادامهٔ این فراز از آیهٔ ۱۵۹ سورهٔ آل عمران که طی آن پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در برخی امور عرفی [که در آن ها فرمانی از وحی نرسیده است]، مأمور به مشورت با مسلمانان شده، آمده است:)...فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلينَ(؛ یعنی با آنان در امور مشورت کن؛ اما هرگاه تصمیم گرفتی، پس بر خدا توکل کن [و بر آن کار اقدام نما].

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی)، ذیل این آیهٔ شریفه می نویسند: «در جملهٔ بالا، مسئلهٔ مشاوره به صورت جمع ذکر شده [: وَ شاوِرْهُمْ]؛ ولی تصمیم نهایی تنها به عهدهٔ پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و به صورت مفرد ذکر شده [: عَزَمْتَ]. این اختلاف تعبیر، اشاره به یک نکتهٔ مهم می کند و آن اینکه: بررسی و مطالعهٔ جوانب مختلف مسائل اجتماعی، باید به صورت دسته جمعی انجام گیرد؛ اما هنگامی که طرحی تصویب شد، باید برای اجرای آن، ارادهٔ واحدی به کار افتد؛ در غیر این صورت هرج و مرج پدید خواهد آمد؛ زیرا اگر اجرای یک برنامه به وسیله رهبران متعدد، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست

صورت گیرد، قطعاً مواجه با اختلاف و شکست خواهد شد و به همین جهت در دنیای امروز نیز مشورت را به صورت دستهجمعی انجام می دهند؛ اما اجرای آن را به دست دولت هایی می سپارند که تشکیلات آن ها زیر نظر یک نفر اداره می شود.»(۱)

ایشان در ماجرای ملکۀ سبأ نیز از آیات سورۀ سلیمان استفاده میکنند و می فرمایند: «از این ماجرا روشن می شود که برنامه های شورایی چنان نیست که همیشه به حق منتهی شود؛ چراکه در اینجا عقیدۀ اکثریت اطرافیان او این بود که توسل به نیروی نظامی مقدم است؛ درحالی که عقیدۀ ملکۀ سبأ برعکس آن بود و در پایان ماجرا می بینیم که حق با او بوده است و می توان گفت که این نوع مشورت، غیر از آن است که امروز در میان ما رایج است. ما نظریۀ اکثریت را معیار قرار می دهیم و حق تصمیم گیری را برای آن ها قائل هستیم؛ درحالی که در این نوع مشورت، حق تصمیم گیری با رهبر جمعیت است و مشاورین، تنها اظهار نظر می کنند.»(۲)

۱.۲.۳. دلایل روایی مخالف با نظریۀ رهبری شورایی

۱. «فضل بن شاذان از امام رضا(علیه السلام) نقل می کند: "فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ أَوْ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِکَ قیل: لِعِلَلٍ مِنْهَا أَنَّ الْوَاحِدَ لَا يَخْتَلِفُ فِعْلُهُ وَ تَدْبِيرُهُ وَ الِاثْنَيْنِ لَا

۱- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص۱۴۹.

۲- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص۴۶۰.

یَتَّفِقُ فِعْلُهُمَا وَ تَدْبِیرُهُمَا... ؛(۱) اگر گفته شود: چرا جایز نیست در یک عصر و یک زمان، دو رهبر و دو پیشوا روی زمین باشد؟ در جواب می گوییم: به چند علّت؛ ازجمله اینکه امام واحد و پیشوای منفرد در فعل و تدبیرش یکنواخت و به دور از تعارض عمل میکند؛ اما دو رهبر و دو ولیّ، فعل و تدبیرشان با هم متّفق نیست؛ چه آنکه تا به حال دیده نشده [است که] دو نفر ازنظر قصد و اراده، کلاً با هم اتّفاق داشته باشند.

پس اگر تبعیت از هر دو لازم باشد و هر دو اختلاف نظر داشته باشند، مشاجره و فساد به جامعه راه می یابد و اگر از یک نفر اطاعت شود، از اطاعت دیگری سر باز زده شده است و اگر نیمی از مردم از یکی و نصف دیگر از فرد دوم اطاعت کنند، غیر از اختلاف اجتماعی، همهٔ مردم هم معصیت و نافرمانی کرده اند... .

دوم آنکه، واجب الاطاعه بودن هر دو، سبب تضییع حقوق و احکام و حدود الهی می گردد؛ زیرا هریک از طرفین دعوا، به رهبر موردِعلاقهٔ خود رجوع می کند و هریک از دو رهبر هم ممکن است برخلاف حکم دیگری نظر دهد.

سوم آنکه، اگر گفته شود امرو نهی آن کسی مقدم است که قبلاً حکم کرده باشد، می گویم: با فرض اینکه هردو، هم صلاحیت ذاتی و هم صلاحیت رهبری دارند؛ چرا حق تقدم با اوّلی باشد؟ و چرا دومی بعد صدور حکم اوّلی نتواند مخالفت کند؟! و لذا اگر این فرض را هم بپذیریم، حدود و

۱- شیخ صدوق(رحمه الله علیه)، علل الشرایع، ج ۱، ص۲۵۴.

حقوق الهی باطل می شود.

چهارم آنکه، اگر گفته شود هردو در چنین مواردی ساکت باشند تا کشمکش و درگیری ایجاد نشود، می گویم: بالاخره یکی از آن دو که حق می گوید، با سکوتش حکم خدا و حدود الهی را مسکوت گذاشته است.'(۱)

از لحن سؤال و جواب روایت، استفاده می شود که تعدّد رهبر، خواه به نحو استقلال و خواه به نحو شورایی، مردود است؛ زیرا علّت آن؛ یعنی اختلاف نظر و عدم تمرکز در تصمیم گیری، در هردو وجود دارد.

این مجموعه از روایات، هرچند ظاهراً درموردِ امام معصوم است؛ ولی باتوجه به علت ذکرشده در آن ها که از اختلاف رأی و نظر سخن می گوید، می توان به طریق اُولی به غیرِمعصوم نیز آن را سرایت داد.»(۲)

۲. «در تحف العقول از امیرالمومنین علی(علیه السلام) روایت شده که فرمودند: 'الشِّرْکَهُ فِی الْمُلْکِ تُؤَدِّی إِلَی الِاضْطِرَاب؛(۳) شراکت در حکومت، موجب اضطراب و تزلزل است.' رهبری شورایی، موجب اضطراب، تشتت و خلل در اداره امور خواهد شد.»(۴)

۳. در انتهای روایت مقبوله، عمر بن حنظله از امام صادق(علیه السلام) می پرسد که: «اگر دو نفر با ویژگی هایی که برای حاکم اسلامی تعیین شده، وجود داشته باشند و شیعیان به هر دوی آن ها

۱- عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج۲، ص۱۰۱.

۲- نک: مصطفی جعفر پیشه فرد، چالش های فکری نظریه ولایت فقیه، ص۸۶.

۳- غررالحکم، ص۳۴۲.

۴- مصطفی جعفر پیشه فرد، چالش های فکری نظریه ولایت فقیه، ص۸۶.

رضایت داشته باشند، چه باید کرد؟»

حضـرت میتوانسـتند در اینجـا پیشـنهاد رهبری شورایی را طرح و نتیجهٔ مشورت آن دو فقیه را ملاـک عمل، معرفی کننـد؛ اما می فرماینـد: «حکم آن کسی را بپذیرید که از دیگری عادل تر، فقیه تر، صادق تر و باورع تر است و به قول فقیهِ دیگر التفات نکنید»؛ حتی پس از آنکه راوی عنوان می کنـد که هر دوی آن هـا ازنظر عـدالت و مقبولیت، در یـک سـطح انـد و هیـچ یـک بر دیگری برتری نـدارد، باز حضـرت ویژگی های دیگری را طرح می فرمایند و تا چهار مرتبه پس از این نیز که راوی سؤال را جلو می برد، چنین راهکاری را ارائه نمیفرمایند.

۴. امام صادق(علیه السـلام) فرموده انـد: «مَا لَکُمْ وَ لِلرِّئَاسَاتِ إِنَّمَا الْمُسْـلِمُونَ رَأْسٌ وَاحِـدٌ إِيَّاکُمْ وَ الرِّجَالَ فَإِنَّ الرِّجَالَ لِلرِّجَالِ مَهْلَکَه؛(۱) چرا شما دنبال رؤسای متعدّد حرکت می کنید؛ مسلمانان فقط یک رهبر دارند که باید از او متابعت کنند... .»

۲.۲.۳. دلایل عقلی اقامه شده در ردّ این نظریه

«منظور از شورا، انتخاب یک مجموعه است که یکی مـدیریتش قوی باشـد، دیگری علمش، دیگری سیاسـتش و دیگری تـدبیرش؛ اگر آن که مـدیریتش یا سیاسـتش بهتر بود، می توانست دیگران را بالا بکشـد، خوب بود؛ اما این اتفاق نمی افتـد؛ این مجموعه بایـد با هم حرکت کند و چون ضعیف نمی تواند هم پای قوی حرکت کند،

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص۳۵۲.

قوی مجبور خواهد شد خود را با ضعیف هم قدم کند.»(۱)

«عقل و منطق، مؤید رهبری واحد است، نه رهبری جمعی و شورایی؛ زیرا اگر امر تصمیم گیریِ نهایی به جمع واگذار شود، چه بسا ادارهٔ امور سیاسیِ نظام مختل و اوضاع نابسامان می شود. چون ممکن است در برخی مواقع اکثریت قاطع، بر یک رأی اجتماع نکنند و هرکدام رأیی غیر از دیگری داشته باشند؛ بنابراین شورا در نظام اسلامی به عنوان بازوی متفکر مدیریت و رهبری عمل می کند و هرگز نباید اصل مدیریت و رهبریِ جامعه به شورا واگذار شود.»(۲)

«رهبری شورایی، برخلاف سیرهٔ عقلا و متشرّعه است... تدبیر و ادارهٔ سیاسی جامعه، به وحدت تصمیم گیری نیازمند است و تعدد و تکثر، به ویژه در مواقع حساس، به تعطیلی مصالح می انجامد.»(۳)

«هم اکنون، در مسائل بحرانی، قاطعیت رهبری است که مشکلات را حل می کند. شورا تا جلسه تشکیل دهد و بحث کند، کار از کار خواهد گذشت.»(۴)

حضرت آیت الله خوشوقت(رحمه الله علیه) در بیان مفاسد این نظریه میافزایند: «اگر شورایی باشد، ممکن

۱- آیت الله العظمی جنتی(حفظه الله تعالی)، به نقل از: http://www.tebyan.net/hawzah/alookat_hawzah/hawzah_politics/vilayatfagih/۲۰۰۹/۶/۶/۹۳۹۸۳.html

۲- نک: نبی الله ابراهیم زاده، حاکمیت دینی، ص۱۲۶.

۳- حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ج۱، ص۴۱۴و۴۱۵.

۴- آیت الله امینی(حفظه الله تعالی)، به نقل از: http://www.noormags.com/View/Magazine/ViewPages.aspx?numberId(صلی الله علیه و آله و سلم)۷۵۶۱ViewType(صلی الله علیه و آله و سلم)۰PageNo(صلی الله علیه و آله و سلم)۱۴۶

است بینشان اختلاف بیفتد، اگر حکم صادر کردند، سست تلقی می شود؛ بنابراین مسئلهٔ شورای رهبری، اصلاً نباید مطرح شود.»(۱)

۳.۲.۳. پاسخ به چند سؤال

۱. اگر مدیریت شورایی کارآمد نیست، پس چرا شوراهای متعدد در نظام تعبیه شده است؟

«گاهی اوقات آقایان، از مواردی مثل 'مجلس شورای اسلامی'، 'مجمع تشخیص مصلحت نظام' و سایر شوراهایی که در نظام جمهوری اسلامی وجود دارند و در آن ها تصمیم گیری می شود، شاهد مثال می آورند. این نوع نهادها، مسئول رایزنی مشورتی برای به دست آوردن ماهیت یک امر قانونی و مقرّرات و دستور العمل هستند؛ اما اگر تصمیم گیری نهایی به صورت شورایی باشد، همیشه اختلاف پیش می آید؛ این دیگر بحث فقهی و علمی نیست؛ بلکه یک بحث سیاسی و اجتماعی است.»(۲)

تنها مثال مدیریت شورایی در طول انقلاب، شورای عالی قضایی است. آیت الله العظمی یزدی(حفظه الله تعالی) رئیس اسبق قوهٔ قضائیه دراین رابطه میفرمایند: «نمونه ای که حضرت امام دستور دادند در قانون اساسی دربارهٔ آن بازنگری شود، شورای عالی قضایی بود. در این

۱- آیت الله خوشوقت(رحمه الله علیه)، به نقل از پایگاه اطلاعرسانی مجلس خبرگان رهبری: http://www.khobreganrahbari.com/modules.php?name(صلی الله علیه و آله و سلم)Newsfile(صلی الله علیه و آله و سلم)articlesid(صلی الله علیه و آله و سلم)۱۷۴

۲- آیت الله العظمی یزدی(حفظه الله تعالی) در مصاحبه با روزنامهٔ جوان، به نقل از: http://www.jahannews.com/vdccp۱q۰.۲bqep۸laa۲.html

شورا چون مقرر شـده بود که کارهـا به صورت مشورتی اداره شود. اصـلاً کـار پیش نمی رفت و حتی در جـابه جـایی رئیس دادگستری یا نصب و عزل یک قاضـی در یک شهرسـتان، شورا بایـد تشـکیل جلسه می داد و اغلب بحث ها روی زمین می ماندنـد و نمی شـد آن ها را اداره کرد؛ بنـابراین امـام یکی از نکـاتی را که تصـریح کردنـد و در مقدمـهٔ بـازنگری قـانون اساسـی هم هست، این است که شورای عالی قضایی از حالت شورایی در بیایـد و مسـئولیت به یک نفر داده شود... . شورای عالی قضایی به مـدت ده سال به صورت شورایی کار کرد؛ امـا حضـرت امـام متوجه شدنـد که این شـیوه، قابل ادامه نیست و لـذا تصـریح فرمودنـد که این نکته را اصـلاح کنیـد و این مسـئولیت را به صورت متمرکز در آوریـد. تمرکز قوهٔ قضـائیه ازجمله مواردی است که در متن نامـهٔ امام بوده و در بازنگری قانون اساسـی هم کمیسـیونی روی آن کار کرد و درنهایت هم مصوب شد... .»(۱)

۲. چرا در بحث ولایت فقیه می گوییم که فقط یک نفر باید رهبر باشد؟ رهبری از این جهت چه تفاوتی با مرجعیت تقلید دارد؟

«ممکن است افراد پس از تحقیق در موردِفقیه اعلم و بعـد از مراجعه به خبرگان به نتایـج مختلفی برسـند و درنتیجه، هریک از مرجعی تقلید کنند. تعدّد مراجع در احکام فردی خللی به بار نمی آورد؛ اما در مسائل اجتماعی که رابطهٔ افراد با یکدیگر

۱- آیـــــت الله العظمی یزدی(حفظـــــه الله تعـــــالی) در مصـــــاحبه بـــــا روزنامـــــهٔ جـــــوان، بـــــه نقـــــل از: http://www.jahannews.com/vdccp۱q۰.۲bqep۸laa۲.html

مطرح است، چندگانگی دیدگا ه ها خصوصاً در مسائل کلان و سرنوشت ساز، مشکل آفرین خواهد بود و چه بسا باعث هرج و مرج و حتی اختلال در نظام زندگی اجتماعی بشود؛ بنابراین ضرورت دارد در عرصهٔ اجتماعی، یک دیدگاه در کشور حاکم گردد که اولاً از سوی فقیه آشنا به مسائل سیاسی و اجتماعی ارائه شده باشد و ثانیاً دارای رسمیت باشد و ثالثاً صاحب آن دیدگاه، از سوی تعداد قابلِ توجهی از مجتهدان خبره به عنوان اعلم در مسائل اجتماعی معرفی گردیده باشد؛ لذا مبنای تصمیم گیری در مسائل کشور و حل معضلات و اجرای احکام اسلامی همین دیدگاه رسمی قرار می گیرد.»(۱)

۳. طرح بحث «شورای استفتاء» و «شورای فتوا» در بین فقها سابقهٔ زیادی دارد؛ مگر شورای رهبری هم چیزی شبیه به آن ها نیست؟

مرحوم آیت الله سید حسین بُدَلا(رحمه الله علیه) که عضو هیأت استفتای بسیاری از مراجع تقلید معاصر بود، دراین باره می گویند: «وقتی مراجعات اجتماعی مرحوم بروجردی و استفتاء از ایشان فزونی گرفت، جلسهٔ استفتائی تشکیل دادند. این جلسه به صورت مستمر در منزل ایشان تحت عنوان 'جلسه استفتائات' ترتیب می یافت که بنده هم در آن شرکت می کردم و ریاست آن را آقای فاضل به عهده داشتند.

۱- حضرت آیت الله العظمی مصباح یزدی، به نقل از: http://www.hawzah.net/hawzah/Magazines/MagArt.aspx?MagazineNumberID(صلی الله علیه و آله و سلم)۴۴۳۳id(صلی الله علیه و آله و سلم)۳۱۶۱۱

ابتدا در جلسهٔ بیرونی، استفتائات ایشان تنظیم می شد و بعد آن را به اندرون می بردیم و به ایشان ارائه می کردیم؛ اگر موردِتصویب ایشان قرار می گرفت، در همان جا فردی... جواب سؤال را می نوشت و مهر می زد؛ اما اگر حاصل تحقیقات ما احتیاج به تجدید نظر داشت، طبعاً جواب به تأخیر می افتاد.

میبینیم که هیئت استفتاء، بازوی مشورتی مرجع تقلید است که او را در صدور فتوا و درنظرگرفتن همهٔ جوانب موضوع یاری می کند؛ اما آنچه که مرجع تقلید باتوجه به مبانی فکری خود بِدان می رسد، ضمانت اجرایی و اهمیت عملی دارد و تلقی شورایی بودن این هیأت و رأی گیری بین اعضاء هنگام صدور فتوا، یک برداشت نادرست است. تصمیمات هیئت استفتاء، بدونِ تأیید مرجع تقلیدِ مافوق، هیچ گونه ضمانت اجرایی و حجیّت و اعتبار شرعی ندارد.»(۱)

البته بحث شورای فقاهت مدت هاست در حوزههای علمیه مطرح است و صاحبنظران بسیاری آن را طرح و برای تحقّق آن تلاش کردهاند؛ به عنوان نمونه، شهید مطهری(رحمه الله علیه) در لزوم مشورت های فقهی می گویند: «پیشنهاد دیگری هم دارم که عرض می کنم و معتقدم این مطالب هر اندازه گفته شود، بهتر است... و آن موضوع همکاری و همفکری بین دانشمندان طراز اوّل و صاحب نظران هر رشته است. در دنیای

۱- هفتاد سال خاطره از آیت الله سیدحسین بدلا، چ۱، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص۱۵۵.

امروز، دیگر فکر فرد و عمل فرد ارزش ندارد؛ از تک رَوی کاری ساخته نیست. علما و دانشمندان هر رشته دائماً مشغول تبادلِ نظر با یکدیگرند؛ محصول فکر و اندیشهٔ خود را در اختیار سایر اهل نظر قرار می دهند. ...اگر شورای علمی در فقاهت پیدا شود و اصل تبادلِ نظر به طور کامل جامهٔ عمل بپوشد، گذشته از ترقی و تکاملی که در فقه پیدا می شود، بسیاری از اختلاف فتواها از بین می رود.»(۱)

مرحوم طالقانی نیز پیشنهاد شورای فقاهت را چنین مطرح می کنند: «پیشنهاد می شود که شورای فتوایی به ریاست یک یا چند تن از علمای بزرگ و موردِقبول عامه، در یکی از مراکز علمی در هر ماه یا چند ماه یک بار تشکیل شود و مسائل اختلافی و موضوعات روز یا به اصطلاحِ روایت، حوادث واقعه در شورای مزبور مطرح گردد و از مجتهدین اطراف و شهرستان ها دعوت شود تا موارد ابتلا و نظر خود را با دلایلی که دارند، ابراز دارند و ضمناً این مسائل را در حوزهٔ علمیهٔ خود ضمن درس برای طلاب، به بحث گذارند؛ سپس نتیجهٔ آرا اعلام گردد. این عمل موافق نقلی است که از حضرت صادق(علیه السلام) رسیده که هر سال فقها و شاگردان خود را در مِنا جمع می کرد و مسائلی را برای آن ها مطرح می فرمود.»(۲)

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۰، ص۱۸۵.

۲- جمعی از دانشمندان، بحثی دربارهٔ مرجعیت و روحانیت، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱؛ سیدمحمود طالقانی، «تمرکز و عدم تمرکز مرجعی و فتوی»، به نقل از: http://www.shahrvandemrouz.com/content/۷۸۹۵/default.aspx

شهید آیت الله مصطفی خمینی(رحمه الله علیه) نیز دربارۀ اجتهاد جمعی و شورایی می نویسند: «در دوران ما باید توجه تام به مشارکت علمی داشت... تبادلِ نظر و مشارکت در آراء فقهی را بهای فراوان باید داد تا مردم گرفتار اختلاف و مفاسد واقعی نشوند... به سبب همین عدمِ مشارکت و دوری از تبادلِ نظر می بینیم که برخی از فقها در طول زندگانی علمی خویش، چقدر تبدّل رأی دارند. براین اساس، نشستن در کُنج خانه و فتوا دادن براساس اندیشه های فردی، باوجود مشکلات علمی عصر و معضلات فنی بسیار، روشی عقلایی نیست.»(۱)

اما حتی این هماندیشی فقهی، به معنای تصمیم گیری جمعی در صدور فتوا نیست. حضرت آیت الله حکیم(رحمه الله علیه) دراینباره می نویسند: «اگر منظور از اجتهادِ جمعی، سپردن کار اجتهاد به بحث و بررسی و تأمل یک گروه باشد، کار درستی است و بی تردید رأی صادره را به واقعیت نزدیک تر می سازد و از سعی و کوششِ فردی بهتر است و تلاش صورت گرفته عمیق تر و رساتر خواهد بود؛ لذاست که میتوان گفت: کسانی که پس از بحث و بررسی و دقتِ نظر با همگنان و طلاب فاضل خود به اجتهاد می پردازند، مسلماً و البته چنانچه مرجّحات دیگری وجود نداشته باشد، به واقعیت موضوع نزدیک تر خواهند بود؛ ولی اگر مراد از اجتهاد جمعی، 'فتوای جمعی'

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، تحریرات فی الاصول، ج۲، ص۵۲۴، به نقل از: http://www.dadsara.ir/portals/۰/majle/۲/gozareshe٪۲۰vije.pdf

باشـد که به نظر من بی معنـاست؛ زیرا فتـوا، به رأیِ شـرکت کننـدگان در این جمع بـاز می گردد و کمی یـا زیـادی تعـداد آن، نمی تواند ملاکی برای بهتر بودنِ رأی و کشف واقعیت امر باشد.»(۱)

پس «اعتبار نظر جمع» در صـدور حکم در مسائل فقهی فردی، قابلِ قبول نیست؛ چه رسد به مدیریت کلان جامعه که موضوعِ کار ولیِّ فقیه است.

۴.۲.۳. جمع بندی و نتیجه گیری

جمع بنـدی این بحث را از زبـان حضـرت آیت الله العظمی یزدی(حفظه الله تعـالی) بشـنوید: «مبنـای صددرصـد قطعی علمی و فقهی ما این است که فقط یک نفر می توانـد حاکم باشـد؛ البته آن یک نفر باید عدالت کامل و ویژگی های شخصـیتی برای تصـمیم گیری و مدیریت صحیـح را داشـته باشـد، از نظرات مشورتی دیگران هم بهره می برد؛ اما تصـمیم نهایی را اوست که می گیرد و حضور چنـد نفر در رهبری کشوری که براسـاس مبـانی اسـلامی اداره می شود، به نظر من بر خلاـف مبنای صددرصـد و قطعی اسـلام است. الگو و مثال روشن دراین بـاره، پیغمبر اسـلام(صـلی الله علیه و آله و سـلم) هسـتند که خودشـان حاکم بودنـد؛ البته با افراد دیگر مشورت می کردنـد؛ اما حاکمیت با خودشان بود.

پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) غیر از آنکه پیامبر بودند، حاکم

۱- بـــــــــــه نقـــــــــــــل از: http://www.taghrib.org/farsi/nashat/esdarat/kotob/farsi/books/mosahebeconf۱۵/mosahebeh-hakim.htm

اسـلامی هم بودند و البته در مسائل با دیگران مشورت می کردند. امیرالمؤمنین(علیه السلام) هم خود حاکم بودند و همچنین است درمورد سایرِ ائمه(علیهم السلام)؛ اگر فرصت حاکمیت پیش می آمد.

در دوران غیبت کبری که یک فقیه برای ادارهٔ امور حکومت اسـلامی تعیین می شود، خبرگان یکی از آن ها را در اولویّت قرار می دهند و می توان گفت فردی را در میـان کسانی که حق دارنـد حکومت را در دست بگیرد، برمی گزیننـد؛ اما هنگامی که وی انتخاب شـد و تعیّن پیدا کرد، همهٔ تصـمیمات نهایی مربوط به اوست. نکتهٔ دقیقی که بر آن تأکید می کنم، این است که حتی خبرگانی که آن فرد خاص را از میان فقهای دیگر انتخاب می کنند، [یعنی] مدیریت و اعلمیّت و آگاهی وی را نسبت به زمان و مسائل اجتماعی و سیاسی و فقهی تشخیص می دهند؛ بعد از آنکه رهبری به فرد موردِنظر تعیّن پیدا کرد، موظف به اطاعت از او هستند و آن مصداق، بر کل سیستم حکومت اسلامی، حتی بر خبرگانی که او را انتخاب کرده اند و بالاتر از آن، حتی بر مجلس خبرگان حاکمیت دارد؛ همچنان که بر تمامی اجزای دیگر.

تمام کسانی که به ولایت فقیه معتقدند، این اصل را قبول دارند؛ مگر اینکه کسی

اصـل ولاـیت فقیه را قبول نداشـته باشـد و بگویـد که در زمـان غیبت، وظیفـهٔ فقها صـرفاً عمل کردن به ضـروریات عملی است و حاکمیت ندارند و درموردِ حاکمیت باید منتظر بمانیم تا خود حضـرت بیایند؛ ولی وقتی اصل ولایت را قبول کردیم، مبنا همین بحثی است که مطرح کردم؛ بنابراین اگر در برابر فکر رهبری شورایی اقدامی شده، بیشتر به خاطر آن است که مخالف اصول قطعی اسلامی است.

... این بـدان معنا نیست که رهبر نبایـد با کسـی مشورت کنـد؛ چون مشورت از وظایف هر فردی، من جمله رهبر است؛ اما در مقام تصـمیم گیری نهایی، قطعاً باید تصمیم گیری واحدی وجود داشته باشد.

اکثر مراجع تقلید، جلسه ای به نام شورای استفتاء دارند؛ یعنی وقتی از آن ها سوال جدیدی می شود، با چند نفر که با این موضوعات آشنا هستند، موضوع را به بحث می گذارند؛ اما در پایان، خود آن مرجع است که تصمیم می گیرد... .

فقیه کسـی است که ملکـهٔ اسـتنباط داشـته باشـد؛ نه اینکه بلافاصـله بتوانـد به سؤالی پاسـخ بدهد. من بارها دیده ام که وقتی سؤالی را نزد مرجعی مطرح می کنیـد، می گوینـد مطالعه می کنیم و پاسخ می دهیم یا خودشان به پاسخ می رسـند و یا آن را با متخصـصان امر به بحث می گذارند؛ اما مبانی و مدارک روشن است.»(۱)

۱- بـــــــــــــه نقـــــــــــــل از: http://www.taghrib.org/farsi/nashat/esdarat/kotob/farsi/books/mosahebeconf۱۵/mosahebeh-hakim.htm

۴. شبهۀ چهارم؛ در سازوکار تشخیص ولیِّ فقیه

اشاره

دستۀ دیگر از شبهات، حول موضوع سازوکار انتخاب ولیّ و حاکم اسلامی مطرح می شود؛ یعنی پس از آنکه مشخص شد در دوران غیبت، ادارۀ امور حکومت و اجرای قوانین سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی، فرهنگی و... اسلام برعهدۀ فقیه جامع الشرایط است، این سؤال مطرح میشود که: «با چه فرآیند و سازوکاری میتوان به فردی با این ویژگیها دست یافت و او را ولیِّ فقیه قطعی و حاکم مرضیِّ پروردگار در دوران غیبت دانست؟»

ممکن است سؤال شود: «در این انتخاب، نقش مردم چیست و آیا ورود مردم به عرصۀ این گزینش باعث تقویت آن میشود یا ناخواسته به انحراف آن منتهی خواهد شد؟» یا بپرسند: « جایگاه فقهای امت و اعضای مجلس خبرگان در این فرآیند چیست؟»

ده ها سؤال دیگر نیز در این عرصۀ موضوعی مطرح است...

در کنار این مباحث، طرح شبهاتی مثل «شبهۀ دور» در گزینش و نظارت بر عملکرد ولیِّ فقیه نیز ضرورت پرداخت دقیق تر به این مبحث را دوچندان کرده است.

«ولایت فقیه به معنای ولایت و حکومت یک شخص نیست؛ حکومتِ یک معیار و در واقع یک شخصیت است. معیارهایی وجود دارد که این معیارها در هرجایی تحقق یابد، این خصوصیت

را می تواند پیدا کند که در جامعه به وظایفی که برای ولیِّ فقیه معیّن شده، رسیدگی کند.

به نظر من به این نکته بایـد توجه و افتخـار کرد که برخلاـف همـۀ مقررات عـالم در بـاب حکومت که در قوانین آن هـا حاکمیت ها یک حـالت غیرقابـلِ خـدشه دارنـد، در نظـام اسـلامی، آن کسـی کـه به عنـوان ولیِّ فقیه مشـخص می شـود، چـون اساساً مسـئولیت او مبتنی بر معیارهـاست؛ چنـانچه این معیارهـا را از دست داد، به خودی خود ساقـط می شود. وظیفـۀ مجلس خبرگـان، تشـخیص این قضـیه است. اگر تشخیص دادند، می فهمند که بله، ولیِّ فقیه ندارند. تا فهمیدند که این معیارها در این آقا نیست، می فهمند که ولیِّ فقیه ندارند؛ باید بروند دنبال یک ولیِّ فقیه دیگر. محتاج نیست عزلش کنند؛ خودش منعزل می شود. به نظر ما این نکتۀ خیلی مهمی است.»(۱)

«در انتخـاب دسـتگاه اجرایی و رئیس قوّۀ مجریه، مردم خودشان دخالت می کننـد. حتّی در انتخاب رهبر، با اینکه رهبری یک منصب الهی است و تابع ملاک های الهی و معنوی و واقعی است، باز مردم نقش دارنـد؛ کمااینکه مشاهده کردید، مجلس خبرگان که نمایندگان مردم اند، می نشـینند کسـی را معین و انتخاب می کنند. اگر همان کسـی که مجلس خبرگان انتخاب کرد، موردِقبول مردم نباشد، باز رهبریِ او، جا نخواهد افتاد. پس آحاد و عامۀ مردم، علاوه بر اینکه

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در جلسۀ پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی، ۴اسفند۷۷.

به صورت غیرمستقیم از طریق مجلس خبرگان، رهبر را معین می کنند، مستقیماً هم نسبت به شخص رهبر، نظر و تصمیم دارند و نظر و تصمیم و خواست و ارادهٔ آن هاست که درحقیقت یک رهبر را رهبر می کند و به او امکان تصرف و قدرت امرونهی و قبض وبسط می دهد.»(۱)

«در موردِشخص [ولیّ] و تشخیص مصداق و اینکه این فرد آیا اصلاً فقاهت دارد؟ عدالت دارد؟ شرایط دارد؟ یا در دَوَران امر بین زید و عمرو، این مقدم است یا او؟ این ها طبیعتاً چیزهایی نیست که شرع مستقیماً وارد بشود؛ شرع مقدس معیارهایی دست مردم می دهد و مردم در این زمینه ها عمل می کنند.»(۲)

«یک مرحله، مرحلهٔ تعیین این عناوین با یک مُعَنوَن(۳) خارجی است؛ تعیین مصداق است برای این مفاهیم. خب بدیهی است که در این مرحله نمی شود گفت مردم نقش ندارند. یعنی هیچ دلیلی بر اینکه ما بگوییم مردم در این زمینه نقشی ندارند، وجود ندارد؛ منتهی از آنجایی که شناخت این عناوین و مُعَنونِ به این عناوین، احتیاج به مقدمات دارد، هرکسی بدون این مقدمات وارد این مرحله بشود، جز ضلالتِ خود و خطایِ خود و دیگران، ورود او تأثیری نخواهد داشت؛ بنابراین اینجا مسئلهٔ خبرگان مطرح می شود.

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعهٔ تهران،۲۰بهمن۶۸.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی) در دیدار با اعضای مجلس خبرگان، ۲۵بهمن۷۵.

۳- مصداق.

قانون اساسی تکلیف این مرحله را معین کرده؛ مردم خبرگانی را برای این کار معین می کنند که وظیفهٔ خبرگان تعیین مصداق این مفاهیم است؛ البته تعیین مصداق هم خودش داستان ها دارد. ممکن است یک وقت مصداق متعدد باشد، در بین این ها بایستی انتخاب کرد. این هم خودش موازینی دارد، معیارهایی دارد، طبعاً خبره باید وارد این قضیه بشود؛ بنابراین مردم در این مرحله، که تطبیق مفهوم با مصداق و تعیین مُعَنون به این عناوین هست نقش دارند، منتهی نقش بالواسطه. مراجعه می کنند به کسی که او صاحب تشخیص در این قضیه است و البته امین است و او این کار را می کند و الّا اگر بنا باشد این کار را از دست خبرگان خارج کنند و مسئلهٔ هَمَجی(۱) بشود، مسئله ای بشود که با غوغا بشود آن را درست کرد، همه چیز به هم خواهد ریخت و آن معیارها به کلی نابود خواهد شد.»(۲)

۱.۴. ویژگیهای ولیِّ فقیه

پیش تر گذشت که «ولیِّ فقیه علاوه بر 'فقاهت' باید از دو ویژگی مهمّ دیگر یعنی 'عدالت و تقوا' و 'کارآیی در مقام مدیریت جامعه' نیز برخوردار باشد که این ویژگی اخیر (کارآمدی در مقام مدیریت جامعه)، خود مشتمل بر مجموعه ای از چندین ویژگی است...؛ بنابراین تنها معیار

۱- همج یعنی کسانی که با مختصر وزش بادی تکان می خورند و دراصطلاح برای کار بدونِ تفکر و جاهلانه به کار می رود.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی) در دیدار اعضای مجلس خبرگان، ۱۵بهمن۷۶.

درمـوردِ ولیّ فقیه، فقـاهت نیست؛ بلکه ترکیـبی از معیارهـای مختلف لازم است و برای تشـخیص ولیِ فقیه بایـد مجموعِ این ویژگی هـا و شرایط را لحاظ کرد و با نمره دادن به هریک از آن ها معدل مجموع امتیازات را در نظر گرفت. نظیر اینکه اگر بخواهیم مثلاً فردی را برای ریاست دانشگاه تعیین کنیم، یک معیار را در نظر نمی گیریم؛ بلکه چندین معیار برای ما مهم است. معیارهایی از قبیل داشتن مدرک عالی، سابقـهٔ تـدریس، سابقهٔ کار اجرایی و مدیریتی، مقبولیت نزد اعضای هیئت علمی و اساتید و دانشـجویان می توانند از مهم ترین ملاک های چنین انتخابی باشـند. اگر ما این ویژگی ها را برای رئیس دانشـگاه شـرط دانستیم افراد مختلفی مطرح می شوند که در میان آنان مثلا کسی است که سابقه علمی و تدریسـش بیشتر است؛ اما سابقـهٔ اجرایی زیادی ندارد؛ دیگری سابقهٔ اجرایی و مدیریتی خوبی دارد؛ ولی ازنظر پایه علمی در حـدّ اوّلی نیست و فرد دیگری که هم سابقـهٔ کـار اجرایی و هم پیشـینه و سوابق علمی ممتـازی دارد؛ امّا به لحاظ عـدم قـدرت در برقراری ارتباط و تعامل با دیگران، مقبولیت چنـدانی نزد اعضای هیئت علمی و اساتیـد و دانشـجویان نـدارد. روشن است که در اینجا برای انتخاب بهترین فرد باید کسی را پیدا کنیم که ضمن دارا بودن حدّ نصاب هریک از این شرایط، در مجموع و معدل آن ها بالاتر از دیگران قرار بگیرد.

دربارهٔ ولیِ فقیه نیز مسئله به همین صورت است؛ یعنی اوّلا باید کسی باشد که حدّ نصاب

همه این سه شرط [فقاهت، تقوا، کارآیی در مقام مدیریت جامعه] را داشته باشد و ثانیاً در مجموع امتیازاتی که از این سه ملاک کسب می کند از دیگران برتر و بالاتر باشد. با این حساب، اگر مثلاً شخصی فقیه هست و در مقام مدیریت امور اجتماعی نیز فرد کارآمدی است؛ امّا تقوا ندارد یا فقیه هست و تقوا هم دارد؛ امّا ازنظر قدرت مدیریت حتّی نمی تواند خانوادهٔ پنج نفری خودش را به درستی اداره کند، چنین افرادی اصولاً از دایرهٔ کاندیداهای اولیهٔ مقام ولایت فقیه خارج اند؛ اگرچه اعلم و افقه فقها و مجتهدین حاضر هم باشند؛ چراکه گفتیم برای احراز این مقام، داشتن حدّ نصاب هر سه شرط الزامی است. پس درواقع می توان گفت سؤال از ولایت فقیه یا افقه را می توان در سه فرض زیر مطرح کرد و پاسخ گفت:

۱. منظور این باشد که فردی در استنباط احکام شرعی از منابع و قدرت اجتهاد، برتر و بالاتر از همهٔ فقهای موجود است؛ ولی دو شرط دیگر [تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه] یا یکی از آن ها را به کلّی فاقد است. از بحث پیشین روشن شد که چنین فردی اصولاً فاقد صلاحیت اولیه برای احراز این مقام است؛

۲. منظور این باشد که فردی ضمن برخورداری از سه شرط فقاهت، تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه، نمره و توانش در فقاهت بالاتر از سایرین است. باتوجّه به بحثی که طرح شد، روشن می شود که این فرد ازنظر صلاحیت ابتدایی برای احراز مقام ولایت فقیه مشکلی ندارد؛ امّا باید دید آیا در مجموع امتیازات

و با در نظر گرفتن تمامی معیارها آیا فردی بهتر و شایسته تر از او وجود دارد یا خیر؟

۳. منظور این باشد که در میان فقها و مجتهدینِ موجود چند نفر هستند که همگی آن ها در دو شرط تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه، در یک سطح و با هم مساوی هستند؛ ولی یک نفر فقاهتش قوی تر و بالاتر از دیگران است. اقتضای مباحث قبلی تعیّن چنین کسی برای احراز مقام ولایت فقیه است.

آنچه که امروزه عملاً در ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی که مبتنی بر ولایت فقیه است، اعمال می شود؛ این است که برای مشخّص شدن و تعیین ولیِّ فقیه، این مجلس خبرگان رهبری است که تصمیم می گیرد و نظر می دهد. در اینجا می خواهیم این مسئله را از منظر علمی و نظری بررسی کنیم تا معلوم شود آیا این راهکار بر مبنای یک منطق علمی و استدلالی انتخاب شده و اجرا می شود یا اینکه مبنای علمی و نظری درست و روشنی ندارد.»(۱)

۲.۴. بررسی فروض تعیین و تشخیص ولیِّ فقیه

اشاره

«برای تعیین و مشخّص شدن ولیِّ فقیه، در مقام فرض و تصوّر می توان فروض مختلفی را برای مسئله در نظر گرفت که ازجملهٔ آن ها می توان به 'تعیین ازطریق رأی مستقیم مردم' [و] 'تعیین توسط ولیِّ فقیه و رهبر قبلی' [و] 'تعیین توسّط

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریهٔ ولایت فقیه، ص۱۲۹تا۱۳۱.

خبرگـان' اشـاره کرد؛ البتّه فرض هـای دیگری نیز وجود دارد؛ امّـا شایـد مهم ترین آن هـا ازنظر امکـان پـذیرش آسان تر و برخورداری از پشـتوانهٔ نسـبتاً منطقی و استدلالی پذیرفتنی تر، این سه فرض باشد: ۱. تعیین ازطریقِ رأی مسـتقیم مردم و انتخابات عمومی؛ ۲. تعیین توسط خبرگان؛ ۳. تعیین از جانب ولیِّ فقیه و رهبر قبلی.

از میـان این سه نیز، دو فرض اوّل در بحث هـا و نظریـات بیشتر مطرح است. به هرحـال به گمـان مـا بـا روشن شـدن درجـهٔ اعتبـار و ارزش هریـک از این سه نظریه و مبـاحث دربارهٔ آن ها، نقـد و تحلیل سایر نظریات نیز میسّـر خواهـد شـد و نیازی به نقـد و بررسـی سایر فرض ها نداریم.»(۱)

۱.۲.۴. مقایسه و بررسی تعیین ولیِّ فقیه توسط رأی مردم و توسط خبرگان

ابتـدا، «دو نظریـهٔ تعیین از طریق رأی مسـتقیم مردم و تعیین توسط خبرگان را که اساسـی تر است، بررسـی می کنیم. برای ورود به بحث، با ذکر یک مثال شـروع می کنیم: فرض کنید می خواهیم بهترین استاد ریاضی کشور را معرّفی کنیم و جایزهٔ ویژه ای به وی اعطا کنیم. سؤال این است که راه منطقی و صـحیح این کار چیست؟ آیا برای شـناسایی و انتخاب اسـتاد نمونهٔ ریاضـی کشور باید در سطح شهر راه بیفتیم و طیّ یک آمارگیری تصادفی از همهٔ اقشار مردم جامعه، از طلافروش و رفتگر و فرش فروش و رانندهٔ اتوبوس شرکت واحد

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریهٔ ولایت فقیه، ص۱۳۲.

گرفته تـا خـانم هـای خـانه دار و کشـاورزان و دانشـجو و متخصّـِص مغزواعصاب سؤال کنیم و نظر آن ها را جویا شویم و از آنان بپرسـیم: 'اسـتاد نمـونه و برتر ریاضـی در سـطح کشـور چـه کسـی است؟' بسـیار روشن است که اوّلاً۔ این روش، غیرعلمی و نابجـاست و نتایـج این آمـارگیری هرچه باشـد، فاقـد هرگونه اعتبـار و ارزش است و ثانیـاً اصولاً اگر افرادی که این سؤال از آنان پرسـیده می شود، اگر آدم های منطقی و منصفی باشند، پاسخ خواهند داد: 'این مسئله در تخصّص من نیست و از پاسخ دادن به آن معذورم.'

شـکّی نیست که برای انتخاب استاد نمونه ریاضی کشور، کسی از این روش استفاده نمی کند و اگر هم بکند غیرِقابل قبول و مردود است. بدیهی است که توان و تخصّـِص یک اسـتاد ریاضـی را کسـی می تواند ارزیابی کند که خودش با ریاضیات سروکار دارد و اهل این رشته است و آنچه در نمونه هـایی شبیه به این، عمل می شود به این صورت است که صاحب نظران و متخصّـِصان مربوط نظر می دهنـد؛ مثلاً در این مثال، ابتدا در هر دانشـگاهی اساتید ریاضـی آن دانشـگاه، بهترین استاد را از میان خودشان معرفی می کنند و اگر در یک شهر بیش از یک دانشـگاه وجود دارد، باز اساتیـد معرفی شده و منتخب دانشـگاه های یک شـهر، از میان خودشان یک نفر را معرفی می کنند و باز در سطح استان، اساتید منتخب شهرها جمع می شوند و از میان خودشان یک نفر را معرفی می کنند و مثلاً سی استاد از سی استان

کشور به این ترتیب معرفی و انتخاب می شونـد و باز این ها هم بین خودشان مشورت و گفت وگو می کننـد و درنهایت، از میان این جمع سی نفری، یک نفر را به عنوان استـاد منتخب و نمونـهٔ کشور معرفی می کننـد؛ البته ممکن است در این مرحله یـا مراحـل قبلی، یک هیئت داوران مرکّب از چند تن از اسـتادان برجسـتهٔ رشـتهٔ ریاضـی، کار انتخاب را انجام دهند یا تفاوت های جزئی دیگری بتوان برای اجرای این روش در نظر گرفت؛ امّا به هر حال در همـهٔ آن ها، روش کلّی یکی است و آن این است که «صاحب نظران و متخصّصان رشـته ریاضـی» هستند که نقش اصلی و اساسی را در «تعیین استاد نمونهٔ ریاضی» کشور ایفا می کنند.

آیـا حقیقتـاً برای انتخـاب اسـتاد نمونـهٔ ریاضـی کشـور، این روش نزد عقـل مقبول است یـا این روش که همـهٔ مردم از بی سواد و بـاسواد، دانشگاهی و غیردانشگاهی، متخصّص و غیرمتخصّص و خلاصه هر قشری جمع شوند و رأی بدهند که استاد نمونهٔ ریاضی کیست؟

درموردِ تعیین ولیّ فقیه هم مـاهیّت کـاری که می خواهـد انجام بگیرد این است که می خواهیم «فقیه نمونه و برتر» انتخاب کنیم؛ فقیهی که در مجموع، از حیث سه ویژگی فقاهت و تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه، شایسته تر و اصلح از دیگران باشد.

سؤال این است که راه انتخاب چنین فقیهی کدام است و چه کسی صلاحیت دارد نظر بدهد این فقیه برتر و اصلح کیست؟ آیا راه درست و

منطقی آن این است که این مسئله را به رفراندوم عمومی بگذاریم و با انجام یک انتخابات سراسری، مستقیماً از همهٔ مردم نظر بخواهیم؟ یا اینکه روش صحیح و علمی این کار آن است که به متخصصان مربوط که در اینجا همان فقها هستند، مراجعه کنیم و از آنان بخواهیم شایسته ترین فرد برای تصدّی این مقام را از میان خودشان انتخاب کنند؟ اگر در تعیین استاد نمونهٔ ریاضی کشور، مراجعه به آرای عمومی و برگزاری انتخابات روش صحیحی نیست [که نیست]؛ بلکه باید اساتید ریاضی کشور در این باره نظر بدهند، برای تعیین فقیه نمونه و اصلح نیز راه معقول و درست این است که فقها نظر بدهند کدام فقیه از دیگران شایسته تر است و مراجعه به آرای عمومی و رأی مستقیم مردم، در این مسئله نمی تواند ملاک باشد و آنچه که در حال حاضر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز وجود دارد و عمل می شود همین است که تعیین رهبری و ولیِ فقیه برعهدهٔ مجلس خبرگان است؛ ‹خبرگانی که همگیِ آنان اهلِ فقه و فقاهت› اند و سالیان متمادی در این رشته کار کرده و عمر خویش را صرف کرده اند.

امّا این خبرگانی که درنهایت می خواهند ولیِ فقیه را معیّن کنند، خودشان به دو طریق ممکن است انتخاب شوند: یکی اینکه در هر شهری که چند فقیه وجود دارد آنان از میان خودشان یک نفر را که شایسته تر می دانند معرفی می کنند و در مرحلهٔ بعد در سطح استان چنین انتخابی

صورت بگیرد و درنهایت عدّه ای به این ترتیب برای مجلس خبرگان معرفی شوند. راه دیگر این است که در هر استان یا در هر شهری، این افراد را ازطریق انتخابات عمومی تعیین کنیم؛ زیرا باتوجّه به اینکه معمولاً تعداد فقها و افرادی که در حدّ اجتهاد باشند، زیاد نیست و گاهی در یک شهر حتّی یک نفر هم که در این حدّ باشد یافت نمی شود؛ لذا درست است که عموم مردم خودشان متخصّص در فقه و اجتهاد نیستند؛ امّا باتوجه به اینکه تعداد این افراد در هر شهر یا هر استان بسیار اندک است، می توانند با کمی تحقیق و پرس وجو بفهمند [که] چه فرد یا افرادی شایستگی بیشتری از دیگران دارند.

نظیر اینکه بخواهیم بهترین متخصّص قلب را در یک شهر یا یک استان پیدا کنیم؛ که گرچه خودمان متخصّص قلب نیستیم؛ امّا می توانیم با مراجعه به پزشکان و متخصّصان و تحقیق از راه بیمارانی که به آن ها مراجعه کرده اند، مشکل را حل کنیم.

تا اینجا معلوم شد که برای مشخّص شدن و تعیین رهبر و ولیّ فقیه، از بین دو راهکار، یکی مراجعه مستقیم به آرای مردم و دیگری تعیین توسّط خبرگان، راهکار منطقی و علمی قابلِ دفاع همین راهکار دوّم یعنی تشخیص و تعیین توسّط خبرگان است.»(۱)

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریهٔ ولایت فقیه، ص۱۳۳تا۱۳۶.

۲.۲.۴. بررسی تعیین ولیّ فقیه از جانب ولیِّ فقیه و رهبر قبلی

«امّا نسبت به راهکار تعیین رهبر بعدی توسّط رهبر قبلی، باید بگوییم که گرچه ممکن است این راه عملاً با ضریب اطمینان نسبتاً بالا و قابلِ توجّهی به یک انتخاب درست و مطلوب منجر شود [زیرا باتوجّه به احاطه و بصیرتی که رهبر قبلی نسبت به افراد و شخصیت های برجستهٔ علمی و سیاسی کشور و توانمندی های آنان دارد، می تواند با مقداری تأمّل و تفحّص در بین چندتن از برجسته ترین های آنان، یک نفر را که در مجموع واجد صلاحیت های بیشتری است شناسایی و به مردم معرّفی کند]؛ امّا یکی دو اشکال مهم دربارهٔ آن به نظر می رسد. یکی اینکه راه را برای تبلیغات سوء و مسموم دشمنان باز می کند که در سطح افکار عمومی داخل و خارج کشور تصویر یک حکومت استبدادی را از نظام ولایت فقیه ترسیم و ما را به دیکتاتوری متهم کنند.

اشکال دیگر این روش، آن است که ممکن است رهبر را در این مسئله به رعایت مسائل عاطفی و خویشاوندی و ملاحظه منافع فردی یا گروهی متّهم کنند؛ همانگونه که حتّی دربارهٔ شخصیّتی نظیر پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) نیز چنین اتّهامی از سوی برخی مسلمانان و غیر مسلمانان مطرح شد، که چون حضرت علی(علیه السلام) داماد او بوده است؛ لذا وی را انتخاب کرده و این همه به او اهمیّت داده است؛ بنابراین به رغم نتایج خوب و مثبتی که تعیین رهبر بعدی توسّط رهبر قبلی ممکن است

به همراه داشته باشد؛ امّا به دلیل برخی ملاحظات جانبی، سزاوار است که از آن صرف نظر کنیم.

نتیجهٔ کلی این است که از میان سه راهکار: ۱. تعیین رهبر و ولیِّ فقیه از طریق رأی مستقیم مردم و ۲. تعیین رهبر و ولیِّ فقیه از طریق خبرگان واجد صلاحیت و ۳. تعیین رهبر و ولیّ فقیه توسّط رهبر قبلی، راهکار بهینه و معقول و منطقی عبارت از «تعیین رهبر توسّط خبرگان واجد صلاحیت» است و با دقّت و تأمّل در بحثی که پیرامون ارزیابی این سه روش داشتیم، تکلیف روش های دیگری هم که ممکن است در این رابطه مطرح شود نیز مشخص می گردد و نیاز به بحث مستقلّی ندارد.»(۱)

۳.۴. آیا تعیین ولیِّ فقیه برمبنای کشف است یا نصب؟

سؤال دیگر این است که «آیا اعضای مجلس خبرگان رهبری را منصوب میکنند و یا کسی که واجد ویژگیهای رهبری است را تشخیص داده و به مردم معرفی میکنند؟» به تعبیر دیگر، «تعیین نمایندگان مجلس خبرگان رهبری از جانب مردم و بعد هم تعیین رهبر به وسیلهٔ این نمایندگان برمبنای کشف است یا نصب؟»

حضرت آیت الله العظمی مصباح یزدی(حفظه الله تعالی) این مطلب را توضیح می دهند: «براساس تفکّر اسلامی، همهٔ انسان ها عبد و مملوک خدا هستند؛ آن هم نه ملک اعتباری و قراردادی که براساس جعل و اعتبار به وجود آمده

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص۱۳۸.

باشد؛ بلکه ملک حقیقی؛ یعنی حقیقتاً هیچ جزء از وجود ما از آن خودمان نیست و هستی ما تماماً از اوست و هیچ چیز حتّی یک سلّول هم که متعلّق به خودمان باشد و ما آن را به وجود آورده باشیم، نداریم. از طرف دیگر، عقل هر انسانی درک می کند که تصّرف در ملک دیگران بدون اجازهٔ آنان مجاز نیست و کاری ناپسند و نارواست و شاهدش هم این است که اگر کسی در آنچه که متعلّق به ماست [مثل خانه و ماشین و کفش و لباس و ...] بدون اجازه و رضایت ما تصّرف [کند] ناراحت می شویم و فریادمان بلند می شود و معتقدیم در حقّ ما ستم شده است. این قضاوت براساس همان قاعدهٔ عقلی است که هرکسی می فهمد که تصّرف در ملک دیگران ناروا و ناپسند است؛ بنابراین، اگر از طرفی همهٔ عالم و ازجمله همهٔ انسان ها، ملک حقیقی خداوند هستند و تمام هستی و ذرّات وجود آن ها متعلّق به خداوند است و از خود چیزی ندارند و از طرف دیگر هم عقل تصدیق می کند که تصرّف در ملک دیگران کاری ناروا و ناپسند و ظالمانه است؛ بنابراین هیچ انسانی حقّ تصرّف، نه در خود و نه در دیگران را، بی اذن و اجازهٔ خداوند ندارد و بدیهی است که لازمهٔ حکومت، گرفتن و بستن و زندان کردن و جریمه کردن و مالیات گرفتن و کشتن و اعدام و خلاصه انواع تصرّف ها و ایجاد محدودیت های مختلف در رفتارها و زندگی افراد و مردم جامعه است؛ بنابراین حاکم باید برای این تصرّفات، از مالک حقیقی انسان ها که کسی غیر از خداوند

نیست، اجازه داشته باشد وگرنه تمامی تصرّفات او براساس حکم عقل، ناروا و ظالمانه و غاصبانه خواهد بود. براساس ادلّه ای که در دست داریم، خداوند این اجازه و حق را به پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم(علیهم السلام) بعد از ایشان داده است:

)النّبیّ اولی بالمؤمنین من انفسهم(؛ پیامبر نبست به مؤمنان از خودشان به آنان سزاوارتر (مقدّم تر) است.

)اطیعوا الله و اطیعوا الرّسول و اولی الامر منکم(؛ خدا را فرمان برید و پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و صاحبان امر و فرمانتان را اطاعت کنید.

همچنین براساس ادّلهٔ اثبات ولایت فقیه، در زمان غیبت چنین حقّی به فقیه جامع الشرایط داده شده و از جانب خدا و امام زمان(علیه السلام) برای حکومت نصب شده است و ازطرفی دیگر، دلیلی در دست نداریم که این حق به دیگران و ازجمله به آحاد مردم و افراد یک جامعه و مسلمانان هم داده شده باشد.

البتّه این نصب، نصب عام است؛ یعنی فرد خاصّی را معیّن نکرده اند؛ بلکه صفاتی بیان شده که در هر فردی یافت شود او برای این کار صلاحیت دارد؛ امّا چون روشن است که یک حکومت با چند حاکم مستقّل سازگار نیست و در صورت وجود چند حاکم مستقل، دیگر یک حکومت نخواهیم داشت، ناچار باید یک نفر از میان آنان انتخاب شود.

این انتخاب درواقع نظیر دیدن هلال ماه است که اوّل ماه را ثابت می کند و نظیر تعیین مرجع

تقلید است. توضیح اینکه: ما به عنوان مسلمان مکلّفیم که ماه رمضان را روزه بگیریم؛ امّا برای اینکه بدانیم ماه رمضان شده یا نه، باید رؤیت هلال کنیم و ببینیم آیا هلال شب اوّل ماه در آسمان دیده می شود؟ اگر هلال ماه رؤیت شد، آنگاه کشف می کنیم که ماه رمضان شده و باید روزه بگیریم. در اینجا اینگونه نیست که ما به ماه رمضان مشروعیت بدهیم؛ یعنی ماه رمضان را ماه رمضان کنیم؛ بلکه در خارج یا هلال شب اوّل ماه واقعاً وجود دارد یا واقعاً وجود ندارد، اگر هلال ماه وجود داشته باشد، ماه رمضان هست و اگر نباشد ماه رمضان نیست. آنچه ما دراین میان انجام می دهیم و به عهدهٔ ما گذاشته شده، تنها کشف این مسأله است که آیا هلال ماه وجود دارد یا نه؟

و یا در مسئلهٔ تقلید، ما معتقدیم هر مسلمانی که خودش متخصّص در استنباط و شناسایی احکام دین نیست باید از کسی که چنین تخصّصی را دارد، که همان مجتهد است، تقلید کند. در این مسئله هم وقتی کسی به دنبال تعیین مرجع تقلید برای خودش می رود، این طور نیست که می خواهد به مرجع تقلید مشروعیت بدهد و او را مجتهد کند؛ بلکه آن شخص قبل از تحقیقِ ما واقعاً مجتهد هست و یا واقعاً مجتهد نیست و صلاحیت برای تقلید ندارد. ما با تحقیق فقط می خواهیم کشف کنیم که آیا چنین صلاحیتی در او وجود دارد یا ندارد؛ بنابراین، کار ما «خلق و ایجاد» آن صلاحیت نیست؛ بلکه کشف و شناسایی آن است.

در موردِولیّ فقیه هم مسئله به همین ترتیب است؛ یعنی با نصب عام از ناحیهٔ خداوند و امام زمان(علیه السلام) فقیه حقّ حاکمیت پیدا کرده و مشروعیت دارد و ما فقط کارمان این است که این حقّ حاکمیت را که واقعاً و در خارج و قبل از تحقیق ما وجود دارد، کشف و شناسایی نماییم. با این بیان معلوم می شود که تعیین نمایندگان مجلس خبرگان رهبری از جانب مردم و بعد هم تعیین رهبر به وسیلهٔ این نمایندگان، حقیقت و ماهیتش چیزی غیر از آنچه گفتیم، یعنی کشف و شناسایی فردی که واجد صلاحیت و مشروعیت برای منصب ولایت فقیه و رهبری است نخواهد بود. بنابراین، هم اصل مشروعیت ولیّ فقیه و هم تعیین او به نوعی منتسب به امام زمان(علیه السلام) است.

... این مسئله نظیر کشف و شناسایی مرجع تقلید است که در آن مورد هم شخص خاصّی برای تقلید معیّن نشده؛ بلکه یک سری ویژگی های عام بیان شده و هرکس دارای چنین ویژگی هایی باشد مرجعیت او موردِقبول و رضای خدا و امام زمان(علیه السلام) خواهد بود.»(۱)

۴.۴. اشکال دور

۱.۴.۴. تبیین اشکال دور

دربارهٔ «مجلس خبرگان» و رابطهٔ آن با «ولیّ فقیه و رهبری» مسائلی وجود دارد که ازجملهٔ آن ها اشکال دور است که دربارهٔ رابطه بین مجلس

۱- محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص۷۱.

خبرگان و رهبر مطرح شـده و گفته می شود: «از یک طرف مجلس خبرگان رهبر را تعیین می کنـد؛ درحالی که اعتبار خود این خبرگان و کار آن ها به رهبر باز می گردد و این دور است و دور باطل است.»

توضـیح اینکه: کسانی که می خواهنـد برای مجلس خبرگان نامزد و در نهایت انتخاب شونـد، باید صـلاحیت آن ها توسّط شورای نگهبان بررسـی و تأییـد شـود؛ بنـابراین اعضـای مجلس خبرگـان درواقع اعتبـار خـود را از شورای نگهبـان کسب می کننـد و اگر شورای نگهبـان صلاـحیت آن هـا را تأییـد نکنـد، هرچه هم تعـداد آرای آنـان در صـندوق هـای رأی زیـاد باشـد موجب اعتبار و عضویت آنان در مجلس خبرگـان نمی شود. از طرف دیگر، اعضـای شورای نگهبـان نیز اعتبارشـان را از ناحیـهٔ رهبر کسب کرده انـد؛ زیرا براسـاس قـانون اساسـی، انتخاب فقهای شورای نگهبان بر عهـدهٔ رهبر و ولیّ فقیه است. پس اگر نظرات شورای نگهبان اعتبار دارد و نافـذ است به دلیل آن است که منتخب رهبر هسـتند. بـا این حسـاب می توانیم بگوییم اگر اعتبـار اعضـای مجلس خبرگـان به امضـای شورای نگهبان است و اعتبار شورای نگهبـان نیز به امضای رهبر است؛ بنابراین، اعتبار مجلس خبرگان درحقیقت با یک واسـطه، بسـتگی به امضای رهبر دارد و این رهبر و ولیّ فقیه است که به مجلس خبرگان و کار آن اعتبار می بخشد: یعنی ولیّ فقیه اعتبار می بخشد به شورای نگهبان و شورای نگهبان اعتبار

می بخشد به مجلس خبرگان.

از این طرف نیز کـار مجلس خبرگـان عبـارت از: انتخـاب و تعیین رهبر و ولیِّ فقیه است و با امضاء و رأی مجلس خبرگان است که ولایت فقیه و رهبری اعتبار پیدا کرده و حقّ حاکمیت پیدا می کند و بدین ترتیب دور فلسـفی پیش آید؛ یعنی تا مجلس خبرگان رأی نداده باشد، حکم و نظر ولیّ فقیه اعتبار ندارد و از طرف دیگر خود مجلس خبرگان را نیز مادامی که ولیِّ فقیه به طور غیر مسـتقیم [با یک واسـطه و از طریق شورای نگهبان] امضا نکرده باشـد، نظر و رأی آن [که همان تعیین رهبری است] اعتباری نـدارد و این همان رابطهٔ دوری است که در فلسفه و منطق به اثبات رسیده که باطل و محال است.

۲.۴.۴. ریشهٔ اشکال دور

«قبـل از اینکه به پاسـخ این اشـکال بـپردازیم، بایـد متـذکّر شویم که ریشـهٔ این اشـکال درواقع مربوط به بحـثی است که در مبـاحث فلسـفهٔ سیاست و در موردِنظام های دموکراسـی و مبتنی بر انتخابات مطرح شده است. در آنجا این بحث و این اشـکال مطرح شده که اعتبار قوانین و مقرّراتی که در یک نظام دموکراتیک توسّط مجالس نماینـدگان یا دولت وضع می شود بر چه اساس است؟ و پاسخ ابتدایی هم که داده می شود، این است که اعتبار آن براساس رأی مردم است؛ یعنی چون مردم به این نمایندگان یا به این حزب و دولت رأی داده اند؛ بنابراین قوانین و مقرّرات موضوعه توسّط

ص: ۲۲۰

آن ها اعتبار پیدا می کند.

رأی مردم اعتبـار می بخشـد به قوانین و مقرّرات وضع شـده توسّـط مجلس و دولت؛ امّـا بلافاصـله این سؤال به ذهن می آیـد که به هنگـام تأسـیس یک نظام دموکراتیک و در اوّلین انتخاباتی که می خواهـد برگزار شود و هنوز مجلس و دولتی وجود نـدارد و تازه می خواهیم از طریق انتخابات آن ها را معیّن کنیم؛ خود این انتخابات نیاز به قوانین و مقرّرات دارد؛ اینکه آیا زنان هم حقّ رأی داشـته باشند یا نه؛ حداقلّ سنّ رأی دهنـدگان چه مقـدار باشد؛ حدّاقل آرای کسب شده برای انتخاب شدن چه مقدار باشد؛ آیا اکثریت مطلق ملاک باشد یا اکثریت نسبی یا نصف به علاوه یک یا یک سوم آرای مأخوذه؛ نامزدها ازنظرِ سنّ و میزان تحصـیلات و سایر موارد باید واجد چه شرایطی باشند و ده ها مسـئله دیگر که باید قوانین و مقرّراتی برای آن ها در نظر بگیریم و بسـیار روشن است که هریک از این قوانین و مقرّرات و تصمیمی که دربـارهٔ چگونگی آن گرفته می شود، می توانـد بر سـرنوشت انتخابـات و فرد یـا حزبی که در انتخابـات پیروز می شود و رأی می آورد تـأثیر داشـته باشـد. در کشورهـای غربی [یا لااقل در بسـیاری از آن ها] که پیشـگامان تأسـیس نظام های دموکراتیک در یکی دو قرن اخیر شنـاخته می شونـد، زنان در ابتـدا حقّ رأی نداشـتند و انتخابات بـدون حضور زنان برگزار می شـد و این احتمال قویّا وجود دارد که اگر از ابتدا زنان حق رأی می داشتند ما امروز نام افراد و احزاب و شخصیت های دیگری را در

تاریخ سیاسی بسیاری از کشورهای غربی مشاهده می کردیم. تا همین اواخر نیز در کشور سوئیس که دارای بیش از بیست «کانتون» مستقل است در بسیاری از کانتون های آن، زنان حقّ رأی نداشتند. با تغییر حداقلّ سنّ لازم برای شرکت در انتخابات از ۱۶ به ۱۵ سال، در کشورهایی نظیر کشور ما که نزدیک به هفتاد درصد جمیعت را جوانان تشکیل می دهند، احتمال قوی می رود که وضعیت انتخابات و افراد و گروه هایی که حائز اکثریت آرا می شوند، به کلّی دگرگون شود. اکنون سؤال این است که در اوّلین انتخاباتی که در هر نظام دموکراسی برگزار می شود و هنوز نه دولتی و نه مجلسی در کار است، برای سن و جنسیّت افراد شرکت کننده و یا دربارهٔ شرایط نامزدهای انتخابات و میزان آرایی که برای انتخاب شدن نیاز دارند و مسائل مشابه دیگری که مربوط به برگزاری انتخابات است؛ چه مرجعی و براساس چه پشتوانه ای باید تصمیم بگیرد؟ در اینجا تأکید می کنیم که توجّه داشته باشید؛ اگر برای اولین دولت و اولین مجلسی که بر سر کار می آید، نتوانیم پاسخ درست و قانع کننده ای بدهیم، تمامی دولت ها و مجلس قانون گذاری که پس از این اولین دولت و مجلس در یک کشور روی کار می آیند؛ زیر سؤال خواهند رفت و اعتبار و مشروعیت آن ها مخدوش خواهد شد؛ زیرا دولت و مجلس دوّم براساس قوانین و مقرّرات مصوّب دولت و مجلس اوّل تشکیل می شود؛ دولت و مجلس سوّم براساس قوانین و مقرّرات مصوّب

دولت و مجلس دوّم تشکیل می شود؛ دولت و مجلس چهارم براساس قوانین و مقرّرات مصوّب دولت و مجلس سوّم تشکیل می شود و به همین صورت ادامه پیدا می کند و بدیهی است که اگر اشکال مذکور دربارهٔ دولت و مجلس اوّل حل نشود و اعتبار آن ها تثبیت نگردد، اعتبار تمامی دولت ها و مجالس قانون گذاری بعدی تا آخر، زیر سؤال خواهد رفت.»(۱)

۳.۴.۴. جواب دانشمندان علوم سیاسی عربی به این اشکال و باطل بودن آن

«برای حلّ این اشکال، برخی از نظریه پردازان و دانشمندان علوم سیاسی گفته اند ما بالاخره چاره ای نداریم که انتخابات اوّل را بر مبنای یک سری قوانین و مقرّرات برگزار کنیم. به عنوان مثال فرض کنید انتخاباتی را براساس این قوانین و مقرّرات برگزار می کنیم:

الف. حداقلّ سنّ رأی دهندگان ۱۶ سال است؛

ب. زنان حقّ انتخاب شدن و انتخاب کردن ندارند؛

ج. دربارهٔ نامزدهای انتخاباتی هیچ سطح خاصّی از تحصیلات و مدرک علمی معتبر نیست؛

د. حدّاقل آرای لازم برای انتخاب شدن، یک سوم کلّ آرای مأخوذه است؛

ه. حدّاقلّ سنّ انتخاب شوندگان ۲۰ سال است.

پس از آنکه انتخابات را براساس این قوانین و

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریهٔ ولایت فقیه، ص۱۳۹و۱۴۰.

مقرّرات برگزار کردیم و اوّلین دولت و مجلس را تشکیل دادیم، آنگاه این اوّلین دولت و مجلس تصویب می کند که این انتخابات برگزار شده با همین قوانین و مقرّرات معتبر است و بدین صورت این اوّلین انتخابات، وجهه و پشتوانهٔ قانونی و معتبر پیدا می کند؛ البتّه برای انتخابات بعد باید این اوّلین دولت و مجلس تصمیم گیری کند که ممکن است همین قوانین و مقررّات را ابقاء کند و ممکن هم هست برخی یا همهٔ آن ها را تغییر دهد؛ ولی بالاخره به طریقی که بیان شد، مشکل اوّلین انتخابات و اعتبار قانونی آن حل می شود.

بسیار روشن است که این پاسخ، پاسخ صحیحی نیست و مشکل را حل نمی کند؛ زیرا سؤال ما دربارهٔ همین اوّلین دولت و مجلس است که می خواهد به دولت ها و مجالس بعدی و قوانین و مقررات مصوّب آن ها اعتبار بدهد؛ درحالی که خودش براساس انتخاباتی بر سرِ کار آمده که آن انتخابات براساس یک سری قوانین و مقرّراتی برگزار شده که آن قوانین و مقرّرات، دیگر مصوّب هیچ دولت و مجلس منتخب مردمی نیست و اینکه همین دولت و مجلس بخواهد به انتخاباتی که براساس آن روی کار آمده اعتبار و مشروعیت ببخشد، چیزی نیست جز همان رابطهٔ دوری که در ابتدا اشاره کردیم.

به هرحال این اشکالی است که بر تمامی نظام های مبتنی بر دموکراسی وارد می شود و هیچ پاسخ منطقی و قانع کننده ای هم ندارد و به همین دلیل هم تقریباً تمامی نظریه پردازان فلسفهٔ

سیاست و اندیشمندان علوم سیاسی، به خصوص در دوران معاصر، این اشکال را پذیرفته اند؛ ولی می گویند چاره ای و راهی غیر از این نیست و برای تأسیس یک نظام دموکراتیک و مبتنی بر آرای مردم، گریزی از این مسأله نیست و هیچ راه حلِّ عملی برای این مشکل وجود ندارد.»(۱)

۴.۴.۴. مبرّابودن نظام مبتنی بر ولایت فقیه از اشکال دور

«در موردِاشکال دوری هم که دربارهٔ رابطهٔ مجلس خبرگان با رهبری و ولیِّ فقیه مطرح می شود، یک پاسخ می تواند این باشد که: «همانگونه که این مشکل در تمامی نظام های مبتنی بر دموکراسی وجود دارد؛ ولی مع هذا موجب نشده دست از دموکراسی بردارند و به فکر نظام هایی از نوع دیگر باشند، وجود چنین مشکلی در نظام ولایت فقیه هم نباید موجب شود ما اصل این نظام را مخدوش بدانیم؛ وگرنه باید تمامی حکومت ها و نظام های دموکراتیک قبلی و فعلی و آینده جهان را نیز مردود شمرده و نپذیریم.

امّا واقعیت این است که این اشکال دور فقط بر نظام های دموکراسی وارد است و نظام مبتنی بر ولایت فقیه، اساساً از چنین اشکالی مبرّاست و در اینجا هیچ دوری وجود ندارد. دلیل آن هم این است که ولیِّ فقیه اعتبار و مشروعیت خود را از جانب خدای متعال و نه از ناحیهٔ مردم، کسب می کند و قانون و فرمان خدای متعال نیز

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریهٔ ولایت فقیه، ص ۱۴۰.

همان طور که قبلاً ـ اشاره کرده ایم، اعتبار ذاتی دارد و دیگر لازم نیست کسی یا مرجعی به فرمان و قانون خداوند اعتبار بدهد؛ بلکه براساس مالکیّت حقیقی خدای متعال نسبت به همهٔ هستی، خداوند می تواند هرگونه تصرّف تکوینی و تشریعی که بخواهد دربارهٔ هستی و تمامی موجودات اعمال کند؛ یعنی در نظام مبتنی بر ولایت فقیه آنچه در ابتدای تأسیس نظام اتفاق می افتد به این صورت است: خدای متعال اعتبار می بخشد به ولیِّ فقیه و دستورات او اعتبار می بخشد به مجلس و دولت.

مغالطه ای که در واردکردن اشکال دور به رابطهٔ میان ولیّ فقیه و خبرگان وجود دارد در آنجاست که می گوید: 'ولیّ فقیه اعتبارش را از مجلس خبرگان کسب می کند'؛ درحالی که اعتبار خود خبرگان به امضای ولیّ فقیه و از طریق تأیید توسّط شورای نگهبان است که خود این شورا اعتبارش را از رهبر گرفته است و پاسخ آن هم همانطورکه گفتیم این است که 'اعتبار ولیّ فقیه از ناحیهٔ خبرگان نیست؛ بلکه به نصب ازجانب امام معصوم(علیه السلام) و خدای متعال است' و خبرگان درحقیقت رهبر را نصب نمی کنند؛ بلکه طبق آنچه که قبلاً توضیح دادیم، نقش آنان 'کشف' رهبر منصوب به نصب عام ازجانب امام زمان(علیه السلام) است؛ نظیر اینکه وقتی برای انتخاب مرجع تقلید و تعیین اعلم به سراغ افراد خبره و متخصّصان می رویم و از آن ها سؤال می کنیم، نمی خواهیم آنان کسی را به اجتهاد یا

اعلمیّت نصب کننـد. آن فرد در خـارج و درواقع یا مجتهـد هست یا نیست یا اعلم هست یا نیست؛ اگر واقعاً مجتهـد یا اعلم است، تحقیق ما بـاعث نمی شود از اجتهاد یا اعلمیّت بیفتـد و اگر هم واقعاً مجتهـد و اعلم نیست، تحقیق ما باعث نمی شود اجتهاد و اعلمیّت در او به وجود بیاید. پس سؤال از متخصّص فقط برای این منظور است که از طریق شهادت آنان، برای ما کشف و معلوم شود که آن مجتهد اعلم [که قبل از سؤال مـا خودش در خارج وجود دارد] کیست. در اینجا هم خبرگان رهبری، ولیِّ فقیه را به رهبری نصب نمی کننـد؛ بلکه فقط شـهادت می دهند آن مجتهدی که به حکم امام زمان(علیه السلام) حقّ ولایت دارد و فرمانش مطاع است، این شخص است.»(۱)

«جـواب دیگری هـم که می تـوانیم بـدهیم (جـواب سـوّم) این است که به طـور مثـال، بنیـان گـذار جمهـوری اسـلامی ایران حضـرت امـام خمینی(رحمه الله علیه) اوّلین شورای نگهبان را تعیین فرمودنـد و آن شورای نگهبان صـلاحیّت کاندیداهای مجلس خبرگان رهبری را تأیید کردند و آنان انتخاب شدند؛ امّا این مجلس خبرگان، کارش تعیین رهبر بعدی است و بنابراین دوری در کار نیست.(۲)

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریهٔ ولایت فقیه، ص۱۴۳.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در جلسهٔ پرسـش وپاسخ دانشگاه تربیت مدرس، ۱۲شهریور۷۷: «این شبههٔ دوْری هم که گفته انـد، حرف غلطی است؛ به خاطر اینکه این شورای نگهبان را رهبریِ فعلی که معین نکرده؛ رهبریِ قبل معین کرده اند. این خبرگانی هم که می آیند، نمی خواهند که رهبریِ فعلی را انتخاب کنند؛ رهبری بعد را انتخاب خواهند کرد. این چه دوری است؟ اگر این رهبری فوت کند یـا به هر دلیـل دیگری کنـار برود، آن وقت رهبریِ بعـد را آن هـا انتخـاب خواهنـد کرد و الّا رهبر فعلی را که نمی خواهنـد انتخاب کننـد؛ بنابراین هیچ دوری نیست.»

بله، اگر اینگونه بود که امام خمینی(رحمه الله علیه) با یک واسطه [شورای نگهبان] مجلس خبرگان رهبری را تأیید کرده بودند و در عین حال همین مجلس خبرگان، امام را به رهبری تعیین کرده بود، این کار، دور بود. این نظیر آن است که ما ابتدا شمع روشنی داشته باشیم و با این شمع، کبریتی را روشن کنیم و با آن کبریت شمع دیگری را روشن کنیم که اینجا دور نیست. بله اگر این طور باشد که روشنی شمع الف از کبریت گرفته شده در همان حال روشنی کبریت نیز از شمع الف حاصل شده باشد در این صورت دور می شود و هیچ یک از شمع و کبریت روشن نخواهند شد.

ممکن است کسی بگوید در همان مجلس خبرگان اوّل اینطور است که گرچه آغاز و شروع رهبری امام خمینی(رحمه الله علیه) ربطی به مجلس خبرگان ندارد؛ امّا ادامهٔ رهبری ایشان، بستگی به تشخیص و تأیید و شهادت همین مجلس خبرگان دارد؛ بنابراین، اشکال دور نسبت به ابتدای رهبری ایشان وارد نیست؛ امّا دربارهٔ ادامهٔ رهبری امام خمینی(رحمه الله علیه) اشکال دور پیش می آید؛ زیرا ادامهٔ رهبری ایشان به تأیید مجلس خبرگان است؛ درحالی که این مجلس خبرگان خود، اعتبارش را از امام خمینی(رحمه الله علیه) گرفته است و این دور است.

پاسخ این اشکال هم این است که این مسئله نظیر این است که ابتدا شمع الف روشن باشد (روشنیِ اوّل) و کبریتی را با آن روشن کنیم و بعد شمع الف خاموش شود و با همین کبریتی که از

شمع الف روشن شده بود دوباره آن شمع را روشن کنیم (روشنی دوّم) که در اینجا دوری پیش نخواهد آمد؛ زیرا آنچه که روشنی کبریت به آن وابسته بود؛ روشنی اوّل شمع بود و آنچه به روشنی کبریت وابسته است، ادامهٔ روشنی شمع الف و روشنی دوّم آن است و این دور نیست.

در بحث ما هم این طور است که امام خمینی(رحمه الله علیه) شورای نگهبان را تعیین کردند و آن شورا صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان را امضا کرده؛ ولی آنچه که مجلس خبرگان پس از انتخاب و تشکیل، امضاء می کند، ادامهٔ رهبری امام خمینی(رحمه الله علیه) است و به دوران قبل از این (روشنی اوّلِ شمع الف) کاری ندارد و اعتبار آن دوران به تأیید مجلس خبرگان اوّل نیست؛ بلکه به واسطهٔ نصب عام از ناحیهٔ امام زمان(علیه السلام) است و با این حساب دوری در کاری نیست.

خلاصه اینکه اشکال دور درواقع مربوط به نظام های مبتنی بر دموکراسی و تفکّر مردم سالاری است و این اشکال را از آنجا گرفته و خواسته اند بر نظریهٔ ولایت فقیه نیز وارد کنند؛ امّا حقیقت این است که این اشکال بر نظام های دموکراتیک وارد است و هیچ پاسخ مقبول و معقولی ندارند و مفرّی از آن وجود ندارد؛ ولی در موردِنظام مبتنی بر ولایت فقیه، با تحقیقی که کردیم، معلوم شد این اشکال مندفع است و به هیچ وجه وارد نیست.»(۱)

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریهٔ ولایت فقیه، ص۱۴۶و۱۴۷.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵
دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱
بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹
امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹